

# فهرست کتاب تذکره المذاهب

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	هشتم ایشان بظاهر دعوی ابطال تقلید	۱	خطبه
	شخصی اظهار کرده بباطل ابطال تقلید	۵	مقدمه در دوازده قسم
۸	ایمیدار بعد را نیت داشتن	۵	قسم اول در سبب تصنیف
	نهم برای تنزیر جهال از مهر سخطانو		دوم غلبه مجبوری بر ادب و جواب
	اسوزان دبستان کتب خود را	۵	ذکی تبرکی
۸	مزین کردن		سوم باعث عدم اعتبار غیر مقلدین
	دهم جا بجا رسا کتب متوهم ایشان را		لاکمل اصول فقه را در گذشته بخیر
	یازدهم رجال منسوب کرده شائع نموده	۶	ان کردن
۹	بازو لیلیش گرفتن		پارم از دلائل ایشان ایشانرا
	یازدهم از آیات واحادیث منتهله	۶	لزام دادن را بر خود التزام نمود
	دوازدهم بر شکر کین شرک نفاق		پنجم وجه نوشتن این کتاب بزبان
۹	مقلدین ثابت کردن ایشان	۶	ارسی
۹	دوازدهم در تقسیم مقاله ششم		ششم سر کرده ایشان افاضی شدن
۹	تذکره اول مرد نام فتوا به نبوت حق بختی		مثل عبدالمسیح یا یهود یا مسلمانان
	تذکره دوم در اینکه ایشانرا از قول	۷	غیبی شدن
۱۰	ایشان الزام دادن		هشتم ایشان بطحائف احمیل بنام مثل
۱۰	تذکره سوم در سوال جواب مفتیان	۷	عایشام و مان را بدام افکندن

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۷	من تبع اه	۱۲	عدم مطابقت جواب سوال
۲۸	حکایت منطبق حال ایشان		فتوای تعلیمی و لال تعلیمی و حرم
	مذکره هشتم در ابطال تقلید شخصی متد	۱۳	تقلید شخصی
۲۹	مفتی بآیت ان حکم الایده		از حدیث ماری شدن ملازمین
	دعوی بطلان تقلید شخصی ایشان	۱۷	و حتی اگر دیدن مکتوبین باشد
۳۰	استدلال ایشان باطل شدن		برای زمین جملاد از عمل
	نیز از استدلال مفتی بطلان		بالحدیث شور و شغب نمودن فی الحقیقه
۳۱	آیات و احادیث لازم آمدن	۱۸	مخالفت احادیث سابقین
	اطاعت امام رضا الترمذی	۱۹	اختلاف مذاهب بعد از انتران
	رسول است		بطلان استدلال ایشان بآیه
	مثل برای تفهیم نا فهمان		فاخر الکرم فی الدین بوجود آشتی
	عقلا و شرعا یکی را امیر ساطع	۱۹	و الزام یافتن
۳۲	کردن واجب است		مذکره چهارم در فاسق و مخالف کتاب
	نظایر کلمه حق نگفتن ایشان		و سنت مستبعد و متعصب اغیار گفتن
۳۳	بیان برعکس کار کردن	۳۳	ایشان از مقلدین را الزام یافتن
	مذکره نهم در اینکه مفتی با وجود انکار		مذکره پنجم در تقلید شخصی حکم خطا
۳۴	اصول نادان استدلال کردن	۲۶	شارع صادر نشدن گفتن ایشان
	مذکره دهم در استدلال مفتی بخدا		مذکره ششم در نتیجه قول مفتی مست
۳۵	من اخذت انم و الزام یافتن	۲۶	و قباح لازم آمدن و الزام یافتن
۳۶	فی زماننا مجتهد نمی تواند شد		مذکره هفتم در رد استدلال مفتی بآیه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	راغب دستخط خود کافر		مسبب استدلال منتهی جمیع مقلدین
۴۴	شدن لازم آمده		اولیای کرام را به جرم رفتن و تغیر از اول
	تذکره سیزدهم در استدلال منتهی	۳۸	و تالیفات صاحب ستودنی و کرامات
	بعبارة تفسیر کبیر جوهر البشیر		تذکره یازدهم در استدلال منتهی قول
۴۵	منتهی یافتن	۳۹	ملا علی نادر و غیره بر ما فهم منیش
	بقولید همین عبارت کبیر و تفسیر		از رب العالمین و فضیلت ابد من فضیلت
	نمودن و خود تقلید کرده تقلید را	۴۰	از حدیث خیر القری و فی ثواب است
	انکار نمودن و متعصب بودن		و جرم عدم تقلید ترین اول و تالی منتهی
۴۶	ترندی ۲۱		در زمان صحابه با غایت قربان و ریا
	خطاب عتاب بومس کافرا	۴۰	باب صلح و حاکم تقلید شخصی نبودن
۴۷	برابر نمیدن	۴۱	جواب عبارت ملا علی قاری بمشکلا
	و تشکیک معنی حقیقی متحقق شدن	۴۱	عبارت قول سدید عیب مراد منتهی شدن
۴۷	تواند معنی مراد را نباشد		اصحاح قول سدید خود مقلدانام
	قباحت جعلی با استدلال منتهی	۴۲	شدن
۵۲	و متحد		از عبارت قول سدید بر ثبوت تقلید و خود
۵۳	حکایت لطیفه	۴۴	پیشتر و لازم یافتن منتهی انسان
	روایت ترندی با حاکم القدر		تذکره دوازدهم در اینکه منتهی
۵۴	قابل عتاب باشد		باری تقلید شخصی اصباح گفته بود بار
	تا دیلات فقیر با تحریک تفسیر		و جرم نوشته منکرش کافران
۵۵	کبیر سوافن شدن		حالا حرام انگاشته پس منتهی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۰	قدس سرهما	۵۷	اطاعت آمیزه بر بیهوشین مثل اطفال
۴۱	جوابش بود و استثنای داد و فقیر	۵۸	اجبار در صیان بشکر نیست
۴۲	حققی بودن مولانا شاه عبدالعزیز	۵۹	عداوت مفتی با امام اعظم حر
۴۳	قدس سره	۶۰	قیل قال حسب کبیر مطابق قول فقیر
۴۴	دلیل بر تقلید مولانا تحفه ثمانه عشره	۶۱	گشته نه موافق مفتی شده
۴۵	کافی است	۶۲	تذکره شانزدهم در استدلال مفتی
۴۶	اصل معنی اجتهاد آنست	۶۳	بعبارت تقبیر عزیز بود جوابش بود
۴۷	هر دو مولانا ابطال تقلید میبرد	۶۴	شستی یافتن
۴۸	در استنباط ابطال تقلید کفار مراد	۶۵	مصادره علی المطلوب لازم آمدن
۴۹	داشتند	۶۶	مقتبان مضمون آیت تفهیدند
۵۰	اگر تقلید هر دو مولانا تقلید اسمیه باطل	۶۷	دفع دخل
۵۱	شود تقلید هر دو مولانا بطریق اول	۶۸	گفتگودر تقلید صحاح و حاک و نمودن
۵۲	باطل باشد	۶۹	آنها بر بیع احادیث صلعم و ترک کردن
۵۳	مولانا عبدالعزیز ضا درین تقریر	۷۰	ایشان اکثر احادیث صحیحیه را
۵۴	مولانا فخرالدین رازی حسب نموده	۷۱	بر صحت جمیع روایات صحیحین اجماع
۵۵	داد و تقلید امام شافعی حر تقلید گشته	۷۲	نشدن
۵۶	مولانا فخر رازی حر را بمقتضای لازم	۷۳	دفع معنی عمومیت آیت
۵۷	حسب مثل طفل کتب بشمردن	۷۴	هر اتباع ما الفینا ابا زنا مقبوح نیست
۵۸	الزام یافتن ایشان با استدلال	۷۵	تذکره هفدهم در استدلال مفتی
۵۹	خود	۷۶	بقول مولانا عبدالعزیز و حسب کبیر



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۴	ممنوع شدن تقلید صحابه رض		مولانا شاه عبدالعزیز مزار غیر متعلق
	بقول امیه تردد در عمل اموقوت		گفتن گویا افتاب کتاب باگشت
۹۶	داشته و لیاض طلبیدن سواد بی	۸۲	پنهان داشتن
	بر غیر مجتهد تقلید مذہب معین واجب		تذکرہ سجدہم در طعنہ زدن مفتی
	شدن و مذہب برابر لبعہ منحصر گشتن		بر محدثین تقلیدین و جواب الزامی
۹۸	و مذہب خاس باطل شدن		یافتن و مضمون حدیث برایشان
	از تقریرات و تحریرات مفتیان	۸۲	صادق آمدن
۱۰۰	و جوب تقلید ثابت گشتن		تذکرہ نو از دہم در اینکہ ایشان با
۱۰۲	فامده در لفظ ذکر	۸۶	ناضی خود دیگران را نامہ شمارند
	مسئله مختلف فیہ قابل حجت بنا		باعث کوتاہی عقل مفتی را از کلام
۱۰۳	و تقلید افضل افضل باشد		امیہ بحال حدان یفتی بقولنا رو
۱۰۵	حال مہر کنان نو آموزان	۸۷	تقلید نمیدن
۱۰۷	مخالفت کردن مفتی استاد خود		مفتی بر مخالفہ فقط نام چند کتاب
	حکایت عدم شاگرد شدن مفتی	۸۹	بر تقلید درج نموده
۱۰۸	مولانا محمد اسحاق قدس سرہ را		بفضلہ تعالی از ہمان کتب جو تقلید
		۹۰	ثابت شدہ
		۹۳	دار قطنی و ابن شمیمہ را متعصب شدن
		۹۳	و بقول متعصب لثقات نکردن
		۹۴	باغت سورا الفہمی بجائی دقتیہ
۱۱۰	جواب مناسب یافتن	۹۵	حرام شدن تلمی

## مقالہ ثانی

ششم کردن مصنف مومنین  
را و اعتقاد را گ گفتش و  
جواب مناسب یافتش

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
تاسع فی تفسیر آیت و حکا	۱۱۳	گذارش فقیر بر کربان باقی آیت	۱۳۹
البطال تعلیه اثبات تعلیه لازم	۱۱۴	گفتگو در استدلال حدیث لایوس	۱۳۹
حکایت غریب	۱۱۵	گفتگو در استدلال حدیث در طلاس	۱۴۱
مجموع من در ذریعہ باطل تعلیه مخصوص		حکایت	۱۴۲
کردن خانی از فضائل و عقوبات		باعث استدلال بحدیث در طلاس	
و بطلان مضامین حدیث و کان		و تعلیق عدم صحت احتجاج	
لازم آمدن	۱۱۸	بمعجم ستم لازم آمدن	۱۴۵
تناقض فیما بین آیات و تفسیر		با استدلال حسنه باطل کردن احتجاج	
پیش و تناقض در میان دعوی		احکام رسالت آب مسلم لازم آمدن	۱۴۶
و دلیل	۱۲۰	ایضای و عدم خروج ابی طالعین	
فاکره جلیله در تطبیق آیات	۱۲۱	اهل تشیه	۱۴۷
گفتگو در استدلال آیت تلاوت و کلام	۱۲۲	گفتگو در استدلال مصنف فخر	
اخذ کردن امام متاعلم را از اصحاب		امامنا لیس لاحد الخ	۱۵۱
علی رضو و اصحاب بن عباس	۱۲۶	گفتگو در استدلال شیخ مبارک	۱۵۳
گفتگو در استدلال آیت اطمینان	۱۳۰	مطلب امام شرفانی تفسیر	۱۵۴
حکایت حسب استدلال مصنف	۱۳۲	و دلیل و جواب تعلیه شخصی	۱۵۵
گفتگو در استدلال آیت اتحاد و انتم	۱۳۵	فاکره در فریب دادن غیر مقلدین	۱۵۷
پیشوا بشوای غیر مقلدان		اطلاع فقیر	۱۶۳
اهل فتن نبودن	۱۳۶	عذر گفتگو فقیر باده صحاح	
گفتگو در استدلال آیت ان الذین	۱۳۸	الزام خصم	۱۶۵

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۹۱	حکمت	۱۹۵	گفتگو برداستدلال ان وجوب
۱۹۳	تبصره دوم در مختصر بیان پیدایش	۱۹۴	التعین باطل
۱۹۵	انسان	۱۹۸	جواب قوله المجتهدی خطی در صیب
۱۹۶	فائده	۱۶۵	گفتگو برداستدلال منطقیه تا
۱۹۹	قصه حضرت نوح عم	۱۶۴	صفحه ۱۶۴
۲۰۱	قصه حضرت ابراهیم عم	۱۶۵	مستالثه
۲۰۱	قصه حضرت لوط عم	۱۶۵	اطلاع بر سه امر مختصر شدن شور
۲۰۲	قصه حضرت اسمعیل عم	۱۶۹	و شعب غیر تقلیدین
۲۰۲	قصه حضرت اسحاق عم	۱۸۰	فهرست خامنه یعنی
۲۰۲	تبصره سوم در ذکر احوال مبارک	۱۸۹	تبصره الحقایق لعمدة
۲۰۵	جناب رسالت مآب صلعم	۱۸۹	الحقایق
۲۰۵	کرسی نامه آنحضرت صلعم	۱۸۹	خطبه محمد و حاکم حرمین شیرین
۲۰۸	احوال ازدواج مطهر آنحضرت صلعم	۱۸۹	علمت نوشتن تاریخ
۲۰۸	احوال اولاد امجاد دی صلعم	۱۸۹	مقصد اول و تلخیص
۲۰۹	حالات نکاح دختران دی صلعم	۱۸۹	تبصره اول در مختصر بیان پیدایش
۲۰۹	کیفیت و تاریخ بعثت دی صلعم	۱۸۹	کون مکان
۲۱۲	تبصره چهارم در خلافت حضرت	۱۸۹	نامه وزاری کردن فقیر بدرگاه
۲۱۲	ابوبکر صدیق ر.م	۱۹۱	اطعی
۲۱۴	تبصره پنجم در خلافت حضرت عمر		
۲۱۹	کیفیت برهم شدن گوی و ساسانیان		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۸۰	بن مردان	۲۳۰	کیفیت برهم زدگی دولت و سیاست
۲۸۱	تنبیه در دریافت حال امام صاحب	۲۳۱	سبب موت حضرت عمر رضی
۲۸۲	تبعه چهاردهم در خلافت ولید بن عبدالملک	۲۳۲	تبعه ششم در خلافت حضرت عثمان رضی
۲۸۳	تنبیه تا انبیا و وجود صحابی از موجود بودن و عمر شریف امام صاحب با بشت و شش شایسته اند و رسیدن	۲۳۵	سبب قتل حضرت عثمان رضی
۲۸۴	تبعه پانزدهم در خلافت سلیمان بن عبدالملک	۲۵۰	تبعه هفتم در خلافت حضرت علی رضی
۲۸۵	تبعه شانزدهم در خلافت عمر بن عبدالعزیز	۲۵۱	نایب جلیله و خصوصیات و فضیلت و خواجه
۲۸۶	تنبیه در حکمت جلی	۲۵۲	جواب سنیان
۲۸۷	تبعه هجدهم در خلافت یزید بن عبدالملک	۲۵۳	تنبیه
۲۸۸	تبعه نوزدهم در خلافت ولید بن عبدالملک	۲۵۴	تبعه هشتم در خلافت حضرت حسن رضی
۲۸۹	تبعه بیستم در خلافت صفاح	۲۵۵	تبعه نهم در خلافت حضرت موسی رضی
۲۹۰	تبعه بیست و یکم در خلافت منصور	۲۵۶	تبعه دهم در حال بنید مع حالا
		۲۵۷	کریلای امام شهید رضی
		۲۵۸	تبعه یازدهم در حال خلافت معاویه بن نمیر
		۲۵۹	تبعه دوازدهم در خلافت حضرت
		۲۶۰	عبداللہ بن زبیر بن العوام رضی
		۲۶۱	نایب عظمی در تولد امام اعظم رضی
		۲۶۲	تبعه سیزدهم در خلافت عبدالملک

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۱۶	تبصره ۳۳ در خلافت مهدی	۲۹۳	تبصره ۲۲ در خلافت مهدی
۳۱۷	تبصره ۳۴ در خلافت معتد	۲۹۴	تبصره ۲۳ در خلافت مهدی
۳۱۸	اول امر است که در شان امام	۲۹۵	تبصره ۲۴ در خلافت اروین شیدا
۳۲۰	عم رونود	۲۹۶	تنبیه در باب وضع احادیث
۳۲۱	تنبیه در عمده الفوائد	۲۹۹	جواب طعن بر امام ابو یوسف رح
۳۲۲	تبصره ۳۵ در خلافت معتضد	۳۰۲	تبصره ۲۵ در خلافت امین
۳۲۳	تبصره ۳۶ در خلافت مکتفی	۳۰۳	تبصره ۲۶ در خلافت امون
۳۲۴	تبصره ۳۷ در خلافت مقتدر	۳۰۴	فقیه گوید
۳۲۵	تبصره ۳۸ در خلافت قاهر بالله	۳۰۵	تبصره ۲۷ در خلافت معتمد بالله
۳۲۶	تبصره ۳۹ در خلافت راضی بالله	۳۰۶	تبصره ۲۸ در خلافت واقع
۳۲۷	تبصره ۴۰ در خلافت استغنی بالله	۳۰۷	تبصره ۲۹ در خلافت متوکل مع
۳۲۸	تبصره ۴۱ در خلافت مستکفی بالله	۳۰۹	احوال ابو بکر بن شیبه
۳۲۹	تبصره ۴۲ در خلافت مطیع بالله	۳۱۰	فائده جلیله
۳۲۹	بنای تعزیه داری	۳۱۱	عبرت در انتظام خداوند حقیقی
۳۳۰	عروج رافض	۳۱۲	تبصره ۴۰ در خلافت منتصر
۳۳۰	تبصره ۴۳ در خلافت طالع الله	۳۱۳	تبصره ۴۱ در خلافت مستعین
۳۳۱	تنبیه	۳۱۴	تبصره ۴۲ در خلافت معتز
۳۳۱	حال تبع غیر مقلدین شیعه نشان	۳۱۵	لسان الله عجیب
۳۳۲	تبصره ۴۴ در خلافت قاور بالله	۳۱۶	تنبیه بر بعضی حسد داری بر امام
۳۳۳	تبصره ۴۵ در خلافت نوح با مر	۳۱۷	نظم رح

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۲	تبصره ۵۹ در خلافت مستطبی باشد	۳۵۲	تبصیه در دشمنی خدا بین خرم الدای
۳۵۳	تبصره ۶۰ در خلافت راقی باشد	۳۵۳	والخطیب البغدادی
۳۵۴	تبصره ۶۱ در خلافت حاکم	۳۵۴	تبصره ۶۲ در خلافت مستدی
۳۵۴	تبصره ۶۲ در خلافت معتقد	۳۵۴	تبصره ۶۳ در خلافت مستطبی
۳۵۴	تبصره ۶۳ در خلافت متوکل	۳۵۴	تبصره ۶۴ در خلافت مشتبه
۳۵۵	تبصیه از نیما و اصرح شد که قبول نیست	۳۵۵	تبصره ۶۵ در خلافت راشد باشد
۳۵۵	در بن بخاری شریف جاری شود	۳۵۵	تبصره ۶۰ در خلافت معتضی
۳۵۶	تبصره ۶۴ در خلافت مستعین باشد	۳۵۶	لا امر الله
۳۵۶	تبصره ۶۵ در خلافت مستعد باشد	۳۵۶	تبصره ۶۱ در خلافت مستعد باشد
۳۵۶	تبصره ۶۶ در خلافت مستغنی باشد	۳۵۶	و مستغنی بامر الله
۳۵۶	تبصره ۶۷ در خلافت قایم بامر الله	۳۵۶	تبصره ۶۳ در خلافت ناصر الدین
۳۵۸	تبصره ۶۸ در خلافت مستعد باشد	۳۵۸	من الغرایب
۳۵۸	تبصره ۶۹ در خلافت متوکل علی	۳۵۸	تبصیه عین بن جوزی حلی معتصب
۳۶۰	قدح مختصر در خروج تمرنگ	۳۶۰	تبصره ۶۴ در خلافت ظاهر بامر الله
۳۶۰	احوال فیروزه انوش	۳۶۰	تبصره ۶۵ در خلافت مستعد باشد
۳۶۱	احوال سلطنت بامیر	۳۶۱	تبصیه از خواجه تمین نادامید بر
۳۶۲	احوال تارستان	۳۶۲	اربعه ثابت است
۳۶۲	بنای سلطنت انگریران	۳۶۲	تبصره ۶۶ در خلافت معتصم باشد
۳۶۲	تبصیه در قطع آتش	۳۶۲	تبصره ۶۷ در خلافت مستعد باشد
۳۶۲	در هیچ	۳۶۲	تبصره ۶۸ در خلافت حاکم بامر الله

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۳۹	بدلیل عقلی نیز تأیید امام صاحب ثابت است	۳۳۹	مقصد ثانی در وجوب تقلید
	امام صاحب حکام دین را از اکثر صحابی رض و دید و دانسته و شنیده، تعلیم یافته و دین فقه ساخته	۳۴۵	تبصره اول در وجوب بطلاق تقلید
۳۴۳	بجز امام صاحب بعد از صحابی رض کسی دیگر در حدیث خیر القردنی شایسته مع توارخ ائمه اربعه و غیر ائمه اربعه	۳۴۶	تبصره دوم در وجوب تقلید شخص
۳۴۸	حال طبقات مجتهدین	۳۸۱	مع ۱۴ رجه تا صفحه ۳۸۰
۳۵۰	ذکر روایات مخصوصه امام صاحب		اقوال شایخ در وجوب تقلید شخصی
۳۵۳	اقوال بزرگان در مناقب امام همام	۳۸۱	تا صفحه ۴۱۴ یکصد و سی و نه
۳۵۵	اگر حدیث صحاح مخالفت قولی از اقوال امام صاحب نماید اذان لازم نمی آید که امام خلافت حدیث عمل بالقیاس نموده	۳۸۱	تبصره سوم اشغال مستقلان از مذهب بزمها
۳۵۶	نصیحت برای طلبه	۳۸۱	تبصره چهارم در ثبوت وجوب دعوت الی الحق
۳۵۹	تنبیه	۳۸۱	تبصره پنجم در فضائل امام اعظم کوفی
۳۶۵	حکایت نابکاری	۳۸۱	مع سباحه
۳۶۶		۳۸۱	مناقضات امام صاحب از صحیحین ثابت است
		۳۸۱	تاریخ تولد امام رضا و انزال و ان حیات بعض از واج مطهرات بتبی نصب گشته و زیارت خلیفه حضرت عبد الله بن زبیر رضه حاصل ساخته
		۳۸۱	تابعی شدن امام صاحب بخوئی ثابت است

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۲۷	الرسول اه	۲۷۱	حال تحریرات علماء محققین در مناقب امام
۵۳۲	بصره دوم در مباحثه ثبوت مسئله	۲۷۲	بصره هشتم در درج حب
۵۳۴	رفاعت یک سته	۲۸۰	حکایت امام ششمی رحم استاد امام
۵۳۶	بصره سوم در مباحثه قرائت فاتی	۲۸۲	بصره نهم در کرامت قدسی
۵۴۲	دلایل امام	۲۸۶	بصره دهم در ذکاوت و حی
۵۴۴	قدری حال احتیاج امام صفا	۲۹۸	بصره یازدهم در اخلاق تشریفات اقام
۵۴۶	بصره چهارم در گفتگوی مقدار	۲۹۹	بحق وی رض
۵۴۸	رضاعت	۵۰۱	حال بعضی متعصبین دی رض
۵۵۱	فائده جلیله باستنباط مسئله	۵۰۲	بصره دهم در سبب اجتهاد وی
۵۵۳	در تار رضاعت	۵۰۳	موضوعات نیز در صحیح مجبور
۵۵۴	بصره پنجم در بحث تأیید بالجمله	۵۰۴	داخل شده
۵۵۶	بصره ششم در بحث دفع بدین	۵۰۵	بصره یازدهم در وجه انحصار زنا
۵۵۸	قاعده کلیه	۵۰۶	برای بیه
۵۶۰	جواب مسکانه	۵۰۷	بصره دوازدهم در ثبوت وجوب
۵۶۲	بصره هفتم در دفع طعن غیر	۵۰۸	تعلیم امام صاحب بار
۵۶۴	مقلدین در مسئله امام صفا	۵۰۹	تنبيه در نصیحت
۵۶۶	اطلاع برافانی الضمیر غیر مقلدین	۵۱۰	مقتصد ثالث و کیفیت
۵۶۸	بصره هشتم در دفع اعتراضی	۵۱۱	بصره اول در گفتگوی ما تا بکم
۵۶۹	حکایت رفیعین مولانا اسماعیل		
۵۷۰	مرحوم یک رکعت ثبت بار		



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	تالیف صحاح نه مولف رسول است	۵۷۱	تبصره نه انگشتو در مسئله مسن ذکر
۵۸۸	نه صحابی نه نه تابعین نه تبع تابعین	۵۷۲	لطیفه
	فائده جلیله در کشف حال سر کرده	۵۷۵	تبصره دوم در بحث حدیث بن قیل امر
۵۸۹	غیر مقلدین	۵۷۶	تبصره پازدهم در غیر غیر مقلدین
۵۹۰	احادیث صحاح از گفته غیر خالی بنا شد	۵۷۸	فی الجمله در وجوب تقلید شخصی
۵۹۱	حال کیفیت سند محدثین	۵۸۰	الفاظ در تبصره و قایلین الحقائق
۵۹۲	تبصره دوم در قرآن	۵۸۰	تبصره اول در اصل اصولین
۵۹۳	متم اول و ثانی و ثالث		صحاح را بعد قرن خیر تالیف شدن
۵۹۴	متم رابع و پنجمه ماسبق	۵۸۰	و آن حسب هرات شرعی مشهور
	نسخ کتاب بالسنة را اعتبار		حضرت ثانی و حضرت عمر و حضرت
۵۹۵	ینت		ابو بکر بنی الله عنهم بلا شهادت
۵۹۶	دفع دخل	۵۸۰	شرعی اعتبار را دایت نمیکردند
۵۹۸	اتمام امر	۵۸۱ تا ۵۸۳	حال وضع وضاعین حدیث
۵۹۹	تبصره سوم در بیان حدیث		سند ثانی مسن ابن ماجه
۶۰۰	واتمام حدیث	۵۸۳	و غیر تا متمول به نزد قهها شدن
	اتفاق صحیحین را نام رسول		اکثر متاخرین محدثین را این
۶۰۱	تصوریدن	۵۸۳	تمیز از دست رفتن
	بتقلید ادنی تقلید اعلی را ترک		غیر از آنکه از غیر رسول را رسول
۶۰۲	کنند	۵۸۴	شماردن
۶۰۲	نقل	۵۸۵	مخالفت کتابت کتب احادیث

مضمون	مضمون	مضمون	مضمون
نقل	نقل	نقل	نقل
۴۲۹	۴۰۳	تفسیر چهارم در بیان اجماع	۴۰۳
۴۳۰	۴۰۴	رکنش	۴۰۴
۴۳۱	۴۰۵	ارباب اجماع	۴۰۵
۴۳۱	۴۰۶	دفع دخل	۴۰۶
۴۳۵	۴۰۷	حکم اجماع	۴۰۷
در ظهور حقیقت فاسد اربعه	۴۰۸	بیش مقدار غیر در محنت اجماع	۴۰۸
و کرامت امام اعظم کوفی رضی الله عنه	۴۰۹	مخالفت کند	۴۰۹
۴۳۵	۴۱۰	استقام اجماع	۴۱۰
التماس مصنف بدگاه الهی	۴۱۱	دلیل نقلی شدن اجماع	۴۱۱
۴۳۶	۴۱۲	تفسیر پنجم در بیان قیاس	۴۱۲
باخت مرضی با اکثر معظّمه قرار	۴۱۳	جواب استراضی	۴۱۳
۴۳۷	۴۱۴	تفسیر قیاس شدنی	۴۱۴
کنندگان را باطل و نصیحت بان	۴۱۵	شد و قیاس	۴۱۵
۴۳۸	۴۱۶	نقد ختمیه رخ	۴۱۶
گردانیدن مصنف	۴۱۷	تفسیر ششم در بعضی فروع سابق	۴۱۷
۴۳۹	۴۱۸	کشف و درستی کتب با کتب	۴۱۸
قبولیت دعای مصنف	۴۱۹	البارکات و التوفیق البهیم	۴۱۹
۴۴۰	۴۲۰	اعتقاد ابن عاصی	۴۲۰
کثرت گشتن خبر الامت بهر حسب	۴۲۱	تفسیر هفتم در بعضی مکرر غیر متعلق	۴۲۱
۴۴۱	۴۲۲		۴۲۲
قدری حال کتاب نظر السبیل	۴۲۳		۴۲۳
۴۴۲	۴۲۴		۴۲۴
از انحال قوال غیر متقلدین	۴۲۵		۴۲۵
۴۴۳	۴۲۶		۴۲۶
کرامت امام ثابت شدن	۴۲۷		۴۲۷
۴۴۴	۴۲۸		۴۲۸
تعلیم و مجزّه احادیث را کرامت امام	۴۲۹		۴۲۹
۴۴۵	۴۳۰		۴۳۰
الایمه لازم شدن	۴۳۱		۴۳۱
۴۴۶	۴۳۲		۴۳۲
سوال غیر متقلدین و جوابش	۴۳۳		۴۳۳
۴۴۷	۴۳۴		۴۳۴
سوال متبعان شیخ نجاشی و جوابش	۴۳۵		۴۳۵
۴۴۸	۴۳۶		۴۳۶

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۶۸	ثابت کردن محدثین متأخرین	۴۵۶	حکایت گرس و زغن
۴۶۴	التماس		تنبیه در خروج غیر مقلدین از
۴۶۴	درست خطها علما کتاب و فصولا مصدا	۴۵۷	شفاعت رسول با عیال بنصره
۴۸۰	اشتهار بدیدن علما و غیره		رضایین احادیث بمنزل شمس
	خطبه با تقریفه از جانب علما	۴۵۸	در تعلیم امام بمنزل بنابر بودن
۴۸۱	حریم شریفین و غیره	۴۶۱	حکایت مناظره
	فتوای مفسران کلمه معظمه بر دو	۴۶۳	روایتهاست متفاده
۴۰۳	تقلید شخصی		روایتهاست مرفوعه را الا اصل
	فتوای مفسران حریم شریفین	۴۶۷	که گفتن
۷۱۲	بر کتاب طفر المبین فی رد		در روایتها موضوعی البعد مرفوع
	مقائمه المقلدین		

۷۲۱	خاتمه الطبع از مکتب مطبع مع دستخطها و مهرها علماست هند
-----	--

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَعَلَّمَهُ الْبَيَانَ  
بِأَن يَنْطِقَ بِاللِّسَانِ ۚ وَهَدَاهُ الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ  
بِالْإِيمَانِ ۚ بِهِ وَيَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَرُسُلِهِ الَّذِينَ جَاءُوا  
بِالْحَقِّ وَالْبُرْهَانِ ۚ فَيَسْخَرُ لَنَا أَنْ تَصِلَ الصَّلَاةُ عَلَى مَنْ  
أَرْسَلَهُ إِلَيْنَا مِنْهُمْ بِالْقُرْآنِ ۚ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ  
أَصْحَابِهِ الطَّاهِرِينَ ۚ الَّذِينَ آتَوْا فِي هُدًى مِنَ الْكُفْرِ وَ  
الطُّغْيَانِ ۚ وَقَاتَلُوا مَعَهُ عِبَادَةَ الْأَصْنَامِ وَالْأَوْتَانِ ۚ  
وَعَلَى تَابِعِيهِمْ وَتَبِعَ تَابِعِيهِمُ الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ ۚ  
وَاجْتَهَدُوا اجْتِهَادًا بِتَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ بِجُرْأَتِهِمِ  
الْأَحْكَامِ لَهُ وَالْأَرْكَانِ ۚ لَعَلَّا يَدْخُلَهُ حُكْمٌ مِنَ الْأَحْكَامِ  
غَيْرِ الْأَدْيَانِ ۚ وَاسْتَبَطُوا أَلْثَرَهَا وَاسْتَدَلُّوا عَلَيْهَا

مِنَ الْأَحَادِيثِ وَالْقُرْآنِ : أَمَّا بَعْدُ اعْلَمُوا أَيُّهَا  
الْإِخْوَانُ : أَنَّ الْبِدْعَةَ وَالْفُسَادَ قَدْ ظَهَرَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ  
فِي هَذِهِ الْأَزْمَانِ : وَكَسَتْ عَلَى الْأَرْضِ لِسَاكُ الْفُسَادِ  
وَالطُّغْيَانِ : وَتَرَكَمَ أَمْوَاجُ الْفِتَنِ وَالْخُذْلَانِ : عَلَى  
بَحَارِ الْأَكْوَانِ : فَاتَّ بِحَضِّ النَّاسِ قَدَرُ فَضُولِ مَنَاجِحِ  
الصَّدَقِ وَالصَّوَابِ : بِأَقْيَفَائِهِمَا تَارَاهِلُ الشَّكِّ  
وَالْإِزْتِيَابِ : وَقَصْدُ الْإِظْفَارِ الْفُورِ الْفَضْلِ الْأَوَّلِيِّ  
الْأَلْبَابِ : بِإِتْبَاعِهِمُ الْجَهْلَاءِ مِنَ الْأَحْدَابِ :  
فَالطُّغْيَانُ سَمُّوا أَنْفُسَهُمُ الشَّقِيَّةَ بِالصُّلَحَاءِ : وَ  
الْحَمَقَاءُ حَاوَلُوا مَنَازِلَ الْأَتْقِيَاءِ : لَا سِيمَا فِي  
الدَّهْلِ طَائِفَةِ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ  
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتِغَاكُمْ  
أَمَّنَ الْمُؤْمِنُونَ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ : أَلَا اللَّهُمَّ  
هُمُ السُّفَهَاءُ وَهُمْ أَنْفُسُكَ وَنَ : وَلَكِنْ لَا تَسْمَعُونَ  
لَا اللَّهُمَّ يَحْسِبُونَ اللَّهُمَّ يَحْسِبُونَ صُنْعًا : وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُمُ  
يَعْمَلُونَ خَيْرًا : وَلِذَا لَيْسَ بُونَ صَحَافًا وَكِتَابًا : وَ  
يُرْسَلُونَ أَطْرَافًا وَمَصَارِفًا : حَتَّى أُلْقِيَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ  
فَفِي بَعْضِهِمَا دَعْوَتِي إِلَيْهِمْ : كَمَا يَدْعُو السَّيَّاطِينُ بَعْضُهُمْ  
إِلَى الْجَهَنَّمَ لِيُتَّبَعَ مَذْهَبَ مُجَدِّدِهِمْ : أَوْ نَزْدَكَ لَا إِلَهَ  
إِلَّا أَنْتَ كَتَبَ فِي كُتُبِهِمْ : لَوْ قُدِّرَ عَلَيْهِ بِالْأَدِلَّةِ الْبَاهِرَةِ  
وَالْبَرَاهِينِ الْقَاهِرَةِ : فَلَمْ يَتَّكِلُوا عَلَى عُدَّتِي أَنْ تَحْتَارَ

بترك كائيهما الامرين المذكورين سكوتاً ، فيما انا بكوني  
في خطيئة بجمعها وتكررها ، ومعدور في ترديد ذلالي  
وتكررها ، فتوجهت الى ابطالها بالدلائل والبراهين  
متوكلاً على رب العالمين ، رامت ان لا امر به تعالى في كتابه  
المبين ، واسر بالعرف وانه عن المنكر ، ولتباعاً للحديث  
بخير البشر ، ايما رجل انا لا الله تعالى عما وهو علمه  
لقد الله عز وجل يوم القيمة سبحانه بجاه من نازر ومترقب  
للتواب من الله الستار ، ومتوقفاً للشفاعة من سيد  
الابرار ، فشرعت فيه فلما نظرت فيه وجدت فيه ما  
احتج به من الدلائل للشبوت ، او من من ميوت العنكبوت  
حزرت فيه اوراقاً ، بل كتبت فيه اسطاراً ، وسميتها  
بتذكرة المذاهب ، ليتربى الراغب بتذكرها الى المآل  
وربها على مقدمة ومقالات وحاشية لتسهيل  
الاخذ بالمطالب ، قالنا مول من العلماء والخواص ، ان  
ينظر وافهما بعين الاصلاح والقبول ، قال في حوزتها  
على سبيل الاستعمال ، مع اختلال الحال واشتغال البال  
فاننا اسأل الله مجيب الدعوات ، ومفيض الخير والبركات  
ان يعف عن الخطاء والخلل ، وعن القصور والزلل ، و  
رب اشترح لي صدره لي ويسر لي امري ، وحل عقدة من  
لساني ، يفتحوا قلبي ، فانك انت المولى وانت التوفيق في البداية  
والنهاية ، فما توفيق الا بالله فهو حسبي وعلوكم للسعادة والنعمة

## مقدمه

اولاً چند امور دستنی است باید دانست اول اینکه غیر مقلدی بپای در پی سبک تازیانه  
کتب غیر مقلدین - نزد قیصر حقیر سربالای قصیر خام المقلدین فرستاد که آخر ذکره  
فی الخطبه و منتظر جواب ماند - چون مرا باعث اشتغالات دنیاوی - و امورات خانگی -  
فرستاد مبعوثه آنهار مطالعه و مساینه نمایم - و جوابش بدهم - لهذا این دوازده بودم -  
و نیز بقول سعدی رحمه الله نظر کردم به چشم و رای و تدبیر ندیدم به زخم آشوبی نصالی  
خاموشی را بهتر دانسته اختیار کرده بودم - لیکن از طرف مرسل آنها مرسولات متکاثره  
و مکتوبات متواتره - بر دوشم افتاد - بر مضامین آنها یاد دید دلائل آنها آمدن گرفت - و  
دران بر شان بزرگان دین - و مشایخ شرع متین - حرفها زدن - و حتی که اقوال  
مستنبطه نصیب آنکه دین را مثل احوال عمر و وزید لاشی تصوریدن - و آنرا بدهوی  
شکر فی السالوات شکرین و فاسقین گفتن - و اولیای مقلدین - و علمای متدین را اذیت  
و تحقیر کردن - خصوصاً بعضی غباوت و جهالت کیش - و ضلالت و تفریط اندیش - خیال  
دورانیشی خویش - خواه نخواه در پیش و پیش تحریر خویش به نسبت امام خیر اندیش -  
طعن اندیش - و تشنجهای پیش - بر بروی خویش و در پیش - و به پیش بپیش و پیش  
در پیش نماید - تا مقلدان را در پیش اندازد و بنا بران بطبیعت قلمم باعث تشویق  
جگرش موزش باید بگشت - و لهذا بار بار بدو ای وایات غوطه زدن گرفت - و حتی که  
آنگه آید جواب را از دهانش بر آورده بزمایشش عرایس فکر ابل کمال می رساند و بوقع  
داویمت جمال میدارد - و و هم اینکه ملاحظه زمین لغز خوانان نبود که کسی را ذکر بد  
ذکر نمایم نه در فکرش بود چه باشم - چه جای تنهایی ناملایم غیر مذبان - و کلامهای  
فوحش زوالتان - به نشان احدی تقریر یا تحریر نمیکنم - تا محصل مناظره استیم  
لکل فخر و عیسی غم بداد جواب ترکی به ترکی مجبورم - مجبورم دارم - و بقوله تعالی





از این معنی برای ما به الامتياز زبان فارسی را اختیار کردم - و عبارت ایشان را بعد از اقل و  
عبارت هم را بعد از اقل نوشتیم - اما در بعضی مقال حسب مقتضای حال عبارت عربی  
را در و نیز نقل و قال نمودم \*

ششم آنکه بدینست که بقول اکثر سرگروه ایشان رافضی باشند - بنیت  
اندام ایشان که فرقه سنیان اهل اسلام - که مبتنی است بر تقلید آئمه اربعه کرام - جعل کنند  
مشوایم الله تعالی بالعرفه والا کرام - مثل عبد الله بن سبا یهودی فقیه کرده - در بیان  
مومنین تعبیه شده باشند - تا بلا و غدغه تخم فتنه و فساد و بغض و عناد بزرعه قلوب  
المومنین و نفوس المسلمین را بختن و افشادن توانند - چنانچه شیطان زاهد و عابد  
را با امور خباثت و قبا و کفر و افعال شنیع مرتکب کردن نتوانسته آنرا از احوال بغیر و زهد  
و عبادت اندازد - که بار یکتاب ترمذی با خود بچشم برده - ایات سعدی رح

شنیدم که مروی براه حجاز	بهر خطوه کردی دو رکعت نماز
چنان گرم رو در طریق خدا	که خار مغیلان نکندی ز پا
با خرز و سواس خاطر پریش	پسند آتش و نظر کار خویش
ز تبلیس انیس و رجا ه رفت	که نتوان ازین خویشتر راه رفت

و منقرضه بر صیصا که در معالمت التضرع و غیره نوشته شده است موید اینحال است - و نقل  
از روت ماروت و بلعام موکد انیمقال - یا فی الحقیقت رافضی نباشد - بلکه از راه  
براه صلات باعث جهالت برگشته باشند - اگر چنین است ما را باید که از خداوند کریم  
بخواهیم که بر مومن را براه هدایت ثابت و قیام دارد - و مضلین را براه آرد \*

هفتم آنکه ایشان بجهلیه پردازی تمام - و فریب فروزی بالا کلام - چنان داعی بر  
روان شریعت منتهوب ساخته اند - که عنقریب جمیع را به سهولت تمام بدام افکنند - زیرا که  
ایشان اولاً این الف کلیل و ثانیاً این احکام ظاهری حدیث و قرآن کمر بسته - و اقول که

حجبه  
 بیگانه گشتی  
 نشان بین انبیا و سید

و اگر عین مستند الفتن است غیر قابل الاعتبار سازند - و نزد جهل و متعصبان گویند که  
 آنکه مثل ما و شما خلقتی است - کما قال الکفار فی شان الانبیاء اقول خلایق  
 با اعتباری چیست که مستبر این اعتبار کنند - هر چه قابل اعتبار و محبت باشد -  
 قوله تعالی و قول الرسول باشد - قول دیگران چه از زو که محبت باشد - پس همین  
 تقریر خلیفه مقبول خاص و عام - و بسیار مرغوب کانه جمله است اهل اسلام گشت -  
 هشتم آنکه ایشان بعباری کامل - و دور اندیشی شامل - کنونات باطنی و مبرکات  
 را که عبارت از ابطال تقلید کل آنکه از جهت دفع آثار هر ساختند بلکه بظواهر و کمال تقلید  
 کسی بر منقرض ایشان گما و باقیه و بداند - بلکه خیر خواهد نمود - اما دلایل حسبانی آید و  
 لحاظ ظاهر واری کردن نتوانستند - یا فراموش کردند - شد درین قال - در و خوار  
 حافظه نباشد - چون و قنیکه از ابطال تقلید شخصی قانع باشند - خواهند گفت که تعین  
 تخصیص است بر آنکه از جهت چیست - امر غیر مشروح است - بعد از آن خواهند گفت که  
 اختصاص از حدیث بر صراح سه غیر منطوق و غیر معقول - و برین حدیث نیست قبول  
 سپس خواهند گفت که اقوال افعال اصحاب رضی الله تعالی عنهم اعتدای را نشانید که با  
 به ثروت دنیا جنگیدند - و سخنها بغرض گفتند - الغرض به تدبیر بر تالیف قرآن  
 را اند و حسب اعتقاد درونی آنرا محزون گویند - بالآخر منکر موت و قرآن شوند -  
 فَيَوْمَئِذٍ يُجْعَلُ لَهُمُ الْمَوَادُّ - فَإِنَّمَا زَعَمُوا أَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّا  
 الْإِسْلَامُ بِهَذِهِ الْحِيلِ وَالْفُسَادِ +  
 نهم آنکه کیدی از مکیه ایشان این است که جهت ترویج جهل - و تنفیذ ذال -  
 کتاب شان را بدست خود موافق آموزان و لیسان حال - و شواهد شان گردان اطفال - که  
 از تاریخ همان موافق حیدان خود رسال - حال سن و سال همان اطفال بود که  
 روشن است - و فریق و موثق و جهل کردند - و می نمایند تا جهل را بدین موافق  
 سید

حجبه  
 نبی سلف و اوست  
 بزرگوار که در میان  
 زعمین محمد و جبرئیل  
 مکیه و اسلام  
 حیل و فساد  
 سید

در حق ایشان نام نهد - با قول نشان گیرند - و مذکور افعال شمارا  
انتخاب کنند -

و هم اینکه با جرایم سائل مکتوبه نشان از قبول رجال منسوب ساخته - تا بعد از آن  
از دلائل آنها که حسب مطلب نوشته داشته اند قبل و قال کردن توانند - و نیز باینها  
منتهی بین بوقت طبع زیر و زبر ساخته اند تا بوقت در کار در کار آید -

ما و هم اینکه از آیات و احادیثی که بر شان مشهور کان و منافقان و فاسقان  
وارد و نازل آشته است دلال شرک و نفاق و فتنی امید کرام - و مقلدین غلام -

می نمایند - آنها را بر روی جهل و حماقت و همتایان و روستایان می خوانند -  
و از مفسرین آنها ایشان را می ترسانند - و فیصله خوبی خویشان و مذمت و رشتی مقلدان

نشان می سازند - تا ایشان را بدام خود آرند - که پیشتر باینکه - که سیطره فی مواضعها الشارک  
و و از و هم اینکه مقاله اول در رد فتوی ثبوت حق تحقیق - و مقاله ثانیه در

رد تقلید با کتاب نجی - و مقاله ثالثه در رد قول منید - و مقاله در اثبات وجوب  
تقلید شخصی و غیره است -

## مقاله اول در تذکره های تردید فتوی ثبوت حق تحقیق تذکره اول

قَالَ الْمُفَكِّي ثُبُوتُ الْحَقِّ أَقُولُ بر عکس نهند نام زنگی کافر - این مثل است  
در جهان مشهور - و اکثر باشد که باینرا بصیر و کبر را متر نامند - یا طراح خود را صاحب  
دانند - و اقوال برادران حضرت یوسف عم را وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِ قَوْمِكَ  
صَادِحِينَ حجت آرند - و بقول اَنَا اَبَاكُمْ لَا فِی ضَلَالٍ مُبِينٍ صلاح  
راطاح و نبی و مادی را گمراه و ضال شمارند - و با اتباع فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ  
وَمَا أَنْتَ لَنَا بِمُؤْمِنٍ وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ نفس را بخود صادق دانند

در حق ایشان نام نهد - با قول نشان گیرند - و مذکور افعال شمارا  
انتخاب کنند -  
و هم اینکه با جرایم سائل مکتوبه نشان از قبول رجال منسوب ساخته - تا بعد از آن  
از دلائل آنها که حسب مطلب نوشته داشته اند قبل و قال کردن توانند - و نیز باینها  
منتهی بین بوقت طبع زیر و زبر ساخته اند تا بوقت در کار در کار آید -  
ما و هم اینکه از آیات و احادیثی که بر شان مشهور کان و منافقان و فاسقان  
وارد و نازل آشته است دلال شرک و نفاق و فتنی امید کرام - و مقلدین غلام -  
می نمایند - آنها را بر روی جهل و حماقت و همتایان و روستایان می خوانند -  
و از مفسرین آنها ایشان را می ترسانند - و فیصله خوبی خویشان و مذمت و رشتی مقلدان  
نشان می سازند - تا ایشان را بدام خود آرند - که پیشتر باینکه - که سیطره فی مواضعها الشارک  
و و از و هم اینکه مقاله اول در رد فتوی ثبوت حق تحقیق - و مقاله ثانیه در  
رد تقلید با کتاب نجی - و مقاله ثالثه در رد قول منید - و مقاله در اثبات وجوب  
تقلید شخصی و غیره است -

هذا القول مشتهر +

تذکرہ دوم

قَالَ الْمُقْتَدِرُ هَذِهِ نِعْمَةٌ مِمَّا قَوْلَكُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ

تعالیٰ۔ اقول ای مفتیان از لفظ توکم چه مراد گرفتید۔ اگر حسب ظاهر

قول شما مراد است قابل اعتبار نمایند که قول شما قول خدا و رسول خدا نیست۔ لہذا

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اخْرُجْ ۖ قَدْ كُنَّا بِلِقَائِكَ غَدِيرًا ۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُ ۚ

و اگر گوئید که چون ما از قول خدا و رسول استخراج مسائل ننمائیم۔ لہذا با حتم

اولی ملاست بخود نسبت کردیم - کو تیمار چنین است چنانچه قبول چنین زمین است

و تشنہا سارہ حالانکہ ایمان نیز از قول خدا و رسول خدا اساتلہا استنباط

ما خند - نماز ذات خود چون بختربان افترا کرد - قضا اختصارا در کتب

مِنْ النِّجَا - وَمَا الْعَدْلُ عِنْدَ الْوَدَّ - يَنْبَغِي مَا تَعْلَمُونَ - وَاسْمُ

أَمَّا الْكُفْرَانُ عَلَى كَثْرَةِ وَجْهِهِ مِنْ تَضَرُّعٍ فِي عَيْبِ النَّاسِ

فَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فِيهِ تَحْفَظُ الْحَقَّ وَتَعْرِضُكَ  
وَتَقَرِّبُكَ إِلَى اللَّهِ وَتُقَرِّبُكَ إِلَى رَحْمَتِهِ وَتُقَرِّبُكَ إِلَى  
رَحْمَتِهِ وَتُقَرِّبُكَ إِلَى رَحْمَتِهِ وَتُقَرِّبُكَ إِلَى رَحْمَتِهِ

النَّاسُ وَلَا تَلْمِزُوا غَيْرَكُمْ

قال المفتی عامی اور غیر عامی وجودیہ اجتہاد کو نہیں چاہیے تقلید کے

مذہب کی کراؤ واجب ہے یا نہیں اور جب پر تقلید واجب ہے اگر وہ تقلید ایک مذہب

معین کی نگرہ تو اس کے صحیح نماز پڑھنا چاہی رہے یا نہیں اور ساتھ اس کے کھانا پینا

تذکرہ نسووم

قال المفتی عامی اور غیر عامی پر جو رجحان اجتہاد کو نہیں پہنچا ہے تقلید کیا

مذہب کی کراوا واجب ہے یا نہیں اور جب پر تقلید واجب ہے، اگر وہ تقلید ایک مذہب کے ہے، تو اس کے ساتھ ہی اس کے اصول و فروع پر عمل کرنا واجب ہے۔

سین کی طرف سے ہوا اسے کچھ مار پر رکھا یہ کہہ کر پائین دروازہ بند کر کے

اور شاہی کی رسم جاری رکھنا درست ہے یا نہیں یہ نواظر خواہ

جواب بابران شریعت عزیر مخفی نہیں کہ جو شخص مؤمن باللہ والیوم الآخر اور تصدیق  
باجاد بہ البنی صلعم من ضروریات الدین وغیرہ من الفروع الشریعہ خالصاً کہتا ہے

اور یہ صورت سے پابند شرع ہو یعنی حلال کو حلال جانتا ہو اور حرام کو حرام

پس بیشک وہ شخص مسلمان متقی اور صادق اس آیت کریمہ کا ہے لَکِن لَیْسَ بِالْاِیْمَانِ

تَوَلَّوْا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَئِنَّ الْبَرْنَ مِنْ

بِإِذْنِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالشَّاهِدِينَ

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

عَلَى هَذِهِ بَيْنَ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَجِدِّسُونَ

اللَّهُ صَلِّعَمُ ذَا قُطْعَمِ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَ

بِإِسْلَامِهِ نَبَاؤُ بِي مُحَمَّدٍ رَسُولًا رَوَاهُ عَنْ النَّبِيِّ

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَسْتَقْبِلُ

قَبْلَتَنَا وَأَكَلْ ذَيْحَنًا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةٌ

الله فلا تتقربوا لله في ذمته رواه البخاري كذا في المشكاة

فی الجملہ جو شخص موصوفات دین اسلام اور کار بند احکام شرع پر فطرتاً

اہل سنت ہو اگرچہ وہ معتزلہ ایک مذہب کا منہ خواہ عامی یا غیر عامی کہ درجہ

اجتہاد کو نہ پہنچا ہو سو وہ شخص مذکور خاصہ مسلمان اور شیعہ شریعت محمدیہ کا ہے

اسی مسلمانوں میں سے جس طرح کا عیب نقصان منصور نہیں ہو سکتا اُن روی ہر عیب سے

لے بہر حال وہ محض اس لیے لکھ رہا ہے کہ

المراد من قوله تعالى لا يدين الله الدين بدينه بل يدينه بدينه

# اقول

بر علمای دین و متبعان شرع متین مخفی و محتجب نیست که در فتویٰ اسوال را  
باجواب دعوای رابا دلیل تطبیق کنی و انطباق جلی باید شد. و درین فتویٰ متنبیان غیر  
مقلدان دلی. نه سوال را با جواب ارتباط است نه دعوی را با دلیل اختلاط.  
بنامه سوال دیگر جواب دیگر ترقیم ساختند. گو یا سنی من چه گویم طنبوره چه می میراید  
را بر خود لازم گرفتند. و بغرض فرسیدن جمال. و مستحکم گردانیدن خود را بر سوال  
چند آیه قرآنی. و احادیث نبوی را با مواظفت سوال. و بغرض مطابقت مقال. بلکه  
بوی مشابیهت. و لیس مناسبت هم ندارند. مندرج نموندند. و در آثار آیات  
مذکوره. و احادیث مذکوره. کجا تقلید یا عدم تقلید یا تقلید غیر معین یا معین  
الزم آید. نه جواز اقتدای نماز در پس غیر مقلد نه عدم جواز نش را در آن مکالمات. نه  
حال مجالت و مناکحت را در آن بدخلت. نه در آن خصوصیت و عدم خصوصیت را  
مقال. نه باید بشرع و حکم و حرمت را قیل و قال. نه امور متاخره اسوال مفتی را  
نه و لائل مزبوره بسوی آنها مائل. **فَانْظُرُوا يَا أَيُّهَا الْعُلَمَاءُ فَأَنْظُرُوا**  
زیرا که درین استفتاء اسوال سائل را سه چیز مائل. محبت از او و جواب عاجز یا غایب  
بنابر آن بر خلاف سوال سائل. با قول مافی الضمیر خودش قائل. و به تحریرات اهل  
مائل. پس حسب اقتضای حال. و مقتضای مقال مفتی ضروری جمال. و مستقر جمال  
نقله را قیل و قال. برین سوال وال است. که کسی را برادر یا شخصه گفت. که  
گویند می پالنگ. را که بنا بر تنگ گرفته از طراح سنگ بر می آید. ملاقات گشت. و بلا  
فاصله عشرت فرسنگ. السلام علیک گفت. او بخواشش گویند هم لنگ است گفت  
باز پرسید که فرزندانت چه گونه اند بخواشش بر رفتارشان در تنگ می شود گفت. باز پرسید  
که برادرت از شهر آمده بخواشش طاقش فرارش نیست که به تنگ گرفته گفت. و راه  
خود گرفت و رفت. و بدل خود جواب دادن را صحیح دانسته خود سنگ گشت. و بمثل

جواب مفتی نیر بطور موسس

دیگر طرفه غیب و تطبیق غریب - همین است که چون مفتی و سوال جواب اردو که مادی  
 اما آن نحو است تطبیق و این نتوانستند - و حسب مطلب باوردن و لائل عاجز شدند  
 بجه طور معنی آیات و احادیث را که قول فصیح و بلیغ عربی غیرند و ستانی است فهمیدن توانا  
 فَكَيْفَ يُطْلَعُونَ عَلَى مَقاصِدِ مَوْزِعِهَا وَبِمَاذَا يُكَلِّفُونَ  
 إِلَى مَوْضِعٍ مَطْلَبِهَا - - - مفتیانرا مناسب بود که حسب دعای  
 سوال - به ترجمه جواب مع دلائل لا جواب قیل و قال - نمایند و این الفاظ که  
 (خالصا رکعتا ہو - حلال کہ حلال جانتا ہو - اور حرام کہ حرام - بطریق اہل سنت و  
 مقلد ایک مذہب معین کا ہو -) وغیر ذلک را کہ بجواب درج نمودند: با سوال چه  
 مشابہت - و با مقال جل جلال عظم نوال - و بقول رسول اللہ المتعال - چه مناسبت  
 و انایان و اند - و وینایان بپسند - و بیک طرز جواب فتویٰ همین بود کہ تقلید ایک مذہب  
 معین کی کرنا واجب نہیں لما فی فلا ف ل ان - اور حسب تقلید و احکام  
 اگر وہ تقلید ایک مذہب معین کی نہ کرے تو اس کے صحیح نماز پڑھنا اور اس کے  
 ساتھ کھانا پینا سادی کی رسم جاری رکھنا درست لما فی فلا ف ل ان فلا  
 چون نباشد بخاری کار بوزینہ نیست - اما البیہیت کہ ایشان از راہ سادہ لوحی  
 بحج و ایت لیس البر ان تقولوا انکم را در بخاری - فریب خورده بلا فہم  
 موردش نقلش کرده باشند - چرا کہ در حاشیہ اش عمدۃ القاری کہ از جارا سند  
 رخصتی - نقل گشتہ نظر نکردند: آن حاشیہ این است کہ قولہ لکما فی اللیس  
 البر ان تقولوا انکم قال الرخصی الخطاب لابل الکتاب لان الیہود فصلی  
 قبل المغرب الی بیت المقدس والنصارى قبل المشرق - و ذلک انکم اکثر و انکم  
 فی الامر القبلة حين تحول رسول الله صلعم الی الکعبه و زعم کلا واحد من الفریقین ان

نکات و مباحث  
 و فضیلت و برکات  
 و احوال و اسرار  
 و اسرار و اسرار  
 و اسرار و اسرار

کلامی که در این کتاب است  
 از کلام ائمه است و در این کتاب  
 از کلام ائمه است و در این کتاب  
 از کلام ائمه است و در این کتاب  
 از کلام ائمه است و در این کتاب

۱۴

البر التوبة الى قبله خير و يعلم ۱۲ پس خطاب اهل کتاب - مؤمنین را حساب نیست زیرا که  
 گفتگوی ایشان در جواب و عقاب مؤمنین ذی احباب بپوشانده است ۱۳  
 اگر گویند که از آیات مذکوره - و احادیث مذکوره - ایمان و اسلام غیر مقلد ثابت  
 است پس کسی که موصوف بصفات ایمان و اسلام باشد پس در پس او نماز خواندن  
 و با او خوردن و نوش کردن - و رسم مناکحت جاری داشتن - درست است و در پیش  
 رو نیست ۱۴ و غیر مقلدان مسلمانند - پس در پس آنان هم نماز باید خواند - و با ایشان  
 خوردن و نوش باید کرد - و مناکحت باید ساخت - و بدنباید گفت ۱۵ - و اولاد  
 می گویند که آنکه گفت قلم که سوال را با جواب الطباق نیست گفته ام ثابت گفت نه  
 در سوال اسلام و ایمان را تذکره نیست ۱۶ چه خوش بضمون سوال از ایمان و جواب از  
 ایمان - دعوی چیزی دیگر دارند - دلیل چیزی دیگر آرند -

ای مفتیان فتوی مجتهدان باشند که به تعلیم شما برتر رقمی باید ۱۷  
 مَا قَالَ اللَّهُ لَعَالَى وَرَسُولُهُ صَلَاحٌ

اندر مکه اگر جماعتی از مسلمانان لغاوت کند - مقاتله با ایشان به بیت اتحاد و بین دوست  
 است یا نه ۱۸ و رسول رب العالمین - از قوم مفرقین دین - میرا و میرا اندیشه من  
 و سیکه از اطاعت جماعت اهل اسلام خارج گردد و در مفارقت و رزوم و در میان  
 آنان تفرقه اندازد و نیا نیستش دارد پس آنکس را بقدر اسلام را اگر در پیش هرگز  
 انفاق یابد - و موافقت با جاهلیت خواهد داشت یا نه - و قتلش واجب است یا نه ۱۹  
 بَيِّنُوا الْوَجْهَ ۲۰ - اجواب آن اگر جماعتی از مسلمانان لغاوت کند به بیت اتحاد  
 و من مقاتله با ایشان درست است بقوله تعالى فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمُ  
 عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَلْقَىٰ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۚ وَذَلِكُمْ  
 لَعَالَىٰ فَاَتَلَوْهُمُ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ



Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number 2 in the top right corner.

ورسول رب العالمين از قوم مغربين دين معتر او ستر اند لقوله كذبا الى ان  
الذين فرقوا بينهم وكانوا شيعا كنت منهم في شيء  
وكسيك من اطاعت وجماعت اهل اسلام خارج گروه و مفارقت و رز و  
در میان آنان تفرقه انداز و یا امتش دارد و البته آن کس را بقدر اسلام را  
از گروهش فرود آید اخت و موتش جا بخت خواهد شد و قتلش واجب است  
لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ صَلَّ  
مَنْ خَرَجَ عَنِ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ مَاتَ مَيِّتَةً حَرَامَةً  
اخرجه شيخان كذا في التيسير و لقول النبي صَلَّى عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ  
رَسُولُ صَلَّ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ  
الْإِسْلَامِ عَنْ عُنُقِهِ اخرجه ابو داود و كذا في التيسير و لقول النبي  
صلى الله عليه وسلم عن عمر بن الخطاب رضي قال قال  
رسول صلعم من اتاكم و امركم جميع على رجل واحد  
يريد ان يشق عصاكم و يفرق جماعتكم فاقتلوه اخرجه  
كذا في التيسير و لقوله صلعم عن عمر بن الخطاب رضي قال قال رسول  
صلعم ستكون هنان و هنات فمن اراد ان يفرق امر هذه  
الامة و يجمع فاضربوه بالسيف كائنا من كان و في رقا  
فاقتلوه اخرجه مسلم و ابو داود و النسائي و جميع ههنا بعضي خلاصه  
كذا في التيسير و ايضا عن فضالة بن عمار عن رسول ص انه  
قال ثلثة لا يسأل عنهم رجل و فرق الجماعة و عصا  
امامه فمات عاصيا امامه و عبدا ابق من سبيده  
فمات و امراته غاب عنها زوجها و قد كفهاها مونة

Extensive handwritten marginal notes on the left side of the page, continuing the text or providing commentary.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page.

بسیار از اینها را در کتب معتبره  
 در این باب مذکور است که اینها  
 از حدیث معتبره است و از حدیث  
 معتبره است و از حدیث معتبره است

در این باب مذکور است که اینها  
 از حدیث معتبره است و از حدیث  
 معتبره است و از حدیث معتبره است

در این باب مذکور است که اینها  
 از حدیث معتبره است و از حدیث  
 معتبره است و از حدیث معتبره است

در این باب مذکور است که اینها  
 از حدیث معتبره است و از حدیث  
 معتبره است و از حدیث معتبره است

در این باب مذکور است که اینها  
 از حدیث معتبره است و از حدیث  
 معتبره است و از حدیث معتبره است

الدنيا فترو حجت بعد فلا يسأل عنهم اخرجه الحاكم كذا في  
 الازاله وغير ذلك من الآيات القرآنيه والاحاديث النبويه - اما حجتی این فتوی کسی  
 دانند که عقل و فطانت دارد و درنا محقق ذی باریت چه دانند که خود همیشه  
 برادر این فتوی مجموع البر این است زیرا که نفس تعلیم طرز فتوی را جواب  
 همه را جواب بدلائل با صواب و مع ثبوت وجوب تقلید احد المذاهب در این مذهب  
 است - اگر بدانشی - انبیه نشی گوید که از آیت ران الذین فرقوا بینهم  
 اه - بطلان مذاهب اربعه نیز لازم آید که هر یک از اینها تفریق کرده اند گویم نیست  
 هرگز زیرا که در میان افتراق و اختلاف هر قبی است جلی - و فلا نیست کلی - که  
 اول بضمون قوله تعالی لا تفرقوا من المشرکین من الذین فرقوا  
 بینهم وکانوا شیعا در منی عنه داخل - و ثانی بضمون فی الاختلاف  
 رحمة در اموریه شامل - و چون کل امور شریعت - جمیع احکام ملت بر چهار  
 منحصر و مقرر گشته - و اجماع مسلمین در آن یافته شده - باز اگر کسی در میان آنها  
 تفرقه اندازد - یا همان عصای متفقہ مجتمع اهل اسلام را بشکند - چراغ مضیاع  
 آیات مذکور - و احادیث مزبوره - بر او صادق نگردد و ثانی - گویم که اگر  
 براسه ثبوت ایمان و اسلام - وجهه تحقیق ملت محمدیه علیه السلام الصلوة و السلام  
 همین قدر حجت کافی - و علت ثانی - باشد نه پس کل مقتدا و مستفید را بجات  
 لازم آید که همگان بمصدق همان آیات و احادیث تنسای الاقدام اند که بخانه  
 مارامی خوانند - و قبله بار استقبالی میکنند - و ذبحه بارامی خوردند - لیکن  
 الامر لیس لك لان الحديث قد ورد علی خلاف ذل  
 و آن حدیث این است و عن معاویه قال قام فینار رسول صلعم  
 فقال الا ان من كان قبلکم من اهل الکتاب افترقوا علی

ثَلَاثِينَ وَسَبْعِينَ مِلَّةً وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَنْفَرُ قُلُوبًا  
عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً ثَلَاثِينَ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ  
فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ الْجَمَاعَةُ أَخْرَجَهُ الْبُودَاوُودُ وَاحِدًا كَذَانِي تَبِيعَ الْوَصُولُ  
وَالْمَشْكُوتُ وَهَذِهِ حَيْثُ بَرَوَاتٍ مُخْتَلَفَةٍ فِي كِتَابِ صَحَاحِ سَنَةِ ذِكْرٍ اسْت  
كُتِبَ رَأْسُهُ الْكَافُورُ - پس ازین حدیث بوجوه حسن ظاهر و باهرت که می نماید  
و اصل قبله و بوجوه خورما مثل مفسران بستی نخواهد شد البته در هفتاد و دو فقره مثال  
است و آن در مفید مطلب داخل نیست - زیرا که فرقه ناجیه واحده نیست که  
جماعت است و آن جماعت جماعت مقلدین است پس سکن غیر مقلدین فی النار  
و السقرت - فكل واحد من الالامذهبين فی النار و الالامذه  
متفرق الجماعة و كل متفرق الجماعة فی النار - فهذا  
فی النار - هذا هو الشكل الاول - و دیگر خوبی اینجا بر و انایان مخفی نیست که  
ازین حدیث باطلال مراد و ضم اثبات مراد ثابت گشت یعنی غیر بجانب غیر مقلدین  
و بجانب مقلدین بوضوح میست - چرا که چون فرقه ناجیه واحده را جماعت  
لازم است - و صورت جماعت بلا تحقق تقلید تحقق نیست - فالْمُقِلْدُونَ  
نَاجُونَ - لِأَنَّهُمْ أَهْلُ الْجَمَاعَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - وَ  
كُلُّ أَهْلِ الْجَمَاعَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ نَاجُونَ - فَالْمُقِلْدُونَ  
نَاجُونَ - هذا ايضا هو الشكل الاول - اما غیر مقلدین را جماعت مستحق  
که هر کس بر هر حدیث موضوع در ای خود عمل کردن لوازمه نکند - و را هر کس  
باغراض مختلفه بالیقین مختلف شود - و در میان احادیث هم مخالفت باشد  
پس اختلاف افراطی را اتفاق معدوم - بلکه اتفاق و شقاق لزوم  
این تكون لهما الجماعة - فکیف يدخلون فی الفرقة

امت قریب هکذا متفرق بوجوه حسن  
فرقه بین و ده فقره جماعت  
روایت کما و سکو بودا و واحد  
در اقلی الشیخ  
پس ازین حدیث بوجوه حسن ظاهر و باهرت که می نماید  
و اصل قبله و بوجوه خورما مثل مفسران بستی نخواهد شد البته در هفتاد و دو فقره مثال  
است و آن در مفید مطلب داخل نیست - زیرا که فرقه ناجیه واحده نیست که  
جماعت است و آن جماعت جماعت مقلدین است پس سکن غیر مقلدین فی النار  
و السقرت - فكل واحد من الالامذهبين فی النار و الالامذه  
متفرق الجماعة و كل متفرق الجماعة فی النار - فهذا  
فی النار - هذا هو الشكل الاول - و دیگر خوبی اینجا بر و انایان مخفی نیست که  
ازین حدیث باطلال مراد و ضم اثبات مراد ثابت گشت یعنی غیر بجانب غیر مقلدین  
و بجانب مقلدین بوضوح میست - چرا که چون فرقه ناجیه واحده را جماعت  
لازم است - و صورت جماعت بلا تحقق تقلید تحقق نیست - فالْمُقِلْدُونَ  
نَاجُونَ - لِأَنَّهُمْ أَهْلُ الْجَمَاعَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - وَ  
كُلُّ أَهْلِ الْجَمَاعَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ نَاجُونَ - فَالْمُقِلْدُونَ  
نَاجُونَ - هذا ايضا هو الشكل الاول - اما غیر مقلدین را جماعت مستحق  
که هر کس بر هر حدیث موضوع در ای خود عمل کردن لوازمه نکند - و را هر کس  
باغراض مختلفه بالیقین مختلف شود - و در میان احادیث هم مخالفت باشد  
پس اختلاف افراطی را اتفاق معدوم - بلکه اتفاق و شقاق لزوم  
این تكون لهما الجماعة - فکیف يدخلون فی الفرقة



[illegible]

۱۹

۱۹

[illegible]

راجعاً می گویم که بے شائبه گریه فاخته آنکه فی الدین برادر می هستند اگر بایه  
 فَاِنْ كَانُوا اذِ انْكَارِ تَقْلِيدِ كَمَا بَدِّلَ اِجْمَاعُ سَوَاحِدٍ كَرْدِ دِیدِ است باز آید  
 و توبه سازید۔ و رخصه و اجماع نماند ازید۔ و در بعضی مضمون همان فَاِنْ لَعَنَتْ  
 اَوْ مَسَتْ قَتَلَ بِاِصْبَعِهِ بِمَضْمُونِ قَوْلِهِ تَعَالٰی وَ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ  
 لَكَ اَلْمَقْصُودُ وَ لَكَ الْمَقْصُودُ قَوْلُهُ يَحْلِفُونَ كَاذِبٌ هُنَّ۔ یا بنحو  
 قَوْلِهِ تَعَالٰی اَيُّكُمْ لَوْ نَفَعْنَا مِنْ بَعْضٍ وَ لَكَ مِنْ بَعْضٍ كَرْدِ دِیدِ  
 اِنْ يَخْتَرُ اَبْنُ ذَلِكْ سَبِيلاً بِرِجْزِ عَمَلِ نَمَیْدِ۔ و بعضی را ترک  
 می سازید۔ و مذہب جدید بواسطه الاحداث کردن میخوابید۔ یا بقوله تعالى  
 يَرْضَوْنَكُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ وَ تَابِي قُلُوبُهُمْ وَ اَلْتَرَهُمْ فَاسِقُونَ  
 نقیض می نماید و ناظمی خود را ناظر بر شی سازید۔ تا اعتدال مومنین مقلدین کردن  
 توانید۔ و چون قول شما (گوالتزام مذہب معین کانکرکتانہو) را بشکل قول  
 حمل داشتیم۔ که بلا دلیل یافتیم۔ لهذا بجوابش پیرو شتم۔  
 خامساً می گویم که اولاً آیات سابقه این آیت را باید دید۔ و موردش را باید

منه انوار  
السلامة  
والهدى  
الى ربنا  
الرحمن  
الرحيم





را بجز عیان می نمودند چنانکه خداوند منان مانی الضمیر ایمان را بقوله فقالوا  
 آیتة الکفر بیان نمود. حتی که وضع الظاهر مخرج الضمیر یعنی بجای آیتة الکفر  
 عیان کرد. تا در شدت کفریت آنان دلیل باشد. و ناکشین و طاعنین فی  
 الدین را آیتة الکفر شمرده. حکم قتل داده. اگر انصاف نمایند. و اعنایان سازند  
 مفتیان نیز من و جبر در ناکشین و طاعنین شامل اند. که نکث عهد تقلید و طعن در  
 دین متقلدین ساختند. ای غیر متقلدین فقط فاختوانکم فی الدین را درین  
 فقالوا آیتة الکفر و غیر ذلک رانند. پس چرا این آیات مستدل شدید. و خود را بجز  
 در ملا انداختید. که این بر صفت شما دلالت کند. نه بر منفعت شما تقویت دین  
 فبفسد الاستدلال هذا لکم. فانه یضربکم و ساء  
 الاحتجاج هذا لالفسک. لانه یجرکم الی الکفر  
 ویفرض الله ایاکم. خذ هذا کاش که مفتی از عالم قرآن و انا و بنما  
 شدی. و ازین آیت شرطیه بر ثبوت برادرش استدلال نکرده. بلکه بآیت  
 انما المؤمنون اخوة استدلال ساخته. چه خوش بود سه. که از  
 التزام کفر بر خود رانجی یافته. و مرا هم طاق تخطیه در استدلالش نشاند  
 ای مفتیان ازین استدلال شما را مفید غرض مفهوم تمام یعنی مفید ثبوت ایمان با کلام تمام  
 و محقق نیست. که متعلق بالشرط است و در شرط لازم فوط الشرط یعنی نکث عهد شما را  
 لازم است و علی هذا القیاس تحقق شرط را تحقق مشروط لازم است تحقق شرط  
 که عبارت از نکث و طعن است بشما موجود. پس جزایش بشما موجود بایر شده. البیان  
 باشد در انصورت دعوی اخوت فی الدین باطل گشت. من چیزی نمی گویم.  
 اما از دلایل شما التزام دوم. چنانکه در مقدمه گفته بودم. سعدی رح  
 شد غلامی که آب جو آورد آب جو آمد و غلام ببرد

[illegible]



ثانیاً۔ ازہین اقوال شما خود فاسق و مخالف کتاب و سنت و مبتدع متعصب  
بر حق تعالی اعلاظہنید۔ با شما برضا و رغبت موافقت و مجاہدت و ممالکت و ممانعت  
نمودن موجب ہدم اسلام است زیرا کہ بدلیل شما مقلدین شما اند و ہر کہ شما را  
بدگوید فاسق و غیر ذلک باشد و شما مقلدین را بدگوید بنا بران فاسق شدیدی  
پس با شما برضا و رغبت موافقت و غیرہ نمودن موجب انہدام اسلام خواہد شد۔  
فبئس ما قلدتم۔ و ساء ما فعلتم۔ و نعم ما قیل من حضرت ہزار  
الاخیرہ فقد وقع فیہا۔ چرا کاری کند عاقل کہ باز از شما چیزی  
لیس ہذا الاغیر تکلّم الحیوة الدنیا۔ یا ایہا الاخوان  
لا تغرّ تکلّم الحیوة الدنیا۔ و چون دیگران را نصیحت کنید۔ خود را  
چرا در نصیحت اندازید۔ اَنَا مُرُوْنُ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ  
الْفُسْکَ۔ چرا فراموش ساختید۔ ما صدق بقولہ تعالی  
مَثَلُكُمْ کَمَثَلِ الْجَمَارِ یُحْمَلُ اسْفَارًا۔ ﴿۱۰۰﴾

انہی کے لئے ہے  
 اور جو شخص اس کو  
 نہ سمجھ کر پڑھے گا  
 نہیں قبول کیا جائے گا

### تذکرہ ہجتم

قال المفتی - کیونکہ تقلید شخصی اور التزام مذہب معین پر حکم اور خطاب  
 شایع کا صادر نہیں ہوا۔  
 اقول - اولاً این کلام مثل کلام سابق ہے دلیل مرقوم شدہ - صرف بر تقلید خود  
 تکیہ کرود - چہرے تحریر نمودہ - دین راعت کلام سابق مرقومہ - شاید کلام خود  
 نص فہمیدہ - و خویشین بر شایع دانستہ -

ثانیاً گزیم کہ بر تقلید شخصی و التزام مذہب معین حکم و خطاب شایع صادر گشتہ  
 شدہ باشد - اما بر تقلید حکم شما کہ حکم و خطاب شایع صادر گشتہ باید نمود -  
 آن کنند صباد قین ہرگز متوانید - اگر نمائشش کروں متوانید - پس دلیل  
 شما ہر عقیدہ و عمل شما و مردان شما و ہر کتاب و فتویٰ و تحریرات شما کہ احداثی  
 مردود و قبیح است - کہ حکم خدا بران ناطق نیست - بلکہ انفرادی و اختراع شما  
 امور اختراعی بقول شما نیز شامل غیر اسلام است - پس مضمون - و حق بکلیت  
 خیر الا سلاکہ دینا فلن یقبل منہ - اوال شما مقبول گشت

### تذکرہ ششم

قال المفتی - پس جس عقیدہ اور عمل پر حکم خدا اور رسول کا ناطقی نہ ہو و عقیدہ  
 اور عمل مردود و قبیح ہوتا ہے -

اقول - اولاً گویم کہ بر تقلید متقدمین حکم خداوند مجید - ناطق شدہ گشتن  
 قولیت غیر مدیدہ - بلکہ جہالت است بسکہ شدہ - کہ نہ کہ لا انشاء اللہ تعالیٰ  
 ثانیاً - می گویم کہ در اینجا از مفتی - مساحت جلی - و خطای کلی راہ یافتہ زیرا کہ  
 دانست کہ ہر امر کہ حکم خدا بران ناطق نیست کہ تہ آن امر مردود و قبیح است

بالبعضی از آن سن و بعضی قبیح کما لا یخفی علی من له ادنی مالا یسه  
 فی التشریع فیها پس کلیت باطل شد - اری آن هر عقیده و عملیکه برخلاف  
 حکم خدا و رسول شده باشد و بوقوع آمده باشد البته کلیت آن عقیده و عمل مردود  
 و قبیح است - اما گفتگو در تقلید است - و امر تقلید چنان نیست پس نتیجه  
 عبارت مفتی معقول شد باطل گشت - شاید بضمون هر کس خیال خود خطی را در  
 خطی بخیالش گذشت +

نالت می گویم اگر کس بر او مفتی بر امور غیر منطوق کلیت مردود و وسیع باشد  
 قباحتهای عظیم با امور شرعیست راه باید - چرا که اکثر احکام دنیوی و انتظام دنیوی  
 که در آن آیات قرآنی - واحاد مشنبوی - ظاهر اناطی نیست - بلکه بالقیاس  
 و الاستنباط است بالکل باطل خواهد شد - خصوصاً تحریرات و تقریرات شما که  
 حکم خدا و رسول در آن ناطق نیست باطل گشت پس من جانب استدلال و اطلاق  
 اولاً بزمسب جدید شما پیوست - چرا کسی چنین کاری کند که خدایش بفرمانش  
 نهد که **مَنْ كَذَّبَ بَعْدَ ذَلِكَ**

**قَالَ الْمَفْتِي سَلَامٌ - وَمَنْ يَتَّبِعْ خَيْرَ الْأَسْلَامِ دِينًا**  
**قُلْتُ لِقَبْلَ مِنْهُ +**

اقول - جوابش سجد و جوه باید داد اولاً اینکه مفتیان این آیت را بطریقی  
 بر تقلیدین صادق است گویند - بجهت جهان طرز برانان هم لازم آید کما قل  
 ذکره الرفاعه اگر دانا و نباشند - در یافتندی - اما چون ایشان <sup>مضای</sup>  
 غایت حکمتنا مشفقاً مظلوم شاد گشتند - راه سعادت نیافتند -

که سعادت آنکه از بجهت پی برده +  
 تا آیه - این آیت مع العبدش و دشان کفار و یهود و مرتدین نازل شده است

عبدی  
 چنانکه چنانچه نقل شده است  
 از بجهت پی برده  
 سوائه اسلام که درین باب  
 هرگز تغییر و تبدیلی جایز نیست

عبدی  
 غالباً ای او به عبارتی  
 جاری

حاج

در دو وقت در وقت  
از سینه که در کتف  
بود که بعد از آن که  
در وقت نماز است

در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است

در وقت نماز است

در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است

در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است  
در وقت نماز است

جائز است بابت مال و غیره و هو فی الاخره من الخا سیرین کیف  
یضدی الله فو کما کفر و الکذا الیها لکنه برتر و لکنه است و غیر  
عبارت می نماید و آن دال - چنانچه در جلالین نزل فی الیهود و در  
مظہری نزلت هذه الایه و ما بعدها فی اثنی عشر رجلا  
ارتدوا عن الاسلام و خرجوا من المدینة و التواکله  
کفاراً منهم الحارث بن سويد الانصاری و در صفاتی و صفاتی  
و حسینی و غیر ذلک مذکور است و ما ظاهراً نیست که متقلدین نه یهود اند  
کفار نه مردین و نه امر قلید آئمه و متین از امور غیر اسلام است پس این دلیل  
منطبق دعوی شده و اما مفتیان بغرض مخالفت با بدش را طرح داده بر معاینه  
اکتفا کردند و تا تذویر جبال و تغیر جبال کردن نتوانند - فنعلم ما قاله  
الله تعالی اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکُتُبِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ - و فی بعض  
مفتیان خیار منطبق است باینکه بنویسد - و گوش دارد - حکایت فاضله  
را شنیدیم که تبرک نماز بشمار بخانه رفته شراب می نوشید و باری شخصی او را گفت که  
تو فاضلی چگونه شراب می خوری و بویچه طور ترک نماز می کنی و گفت خاموش که تو  
جایی از قرآن چیزی خبر نداری که خداوند تعالی در قرآن مجید شراب را بر زبان  
بر صفت شراباً طهوراً موصوفاً نموده و قربت نماز را بقوله لا تقربوا  
الصلوة انی ساخته بل بر شان مصلین و کُلُّ الْمَصْلُومِ گفته بد کما قیل  
فی هذا ما قال ربنا و یل الذین شراباً و لکنه قال  
ویل للمصلین پس این استدلال - مفتیان غیر مقلدین را اعمال - بر همین  
منوال دال است که چند آیات را بجهالت خود حجت آورده و از آن غیر  
حماقت خویش مقلدانه تکفیر و تحقیق می سازند و اف لکم یا ایها الاخوان

لَمْ يَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ \*

ثالثاً چون این آیت بر حال مرتدین نازل گشت و بر ایشان متغییرین که بدلیل  
 متغییران هم منسلک انداخته اطلاق کردن بدگویان ما را بارتداد حمل نمودن و ویریه  
 مسلم را مرتد و کافر شمارد و آنکس خود فاسق و قاهر و کافر گردد و چنانچه در حدیث  
 آمده است - عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله  
 من رجل رجل بالفسق والكفر الوردت عليه اقله يكن ضالاً  
 كذلك اخبره البخاری - پس چادر بی ایمانی برتن پوشد و از خدا جزایابد و  
 عذاب دوزخ و عقاب جهنم کشد - العياض بالله فاستغفروا یا ایها  
 الاخوان فاستغفروا

ای کہ فی نفس و باطن وی را و نہ اینست خطای ہوی

راہِ روانِ زمانِ بد و گزند  
پس تو بدین راہِ حرامی بروی

مستل مقصود و ان جانب است

لِيُفْرَأَتْ مِنْ اتِّحَادِ الْهَوْدِ وَأَصْلُهُ

خَدِّ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ

تذکرہ

قال المفتي مستد بالقبول تعالى وقال الله تعالى ما انزل الله بها  
من سلطان ان الحكم الا لله الاية وليس لغير الله حكم  
واجب القبول والامر واجب الالتزام بل الحكم والامر  
والتكليف ليس الا لله انتهى في التفسير الكبير

قول اولاً درین آیت کریمه کراجمال اعتراض است که اعتراض کند و  
وچه محل اختلاف است که اختلاف سازد و اما مفتیان آنرا در پنجایچه علت محبت

آورده و در ریاضه و در معیش فییه بد تشدیدم به اما عقلا از دوسه حال خالی  
 نمی بینیم به شاید ایشان خود را خدای تصور بدو باشند به (العیاذ بالله)  
 که بجز حکم ایشان که حکم الباطل تقلید عرض دارند و حکم دیگری را گنجاایش ندارند  
 بنابراین آن حکم الا مله را بران محبت آورده به یا احکام آمده که امر را (که  
 بالاستنباط عن الآیات والا حایت عین احکام الهی است) برخلاف حکم خدا  
 می فهمند به و مقلدان ایشان آنرا برخلاف نص قبول کنند و استند به یا بظاهر  
 معنی حصر آیت حمل نمودند به اما بطلان اول و ثانی اظهر من الشمس به بین من الباطل  
 و حدوث ثالث ایشانرا ضمیمه است زیرا که اگر برویت ظاهر معنی حصر آیت حکم  
 الا لله هر امر را بر حکم خدا ملاک است شخصی کنند به پس او را حکم بطلان تقلید  
 شخصی که جاری و جاری ایشان و ذایع کنند و گمانند به بین دلیل باطل گشت به که  
 حکم ایشان حکم خدا نیست به و حکم غیر حکم واجب القبول و واجب التزام  
 نیست به پس حکم بطلان تقلید واجب التزام و القبول نشد به چون و در  
 ایشان بدلیل ایشان مردود و نامعقول گشت به قول ایشان نیز نامعقول  
 گشت به فوجدت هذا كما قلت في المقدمة بحناية الله  
 الساملة به و منحة الكاملة به  
 ثانیاً - چیزی دیگر بطرز دیگر شنوید - که بطلان احتجاج مفتیان -  
 باین آیت قرآن از میان آنان - بکس عیان به زیرا که دعوی همان مدعیان  
 الباطل تقلید شخصی است به نه الباطل تقلید مطلق به و معنی آیت تعلیم است  
 پس تعلیم شخصیت و غیر شخصیت را در آن داخلیت چیست و تعلیم را شخصیت  
 کردن قدرت کیست به اگر باطل است مطلق تعلیم باطل است به شخصیت  
 شخصیت را هیچ باطل نیست به اگر گویند که هر چند حکم باطل گشت به اما

این آیه را این طوری  
 می فهمند که  
 این آیه را این طوری  
 می فهمند که



بطلان تقلید مطلق تقلید شخصی هم باطل گشت و که بطلان مطلق را  
 بطلان سر تقلید لازم است و گویم بطلان تقلید شخصی کمتر و اما با التزام این صورت  
 فساد شریعت و بطلان مطلق لازم است و آن محدودیت نیست و بل مقبوح  
 است که بطلان احکام شریعت را کار است و العیاذ بالله و اگر بطلان او  
 غرض از انهد و رخ گویند الحمد لله گویم که بوالله المستعان بر مرکوزات باطنی  
 مدعیان و مضمورات درونی مفتیان (که عبارت از ابطال تقلید مطلق  
 و قلع بنای اسلام و قطع اصول سنت خیر الانام است) و مطلقم گردانند و  
 و هم از آراستین پیرانند و بر بدوستی ظاهر واری و عداوت باطنی ایشان  
 چنانچه در مقدمه نوشته آمده ام واقف گردانید و

عبداللہ بن ابی القیب با حبیب و ازین قصه قصه عبداللہ بن سبا و  
 را تقدیر کنانید چون نباشد بنابران کسان آنجا در پس آنان نماز نمی خوانند  
 و بر شان ایشان چنان و چنین میگردد چون حال و ریاضتم قائلین باین مثال  
 را معذور داشته ام

ناکاشا وجهه مستقول این است که اگر معنی آیت مذکور حسب مراد  
 مراد باشد یعنی بجز حکم خدا حکم دیگر را احکام گنجایش نباشد پس بطلان این نوم  
 آیت و حدیث زیرین لازم باشد و (العیاذ بالله)

قوله لَمَّا لِيَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ - وَالْيَا  
 قَوْلَهُ مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ  
 رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ صَلَاحِهِ مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ  
 وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَمَنْ أَطَاعَ أَمْرِي فَقَدْ أَطَاعَ  
 وَمَنْ عَصَى أَمْرِي فَقَدْ عَصَى عَصَانِي و آخرجه السلام اگر گویند که چون

فایزادای که در  
 او صاحب حکم  
 است و چون  
 بختش که با الله  
 است و چون  
 از او برده رفته اند  
 است و چون  
 از او برده رفته اند

که خداوند  
 میفرماید  
 که هر که  
 مرا اطاعت کند  
 مرا اطاعت کرده است  
 و هر که مرا  
 نافرمانی کند  
 مرا نافرمانی کرده است  
 و هر که مرا  
 عیب دهد  
 مرا عیب داده است  
 و هر که مرا  
 مدح کند  
 مرا مدح کرده است

در اسباب این  
علم جوید و در این  
مستعد جیاست

سکه در او کجاست  
سکه در او کجاست  
سکه در او کجاست

۳۴

اطاعت و نافرمانی رسول عین اطاعت و نافرمانی خداوند خالق العرش است  
گشت پس ایتم در این الحکم الا لله داخل و شامل گشت - به گویم  
بهان طر ز طاعت اولی الامر نیز دران الحکم الا لله شامل است  
و ابوحنیفه رح از اولی الامر است و طاعت اولی الامر مامور به است  
طاعت ابوحنیفه رح مامور به شد و طاعت وافرانی ابوحنیفه رح نیست که از نافرمانی رسول اعظم و اولی الامر  
و نافرمانی رسول مقبول - عین اطاعت و نافرمانی خدا است به پس طاعت  
و نافرمانی امر ابوحنیفه رح التزام و اقتضا شامل طاعت و نافرمانی خداست  
فخذ هذا ايضا مما وعدته +  
در اینجا چون امر تقلید را با واسطه داخل ان الحکم الا لله باید تصور کرد  
لهذا برای تفهیم نافعان این امر مثالی بیارم باید فهمید که شاه گاهی فرمان  
خود را بگوش رعایای متفرقه بعد الوطمان می رساند بلکه کار پر واز انش  
واسطه بواسطه تارعیایش می رساند و اگر رعایا حکم عاملی را (که از طرف  
شاه بعض کار پر واز انش مقرر ساخته است) تقلید کرده انقیادش نمایند +  
بالاتفاق این تقلید عین تقلید فرمان شاه باشد به پس همچنان حکم تقلید  
شخصی نیز که حسب الله باشد عین تقلید حکم خدا باشد ورنه حذر که دید  
و قولس را که شنید که بید و شنید عمل کند - کما زعمتم من هذه  
الایة - اگر گوئیم که تقریر اهل از جانب شاه یافته شده - و تقریر آیه از خدا  
یافته نشد - گویم خاموشی که در تقریر خلفاء و هم جمع قرآن سخن رود - که از خط  
یافته نشد - العباد باید باز بطرز دیگر گویم که ان از طرف خدا تقریر آیه الهی  
شده به که منشور اولی الامر منکم و الذین یستنبطون باین امر مشهور گشته و فخذ  
الایة ما ذکره بران تذکره - دیگر گویم شنوید که عقلان نیز که را امیر ساخته اطاعت



و قیاس مع الفارق حجت نمی تواند شد. این هم حجت نمی تواند شد. کسی  
 تفهید که این آیت عام است. هر نام را شامل باید شد زیرا که مقتضای حال اینها  
 باعث پرستش غیر خدا اعتبار است. و در این عابدین خدا را حسابیت  
 ساد است. هر چند ایشان انبیا بر کرمه حق بنامی گویند. و این بقی از دفتر  
 خوارج از بر ماقتند. که خوارج بوقت هر میت خود خدا را بر شکر حضرت علی رضا  
 باد از بند به **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** با نیک زده بودند. تا از آن جان  
 سلامت بردند. حضرت فرمود که ایشان کجای کاین حق خدای نمودند. اما باین  
 غرض: نیای می مرکز خاطر داشتند. **فَنَحْنُ مَا فِي السَّيْرِ**  
**مُسْلِمُونَ** ان الحوریة لما خرجت علی علی بن ابی طالب  
**قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ** فقال علی کلمة حق ارید بها ان  
 والما مشاهیر الخلفاء رواسته از ابی سعد و السرخ بیارم بشنودید. و غیر  
 سازید. قال قال رسول صلعم تسکون فی امنی اختلاف  
 و فرقة قوم یحسنون الفیل و لیسیتون الفعل لفرق  
 القرآن لا یجاوز تراقیهم یرقون من الدین کم  
 یعرف السهم من الرمية ثم لا یرجعون حتی یرتد  
 علی فوقة هم شرا الخلق طوی لسن قتلهم و قتلوه  
 یدعون الی کتاب الله و لیسوا منه فی شیئی من قائلهم  
 کان اولی بالله منهم قالوا یا رسول الله ما سیماهم  
 قال المتعلق اخرجه الودود و غیره کذا فی التیسیم بیان روایات صحیح  
 کثیر اند.

تذکره انهم

و قیاس مع الفارق حجت نمی تواند شد. این هم حجت نمی تواند شد. کسی  
 تفهید که این آیت عام است. هر نام را شامل باید شد زیرا که مقتضای حال اینها  
 باعث پرستش غیر خدا اعتبار است. و در این عابدین خدا را حسابیت  
 ساد است. هر چند ایشان انبیا بر کرمه حق بنامی گویند. و این بقی از دفتر  
 خوارج از بر ماقتند. که خوارج بوقت هر میت خود خدا را بر شکر حضرت علی رضا  
 باد از بند به **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** با نیک زده بودند. تا از آن جان  
 سلامت بردند. حضرت فرمود که ایشان کجای کاین حق خدای نمودند. اما باین  
 غرض: نیای می مرکز خاطر داشتند. **فَنَحْنُ مَا فِي السَّيْرِ**  
**مُسْلِمُونَ** ان الحوریة لما خرجت علی علی بن ابی طالب  
**قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ** فقال علی کلمة حق ارید بها ان  
 والما مشاهیر الخلفاء رواسته از ابی سعد و السرخ بیارم بشنودید. و غیر  
 سازید. قال قال رسول صلعم تسکون فی امنی اختلاف  
 و فرقة قوم یحسنون الفیل و لیسیتون الفعل لفرق  
 القرآن لا یجاوز تراقیهم یرقون من الدین کم  
 یعرف السهم من الرمية ثم لا یرجعون حتی یرتد  
 علی فوقة هم شرا الخلق طوی لسن قتلهم و قتلوه  
 یدعون الی کتاب الله و لیسوا منه فی شیئی من قائلهم  
 کان اولی بالله منهم قالوا یا رسول الله ما سیماهم  
 قال المتعلق اخرجه الودود و غیره کذا فی التیسیم بیان روایات صحیح  
 کثیر اند.

قال المفتی .. اور رسا اہل اصول حکم کے معنی شرعاً اس طرح پر لکھتے ہیں  
الحکم خطاب اللہ تعالیٰ المتعلق بفعل المكلف اقتضاء ای طلباً و هو اما الطلب  
الفعل حیثاً او غیرہ او طلب الترتیب کذا لک او تخیراً ای اباحاً  
کذا فی مسلم الثبوت فی علم الاصول قالوا ان ثبت  
الاجازۃ القطعیۃ لفعل غیر کف فالفرض او تفعل کف فالحرام وان ثبت الطلب  
لفعل غیر کف بذلیل ظنی فیہ شبهۃ فالواجب او کف فکراہیۃ التعمیر  
وان لم یکن الطلب جائزاً مالم لا یجوز فاما ان ینکون فعل غیر کف کالتدابیر  
او کف فکراہیۃ الترتیب والحریمین الطلب اصل ابل یکن  
تخیراً بین الفعل وعدمہ فاباحۃ کذا فی الشرح المسلم وغیرہا  
من کتب الاصول .. پس تقلید شخص سے نہ اقتضاء میں داخل ہے نہ تخیر میں یعنی  
الاباحۃ میں لان الاباحۃ ای ما یكون فعله وترکہ مساویین حکم شرعی لان  
الاباحۃ من الاحکام ولا حکم الابالشرع ثبت کون الاباحۃ حکماً شرعیاً  
لانہ ای الاباحۃ خطاب الشرع والخطاب حکم شرعی تخیراً ای من الکتاب التخییری  
کذا فی مسلم الثبوت و مشروح .. اور جب تقلید شخصی خطاب شرع اور تکلیفات  
شرعیہ میں داخل نہ ہوئے نہ اقتضاء نہ تخیر پس بدعت شرعی میں مذکور ہے ۱۲  
اقول .. افسوس کہ مفتیان طاقت فہم عبارت میں وارد نہ ہو اگر بر معنی  
این عبارت مستندہ خود مطلع می بودند کہ قول خود ش را (معنی حدیث  
و قرآن حکم حکماً ہے) بخوبی حفظ می داشتند نہ ہرگز ہر آئینہ این را بروعی  
خوش حجت نمی آوردند بلکہ بر ابطال یہاں تقریر اصول چیری تحریری کرڈ  
زیر کہ ایشان بہان عبارت از اجتہاد مجتہدین .. و تفسیر مفسرین در معنی  
حکم تاویلات گو ناگوں .. و تبدیلات بوقلمون .. را راہ یافتہ دیدند نہ

حکم خطاب اللہ تعالیٰ المتعلق بفعل المكلف اقتضاء ای طلباً و هو اما الطلب  
الفعل حیثاً او غیرہ او طلب الترتیب کذا لک او تخیراً ای اباحاً  
کذا فی مسلم الثبوت فی علم الاصول قالوا ان ثبت  
الاجازۃ القطعیۃ لفعل غیر کف فالفرض او تفعل کف فالحرام وان ثبت الطلب  
لفعل غیر کف بذلیل ظنی فیہ شبهۃ فالواجب او کف فکراہیۃ التعمیر  
وان لم یکن الطلب جائزاً مالم لا یجوز فاما ان ینکون فعل غیر کف کالتدابیر  
او کف فکراہیۃ الترتیب والحریمین الطلب اصل ابل یکن  
تخیراً بین الفعل وعدمہ فاباحۃ کذا فی الشرح المسلم وغیرہا  
من کتب الاصول .. پس تقلید شخص سے نہ اقتضاء میں داخل ہے نہ تخیر میں یعنی  
الاباحۃ میں لان الاباحۃ ای ما یكون فعله وترکہ مساویین حکم شرعی لان  
الاباحۃ من الاحکام ولا حکم الابالشرع ثبت کون الاباحۃ حکماً شرعیاً  
لانہ ای الاباحۃ خطاب الشرع والخطاب حکم شرعی تخیراً ای من الکتاب التخییری  
کذا فی مسلم الثبوت و مشروح .. اور جب تقلید شخصی خطاب شرع اور تکلیفات  
شرعیہ میں داخل نہ ہوئے نہ اقتضاء نہ تخیر پس بدعت شرعی میں مذکور ہے ۱۲  
اقول .. افسوس کہ مفتیان طاقت فہم عبارت میں وارد نہ ہو اگر بر معنی  
این عبارت مستندہ خود مطلع می بودند کہ قول خود ش را (معنی حدیث  
و قرآن حکم حکماً ہے) بخوبی حفظ می داشتند نہ ہرگز ہر آئینہ این را بروعی  
خوش حجت نمی آوردند بلکہ بر ابطال یہاں تقریر اصول چیری تحریری کرڈ  
زیر کہ ایشان بہان عبارت از اجتہاد مجتہدین .. و تفسیر مفسرین در معنی  
حکم تاویلات گو ناگوں .. و تبدیلات بوقلمون .. را راہ یافتہ دیدند نہ

حالا که ایشان قائلش نیستند به منکرش هستند و باز همان تاویلات را بچهره  
حجت گرفته و چون نباشد دروغ گویا حافظه نباشد به خیر الحمد لله نفع ما  
که بعضی من القائل یؤخذ باقراره ایشان بر مشروعت احکام اصول اقرار کرده اند  
حالا اگر بفرار را بدارند پس از ایشان هر چه که معافی افتضاء و  
تخیر و طلب و کف و قطعی و ظنی و غیره را انهمیده استخراج مسائل حلال  
و حرام و فرض و وجوب و نذوب و اباحت و کرهیت و غیره را  
نمودن کار آرد کرام که اقرب به مان اصحاب عظام بودند انما یفعل عوام لایا  
که کالبهائم والا لغام است اگر اول است الحمد لله ما بران هستیم و اگر  
تعالی است انما برای غیر مقلدان در گذشتیم و آیات وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا  
فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَهَا لَكُمْ دِينُكُمْ وَرَبِّ دِينِ  
وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ اَعْمَالُكُمْ را حلال ما ایشان تلاوت کردیم  
اما ایشان در و افض و خارج مثل بید و نصاری انظار دعوی حقیقت می نمایند  
و بدل اطفای نور خدا بالواسطه را (که از دوازده و سیزده صد سال منور و روشن  
شده می آید) غرض می دارند به دل در خیال غدر زبان در ادای شکر  
قوله تعالی وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزُّنَا ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى  
مَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ  
كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَالَتْهُمْ آلُ اللَّهِ أَنَّى يُكُونُونَ وَكَانُوا يُرِيدُونَ  
أَن يُلْغَوْا لَوْمَةَ اللَّهِ وَأَيُّهَا اللَّهُ إِلَّا أَن يُلْغَوْا لَوْمَةَ  
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ بیت

چراغی را که از دبرش زرد  
بر آنکس افت کند بایش بسوزد

اقول - این دو حدیث برابر و لیل است و در هر دو مطلبی مذکور است  
 متوجه و متمیزه و مستفیان است و که ایشان بعد از مدت مدید - و غرض بعد -  
 مذکور جدید - را احداث نمودند و چون این امر از امر رسول نیست پس  
 بحسب مضمون هر دو حدیث این مذکور جدید - خلیه مردود و ناپدید است  
 که از آن اختلال شدید - بارکان اسلام خداوند مجید راه یافت و فَاَلَيْسَا  
 الْاِخْوَانُ - فَاِذَا زَعَمْتُمْ اَنَّكُمْ عَارِفُونَ الْاَحَادِيثَ فَلَيْفَ اَحَدْتُمْ  
 اَصْرًا حَدَّثَنَا بِذِي عَيْنَا - وَلَمَّا التَزَّمْتُمْ مَذْهَبًا جَدِيدًا - فَلَا شَأْنَ  
 اَنْ مَذْهَبَكُمْ مَرَّةً وَوَدَّ اَنَّكُمْ اَحَدْتُمُوهُ وَمَنْ اَحَدَتْ فِي  
 اَصْرٍ الرَّسُولُ مَا اَيِسُّ مِنْهُ فَمَوْجُودٌ - فَمَذْهَبُكُمْ رَدٌّ لَا تَأْخُذُ بِهِ  
 چرا که کار کند عاقل که باز نیشانی

فدایا رسول خدا  
احداث کیا اور میں نے وہ روئے  
پہنیں جو میں نے رسول صلعم نے  
فدایا رسول صلعم نے  
جس نے اپا علی کہ جس نے علی  
میں نہیں ہے وہ روئے  
ان

اسے بہاؤ و جہان سے ملے  
 کیا کہ تم جانیے والے حدیثوں  
 میں سے ایک ہے کہ امر بدعت کو حاشا  
 اور بدعت سے بیزاری لازم  
 ہے

کیا۔ میں نہیں ہے شک اس میں  
کہ مذہب تمہارا مردود ہے کو  
احداث کیلئے اس کو  
جسے احداث کیا امر میں اس کو  
صلح کا اس چیز کو نہیں ہے  
انے میں۔ وہ مردود ہے مذہب  
مذہب تمہارا بھی مردود ہوا  
کیونکہ اس نے نہیں ہے ۱۲





قال المفتي - وملا على قارى اسم القوارض وشرح عين العلم من اور  
عبد العظيم ملا ابن فروخ كى قول سيد من كنه من - اعلما ان الله  
لم يكلف احدا من عباده ان يكون حقيقا او ما كليا او شافيا  
او حنبليا بل اوجب عليهم الايمان بها بصت به محمدا  
صلى الله عليه وسلم والعمل بتبريعته انتهى ما فى القول السديد

[illegible]



دوماً سئل :- تلك العبارة كمثل هذه العبارة اعلم ان الله لم يكره احدًا من عباده ان يكون عاملاً بقول البخاري والمسلم والنسائي والترمذي وغير ذلك بل اوجب عليهم الايمان بها لعث به محمد <sup>ص</sup> والعلم بشريعته فكلتاها متساويتان في المفهوم فلا يرجح احدهما على الاخرى . فان بطل التقليد بالائمة بلك العبارة فقد يبطل العمل والتقليد بقول البخاري وغيره بهذه العبارة . وان وجب العمل فوجب التقليد . \*

سوم اینکه - این عبارت قول سدید به و این خروج یکی به مثل قول رصید  
ابن الحنیث المقرئ - عبداللہ بن سباز الیوری به کہ انہدام اسلام را  
بدل داشته به اگر اہل بیت را ظاہر ساخته به اما ہرگز محبت و تظلمش را خرم  
نداشتہ به فتعمہ ما قیل - لا حجت علی بل لبغض معاویۃ  
چهارم اینکه - مسلم است کہ یک قول بابک شاید بقابلہ اقوال متواترہ  
و متواترہ متکثرہ - قابل حجت شدن نمی تواند به و عبارت قول سدید یک  
قول قایم مقام یک شاید است + و یک شاید را بقابلہ شود ادا اعتبار نیست به  
پس قول سدید را ہم اعتبار نیست - و اگر کسی اعتبارش کند اعتبارش صحت  
کہ اعتبار بے اعتبار را اعتبار نیست ہنہ آن محمود و مختار است +

ولیس المراد ان من قال انی خفی غفر له مذکور است. البتة یجوز ان مراد من مقبول  
است. هرگز محمود و ممدوح نیست. و در نه البتال تقلید مراد سخن نیست.  
چنانچه درین عبارت. بندگی باید پیغمبر را و کی منتظر نیست. البتال پیغمبر را  
مراد نیست. بلکه اثبات وجوب بندگی مراد است. و اگر در اثبات وجوب بندگی  
البتال پیغمبر را و کی منظور باشد. البتة از عبارت قول سدید البتال تقلید مراد  
شدن تواند. نه آن ممکن است نه این مقصور. همچنان عبارت بجای آورد. مردمان  
بسیار است چنانچه اگر کسی گوید که گوشت خوری و کلاه پوشی را نام مسلمانی  
نیست بندگی باید. ازین قول حرمت گوشت خوری و کلاه پوشی لازم نمی آید.  
نه کسی بنهد. همچنان از قول سدید. بطلان تقلید لازم نمی آید. اما کوران  
هدایت اگر راه ضلالت نگیرند. چون کشتن مجبورند. باید که معذوران را  
گرنه بنید بروز شیر و چشم چشمه آفتاب راجه گناه.  
مشبه اینکه بعد از تائید و تاییدات خمس عبارت قول سدید (که بنده گناه)  
قبل ازین آید. نه احوالش تنید. بنابران همچنان تا ویات از طرف  
ظاهر گردید. و فقه نعمت عظمی. از طرف خالق الوری. نزد مبدء یعنی یکی از  
تمینان و شواهدان مفتی برای الزام آنرا قلمی نموده مردم فرستاد. و دید که  
تا و یاتم موافق مردم افتاد. زیرا که خود مصنفش بر تقلید امام ابو حنیفه ر. ح.  
شکر خدا ظاهر کرد. بیکجایش چنین نوشته. ونحن مع ذلك الحمد لله  
تعالی لا نخرج عن درجة التقليد الامانة الاعظم  
الاکبر الی حنیفه ر. ح. ونحن مقلدون له ولنجار اصحابه  
ومن بعدهم من کبار اثبتنا کشمس الایة واضرابه  
انما یبحثه و لقرارة المتأخرون من اهل التامع فالعامة

ہم بارہ روز اس کتاب کو ختم فرمائیں  
 اس کا روح ہر شخص پر نازل ہوگا  
 اور ہر شخص کو جو اس کتاب کو پڑھے  
 اس کا دل روشن ہوگا اور اس کا  
 دل اس کتاب کی جیسا کہ شمس الایمان  
 میں لکھا ہے اس کا دل روشن ہوگا  
 اور اس کا دل اس کتاب کی جیسا کہ  
 شمس الایمان میں لکھا ہے اس کا  
 دل روشن ہوگا اور اس کا دل  
 اس کتاب کی جیسا کہ شمس الایمان  
 میں لکھا ہے اس کا دل روشن ہوگا

من فضلاء المذهب فلما النظر فيه اذا امكن وعليه  
 انتمسك بما عن المتقدمين وخصوصا اذا اشتهض متمسكا  
 لنا فيما تولى به والله الموفق به الاعتصام - پس حیف حریف  
 بر شعار و آثار مفتیان غیر مقلدان نافعان که بر اقوال ائمه مجتهدین خود شریف  
 عمل نمایند بلکه بد اخلاص هوائے نفسانی صحیح را طرح دهند و سقیم  
 را کار سازند چنانچه بحال ایشان خداوند کریم می فرماید: أَفَبَالِغٍ  
 يُؤْمِنُونَ وَبِعِزَّةِ اللَّهِ يَكْفِرُونَ و چون ایشان بر تالعات را ناسر  
 و متبعان طریقت - خصوصاً بر شان اولیا کرام - و علمای عظام - که  
 بقول الاولیاء لا یموت اجماع خالق الانام اند - طعن و تشنیعها  
 می نمایند بنابران خداوند تعالی بقوله و یهدهم فی طغیانهم  
 یعمیون - و ایضا قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلِمَ دُلَّهُ  
 الرَّحْمَنُ مَدًّا و ایشانرا بضلالت مد و کند و دوران بگذارد و به تاهدات  
 نیاید پس مبضمون فی کل وادی یهیمون سرگردان باشند و حتی که  
 بر او رکب - و حجت طایفه منطقیه به تازان و فرحان می شوند و به لفظی  
 وَ مِنَ النَّاسِ مَن لَّيْسَ لَهُمْ لِحْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ  
 بخیر علم احوال روید را خریدار اند تا مسلمانان را از راه راست بر تانند  
 و بلا فهم آیات قرآن مجادله فی الاخوان می اندازند و مِنَ النَّاسِ  
 مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ لِئَیْزِلَ عَنْهُ و از آن خورسند شوند و کما قاله  
 تَعَالَى کُلٌّ خَرِبَ لِإِیْمَانِهِمْ فَرَحُونَ  
 هر کسی را از خورسندار خویش  
 می کنند اثبات خویش و نفی غیر  
 چه امام صومعه چه پیر دیر

۱۰ سر باطل خیرین بر جان  
 ۱۱ لایق من او را شد نصیب  
 ۱۲ لایق من او را شد نصیب  
 ۱۳ لایق من او را شد نصیب  
 ۱۴ لایق من او را شد نصیب  
 ۱۵ لایق من او را شد نصیب  
 ۱۶ لایق من او را شد نصیب  
 ۱۷ لایق من او را شد نصیب  
 ۱۸ لایق من او را شد نصیب  
 ۱۹ لایق من او را شد نصیب  
 ۲۰ لایق من او را شد نصیب  
 ۲۱ لایق من او را شد نصیب  
 ۲۲ لایق من او را شد نصیب  
 ۲۳ لایق من او را شد نصیب  
 ۲۴ لایق من او را شد نصیب  
 ۲۵ لایق من او را شد نصیب  
 ۲۶ لایق من او را شد نصیب  
 ۲۷ لایق من او را شد نصیب  
 ۲۸ لایق من او را شد نصیب  
 ۲۹ لایق من او را شد نصیب  
 ۳۰ لایق من او را شد نصیب

لا اله الا الله  
محمد بن عبد الله  
بن عبد الله

شسته آنکه - طرفه غریب + ولطیف عجیب این است که از دلیل ختم یعنی  
از عبارت قول سدید به ثبوت تقلید به موضوع پیوست + زیرا که مصنفش خود  
حنفی است و تقلیدش را بخوشی تمام ظاهر ساخت - فان البتة تقلید علماء ماخر  
را که بعد از نه صد و سال بیشتر می باشد + و نیز از نوشته گذشت که رفتند  
رو کرده + نه تقلید متقدمین را که شاهدات علیه عبارت آن بلکه بر قول  
متقدمین تمسک کردن را به خود لازم و واجب ساخته + و علینا التمسک گفته  
و حدوث مذہب غیر مقلدان از سده نه صد + باشد + بل سده سیزده و صد سال  
بوقوع آمد + پس بطلانش بهین دلیل نشان بکه عیان است + و دیگر حاجت  
ذکر برهان نیست + پیران نمی پرند + مریدان می پرانند + خذ هذا و عذقه

### تذکره دوازدهم

قال المفتی - اور اس عادیے اگرچہ ایک صورت تقلید شخصی کی بسبب نازل  
مباح میں درج کی تھی معیار الحق میں لیکن عند تحقیق الحقیق مباح میں بھی داخل  
نہیں ہو سکتی اس لئے کہ مباح خطاب شارع میں داخل ہے اور تقلید شخصی خطاب  
شارع سے خارج ہے کمالا یکنی علی ما ہر المتعطل المتعطل +

اقول - ازین عبارت جمالت ناری است + و غیاوت ساری + کہ منظور  
مفتی مثل نو آموزان و بستان مکتب غیر مستقل و منززل است و ہرگز اگر  
چنین باشد قابل اعتبار نباشد کہ باشد کہ باز منقلب باشد وان مقبول نیست +  
منقول است زیرا کہ مفتی صاحب بایں در زمان سابق در استفتامی و جواب  
تقلید شخصی بک خط خود آنرا واجب نوشتہ - و منکرش را کافر پداشتہ + پیش در  
معیارش باز آنرا مباح گفتہ + حالا درین کتاب حرام انگاشتہ + خدا حافظ باشد  
کہ آئندہ + چه چیز ادا در پیش کند +

۴۴

استیاد شکر بر جانید چه و بپایار سوار و سحاب نامی سار ندر مین پس بجهه غاصه

[illegible]

فساد و نهائی برپاوی عباد و عین است و عین است که اگر نتوانست بر مرجع کل انبیا  
 است تو اصلی و باقی طویل تواند. تو شای و مجموع خیل تواند  
 اما از حال همین مقلدین صاحب کبر بر چند وجه متعجبم اول اینکه ایشان بتقلید ادنی  
 تقلید اعلی را چرا گردانند؟ **ع** آنگاه ان الغراب دلیل قومه  
 سید محمد یحیی طریق الی الکینا: دوم اینکه بزمی تقلید مقلدین <sup>سالمین</sup>  
 آید در یاد آید و خود را از مفتوش خارج شمارند و حال آنکه ایشان خود مفتوش بطریق  
 شانند که تقلید صاحب کبر شافعی الذی می نمودند و صاحب کبر تقلید ترمذی ساخته  
 و ترمذی تقلید خیر اعدای بن عاتم نصرانی کرده و پس جز احاد را  
 بچه طور زاید علی کتاب اربابا تصور میدهند و بر یکدیگرش جز این نقد شور و  
 کردند. حال آنکه ترمذی بسیار متعصب دشمن امام ابو حنیفه رحم بود و چنانچه  
 در تخریج سفر سعادت مذکور است که نام ترمذی محمد است ابو عیسیٰ ائیت بسند  
 و هفتاد و نه نوبت (نا) و مانا که این مرد را بایتم اهل قیاس و اجتهاد و تعصب بود  
 خصوصاً با امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحم انتهی کلام پس روایتش خالی از تعصب  
 نباشد. **ع** این سخن را یکس گو که ترانه می شناسد پس بقول شیخ الاسلام  
 ابو محمد بن احمد العینی که در عمدة الفاری شرح البخاری آورده که **ولا تلتفت الی**  
**قول المنکر المتعصب قابل عمل چه باشد؟ قابل التفات هم نباشد؟**  
 و مزید بر این است که خداوند تعالی بقوله کتاب **انزلنا الیک مبارک**  
**لیدتروا آیاته ویتذکروا لوالالباب** ته بر تو ذکر بر او ای باب  
 واجب کرده و نه اتباع جز او را نوشته و بلکه بقوله یا ایها الذین  
**امنوا ان جاءکم فاسقون بباء فنبوا ان یصیوا قوما**  
 بجهالة برای تفحص امر فرموده

[illegible]



عبدالله بن عباس  
عبدالله بن عباس  
عبدالله بن عباس

سوره اینکه به خطاب و عتاب و ممان و مشرکان و مرتدان و منافقان را  
 مساوی نمیداند و قوله تعالی و لا یستوی الذین امنوا و الذین  
 الا یؤمنون را از دست دادند  
 ثالثاً می گویم که از ظاهر معنی لفظ الا اکثر من المفسرین نباید  
 بل حقیقت اکثر را باید دید که فی الحقیقت قول و این است کثرت را و عا  
 اند و به برامی تقدیم کلام چیزی گفته - چنانچه کسی تحقیق جمعا گوید که من هزار تن  
 را زور می دارم - اگر هزار بدهی من تن نه هزار و شصت را جواب بدهم  
 اهلان فریض خوردند اما خرو من ان پیش برند و مساوی آن از لفظ اکثر  
 صاف ظاهر و باهر است که فرقی دیگر نیست و گیر گرفته اند یعنی معنی مرادی  
 لفظ ارباب را مراد نگرفتند بلکه از ابراهیم اصل خود گذاشتند که تا وقتی که معنی  
 حقیقی محقق شدن تواند معنی مرادی مجازی مراد گرفته نمی شود  
 ثالثاً می گویم که مقتیان هر کجا بر ظاهر معنی عمل می کنند و در اینجا بغرض نفسانی معنی  
 مرادی را مراد گرفته اند و کلام (کلم کلاماً) خود را فراموش ساختند و خیر  
 الحمد لله که ایشان از مراد خود نام او گشتند  
 رابعاً می گویم که اگر از بل المراد انهم اطاعوه هم و اواهم  
 و لو اھمهم همین معنی مرادی یعنی اطاعت امر نمی یعنی عبادت مراد باشد  
 پس اطاعت اوامر و نه ای رسول الملک العالم - و اصحاب کرام - و محدثین غلام  
 موجب معصیت خواهند شد که عبادت غیر خدا لازم آید و الصیاد باشد - زیرا که معنی  
 اطاعت من حیث الطاعة واجب است فلا یتحقق الفرق بینهما و این  
 از اول و الاضاحه ای است که به نسبت غیر حیوان - و به نسبت خود چنین - اگر گویند  
 که ضمیر اطاعوه هم و غیره مخصص و مقرر اجار و بهمان است پس

پس از آنکه  
بر او ایمان  
ان در وقت  
که اگر چه  
بسیار بود

که  
بیاورد  
مکه را  
کینه الکریم

نزدگان دین بدان شامل نیستند گویم که پس به نسبت آنکه از چه عظام و متقلین  
گرام - این اجزای حجت آوردند که آنان نیز بدان ضمیمه شامل نیستند که مسلمانان را  
فقط الفرق بینهما ولو كنتم لا تفقهون و دیگر بشنوید که  
اطاعت او امر و نواهی غیر خدا کلیتہ حرام و منکر باشد پس اطاعت نوشته  
صاحب کبر بطریق اولی حرام گردد پس فلما اجمعت له لقوله - و کیف  
استدل للتم به \*

مخامسا - می گویم که مفتیان مثل همان چهار پیاوند که بر او کتابه چند  
که ایشان خود (عدی بن حاتم کان نصرانیا) را بخوبی دیده و  
فانسته نقاش کرده اند یعنی راوی را که در آن زمان کافر نصرانی بود و دیدند  
منه دار وایت یحیی بن جالبش را چنان اعتبار یافتند که زید علی النکان و  
نه مکالمه رسول صلعم را که با کافر بود و یافتند و فسخ ما قبل الکاتب  
حما - زیرا که اکثر اخبار حسب مطالب متفاوت می شود و بهر لیاقتش عتاب  
گردد و چنانچه رسول معبود - قبل ایمان حضرت همزه رفت که بشارت ضرب  
البوجل آورده بودند و عتاب فرمود و یعنی تو هم از ایشان هستی فرمود و  
کذا فی الخلافه چنان رسول کریم - حسب اعتقاد عدی کلیم - باو هم کلام  
گروید و بلکه مخالفتش را فهمیدند که عدی نصرانی به نیت تکذیب آیت قرآن  
اتخذوا احبارهم و رهبا فهدوا بها با بخیرت رسول النان  
بر خلاف اعتقادش کسنا الخبک هم گفت و حالانکه او با اعتقادش  
اجار و ریمان را خدای دانست چنانچه خداوند تعالی خود ثبوت اربابا  
انا اعتقادش خبر داد بنابر آن رسول کریم بطور زجر الکلیس یحیر هو و ثاب  
فیات عیاد که تقم فرمود و تا بر اعتقادش متعلقش کند و باطل را

تصدیق قرآن سازد. پس در اینجا این دلیل منطقی منطبق حال مقلدین نشد. چرا که  
 نه کسی از مقلدین مثل عدی نصرانی نصرانی باشد. نه مثلش اعتقادی دارد. و  
 نه آئمه اربعه را مثل اجبار و ربیان ارباب شمارد. نه این جزا و ترمز می متعصب  
 چنان قوت دارد که زاید علی الکتاب باشد. نفس ما زعمتم و وساء  
 ما فی حجتهم. حالا از مفتیان باید پرسید که آیا آئمه و مقلدینشان را مثل اجبار  
 و ربیان و عدی نصرانی نصرانی شمارند. یا بحسب دلائل سوابق ایشان آنان را  
 را مسلمان تصورند. اگر اول است بحديث مذکور که لا یومی رجل رجلاً  
 جزایش از خدا یا بندید. اگر ثانی است. بر حضرت آنان حجت نیست. چه چرا  
 اوقات غریب شیرین را به تلخی مبدل ساختند. و چرا طوق لعنت برگردان انداختند.  
 ای عدوان بشریعت. و دایمی دشمنان طریقت. که کدام احکام چنان است که  
 آئمه اربعه ما احل الله را حرام گفتند. و مقلدین شان نیز از احرام دانستند  
 و میدانند. و بران عمل کردند و می کنند. و کجا اقوال آئمه خصوصاً امام اعظم  
 او را برخلاف حکم کتاب قبول ساختند و می سازند. اگر گویند که بروایتی که  
 امام بغوی رحم در معالم التنزیل آورده. مروی عن عبد الله بن الحسن  
 انه لقی سالیق بن عبد الله فقال له یا ابا عیمر ما حدیث یحیی  
 نافع عن عبد الله قال انه لیکن یرثه بأصحابنا فی  
 ادبار هین. و لو اطت فی الدین انما احل الله و حکم کتاب سنت  
 است آنرا ابو حنیفه رحم حرام دانسته. مخالفت ساخته. و مقلدینش بران  
 عمل نمودند. و می نمایند. گوئیم که شمارا و هر مبارک باشد و ما را از خدا پاک  
 دارد. که لو اطت از ما احل الله نیست. بلکه از ما حرام الله است.  
 زیرا که بر ربهمان روایت شما کند پیش مذکور است. باعث ضلالت آنرا و بدیدار

بیست و چهار وجه گمان سبک  
 نقلی از حدیث است و در سبک باشد  
 در روایت صحیح حدیث  
 که او گفته ملاقات کی سالم بن عبد  
 الله بن عمر که با او نزد حدیث  
 بین و عبدالله بن مسعود  
 به تحقیق ده نهین مضایقه  
 چه آنکه بین و بردن  
 ۳۹  
 قورون سکه

واین عبارت زبیر بن انصاری را میگوید: فقال کذب العبد وخطاء انما قال  
 عبد الله یوتون فی فخر ووجه من ادبار هق والدلیل علی  
 تحریم الادبار ما اخبرنا عن خزيمة بن ثابت لا انا قال النساء فی  
 ادبار هق کذا فی المعالم التنزیل وعلوه بران ازایت نساء کما  
 حرث لکم فالتوا حرثکم الی انتم حرثتم حرثتم ثابت است و نیز روایات  
 متعدده برخلاف روایت مذکوره بر حرثتم وارد است و بقول اکبر و  
 اقبل و اتق الدبر والحیضه و ایضا عن ابی هریره رفا قال قال  
 رسول الله صلعم ملعون من الی امراته فی دبرها کذا فی  
 معالم التنزیل و غیره - ان مفتیان ان و برای نقدان همان لغت شما که  
 عبارت از ملوحت است ای می باشد و شعوب و عجم و غوغو - او و  
 ای نهامید و و بزرگان دین را طعن زنند و عبارت قد شأ هکذا حقا  
 من مقلد الفقهاء قرأت علیکم آیات کثیرة تا آخر و اینها  
 حجت ساقیه و نفیید که از ان خود را مطعون خلاف میسازد و

خلیفتن را بنا جتم می اندازید: مولوی روم

گریه خواهد که برده کس رسد  
 عن النبی صلعم قال لا تظهر الشامة لاجنیک فیعافیه  
 الله و یبذلک اخبره الترمذی کذا فی التیسیر و الطحاوی اگر مرگونی که  
 باز شما چرا شامتی مانا می گویم که البادی اظلمه را و مقدم گفته آمد  
 که ستم بر ستم پیشی امر معروف می دانم و ای بر گشتگان راه هدایت و وای  
 بر گزیدگان راه ضلالت شما ان فی تحقیق معنی قرآن و حدیث را نه می بیند  
 بنابراین کفر و ایمان را هم می سازید:

بیت

این عبارت از زبیر بن انصاری است که میگوید: فقال کذب العبد وخطاء انما قال عبد الله یوتون فی فخر ووجه من ادبار هق والدلیل علی تحریم الادبار ما اخبرنا عن خزيمة بن ثابت لا انا قال النساء فی ادبار هق کذا فی المعالم التنزیل وعلوه بران ازایت نساء کما حرث لکم فالتوا حرثکم الی انتم حرثتم حرثتم ثابت است و نیز روایات متعدده برخلاف روایت مذکوره بر حرثتم وارد است و بقول اکبر و اقبل و اتق الدبر والحیضه و ایضا عن ابی هریره رفا قال قال رسول الله صلعم ملعون من الی امراته فی دبرها کذا فی معالم التنزیل و غیره - ان مفتیان ان و برای نقدان همان لغت شما که عبارت از ملوحت است ای می باشد و شعوب و عجم و غوغو - او و ای نهامید و و بزرگان دین را طعن زنند و عبارت قد شأ هکذا حقا من مقلد الفقهاء قرأت علیکم آیات کثیرة تا آخر و اینها حجت ساقیه و نفیید که از ان خود را مطعون خلاف میسازد و خلیفتن را بنا جتم می اندازید: مولوی روم گریه خواهد که برده کس رسد عن النبی صلعم قال لا تظهر الشامة لاجنیک فیعافیه الله و یبذلک اخبره الترمذی کذا فی التیسیر و الطحاوی اگر مرگونی که باز شما چرا شامتی مانا می گویم که البادی اظلمه را و مقدم گفته آمد که ستم بر ستم پیشی امر معروف می دانم و ای بر گشتگان راه هدایت و وای بر گزیدگان راه ضلالت شما ان فی تحقیق معنی قرآن و حدیث را نه می بیند بنابراین کفر و ایمان را هم می سازید:

سر انجام جا بل جستم بودم که جا بل نکو عاقبت کم بود  
اگر تان است پس بقوله تعالى ولا تحيق المکر السعی الا باهلہ تفاوت شمی شمی  
ملقن گرو بود و بمضمون من حفر بئر الا حیه فقد وقع فیها -  
چاه کن راجاه در پیش شود و بقوله تعالى لا تزر وازرة وزری

[illegible]

از کتب شیعیان این است که  
 در کتب شیعیان این است که  
 در کتب شیعیان این است که  
 در کتب شیعیان این است که  
 در کتب شیعیان این است که

# مستثنوی

آخری دیگران را چه رسد +

هر که در راه خلق دام نهد + عاقبت هم خودش به دام افتد +  
 شاخ نکی سعادت آرد بار + محل نچسبند کسی که کار و خار +  
 پلیت نیکو مثلث است این که بر کس بد کرد + بدباد گیری نکرد هم با خود کرد +  
 تعلیم اسی مقلدان اطاعت غیر مقلدان مکنید + اگر کنید + مشرک باشید + که  
 شیعیان بدل ایشان و سوسی اندازند + تا با شمار دین مجادله کنند + که  
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِنَّ السَّاطِنَ لَيُوشِحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوا  
 كَذِبًا وَأَن أَطَعْتُمُوهُمْ أَتَكْفُرُونَ +

ساد ساء - می گویم که هرگز هر آئینه معنی ارباب مثل مراد اقا و امرایت +  
 بلکه معنی حقیقی که خدایان است بر ضل خود باقی خواهد ماند + زیرا که اتحاد و ارا  
 دو مفعول است مفعول اول اجار نیم و ربه ما نیم و المسبح ابن مریم - و مفعول  
 ثانی اربابا - و در مفعول اول المسبح ابن مریم معطوف است بر اجار نیم و ربه ما نیم و  
 معطوف را که تابع مقبول است + بقاییت متوجع معطوف علیه نیز درست است +  
 ورنه فائده و قاعده عطف باطل خواهد شد + و این در کلام عرب درست نیست چه  
 جاس در کلام فصیح الفصحی خواهد آمد که میم - و اگر از لفظ ارباب به نسبت اخبار و ربه  
 او امر و نواهی - و به نسبت مسبح ابن مریم خدا مراد گرفته باشد + کلام الهی غیر فصیح  
 بلکه قبیح بلکه لغو باشد + معاذ الله منه و اگر به نسبت مسبح ابن مریم نیز مراد باشد +  
 قباحیت غلطیم رود و بدینکه مقبولیت اطاعت امر حضرت مسبح ابن مریم هم لازم آید +  
 و این خلاف اعتقاد عدی نصرانی بل کل نصاری است + پس بدایت عدی  
 نصرانی برای او مخصوص بود و از ابر مؤمنان قیاس نباید کرد + چرا که او فریبان نصرانی  
 نگذیب لفظ ارباب که در قرآن آمده است تا بعد هم گفته حال آنکه در آن ارباب مسبح

محبوبوں کو ہرگز نہیں بھولتا ہوں  
مگر وہ سب کی بات اوسکو اوس پر  
سے کہہ کر نہیں دے سکتا ہوں





هم تقلدش کردم و در پی او شان رفتم \*

تا منجا شکر خداوند کریم برهاتم بنمایم که قبل دستیاب تفسیر کبیرین حقیر را  
تقصیر تحریرات مذکوره و تقریرات مزبوره نموده بودم اما بدل ترسان و  
لرزان می ماندم که شاید مخالفتش کرده باشم. لذا بلا ناخوشش می نمودم \*  
حتی که یافتیم دیدیم که هم تحریراتم و تاویلاتم حسب اول تفسیر معظم یافته زیرا که صاحب  
کبیر تمت اتخذوا احبارهم و رهبا نهم اه این عبارت و اعلم  
انه تعالى وصف اليهود والنصارى يضرب اخر من الشرك  
بقوله اتخذوا احبارهم و رهبا نهم و المسيح ابن مريم اربابا  
مزدون الله را که فی الحقیقت معنی آیت در ماده شرک مشترکین است \*  
بعد از آن حکایت احوال غریب نقل کرده و چنانچه مفتیان نافعان یکے از انرا  
حجت گرفتند و قول ثانی و حاصل الکلام را که در آن بالتصريح حالات کفر و  
فجور و جهالة انت انت حاله و سابقه مرقوم است به ثبت فریب و خدع طرح داوود  
تا علماء آنها را نه بزند و تحقیق ایشان کردن نتواند و و لکن لکھیا ایچھا  
الاخوان و لکنکم و درین عبارت ہمارا برای معائنہ ناظرین نقل نمایم \*  
و توقع انصاف می دارم کہ آئیم کبار بزمہ کفار و فجار و احبار شامل شدن  
توانند یا نہ (والقول الثانی) فی التفسیر هذا الربوبية ان  
الجهال والحشوية اذا بالغوا في تعظيم شيخهم وقد  
فقد ميل طبعهم الى القول بالحلل والامتناد و ذالك  
الشيخ اذا كان طائفا للدين بعيد عن الدين فقد يلقى اليهم  
ان الامر كما يقولون ويعتقدون و شاهدت بعض المروز  
من كان بعيدا عن الدين كان بام اتباعه واصحابه

بأن يسجد واليه وكان يقول لهما أنتما عبيدي فكان يلقي اليهم  
من حديث الحلول والاتحاد أشياء ولو خالا ببعض الحق  
من اتباعها فربها ادعى الالهية فاذا كان مشاهدا في  
هذه الامة فكيف يعبد بثوته في الامم السابقة وجمال  
الكلام ان تلك الربوبية محتمل ان يكون المراد منها التسمي  
اطاعوهم فيما كانوا افخا لفين فيه لحكم الله - وان يكون  
المراد منها انهم قبلوا انواع الكفر <sup>فكفر</sup> وباللهم فصارت ذلك  
جار مجرى انهم اتخذوهم آربا من دون الله - ويجعل  
انهم اتبعوا في حقهم الحلول والاتحاد وكل هذه الوجوه  
الاربعة مشاهد وواقع في هذه الامة بتم قال الله تعالى  
وما امرنا الا لعبدوا الها واحدا معناه ظاهر وهوان  
التوراة والانجيل والكتب الالهية ناطقة بذلك ثم قال  
لا اله الا هو سبحانه عما يشركون اي سبحانه من ان يكون له  
شريك في كونه مسجودا ومعبودا وان يكون له في وجوب  
نفايته التعظيم والاجلال پس اين مضامينيت مگر بر  
اقوال جمال است که گویند که ای امام حسین رض صاحب یار پر صاحب یا  
مولى على صاحب مثل فرزندی مرا عنایت کن یا یار یحیی و یحیی ساری یا مراد را  
حاصل نما - نه این همه اقوال بر تقلید اسلامیة شرعیة برشان آئیم رض مرقوم است -  
که ما ز عظم اف کلمه یا ایها الاخوان اف کلمه آری اطاعت آئیم رض  
عین اطاعت خدا و رسول است که ما ز کلمه مراد آنکه بلا واسطه آنچه  
اطاعت خدا و رسول متحقق نیست - چنانچه امام غیر مقلد ان صاحب کبر نیز تو

تحت قوله تعالى ألم أعبدكم يا بني أدم إن لا تعبدوا  
 الشيطان إن الله لكم عدا ومبين (مسألة الرعية) قوله لا تعبدوا  
 معناه لا تعبدوا بدليل أن المنهج عنه ليس هو السجود فحسبيل الانقياد الأمر  
 الطاعة له فالطاعة عبادة لا يقال فكون عن مأمورين بعبادة الأمر حيث أمرنا  
 في قوله تعالى أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم  
 لأننا نقول طاعتهم إذا كانت بأمر الله لا تكون إلا عبادة  
 لله وطاعة له وكيف لا ونفس السجود والركوع للغير إذا  
 كان بأمر الله لا يكون إلا عبادة لله لا ترى أن الملائكة تسجد  
 لأدم ولم يكن ذلك إلا عبادة لله وإنما عبادة الأمر هو  
 طاعتهم فيما لم يأذن الله فيه فان قيل بهذا تعلم  
 طاعة الشيطان وطاعة الرحمن مع أنا لا نسمع من  
 الشيطان جزاء ولا نرى منه أثرا نقول عبادة الشيطان في  
 مخالفة أمر الله والآياتان بها أمر الله لا لأنه أمر به ففيه  
 بعض الأوقات يكون الشيطان بأمره وهو في غيرك و  
 في بعض الأوقات بأمره وهو فيك فإذا جاءك شخص بأمر  
 بشي فأنظر إن كان ذلك موافقا لأمر الله أو ليس موافقا  
 فإن لم يكن موافقا فذلك الشخص مع الشيطان بأمره  
 بأمره به فان أطعته فقد عبدت الشيطان وإن دعته ففسد  
 إلى فعل فأنظر أهو ماديون فيه من جهة الشرع أو ليس  
 كذلك فان لم يكن ماديون فيه ففسدك هو الشيطان أو معها  
 الشيطان يدعوك وغير ذلك إن كان صريح معلوم شاركه طاعت الله

ملک کی بہانہ بن گیا تھا غنیمت فرما  
 تمہارے ہی بیٹے آدم کی سرکوبی  
 کرو تم شہزادان کی سختیوں سے وہ بچے  
 تمہارے دشمن بنے ظاہر  
 علامہ فوہرہ زویہ کی روٹم  
 ان کی اور کمانڈریوں کا اور  
 صاحب حکم کی کاٹم سے ۱۱

اربعه مؤمنین مثل اطاعت اجار و زبان مشرکین نیست + بلکه میرا طاعت شرعیست  
است + این اطاعت سرگروه غیر مقلدان عین اطاعت شیطان است که قبول  
صاحب کبیر شیطان در و حلول کرده + یا نقش خود شیطان گشته + که قولش  
موافق شرعیست یافته نشده + فیا ایها الاخوان فاحذروا عن اتباع  
الشیطان فاحذروا +

تا سماعاً - ای اولی الالباب + و ای ناظرین و سامعین این کتاب + فاحذروا  
الضمان سازید - اعتنا نکنید + یعنی بر عبادت یا بر عداوت مفتی با امام اعظم  
که فی نظر سازید + که مفتی در معیارش خیر احاد و ائمیه عقیده نمی شود نوشته + و آن  
عدم مقید را برای ابطال مناقب امام اعظم هم حجت گرفته + و نیز قیاس را بابت  
و ضلالت منسوب ساخته - آنرا جهته بطلان را سه و قیاس امام رح علت گرفته +  
اماد بر تخریب و عولش از بحر احاد و عدی بن حاتم استدلال گرفته + و مقلدین  
مؤمنین را بر مشرکین قیاس ساخته + حالا از دو قولش کدام قول را اعتبار  
سازید + چون بلامرج احدی از ترجیح دادن نتوانید + پس هر دو قول گفت زود  
برود و دیوار اندازید + همچنان بر تخریبش باید تصور دید +

### تذکره چهاردهم

قال المفتی استدلالاً قال شیخنا و مولانا خاتمة المحققین و المجتهدین  
قد شاهدت جماعة من مقلد الفقهاء قرأت علیهم صحایف کثیرة  
من کتاب الله تعالی فی بعض مسائل و کانت قد اهدیهم بخلاف  
تلك الايات فلم یقبلوا تلك الايات ولم یلتفتوا الیهما و بقوا منظر  
الیها ملتجب یعنی کیف ممکن العمل بطوا هر الايات مع الروایة عن  
سلفنا و ردت علی خلافها و لو انما ملئت حق التابل و جئت بهذا

پس جو مال کہہ  
تختہ بدیا دیکھ اور نہیں ہے پس  
وہ دیکھو و مفر کیا ہے واسطے انکے  
۱۰ بیان ملک کی کوتاہی میں  
واسطے ملہا رہے پس جاؤ گت  
انجے میں جس طرح چاہو

الداع ساری فی عروق الاکثر من اهل الدنيا  
اقول۔ قدر جوابہ انفا باز پڑو مگر می گویم کہ شاید از تک آیات کے آیت فَمَا  
اسْتَمِعْتُمْ مِنْهُ مِنْ هُنَّ فَالْوَهْنُ أَجْوَدُ هُنَّ۔ و دیگر می آیت انکے  
حکایت لکھو فَاذْكُرُوا اَنْ تَكُنْتُمْ كَافِرًا۔ مولانا از سر و بر فقہانہ فی بارادہ می آیت تعدد لفظ قرآن  
نمودہ باہر بارادہ فقہانہ پوچھائیں متعجباً کیف ممکن العمل لظواهر الايات فاستنبطوا کتبہ بان  
برقائس میں آیات عمل کنندہ چون آیات مزبورہ مولانا را مذکور نہ یافتہ ہو جواب  
دیگر و اون فتوایں ہمہ انما مفتیان را مناسب بود کہ ہمیں قول مولانا پر تلاوت و تواتر  
غور کہ در کتب استنباط الاحبار و ہمہ در ہذا الفہم اربابا مذکور کر وند  
بر خود نیز مثل طعن بر فقہا طعن بر شیعہ نمایند بکرا ایشان نیز در استنباط ہر آیت مذکور عمل  
نمودہ بروایت عدی نصرانی عمل ساختہ پس ایشان ہم مثل فقہا شدند اگر  
بقول مولانا فقہا مطعون اند و مفتیان ہم یہاں قول مطعون اند فَاذْكُرُوا  
اَنْ تَكُنْتُمْ كَافِرًا وَلَا تَكُونُوا غَيْرَ كُفْرًا خذْ هَذَا اِيضًا مِمَّا وَعَدْتَهُ

تذکرہ بانرو و ہم

قال المفتي مستدلاً۔ فان قيل انه تعالى لما كفرهم بسبب الفهم  
اطاعوا الاحبار والرهبان فانفسق لطبع الشيطان فوجب الحكم  
بکفر لا كما هو قول الخوارج واجواب ان انفسق وان كان يقبل  
دعوة الشيطان الا انه لا يعطيه لكن يلعن وليستخف به امما  
اولئك الاتباع كانوا يقبلون قول الاحبار والرهبان ويعظمونهم  
مظهر الفرق انتهى ما في الكبير مختصراً من سورة البراءة لا  
اقول۔ از قیل و قال صاحب تفسیر کبیر مراد من فقیر حقیر امراد شاکست  
و مراد مفتیان بر باد رفت کہ صاحب تفسیر کبیر مطلق اطاعت را موجب کفر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

وآله الطيبين الطاهرين

الطاهرين المعصومين

الطاهرين المعصومين

الطاهرين المعصومين

گفته به بکمال طاعت مع التعظیم را که حقیقت عبادت است کفر و استهزاء چنانکه فقیر  
نیز همین معنی را همان جا بیان ساخته + فحده العبادۃ موبده لا اله الا الله  
و دیگر نشود که ازین سوال وجوب نتیجه مفید مطلب ظهور رسیده بگوش بگوش نبوش  
کنیده که ازین سوال وجوب صاحب کبیر بر تفسیر برنا و پیر از علما صغیر و کبیر  
ظاهر و باهر است که این اطاعت را بر دو قسم منقسم ساخته به یک اطاعت بالتعظیم  
چنانچه اطاعت اخبار و ربان و دیگر اطاعت بالاستیفات چون اطاعت شیطا  
و مطیعین اول را به سبب تعظیم کافر و مطیعین ثانی را باعث استخفاف غیر کافر  
تصور بدو از ان مایه الامتیاز را ظاهر کرده حال اگر از تم این است که چون درین  
تقسیم نیکو نامل کردم قباحتهایم که اگر نشسته صاحب کبیر معقول شرعی باشد  
امتنان رسول مقبول الهی چه کند به اگر اطاعت رسول بالتعظیم کند بهمان قول  
کافر باشد و اگر معاذ الله بالتوهم و استخفاف کند تا هم کافر شود پس باینکه  
اطاعت بجز رحمت رحمت و مغفرت رانی نیستند و این را کلمه جمعون بالکل  
تصورند که بر ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و و اکیحیو الرسول  
و تعزروه و لا یوقروه و و توفی ساعد و و بطابق قال ابن عباس رض  
تغزروه و لا تجلوه قال ابو محمد علی عظمه و و قروه تعظیم و تکریم  
واجب دانستند به و اذ اوافق پس جواب صاحب کبیر معقول شرعی نشد به که قاحت  
باطاعت رسول مقبول الهی لازم گردد اگر گویند که قیاست مع انشائی است که  
مطاع مقبول است یا مخذول اصلاح الشکر نمی دهد خواه نخواه اعتراض برین  
صاحب تفسیر کبیر نمودی زیرا که رسول مطاع مقبول اند و اخبار و ربان  
و شیطان مخذول فظهر الفرق گویم که هزار جان و دایه بر این اعتراض فرمایند  
شد که چنین مرا و مرا و گرفت که من هم می گویم که خواه نخواه غیر مقلدان ایما را بعبه را

تذکرہ شاعرانہ و مصنفانہ

قال المفتی - تفسیر و تقلید و مثلاً ان زمان بلاد و لیل مثل تفسیر و تقلید و زمان  
 آیام جاہلیت کہ ہے ہذا مولانا شاہ عبدالعزیز قدس سرہ نے تفسیر غزالی میں لکھا  
 ہے و اذا قيل لهم اتبعوا هذا النزل الله يعني چون گفته می شود و ایضا ترا کہ  
 پیروی کنید حکم را کہ خدا نازل کرده است و موسیٰ شیطان و طریقہ آبا و اجداد  
 خود را بگذارید قالوا گویند کہ پیروی حکم خدا نمی کنم زیرا کہ ما را کجا ایماقت  
 است کہ کُنْ بِحُكْمِ اللَّهِ را دریافت نایم و نیز از کجا یقین بہہر سائے کہ آنچه شامی گوید حکم  
 الهی است بَلْ تَّبِعُوا مِمَّا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ إِبْرَاهِيمَ یعنی بلکہ پیروی می کنم آن رسم و  
 رواج را کہ یافتیم بران پدران گذشتہ خود را بخیر ایشان از قدیم می خوردند بخوریم  
 و بخیر ایشان حرام می داشتند می دانیم زیرا کہ پدران گذشتہ ما را و انا تر و عاقل تر  
 بودند اگر دین رسم و رواج فقہائے می یافتند ہرگز آنرا معمول نمی گذاشتند و  
 نیز اگر با خلاف آبا و اجداد خود کرده در خوردن و آشامیدن دنیا کی نمانیم مطعون

۱۵  
وہ لگے جو اچھے کر لئے دین سید  
اپنے لئے دوسے شیعہ نہیں تو  
اوشیں سے کسی میں ۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۱  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۴  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۳۸  
۱۳۹  
۱۴۰  
۱۴۱  
۱۴۲  
۱۴۳  
۱۴۴  
۱۴۵  
۱۴۶  
۱۴۷  
۱۴۸  
۱۴۹  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵

بہارِ نیکو کار کا حسن اس کا ہر دروازہ  
آگے چلے گا کہ نہ کہ وہ گھر اور اس کا  
بغیر خدا کے ہر چیز پر چاہئے

خداوند مخصوصاً اقارب و عشایر خود شوم و مادر از برادر می خارج کنند و با شمشیر  
و بر خاست و علاقه مناکحت و مو اکلت متوفات کنند چنانچه همین عذر در هندو نیز قریب  
البرقال و کایسته و راجپوت و غیر هم از رواج و رسم خود می گردید بعرضه از جهان اسلام  
تیر با موختن از ایشان در ترک کناح بوده بود دیگر رسوم باطله همین قسم اعدای میان مسلمانان  
و این الی آخر و این الی حاتم از ابن عباس رفا آورده که روزی آنحضرت صلعم با یهود  
هم کلام شد و آنقدر ایشان را خوبهای اسلام فهمانیدند و در ترک قبول اسلام انداختند  
ایشان را جواب کردند که هیچ جاسه نذر نماند و مقلع سخن برین افتاد که رافع بن خدیج  
و مالک بن عوف و دیگر دانشمندان که گفتند که حقیقت دین شما مسلم لیکن نتیجه  
و جده ناعلیه ابا و نافع صحتانوا علمه و خیر اصناف حق است  
این آیت نازل فرموده آید

القول - جوابش بچند وجه باید داد اولاً این آیت بر ضرر مقلدین مسلمین محبت  
شتم نمی تواند بلکه در اینجا آنرا درج نمودن گویا بر جهالت و لفاق و حماقت و شقاق  
خود و اقرار حلی و اعتراف گلی نمودن است - زیرا که این آیت در شان کفار و مشرکان  
نازل است و آنرا بر حال مسلمانان قیاس یافتن بعینه مثل سابق قیاس مع الفارق  
را داخل داده راه ضلالت گرفتن است - این کار علما نیست به حقه و جهل است  
ثان البتة این آیت بر قبح دانشگاه کناح ثانی که از یقین ثابت و متحقق شده است  
الطباقیه - می تواند که کناح ثانی امر شرعی حسن است که ما میر به است و کل ما میر  
حسن است پس کناح ثانی هم حسن است پس منکرانش گویا منکر آیت قرآن اند و هر که  
آیت قرآن باشد کافر گردد - بنابراین منطبق حالش می شود به نه بر حسن دانشگاه  
تقلید صادق آید که تقلید بالنفس مشبوح نیست به بل ممدوح است و بلکه مذکوره  
قلیلاً و وسند کما کثیراً انشاء الله تعالی - و ممدوح را ممدوح دانستن



مدوح است و انکار نکاح ثانی بکلمه متبوع به فطره الفرق بین الملقح  
 والممدوح ولو کنتم لا تعلمون بلکه گویند که این آیت بر توفیق مخصوص  
 است گویم لکن که مصداق علی المطلوب لازم آید آن درست نیست  
 ثانیاً مفتیان موروث را تفهیدند نه مضمون و مصداقش را دریافتند  
 نه محاطیش را سهواً نهند نه مرجع ضمیر همه را همانند استند نه در قصه  
 و بلاغش رسیدند نه زیرا که مخاطبین را بتواها انزل الله انما انزل الله  
 طهر ثانی و چون ضمائر از اقسام معرفه است هر چش را باید که مخصوص  
 و معروف باشد و همان مخصوص بالیقین غیر اهل اسلام بودند و چنانچه ایشان  
 نیز درین امر اقرار نمودند یعنی نزولت فی المشرکین و وقیل نزولت  
 فی طائفه من اليهود و از تفسیر اسماء السوء نقل ماقتد به علاوه بر  
 آیت و مفسر است اذا قبل حکمهم لعلنا نزل الله و  
 الى الرسول را آیت المناقضین یصدون عنک صد و اگر در اینجا  
 لفظ مناقضین را تفسیر ضمیر لهم است و معنی بر دو آیت متناهیست و نیز در تفسیر  
 معالم التنزیل و جلالین و مغیری و عباسی و بیضاوی و صافی و غیره همچنان مذکور است  
 پس ایشان ازین راه هرگز راه گریز و رفتار ندارند بلکه باقر خود گرفتار شدند  
 قطع نظر از آن بلکه آیات متقدمه و متاخره این آیت و لا تتبعوا خطوات  
 الشیطان انه لکم عدو مبین و انما یامرکم بالسوء و الفحشاء  
 و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون و اذا قبل حکمهم اتبعوا (الحکم)  
 و مثل الذین کفروا الحق شایع بر دل و حال مشرکان متبعان شیطان است  
 حاجت قیل و قال دیگر نیست و الضمایر بجای دیگر آیت دیگر را بر این معنی است قوله  
 تعالی و لیکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب و اکثرهم

مدوح است و انکار نکاح ثانی بکلمه متبوع به فطره الفرق بین الملقح  
 والممدوح ولو کنتم لا تعلمون بلکه گویند که این آیت بر توفیق مخصوص  
 است گویم لکن که مصداق علی المطلوب لازم آید آن درست نیست  
 ثانیاً مفتیان موروث را تفهیدند نه مضمون و مصداقش را دریافتند  
 نه محاطیش را سهواً نهند نه مرجع ضمیر همه را همانند استند نه در قصه  
 و بلاغش رسیدند نه زیرا که مخاطبین را بتواها انزل الله انما انزل الله  
 طهر ثانی و چون ضمائر از اقسام معرفه است هر چش را باید که مخصوص  
 و معروف باشد و همان مخصوص بالیقین غیر اهل اسلام بودند و چنانچه ایشان  
 نیز درین امر اقرار نمودند یعنی نزولت فی المشرکین و وقیل نزولت  
 فی طائفه من اليهود و از تفسیر اسماء السوء نقل ماقتد به علاوه بر  
 آیت و مفسر است اذا قبل حکمهم لعلنا نزل الله و  
 الى الرسول را آیت المناقضین یصدون عنک صد و اگر در اینجا  
 لفظ مناقضین را تفسیر ضمیر لهم است و معنی بر دو آیت متناهیست و نیز در تفسیر  
 معالم التنزیل و جلالین و مغیری و عباسی و بیضاوی و صافی و غیره همچنان مذکور است  
 پس ایشان ازین راه هرگز راه گریز و رفتار ندارند بلکه باقر خود گرفتار شدند  
 قطع نظر از آن بلکه آیات متقدمه و متاخره این آیت و لا تتبعوا خطوات  
 الشیطان انه لکم عدو مبین و انما یامرکم بالسوء و الفحشاء  
 و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون و اذا قبل حکمهم اتبعوا (الحکم)  
 و مثل الذین کفروا الحق شایع بر دل و حال مشرکان متبعان شیطان است  
 حاجت قیل و قال دیگر نیست و الضمایر بجای دیگر آیت دیگر را بر این معنی است قوله  
 تعالی و لیکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب و اکثرهم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
النبی المبعوث فی الحقیقۃ

اس وقت کے لئے

47

خبالت نادان خلوت نشین  
 بهم برکنده عاقبت کفر و دین  
 ثالثاً - منقیان فصاحت الفصاح - و بلاغت ابلغ البلاغ - یعنی موزون  
 قول خدا را اصلاً فهمیدند بلکه خبالت را همین احتجاج بسکه عبت تصور کردند  
 زیرا که مشعان ما انزل الله را باز بصیغه اتبعوا خطاب کردن را از خدا

اور نہیں کھینچتا  
سے نفس کو راست پر لے  
ایمان لاؤ۔  
پس فرق درمیان ان کے  
ظاہر ہے اگرچہ ہم نہیں سمجھتے  
جیسا کہ اس کا عجیب و غریب  
کے واسطے ہے۔  
۶۵

ایمان میں فرق درمیان کو جس نے  
ظاہر کر دیا ہے وہ نہیں سمجھتا  
جس کا یہ کیا کہ اس کا تجارتی  
کے واسطے اس کو صحاح سے  
۶۵  
فاسطی طو النکس

از شمس بن ابراهیم حدیث تخریج نموده ام و آنچه ترک کرده ام از احادیث صحاح  
 بیشتر است و نیز آورده که مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده ام از احادیث  
 صحیح است گویم که آنچه نیاورده ام در ضعیف است و نیز آورده که این  
 صحیح منصف است و صحیح بخاری و مسلم و غیر ذلک بنا بر این امتیازش ضرور اقتاد و  
 چنانچه آئمه اربعه کرام سبک شهادت تمام بمضمون حدیث خیر الامم - قال الله  
 صالحه اذا جاءكم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فبما  
 وافق کتاب الله فاقبلوه و ما خالفه فاعرضوه عر ض الحوائط  
 و تخمین حدیث در تفسیر سینی و احمدی نیز مذکور است و مطلب و بابش را  
 حتی الوسع تمیز نموده بقرآن و حدیث صحیح تطبیق دادند و لهذا مقلدان اتباع  
 ایشان عین اتباع نشین شمارند و تا از اتباع و ضاعیان محفوق باشند و  
 غیر مقلدان بحمد و ادعای قول النبی و بقول دیگران هم فریب خورند و نمائند  
 که بر قول بود و نصاری و منافق عمل نمایند یا مثل بشریعت کنند و خصوصاً  
 صحیحین را متوصف شمارند و حتی که نوشته صحاح را نوشته خدای و رسول و مانند  
 حال آنکه چنین نیست زیرا که در شرح مسلم خلافتش آورده ابن الصلاح و طایفه  
 من الما قبلین باهل الحدیث زعموا ان هر ایه الشیخین محمد بن  
 اسمعیل البخاری و مسلم بن الحجاج صاحبی الصحیحین یفید  
 العلم النظری والاجماع علی ان الصحیحین مزیه علی غیرهما و  
 تلقی الامه بقبولهما والاجماع قطع و هذا البیت فان من  
 راجع الی وجدانه یعلم بالضرورة ان مجرد روايتهما لا یفید  
 الیقین البتة وقد روی فیما اخبار متناقضه فلو افاد  
 روايتهما علما لم یحقق النقضین فی الواقع هذا بخلاف

این حدیث از شمس بن ابراهیم  
 تخریج شده است و آنچه ترک کرده  
 ام از احادیث صحاح بیشتر است  
 و نیز آورده که مسلم گفت که  
 هر چه در این کتاب آورده ام  
 از احادیث صحیح است گویم که  
 آنچه نیاورده ام در ضعیف است  
 و نیز آورده که این صحیح  
 منصف است و صحیح بخاری و  
 مسلم و غیر ذلک بنا بر این  
 امتیازش ضرور اقتاد و چنانچه  
 آئمه اربعه کرام سبک شهادت  
 تمام بمضمون حدیث خیر الامم  
 - قال الله صالحه اذا جاءکم  
 عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب  
 الله فبما وافق کتاب الله  
 فاقبلوه و ما خالفه فاعرضوه  
 عر ض الحوائط و تخمین حدیث  
 در تفسیر سینی و احمدی نیز  
 مذکور است و مطلب و بابش را  
 حتی الوسع تمیز نموده بقرآن  
 و حدیث صحیح تطبیق دادند  
 و لهذا مقلدان اتباع ایشان  
 عین اتباع نشین شمارند و تا  
 از اتباع و ضاعیان محفوق  
 باشند و غیر مقلدان بحمد و  
 ادعای قول النبی و بقول دیگران  
 هم فریب خورند و نمائند که  
 بر قول بود و نصاری و منافق  
 عمل نمایند یا مثل بشریعت  
 کنند و خصوصاً صحیحین را  
 متوصف شمارند و حتی که  
 نوشته صحاح را نوشته خدای و  
 رسول و مانند حال آنکه چنین  
 نیست زیرا که در شرح مسلم  
 خلافتش آورده ابن الصلاح و  
 طایفه من الما قبلین باهل  
 الحدیث زعموا ان هر ایه  
 الشیخین محمد بن اسمعیل  
 البخاری و مسلم بن الحجاج  
 صاحبی الصحیحین یفید العلم  
 النظری والاجماع علی ان  
 الصحیحین مزیه علی غیرهما و  
 تلقی الامه بقبولهما والاجماع  
 قطع و هذا البیت فان من  
 راجع الی وجدانه یعلم بالضرورة  
 ان مجرد روايتهما لا یفید  
 الیقین البتة وقد روی فیما  
 اخبار متناقضه فلو افاد  
 روايتهما علما لم یحقق  
 النقضین فی الواقع هذا بخلاف

لما قاله الجمهور (تا) انه ان مر وياتيها ثابتة عن رسول  
 صلعم فلا اجماع عليها لا كلف والاجماع على صحة جميع  
 ما في كتابهما الا في روايتهما من حيث يقدرون وغيرهم  
 اهل البدع وقبول رواية اهل البدع فتختلف فيه فافين  
 الاجماع على صحة روايات القدرية باوجود ان همه قبايتها غير مقلدان  
 نوشته ببحار را وحی و نص تصورند و برگزیده آنها مقلدان و آئمه و الاثنان را مشرک  
 گویند. اسی ناظران خدا را انصاف سازید. با اختلاف نه گفتند که ازین دو کدام  
 مشرک اند غیر مقلدان غیر نص را نص گویند نه گفتند. یا مقلدان \*  
 خامساً بر مفهوم لفظ ما در ما الفینا فهم باید ساخت که مفهومیست همان  
 اموریست که برخلاف امور شرعی با یام جاویدت رواج یافته بود و البته همان امور را  
 تقلید همین نص مقبوح است. نه تقلید امور شرعی مضمیم و مقبوح است \*  
 کما زعمتم و فتمت به سادساً صیغه تفع و الفینا جمع تکلم است و متکلمینش کافر  
 بودند نه مؤمن و مقلدان بودند و مؤمنان بر همان تکلم مشرکان شامل نیستند \*  
 پس معتقدان هم دران داخل شدند فلا یقاس احدهما علی  
 الاخر فمع ذلك ان قاسه احد فلیکن الله علی سن قاس  
 ویلعنه اللاحنون لان المقلدین مؤمنون و من یکفر  
 المؤمن ویلعن المسلم فهو کافر و ملعون لقول النبی صلعم  
 لا یرمی رجل رجلاً بالفسق و اکثر الاسماء علیه ان لم یکن  
 صاحباً لک آخره البخاری وین معنونه باسواء این حدیث بسیار  
 احادیث در صحاح موجودند و شجره ماذا احضاک یا مفسر و  
 فی النظر بحکم کذا فلیت التعلل کما نظرت پس مترجم متبعان

[illegible]



[illegible]

فَإِنْ أَمْنُوا بِمِثْلِ مَا أَمْنْتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ  
هَذَا كَرِهَ اللَّهُ مُطَرَّقَهُمْ

تذکرہ حضرت امام

قال المفتي (مستنداً بقول مولانا عبد العزيز صاحب التفسير الكبير في سبيلها) بعد ذلك شاهد صاحب جرم تحت مضامين اس آيت مذکور کے فرماتے ہیں کہ چارہ ہیکہ  
دین آیت (ان اقل اول) اشارہ است بالبطال تقلید بہ طریق اولیٰ آنکہ  
از مقلد باید پرسید کہ ہر کرا تقلید می کنی نزد تو محقق است یا نہ اگر محقق بودن او را  
نمی شناسی پس با وجود احتمال مثل بودن او چرا اورا تقلید می کنی و اگر محقق  
بودن او را می شناسی پس بکدام دلیل می شناسی اگر بہ تقلید دیگرے می شناسی  
سخن در ان خواهد رفت و سلسل لازم خواهد آمد و اگر بعقل می شناسی پس آنرا  
چرا در معرفت حق صرف نمی کنی و عار تقلید بہ خود گواری داری۔ طریق دوم آنکہ  
کسی را کہ تقلید می کنی اگر این سئلہ را اعمہ تقلید دانستہ است پس تو او را برابر  
شدہ بدو را چہ ترجیح باند کہ تقلید او میکنی و اگر بدلیل دانستہ پس تقلید وقتی تمام می  
کہ تو ہم آن سئلہ را بہمان دلیل بدانی والا معنی الف او باشی نہ مقلد او و چون تو ہم  
آن سئلہ را بدلیل دانستہ تقلید ضائع شدہ انتہی مافی العزیز می۔ قال فی التفسیر  
الکبیر السئلہ الثانیہ معنی الآية ان الله تعالى امرهم بان يتبعوا  
ما انزل الله من الدلائل الباهرة فهم قالوا لا تتبع ذلك وانما تتبع  
اباءنا واسلافنا وکانهم عارضوا الدلالة بالتقليد واجاب الله تعالى  
عنهم بقوله اولو کان اباہم لا یعقلون شیئاً ولا یجتدون وفیہ  
مسائل المسئلہ الثانیہ تقریر ہذا الجواب من وجوہ احدها ان  
یقال للمقلد هل تعترف بان شرط جواز تقلید الانسان ان یعلم کونہ  
محققاً ام لا فان اعترف بذالک لم یعلم جواز تقلیدہ الا بعد ان

پیش از این مکتوب میں مذکور ہے کہ اس وقت تک کہ



تعرف كونه محققاً فكيف عرفت أنه محقق وإن عرفته بتقليد آخر لزوم  
 التسلسل وإن عرفته بالعقل فذلك كافٍ فلا حاجة إلى التقليد  
 وإن قلت ليس من شروط جواز تقليد أنه يعلم كونه محققاً فإن  
 قد جوزت تقليد ما وإن كان مبطلاً لاذن أنت على تقليدك لا  
 تعلم إنك محقق أو مبطل - وثانيهما أن ذلك المتقدم كان عا  
 بهذا الشيء إلا أنا لو قدرنا أن ذلك المتقدم ما كان عالماً  
 بذلك الشيء قط وما اختار فيه البتة فذهباً فانت ما ذكرك  
 فعمل فعله تنديراً أن لا يوجد ذلك المتقدم ولا فدهية كان  
 لا بد من الحدوث إلى النظر فكذا هم هنا - وثالثها أنا إذا قلنا  
 من قبلك ذلك المتقدم كيف عرفت أنه محقق بتقليد آخر لا  
 بتقليد فإن عرفته بتقليد آخر ما الدور وما التسلسل وإن عرفت  
 لا بتقليد بل بدليل فإذا أوجبت تقليد ذلك المتقدم وجب أن  
 تطلب العلم بالدليل لا بالتقليد لأنك لو طلت بالتقليد لا  
 بالدليل مع أن ذلك المتقدم يطلبه بالدليل لا بالتقليد كنت  
 مخالفه فثبت أن القول بالتقليد يفضي بثبوته إلى نفيه فيكون  
 باطلاً انتهى ما في الكبير نزلت في المشركين أمر واتباع القرآن  
 وسائر ما أنزل الله تعالى من الحجج القاهرة والنبات الباهرة  
 فحجج التقليد وقيل نزلت في طائفة من اليهود وعاهم رسول  
 الله صلعم إلى أسلافهم فقالوا بل نبيع ما وجدنا عليه آباءنا لا نفهم  
 كانوا خيراً منا وأعلموا إلى آخر ما في تفسير أبي المسعود \*  
 أقول - جوهرش بجزء مبدعهم أولاً مفتي سبار دست وپزوه نه اير عبات

هر دو تفسیر را جسته در آورده و آنرا بر دعوی خود دلیل قوی دانست  
حتی که بشور و شغب سر بر آورده و اما برایش اصلاً مطلع نگشته و زیر کلاه  
دلیل عین دلیل بطالان دلیل مفتی است مگر مفتی را ازان خبری نیست  
منفی از حد می برد یارب بر افکن بر کلاه چنانچه بدلیل عالم فسق پنهان آشکار  
تفصیل این اجمال بهرین منوال است که اولاً مولانا عبد العزیز قدس  
سره را باید دید که قول ایشان با عمل مطابق است یا نه بر تقدیر اول دلیلش باید آورد  
اما دلیلش هیچ در پرده زمین موجود نیست زیرا که این امر حقی و محتجب نیست که  
مولانا حنفی بودند و بر طبق آن کتاب نوشته رفتند و احکام شرعی را بر مذهب  
حنفی مودعی ساختند و حتی که جناب سید احمد صاحب قدس سره را بر همان طرز و  
طریق خلافت دادند که معزز الیه ملک بملک داده بدایت کنان می گشتند  
حتی که شهر کلکته نیز تشریف آورده بر همان طریق حنفی مردمان را هدایت نمودند و  
سجده کردند و اکثران از راه ضلالت بر آه هدایت آمدند و جناب مولانا محمد  
احمد صاحب مرحوم و مرشد جناب صوفی نور محمد قدس سره و دیگر علما کبار  
و فضلاء و الایثار و نیز بمصاحبت القبول بستانا بودند و بهر همگیان با جرایم  
احکام شرعی بهر طرز مذهب حنفیه کوشان می نمایند و لهذا لا یخفی علی من  
داهم و احمد الله تعالی علی جمیع ذل و ما سوا آن من از زبانی  
شاگرد رشید مولانا قدس سره سابق مدرس دوم مولگی کالج مولوی محمد بشیر  
حسین مرحوم برآمد پدر خوانده مولانا محمد اکبر شاه مرحوم که مع خاندان پیرین مولانا  
شاه عبد العزیز صاحب قدس سره در سیاحت آمده بعد از مدرسی مذکور بحال گردیده بودند  
و مراهم خواندند که باین غنیه مدرسی اول همان مدرسه بحال نمود و ما هر دو  
کوشاک قدس و تعلیم می دادیم و باعث اتحاد کلی و قربانیت شهری به وقت

فرصت خفی و جلی به قیل و قال مروی و بیرونی به قائلیم بهر جمع اقوال و نقل  
مع عقاید تقلید مولانا قیس سره کالمعائنه مطلع گشتم به کتبی که نقلهاست خرق  
عادون و حکایتهاست کلمات آیات مولانا اندیاد و دارم به و نیز از زبانی صاحب  
رد المحتار مولانا حیدر علی صاحب که شاگرد رشید مولانا قیس سره الحمید بود و بوقت  
بلواسه به قصد هجرت بکلمه خدی فرست گرفت به و بعد از آن بتوسط چهار سفر جاز  
برگرفت به حال تقلید شاه صاحب بخوبی دریافتم و هر دو شاگردان مذکور را  
بتقلید امام ابو حنیفه رح مقلد یافتیم به پس گویا سبتم بسوی مولانا مثل نسبت  
امام صاحب بسوی بنی کریم است به

نقل خط مولانا اینکه را القاهم و الی معارج الدارین اتاهم الثاقب  
والفکر الصائب سلمهم الله - مولوی صاحب اعلم مراتب مجمع فضائل و مناقب  
فوالله من بعد الخیات المسنونه و اهداء الدعوات التي هي لباء الا  
مجنونه و باصناف الخير والبركات جلوة و مشحونة وبالاجابة من  
الله تعالى انشاء الله مصحوبة و مقرونة برهيم صفائير حق و محتجب  
که زمان بعد مقتضی می گردد که اخلاص نامه محبت شامه چهره وصول تا فروخته و خاطر خیر  
از ميب آن ریح مایه سرور و شادمانی ناند و خسته موانع آن سحر با و احوال مزاج و دیوب  
که مورث لال خاطر حجاب و دوستان است امراض گوناگون و عوارض بلفظ  
قسمی طالب کرمات و سالب سالوفات و منقض ازمان و اوقات و مکدر مشهور و لغوام  
بلکه بیانی و یایم مکه و قالیق و ساعات واقع شده اند که اجمال آنها التفصیل و تفصیل آنها  
تطویر می خواهد لیکن بحض فضلہ تعالی کلمہ الحمد لله علی کل حال و در لسان حال و قال است  
و نفوذ بالله من حال اهل النار باوصف این میرنگیها تعلق خاطر بدربافت حالات مختلفه  
و محبان مومنان زبده العجین خصوصاً مع متعلقان پیش از پیش می نماید ترصد که

از احوال عاقبت اشغال خود و مولوی بدین باشد و کیفیت او را در ایشان و آنکه آن صاحب  
 را تا قبل جدید هم واقف شده باشد و علی التلخیص الاول در وطن یا مسکن و سخته کنگاه  
 گاه مطلع می نموده باشد که بر اطلاع احوال دوستان نوعی من لقا هم و فقیر را  
 در حق خود و متعلقان خود و امی بالآخر تصور باید نمود و بقیه المرام اینکه تفصیل کتاب  
 مولوی بدر حین عازم آن طرف شده اند هر گاه که در دار الاماره کنگه خواهند رسید  
 و ملاقات آن مجمع فضائل بهره اند و خواهند داشت و استند سابق از کتب مشتمل  
 که منظور دارند از خدمت آن صاحب خواهند نمود و یقین بر وفق استند ایشان توبه  
 و التفات سبق با گفت که مرید مستعداند و علاقه تمذیب این خاندان دارند و در هر  
 ایشانرا امداد و اعانت خصوصاً در امر جاگیر مدرسه مبدول باید نمود و زیاده بجز  
 اعاده و دعوات و تحیات چه نگارش بود و اسلام مولوی بدین ایدیه اسلام سیزده  
 دعای طول عمر و کثرت علم و حسن عمل و سعادت بخت شفعه نماید است و در آخر  
 مهر مولانا رفیع فقیر عبدالعزیز عفی عنه و تخط مولانا مولوی امین الله صاحب  
 مکتوب الیه مولانا اند - الغرض از اینم در گمان حال تقلید مولانا بخوبی  
 در یافته شده و هر کس مخفی نماند و پس غیر مقلدان بجه علت مولانا را غیر مقاد  
 دانند و عبارتش را حجت آرند و

لا  
 سبک سرنه مولود سراجی  
 سرکه اور بوسه بپاش  
 نقصان به

و بر نقد بر ثانی اعتبارش هست که دیگر از انصاحت و خود را نصیحت است و اگر  
 تقلید شخصی را مقبوع غیر مشروع می دانند و چاره تقلید ابو حنیفه را عمل می نمودند  
 پس مضمون انما هم و الناس بالبر و نسون انفسا کانه عدم العلم حکم  
 ایشان حجت کافی است و علاوه بر آن دلیل به تقلیدش سخته است و شریع شافعی  
 ثانیاً - گرفتیم که حسب مراد شما می مفتی از قول هر دو مولانا تقلید باطل گشت  
 اما تقلید باطنین کجا باقی ماند آن هم باطل گشت و چون تقلید شما باطل گشت

ہمارا اسلام تھا ہم باطل گشت ہم کہ بالکل احکام شریعت و ارکان طریقت  
 مربوط بالتقلید است ہرگز کہ در صحاح کثرنا مقبول حدیث مرقوم است بچشم  
 الفاظ احادیث مرقوم نیست ہر کمالا بخفی ہذا علی الحدیث علی بذالقیاس اکثر مضمون  
 آیات قرآنی بر علم تفسیر و شان نزولش موقوف است ہر کمالا بخفی ہذا علی  
 المفسرہ و تعلیل احکام آن ہر دو مومنان را ناگزیر و لابد است کہ عین شریعت است  
 و تعمیاش بالتقلید محدثین و مفسرین اہل اسلام را گزیر نیست ہر کمالا اسلام ہر  
 منحصر است ہر پس چون تقلید نزد شایعین و فاضلین باطل گشت ہر پس اسلام تھا ہم  
 باطل گشت ہر فقیہ ما احتجاجہ و ساء ما استدلالہم اگر گویند کہ ہر گاہ ہر تقلید  
 محدثین و مفسرین اہل اسلام را گزیر نہ باشد ہر پس تقلید ایشان باید نہ تقلید آئمہ  
 شاید ہر گویم کہ تقلید آئمہ از تقلید محدثین صحاح و مفسرین قرآن بیرون نیست ہر  
 بل بسکین و مقرون است ہر چنانچہ از وسائل کتابت دست را بیرون نمی کشند  
 اما کتبہ بالتقلید گویند ہر پس مقلدین نیز با عانت احکام شریعت و ارکان  
 آئمہ کرام را مثل اعانت قلم در کتابت وسیلہ گرفتند ہر زیرا کہ آئمہ رحم امتیاز  
 صحیح و سقیم و طیب و یاس می دارند نہ مانند ہر و وفار می کہ اجارہ و بیان  
 را از باب تصور نہ ہر پرستش آئمہ رحم سازند ہر ہذا از عہدہ الفاسد  
 و وہمکہ الکاسد

ثالثاً از مفتی باید پرسید کہ قول ہر دو مولانا را بسجہ علت حجت گرفتند ہر آیا  
 ہر دو مولانا را بعین مرتبہ لیاقت و توقیت و فضیلت تقلید نمایند یا نہ اگر اول  
 است فہو المراد فلا بد یقولینہما الفساد کہ ما ہم آئمہ را افضل می دانیم ہر و ما قول  
 محقق و متمیزہ ایشان می گوییم ہر و تقلید نماییم ہر اما جائی تعجب است کہ شاعر

۱  
 جیسان بن خفی ہر ہر ہر  
 ۲  
 پس ہر ہر ہر ہر  
 ۳  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۴  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۵  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۶  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۷  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۸  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۹  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۱۰  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۱۱  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۱۲  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۱۳  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۱۴  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۱۵  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۱۶  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۱۷  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۱۸  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۱۹  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۲۰  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۲۱  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۲۲  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۲۳  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۲۴  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۲۵  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۲۶  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۲۷  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۲۸  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۲۹  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۳۰  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۳۱  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۳۲  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۳۳  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۳۴  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۳۵  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۳۶  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۳۷  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۳۸  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۳۹  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۴۰  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۴۱  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۴۲  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۴۳  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۴۴  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۴۵  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۴۶  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۴۷  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۴۸  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۴۹  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۵۰  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۵۱  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۵۲  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۵۳  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۵۴  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۵۵  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۵۶  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۵۷  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۵۸  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۵۹  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۶۰  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۶۱  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۶۲  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۶۳  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۶۴  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۶۵  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۶۶  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۶۷  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۶۸  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۶۹  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۷۰  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۷۱  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۷۲  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۷۳  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۷۴  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۷۵  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۷۶  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۷۷  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۷۸  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۷۹  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۸۰  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۸۱  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۸۲  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۸۳  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۸۴  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۸۵  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۸۶  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۸۷  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۸۸  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۸۹  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۹۰  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۹۱  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۹۲  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۹۳  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۹۴  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۹۵  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۹۶  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۹۷  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۹۸  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۹۹  
 ہر ہر ہر ہر ہر  
 ۱۰۰  
 ہر ہر ہر ہر ہر

تقلید را دوست داوید و هر دو مولانا را مقلد گشتند. اگر شما را تقلید مولانا یا  
 و تنگ نشد. نه هر دو مولانا را نیز به تقلید آئینه عارونک نشد. ما را به تقلید  
 مقلد شما که افضل الفضلاء و اعلم العلماء اند چرا و تنگ خواهد شد. و بر عقل و درک شما  
 متعجبم. و باز قول و فعل شما متعجبم. که شما افضل را از مبین و بدعی شرک فی السالیه  
 مشرک دانسته و در گذشته فاضل مقلد شما آن افضل را تقلید نمایند. **س** برین  
 عقل و دانش نباید گریست. و معند آنچه خوش که ایشان مذہب جدید خود را حق  
 دانند. و طرقت دیگر چنین است که کسان از بزم خود و بیوش رنمایند و بایست می گشتند  
 حال آنکه بطلان عقیده شما از هر من الشمس و و این من الامس است زیرا که مسلم  
 که هر شیئی را بنا بر فساد باند. یعنی علیهم هم فاسد باشد. و چون با عقاید شما بنا افضل  
 فاسد است. پس منشی علیهم هم فاسد خواهد شد. یعنی اگر تقلید ابو خفیفه را باطل است  
 تقلید مولانا هم باطل است. و که بنا بر باطل است. و تقلید باطل باطل است. و  
 پس تقلید مولانا هم باطل شد.

سید دوست کیادوست  
 یعنی سید علی بن ابی طالب  
 که کلمات و کلمات  
 بیگانه و کلمات

۴۶

و ابعثا - گرفتن که قول هر دو مولانا مطابقت دلیل ثبات ائمان مضائقه دارد که  
 هر چه هر دو مولانا ترقیم نموده اند برای خود نوشته اند. و هر راسی که بلا است  
 و استنباط از نص باشد. قابل محبت مجبور می بنایند. کما و الا البیهقی فی  
 المدخل و ما قالوا ابراهیم فالقہ فی الحسن و مجرد قول منتفی بطلان  
 شرعی را چه ضرورت است که بر اقوال نماید کرام که بطلان منقول شرعی. و حج مقبول  
 الهی. و بر این منقول نبوی و اقوال اجماع صحابی و میرین ساخته اند.  
 فوقیت بهم. و خصوصاً بر قول پیر مولانا مولانا شاه ولی الله مرجم قدس سرها که در  
 ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء بر خلاف این قول. و ما انان نوشته اند غل نمائیم. و قول  
 پیر را از قول پسر بهتر می دانیم. که پسر خود قول پدر را با جادیل آورده اند. و چشم

خود ویکم

عبارت از ازالة الخفا عن غلافه الخفا این است که اصل مضمی اجتهاد است که جمله عظیم از حکام  
فقہ و ائمه باشد باوله تفضیل از کتاب و سنت و اجماع و قیاس و هر حکمی را منوط بدلیل او  
شناخته باشد و ظن قوی بهمان دلیل حاصل کرده پس درین زمانه مجتهد نمی توانند شد  
اگر کسی که جمع کرده باشد هیچ علم را حکم کتاب قراءه و تفسیر و علم سنت باسانید آن و  
معرفت صحیح و ضعف و آن و علم اقوال و سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز نه نماید و  
تزو یک اختلاف علی قولین قول ثالث اختیار نکند و علم عربیت از لغت و نحو و غیر آن و علم  
طرق استنباط و جوه تطبیق بین المتخلفین انتهی و نیز این عبارت منابر بران شایسته است  
و شرط الاجتهاد آن یحوی علم الکتاب بمعانی و علم السنة بطرقها و ان یعرف وجوه القیاس  
بطرقها هکذا فی جمیع الکتب الاصول پس در مفتی که دعوی اجتهاد نماید  
اجماع همان پنج علوم و غیره معلوم و دیگر اوصاف نیز صان معدوم و و نیز در  
از اندک و نه آدابنا الی التقليد الحب الی نام قوم و و در کتابش اوصاف و  
بالجملة فالتمذهب للجدیدین سیر الطوبی الله تعالی للعلماء و جمیعهم  
حیث لا یستعرون گفته و و در کتابش فیوض الحرمین عرفه رسول صلوات  
ان فی المذهب الحنفی طریقه انقیه هی اوفی الطرق بالسنه المتعروفة  
التي جمعت و نصبت فی زمان البخاری و اصحابه نوشته و و در کتابش  
عقد الجید اعلام ان فی الاخذ بصد المذاهب الاربعة  
مصلحة عظيمة فی الاعراض عنها کلها مفسدة کبيرة  
قال رسول صا حمت تبصروا سواد الاعظم فلما اندرست المذا<sup>تب</sup>  
الحقة الالهة الاربعة کان اتباعها اتباعا للسواد الاعظم  
والخروج عنها خروج عن السواد الاعظم انما شئت

فیوض الحرمین  
سید ابوالکرم  
مکتب  
تحقیق  
طریق  
نمای  
که  
بخاری  
جان  
ساز  
عظمت  
ای

صلوات  
استقام  
خطه  
و  
سواد  
۱۲

پس کلامی است که در این کتاب است

پس کلامی است که در این کتاب است

بلکه خود مولانا عبد العزیز صاحب کید بست و نه مخفی اثنا عشر یا مختار مذاهب  
 برابر اربع نوشته + فهاذا تقولون یا ایها المعاندون +  
 خامساً - هر دو مولانا از همان تقریرات و تحریرات خود با هرگز و هرگز عینه الباطل  
 تقلید آئمه اربعه مراد نداشتند + بلکه الباطل تقلید کفار مراد داشتند + که شان نزول  
 آیت اشاره بر الباطل تقلید کفار و اجماع راست + نه الباطل تقلید آئمه اخیار +  
 کما زعمتم + مع + هر سخن موقع و بکثره مکلفه دارد + اما اگر کسی مثل مفتی کجاست  
 شکاری و جهالت و تاری + راه ضلالت گزیده بجای الباطل تقلید مشرکین و کفار  
 الباطل تقلید آئمه ابرار + مراد گیرد + و گمراه شود + هر دو مولانا را چه قصور است +  
 هرگز ایشان را این معنی منظور نیست + که مولانا فخر رازی خود شافعی و مولانا شافعی را  
 خود حنفی بودند + و تقلید اهل الایمه احکام دین را مودعی ساخته رفتند + چون غیر  
 متقلدان را بصارت بعد از آنکه صاحب کرامت بشارت رفته + تعبیر گشته + و لهذا  
 بید نورای معالی مفید نور حشمان ایشان کور شده +  
 چشم دل بکشا بهین بے انتظار + هر طرف آیات قدرت آشکار +  
 چشم سر خیزد برین نور خیزد + چشم هر در مغرور هر چشم سر خیزد +  
 معجز اگر حکما گویند که هر دو مولانا الباطل تقلید آئمه مراد داشته اند + گویم که  
 بالراس و العین تسلیمش می کنم + بنا بران قول هر دو مولانا را با هم تقلید کردن  
 نتوانستیم + تا عدم تعمیل حکم ایشان (که تقلید باطل است) لازم نیاید +  
 ناظرانیم منظور نگردد + فها اعظمه شان الله تعالی بقوله الحق و  
 یبطل الباطل ولو کراه الحرمون + اگر باز گویند که این الباطل الباطل  
 تقلید آئمه لازم آید گویم لا نسلم زیرا که تقلید هر دو مولانا بقول شان باطل گشت  
 و باطل معارض غیر باطل نمی تواند شد +





بیت دوم چون بیاید  
 به شاه بگوید که  
 ستمانه صانع آفریدگار  
 غیر ذلک

الی الامام ابی حنیفه کطالب العلم و کاحاد الرحیه من السیاق  
 الاعظم و کاحاد الجور مع الشمس و غیر ذلک  
 سابقاً۔ الاول و بابت صاحب کبیر تا لایمتدون صحت صحیح واضح و واضح  
 است که این آیت بر حال کفار نازل است نه بر ثنائی مسلمانان زیرا که لا ینتفع  
 بذلك و انما ینتفع ابناء تا کفتم کار مومنان نیست و باز آنرا بر ثنائی مومنان  
 اطلاق کردن محض بجهل و بی خبری است و و بسکه تا و لی که امر ذکر کرده اید  
 فاما اگر درین آیت اشاره است بابطال تقلید بدو طریق پس من هم می گویم  
 که همین آیت اشاره است بابطال تقلید غیر معین بهمان دو طریق بطریق اول اگر  
 از حق تعالی که هرگز باید تقلیدش نکند باید پرسید که هرگز او مسئله تقلیدی نمی تواند  
 محقق است پس اگر محقق بودن او را نمی شناسی پس با وجود احتمال سبطل بودن  
 او چرا او را تقلیدی می کنی و اگر محقق بودن او را می شناسی پس بکدام دلیل می شناسی  
 اگر تقلیدی می شناسی سخن دران جواب رفت و بتسلل لازم خواهد آمد و اگر عقل  
 می شناسی پس آنرا چه در معرفت حق صرف نمی کنی و در تقلید هر که و می خود را را  
 می رازی و لازم می سازی

طریق دوم اینکه کسی را که در مسئله تقلیدی می کنی اگر این مسئله را او هم تقلید داشته  
 است پس تو او را برشیدی و او را چه ترجیح دادی که تقلیدی می کنی و اگر بدلیل دانسته  
 پس تقلید منتهی تمام می شود که تو هم آن مسئله را بهمان دلیل بدانی و الا مخالفه  
 باشی نه مقلد او و چون تو هم آن مسئله را بدلیل دانستی تقلید منتهی شده و  
 علی هذا القیاس از عبارت مولانا رازی رحمه الله من ثابت است که مضمون هر دو  
 است و ای مفتیان چرا چنین عبارت را دلیل خود ساختید که دلیل شده و  
 دعوی و اسلام خود را بر او دادید و حدیث خود را سبب خیر کردید و او را

تا سحرا - اگر حسب امر مفتی مراد مولانا مراد باشد پس مولانا را قول دیگر معارض  
 این قول گردود و این امر شایان مولانا نباشد چنانچه مختصر اختلافی می کنم انصاف  
 بکنید به اعتنا کنید به آن عبارت این است که کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا  
 فرض است شمش کرده اند از انجمله پیغمبر تا آخر و از انجمله سلطان  
 تا آخر و از انجمله شوهر و حق زن و از انجمله والدین در حق اولاد و از انجمله مالکیت بر حق  
 ملوک تا آخر حالا از مفتیان می پرسیم که اگر مولانا را رد و تقلید کنیم چه مجتهدین مراد  
 بود و اطاعت حکم مجتهدین را چه بفرصت داخل ساختند و پس از قول  
 مولانا الباطل تقلید کنیم چه باشد بلکه فرضیت تقلید کنیم مجتهدین لازم می گردد  
 که با تقلید حکم مجتهدین اطاعت و اعتنا الی هرگز متحقق نباشد و فجاء الحق حقیقا  
 و زهق الباطل باطلا و کان الباطل نهوقا +  
 گوش خرفروش دیگر گوش خرد کین سخن را در نیاید گوش خرد  
 عاقلان - اگر مولانا مقلد ابو حنیفه رحم نبود و به هرگز بتخلیه اثنا عشریه مجمع  
 نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء که اهل تشیع می کنند و دیگر آئیم اهل تسنن نیز  
 رفتند بتخلیه نکرده و نه مطابق امام ابو حنیفه رحم دلیل آورده و به عبارت  
 تخلیه این است و نیز نمی کنند جمیع در میان ظهر و عصر و یحیی در میان مغرب و عشاء  
 بغیر عذر و بغیر مفر که خلاف نص قرآنی است حافظ علی الصلوات و  
 الصلوات الوسطی ان الصلوات کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا  
 پس چرا مولانا را خواه نخواه اتمام غیر تقلیدی می دهند و در آن امر پیشوا  
 خود سازند و اتباع نمایند این اتباع و اتهام نیست مگر مثل اتباع و اتهام  
 نصاری حضرت عیسی علیه السلام را در پیروان و دشمنان است و فالظروا کیا  
 ایها الذاهدون الی ما یؤتی امرکم و کیف یفضل که الشیطان

۸۱

عن دینکده و اسوامی آن عبارت تخلف خصوصاً عبارت کیدنی ام وی و یکم و  
 مسائل الرضا و خاتمہ بر تقلید مولانا شہادت می دهد و بسکه بر ضرورت غیر مقلدان  
 اطلاع می نماید پس با وصف آنها مولانا را غیر مقلد گفتن گویا آفتاب عالم را  
 را با گشت یا بتراب پنهان داشتن را دعوی کردن چون این محال است و  
 آن هم محال است پس این قول نیست و مگر قول چال است و قابل قبول و قابل  
 نیست و دیگر که بعضی از ذوال را فعال است و که بر رگان ذی اقبال ایستاده و خود  
 اقبال نماید و الاشیاء مثلاً الاول و لا قوت و

تنبیه - بعد از تسوید تا ویلات ما تقدم تفسیر غیر زیر را مثل تفسیر کبیر یعنی کثیر  
 و تلاش غیر یافتیم چون و بدم عبارت مذکور را به تحت قول تعالی صد بکلمه غنی  
 فیهم لا یعقلون یافتیم پس خوشنود گشتم و شکر خدا بجا آوردم و که با اول  
 شایدم و مرادنا مردان غیر مقلدان بر باد و نامراد یافتیم و که حسب تاویل  
 و تقلید کفار مرقوم است دیدیم و در تقلید آید بر کار کاغذ مرقوم یافتیم و  
 زیرا که نزول آیت بر شان منافقان و کفار یافتیم و چون قیاس غیر مقلدان مع  
 الفارق است پس مراد همان نامرادان بطلان پیوست و زیرا که پیران پیران  
 نیز بتقلید شخصی تقلید بودند و احکامات بتقلید و اگر و در فتنه و

### تذکرہ مسجد ہمام

قال المفتی - پس آیات کریمہ مذکورہ بالا سے صاف ظاہر ہے کہ مقلدان زیادہ با وصف  
 درس و تدریس محل مستند و قرآن مجید کی بنا بر اعتماد قواعد شرعہ متاخرین اور روش  
 عادت اہل کتاب کی - لفظ صریح قرآن و حدیث سے بطائیف الجمل و تاویلات رکبہ  
 مقابلہ و معارضہ کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ مجھ کو فہم و فراست کہان ہے کہ مقاصد قرآن و  
 حدیث پر عبور پاؤں جو کچھ اسلاف کرام نے قواعد اصول مقرر کئے ہیں اور پر عمل

که تا چون پس از خبر رسید و رسول مقبول صلوات الله علیه بر دست آید استتبعن مسکن من  
 قبله که شد بکشتن از راه عا حقه او دخوا و خبر فبما تهمتم  
 قلنا یا رسول الله اليهود والنصارى قال فمن انتی ما سئله  
 صحیح البخاری و غیره من کتب الحدیث

اقول - برادر باب دانش و اصحاب پیشش به تحقیق و تحجب بناند که این عبارت مفتی  
 محض معلوم و بیحی است - و بعد هم مرطوطی سابق خلیفه علی بن ابی طالب که از آیات مزبور در حال  
 مقلدان در این و غیره کتب و بیانی از آن ظاهر می شود و به تفهیم تائیر مفهوم گردود و کما  
 عرفتم یا ایها الناظرون به شاید بمضمون المعنی فی لفظین المتشابه  
 بدل مفتی چیزی دیگر بوده باشد و در آن تحریرات مذکوره و تقریرات مزبوره  
 معلوم شد آیات که به مسطوره به بر حال مشرکین نازل است به هرگز بر نشان مؤمنین

نازل و مصدق نیست پس تقریر مفتی لغزش به مقدمه مطلب نه شد و دیگر  
 بشنود که هرگز در کتب مقلدان باطلان اخیل و تالیفات رکیکه بخصوص صریحه  
 قرآنی و حدیث نبوی مقابل و معارضه نمی کنند بلکه معنی حقیقت را سپه بر نه  
 آموخت و مفتی باطلان اخیل و تالیفات رکیکه و تقریرات باطله و تحریرات فاسده

آیات مذکوره را بر نشان مقلدان مؤمنان اطلاق کردند و حالانکه ایمان مصداق  
 آنها نیست پس گویا این تقریر مثل تقریر زندقه فاحشه است که زن صالحه غیر فحشه  
 را فحشه تصوریده مجرم نامحرم مجرم گردانیده مذتهامی کند و نزواتش را

این را از رافاش سازند تا تذویر حال - تفسیر ربانی نماید به همچنان مفتی نیز  
 خواه نخواهد چنان آیات قرآن را بر حال مقلدان متشبه تصوریده در میان غیر مقلدان  
 شایع و فاحش ساخته و از آن غرض میدان آنان بدل به بیان داشته و در  
 مقلدان مشرکین را با مقلدان غیر مشرکین چه نسبت به و مسلمین طریقت را با مشرکین

در کتاب بعد از فار  
 که باینجا می آید و اینست که اگر  
 جانب صانع بین کند  
 هم بجای و شان خداوند است  
 بخواهد یا رسول الله و در احوال است  
 بود و طاعت به نزد یا رسول  
 الله در پس کون به

۸۴

ایام جالبیت چه است ثابت و جا تجب است که بهین تسل و دانش و فهم خویش و توان  
اجتهاد نمایند و چنانست خاک را با بال پاک و چه خوب خود نهند اما دعوی فهم دارند  
مثنوی آنکس که نداند و بداند که بداند و در حل مرکب ابدال هر زمانند  
و گیرش نوید که مفتی مقلد از الطبع و طبعی گویند که مقلدان می گویند که ما را فهم و فرا  
کجا که بر مقاصد قرآن و حدیث عبور یا سیم بهر چه اسلاف کرام قواعد و اصول مقرر  
کرده اند بران عمل نمائیم و الغرض مفتی صاحب باین عبارت خود مقلد از ائمه  
گرفته اند و اما تقلید را معیوب گردانیده اند و حالا از مفتی صاحب می پرسیم  
ازین دو فریق کدام را طریق بهتر است یک جا بل خود را عالم داند و بر طبق عاقل  
عمل کند و دیگر جا بل خود را هم جا بل داند و باستقنای عالم کار کند و اگر طریق  
فریق اول بهتر است و البته طریق فریق ثانیه بهتر است و اگر طریق فریق ثانی  
بهتر است و طریق فریق مقلدان بهتر است و اما نزد هر فریق طریق فریق  
ثانی اینست و نه طریق فریق اول که خود به جهالت غریق است و اگر به سیری  
طریق اینست کند و اگر کن حریق را حقیق سازد و چنانچه جناب مفتی صاحب نیز طریق  
فریق اول طریق خود ساخته بدین حدیث را در اینجا آورده و وصف و شرح  
آیه اربعه بار را بایهود و نصاری و یهودیان و اخباریه تشبیه داده و بنا بران  
مقلدان ایشان مفهوم حدیث را اطلاق ساخته و برایشان فرموده رسول مقبول  
راست آمده گفته و العیاذ بالله و اما اگر راست پرسند که این حدیث چیست  
بمفهوم برهمنیان صادق و لازم آید زیرا که ایشان تقلید نصاری نموده هر چه خروج  
ازین مؤمنان را به عید گاه و غیر ذلک فتوی دادند و جایجا بتوسعه مطبوعات  
شایع و ذائع ساخته و تا به تدریج حسب دستور نصاری بفریب ترویج شد  
را بی کردن توانند و هذا الاشیخ علی من هر بی فتوا همه و نه است

بطرز دیگر چیزی دیگر شنوید که اگر معانی حدیث و قرآن هر که و  
مهر می نمیدارد به حضرت ابو بکر صدیق رحم برین برشته تمیز خطبه نمی خواندی  
یا ایها الناس انکم تقرؤن هذه الایة (کالا یضربکم من ضل  
اذا اهتدیتم) و تصورنها علی غیر ما وضعها الله عز وجل

دولت آباد کے لیے  
اور ملک کے دیگر حصوں کے لیے  
میں سے منتخب ہونے والے  
دولت آباد کے لیے

کذا فی الازالہ + نہ حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ لولا علی ہذا علی ہذا  
 اسی مفتیان حالاجون کشید + در بقول ابن ہرود و بزرگان چہ گویند + شاید  
 شما خود را از صحابی کبار نیز اعلم بالقرآن دانید + بنا بران معنی قرآن و حدیث را  
 (کلام کلہ) گویند + لاجول و لا قوۃ + + و بکرمی گویم بنویسکہ کہ اسے  
 ان مامی گویم کہ ہر چہ آئمہ اربعہ خیر القرون قواعد و اصول مقرر کردہ رفتہ اند بران  
 عمل می نمایند + اما شما بر قواعد و اصول نفسانیہ - و ضد ابیاسیطانیہ خود را و متنازع  
 ستر القرون عمل نمایند + مع پناہ خوشتن را امتدادی شمارید + لاجول و لا قوۃ اسی  
 مفتیان حدیث خیر القرون فرمائی آہ را از حفظ مدید + نہ بر قواعد فقہ  
 و اصول آئمہ خیرہ گیرید + بلکہ بران عمل نمایند + و آنرا حسن دانید + تا اجرا یابد +  
 لقولہ صلحہ من سنۃ حسنۃ فی الاسلام کان لہ اجرہا  
 و اجر من عمل بہا - و بقول حضرت ابن مسعود رحمہما را لا المؤمنون حسنا  
 فعند اللہ حسن کذا فی الکتاب للحدیث +

### تذکرہ لواثر و محکم

قال المفتی - حیف صد حیف طریقہ و شعار مقلدان نافرمان پر کہ اقبال آئمہ مجتہدین پر  
 بعضی کار بند نہیں ہوتے ہیں بلکہ وادی جہالت میں بمقتضائے تشہیر آئمہ کرمیہ  
 سے کل واد پر ہیمنوں سرگردان رہتے ہیں اور تا بعد ارکان و مشعان خدا و  
 رسول کو بزرغم قرار دینے سے بدشتم و زندقہ کو بکرتے ہیں اور لاندہیب بدین کہتے  
 ہیں پس یہ سب آثار و شعار الخالبین ہوائے نفسانی و موجب عدم تدبیر قرآن و  
 حدیث و اقوال سلف صالحین و متاخرین محققین کی ہے اور اقوال بلا دلیل و نیاز  
 و فرحان ہیں +

اقول - بر حیف مفتیان نافرمان فرحیف صد حیف است کہ ایشان حوزہ نافرمانانہ



که فیما بین و عاقلان و عالمان و مجتهدان را نافعان می گویند و درینوقت بصیارت  
بالائی خود بر قواعد اسلام خروده گرفتند و درینجا باز عدم تدبیر احوال سلف  
را بزمست مقلدین حجت آوردند و چون نباشد دروغ گو را حافظ نباشد و حافظ  
یا ایها الاخوان فانظروا - طرفه بران اینست که تاسف بران خوردند و مگر این  
را بهمایان تصورند و در پایان را گمراه شمارند

چشم بداندیش که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر بهشت  
هر آنکه چشم بدی گشت و چشم نیکی داشت و مانع بهوده سخت و خیال باطل بست  
چشم بد برکنده به چشم که بد بین باشد بد بین همه جاد و خور و نفرین باشد  
اگر چنین نمی بودند و چه سختی زد و کوب سب و شتم می شد و چه رسد و چه ابله و احمق  
جهالت و بصیرتی حقاقت سرگران و بددیر یاسه حرص ثروت امامت غوطه زنان  
می مانند و چه از اندک و بدین مشهور و منسوب گشتندی یا ایها الاخوان  
ادعوا الحرج علی الدنیا و اصیلوا بنی اخوانکم فان الصلح خیر من القتال

تذکره مستحکم

قال المفتی - مسلم الثبوت بن مذکور به عن ایسکنا لاجل لاحدان  
یفقه بقولنا ما لم یعلم من این قلنا انتم و هکذا فی سمد القوارض  
ملا علی القاری الهروی

اقول - این قول آئمه برای مفتیان مقلدان خیار مفید است تا که مثل ترجمه حد  
خوانان بحر و یافت قال النبی صلعم لبقول اجنبی فریب نخورند و بل حتی الوسخ  
صحیح و مقیم و طب و یابس را تمیز سازند و هر قول را با آئمه منسوب و یدله عمل نمایند  
تا ید قول مخالف با آئمه مختلط یافته شده باشد و آن قول از قرآن و حدیث خارج  
و مخالف بوده باشد که لایزال لشمع انی هم و التماق الواد لالت

ای بهای خود و در حدیث  
اورد یکی از اصحاب و با بایان  
من اینجا سر یکدیگر صلح بهتر است  
بسیار از حدیث است

(افروا بکلامنا الحائط) احتیاطاً للامة وادباً مع الرسول  
 صلعم ان يريد احدهم في شريعة صلعم شيئاً لم يرد ولا  
 يرصده خوفاً ان يكتب احدهم من جملة ائمة المضلین اذا زاد  
 في الشريعة شيئاً فذاکرہ ۱۲ پس ازین رو تقلید لازم نمی آید اگر گویند که باید  
 گویم که پس ازین حدیث رو تقلید رسول صلعم هم لازم آید + (معاذ الله منہ)  
 خطیب البزجی صلعم بمفی فقال ایها الناس ما جاءکم عنی یوافقکم  
 الله فانا قلت و ما جاءکم یخالف کتاب الله فلم اقله و هکذا فی  
 التوضیح و نور الانوار والاحمدی + و در حسینی نیز بکذا نقل از حدیث  
 ترجمه آورده + و ایضا یحیی بن یحیی و مولانا شاه ولی الله صاحب قدس سره  
 در حجتہ البالغہ ص ۱۱ نقل کرده + (و فی هذا القسم) قوله صلعم کلامی لا ینسخ  
 کلام الله و کلام الله ینسخ کلامی و کلام الله ینسخ بعضه بعضاً  
 و ایضا ابن عربی را در مشکوٰۃ آورده + پس ازین تمسک می + و بطور جلی گشت  
 که ناسخین بالحدیث را باید که اولاً حاوی المضامین للقرآن و الحدیث شوند پس  
 برآن عمل نمایند تا بقول النبی صلعم من کذب علی متعمداً فلیسوا من قبل  
 من النار اخرجه البخاری و برایت ترندی قال رسول صلعم القوالحدیث  
 عنی الا ما علمتم فمن کذب اه کذا فی مشکوٰۃ - بنابر حتم تقود و ما پیش  
 شما بند ازین تقریر نیز من وجه تقلید امام ابوحنیفه رحم واجب شدن لازم آید که  
 مثل معزاییه کسی حاوی المضامین للنصین المذكورین نشود و ما سوا آن بقول عن  
 آیمتنا آه رو تقلید لازم آید پس بقول حضرت ابو بکر صدیق رض اقبلوا فی  
 اقبلوا آه و بقول حضرت عمر بن الخطاب رض لو اعلی الحاکم عمر و کل الناس  
 افقه من عمر حجة المتعذرات فی الحجاب الباطل خلافت هر دو بزرگوار است

این حدیث را در کتب معتبره  
 در حدیث آمده است  
 در کتب معتبره  
 در حدیث آمده است  
 در کتب معتبره  
 در حدیث آمده است

اول لازم آید کہ اذهب الیہ الروافض العیاذ باللہ آری نہ آن  
لازم است نہ این لازم

## مذکورہ بہت و حکیم

قال المفتی۔ اور اسمی کتاب اہل اصول مذہب حنفی وغیرہ کے عدم وجوب تقلید  
تحتی بہین باب ثامن عشر فیضا فتاویٰ عالمگیری وفتح القیرو تخریر اصول اہل  
الہام ولفظ شرح تخریر صاحب عنایہ و تخریر شرح تخریر امیر الحاج وشرح تخریر سید بادشاہ شرح  
منہاج علامہ قاسم و مسلم الثبوت محب الدلہ باری و مختصر الاصول ابن حاجب و عقد می شرح  
مختصر الاصول و شرح تخریر و مسلم مولانا نظام الدین۔ و تخریر العلوم مولوی عبد الحل  
و عقد الفرید شرح غالی و طحاوی و رد المحتار و طالع الاوار و حاشی در مختار و معتق  
الاصول علامہ حبیب اللہ قدساری و قول سید شیخ الشیخ سید احمد طحاوی و  
تحصیل التشریف فی معرفۃ الفقہ و التصوف شیخ عبد الحق دہلوی و کتاب الروای علی من خالی  
الارض للشیخ جلال الدین سیوطی و علامہ عبد البر و قوانی در شرح اصول و عبد الوہاب  
در میزان و یاقوت و عقد الجید و حجتہ الدلہ بالفہ شاہ ولی السجدت دہلوی و مسالہ  
عشرہ شاہ عبد العزیز و قاضی ثناء اللہ یانی تہی زہ رمالہ عمل بالحدیث و کتاب فارسی  
مین گو یا ترجمہ مسلم الثبوت ہے و مولانا محمد امجد علی نے تفسیر العینین و القیاح الحق حسین  
کہ واقفان و مرادوان کتب مذکورہ پر تحقیق نہیں ہے اس صورت میں مقلدین ہوا پرست  
پر واجب ہے کہ بغیر اضاف و تدبر تمام کتب مذکورہ کو ملاحظہ فرما کر انفراد و تقریط سے باز  
آئین تارخائے مولایا دین ہ اندیکہ بالتوبہ گفتم و بدل فرسیدیم کہ کہ دل آزرہ شوی ورنہ  
سختی بسیار است

اقول۔ چونکہ در اینجا صرف اسمی کتب مندرجہ مندرج گشتہ و عبارت انہا نوشتہ  
شدہ نہ انہا بحر خند کتابہ زوم موجود ماندہ نہ نہ فرصت تلاش ہم یافتہ نہ نہ صورت

مطالعه نیز میسر گردیده بنابر این بدو جواب با اصول و تخطیه استدلال عبارت بر کتاب  
معدوم + معدوم دانند + و بعد هم در جواب هر کتاب میگویم + مجبورم سازند + اما  
تا هم چند وجود حرفها بر نمیشنود شاید پسند باشد - اول آنکه از اسمی که متبذره  
خیله واضح و الی گشت که غیر مقلدان با وجود نفی تلقیه علیک علوم حاشی بنوده اند + و اما  
مصنفین نیز ده صدی کرده اند + چرا که اکثر از ان شروع است و حوشی + و بعضی  
از ان از تصنیفات نیز ده صدی و افاد + میفدان و فتنه مفتان نیز ده صدی  
هر که ویرا معلوم + و اختراع مخترعان و افترا می منظران این زمان هر کس را  
فلا یعتبر لائل هذه الكتب المذكورة + بمقابله الكتب النافذة  
المعتبرة + اما للناس فیما یعشقون فداحب + ولهم فیها مناصب  
ومناقب + لله درین قال **ليس مشتری الا لاک کمشتري**  
**الافلاك** + چه نسبت فاک را با عالم پاک + **وهم** آنکه خود جناب مفتی صاحب  
مذمت سابق نوشته آمده اند که مقلدان بنابر اعتماد قواعد مختصره متاخرین تا پیش  
رکیه مینمایند + در اینجا ایشان چهار قواعد حکما این زمان اعتماد کردند + و چرا  
این صاحب نوشته خود مذموم دانستند کاشکه این را دریافته می + چه خوش بود + چون  
نباشد - دروغ گویا حاشیه نباشد + نه دروغی را فروغی باشد + **سوهم** آنکه جناب  
مفتی صاحب را بر دعوی خود کتاب عالمگیری و مسلم الثبوت و شرفش از بحر العلوم  
مولانا عبدالحی مرعوم و غیر ذلک را شاید آوردن + گویا مثلاً تاراب و زانی و ذرد  
را بر عدم شراب نوشی و زنا و دزدی - خدا را شاهد گردان + تا مردمان را بفریب  
انگازند + و بر خود اعتماد کنند تا از طعن تشنیع و تحذیر و زهد کوب را بیایند +  
در نه کتاب عالمگیری از اول تا آخر ماده تقلید احکام امام اعظم حضرت ابوحنیفه  
چنان معبرون و مشهور است که **انهم من الشمس و ابدین من الامس** است + کسی

ودران ملاقات حرف زنی نیست. اما آری بعض مسائل خلافیه با خلفان نازان و  
 فرمان گشته بر ملافتش غلاف کرده. عفاف را نیز و اصناف ذی اعتساف می نمایند و  
 خود را مثل امام عفاف هم دانند چنانچه عبارت زیرین عالمگیری را تحت خود می فهمیده  
 همه صده یا ایضا المقتبون که در میان مضامینش و فهم ایشان بعد المشرقین است  
 و عبارتش همین است باید دید و تفکر و تامل باید فهمیده و الحاصل این مسئله  
 بالحادثة آنکان عامیاً الاسرائی له فعلیه ان یتبع حکم القاضی فی  
 ما یقتضی فی تلك الحادثة سواء حصل الحكم له بان حصل الحكم  
 بالحل او حصل الحكم علیه بان حصل الحكم بالحرمة. وان كان  
 المستبلى بالحادثة فقیها له رای و حکم القاضی بخلاف رائه ان  
 حصل الحكم علیه بان كان هو یعتقد الحل و قضا القاضی بالحرمة  
 فعلیه ان یتبع حکم الحاكم و یترك رای نفسه بلا خلاف. وان  
 حصل الحكم له بان كان هو یعتقد الحرمة و قضا القاضی بالحل فله  
 فی بعض المواضع ان یتبع حکم القاضی و یترك رای نفسه من غیر  
 خلاف. و ذکر فی الاستحصان علی قول الی یوسف رحم لا یترك  
 رای نفسه ولا یلتفی الی اباحه القاضی فی ما یعتقد صراماً  
 وجه قولهما ان اجماعاً علی ان المستبلى بالحادثة اذا كان عامیاً  
 و قضا القاضی له ینفذ قضاءه فلذا اذا كان عالماً لان قضا  
 القاضی ملزم فی حق الناس كافة. توضیح ان القاضی یقتضی  
 بامر الشرع و ما یصدر مضافاً الی الشرع فهو بمنزلة النص فلا  
 یترك ذلك بالرای كما لا یترك النص بالاجتهاد. و البویوسف  
 یقول الا لزام فی جانب المقض علیه فاما فی حق المقض له

فلا الزام ولقد الاقضى القاضى بدون طلبه وفي زعمه  
ان القاضى مخطئ في القضاء فلا يتبعه في ذلك كذا في المحيط  
ازين عبارت ترديد تقليد كمالا لازم آيد بلكه خيال لغويش و اصرار گشت كه چون حكم  
قاضى بمنزل نفس شده و برائى عالمى متروك نخواهد شد و چنانچه نفس بالاجتهاد متروك  
نمى شود پس حكم مجتهد راجع بايد گفت و باوجود تعميلش چه بايد ساخت - - -  
گويند كه لا يترك النص بالاجتهاد را كه غير مقادير انهمين لفظ نازيان  
و فرحان اند چه بايد گفت - - - گويم كه بياي خوب گويم و عملش نمايم و اعتقاد  
داريم و بران اعتماد سازيم كه حسب اعتقاد آييه و مقلد نشان است كه راجع  
خلافى نيست - - - اگر احبست كند او را امام نمايم - - - نه تقليدش كنيم اما معنى نص را با  
فهميدن بايد و در هر عدم ظاهرش عمل كردن را متروك القس بالاجتهاد و تفويض نشانند  
كه اذهب اليه اصحاب الظواهر فاجتنبوا اما الامر فليس لك الا ان  
عرفتم في مواضع تخطية الاستدلال لكم -

حماهم انهم - سحر العالم مولانا عبد العلي مرحوم - يكه از مقلدين و معتقدين امام  
اعظم كوفى را رحمه الله چنانچه به شرح مسلم الثبوت كه جناب مفتى صاحب دلائلش آورده اند  
عبارت زيرين را بحسن اعتقاد خود نوشته اند حتى كه بر نشان غير مقلدين و طاعينين  
امام اعظم رحم طعنارز نموده و آنرا بعنوان شمار دهنده پس بجه علت شرح مولانا را تحت  
آورده اند اين امر بجز فهميدن جلال و درغلا بندان از ذوال چيزه و ديگر مقصود  
فقه يا انما الاخوان عن الاستدلال بطذ البرهان و عبارتش  
همين است بترغور بايد و بايد فهميد اما قول المقادير محال انما اجتهاد  
محصية ليس الا وصى بعد مائة شرعا فممن قبل اموان المجانين بالادب  
منه فلا يعتر و التضح الفرق على ان الحق عدم النفاذ القضاء

فالنحوه . و نیز بجا سبب دیگر فائده را بدلتی انکیون عبد ال  
 عازفا باسباب الجرح والتعدیل وانکیون مستغفرا صیحا انکیون  
 متعصبا ومجهبا بنفسه فانه لا اعتداده بقول المتعصب كما قدح  
 الدارقطني في الامام الهمام ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه  
 بانه ضعیف في الحديث وانه متنازع فوق هذا فانه امام مریع  
 ثقة خائف من الله تعالی وله کرامات تسحر به فی شیء طریق  
 الیه الضعیف قارعه یقولون کان مشتتلا بالفقه النظر  
 بالاضاف ای قبح فیما قالوا بل الفقیه اولى بان یوضح الحديث  
 وتارة یقولون انه لم یلاق ائمة الحديث البناخذ ما اخذ  
 من حماد رضی الله عنه وهذا یضا باطل فانه روی عن  
 کثیر من الائمة کالامام محمد الباقر والاعمش وغیرهما مع  
 ان حمادا کان دعاء للعلم بالاختصاص منه اخناه من الاختد  
 عن غیره وهذا یضایة ورعه وکمال علمه وتقواه فانه لم  
 یشتر الاستاذ لئلا یتکثر الحقوق فیخاف محجزه عن ایفاءها وتارة  
 یقولون انه کان من اصحاب القیاس والرأی وکان لا یعمل بالحديث  
 حتی وضع ابو بکر بن شیهام فی کتابه بابا للرد علیه وترجمه باب  
 الرد علی ابی حنیفه رحم وهذا یضا من التعصب کیف قد قبل  
 المراسیل وقال ما جاء من رسول الله صلعم فی الراس ولعن  
 وما جاء من اصحابه فلا اتركه ولم یخصص بالقیاس عام خبر ال  
 فضلا عن عام الکتاب ولم یعمل بالاخاله والمصالح المرسله و  
 العجب منهما انهم طعنوا فی هذا الامام مع قبولهم الامام

في هذا الخبر  
 ان الله تعالى  
 لا يخلق الا  
 بقدر الحاجة  
 الى شئ من  
 خلقه فلو  
 لم يكن في  
 خلقه حاجة  
 الى شئ من  
 خلقه لم يكن  
 يخلق شيئا  
 الا بقدر  
 الحاجة اليه  
 في هذا الخبر  
 ان الله تعالى  
 لا يخلق الا  
 بقدر الحاجة  
 الى شئ من  
 خلقه فلو  
 لم يكن في  
 خلقه حاجة  
 الى شئ من  
 خلقه لم يكن  
 يخلق شيئا  
 الا بقدر  
 الحاجة اليه

الشافعي رحمه الله وقد قال في احوال الصحابة كيف اتمسك يقول من كنت  
 في عصره لا حاجة له ورد المراسيل وخصص عام الكتاب بالقياس  
 وعمل بالاحكام وهل هذا الا بهت من هؤلاء الساطعين منهم  
 والحق ان الاقوال التي صدرت عنهم في حق هذا الامام  
 العمام مقتدا الامام كلما صدرت من التعصب لا يستحق ان  
 يلتفت اليها ولا ينسب نور الله باخوانهم فاحفظوا ثبتت  
 وبسبب وقوعهم في هذا الامر القطيع الهمم كانوا تنبى الفهم  
 يخدمون ظاهر الفاظ الحديث ولا يرون فهم واطن المعاني  
 فضلا عن المعاني الدقيقة التي يعجز عنها اقسام المتوسطين  
 وكان هذا التحرير الامام مؤيدا بالتأييد الالهى متعمقا في  
 بحار المعاني اخذ الالية عن قعر البحر الذي لا يقدر على الخوض  
 فيه احد الاحاد من المؤيدين بتأييد الله وهو لاء الساطعون  
 فهمم عجزوا عن ادراك ما فهمه هو فتصرفوا عما قال تنصروا  
 الحيوان الوحشى فطن شيئا فربا وحكموا بان الله خالف الحديث فتقوا  
 فيها وقعا من الجهل المركب وما سواى ان جابجا مثل هذا يسير فوشة  
 شهده بجون طوالت طرود وادبه وطمحان فافضى تثار الله ياتي في تفسير منطري  
 اورد به روى ابو قحيفة في المدخل باسناد صحيح الى عبد الله بن المبارك قال  
 سمعت ابا حنيفة رحمه الله يقول اذا جاء عن النبي صلى الله عليه وآله  
 والعين وذكر عن روضه العلماء عن ابي حنيفة قال انكروا  
 قول جابر الرسول صلى الله عليه وآله الصلابة رضى وانقل عنه  
 انه قال اذا صح الحديث فهو مذهبي



پنجم - مولانا صاحب الدبهارى در مسلم الثبوت هر چه نوشته به اقوال متنوعه گوناگون  
و نه از يك مذهب به قلمون نوشته و از هر طرف مجتهد قاطع و برابرين ساطع -  
در آورده به و شارحين نيز بر همان اقوال زور داده شرح نموده به پس آنها  
بر غير ما حجت شدن نمى تواند به چنانچه قدرى از عبارتش را مع شرح خبر العلوم  
بطور نمونه مى آورم به تا شايد تحرير مى كنم به و لولا التزام مذاهباً معيناً -  
اى عباد من عند نفسه انه على هذا المذهب كذهب الى حيفا  
او غيره من غير ان يكون هذا الالتزام بمعرفة دليل كل مسئلة  
مسئله و ظنه را حجتاً على دلائل المذاهب الآخر الملوقة  
مفضلاً بل انما يكون العمل من نفسه بظن الفضل و به  
اجمالاً و نسب آخر فصل يلزم الاستمرار عليه ام لا فقلت  
يجب الاستمرار و يحرم الانتقال من مذهب الى مذهب آخر  
حتى تشد و البعض المتأخرين المتكلمين (تا) و قيل لا پس از اين اختلاف  
و جوب استمرار بر مذاهب معين و عدش مفيد غرض مفتي حيت استجابت به بلكه  
او را مضرت است به كه در اين اختلاف احضار استمرار و انتقال را تقرير است به  
و تلحق الحرام را دليل تحرير است به يعنى دفع مسئلة نهى را بوقت و غير مسئلة نهى  
و بغيره را حسب شهود گرفتن و بران عمل كردن را نام تلحق است به آن درست نيست  
زيرا كه همچنين انتقال را تلحق گويند و تلحق حرام است پس اين انتقال هم حرام است  
كما قال البحر العلوم لا يفتى اسيكون الا انتقال للتلقى فان التلقى حرام  
قطعاً به اى مفتيان چون انبى و انسب به پس بسوى عبارت ديگرش كه ازان  
مما نصت تقليد صحابه و اهل البيت و وجوب تقليد آئمه اربعه در خطبه خود ياد و ياد است  
بكنيد به شايد كه متنبه و پند پذير شود به و نه بعبارت حاشيه اش راه ضلالت گيرد به

قرو زسمه سی کعبه بی اعرابی کین راه که تومی روی به ترکستان است  
این عبارت این است قال الامام اجمع المحققون علی منع العوام من  
تقلید الصعابة رض بل یجب علیهم اتباع الذین سبروا و  
توبوا فوجدوا وفتحوا وجمعوا وقرؤا وعللوا وفضلوا وعلیه انقی  
ابن الصلاح منع تقلید غیر الائمة الا ربعة لان ذلك  
المذکور لم یدر هی فی غیرهم و فیه ما فیه اگر گویند که در آن  
فیه ما فیه هم موجود است دیگریم که در فیه ما فیه هم فیه ما فیه  
و دیگریم که در این کتاب تفصیلاًش را گنجایش نیست به غیر موقوف است اما اگر  
در آن شک دارید به و باعث کوتاهی عقل نفهمید به عبارت میران امام شعرانی  
را بایش می آرم به تا تحریر اتم را موقوف گردانم به و ذلك لا یضم یزوا  
قواعد منداهبهم علی الحقيقة التي هی اعلی صریح الشريعة  
كما بنوها علی ظاهرها الشريعة علی حد سواء وانضم كما لو انما  
بالحقيقة ايضا خلاف ما یظنه بعض المقلدین فیهم فکیف  
یصح خروج شیء من اقوالهم عن الشريعة ومن نازعنا فی  
ذلك فهو جاهل بهقام الایته فوالله لقد کانا لواعلماء بالحقیقة  
والشريعة معا وان فی قدرته کل واحد من همدان ینشر  
الادلة الشريعة علی مذهبه ومذهب غیره (الی قوله)  
لا ینبغی لمقلدان یتوقف فی العمل بقول آیه المدا هب و  
یطالبهم بالدلیل علی ذلك لانه سوء ادب فی حقهم  
(و غیر ذلك فانظر و فیه الی اخر الفصل)  
ششم آنکه بعضی از کتابها که مذهب ابو حنیفه رحم بخت و وارثه صدری

مکتوب و مندرج و تالیف گشته که از احاطه حد و حصر بیرون است بهر حال  
 با ظاهر نیست به خصوصاً کتب مذکوره مستند به منتهی نیر به حوب تقلید شخصی کم و نیست  
 که نزد اهل درایت به خطه کفایت است به حاجت دیگر روایت نیست بهر آنکه  
 جمیع مصنفین کتب مزبوره بقول مفتی نیر حنفی یا غیر حنفی مذہبی معین میدانستند بهر آنکه  
 شرعی را بطرز مذہب معین ادا کرده گذشتند بهر آن تالیف و تصنیف ساختند بهر  
 از آن نیست خیر خود و هدایت مردمان داشته رفتند اگر آنان آنرا یعنی تعیین مذہبی را  
 واجب نمی دانستند بلکه بقول مفتی حرام یا مکروه یا مباح می دانستند و معذوران  
 عامل بودند پس مردمان را باید که اقوال آنان را با امور شرعیات معتبر نشمرند بهر آنکه بر تقدیر  
 اول و ثانی آنان عاصی یا مفتی یا شاگرد عبد اللہ بن سبا یہودی بودند و قیاس  
 همچنان کسان غیر مشروع است امتنان بخوبی می دانند (العیاذ باللہ) و بر تقدیر  
 ثالث آنان را تحقیق تحقق ساختن است کہ بر ترجیح بلا مرجح اوقات عزیز را تلف  
 و صرف کرده رفتند به خصوصاً مولانا محمد امجد الحق محدث دہلوی رحمہ کہ مفتی خود دعوی  
 شاگردش میدارد و بہمان حقاقت و ضلالت افتاده باشند (العیاذ باللہ)  
 هذا لا کفایۃ لمن اللہ رایۃ - کہے ہاں ایشان اگر چہ شاذ نادر در بعض جہات  
 اقتضای مقام چہرے خلاف مرام ہم نوشته باشند بہ چنانچہ مفتیان حالاً انہارا  
 جسدہ جسدہ بالزام مایل می آرند اما از انہا ملزم نیم بہ مضمون السناذ  
 کا محدود و محدود تصوریم بہ علاوہ ہر آن اگر ہر اس قول بر ثبوت حسن تقلید  
 میسایم بہر یکد و قول خلافش الزام بخوریم بہ نہ التزمائش کنیم بہ  
 مفتی الفکر مرا استعجاب کلی و اغراب کلی پیدا شد کہ مفتی دہلوی بہر علت بہ  
 حجت اللہ الباقیہ را بر دعوی خود حجت گرفتہ بہ حالانکہ بحاجتش در میان کتاب مصاب  
 تقلید ہمین عبارت نوشته بہ منہا علی حوزہ تقلید ہا یومنا ہذا و

فی ذلک من المصالح ما لا یخفى لایمانی هذه الا یا مالتی  
قصر فیها الهمم جدّاً و اشرکت النفوس الصوی و انجبت  
کل ذی رائی برائت و وزیر فیوض الحرین خود انکاشته عرفی رسول الله  
صلعمان فی المذهب الحنفی طریقه انیقده هی وفق الطریق با  
المعروفة التي جمعت و نضمت فی الزمان البخاری و اصحابه  
الغرض حال عبرت و دلیل کتاب مذکور مفتی صاحب علی هذا التیاس است خوف  
طوالت کلام نقل عبارت را در گذشتیم اما تا هم اندک بطور مختصر بدفع هشتم درج

می نمایم  
هشتم آنکه آری شیخ کمال الدین بن همام در تحریر الاصول بما دونه تقلید چنین  
تحریر نموده که بجز مذاهب اربعه تقلید دیگر واجب نیست و نه فاصی را تقلید  
صحابی رضاء است و وزیر در شرحش مسمی سیر بر غیر مجتهد تقلید واجب و هشتم  
در شرح جواهر التوحید نیز بخان اثنا عشره و قاضی ثناء الله در تفسیر منطهری ترقیم  
که بجز چهار مذاهب دیگر در سائل فروع باقی نماند پس اجماع مرکب بر این  
قول که مخالف آئیم اربعه منعقد گشت و شیخ عبدالحق محدث دہلوی در شرح منظر معانی  
ترقیم کرده که اتباع دین محمدی تا بعد از وی همین چهار مذاهب است و مولانا شاه  
ولی الله محدث دہلوی بکتاب الفانی و همین عقده الجیدا اتباع مذاهب اربعه را واجب  
نوشته و در همین حجت الله البالغہ بشرح واضح بر ثبوت تقلید تقریر کرده و بر دو مقام  
جواب داده و وزیر فیوض الحرین عبارت مذکور را چه خوب نوشته و عبد الوهاب  
شعرانی جابجا در میزان الشرح درج نموده که بر غیر مجتهد تقلید مذاهب معین واجب است  
و مخالفش را جاهل گفته و مولانا ملا جیون صاحب در نور الانوار مذاهب را بر  
اربعه احضار کرده و مذاهب فاس را باطل گفته و مولانا شاه عبد العزیز دہلوی

این سؤالات عشره تخلیط و تفتیق مذکور را در کتب مذکور و در تفسیر فیه التعلیق  
 آیت فاسدواهل الذکر ادا و غیره در جواب تقلید ثابت ساخته و خود مولانا  
 جلال الدین سیوطی شافعی رحم بر مذکورین خود فتوی میدادی و بر خلاف فتوی  
 مذکور در پنجم در میزان شعر الحی نوشته: فی الجمله بچنانست حال باقی کتاب پس از استدلال  
 منتهی امر حلیه استجاب نه اگر گویند که گرچه اینهم نوشته اما آنهم نوشته شده است  
 جوابش بر سه وجه می گویم که اول اینکه هرگز چنین نیست که فهمیدید بلکه شایسته غیر مقلدین  
 متفوض است حال و اقتضای مثال را فهمیدید بنا بر این برعم فاسدی خود چیز الصلو  
 نوشتید چنانچه تحت هر دلیل شما تخلیه کردم را در یافتید پس استمال شماش  
 استمال شخصی است که بر حرم نماز لا تقربوا الصلوة را دلیل آورد و آنقدر  
 سکارا را طرح دهد و مراضی غالب است که شایعین کتابم را بهمان قاعده شایع  
 پس پیش را در گذشته تخلیه بر قولم خواهد کرد و انرا عنین فطانت خواهید شمرد  
 و وجه اینکه بالفرض گویم که نوشته دلالت شافعی است فاشاد کمال حدوم  
 نوشته و لا یم مطرب است معقولیش هر که و مده را معلوم و مضمون اذ القاضی  
 لسا قضا هم از آن است مفهوم و وجه سوم اینکه جمیع ارباب کتب مذکور  
 و اصحاب اقوال مسطور به بتقلید شخصی مقلد بودند اما بنسبت اولیا و انتقال مذکور  
 بنسبت درست داشتند که ایشان باجهت کشفی از درجه ناموس بالا رفتند  
 تا هم تلقی را برگزروانده باشند و بنسبت غیر اولیا و غیر مجتهد تقلید شخصی را واجب بلکه فرض  
 نوشتید که کما فی الشعر الحی اما مفیدان این زبان خود را مثل اولیا و مجتهدان  
 منتسبان شمارند بنا بر این اقوال و افعال ایشان را حجت آرند چه نسبت خاک را با عالم  
 پاک پس مشتری الاطلاق مشتری الافلاک

مذکور است و دوم

قال المفتی: وانصح ہر کو کہ جاہل ناواقف پر مقتضای آیت کریمہ لو کننا لشعبہ او  
 نخفل ما کننا فی اصحاب السعیر الا یہ ہل یستوال الذین یعلمون والذین لا  
 الا یہ وفاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وغیر من آیات کتاب  
 کا پوچھنا اور سیکھنا فرض و واجب ہے شرعاً یعنی ہر جاہل وقت لا غلی کے کسی عالم  
 اہل فکر سے خواہ وہ عالم افضل ہو خواہ فاضل ہو خواہ مفتول ہو کیونکہ اہل الذکر  
 عن الحقیق عام ہے مسئلہ دریافت کر لیا کرے خواہ ایک عالم اہل ذکر سے یا چھ سے  
 یا دوسے فی الجملہ جس سے تسلی اور مجموعی ہو مسئلہ میں پھر جب ایک یا دوسے مثلاً دریافت  
 کر لیا عمدہ تکلیف سے باہر ہو گیا اور پھر مواخذہ شرعاً نہ آوے اور اسے ہی پر اجماع ہو چکا  
 اعلما ان کلام من المجتہدین والعلماء الکاملین من اهل الذکر  
 الذین وجب سوالہم واتباعہم لمن لم یصل الی درجہ العلم  
 والاستدلال فاذا عمل احد من المقلدین یقول احد منهم  
 فقد اذنی ما علیہ ہذا خلاصۃ ما یستفاد من القول المسدود  
 وغیرہ + اقول - الحمد للہ کہ ارین آیات کریمہ و عہدات عربیہ ثبوت و حجت  
 بحسن و خوبی ثابت و تحقیق گشتہ و دلائل و ائمہ و ایمان فہمہ + اما افسوس  
 حال غیر مقلدان است کہ برہن و ثبوت خود ہم قاور نہ کہ عمل کنند + چون بنا  
 آخر معنی آیات کریمہ ختم اللہ علی قلوبہم و علی اسمعہم و علی ابصارہم  
 غشاوۃ - لہم قلوب لا یفہمون بہا و لہم اعین لا یبصر و  
 بہا و لہم اذان لا یسمعون بہا - اولئک کالانعام بل هم  
 اضل اولئک هم الغافلون + و نیز معنی حدیث - و عن عبد اللہ  
 ابن مغفل قال سمعت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ یقول  
 الا انبئکم برجل من کونان من بلد تکم ہذا ک او من کوفتم

هذا يبين بالبحر حقيقته قد قلنا قلبه علمه وكمه وسيله كنه به  
 قوم من اخر الزمان الغالب عليهم الشنا فريقال لعمد الشبانة  
 كذا في كتب الحديث والشيخ خصوصاً في مسند الخوارزمي رحمه  
 برقمي صادق آمدن باري به تا تكذيب قرآن لازم نه آيد به آري چنين آيات و  
 عبارات بر وجوب تقليد به يكه از آيه اربعه صناديد به كفايت است به حكايه ديگر  
 و روايت آخره را حاجت نيست به اگر ايشان چشم دل و گوش هوش داشتند  
 و خا رجوب و سخت و عدوت و لفاق از فرقه شريعت و طريقت و اخوت و وفا  
 بر كنند به الله شمره عمل بتقليد احد الايمه صناديد برواشتند به و نيز از هواي  
 جسماني و خواهش نفساني كه بر كج مصلحت آنجا بر مسائل با شهوت بجا عمل  
 مي نمايند به را مي يافتند به فلولاً تنظرون الى ما تكتبون وما تقولون  
 وما تعملون به هر گاه درجه علمون و العملون مساوي باشند و لا يعلمون را  
 از اهل فكر علمون شرفا فرض و واجب باشد به و چون استفسار از يك عالم اهل  
 فكر بر ايشان دل و دمجعي كل كفايت باشد و اگر كسي همان طور على خاطر هم كرده باشد  
 پس او از همده تكليف بيرون گردد و برابر مواخذه شرعي نباشد به و بر او قطعاً  
 اجماع هم گشته باشد به پس مقلدين البخيفه رحم الله بطريق اول مواخذه شرعي نباشد  
 كه از افضلين اهل فكر استفسار مسائل مباحثه اعمال مي نمايند به و با خواني مغويان  
 و بافترامي مغتربان به كه دعوي لياقت اهل ذكر دارند به حالانكه از معني حروف  
 ذ . ل . ه . س . را . ذكر هم خبر ندارند به هر گزي به نبرند به نه بقول موعود و يقال ان  
 زمانه نه بسجن بهوده گون و نقال اين دوران به گرايند به هر چه به معني اهل الذكر  
 عام است ليكن نايدانست كه در عموم هم فر و كامل مراد باشد به كذا في المجالس  
 الابرار وغيره به اهل الاجتهاد الذين هم الكاملون في صفة

اور علیٰ اس طرح کہ

پہنچ جی حضرت  
دوسے لوگ ہیں جو کامل  
و غیرہ ہیں۔ اہل انصاف و  
عقل و شہادت کے برابر

سلام که در اصطلاح من در  
مطلق است و کمال را که در  
مطلق وقت من است و کمال را که در  
مطلق است و کمال را که در  
مطلق است و کمال را که در

۲۰  
باز که در این است  
چون که در این است  
از طرف است

۱۰۲  
باز که در این است  
چون که در این است  
از طرف است

۱۰۳  
باز که در این است  
چون که در این است  
از طرف است

الاشلام مصروف المطلق الى الكمال لان المطلق عند عدم  
القرينة ينصرف الى الفرد الكامل وهو المجتهد - ونيز لفظ احسن  
ورأيت أتبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم من قبل وقال وال است  
ومقلدان امام ابو حنيفه رحم مثل ابو حنيفه رحم کسی را فرد کامل تصور نند که تشکیک  
کنند. فنحن النعین لهذا الوجوب عند العقل ولو كنتم لا تعلمون  
فخذ هذا ايضا مما وعدت ان تذكره. حرره و دیگر نیز من شنوید که معنی  
عموم اهل الذکر مثل معنی مفهوم جناب معنی صاحب فکریت به که هر فصل در اهل  
مفقول در این عموم شامل باشد زیرا که الف و لام تعریف الذکر بالتمس است  
که هر که او معنی ذکر شب در روز فکر باشد و او را اهل ذکر ذکر کنند به نه و او را در این  
داخل سازند.

فأما ذكر اسعوف است بهر سه را معنی جدا جدا است به چنانچه از حرف قد  
ذکر معرفت خدا بقرنیا بعد از فنا - الا ولقاء لا يموت - و از ك ك است  
و طرقت الهوت - و از ما ریاضت و احكام شریعت مراد می باشد پس  
بر ذات هر کسی این قسم معنی موجود باشد و البته او را اهل الذکر باشد و در هر کس  
را از مودی و یقال و بیوه گو و نقال که در سه رساله حرف و نحو و منطق و تفسیر  
قدیمی ترجمه حدیث و قرآن خوانده باشد نشاید که خود را از اهل الذکر شمارد و کما  
تعدون الفسکه من اهل الذکر نه همچنین که ساز و عوامی اجتهاد می رسیده  
بلکه خود را باید که بگویم شامل وار و به کما قاله صاحب المجالس من لیست  
اهل الاجتهاد من الزهاد والعباد فیوس فحکم العوام فحسبهم  
الفسکه مجتهدین. فان لکم لما تجتهدون.

تذکره است و رسوم



قال المفتي مسأله يجوز تقليد المفضل مع وجود الافضل في العلم  
 عند الاكثر وعن احمد وكثير المنع بل يجب النظر في الارجح ثم  
 اتباعه لنا ولا كما اقول عموم فاسئلوا اهل الذکر وثاني القطع  
 في اثر الصحابة باستثناء كل صحابي منقول فكان اجماعاً ومن ثم  
 قال الامام لولا اجماع الصحابة لكان مذهب الحنابلة  
 انتهي ما في مسلم الثبوت فمن انكر عموم اهل الذکر فاولى ثم لوى  
 اقول - اولاً بديل اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال من مسأله قبل  
 ثانياً بغيره فمستند في كل مسأله مختلف في قابل حيث بنابر ابن مسعود  
 حيث بنابر ابن مسعود حيث بنابر ابن مسعود حيث بنابر ابن مسعود  
 ثالثاً فرض كردم كه تقليد مفضل مع وجود افضل درست باشد اما ازین  
 لازم نمی آید كه تقليد افضل درست نباشد بلكه تقليد افضل افضل باشد  
 عليه لفظ يجوز پس بجه صورت تقليد افضل الایمه بتقليد مفضل مخدول باشد  
 حاشا علی بلكه بكم معقول و مقبول باشد فنعم الدلیل هذا لا لكم  
 فانه يدل علی ضریر كمه و كیر شنوید و حدیث ترمذی را گوش کنید  
 عائشه رض قالت قال رسول صلعم لا ينبغي لقوم فيهم البكر ان  
 يؤمهم غيره رواه الترمذی پس این حدیث حتی الوسع بر وجوب تقليد افضل  
 دلالت كند لهذا صاحب سلم (عن احمد وكثير المنع) نوشت به اما شمارا باعث  
 كبر چشمی آن معنی بطور پیوسته و روایت دیگر شنوید قال رئیس المحدثین عبد  
 بن المبارك ليس احدا حق ان يقتدى به من ابي حنيفة لانه  
 كان اما تقياً حقياً وزعاً عالماً فقيهاً كشف العلم كشفاً لم يشف  
 احد لقوله ابن حجر وغيره كذا في الشامي  
 ثالثاً - از جناب مفتی صاحب باید پرسید كه این عبارت سلم الثبوت را بجه فرض گفتند

خود عرض نموده اند: اگر گویند که این عبارت تقلید غوام سادست است که هرگاه تقلید  
مفضل با وجود موجود افضل درست باشد تقلید باین درست باشد که ما اگر افضل هم  
نباشیم - از مفضل غالی هم نمی گویم که جناب مفتی صاحب بمضمون الحناص الذی  
یوسوس فی صدور الناس لوسرہ انقادہ بدین غم غاسد بخلاف معنی مفضل  
قاصد گشته مداری معنی مقصود از مفضل و افضل این است که هر دو از اهل اجتهاد  
باشند و چنانچه جناب سید العلوم مولانا عبد العلی مرحوم بخت بیان عبارت مجیدین  
نموده: يجوز تقلید المفضل من اهل الاجتهاد مع وجود  
الافضل منهم و از جناب مفتی صاحب خیل مراد استعجاب است که بر فهم عبارت  
سلم هنوز غیر مسلم بلکه نادانند به معنی اچرا دعوی اجتهاد دارند و سبحان الله  
چه خوش ایشان در چه خود را برابر و چه معالی مفضل و مانند:

سما العجا بربوبیت اختلاف عیغه مفضل و افضل بر دو را مختلف العمل با بشریعت  
نماید تصورید به بلکه با اتحاد واده اتحاد فی العمل باید فهمید بدین که تقلید مفضل بر خلاف  
عمل افضل درست نخواهد شد و اما ان هر کجا افضل و مفضل بر دو موجود باشند  
و جایلی که قول مفضل را بر خلاف قول افضل نباشد به بل غیش شمار و بدین مفضل  
آمده بر قولش و فوق نموده به تقلید عکس کند و البته غلش با تقلید درست باشد  
چنانچه تقلید بر قول حضرت معاد بن جیل رض با وجود موجود ذات با برکات سرور  
سرا یا مقصود رسول محمود بود و هکذا الفهم من شرح بحر العلوم  
مولانا عبد العلی مرحوم النایستفاده لکون رائه بعینه هو  
الافضل و علی هذا القیاس تقلید صاحبین هم بحین جات جناب امام عظیم  
همی طور درست بود و بعد از این نیز درست ماند که ایشان هر چه می کردند با اهل  
خا و رسول بابت نیکی و ایمان داری می کردند و هر کسانیکه چنین گفتند که

انگو باشد مذموم باشد بقوله تعالى فمن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا  
الفران لسعيه وانا لله كما يتون +

فصل  
در تصحيح

چون جناب مفتی صاحب عبارت الرافضی العاجز سید زحیر حسین باخر کتاب و تحفه کرده  
مهر خورشید نموده + و به نیت منافع مردم و ان از لوازم اوزان دبستان - و اسجد خوانان  
دبستان + چند هر بر این پندیده + و چند دستخط هم گنایند - تا حقه و سفارای  
و گزینان و امیر - که این مواعیر علم کرام و فضلاء غلام اند + و ایشان بران وثوق  
منوره اعتبارش کنند + بنا بران بر سر لازم شد که جمیع مواعیر و دستخطها را نقل ساخت  
و پیش جناب خویش در پیش نهادیم که این مواعیر پیش خود سال بل اجازت و موافقت  
بیش مجبول گشته از تاریخ آنها تا هر است اطلاعش دهیم + تا بداند که مواعیر و  
دستخط کسان چه کنند + و چه در مشیت و لیاقت دارند + و لقبول شهادت  
همین شایان غیر محققان علوم شریعت - و نا بالغان فنون طریقت - بقایا باقی  
مستوف - و کمالان حقیقت - الشکال قضایا است انکاه است - شکر گویند یا نه +  
بخوبی فهمند - و حق و باطل را امتیاز دهند +

هوایا

شهاب الدین دلاوی	سید ابراهیم دلاوی	زین العابدین سید کوکب	سید محمد ابراهیم
بیتل بنی الهی	سید محمد عظیم آبادی	محمد عبدالرؤف	محمد طایف حسین
محمد زکریا بنی الوعیم	ابو الشرف محمد شریف	ابو الدھر محمد عبدالغفار	راشد سید ابوالحسن
سید ابوالحسن	سید ابوالحسن	سید ابوالحسن	سید ابوالحسن

محمد عبد الباقی	محمد غلام اکبر خان	عبد القادر غیسری	محمد علی بن محمد
عبد المجید محمد ۱۱۹۲	محمد عبد الحمید ۱۲۹۶	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲	محمد عبد الغفور بن محمد
عبد المجید محمد ۱۱۹۲	محمد عبد الحمید ۱۲۹۶	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲	محمد عبد الغفور بن محمد
عبد المجید محمد ۱۱۹۲	محمد عبد الحمید ۱۲۹۶	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲	محمد عبد الغفور بن محمد
عبد المجید محمد ۱۱۹۲	محمد عبد الحمید ۱۲۹۶	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲	محمد عبد الغفور بن محمد
عبد المجید محمد ۱۱۹۲	محمد عبد الحمید ۱۲۹۶	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲	محمد عبد الغفور بن محمد
عبد المجید محمد ۱۱۹۲	محمد عبد الحمید ۱۲۹۶	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲	محمد عبد الغفور بن محمد
عبد المجید محمد ۱۱۹۲	محمد عبد الحمید ۱۲۹۶	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲	محمد عبد الغفور بن محمد
عبد المجید محمد ۱۱۹۲	محمد عبد الحمید ۱۲۹۶	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲	محمد عبد الغفور بن محمد
عبد المجید محمد ۱۱۹۲	محمد عبد الحمید ۱۲۹۶	محمد عبد الغفور ۱۲۹۲	محمد عبد الغفور بن محمد

## تذکرہ بست و چارم

قال المفتی۔ ناظر ان پر واضح ہو کہ جن لوگوں کے مواہیر کے تحت لکھے گئے ہیں جس کے سبب وہ دستخط و مواہیر اصل منظور ہوں وہ صاحب حضرت مولانا محمد تملطف حسین صاحب عظیم آبادی کے پاس دیکھ لیں +

اقول۔ ازین عبارت پر ظاہر و باہر است کہ اکثر از این ہمہ مواہیر و دستخط ہا محض خطی ان کے جناب مفتی صاحب بنام شاگردان و آموزان و بستان مواہیر را کما اندیدہ جوابہ انہا منودہ باشند۔ تا عند الحاجة از انہا تحریرات خود را فرین سازند و نہ علیہا کما انہا کہ باین امر مقتصد بہر دستخط اعانت کنند۔ ہذا بدو متحی کہ از تاریخ مواہیر کہ کتبیدہ اندرون دوسہ سال است) این معنی ظاہر است چون حال مواہیر نہیں باشند حال دستخط کہ می رسد ہم هیچ نیز نہ + زیرا کہ جناب مفتی صاحب از بعض شاکر و اعظم (کہ با انہا زانم) خجالت طرین متصور است کہ از حیا فرار کردہ۔ بخد مت البنان قرار گرفته ہوں نیز از دیگر لوا موزان کہ از مدرسہ مگلی و کلکتہ کہ بلاد امتحان مغلوب گشتہ۔ در انجا پذیرند و شاگردان البنان محسوب شدہ اند) بہمین فتوی دستخط کنندہ اند۔ و در حساب باشند و انانرا بنام علماء مشہور ساختہ اند کہ آمدی کے پیر شادی ہوں۔ دیگر شادی ہوں۔

اگر اینها بخواهند که آموزان و ماسخه ایجاد انسان نمی کنند و هرگز بدل مفتی صاحب  
مشبه تکذیب نمی رفتند این عبارت را بدفع آن می نوشتند چون نباشد حال در  
همین باشد که قبل از استفسار خوف ظهور مافی الضمیر خواه نخواهد خلاف مافی الضمیر  
اظهار نمایند همچنان صاحب مفتی صاحب نیز این اقرار را هرگز کردند و دیگر افتخار  
که جناب الشان دستخط و مهر خود را به نقطه سپید شهرت و او ندانند تا سید مشهور شوند و  
از غیر افتخار نسبی عزت و ثروت یابند ورنه حدیث ایتونی اعماکم لا تاتونی  
المناسک بکسر کفایت بود و بطریق متنازع عدم اظهار شرف نسبی مستحق  
کما قيل فی الفضل بالعقل والادب لا بالاعمال والحسب  
کن ابن من شئت والکتاب ادبا فیضیک محمود عن النسب  
ان الفقه من یقول ها انا ذا فی لیس الفقه من یقول کان الی  
بند که دست خط در مخالفت مفتی استاد خوش است  
مفتی صاحب سواد بی معارف من بالیقین نمی دانم که حب ادعایت استادان  
مولانا احمد اسحق قدس سره و مقلدان امام ابوحنیفه رحم بودند و انکار از او این گنجینه  
است که از ابی بعضی شاکر دانست غیر اقرار است بر تقلید معتزله و تخریج فقه  
و از تصنیفات معتزله نیز از ما معلوم کردیم به خصوص صاحب مفتی صاحب هم شاکر  
مولانا قدس سره یعنی مولانا یار علی مرحوم و مولانا شاه عبدالغنی و ملوی صاحب و  
مولانا ابوالقاسم الدین و ملوی مرحوم و مولانا مظفر علی و ملوی صاحب و مولانا  
امانت الدین و ملوی صاحب و مولانا بخش علی مرحوم و ملوی صاحب و مولانا نور الدین  
مرحوم و ملوی صاحب و غیره به هر طریق استاد خود و مقلدان امام اعظم رحم بودند  
اگر کسی را در تقلید آنان شبیه کرد و ملافی و مذکرش کند که تا بنور اکثر از ایشان  
زنده هستند پس ای مفتی حرم نیز خلاف هدایت استاد طریقه اختیار کردی

مثل پسر ناخلف شاگرد ناخلف شدی + و ناخلف را خلافت کس مقدس  
 دست نیست + که مانند پسر بی رحم بقوله تعالی لیض من اهلک فاند  
 عمل غایب صاحب فضالت شامل حالت است + + منتقیا و گیرش و گیر  
 خود (که ادعای تلمذ داری) ایامیج تلمیذان محمد و حان و غیر هم را مع مولانا  
 محمد اسحاق قدس سره همراه فاسق دانی + یا متهدی شماری + بهر دو صورت خود  
 ندارد بلکه انداختی + زیرا که در صورت اول مومنان را فاسق و غیره گفتن است پس  
 بحديث مراد است علیه آه خود فاسق و غیره شوی + و در صورت ثانی خود را  
 چرا از هدایت باز داری + و تفریق کنی + یا حدیث من شد شد فی النوا  
 و حدیث غیر فیه و غیر بهما را چنان فراموش ساختی + برادر! بالتخصیص می پسیم که  
 استاذت معز الیه متمدنی بود یا غیر متمدنی - اگر اول باشد + ما همه مقلدین مثل  
 استاذت متمدنی هستیم + و در وجه استاذت یافتیم + اگر ثانی باشد + العالی  
 به نسبت تعلیمت چه باید گفت + بلکه ترا استاذ دیگر باید گرفت + بلکه تا هنوز بر او دست  
 نرسیدی + بلکه بکوی جهالت می گردی + که خواهش انسانیت و استاذت ساخته  
 و به نیت خلد و فریب او شاگردی مولانا اسحاق قدس سره می نمایی + و فی الحقیقه  
 شاگرد مولانا نیستی + چنانچه برین مقال قیل و قال مولانا یار علی خرم و مولانا  
 احمد علی صاحب اسکندال است و مضمون این بیت همیشه  
 مفتی از حدی پیر دیارب بر لگن برده اش تا به بنیاد اهل عالم شوق بهان آتشکار  
 حکایت یارم بشنود حکایت شنیدم که روزی به مسجد سنندبادی شهر فکته  
 مولانا احمد علی صاحب از مولانا یار علی صاحب بر پرسید که مولوی نذیر حسین صاحب  
 دعوی شاگردی مولانا محمد اسحاق قدس سره نماید + دستم هم ظاهر کنند + این بیت  
 است + یا در شعر معلوم نیست + اما تا وقتیکه من بر مولانا مدرس احادیث و کلام

در این زمان او را ندیدیم نه از دولانا حال تا حدیث شنیدیم نه اگر بوقت بنیاب  
 (که از من سالتی) و سر گرفته باشند نه البته دعایش راست ثابت تواند نه  
 گفت که ندیدیم از مولانا چه خواند بلکه کوئی مولانا آیم نمی شناسد نه آن از  
 مولوی حسن علی نامی قدری حدیث خواند انتهی پس بعد از جلیت سندش پیشاگرد  
 مولانا متحقی خواند نه و همچنین بسیار نقلها مرویان بر بان خود ماحی را نزد و در سندش شد  
 می آرند نه و نقل غریب تر ازین که بوقت بدو اسه بود و اشی گشته بود و یاد داریم نه هشت  
 از روی منتهی در گذشتیم نه اندک به آلودگیتم و بدل ترسیمیم نه که دل آرزو بودی و در

سخن بسیار است

فی الحقیقه  
 فی الحقیقه

# مقاله ثانیه در ترویج کتاب و تقلید با کتاب المحب

## تذکره اول

قال المصنف - وبعد فلما ابتلى كثير من الخلان بمرض كانه عضفه  
اقول - جواب بن ندوم - بکه عدم جواب راجع به شمار ورم که بقول و اگر بدین تواند  
سیر تمام کند به ایشان از ششم آید و مفیدین از استنادش کامل یافتیم و اما نظریه  
که مصنف برگرفت و بسیار زیرین جوابش گفت - و لقد صدق المصنف  
فی مقاله لانه عضفه (ای عا بهمه) بکهانه کتب فکلون امه  
کلمه التي لا تکتفی بکلمه واحد بل تتکون منها کلاما کثیرا و  
تتولد ذبکها فالوجه ليس لبتحان فكيف يكون امامه او من هیه  
متبعنا - وکل شیئی يرجع الی اصله - الا يرجع هذا الی اصله -  
الا يتولد ذبکل جدید لذین کما يتولد ذاصله +

هو کتب و ابن الکلب و الکلب و الا خیر فی کتب تناسل فی کتب  
عندیت در ناولشات فینا فمن انباک انک ابن ذهیب  
الکان الطباع طباع سوء فليس بنافع ادب الادیب  
تذکره دوم

قال - الکلب اعتقاد وجوب تعین الامام و الذهیب  
اقول - ليس ما قاله المصنف لان الاعتقاد ليس الا هو الايمان  
فشيء بالکلب و هو نجس فالایمان عند ذک ان نجس (العیاذ بالله)  
فالظروا الی شین امره و غدره و نفاقه و اضلاله - و لقد



صارت الأولياء من المقلدين كثيراً - وحصلوا ما حصلوا ووجدوا  
 ما وجدوا وكقولهم تعالى - **الآنَ أَفِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ**  
**لَهُمْ خَيْرٌ نَزْنٌ** - فمنهم قطب الأقطاب الذي قدمه على  
 رقاب كل ولي الله في الأمة والدين ابن رسول صلعم في النسب  
 والحسب سيدي وسيد هذه الأمة السيد عبد القادر الجيلاني  
 أوصله في أعلى الجنان - وكما أمانة متواترة - وكلماته متواترة -  
 فلا يفتن في نكرها إلا معاند سفيه وغيرة من الأولياء الذين  
 رضى الله عنهم ورضوا عنه - حتى قيل في مثله علماء امتي كانبيا  
 بنى اسرائيل - وكلهم ذهاباً بذهب واحد وإن انقل احد منهم  
 فانتقل انقلاً كما لا فلا يلفق في التقليد فلا اخذ مسألة من الحنفية  
 ومسألة من الشافعية ومسألة من المالكية ومسألة من الحنابلة - ولا  
 مال تارة اليه وتارة الى غيرة ان هذا الاثني والتلوي حرام  
 فهذا حرام -

### تذكرة سوم

قال - ومن الذين انه من اتباع خطوات الشيطان وايقان البواب  
 انما الرحمن \*

اقول - في ذلك انهم اتبعوا ذهاباً بذهب واحد اتباع خطوات الشيطان و  
 البواب انما الرحمن لازم ايدها كما قر ذكره الفاسن التلوي والتلفيق \* وسنذكره مراراً  
 ان شاء الله تعالى بالتفصيل والتحقيق \*

### تذكرة چهارم

والشيطان

قال في هذه عدة سطور فمن ليس له خط من العلم والدين كانه هو ابل

اقول - این عبارت را بی کم و کاست راست راست نوشتند و سرگز هر آینه و اسما  
 را از دست نداشتند البته خدای صدف یابند پس عاقل باید که باین قول گریزد  
 سرگز غفلتش که آینه به ظریری آید مائل - بنماید - اگر گویند که اگر چه بظاهر صدف  
 قابل جرات شامل است اما محل تواضع را حال هم برین منوال - و شاید شش است  
 قیل و قال - گویم که الضاف باید - اعتساف نه شاید که اگر باعتبار یک خیال  
 محل تواضع صادق را بکذب یا بالعکس بخلاف معنی ظاهری تاویل کردن صحیح و  
 درست باشد چه احوالات آیه کرام که اعلم الناس بموار و الاطوین و نزول القرآن  
 اند صحیح و درست نباشد و بجهت ازین قول امام اعظم رحم تقلید امام باطل گردید  
 قال امامنا الاعظم رحمه ليس لاحد ان يعمل باقوالنا ما لم يعلم  
 من اين قلنا واتركوا قولي بخير الرسول و اضربوه بالحائط و خذوا  
 الاحكام من حيث اخذوها - و بجهت اتباع انما من اتباع خطوات  
 الشيطان و اتباع الباب انما من تصور يثبت تواند و فليست من سيرة

### تذکره پنجم

قال - كتبت فيما شئنا من الأوله الثقليه والعقليه البديهه  
 اذا ما لا يدرك كله لا يترك كله لان كتمان الحق حرام في جميع  
 الاديان المزيه - اهـ

اقول - حال کاسدگی و ناسدگی این دلائل مواضع ظاهر خواهد شد و انشاء الله تعالی  
 اما اینجا قدری تقریر را تحریر باید بالکل متروک کردن نه شاید به آن این است که  
 و عمری بدایت بقول او ما لا يدرك كله لا يترك كله باطل گشت که اقرار عدم ادراک  
 کل عین اقرار جرات بعجز است حال آنکه مصنف بر این مضمون بر قول المجتهد  
 و مصیب خرو و گرفته خطیه نموده اند پس مصنف بتجلیه خود مخفی شدند و در باب

کتاب الحی گویم که بکتمان الحق حرام است اما برعائش که اعتدای حق و باطل دانند و نه  
 سکوت واجب است که لا تلقوا ابداً یکم الى الفسلفة تا طشش است و نه بر سر یک  
 نور عالم فیه و باطل را حق تصور و به اعتبارش حسیست و چنانچه قدرست فاش  
 بقا اول خصوصاً باشد که اولش نوشته شده است و

نکره ششم

قال - قال غزمن قال ان السالکین یلکون کما انزلنا من البینات و  
 الصدی من بعد ما بینة للناس فی الکتاب اولئک یلخصهم الله  
 ویلخصهم اللعنون الا الذین تابوا واصلحوا وبنوا فاولئک الوب  
 علیهم وانا التواب الرحیم \*

اقول - مصنف معنی آیت نفی و خواه نخواه نفی از حدیث کشیده اند و بیکه بر یک  
 خود تشریح زدند و به بر ضرر و بعضی خویش حجت آورند و نیز که ما انزلنا او به وسط  
 آیه اربعه ذی الجلال بوجه کمال و حسن و جمال یسین و روشن گشته و حتی که از دوازده  
 سیزده صد سال بحقیقت کلی - و استقامت علی جا گرفته و بعد ضرر و ضرر - و بخورد و خورد -  
 اگر کسی کتمانش کردن خواهد به ضرر و بر او مضمون این آیت مذکور لازم آید و  
 احتفظنا من هذه الوسوسة الشیطانیة \*

نکره ششم

قال - قال رسولنا وشفیعنا المطاع صلی الله علیه و آله و سلم وبلغوا  
 عنی و لویة \*

اقول - من البینه وین نصیحت است اگر تبلیغ احکام نبوت خیر خواهی کند و ورنه  
 مثل شیطان که خود را ناصح قرار داده و قائل است صراحتاً الى الکلبان الناصحين  
 گفته باشد و البینه نصیحت یا بد و مستحق لعنت گردد \*

## تذکرہ ہشتم

قال - اما التقلید فمنعما قوله تعالى بالخطاب العام للخواص و  
 العوام السابقين الحاضرين واللاحقين بعد الاحیاء والافات  
 اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم ولا تتبعوا من دونه اولیاء قلیلاً  
 ما تذکرون وهو كما ترى اظهر في البطلان التقلید اذ هو العمل  
 بقول الخیر بلا حجة كما في المسلم والاتباع هو هذا مع الدلیل  
 السدید فیتین ان بینهما یون بعید فحسب واسلم  
 اقول - بر علم و فهم مصنف مراجع و استعجاب است که ایشانرا نه عقل و ولایت است  
 که قرآن بفهمند نه فهم و فرست که مضامینش را بیان کنند نه لیانت و فضیلت  
 است که بفصاحت عیان و بلاغت نهان رسیدت تواند شد نه فطانت و غشانت  
 است که بر نوشته پس و پیش خویش محافظت کرون - بلکه یکے را باد گیرے محال است  
 تفصیل این اجمال - مبر من منوال است که آری ازین آیت اتبعوا ما انزل  
 البطلان تقلید چه باشد بل عین خویش تحقیق می شود که بلا تقلید اتباع ما انزل اذ  
 مستحق نمی گردد - نه صورت پذیرد زیرا که ما انزل نیست مگر احکام الهی است  
 و برای اتباع آنها دانستن آنها ضرور است و در اتباع آنها محال است که طلب  
 مجهول است و طلب مجهول محال است پس اتباع آنها هم بلا معرفت آنها محال است  
 پس الامحاله دانستن آنها ضرور است و دانستن آنها بر فهم حدیث و قرآن موقوف  
 است و فهم حدیث و قرآن بر تعلیم علوم متداوله و فنون متداوله و معرفت اقسام و  
 اسانید و موقوف است و تعلیم و اعتراف آنها با تعلیم و اعتراف معلمان و معرفان  
 مؤثران و مداران که کم از کم همین علوم را یعنی کتاب تا قیامه و علم حدیث با سانیان  
 و علم طرق استنباط و نحوه تطبیق بین المخلفین - و علم تواضع سابقین با متسللین و بدایع

و بلاغت و معانی کلام عرب حسن و خوبی داشتند به صورت نه بند و  
چنانچه خود مصنف نیز باین ثلاث خود این معنی را اقرار کرده اند یعنی از قول مولانا  
شاه عبدالعزیز قدس سره که اطلاع بر او امر و لواحق او تعالی بدون وساطت ایشان  
صورت نمی برد (حجت گرفته اند) و همچنین تعلیم و تعریف بجز از آنکه از لفظ کرام که  
مستغرق بجز و تنوید خالق الانام اند.

نزد گنج نویدشان بجا کس  
کس را نسوزد که دعایش کند زیرا که

کیسه از متعصران نشان و پیش رفت و نه قوتش کرد نه احدی از سالکان خیالش  
نمود نه الاضغان شانرا باعث کثرت موضوعات و صنایع منافقین و مختصرات  
مختصرین معاندین انبیا از صحیح و سقیم رطب و یابس اصلا باقی نماند به این نشان باین  
بهان تعلیم و تعریف متعین شدند به پس اتباع پیا آمده معاین خیر القرون عین اتباع  
و انزل آهند به هرگز عمل بالتقلید خلفا اتباع ما نزل نشد به فخذ احوال را  
نظم منکم الفساد

و اگر همین تعین متعین نباشد به مضمون هر کس بخیا می خود خطی وارد به هر که و مدد  
قدری صرف و نحو و منطق و ترجمه حدیث و قرآن مثل طوطیان خوانده - مانند شتر به راه  
راه خداست گرفته به بجاه هلاکت افتادن تواند به چنانچه این قصه خیر مقلد شهادت  
می دهد به حکایت غیر مقلدی را شنیدم که مال زیر دستان را بزرگ  
و فریب یعنی بزرگ علمای خطائی می گرفت و به نامانده برای هوای نفسانی می رفت  
چون از مقلدین کسی گفتش چه می کنی به با من غیر شرعی چه ابتلا می شدی به متخلفان  
کثان - و آنست همان گفت که من مثل تو احمق و جاهل شدم به که بزقول ابوحنیفه فریب  
خوهم به و برخلاف حدیث و قرآن عمل کرده می باشم به از آن راه جهنم بگیرم به  
گفت بزرگرفت مال مردمان بظلم و فریب کدام آیت و حدیث نازل و وارد است به

الحمد لله رب العالمين

۲۰  
محکم دلائل سے مزین و متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

۱۱۶

114

تجب بیان گفت که لازم فرم و حدیث چیزی خبر داری یا نداری + آیات اعمال و امان  
مشتمل را گاه به تلاوت کردی یا نکردی + و معنی کلمات قول امانست خیار صاف و  
صحیح است نمیدی یا نه فهمیدی + و حدیث اصحابی کالجورم بالیوم اقله  
استندایم را گوش ساختی یا ساختی + و حضرت علی و طلحه و زبیر و معاویه و عمر بن الخطاب  
رضی الله عنهم را صحابی دانی یا ندانی + و از اخبار جنگیدن آنان با هم برور و زبردستی  
خبر داری یا نداری + و بنسب گرفتن عمر بن العاص خلافت را از حضرت علی کرم الله  
بر سر معاویه رضی الله تعالی عنهما + و از خلع و فریب برادران یوسف عم خبر داری  
یا نداری + گفت بے آیت مذکور در تلاوت می کنم + و حدیث مذکور را گوش می سازم  
و اصحاب و مومنین را نیز صحابی می دانم + و از اخبار جنگ و خراج ایشان هم خبری  
اما و اما راجه فهمیدی نه فهمیدم + گفت آری معنی آیت (هر چه می خواهید بکنید) بیک  
واضح است + حاجت تعلم علوم + و در کار تقلید و ذی العلوم نیست + بلکه جهت  
تعلم کائنات و فهم معنی ترجمه اش کفایت است + و قلنا کثیرنا القرآن لذکر  
فصل من کذا کبر شایان معنی است و پس هر یک که می کند بموافقت قرآن می کند  
و هر فرد بیک می سازم + و بابتندای صحابی رضای برادران یوسف عم می سازم + و از خبر  
ایشان با هم جنگیدند یا نه + و یکدیگر را فریب دادند و بودند یا نه + و هر که بابتندای  
حدیث و قرآن و بابتلاع صحابی رضای عمل نماید + و اوست یا بد + ناجی باشد + و در این  
شما (که برای فهم معانی حدیث و قرآن علوم و فواید را کسب نماید + و تقلید نماید)  
قباحت تکلیف الا لایطاق لازم آید + و آن از لا یکنف الله نفسا الا  
و سعه امنی عنه است بهر عمل بالتقی عنه ممنوع و مقبوح نیست پس مذہب شیاعی  
مقابلین مقبوح شده + اما مذہب ما غیر مقلدین بیکه راد است است + که سهولت و آسانی  
از حدیث و قرآن ثابت + هرگز اخبار اذیت کند + این را از دست ندهید + و فراموش

احوال و احوال تاریخی است و در حالت ساری و بغیر و قول معجز و در  
 مجاری و چگونه بزرگ شدت را و بابت بالی به الغرض بعد از است که فیض  
 غیر بر غیر خود و در و دات ساخت و در مقابل سبقت گرفت به گفت به گفت  
 ترا نیکو گوئی کردیم و مذمت را بهتر دانستم و اندر احوال خواهم که به مذمت می گوی  
 تائید می کنی بانه گفت بجان و دل و بالراس العین به که بابت فاخوانکه فی الدن  
 ز ابر و در و بنی می دانم بالیقین به گفت است به جماعت کثیر بخانه در نو بیا میم و تائید  
 به مذمت داخل شویم به گفت ازین به بهتر که سعادت دارین این احقر است و  
 چون پاس از شب بگذشت به مقام با این کس بخانه غیر مقلد برفت و غیر مقلد از  
 و فخران استقبالش کرد و به تعظیم و تکریم گوئی سبقت برد و بعد از ساعت مقلد  
 گفت که ما اینک به مذمت تو داخل کشیم به بنا علیه میخواهیم که عمل به مذمت کنیم  
 گفت ایما و سلمنا من را ضمیم و مویدیم به پس مقلد هم ایما و سلمنا خود را گفت که اینک  
 این مرد را پاهای زخمی کنید و از دختر و خواهر و مادر و زوجه اش برادرش و دختر  
 گیرید و اموال و اسباب خانه بشارت برید به مال غنیمت شمارید به گفت شد  
 الله برای خدا این چیست گفت حسب قول عمل اعلوا و اقدار به جنگ صحابی است  
 گفت بخارا مارا بگذارید و اموال را از دست بدارید و ناموس را از انهدار نگذارید  
 که حالا بخانه از مذمت بزاریم به تقلید را فراموش گرفتیم به که خوب و حسن دانستیم به تنهی  
 ازین حکایت اکثر عقده های غیر مقلدان بر کشود و هم هر غرض خیال ایشان  
 با آئینه ظهور و نمود و انا پان و اند و بیایان بلند و نیز ظاهر است که جواب  
 جانان بکمالت باید و نه بکمالمت و لیاقت شاید به همچنان قدر حاقیت تقلید  
 کسی را که به مذمت معصیت و ضحیت دنیا و آخرت گرفتار شود به مذمت  
 ز فادر بدین نکته راضی مشو ازین لغز تر ماجرا لے شنو







اولی الامر می گویند که رسول خدا  
 و اولی الامر بعد از او می گویند که  
 ج سادات و اولاد و اولاد  
 ج سادات و اولاد و اولاد  
 ج سادات و اولاد و اولاد

تقلید اختیار نموده اند و از نفسانی و خواهر حسانی هم مانع است می شود  
 و واجب محض می گردد و این صنف فقط آن آیت را اقتبوا من دون اولاد و اولاد  
 آیت را ندیده که سعدی رح می بیند می جویند و می گویند که باید بدیدند پیش  
 چون عرض آمد هر پوشیده شد حد حجاب اندر میان دیده شد  
 چارین - تناقض فیما بین آیات مستدل و پیش - و لغراض در میان دلائل  
 محرم و حلال می لازم آید چرا که اگر اتباع غیر خدا مطلقاً ممنوع و مقبوح باشد و میان  
 آیت سابقه و آیت لاحق اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم که معنی را  
 دلیل ثالث است تناقض می - و تباین می بیند می گویند که ازین آیت آثار  
 رسول و اولی الامر واجب می شود و از آن آیت جنب بر او مصنف اطاعت ایشان  
 که غیر خدا اند ممنوع می گردد و پس یکی دیگر را معارضه مبطل شد و بعضی  
 آن لغراضاً تناقضاً مستقلاً اجتماع گشت و (العیاذ باللله) اما ایشان را  
 از آن خبر نیست و معناد دعوی اجتهاد است و سعدی رح  
 اگر از هر قطره در شدی چو خرمهره بازار از و پر شدی  
 و همچنین - تناقض در بیان دعوی بود دلیل است چه که دعوی ایشان ابطال تقلید شد  
 و دلیل ایشان باطل تقلید مطلق است چه خوب و دعوی چیزی دارند و دلیل چیزی  
 دیگر آند و با وجودش خود را مجتهد شمارند  
 سبک کاسها نادان از سخن پیدا شود بسته همه چیز حبس اندر می شود  
 چنانچه معنی امر محبت و محبت لسانه را سعدی رح فرمایند  
 تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نگفته باشد  
 اما همین استلال جناب ایشان مقلد از اینگونه منفعت است که چون اتباع  
 غیر خدا مطلقاً ممنوع و مقبوح گشت پس اتباع پیشوای غیر مقلدین اطاعت

انہی سند متبوعی گشت ، ہذا ہوا المراد قلم یعنی دنیا الفساد ہذا کہ امر از کہ ہر از  
 و صنف (کہا فی المسلم) راقط طاعت مناطہ و قریب ذکر کردہ ہذا ورنہ  
 ازین مضامین طلب نیست ہذا چنانچہ سابق ازین بہ تذکرہ است و یکم و بست و سوم  
 مقالہ اول و ذکرش گردید و ہذا

فائدہ لا جلیلا - درینجا مناسب می نماید کہ قاری از وجوہ تطبیق آیات  
 مختلفہ فی الشا سر ذکر کردہ شود ہذا تا مقدار انرا بر ہدایت و وراست خود و توفیق  
 کمی باشد ہذا و غیر مقدار انرا بر ضلالت و غبارت خود و اطلاع غلی گرو و ہذا  
 دانست کہ این آیت آیت نمی است و در نہی علت قیج ضرور باید کہ ناہی مطلق بہ  
 رویت قیج در نہی عمدہ نمی کنی کند ہذا و درینجا علت قیج متعلق بالمعقول لفظ اولیا  
 است کہ یکقا بلہ خداست والا اولیا را باید دید کہ از اولیا را اولیا عام مراد است  
 لکما زعمہ الصنف بروقیہ من و نہ یا اولیا خاص - اگر اول است  
 قباحتا می مذکورہ بالا شامل حال است ہذا یعنی باعث حرمت اتباع انبیا  
 و اولیا و آئمہ مجتہدین و محدثین مؤمنین استیصال اسلام مستلزم است ہذا کہ  
 خدا گوش بگوش مؤمنان حکم نمی کند کہ امر مذکورہ ایضا - و اگر ثانی است باید دید  
 کہ اولیا کہ امر مذکورہ خاص اند - اولیا المؤمنانند - یا مشرکانند - اگر مؤمنانند  
 تا ہم قباحتا ہذا مذکورہ ناظر بہ است ہذا اگر مشرکانند فقہا ہوا الصحیح  
 الظاہر البائن پس شدہ ال مصنف مراد است و مقہور بہ کہ ایمان آئمہ  
 اربعہ مشہورہ از شمس نصف النہار مشہور ہذا و مؤمنان ببادہ ستحاب فیما بین  
 ماجر ہذا پس مقلدان نیز بدستی آئمہ و اتباع شان ماجر بلکہ ما مورہ انظر  
 از لفظ اولیا و اینجا خاص اولیا کفار اصنام مراد است لکما فی العباسی  
 و الحسینی یا غیر اصنام لکما قال غیر ہما امام از اولیا کفار

ایہ گمان کیا کہ صنف  
 و کجاست لفظ من و نہ

۱۴۱

لکما زعمہ الصنف  
 مراد است صحیح ظاہر بین

مست کرم و بزرگواران کرام  
بنا بر این که اینها را دوست

مست کرم و بزرگواران کرام  
بنا بر این که اینها را دوست

مست کرم و بزرگواران کرام  
بنا بر این که اینها را دوست

مست کرم و بزرگواران کرام  
بنا بر این که اینها را دوست

مست کرم و بزرگواران کرام  
بنا بر این که اینها را دوست

و مضامین باشند به چنین تفسیری خود را نوشته اند نه اولیای متمدن کرام  
و آیه عظامه متداوله شدن تواند که ما از عهد الیام به اگر گوئی که  
البته لفظ اولیای ذوقه مؤمنان را هم شامل است به باک آیت دیگر یا ایها الذین  
امنوا لا تتخذوا الاءاکم و اخوانکم اولیاء مؤمنان را خاص است  
گویم خاموش که تو بغیر و معنی نموده که به بر سر محالی متعلق مستور عبور  
برای به لفظ الفهم محالی و قایل اولیاء مستور مجبوری در نه الزم لفظ اولیاء  
نیز همان کفار مرافست که در کلمه کفر ثابت ماندند و پس بران و برادران ایمان  
آورند و به هجرت کردند به برشان همان مؤمنان اقربای کفار این آیت شامل گشته  
است که ما فی نفسیر العباسی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الاءاکم و اخوانکم  
اولیاء الذین همک من الکفار اولیاء فی الدین به پس این  
ظاهر گشت که دشمن خدا را یعنی دشمن فی الدین را دوست مدارید و آیه کرام  
دشمن خدا نه دشمن فی الدین فکیف احتجاجه و لهذا استدلالی  
غیر مغلطان بحر و مدین دونه فریب نخورید و به استلال باطل پی نه برید  
و اگر از همین اختراعات جدیدی به و ازین افتراءات حدیثی به استراز و استغفار  
نمائید شمار خیر است و جمله مسلمانان هم بهتر به قوله تعالی فان یتولواک  
خیرا لهم وان یتولوا بعد بصره الله عذابا الیما و در باب تطبیق  
چیز دیگر بطور تمثیل می گویم بشنید که حسب محاذره عرب و عجم در میان جمیع  
خلایق قائم شایع و فالج است که اگر احدهم گوید که کسی را بخانه من آمدن  
به و پس لازم نمی آید که بجز فالج به خانه را هم دخول فانه ممنوع باشند به چنان اگر خدا  
بقوله لا تتبعوا من دونه اولیاء یعنی دوستان غیر خدا را اتباع میکنند  
گوید هرگز لازم نمی آید که اتباع با هم دوستان خدا بحسب خدا ممنوع باشد

چنانچه در کتاب  
نور الهدی  
در بیان این  
امر مذکور است

کما زعمتم یا ایها اللافذهبون فظهر الفرق ولو كنتم لا تعقلون  
تذکره

قال - ومنها انه تعالى قال فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك  
فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم محرما قضيت  
وليستوا تسلما فان الله عز وجل قد امر فيه بما حصله ان  
لكل مؤمن من الواجبات والمحميات ان لا يرضوا بقول احد  
من العلماء والاقيام والقضاة والولاة في امر من امور الدين  
حتى يحكموا فيما بيننا واما ما عليه وعلى اله اكمل المحميات الزكيات  
من حضرت رب العالمين لان غاية ما في الباب انه سيصل الى  
الظن الرابع وهو غير معتبر في الاصول الدينية كما قال الله  
تعالى ان الظن لا يغني عن الحق شيئا كما حققه المحققون قال مولانا  
ومفتد اننا عبد العزيز الدهلوي رحم في تفسير قوله تعالى في صفه  
۳۵۸ یعنی نیستند ایشان مگر گمان قوی می کنند و اعتقاد ایشان نمی رسد  
مگر لظن راجح که در اصول دین آنرا اعتباری نیست

اقول - بچند وجه جوابش میدهم - اولاً - می گویم که امی اصحاب ظاهر - السند  
احکام شریعت بسبب اجالت صاحب شریعت ظاهر و باهر - که مصداق کائن  
یحکموا باقی ماند و چون ایمان متنازعان بر انصاف رسول مقبول متوقف  
ماند پس امتنان متنازعان سابقان بعد از زمان میسر آخر الزمان و حاضران  
و لاحقان را ایمان نماند یعنی ماند و نخواهد ماند و العیاذ بالله  
در گذار صورت و معنی نگر  
گفته گفته من شد بسیار  
از شما یک نشت را سرار جو

۱۲۴

این نیست مگر ظاهر واری است + و ظاهر واری مثل گل کما خدی است به گل کما خدی  
به نمی دید به مولانا روم +

چونکه ظاهر نگرفتند احسان  
آن دو فانی نادران ایشان

اگر گویند کہ حکومت رسول مقبول اراد و اعتبار است کی حقیقت متعلق بالحیاء است

و دیگر مجازی که متعلق با بنیة بعد الیات به کما فی تفسیر البغوی فی محنت

قوله تعالى افرد ويدا الى الله والرسول اى الى كتاب الله ورسوله

ما دام حياً وبعده وفاته الى سنه ۶۰ گویم احمد شریک تمیم طبرستان و

و نیز اعتبارات معنی حقیقی و مجازی و تصویری و معنوی و غیر ذلک بسیار است.

کافی کتب الاصول - اما می خیر مقلدان شما را از آنهاست ملول و باز چایمان به

وَلَا يَنْفَعُ أَحَدًا مِنْكُمْ بَعْضُهُمْ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

ثانیاً۔ زوالِ علماء و الاُتقیاء و القفدة و الولاة حیة غرض داشتند، علماء و اُتقیاء

ملت مراد است یا غیر ملت اگر ثانی مراد باشد تسلیم می نمایم و اما لفظ الانتم مراد از

ایمانت می بینیم به اگر اول غرض باشد به جواب اول که عبارت از استنباط

انهدام اسلام است کافی باشد به آری اگر ایشانرا اعتباری ندارند به باز چنانچه

اقوال ایشان محبت آورنده یا مشرعمندار به آری بدون استقامت ایشان

برادر ہدایت کے راہ یافتہ رہی مخالفت نہ ہونے پر چنانچہ غیر متعلقہ ان پیش کردہ

طریقہ غریب معالہ عجیب این است کہ ایشان خود در دلیل تالش از بے خبری معال

این انجمنه اندیه بعضی حکم محمد و فضا و را واجب الاطاعت بر مسلم ساخته اند و چون

رادیو بیان اقوال ایشان چندان به خبری طاری باشد بدینسان

1 1 1 1

سیدالابرار و آیات قرآن جبار هیچ قدر بجزری بلکه بیخودی طاری باشد  
نزد عاقلان و سرگشختنی نباشد.

ثالثاً می گویم که از لفظ امانا چه مراد گرفته اند غیر خدا و رسول مراد گرفته اند  
یا عین ثانی مستر و مودود و اولی شخص و مقصود و سپس تنانخ مانحن فیہ  
شده و مقصود اما اگر عبرت دل ایشان بدون آئیمه اربعه کرام مثل روح القدس فقط  
آئیمه معصومین نظام را مراد گرفته باشند بجز ابش تحفه اثنا عشریه پیران پیرو  
مشرقی ایشان را کفایت نمائند و چنانچه قریه عبارتش بطور نمود جس نقل می کنم  
تا بر فضیلت و تقلید امام ابو حنیفه رحم چه قدر اعتقاد شاه صاحب است ایشان را  
مطلعش می سازم عبارتش اینست و نیز ابو حنیفه از حضرت باقر و زین العابدین  
دارد و حالاً امامیه در حق مجتهدان خود که در غیبت امام چون جامع شروط اجتهاد  
باشند اعتقاد و وجوب اطاعت دارند پس مجتهدی که در حضور آئیمه شروط اجتهاد  
بهم رسانیده باشد و از ایشان اجازت اجتهاد فتوی یافته باشد مذہب او چگونه  
اولی با تابع نباشد ابو حنیفه را با عترت ائمه شیخ علی حضرت باقر و زین العابدین و حضرت  
صادق اجازت فتوی داده اند پس جامع بودن او شروط اجتهاد را بنص امام  
ثابت شد هر که او را واجب الاطاعت نداند نماز شیعه و شهادت معصوم  
می کند و آن کفر است پس در این صورت غیر مقلدان سنیان را چه باید گفت (خصوصاً  
در وقت غیبت امام البتہ مذہب او اولی باخذ باشد از مذہب ابن بابویه و ابن  
عقیل و ابن معمر (پس همچنین مذہب امام ابو حنیفه رحم او را باخذ باشد از مذہب غیر)  
لله انصاف باید کرد و از تعصب و عناد باید گذشت اگر روایات اهل سنت را در  
باب اعتبار نه کنند روایات امامیه و البتہ مقبول است روی ابوالمحسن  
است حسن بن علی با سند لا الی الی التیمری قال دخل ابو حنیفه علی

الی عبد الله عم فلما نظر الیه الصادق قال کافی النظر الیک وانت  
تحتی سنة جدی بعد ما اندر هست و تكون مقراً لكل ما هو فی  
کل مضموم بک لیساک المتخیرون اذا وقفوا و تقدیر لضم الی  
واقف الطريق اذا تخیروا فک من الله العون والتوفیق حتی لیساک  
الربانیون بک الطريق. و جمیع الامیر و امیر کرده اند که چون ابوحنیفه بر  
خلیفه وقت ابو جعفر منصور عباسی داخل شد. و نزد او عیسی بن موسی حاضر بود و حکیمه  
گفت که یا امیر المومنین هذا عالم الذین الیوم پس منصور گفت که یا لغان من اخذنا  
العالم ابوحنیفه گفت عن اصحاب علی عن علی و عن اصحاب عبد الله بن عباس عن عبد الله  
بن منصور گفت که لقد استوفت نفسك یا فتی. و نیز در کتب الامیر است که ان  
ابا حنیفه کان جالساً فی المسجد الحرام و حوله زحام کثیر من کل الافاق  
قد اجتمعوا الی الوند من کل جانب فنجیهم و كانت المسائل  
که فیخرجوا فینا و لها فوق علیه الامام ابو عبد الله ففطن  
به ابوحنیفه فقام ثم قال یا بن رسول الله لو شعرت بک اولاً ما  
وقفت لا رانی الله جالساً وانت قائم فقال ابو عبد الله حلین  
ابا حنیفه واجب الناس فعله هذا ادرکت ابالی. این بره و روایت  
در شرح تفسیر بر این مظهر علی موجود است انتهى و نیز اسوای این عبارت تحفه را بنده قدیم  
تذکره به قدیم نوشته شده باید دید.

والجاءه. جاب صنف معاحب معنی ظن را اصلاً نفهمیدند. خواه نخواه بمثل آیت  
ان الشن لا یغنی عن الحق و القصد لی کشیدند. طرفه بران این است که بران  
خود از دلیل دانسته بران تفریع کردند نه آری که اولاً معنی ظن را بحسب نزول  
و استعمال حیت باید دانست. بعد از ان بران تفریع باید ساخت. که لفظ



ظن گاه معنی گمان است مثل است خواجه نقول خمنناك خریدار او ظننت ليدك  
ایات و گاه معنی علم و ايقن استعمال است كقوله تعالى وظن داود  
انني علم واليقن خصوصاً از قول تعالى فقال له فرعون اني لا اظنك ليعوي  
سبحورا قال لقد علمت ما انزل هو كما بالارب السموات الارض  
بصائر والي لا اظن ان يا فرعون مشهوراً استعمال هر دو معنی ظن علی وجه  
الكمال روشن و جمال است كه ظن فرعون بمعنی گمان و ظن حضرت موسی علیه السلام  
بمعنی یقین است پس كجاء الفظ ظن را بظن حقه بظن ظن کردن کار به ظنمان و  
ظنمان است چه چراكه این ظن كفار فجار را بر ظن مؤمنان اخبارا برار ظن نمودن  
كاملانان چه باشد فعل را انصیان هم نباشد پس است

۱۷ کیا گیا ہے  
 ۱۸ تحقیق کے نام پر  
 ۱۹ آخرت کے نام پر  
 ۲۰ کیا گیا ہے  
 ۲۱ تحقیق کے نام پر  
 ۲۲ آخرت کے نام پر  
 ۲۳ کیا گیا ہے  
 ۲۴ تحقیق کے نام پر  
 ۲۵ آخرت کے نام پر  
 ۲۶ کیا گیا ہے  
 ۲۷ تحقیق کے نام پر  
 ۲۸ آخرت کے نام پر  
 ۲۹ کیا گیا ہے  
 ۳۰ تحقیق کے نام پر  
 ۳۱ آخرت کے نام پر  
 ۳۲ کیا گیا ہے  
 ۳۳ تحقیق کے نام پر  
 ۳۴ آخرت کے نام پر  
 ۳۵ کیا گیا ہے  
 ۳۶ تحقیق کے نام پر  
 ۳۷ آخرت کے نام پر  
 ۳۸ کیا گیا ہے  
 ۳۹ تحقیق کے نام پر  
 ۴۰ آخرت کے نام پر  
 ۴۱ کیا گیا ہے  
 ۴۲ تحقیق کے نام پر  
 ۴۳ آخرت کے نام پر  
 ۴۴ کیا گیا ہے  
 ۴۵ تحقیق کے نام پر  
 ۴۶ آخرت کے نام پر  
 ۴۷ کیا گیا ہے  
 ۴۸ تحقیق کے نام پر  
 ۴۹ آخرت کے نام پر  
 ۵۰ کیا گیا ہے  
 ۵۱ تحقیق کے نام پر  
 ۵۲ آخرت کے نام پر  
 ۵۳ کیا گیا ہے  
 ۵۴ تحقیق کے نام پر  
 ۵۵ آخرت کے نام پر  
 ۵۶ کیا گیا ہے  
 ۵۷ تحقیق کے نام پر  
 ۵۸ آخرت کے نام پر  
 ۵۹ کیا گیا ہے  
 ۶۰ تحقیق کے نام پر  
 ۶۱ آخرت کے نام پر  
 ۶۲ کیا گیا ہے  
 ۶۳ تحقیق کے نام پر  
 ۶۴ آخرت کے نام پر  
 ۶۵ کیا گیا ہے  
 ۶۶ تحقیق کے نام پر  
 ۶۷ آخرت کے نام پر  
 ۶۸ کیا گیا ہے  
 ۶۹ تحقیق کے نام پر  
 ۷۰ آخرت کے نام پر  
 ۷۱ کیا گیا ہے  
 ۷۲ تحقیق کے نام پر  
 ۷۳ آخرت کے نام پر  
 ۷۴ کیا گیا ہے  
 ۷۵ تحقیق کے نام پر  
 ۷۶ آخرت کے نام پر  
 ۷۷ کیا گیا ہے  
 ۷۸ تحقیق کے نام پر  
 ۷۹ آخرت کے نام پر  
 ۸۰ کیا گیا ہے  
 ۸۱ تحقیق کے نام پر  
 ۸۲ آخرت کے نام پر  
 ۸۳ کیا گیا ہے  
 ۸۴ تحقیق کے نام پر  
 ۸۵ آخرت کے نام پر  
 ۸۶ کیا گیا ہے  
 ۸۷ تحقیق کے نام پر  
 ۸۸ آخرت کے نام پر  
 ۸۹ کیا گیا ہے  
 ۹۰ تحقیق کے نام پر  
 ۹۱ آخرت کے نام پر  
 ۹۲ کیا گیا ہے  
 ۹۳ تحقیق کے نام پر  
 ۹۴ آخرت کے نام پر  
 ۹۵ کیا گیا ہے  
 ۹۶ تحقیق کے نام پر  
 ۹۷ آخرت کے نام پر  
 ۹۸ کیا گیا ہے  
 ۹۹ تحقیق کے نام پر  
 ۱۰۰ آخرت کے نام پر

۱۱۷  
 زمین فرشتگان کا نام عورتوں  
 کا اور زمین لوگوں کا نامہ اور  
 کلمہ علم - زمین مردوں کو نہ لگتی  
 گی اور کھسکے لکھن میں کھلیں گے  
 جس سے کلمہ - زمین کو نہ لگتی  
 شخص سے کلمہ - زمین کو نہ لگتی  
 سے اور نہ لگتی - زمین کو نہ لگتی  
 دنیا کا ۱۱۷

این طعن ظن مؤمنان را شامل است نه مؤمنان بفاعل یقین و دلیل نه ایمان  
 بلکه ایمان را نام آتش نهاده نه ایمان از ذکر خدا اعراض کردند نه حیات دنیا  
 بترک آخرت غرض داشتند بلکه مؤمنان حزب الرحمن اند و کتوله تعالی اولیات  
 حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و آری ان الله این است  
 برشان غیر مقلدان حسب سباق الطباق است زیرا که ایشان بر خرم شان ایمان و  
 مقلدین را بدی دانند و مصلحین می شمارند به این نیست مگر بدگمانی است  
 بدگمانی چنین کسان مفید علم حق نباشد نه منفی عن الحق گردد و  
 خامساً تسلیم نمی کنم که ظن راجح آنکه مؤمنان را در اصول دین اعتباری نباشد  
 اگر که تم قیاس می بینیم که الا ایمان بن الحوف والرجاء را بهر یابد گفت  
 و قوله تعالی قل لا افاک انفسی لنفسی لفعساً ولا ضرراً الا ما شاء الله  
 ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخير و قوله تعالی وما  
 ادری ما یفعل فی ولا یکنه و قوله تعالی اذ قال ابراهیم  
 رب ارنی کیف یحیی الموتی قال اولکم توومن قال بلی و لکن  
 لیطمین قلبی چه باید کرد و از تالیفات صحاح سنده که نظیر راجح حزب  
 کردند چه استدلال باید ساخت و حتی که بنالیف قرآن هم حرف زد و والعیاذ بالله  
 فلی الاستدلال هذا فبماذا البعد الحق الا الضلال و علامه  
 بران این است که چون این آیت بر شان کفار نازل است مؤمنان در آن  
 شامل نیست پس قیاس مصنف فاسد و کاسد گشت و که قیاس مع الفارق است  
 و هر قیاس مع الفارق فاسد است پس قیاس مصنف هم فاسد گشت و  
 سادساً مثال به مطلب سعدی دیگر است و چه خوب تطبیق حال این مقال  
 است زیرا که مطلب مولانا عبد الغفر فی قدس سره دیگر است یعنی ظن کفار را

این طعن ظن مؤمنان را شامل است نه مؤمنان بفاعل یقین و دلیل نه ایمان  
 بلکه ایمان را نام آتش نهاده نه ایمان از ذکر خدا اعراض کردند نه حیات دنیا  
 بترک آخرت غرض داشتند بلکه مؤمنان حزب الرحمن اند و کتوله تعالی اولیات  
 حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و آری ان الله این است  
 برشان غیر مقلدان حسب سباق الطباق است زیرا که ایشان بر خرم شان ایمان و  
 مقلدین را بدی دانند و مصلحین می شمارند به این نیست مگر بدگمانی است  
 بدگمانی چنین کسان مفید علم حق نباشد نه منفی عن الحق گردد و  
 خامساً تسلیم نمی کنم که ظن راجح آنکه مؤمنان را در اصول دین اعتباری نباشد  
 اگر که تم قیاس می بینیم که الا ایمان بن الحوف والرجاء را بهر یابد گفت  
 و قوله تعالی قل لا افاک انفسی لنفسی لفعساً ولا ضرراً الا ما شاء الله  
 ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخير و قوله تعالی وما  
 ادری ما یفعل فی ولا یکنه و قوله تعالی اذ قال ابراهیم  
 رب ارنی کیف یحیی الموتی قال اولکم توومن قال بلی و لکن  
 لیطمین قلبی چه باید کرد و از تالیفات صحاح سنده که نظیر راجح حزب  
 کردند چه استدلال باید ساخت و حتی که بنالیف قرآن هم حرف زد و والعیاذ بالله  
 فلی الاستدلال هذا فبماذا البعد الحق الا الضلال و علامه  
 بران این است که چون این آیت بر شان کفار نازل است مؤمنان در آن  
 شامل نیست پس قیاس مصنف فاسد و کاسد گشت و که قیاس مع الفارق است  
 و هر قیاس مع الفارق فاسد است پس قیاس مصنف هم فاسد گشت و  
 سادساً مثال به مطلب سعدی دیگر است و چه خوب تطبیق حال این مقال  
 است زیرا که مطلب مولانا عبد الغفر فی قدس سره دیگر است یعنی ظن کفار را

در اصول و بنیاد اعتبار نیست و مراد است که کما فی الحقیقه و العباسی و الحاکمان  
 و البیضاوی و در کشف نیز این عبارت مذکور است و ما یتبع اکثرهم فی  
 اقرارهم بالله الا ظناً لانه قول غیر مستند الی برهان عند  
 ان الظن فی معرفه الله لا یغنی عن الحق هو العلم شکیاً و قیل ما یتبع  
 اکثرهم فی قولهم لا اصرار لیا لیه و لیس شفعاء عند الله  
 الا الظن و المراد بالاکثر الجمع انهم فتنهم ما قیل و کل من یفلس  
 علی نفسه و سعدی رحم

تنگانرا نماید اندر خواب همه عالم بچشم چشمه آب  
 و اگر معنی ظن بمراد مصنف مراد باشد و بر مولانا الزام چند امر لازم آید که بدر  
 مولانا مولانا شاه ولی السدیس سرهما در ازاله اخفاء عن خلافه الخلفاء ظن را  
 را با امور شریعت اعتبار کرده و مولانا آنرا بیه اعتبار و مقبول دانستند  
 پس مردمان کرا اعتبار کنند و هر دو را ساقط الاعتبار سازند یا احدی را ترجیح  
 دهند و عقلاً لعل ترجیح قول پدید را بر قول پسر ترجیح دهند پس لامحاله  
 دلیل مصنف را ضعیف یا باطل شمارند و چون بوقت تحریر تفسیر غزیری مولانا  
 بنظم موجود نمی دارم که از عبارت پس و پیش الزام خصم بدیم و لهذا از کتاب  
 پدر مولانا بجنبه خلافت استخراج کردم و چون عبارت ازاله را بارے تذکره  
 هفتد هم مثاله اولی نوشته آمده ام و لهذا اعاده نش نکردم و ما سوائه آن  
 اکثر عبارت تحفه ثنائیه بر خلافت یافتیم و طرفه دیگر این است که مولانا بخود  
 نوشته اند که کسانیکه اطاعت آنها بکلمه خدا فرض است شش گروه اند از کجا  
 مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت تا آخر چنانچه مصنف خود نیز این عبارت  
 را بدلیل ثالث مندرج نموده اند و باز اینها ظن ایشانرا غیر معتبر شمارند و ویرا

محبت آورند. حال مصنف در قیل و قال هر حال تهریز منوال دال است  
 حالا از مصنف می پرسیم که بر دو قول مولانا را (یکه ظن ایشان غیر معتبر در غیر لایحه  
 و دیگر اطاعت ایشان بحکم خدا فرس) مستند و موافقت شمارید یا نمیکند و  
 منازعت به اگر اول است اقرار به حالت نمودن است به اگر ثانی است به اعتبار  
 اختیار استقامت محبت کردن است به. فلیف استدل للتم. و بعد از احتجاج  
 سالجا. غیر مقلدان به بیرون قول تعالی ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا.  
 چنان شادان و رفیعان گشتند که مشرکان و منافقان و یهودان به نزول آیت  
 الا اذ رى ما یفعلون ولا یرکمه شادان و رفیعان شده بودند به و کیف  
 نتیج نیئا لا یدرئ ما یفعل به و بنا گفتند که فی التفسیر الکبیر به

### تذکره و هم

قال منها انه تعالى قال اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم  
 فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون  
 بالله واليوم الآخر فام يح الله الرد عنه النزاع والتنازع الى احد  
 من مجتهدي الانام سوى الكتاب والسنة للرسول المطاع مبدء  
 التبليغ ذالجاه والاحترام ولذا اقيلا وعلقه بقوله ان كنتم تؤمنون  
 بالله واليوم الآخر ليتجنبوا ومجذر وحذر عن رد مسئلة الى الغير  
 والله الموفق للاطاعة والخير قال الشيخ الامام المصطفى محي السنة  
 ابو محمد الحسين الفراء البغوي رحمه الله برحمة واسكده بحجوة جناله في  
 تفسير قوله تعالى فردوه الى الله والرسول اى الى كتاب الله ورسوله  
 مادام حيا وبعده وقاته الى سنة والرد الى الكتاب والسنة و  
 ان وجد فيهما فان لم يوجد فسيبيله الاجتهاد وقيل الرد الى الله

الرسول ان يقول بما لم يعلم الله ورسوله اعلم قال مولانا وقلنا اننا  
عبد العزيز الدحلوی فی صفحہ ۵۹ کسانیکہ اطاعت انما بحکم خدا فرض  
است شش گروہ اند از انجمله پیغمبر ان کہ اطاعت ایشان در حقیقت اطاعت  
خداست زیرا کہ اطلاع بر او امر و نواہی اولیائی بدون وساطت ایشان صورت  
نمی پذیرد و چہ خلق را بسبب بعد و احتجاب ممکن نیست کہ معارف حق را از جانب پروردگار  
خود تلقی نمایند پس ضرور است از وجود واسطہ کہ روح او مشاہدہ حق مناسب  
تمام با حضرت الہیہ پیدا کردہ باشند و نفس او بجا ملطت خلق رتبہ بشریت داشته  
باشد تا قلب او از روح او کلمات ربانیه را تلقی کند و در قوای نفسیہ او آن کلمات  
را القا نماید و خلق از وسعہ رابطہ جنسیت قبول آن کلمات نمایند و لهذا اطاعت  
او مفید است بآن آدم و نواہی کہ از جنسیت رسالہ القامی کند نہ مطلقا و لهذا  
در باب قبول مشورہ و دیگر احکام اجتماع بہ پیغمبر علیہ السلام توسعہ نموده اند بر پروردگار  
اول حکم فرمودند کہ روح خود را اختیار نماید و چون او پرسید کہ این حکم حکم رسالت  
است یا سفارش و اصلاح ذات البین فرمودند حکم رسالت نیست بلکہ بطریق  
سفارش و اصلاح و مشورہ می گویم نواہی قبول کن و خواہی نہ و نیز فرمودہ اند  
انتم اعلم بما مورد نیا کہ اذا امرتکم یا امر من امور دینیکم فخذوا به -  
و از انجمله مجتہدین شریعت و شیوخ طریقت کہ حکم ایشان بطریق واجب محیر نیز لازم  
الاتباع است بر خواہم است زیرا کہ فهم امر از شریعت و دقائق طریقت ایشانرا  
میسنیت فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون - و از انجمله سلاطین و امرا  
و اهل خدایان اند مثل قضات و محاسبین و حکام کہ او امر و نواہی ایشان نیز در  
مصلح جزئیہ و حوادث پویمہ واجب اطاعت است در حق رعایا - و از انجمله  
شوہراست در حق زن - و از انجمله والدین است در حق اولاد - و از انجمله مالک

در حق ملوک اما اطاعت این پنج فرقه مشروط و مقید است بشرط عدم مخالفت  
اول و ثانی و سومی شرعی و بنابر آن فرموده اند لا طاعة لمخلوق فی معصیة الله  
و نیز فرموده اند اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان  
تنازعتم فی شئی فردوا الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و یوم

الآخر

اقول - این هم عبارت مذکوره - و تحریرات مذکوره - بالا را با بطلان تقلید حجت گرفتن  
بر جهالت و حماقت و اقرار کردن است - چرا که اینها سرسری مطابق مدعای مقلدان  
است نه برابر دعوی غیر مقلدان و زیرا که چون این آیت اطاعت اولی الامر منکم  
واجب شد قائمه بر لایحه کرام از اولی الامر منکم اند پس اطاعت آنان چه را واجب کرد  
و چون غیر مقلدان را بصارت باعث عداوت یا عناد و باقی نماید بصیر و کور شدند  
بنابر آن از بدین لفظ اولی الامر منکم معذور گشتند و پس بجهت توضیح صاحب کلام  
و بلاغت نظام العلام - فهمیدن توانند و آری چون اطاعت اولی الامر نیز مامور  
به شد - پس ماموریتنا بر همه اطاعت ایشان لازم باید شد - و تا معصیت عدم  
اطاعت - و قباحیت با جرایم احکام شرعیت لازم نآید و با عیب نه مذکور شد  
لفظ اولی الامر تحت حرف الی اجد از لفظ الرسول نباید فهمید که امور متنازع را  
رد بدارند و رسول نیز بسوی اولی الامر حرام باشد کما زعمه المصنف زیرا که  
ذکرش خالی از طوالت کلام حیرت انگیز متصور نیست و این مانع بلاغت است و چرا که  
هر یک یک فعل را از غیر افعال القلوب چند مفعول معلوم باشد و باز تکرار آنها بعد  
از حرف الی منظور گردد و ذکر احد المفاعیل کفایت کند و کفایت است کما لا یخفى  
علی من له ادنی عاقل سده فی المحاوره و المعانی و من خاف فعل طیعوا را  
دو مفعول است یکم الرسول و دیگر اولی الامر که مبطون بر رسول است پس ذکر اولی

[illegible]

حکایت روزی موسی را با کافر منظره افتاد چون مؤمن و کافر بیت و حدیث  
الشریک را از دلائل عقلی و براین نقلی ثابت کرد کافر هم دست و بازو با این بیت  
لا یخیز و ارحم الراحمین اثباتی همچون مصنف استدلال کردن گرفت و گفت که چون  
ازین آیت فقط اتحاد دو عالم منتهی عمد شد اتحاد و آله مافوق الاثنین تحت نبی نیامده  
و آله مافوق الاثنین اندنه و و پس پرستش آنها منتهی عنه نشد انتهی - امی برادران کافر  
را خطائی الاستدلال ظاهر است. و حاجت بیان نیست. زیرا که کافر مجبور و در  
قد اثنین راه حذالت گرفت. و براه حرمت اتحاد و مافوق الواحد رفت. و ثانی  
و آخرش را وید. و نه کلمه لا اله الا الله را شنید. و همچنان مصنف نیز بعد م رویت  
لفظ اولی الامر تحت حرف الی بعد لفظ الرسول اختصاص به و تمناع الی الله و الی  
الرسول فصدیه راه حرمت تقلید گرفت. و ویسوی آورد و نه الی الرسول و  
اولی الامر منه صرفت. و برین عقل و دانش نباید گریست. و  
چیز دیگر بشنودید من می گویم که از عجز امام بقوی رح بطلان تقلید هرگز لازم نمی  
آید. و شما باید تناقص در بیان کلام آن امام لازم آید. زیرا که همان ایام تحت فلک  
تقدیر من کل ام تقلید را عبارت زیرین و خوب نوشته. و آیا در اینجا باز بقول  
شما نقیض در آورده. هرگز چنان نیست. و عبارتش این است. و اما ماضی  
الکافیته هو ان يتعلم حتى يبلغ درجة الاجتهاد و مرتبة القیافه  
فقد اهل بلدین تعلمه عصوا جميعا و اذا قام من کل بلد واحد  
بتعلمه سقط الفرض عن الآخرين و علیهم تقلید. و فیما یقع لهم  
من الحوادث کذا فی معالم التنزیل. و نیز تحت التراجیح و العلم  
بمحدثین دلیل آورده. قال ابن عباس و جابر رضی الله عنهما و العلماء الذین  
یعلمون الناس معالم دینهم و هو قول الحسن و الضحاک و مجاهد



دلیلہ قولہ تعالیٰ ولورثہ ذلہ الی الرسول واولی الامر منہم لعلمہ الذین  
 یتنبطونہ منہم ہکذا فی معالمہ التنزیل \*

## تذکرہ یازوہم

ہال۔ ومنہا قولہ تعالیٰ اخبار عن الیہود والنصارے اتخذوا  
 احبارہم ورجبالہم اربابا من دین اللہ والمسیح ابن مریم و  
 ہذا فیما نحن فیہ اظہر من الشمس فلا حاجۃ الی التنبیہ  
 اقول۔ جواب ابن بندرہ وہم مقالہ اولی گذشت فلا حاجۃ الی الاعدادہ اما  
 در خیال بزرگتر می دیگر گذشت می نایم گوش بوش نبوش کنید و بتفکر و تدبیر  
 تامل و غور سازید کہ چون نیکو تامل کردہ دیدیم ہر مصداق این آیت اتخذوا  
 احبارہم مولوی محمد حسین مصنف این رد القلیہ بالکتاب المجید را یافتیم و زیر کہ ایشان  
 استاذ خود مولوی نذیر حسین صاحب را چنان اتباع کردند کہ یہود و نصاری  
 احبار و رہبان را نمودند و چنان مولوی نذیر حسین صاحب نیز اتباع داد و ظاہری  
 و ابن زرم ظاہری و درستی و ابن جوزی و غیر ہم من المتعصبین المبتدعین المنکرین  
 الاجماع والقیاس ہاخذند حتی کہ جابجا و کتاب معیارش انبرض ترغیب اہل ہدایت  
 عبارت زیرین تعریف ایشان نمودند و او را صفہا ہا محترمہ متقل شے اور امام  
 مشہور شے اور ظاہری کہ معروف شے اور بڑے زاہد اور نفل گذار شے اور ائمہ  
 متبعین سے شے اور صاحب مذہب متقل کے تیرے اور بہت لوگ او کے مقلد ہوئے  
 جو کہ ظاہر کہ مشہور شے اور منتهی ہوئے طرف داؤد کی سیاست علم کی شہر بغدادین  
 اور شے وہ بڑے عقلمند اور داؤد ایک پہاڑ شے پہاڑوں علم دین کے سے اور ان کے  
 محکمہ نظر اور فراخی علم کی اور دفور بصیرت کا اور احاطہ اقول صحابہ اور تابعین اور  
 قدرت اور پرستند اسأل کے اسقدر شے کہ اب متعذر ہے انتہی کلام مختصراً

اور سچ بن مہربان  
 درویش کو خدایا کہ جو کرا  
 لکھیں کہ ہوں کہ شے



فالمصيب فيها واحد باجماع من يعتد به ولم يخالف الا عبد الله  
بن الحسين القشيري وداود الظاهري. وروشته: بجاءه وغيره قال  
اصحابنا انعقد الاجماع على تحريم الأكل والشرب وسائر الاستغناء  
في اناء ذهب وفضة الاما حكي عن داود الظاهري فهو مردود  
بالخصوص والاجماع قبله. وروشته: وقاضى وشرح الشافعي قد اختلف  
العلماء في نفاة القياس مثل داود الظاهري وشبهه هل يعتبر  
قوله في الاجماع ام لا فعن طائفة من الشافعية انه لا اعتبار  
ارقام ساجدة. واما الحرمين. والذي ذهب اليه اهل التحقيق ان  
منكر القياس لا يعتدون من علماء الامة وجملة الشراعية. و  
روشته: وحافظ فقهي درميران. ان داود اراد الدخول على الامام  
احمد فنصه وقال كتب الى محمد بن يحيى في امره انه زعم ان القران  
محدث فلا يقربني الا. ورويه: كذا في كلام القاري وسيوطي رحم  
ودراسي ورافضي ورواية اول. وقال جواهر اصحاب الظواهر ومشايخ الحديث  
وداود الظاهري لم يرد الشرح بالتعبد بل منع العمل بالقياس فكان  
باطلا وكل قدوة حسنة في ذلك بالائمة الاثني عشر من اهل  
البيت حيث كانوا الاير ون القياس وروى عن الامام جعفر الصادق  
عم انه قال لا بى حقيقه بلغنى انك تقيس لا تقس فان الاول من  
قياس ابليس الخ. ورواية ورواهم فاعلم ان الائمة الظاهرين  
عليهم السلام يخبرون القياس الخ. وروشته: بين بجه طور وروى سني  
روشته: ورواه ولي المقدس سره ورواه. الظاهري من لا يقول بالقياس  
ولا بانوار الصحابة والتابعين كداود وابن حزم. وروشته: ومولانا

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

این جنون منفرق است از کمال  
دین من است و من است  
نشین بر سر او و من است کسی جز  
من است

عبدالحق رحم و در شرح سفر سعادت - قال ابن جریر الظاهر ی بابا حاتم  
والمراد به فی نوشته پس ایشان را از علما اهل تسنن نباید شمرده و نه متباین ایشان را  
سنی گمان باید کرد و نه بقول همچنین خارج و نه انفس که به نیت قلع و قمع نهی  
اهل تسنن بیاور میان مجلس شد از فریب باید خورد و نه  
آذا کان الغراب دلیل قوم سید محمد بطریق الحاکم  
نخذه هذا مما قلته فی المقدمة این همه را بدل یابد و داشت بر هر گز و نه  
نباید ساخت \*

تذکره دوازدهم

قال - ومنها قول العلامة الحی أن الذین فرقوا دینهم وکمالوا شیعه  
لست منهم فی شئی وهو واضح فی ان التفریق باطل فی  
شریعة الرسول المطاع صلعم اذ لیس بالتعین الا التفریق کما  
یشاع و ذاع \*

اقول - این آیت سوره روم نیز صاف صریح بر نشان کفار و یهود و نصاری و اهل  
کفر است ای الین و العباسی و نحسینی قطع نظر از استدلال تفاسیر نفس آیت انما  
ولا تملکوا من المشرکین شاید نزول بر مشرکین است چنانچه در مباحثی اهل  
من المشرکین مرقوم است \* اما مصنف صاحب نیت خدع و فریب و کید و کفر  
آیات مشرکین و منافقین را بر نشان مؤمنین مسلمانین اطلاق نمائند و می خواهند که  
را بجاه عدالت اندازند \*

عقبا شمار کس نشود و ام باز چنین کین جا همیشه یاد دیت است و ام را  
آری آری ان مان این آیت بر نشان غیر متقدمان حلیه منطبق است که ایشان اجداد  
ندید و عزمه بعید تفریق شدید در مشرکیت مید کردند و کسان اید و کفر

اور دست پونچھ پانچ اون کو  
 سے جو تفریق ہو سکے اور اختلاف  
 کیا چھ اسکے کہ آئین اس کے  
 پس دلیلین اور یہ لوگ دیکھ  
 اس کے غلاب ہے بڑا ہے

سبحان اللہ العظیم کہ ایشان بقول خود ان التفریق باطل باخود گشت بدو و مصدر  
 المراد یخذ باقرارد شد بدو خدا هذا احوال عدلتہ - ای خیر مقلدان تقلید -  
 عین مشترکیت و عین راه ہدایت است تخلف و تفریق بعد ثبوت حقیقت ضلالت  
 قوله تعالیٰ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ  
 الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - و اختلاف آئمہ اربعہ را مثل ضلالت  
 صحابی باید تصور بدو ہرگز تفریق نباید شمارید بدو کما مر ذکر ہر حال را اگر گویند  
 کہ این آیت تیسرے مشترکین نازل است باز بغیر مقلدین چرا اطلاق عامی گوئیم کہ  
 البادی اظلم من

## گذارش

چون حال مصنف ہمین است کہ جا بجا - آیات قرآن را بے محل و بے جا بہر شان  
 مومنان خدا - اطلاق نمایند و دوبار بار ہمین تزیورات ملمع - و تحریرات متضمن - را  
 تکرار می سازند و پس تاکہ بدو جواب و اسباب مخرج و فتنہ اوقات بنائیم ہر چند  
 بدو جواب استدلالات باقی آیات تن نہاد و میخوانیم کہ چنان تخیلیہ جمع است لکن  
 احادیث نیز نمی گزیریم و بلکہ بعضی مثنوی نمونہ از خروار بیت فاحصہ استدلال  
 جمیع حدیث بر بعض الکفای کہیم و علی ہذا القیاس اقوال مشایخ را نیز بعد از ان بدفع  
 استدلالات تقریرات عقلی و بکجہاے حلّی - قلمی می بنائیم و بہذا علیہ حالہ جواب  
 حدیث مصر و گشتیم

## تذکرہ سیزدہم

قال - ومنها ما قال رسولنا وشفيعنا النبي الامي صلعم لا يؤمن  
 احدكم حتى يكون هواؤه تبعاً لما جئت به او لا يؤمن احدكم  
 حتى يكون احب اليه من والده وولده والناس اجمعين \*

عبد... این جایز است که و کاست خلیه صحیح و راست بر وفق قرآن است و هم  
اعتقاد و مقلدان بجز کفر و فحشه که اعتراض است اما ازین لازم  
و المثل که تحاب بین المؤمنین و عمل بقول آئیه مجتهدین که عین مستنبطه فیهم  
است باشد که از عمه المصنف بلکه یافت حاجت به و استلزام محسوس  
است تقلید و حب امام لازم گردد که بدون این هر دو صورت آن  
هر دو نه بند و کما مر ذکرة مرارا

نظم

امتان راورد و عالم اوست دوستی با دیگران بر بومی دوست  
زیر که بغیر استقامت امام علما این ایام بسوی ما جاده الذی صلح و ما  
قال لها صحابه العظام هدایت نیابند بلکه مثل غیر مقلدان باشند و موضوع  
و اختیار مفتریات بضلالت افتند هر کس را که محب خدا و رسول حب نماید  
حب محبوب است مقضوب نیست که از عمه المصنف اما ایشان به نیت فریب و  
خدع با و از بلند و تکرار عمل با حدیث غل با نیت غل همچون شیطان خبیث  
شور و شغب می سازند اصلا از مشایخ کتب احادیث واقفیت ندارند  
زیر که در باب تحاب مؤمنان و توقیر بزرگان (که بنیت خدا باشد) حدیثهای  
بسیار وارد و چندی از آنها این است عن ابی هریره رضی الله قال قال  
رسول الله صلعم و الذی نفسی بیده لا تدخلوا الجنة حتی  
تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی تحابوا الا اذ لکم علی شئ اذا فعلتموه  
تحابتم فاشوا السلام بیکم اخرج مسلم و ابوداود و الترمذی و کذا  
فی التیمیه و عن النعمان بن بشیر رضی قال قال رسول صلعم  
مثل المؤمنین فی نواذهم و تراحمهم و تغاطفهم مثل الخیل  
اذا اشتکى منده عضو تلحق له سائر الجسد بالسهر و الحمی اخرج

بنی آدم اعضای یکدیگر اند  
که در آفرینش ز یک گوهر اند  
هر عضوی بدرد او در روزگار  
و گرفتار او را نماند ترار

وعن ابی ادم ریس الخولانی رضی عن مساذ عن النبی صلی الله علیه و آله  
یقول الله تبارک و تعالی وجبت محبة للمتحابین فی و المتحابین  
فی و المتزاورین فی و المتبادرین فی اخرجه الماک فی التیسیر  
وعن انس رضی قال قال النبی صلی الله علیه و آله من احکمکم حجة یحب  
الاخیه ما یحب لنفسه اخرجه البخاری و عن انس رضی قال قال الله  
صلی الله علیه و آله من احکمکم صغیرا و یوقر کبیرا اخرجه الترمذی و کذا  
فی التیسیر و عن ابی ذر رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
الحب فی الله و البغض فی الله اخرجه ابو داود و کذا فی التیسیر و کذا  
فی البخاری الحب فی الله و البغض فی الله من الایمان - رواه البخاری  
و نیز درین مآوہ چند آیات هم بدفعه سومین مذکره هشتمین این مقاله گذشت  
هر گاه ازین ثابت گشت بلکه توفیر بزرگان و محتاجین بنی المؤمنان واجب است  
پس توفیر و حب الکرهه شیوا بان دین بطریق اولین واجب است پس با  
برادران باید که بشور و شجب غیر مقلدان از حب و توفیر آئیم کرام اعراض  
نه نمائیم نه از استدالات مخدوعه غیر مقلدان فریب خوریم و ترک عمل بقول  
آنکه که عین عمل بالیقین است ما زیم بلکه مستنبطه یقین می یابیم

تذکره چهارم

قال - و منها حدیث القریاس النبی عن التفسیر و الاجماع و کذا فی التیسیر  
الیتی بکتاب التبت لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا فقال عمر الفاروق

حسبنا کتاب الله و قد وقع هذا محض اکثر الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين  
اقول - سجد زوجه جواب باید داد و اول بطریق اجمال خبری باید داشت که مصنف کتاب  
بدون این پیشی کثیر و پیش پنی عزیز - به نیت خدع و فریب احتجاج باین حدیث  
که احتجاج باین حدیث اگر چه بظاهر آب بر شاخ شریعت پاشیدن است اما باین  
اصلش را برکنندین - منفع قلیل - بر ضرر حزین کفیل شدن - و بهمین خدع  
اجل - در مل غلط انداختن - و مخالفان ملت را بر ابیاطالش ادا و استنانت  
کردن - خصوصاً در و واقفین را باطلال خلافت خلفای ثلثه تقیید تنگی  
نمودن - و حضرت عمر ر ف را خفیف بکفر ساختن و باین حدیث قرطاس حدیث  
الانقلاب را با انصل وصل نمودن - گوید دعوی رواقف یعنی دعوی بلا فصل خلافت  
حضرت علی کرم الله وجهه را تقویت دادن است - تفصیل این اجمال بر چند منوال است  
منوال اول - اگر بظاهر معنی حدیث قرطاس (بوقت نازک و در دشمنی است) بامور  
شرعی دخل دهند و پیش شیعیان باطلال مذمب شیعیان بسعت یابند و بر تحقیر و تلویین  
و تذلیل آنان با هم قیل و قال باینطور کردن تواند که ای شیعیان علی - صفات  
و محانت علی - شیعیان نمی رایشید که ایشان در نیجا بمقابله و ضد قول رسول صلعم  
قول عمر را حجت گرفته و این نیست مگر رد قول رسول است و رد قول رسول  
بدوی است و بدوی موجب کفر است کقوله تعالی - وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ  
اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ نیز پس عمر و متعبان احکامش کافر حراشند  
انتهی کلام الشیعه - پس عجیب نیست که هرگاه بعضی از حقایق شیعیان چنین تقریر را از  
شیعیان گوشت کنند - بافتیار مذمب رفق بدل خوش شوند و بدین وجه بر  
تقلید مذمب را ریه خاک ترک اندازند و باینم الغرض للمصنف باین حدیث انقلب  
بلا فصل باین حدیث وصل نموده اند و تا رواقف بر دعوی شان تقویت یابند



و با اینطور گفتن نتوانند بگویند که عمر و عثمان بدعت است که به مانع و حدیث  
 مانع - قانع نفع مانع گشت و آن عبارت از خلافت حضرت امیر علی علیه السلام است  
 چنانچه حدیث الثقلین انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه  
 النور والهدی فیخذوا بکتاب الله وستمسکوا به واهل بیتی اذکرکم  
 الله فی اهل بیتی ثلثاً و غیر ذلک علی اختلاف الروایات تأیید  
 قول ماسیحیان است و اگر عمر مانع نشد می بود حق خلافت بر کوفه قرار گرفته بود  
 است برادر خلافت نرفته بود پس هر کس به هدایت امیر علیه السلام هدایت یافته بود  
 استحقاق - الغرض مصنف این همه مضامین را بدل پنهان داشته تا تحقیق باین احادیث  
 نموده اند تا عنقریب اطلالان مذاهب اربعه توسط رد تقلید بالکتاب المجید لازم  
 شود و اساسش منهدم گردد و غرض مصنف حاصل باشد و ورنه براس  
 ثبوت دعوائش حدیث نامی بسیار بود و بسوی ایشان توجه نمود

۱۴۳

مثنوی ثانی - شیطان بغرض البطل خلافت حضرت عمر رضی الله عنه را خراب کرد گفت که عمر  
 خلافت آیت و لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی نموده که رو در رو  
 حضرت رسالت آید رفع صوت کرد و آن معنی عند است و هر که با امر منعی عن مرتکب با  
 قابل خلافت چون باشد و سستی آنرا وظیفه داند بطرفه این است که مصنف رد تقلید  
 بالکتاب المجید این آیت را بحدیث دروغل بقول الله اربعه شان محبت آورده اند  
 معتمد بقول عمر علیه السلام که گفت و حال آنکه معنی رفع صوت در قول عمر حقیقه محقق است  
 و در اقوال آنکه شان حکماً تا هم سنیان باعث خباثت هدایت نیابند استحقاق - چه  
 خوب مصنف با اظهار دوستی دشمنی را بر خود لازم کرده و در الله در من قال مع  
 دوستی بر خود دشمنی است پس از اینجا بنای فساد آبا و می گردود و مذہب  
 اهل تسنن بر باد رود و چو کفر از کعبه بر نیزد کجا ماند مسلمانی به ظریفه مضامین



استدلال بحديث قرطاس مع مقارنته بحديث ثقفين اختصاص دليل شرعية بهما  
 دو یعنی قرآن و اهل بیت ظاهر کردند که مذهب ائمه الروافض - اما عقلا این امر  
 از سه حال خالی نباشد - نخستین - فقط اعتبار قرآن کما یشهد به قول عمر رض  
 حسبنا کتاب الله - دومی فقط اعتبار اهل بیت کما اعتقد بعض الروافض  
 سومى باعتبار معیت هر دو - پس اگر اعتبار اول یعنی حسبنا کتاب الله متوجه شود  
 ثانى باطل گردد و در خلاف المصنف و لکن - و اگر اعتبار ثانى گردد و استدلال  
 بقول عمر باطل باشد - در خلاف المصنف - اگر اعتبار هر دو کرده شود  
 تا هم استدلال مصنف بقول حسبنا کتاب الله باطل و بر طرف رود و که معنی حسبنا  
 کتاب الله باقى نباشد پس نه اعتبار احدی را کردن و مانند نه بصورت اجتماع راه  
 یابند - و ما شانکه در استدلال کلمه بهما و ما حاکم باحتجاجکم  
 بکلیهما - فلا شک ولا ریب انکم هکلم فى احتجاجکم و اعد  
 فى ضلالکم - فاستغفروا عند لا لفسکم فاستغفروا و  
 قلوا و افهموا

منوال خاص - احتجاج باین هر دو حدیث گویا بعد صحت احتجاج  
 بصحاح ستم حجت گرفتن است زیرا که عبارات صحاح نه در قرآن محسوب - نه از باب صحاح  
 و اهل بیت داخل و مجزوب - اما محال روایات روافض که مخصوص اهل بیت است  
 در بنیاب بسکه مرعوب - و در خلاف اهل السنة الجماعه - الغرض بقول مصنف چون  
 بمضمون حسبنا کتاب الله عمل و احتجاج باقوال ائمه مجتهدین صحیح نباشد پس ضرورتاً  
 لازم می آید که عمل و احتجاج بصحاح ستم هم صحیح نباشد - حالاً مصنف باید که آینده  
 گامی بعمل الحدیث مشغول و شغف نمایند - چون این امر تحقیق رسید پس امور  
 شرعی بر پا و گردید

قادر

گفت که مصنف خود را فاضل متبحر و درامی و دانا و اصفهانی مذیب نمی انداخت بچاره  
پس بنیان بقیه نمودند پس حبل ایشان این مصرعه خوانند **س** دشمن بخیر بود  
و هر یک ستان ز ریشتم + در اینجا مناسب می نماید که اندک از جوابها سوالات اهل  
تشیع ذکر کرده شود تا مقلد انساب بدایت شان و ثبوت کلی باقی باشد و در پیشرویه نشان  
نیز مندرج گردد + اما بعد تر قیم منوالها خواهیم نوشت انشاء تعالی +

منوال ثالث - بقول حضرت امیر المومنین فاروق رضی الله عنه کتاب الله هر  
که و بعد از علای دوازده و سیزده صدی خود را مثل حضرت فاروق رضی الله عنه و فهم  
فصیح و بلیغ فهمیده بر مضمون حسین کتاب الله دم زدند و بران گفتی شدان  
مانند فقه فاسقه حماقت کش + و پلیدی بآدمیش است +

حکایت می شنیدم که روزی فاسقی را صاحبی نصیحت می کرد + و پند می داد +  
و می گفت که عدای شریعت بگیر و تقلیدش کن + براه هوای نفس مرو و بپوش  
می گفت که هر گرامثل امامت بکمر بستگوش چشم و بینی و دست و پا و تن و بدن  
دارد + چرا عصایش بگیرد + که هر دو متساوی است و فرغان متساوی می شود  
العیاذ بالله چنان مصنف نیز علم خود را مثل عالم حضرت عمر رضی الله عنه  
چونست خاک را با عالم پاک + **استغوی**

همسری با انبیاء داشتند      اولیاء را بچو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر ایشان بشیر      ما و ایشان بستم خوابیم و خود

این ندانستند ایشان از غمی      در میان فرق بود بمنتهی

پس اگر فهمان فهم کنند + حکایت و قصه مصنف نسبت استلال با آیات و احادیث  
ازین حکایت غریب نیست + بلکه زیاده تر عجیب است + که ایشان بکسر علم و فهم  
دارند + تا هم پند پذیرند + منوال را لاج - ناپیدا نیست که مصنف ازین

استدلال بحدیث قرطاس مع مقارنت حدیث ثعلبی اختصار دلیل بشرحیه  
 دو یعنی قرآن و حدیث ظاهر کردند که اذهب الیه الروافضی - اما عتقا این امر  
 از سر حال خالی نباشد نخستین فقط اعتبار قرآن گنایتم مدله قول عمر رض  
 حسبنا کتاب الله - و می فقط اعتبار اهل بیت که اعتقاد بعض الروافضی  
 سومی باعتبار معیت هر دو - پس اگر اعتبار اول یعنی حسبنا کتاب الله نمرده شود  
 ثانی باطل گردد و بدخلاف المصنف و لکن - و اگر اعتبار ثانی گردد و استدلال  
 بقول عمر رض باطل باشد و بدخلاف المصنف - اگر اعتبار هر دو کرده شود  
 تا هم استدلال مصنف بقول حسبنا کتاب الله باطل در طرف هر دو که معنی حسبنا  
 کتاب الله بانی نباشد پس در اعتبار احدها کردن تواند و نه بصورت اجتماع راه  
 یابند و فماتوا انکم فی استدلالکم بهما و ما احکم باحتجاجکم  
 بکجه - فلا شک ولا ریب انکم هلكم فی احتجاجکم و اعد  
 فی ضلالکم - فاستغفروا عند لا نقسکم فاستغفروا و  
 قلوا و افتحمتوا

منوال خامس - احتجاج باین هر دو حدیث که باینهم صحت احتجاج  
 بصحاح سه حجت گرفتن است زیرا که عبارات صحاح نه در قرآن محسوب - نه در باب صحاح  
 و اهل بیت داخل و مخدوب - اما حال روایات روافضی که مخصوص اهل بیت است  
 در پیباب بسکه مخدوب - فماتوا انکم فی استدلالکم بهما و ما احکم باحتجاجکم  
 بکجه - فلا شک ولا ریب انکم هلكم فی احتجاجکم و اعد فی ضلالکم  
 فاستغفروا عند لا نقسکم فاستغفروا و قلوا و افتحمتوا  
 بضمیمون حسبنا کتاب الله علی و احتجاج باقوال الله مجتهدین صحیح نباشد پس ضرورتاً  
 لازم می آید که علی و احتجاج بصحاح سه هم صحیح نباشد و حالاً مصنف باید که گفته  
 گاه به بعض حدیث مخدوب و مخدوب نمایند چون این امر تحقیق رسیده پس امور  
 شریعت بر باد گردد و دیده

قادر

نفعی و منفی شجره ایمان برسد

چون عقائد مذمت از عالم سیدیه بدست می آید

اگر قرآن بدین شرط خوانی

بهری روشی مسلمان

قلد وایا ایها الاخوان قلدوا - قنحوا یا ایها الاخوان قنحوا

منوال سادس - ای مصنف محبین استدلال از قول حضرت عمر رضی الله عنه بیاورید که در حدیث

اصططاری برای تفریه و آرام حضرت رسالت آب بود قورع آمده - چنانچه بعد از طست بر سر

مقبول نیز باعث کثرت اشتیاق و فرومایه محبت چیز غیر معقول در اینجه ثانی بود قورع آمده

الانبیاء لا تموت فرموده - و چون را می مسلمانان درین باب بر قورع محبت قرار

آز آئین بر قورع محبت حمل باید ساخت - و حضرت عمر رضی الله عنه را کبر و تفضیل در علم قرآن منقول

و مخالفت رسول قبول - در حدیث منقول لازم نباشد که ایشان بسیار متواضع

بودند و بنابر آن لولا علی لهلك عمر فرمودند - و ریشه کذب حد القولین یا

تناقض بین الروایتین را مردمان لازم شمارند و کلاهما مقبوحان فی

کلام الفاروق رضی الله عنه فظهر القبح فی هذه الاستدلال فکان

مقبوحاً فینجی انیکون مطروداً و صرد و داء فبقی التقليد مجرماً

فخذ هذه صا و عده

منوال سابع - چون مصنف درینجا بر ظاهر معنی حسب کتاب المدخل کرده -

ساخته - پس باید که حسب ظاهر معنی عبارت خطبه خودش هند که عدد لا سطر در همین

لیس له حظ من العلم و الذین کانہ هو الجہل و الشین خود را مجهول

و استدلال مردود و در سیه نه برسد

منوال ثامن - اگر بقول حسب کتاب نیز ابتداء اقول انما اولی الامر منکم باطل

گردد - پس بقوله تعالی قالوا حسبنا الله اتباع احکام رسالت بطریق اولی

باطل شدن تواند انجاء و یا مدایه الامر پس اگر بگویم هرگاه کسی را کلمه باشد و در سخن

الفاس و عدد

176

۱۵ کو ان کے نفوس سے ۱۲  
 (۱) بخا بہت خفقت کر رہا ہے  
 مسلمانوں پر جانوں اور شی سے ۱۴

۱۶ آج کے دن لو کیا منجے  
 واسطے مٹایے دین تمہارا اور  
 لوری کی اوپر تمہارے نعمت  
 اپنی اور پسند کیا واسطے تمہاری جیسے  
 اسلام دین ۱۳

و فرشتگان خوی احمد را چون گویا کلفت رسالت مآب گرد و کلاه تنبیه و ترفیع سازد  
 جبرئیل ناوی فی منصه حسنه      هذا مدح الکون لهذا احمد  
 یا عاشقین توخوا فی حبه      هذا هو الحسن الجمیل المفرد  
 و یقول یا عاشق هذا المصطفی      و یقول یا مشتاق لهذا احمد  
 لم یأت فی اولاد آدم مثله      فیما فی هذا حدیث مسند

وجه ثانی۔ اسی شیطان اگرین رو حضرت عمر رضی را کہ در وقت شدت علت پیغمبر  
 صلعم بوقوع آمده بود (قیح دانند) پس رو حضرت امیر علیہ السلام را (کہ بوقت صلعم  
 جنگ مدینه بوقوع آمده بود) چہ کنید با وجودیکہ جناب رسالت مآب با صحت و  
 سلامت حکم فرمودہ بودند تا ہم حضرت علی رضی خلاف کردند و قصہ مختصر شنید  
 در غزوہ مدینہ چون صلعم در میان سیدالابرار و سرداران کفار نوشتہ می  
 گشت حضرت علی کرم اللہ وجہہ لفظ رسول اللہ و القاب آنحضرت صلعم درج فرمود  
 بودند کفار بالغش شدند و گفتند کہ یا ایہذا نزار رسول امتی دانیم و محمد بن عبد اللہ  
 می دانیم پس آنحضرت امیر را بار و مجبور لفظ رسول اللہ و بجایش محمد بن عبد اللہ  
 نوشتن فرمودند حضرت امیر کمال ادب و ایمان لفظ رسول اللہ را نحو فرمودند  
 حتی کہ آنحضرت بہت سہلک خود با وجود ائمی بودن خود میان لفظ خاص را معجزہ  
 خلق فرمودند انتہی و آیا این امر مخالف امر رسول است یا موافقت و اگر این  
 امر حسن است آن ہم حسن است و اگر این امر قبیح است العیاذ باللہ آن ہم قبیح است  
 و اگر فهم دارید بچنان رو و قد در میان خدا و حضرت موسی علیہ السلام بکود طر و  
 حضرت فاطمہ المرسلین و معراج باوہ تخفیف عبادت واقع گشتہ است فلا باس  
 کہ ناز و نیاز است و نظامی علیہ الرحمہ

۵

گناسے من انامدے و شمار ترا نام کے بودے آخر گزار



و جهالت ای شیعیان امر ایبتولی برای وجوب نبود کما رخصتم فمکتهم و رنه  
 بعد از آن (که تا چهار روز نمی حیات مانند) نوشتند می به و بمضمون آیت  
 يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَنْ  
 يَبْلُغُكَ رَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يُصِيبُكَ مِنَ النَّاسِ وَ بِهِ عَنِ عَالِيَةِ  
 رَضِ قَالَتْ مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَتَمَ شَيْئًا فَمَا أُنْزِلَ  
 عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ  
 إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ رواه البخاری هرگز ترک امر شرعی ننموده ای به اگر برای  
 وجوب بود به لوث معصیت جمیع حاضران آلوده که صیغه ایبتولی جمع راست به  
 پس خصوصیت به حضرت عمر رضی الله عنهما هرگز معقول نیست به طرفه غریب و لطیفه عجیب اینکه  
 شیعیان اسدالمطالب ابن ابی طالب رضی الله عنهما را جبار و مغلوب فهمیدند که  
 بر عجب حضرت عمر رضی الله عنهما معروب شدن تصور میدند به العیاذ بالله  
 وجه راجع اگر بر قول رسول بدلیل و ما یطق عن الهوی ان کھو الا وحی  
 یوحی منزل من لدی شدی به هرگز نه در قرآن مجید بر شان مبارک آنحضرت صلعم  
 جابجا خطاب نازل نشده به کتوله تعالی وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ  
 ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا الشَّيْءُ الَّذِي وَاذَكَرَ بِكَ إِذْ نَسِيتَ وَ الْيَضَاءُ  
 عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَمَّا أَذْنَتْ لَهُمْ الْيَضَاءُ لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ  
 مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ الْيَضَاءُ وَ اسْتَغْفِرُكَ ذَنْبَكَ - الْيَضَاءُ يَا  
 أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبِعْتَ فَرَضَاتِ أَزْوَاجِكَ  
 وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ نه قصه مذمت گرفت فدیة از اساری بدرشته بود  
 کتوله تعالی لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ  
 وَ اِيضًا قَالَ رَسُولُ صَلَّاهُ وَ لَوْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَذَابٌ مَا خَبَى مِنْهُ

ای شیعیان که تا چهار روز نمی حیات مانند نوشتند می به و بمضمون آیت  
 يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَنْ  
 يَبْلُغُكَ رَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يُصِيبُكَ مِنَ النَّاسِ وَ بِهِ عَنِ عَالِيَةِ  
 رَضِ قَالَتْ مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَتَمَ شَيْئًا فَمَا أُنْزِلَ  
 عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهُ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ  
 إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ رواه البخاری هرگز ترک امر شرعی ننموده ای به اگر برای  
 وجوب بود به لوث معصیت جمیع حاضران آلوده که صیغه ایبتولی جمع راست به  
 پس خصوصیت به حضرت عمر رضی الله عنهما هرگز معقول نیست به طرفه غریب و لطیفه عجیب اینکه  
 شیعیان اسدالمطالب ابن ابی طالب رضی الله عنهما را جبار و مغلوب فهمیدند که  
 بر عجب حضرت عمر رضی الله عنهما معروب شدن تصور میدند به العیاذ بالله  
 وجه راجع اگر بر قول رسول بدلیل و ما یطق عن الهوی ان کھو الا وحی  
 یوحی منزل من لدی شدی به هرگز نه در قرآن مجید بر شان مبارک آنحضرت صلعم  
 جابجا خطاب نازل نشده به کتوله تعالی وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ  
 ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا الشَّيْءُ الَّذِي وَاذَكَرَ بِكَ إِذْ نَسِيتَ وَ الْيَضَاءُ  
 عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَمَّا أَذْنَتْ لَهُمْ الْيَضَاءُ لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ  
 مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ الْيَضَاءُ وَ اسْتَغْفِرُكَ ذَنْبَكَ - الْيَضَاءُ يَا  
 أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبِعْتَ فَرَضَاتِ أَزْوَاجِكَ  
 وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ نه قصه مذمت گرفت فدیة از اساری بدرشته بود  
 کتوله تعالی لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ  
 وَ اِيضًا قَالَ رَسُولُ صَلَّاهُ وَ لَوْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَذَابٌ مَا خَبَى مِنْهُ

و نه قصه مذمت گرفت فدیة از اساری بدرشته بود کتوله تعالی لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَ اِيضًا قَالَ رَسُولُ صَلَّاهُ وَ لَوْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ عَذَابٌ مَا خَبَى مِنْهُ

الا عمر یعنی چون برای حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنہ حضرت صلعم میل فرموده بخلاف  
 رای حضرت عمر رضی الله عنہ از اساری بدر گرفتند و بعد از ولایت مذکور این حدیث  
 مزبور فرمودند و چنانچه روایان هر دو فریق همین روایت و طریق را اختیار کرده اند  
 بلا تفریق بکتاب خود وارد نموده و خصوصاً درین باب حدیث النبی انما یصلح  
 کفایت است پس استدلالات شیعیت مگر حسب آیت تو من یبغض و  
 تکفر یبغض عمل کردن است و غیر ذلک بسیار و لائل هر دو شیعه تالیف التوحید  
 الیومین مندرج نموده ام و بنا بر این در اینجا که خلاف ما نحن فیه است ترک ما ختم  
 اما در بخار و امته از بخاری بیارم و تا کسی از سنن و هم نکند که بقول شیعه حضرت  
 علی کرم الله وجهه حضرت رسالت آید صلعم نسبت خلافیت وصیت فرموده بودند  
 بلکه عدم وصیت را بخوبی دانستن تواند و عن ابن عباس رضی الله عنهما  
 مخرج من عند النبی صلعم فی وجه الذی توفی فیہ فقال النبی  
 یا ابا حسن کیف اصبح رسول صلعم فقال اصبح یجهد الله  
 بامرنا فاخذ بیدیه العباس رضی الله عنه فقال انت والله بعد ثلث  
 عهده العصا والی والله لا اری رسول صلعم لیستوفی من  
 وجعه هذه الی الاخرت و حجوا بئنی عبد المطلب عند النبی  
 فاذهب بنا الیه لیساله فتمن هذا الاصر فان کان فینا علمناه  
 وان کان فی غیرنا کلنا فادعی بنا فقال علی رضی الله عنه و الله لا  
 سألناها فمنعناها الا یعطیناها الناس اجمع والی والله لا  
 اسألها اخرج البخاری معنی عبد العصا متفق و محکوم علیک فیس یولی الخلفه

قال - ومنها اقوال الاكابر من المجتهدين (ما) قال امامنا  
 الاعظم لم يسن لاحد ان يعمل باقوالنا ما لم يعلم من اين قلنا  
 واتركوا قول مجتهد الرسول واضربوه بالحائط وخذوا الاحكام من  
 حديث اخذوه فانها ظاهرة ان في ان التقليد لا يجوز الا ان  
 يحقق ويطلب الدليل وهدمنا ليضع التقليد الكليل العليل وغيره  
 اقول - جواب اين باره به تذكيره بتم مقاله اول گذشت به در پنج چيزي ديگر  
 بطرز ديگر بايد نوشت به كه معني اين قول نصيحتان مي فرميد به وليغان مي دانند به  
 جايلان چه دهند چه نهند به آري اين كلام اتركوا قولي الحق او خير الله لكلام  
 سابق كلام خير الانام است قال النبي صلى الله عليه وآله اجمعاء كره عني حديث  
 فاعترضوه على كتاب الله فما وافق كتاب الله فاقبلوه فما خالفه  
 فاضربوه عرض الحائط كذا في تفسير الاحمدى والتوضيح ولزوال التوراه وشمي  
 وغيره كما ترجمون اين مانع رسالت نشد به وان نيز مانع امامت نشد به پس تقليد به  
 كليل وعليل گفتن به گويامصنف خود را دليل ورفيل ساختن به و مساوي  
 آن از قوله (ان التقليد لا يجوز الا ان يحقق ويطلب الدليل) تكليف  
 مالا يطابق لازم گردد به كه بر هر كس طلب دليل از ما خدش واجب شود به و آن  
 باليقين باحكام دين شرع متين ممنوع ومنهي عنه باشد به لقوله تعالى لا يكلف  
 الله نفسا الا وسعها علاوه بر آن است كه گرفته حسب نوشته مصنف  
 تقليد باطل گشت به اما مع بطمان تقليد اسلام مصنف بهم عتقا گشت به چنانچه  
 اين امر باري تضرع بذكره به مقدم مقاله اول گذشت به ببارين ناچار در خوا  
 ذكرش نگشت به اما فريد بر آن اين است كه تا فهمان كلام آيه مجتهدان را كه عبارت  
 از اتركوا الحق است اصلا في فهمند به خواه نخواه شور و شغب نمايند به اي

قبل از اينكه او را بگويند  
 در بعضي از نسخ او  
 ديوارون بر جيبه او زور الوار  
 احمي او و توضيح او زور الوار  
 وغيره من به  
 او در بن تكليف و  
 نفس كس كس  
 به است

غیر متقدمین و مخالفین آئینہ متقدمین مجتہدین متبیین اند و نہ مفیدین دین و مضلین یاد  
 متین اند کہ از عمدتہ النفسکہ المخاطبین و مکاتف میزان الشتراسے  
 قلت و هو محمول علی من له قدرۃ علی استنباط الاحکام من الکتاب  
 والسنة و الا فقد صرح العلماء بان التقليد واجب علی العاصی  
 لیلا یضلل فی دینہ (تا) لاسیما امام الاعظم ابو حنیفہ النعمان  
 بن ثابت رضی اللہ الذی اجمع السلف و الخلف علی کثرة علمہ و دور  
 و عبادتہ و دقة مدارکہ و استنباطاتہ الا - و ایضا - فیہ و جمیع  
 من ادعی الاجتهاد المطلق النادر اذ المطلق المنتسب الذی  
 لا ینخرج عن قواعد امامہ کا بن القاسم و اصبح مع مالک  
 و محمد و ابی یوسف مع ابو حنیفہ و کا المنزی و الربیع مع الشافعی  
 اذ لیس فی قوۃ احد بعد الائمة الاربعة ان یتکبر الاحکام  
 و مستخرجہا من الکتاب و السنة فیما تعلم ابدا و من ادعی ذلک  
 قلنا لہ فاستخرج لنا شیئا لم یسبق لاحد من ائمتہ استخرجہ فاند  
 الیخرج الخ پس از بجا ہمان تقریر مصنف کہ اختیار کردن مسائل بنایب مختلفہ مثل  
 اختیار مسائل مختلفہ ابو حنیفہ و ابو یوسف و محمد و زفر و غیر ہم است و بران عبارت کتاب  
 مسمی بالتہدیه فی العلم العقائد و التوحید و الشکور الی لغی لصب الذہین  
 المختلفین فی الاحکام و الشرایع بالنسبۃ مثل اختلاف الفقہاء فی المسائل کمال  
 حنیفہ و ابی یوسف و محمد و زفر و الشافعی و مالک رحمہم را دلیل آوردہ و انرا بر البطلان  
 تقلید معین حجت گرفته + باطل گشت + بنا بران این فقیر نیز ترویجش مذکور  
 مستقل نوشت

تذکرہ شائز و ہم

قال - ومنها ما قال العارف الرباني والمعالج السبحاني الامام الشعراني  
 في كشف الغطاء عن الامة مجموع المذاهب هي بعينها الشريعية  
 ومن لم يدخل لفهم الشريعية من هذا الباب - نقض عليه بالشريعة  
 وفاته خير كثير لان كل حديث لم يأخذ اياه يترك العمل به  
 والمذهب الواحد بلا شك لا يحتوي على كل احاديث الشريعية  
 اقول - مراستجابي كلي - واغراب جلي - بدوام رواديه استيكانيك مصنف  
 بجهالت انما راجحت خود گرفتند و چگونه استدلال بر دعوی خویش ساختند  
 حالانکه ازین عبارات وجوب تقلید علی وجه الکمال ثابت است و اول به و غرض  
 مصنف نیست مگر بابطال به کما مر به القیل و القال به تضاعف هذا الاستدلال به  
 بخلافه المقال به اگر باز گویند که اگرچه تقلید مطلق ثابت گشت به اما با عتس تقلید  
 معین و مقید بر باورفت به گویم که بعضی منشی اسلام مصنف هم بر باورفت به و دعوی  
 مع دلیلی حتی که تمیز و تقلید با کتاب المجید بر باورفت به پس خفتن تقین بکر فر  
 گرفت به و دیگر استجاب اینکه امام شعرانی رحم به طور همین عبارات بر اخلال را  
 بخلال کتاب خود او خال نموده قیل و قال ساخته اند و چگونه بر امر محال -  
 اینان اعمال - اخیال - فرمودند به زیرا که نایب نیست که دران واحد اتباع  
 مجموع مذاهب محال - و اتباع احد المذاهب دران واحد را مخالفت غیر لازم  
 و اول - و لقبول امام شعرانی رحم آن مستلزم ثبوت ثواب است برای هر ساز و هر  
 حال - و این همه خلاف افعال شرعیست - و عکس اخیال طریقت - که امور شرعیست  
 مستلزم ثواب است نه مستلزم عقاب به فظهر الف و - بهذا التقرير العباد - اگر  
 گویند که دران واحد عمل و اتباع مجموع المذاهب مراد از اشتداد به بل یک به بعد  
 و گیر مراد و هستند به و آن منافی محال - و اتباعش هم هر کس را محال - گویم

که تا هم همان محال بر حال خود محال - که استلزام یکے ترک دیگر را لازم است پس  
چنانوقت از ثواب دیگر بے نصیب و غیر متاثر خواهد گشت و آن خلاف مقصود و امام  
ممدوح موجود و بقیه الفساد للعباد - الی یوم التناد - بطرز دیگر چیزی  
و دیگری گویم بشنود که امام ممدوح از مجموع مذاهب چهارگانه فتنه و مجموع مذاهب  
است یا مجموع مذاهب اربعه - بر تقدیر اول هر کس را اتباع هر مذاهب واجب آمده  
فان شرفا و عظاما و نقلا و عادة و عرفا قال - و هم منعی عنه است بقول خداوند عزوجل  
کما مر قوله لا یكلف الله شیئا من حال - و بر تقدیر ثانی من و جیه یقین یافته که از ثواب  
اربعه باربعه متعین گشته و چون از افرات اربعه باربعه متعین شدن درست شد و  
پس یقین و احاد متعین شدن هم درست خواهد شد و اگر یقین واحد غیر مشروع است و  
تعیین باربعه هم غیر مشروع هست و اگر این مشروع باشد و آن هم مشروع باشد و  
در ترمیم جمیع بلا سرج لازم گردد و باز چیزی و دیگر بطرز دیگری گویم بشنود که برابر  
خبرت - و اصحاب فطنت - مخفی نیست که ازین عبارت نقص علم بالشریعت و فوضیعت

منفعت طریقت - هر امام را علی سبیل البدلیت - لازم است که عمل بر واحد مخالف  
عمل دیگر است و این مستوجب معصیت است پس آنکه اربعه عصاة گشتند و عقوبات  
لهم نیز عصاة شدند و نعوذ بالله من هذا الاستدلال و پس گفت باید زودترین  
باز چیزی دیگری نویسم به امید که بالفرض اگر ازین عبارت امام ممدوح (شاید  
بطور اختلاف آراء ذکر کرده باشند) ما را ضرر است و نکلا تیرا می فرستادند  
از ان امر نیست که جمیع احادیث رسول مقبول م - در کتب صحاح نیست منقول  
پس نقص علم بالشریعت و فوضیعت کثرت منفعت است - بهر کمال بالا حدیث  
المترکین و بکه متحقق فیله محمول - فاین المفسر من التبجیان المنکر و  
خیر بر چه باشد باشد و اما مطلب ما هم شعر الی رحم جان نیست که شما فاسدید و بلکه

چنین است که من فرمودم: زیرا که چون در روضه میزانش نظر کردم، گفتمی عجب  
 دیدم، و جمیع غریب را مشاهده نمودم، بلیل دارم، هر چه خردیم، باز غفلت  
 کنان بر سر شاخ گل شستم، و از توبه گهای رنگارنگ دماغ را معطر ساختم، و چون  
 بفضل بار مضامینش از وصل گل، بالا مال شستم، و از مستی مل سرور شده قیل و قال  
 نمودم، یعنی خلاصه مضامین نیزان، امام شعرانی رحمه الله را چنین دیدم، بلکه از آن  
 مدار کل شریعت بر چهار مذاهب اختصار یافته، بلکه بر اقوال آئمه اربعه مجتهدین مثل  
 کل حاجات به الرسل ایمان آوردن و تصدیق کردن را واجب دانستم  
 و مساوی مذاهب اربعه را مردود و دوطرفه و شمار دم، و تقلید شخصی  
 واجب نوشته یافتیم، چنانچه جمله اش را بطور موزن نقل کردم، و اعلام ذلالت  
 و اعمل لكل ما سئله المجتهدون و اترك كل ما كرهه ولا

۱۵۵

لنقل اليهم بدليل في ذلك فانك فحسوس في داتر نفسهم ما  
 دمت لم نقل الى مقامهم ولا ليعلموا ان متعديهم الى  
 الكتاب والسنة و تاخذ الاحكام من حيث اخذوا ابدا -  
 و نیز در آن دکان بر میدی علی الخ اصدم اذا سأل الانسان عن التقليد  
 بهند هب معين الان هل هو واجب ام لا يقول له ينبغي عليك  
 التقليد عذ هب ما دمت لم تزل الى شهر و معين الشريعة الا و  
 خوفا من الرقع في الضلال و عليه عمل الناس اليوم و نیز  
 در آن و صرح امام الحرمین و ابن السمحان و القرالی و الکلبا المرسی و غیرهم -  
 و قالوا لا تلامه بكم عليكم التقليد بهند هب اما لم التامی  
 ولا تخذوا لكم عند الله تعالى في العدل عنه انتمی و لا خصوص  
 الامام الشافعی في ذلك عند كل من سلم من التعصب بل

كل مقادير من مقلدي الاثمة يجب عليه اعتقاده ذلك في  
امامة الحق والضا فيه ولما يجب علينا الايمان والتصديق  
بكل ما جاءت به الرسل وان لم نفهم حكمة فذلك يجب علينا  
الايمان والتصديق بكلام الاثمة وان لم نفهم علمه. والتم  
فيه على ان انتقال الطالب من مذهب الى مذهب فيه قدح  
في حق ذلك الامام الذي انتقل عن مذهبه (تا) ولو صدق  
هذا الطالب في صحة هذا الاعتقاد في ان سائر الاثمة  
المسلمين على مذهب من ربه لم يطلب الانتقال من مذهب الى  
غيره بل كان ينبغي ان كل مذهب عمل به وتقيده عليه او يصله  
الى باب الجنة ١٢ والضا فيه انها امر علماء الشريعة الطالب بالتزام  
مذهب معين وعلماء الحقيقة المريد بالتزام شئ واحد  
فاذا كان مذهباً ملوك المريد او الطالب في العبادة ثلاث سائر  
واصل الى عين الشريعة او حضرة المعرفة بالله تعالى فيقتد  
بمذهب او شيخ سنة ثم ذهب لآخر سنة ثم لآخر سنة  
فقد فوت على نفسه الوصول ولوانه جعل الثلاث سنيين على يد  
شيخ واحد لا يصل الى عين الشريعة او حضرة المعرفة بالله تعالى  
(تا) ولولا امر على الشيخ واحد لوصل الى مقصوده الخ وغير  
ذلك كثار فيه من هذا القسم - چونکه کتاب کشف الغمیه امام شعرانی رحم  
موجودندارم که از عبارت پس و پیش الزام خصم و هم به این کتاب نیز از  
امام شعرانی رحم منجی عبارت مستند مصنف در آوردم که چونکه کتاب کشف الغمیه  
یا تسمی به کشف الغمیه یا ختمی



فائده - در خیال بطور مختصر چیزی می نویسم بنظر تفکر و غور باید دید و منصفان  
را بگوش هوش باید شنید که غیر مقلدان مثل متعین (التقریر بالصلوح) عبارت  
پس و پیش را طرح داده بغرض تذویر جاهلان و تغیر مقلدان به حسب حجت  
عبارات اکابر مشایخ مقلدان را (که حسب مقتضای حال - و نقل احوال حال  
و به ترویج افعال جهال - قیل و قال نموده اند) بدو تقلید آئمه مجتهدان در حق  
و نامحان را می بنمایند - تا ترک تقلید کنند - حتی که اکثران از ایشان احوال  
غیر مقلدان را سدید می شمارند - و باتباع ایشان می گیرند - بلکه حسب پیش  
نفس صریح - بترک تقلید - لذت جدید جدید می یابند - و برخود خ لاند میان  
اسلام اطلاع نیابند - چنانچه خدای احوال مشایخ را (که مصنف معالی آنها را  
نفسیه - و یاراه ضلالت پیش گرفته - از آنها استدلال ساخته) بمضمون  
و القلیل محمود ج الکثیر - و الغریبه تنبی عن البحر الکبیر -  
بطور نمودج بیارم - و سخانیها را بهال بیان می سازم - از جمله قال المصنف  
و منها ما قال الشيخ محمد الدین فیروز آبادی فی کتابه المسعی  
بسفر السعادت حیث قال در باب عبادات اعتماد کلی بران کند یعنی برای  
از حضرت نبوی صلعم صحبت رسیده است - و از اختلاف زید و حمزه بنید است  
اقول - اگر چه مصنف باعث عناوت یا عداوت ازین عبارت صاحب فخر سعاد  
رو تقلید نموده - و آئمه کرام مثل زید و حمزه و عوام شمرده - اما فی الحقیقت از آن  
و جوب تقلید ثابت گشته - که رای هر غیر مجتهدان محض ناقص و خام است - که  
محیط علم تام نیست - که بلا تقلید اند از صحابه و علم صحیح کردن تواند - نه بغیر  
نفسیه امامی بر تفریق و تمیز اختلافات زید و حمزه و ک اختلاف الرواۃ قدر  
دارد - پس باید که بلا دخل امامی خود بمضامین حدیث و قرآن گراید - بلکه استخراج

در بیان دین و دنیا و رسول  
که این صاحبین علم و کرامت  
اند و سزاوارت جو استناد و تکرار  
چون

که جب کتب نقل می کنند  
می نویسند و می نویسند و می نویسند  
و می نویسند و می نویسند و می نویسند  
و می نویسند و می نویسند و می نویسند

سندین حدیث و قرآن بسوی اجتماع مجتهدان رجوع نماید که اتباع اقوال مجتهدان  
نیست بلکه اتباع اوامر و نه ای حدیث و قرآن است که آیت و اطلاق الرسول  
اولی الامر منکم - و آیت - و الذین یستنبطونه الیه درین مقال  
والاست - و حدیث - اذا خرج ثلاثة في سفر فليوم واحد هم  
رواه ابو داود و مؤید این حال به بقول غیر مقلدان مجتهدان اتباع ترجمه صحاح  
و غیره را نام اتباع حدیث و قرآن - نه و ای نفسانی و خود را می هر که در سر را نام حدیث  
و قرآن بکار عمر المصنف - از انجمله قال المصنف و منها ما قال العارف بالله  
العالم الربانی الشیخ تاج الدین العثماني في جامع الفوائد الدین  
بالنقل لا بالراي ای من الکتاب السنة و الإجماع و قیاس و محابله  
و آئمه المحققین و من یعمل بقول المجتهدین فهو مثاب في الدنيا و  
الأخرة ما لم یجد الحدیث الصحیح المصلح الإسناد و اذا  
وجد لا یعمل بالحدیث  
اقول - ابن مقال علی وجه الکمال به بر ثبوت قبل - قال مقلدان و الی است  
نه غیر مقلدان را مستطیع قال - اما مصنف بغير خبر غریبین و مال - از لفظ العرفان بالحق  
که جز بشرط اذا وجد که است استدلال گرفته و احصا احوال و جز بشرط تاکید و  
واقول آئمه شرف القرون و سرگروه غیر مقلدان خود را صحیح الاسناد فهمیده و در  
اقوال آئمه خیر القرون که مستنبط احادیث صحیحه است غیر صحیح المصلح الاسناد شمرده  
و باعث کوری چشم درونی و بیرونی من یعمل بقول المجتهدین فهو مثاب  
في الدنيا و الاخرة را ندیده  
مولانا روم  
که دیدی بچو شمد و چون خمیس  
آن که در چون ندیدی بچو خمیس  
یا چو مستغرق شدی از عشق خرم  
آن که در میان با عدت از نظر خرم

ظاهر صنعت بدیدی را استاد او ستادی برگزینی شاد شاد

هر یک در کف خصا که موسیم می دهد بر ابلهان که عیسیم

ای مصنف بر چنین استدلال دیگر مقال مولانا روم نیز وال است همیشه

گر با استدلال کار دین بدی فخر رازی را زوار ما بدی

یای استدلال همان چو بن بود یای چو بن سخت بکین بود

اما تو مقدمش را نفیدی بر خلاف معیش بر ابطال تقلید آیه مجتهدین از اجتهاد

گرفته یعنی و منها ما قال مولانا رومی هست گر با استدلال ان گرفته حالا که

مولانا رومی باین قولش بر استدلال مولانا فخر رازی (که غیر مقلدان پیشوا

خویند استند و واجباً از قولش استدلال گرفتند) طعن زده که رازی را غیر

رازدار گفته پس جمیع اولی غیر مقلدان که از اقبال امام رازی استدلال گرفتند

بر باد رفته اگر بین گفتا نمکنی دیگر ابیات مولانا روم را بشنوی ابیات

شیخ نورانی زره آگه کند پاشش هم نور را همه کند

گرچه پشیری چون روی ره بی دلیل همچو روبه در حال و دلیل

این میرالاکه با برنای شیخ تابه بینی عون شکرهای شیخ

ای مصنف هنوز تو مثل طفل هستی فکر سپیران و ذکر مرشدان نازی مولانا

طفل را چه فایده آید در فهم سپیر تا چون اندیشه کند همچو نمک سپیر

فکر طفلان وایه باشد که شیر یا مویز و خوز یا گریه و نفیر

آن مقلد هست چون طفل علیل گرچه دارد بحث بار کوه دلیل

آن حقوق در دلیل نه در شکل از ابیهت میکند ادراک دلیل

یک اگر چه در زمین جا باشد است چون بدیاریست بگشاید

ای مصنف در هر امر انظار هر حکم نباید کرد و بلکه یار یکا بنی باید کرد

چنانچه شخصی در نماز گریه می کرد و نادان آن نماز را باطل می شمرد و مولانا روم

آن یکم پیرسید از مفتی برار

گر کسی گریه می نمود در نماز

آن نماز او عجب باطل شود

یا نمازش جائز و کامل بود

گفت آب دین نامش بهر حیثیت

بگری تا او چه دیده که گریست

گرسنوق حق کند گریه دراز

یا ندانست از گناهی در نماز

بشک گیر نماز او کمال

قرب یابد در سر و حق الاحمال

در فغان از ماتم فرزند کرد

که دل و جانش ز ماتم کرد درو

هم نمازش به شک باطل شود

گریه او نیز به حاصل بود

عبر سخن موقوف بر نکته مکملی دارد و سعدی رح بدنه در سخن بخت کردن است

از جمله قال المصنف و منها ما قال ابو الخیر و سمیت

تقلید و سبب تقلید بمحضی

بدانام کند نام جو المردان را

اقول - آری نه تحقیق تقلید آ

افزون آن بر دو تقلید را بر ابر شمار و بنا بر آن تقلید آیم مضلین راه فعلت است

گیرد و پس حیف مدحی است که مصنف بر فهم عبارت فارسی هم قدرت ندارد

که در میان مقلدین مضلین و مهتدین تفریق کردن تواند و سعدی رح

خیالات نادان غلوت نشین

هم بر کند عاقبت کفر و دین

صفائی است در آب قائمیه

ولیکن صفار با بد تمیز

از جمله قال المصنف و منها ما قال السعدی شیرازی رح سمیت

عبارت به تقلید گمراهیت

خنک بر ویر که آگاهیت

اقول - مراد از تقلید این بیت تقلید همان مریدان مراد است که تقلید فرستاد

بر امور خلاف شرع مرتکب شوند و آمار عبادت شمارند چنانچه مجاوران قنیه

و مریدان شاه مدار و مولی علی و با سوامی و غیر ذلک که بتقلید مرشدان مزارع  
 بر منکرات و سکرات ترکیب باشند بلکه اکثران تشایخ و حلول را قائل گشتند  
 و همچنین اقوال تقلید کرده گمراه شدند و که ما فی الخلق و التفسیر الکبائر  
 نه بطلان تقلید آئمہ مجتهدان و اولیای اعظمان مراد است اگر چنین بود  
 خود سعدی رحم نیز باعث تقلیدش گمراه شده و العیاذ بالله و اگر این بیت <sup>سعدی</sup>  
 تقلید آئمه باطل گردد پس بدین پیشش رحم روزه همان مسلمانان را که در  
 رانان چاشت نمی و بدورست نباشد سعدی رحم

مسلم کسی را بود روزه داشت که در دانه را و بدنان چاشت  
 و گرنه چه حاجت که ز جنت بری ز خود باز گیری و هم خود خوری  
 و نیز بدین ابیائش رحم او را جبریتند لازم آید العیاذ بالله سعدی رحم  
 گزندت رسد ز خلق خرج که نه راحت رسد ز خلق نرسد  
 از خدا دان خلاف دشمن دوست که دل هر دو در قفس اوست  
 گرچه نیز از کمان همی گزرد از کماندار بنید اهل مسرور  
 و اگر از ان بیت تقلید آئمہ باطل باشد پس بضمون بیت زیرین بجز خدمت  
 خلق همه عباد متاد طریقت حرام باید شد سعدی علیه الرحمه

طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاوه و دل نیست  
 از سی مطلب سعدی دیگر است و در طرف گنجایش نیست که مفتضای حال را  
 قیل و قال دیگر است سعدی رحم

نه در سخن بحث کردن رواست خطا بر بزرگان گرفتن خطاست  
 از آنجمله قال المصنف و منها ما قال الغزالی فی کیماء السعادات  
 اما شرط اول آنست که حجاب از میان خود بر دارد تا از ان قوم نباشد که خدا می تعالی

می گوید و جعلنا من بین ابدانهم سدا فاعشیتنا هم فهد الامیر و  
 و حجاب چار است مال و جاه و تقلید و معصیت الی ان مال اما تقلید حجابست  
 که چون مذہب کسی اعتقاد کرد و بریل جمل سخن شنید هیچ چیز دیگر را در دل او جای  
 با اینکه همه را فراموش کند و بگوید لا اله الا الله ایمان آورد و تحقیق آن بود که  
 او را هیچ معبود و نمادند که ویرا اطاعت دارد جز خدا متعالی و هر کس بروی هوا غالب بود و  
 او بود چون این حقیقت حال شود باید که کشف کار از مجاہدت جوید تا از مجاہدت  
 اقول - اولاً اینکه گفتگوی با سخن فیه و ناسوت است و این کلام غزالی رحمہ اللہ  
 است فافتراقاً کلاهما افتراقاً بلیغاً و ثانیاً اینکه بقول (همہ را فراموش کند  
 و بمعنی لا اله الا الله ایمان آورد) حدیث و قرآن و رسول المنان را نیز فراموش کردن لازم است  
 العباد باید که از ان بے ایمان گردند

ثالثاً اینکه معنی بقول (حجاب چار است مال و جاه و تقلید و معصیت) فقط تقلید را جزا  
 دانسته و باقی سه را محال شمرده و که مال و جاه و معصیت را از دست نداده و  
 رابعاً اینکه معنی قول (و هر کس بروی هوا غالب بود معبود او بود) در ذات غیر مقلدین با  
 شده و که بعد از مدید - بهوای شیطان میرد - این مذہب جدید حادث مسافرت  
 و حجاج وغیره را معبود دانسته و خامساً اینکه اگر غرض امام غزالی رحمہ از این قولش  
 حرمت تقلید بودی - بجای دیگر همین کیمیا سعادت این عبارت زیرین نه نوشته  
 خرواج امام الکه بحقیقت معلوم بود که آن چیز ناشایست است نه بگمان و اجتهاد پس شافعی  
 را بود که بر حنفی اعتراض کند چون نکاح و لی کند و شفعه جاری گیرد و امثال این اما  
 اگر شافعی مذہب نکاح بے حکم کند یا نبیہد نماز خود او را منع کردن را بود که مخالف  
 صاحب مذہب خود کردن نزد چکس روا نبود انتہای - و نیز در احادیث العلوم بحیات  
 زیر قوم را مرقوم ساختی و بل علی سلفه اتباع مقلدہ فی کل تفصیل فاین مخالفه

متفق علی کونه منکر این محصلین استخوان پس همچنین استدلال غیر مقلدان نیست \*  
 مگر در خضع و فریب انداختن مقلدان است \* زیرا که ایشانرا از استدلال کتب  
 مقلدین فقط الزام مقلدین غرض نیست \* بلکه در پرده مصنفین مقلدین امامی را  
 تحقیق کردند - و مؤلفین مقتدین را بتائیدی را تجلیل مآخذش نیز غرض است \* که هرگاه  
 جمیع مصنفین بر تقلید امامی مقلد بودند \* با وجودش تقلید را (زعم و فهم غیر مقلدان)  
 حرام گفتند \* پس ایشان خود احمق شدند چه شدند \* العیاذ بالله \* هر چه پرچو شدند  
 بر دیگران پسند \* اما الامر ایسکما علی ما فی وجهه الامم \* مذهب یونان بلکه در لطافت  
 کلام مصنفین کلام \* و تفاوت افهام مؤلفین عظام شک و ریب نیست \* اما در  
 خاصیت اثر باران است \* قطعه  
 شمشیر نیک را زمین بد چون کند کسی \* ناکس تبریت نه شود ای حکیم  
 باران که در لطافت طبعش خلاف نیست \* در بارغ لاله روید و در شور بوم مشر  
 استلزام - چون کل استدلال را حال \* برین منوال وال است و ریافتیم \* پس از  
 و ادجواب همچنین مقال - دست برداشتم \* و بالنفس خود قیل و قال نمودم \* قادر  
 سخن کوتاه کن - بحث تصحیح اوقات کن - رو خود بگیر - فلاح خود جو - بصلاح خویش  
 برو \* نیز دید احوال مروده مرو \* ۵

کسی را نصیحت بگو ای شکفت  
 که دانی که در روی خوابد گرفت  
 فهم سخن چون نکند مستمع  
 قوت طبع از منکلم مجوس \*  
 نصحت میدان ارادت بیار  
 تا به زند مر و سخن گوے گوے  
 قوله تعالی - وَلَا يَنْفَعُكُمْ لُحْمِي أَنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كُنَّ اللَّهُ  
 يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ \* شمشیر  
 تقدیر چون سابق است تعلیم چه سود  
 جز بندگی و رضا و تسلیم چه سود \*

وَقَوْلُهُ تَعَالَى - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ قَوْلُهُمْ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى  
 أَنْ يَقْطَعَ قُلُوبَهُمْ هَذَا هُوَ الْإِشْهَادُ بِمَا جَاءَتْ الْإِثْبَاتُ بِرَدِّهَا عَلَى الْإِثْبَاتِ تَامُوا تَابَتْ أَيْ  
 خَوَّلَتْ مَادَّةً ۞

خوبی بدو طبیعت که گشت مزدور و بخت مرگ از دست

که ایشان قوم نبایند انمو قوم نبایند را چنین حال است که در ربوبیت و برین ایشان  
 رَاقِلُ قَالَ سَمِعْتُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا رَافِعٍ الْكُوفِيَّ يَقُولُ  
 عَلَى بَنِي إِسْرَافِيلَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يُخْبِلُ مَنْ كُفَى أَنْ يَمُنَ  
 بَلَدَكُمْ هَذِهِ أَوْ مِنْ كُفَيْكُمْ هَذِهِ بَلَدِي بَلَدِي حَنِيفَةٌ قَدْ كَلِمَ قَلْبُهُ  
 عِدَايَ حَكَمًا وَكَيْفَ لَيْتَ بِهِ قَوْلُهُ فِي الْخُرَافَاتِ الْغَالِبِ عَلَيْهِمْ  
 ۞

از برادر بن عقلی که کز بزم ایشان مجتهد است علی ۞ قند می نخل باید داد و به بلند  
 پام بر کل باید نهاد و چرا که مصنف رو تقلید رسید دست و پا نهاده بدو لعل عقلی  
 خود علم خود را حلی و دانسته بلا خیال ضرر خیزی و کفی به بصورت فاسده و تقلید  
 گامده میقسم ساخته حکمتی بطلان تقلید بیرون آورده به قیاس خود کلام  
 بیفتیش را فرزند تصور دهند یا بالوزیر اسب و فرزند و او به برودت ساختند  
 و بر نتیجه تحریرات خویش چنان نازان و فرحان گشته که آنها را و پیش طعنه زبان  
 ایا هم خبر اندیش نمایان و حیان گمان هستند بنابران از خدا خوانان و جوایان  
 که ایشانرا بطرزین ترانها و هرزه گوئی های ایشان الزام داده گریبان و مالان  
 یعنی بر اختیار تقریرات شیطانیه و تحریرات نفسانیه چه چه قباچه نهان اسلامیه  
 در پیش می خود اطلاع دانستم تا ایشان بقول معنی ۞  
 یکے بر سر غلخ وین می برید خداوند بیستان گنه کرد و دید

وَقَوْلُهُ تَعَالَى - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ قَوْلُهُمْ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى  
 أَنْ يَقْطَعَ قُلُوبَهُمْ هَذَا هُوَ الْإِشْهَادُ بِمَا جَاءَتْ الْإِثْبَاتُ بِرَدِّهَا عَلَى الْإِثْبَاتِ تَامُوا تَابَتْ أَيْ  
 خَوَّلَتْ مَادَّةً ۞



گفتند اگر این مرد به می کند در باسن که با نفس خود می کند  
 بر ضرر آنها واقف شوند و نوبت ببرد و باز بتقلید کرانند چه صحرای صحرا  
 است که گفتی به نصیحت گیرند و از بابت غلات ناجی باشند و بدایت  
 بامده و چون صفت اخبرش طحطار و طحطار به تقلید کند صاحبان طحطار و طحطار  
 بافتد حتی ظاهری احادیث صحیح - قطع و قطع می نمایند به بنابر ان بقول (مگر بگویم تا  
 بنیب انبی شود) بقرض الزام گفتگو در صحاح بر خود الزام کردم و در غیر صحاح  
 دیگر غرض ندارم بلکه صاحبانش انبیا و ائمه شریعت حسب درجه تقدیم  
 و تاخریت مبدا نم که سبب انان مقلدان متاخران راه هدایت یافتیم و طحطار  
 معرفت گرفتیم و انان انکاره رضی الله عنهم و رضوانه علیهم هم  
 اصرار

تذکره که همه مستدام

قال - واما الغفلة فمنها ان وجوب التعيين باطل لانه خلا  
 الاجماع وكما كان كك فهو باطل فذا باطل اما الطغرى فلا لانه  
 مضاد للقول الجرم عليه المجتهد من خطي ولصيب اذهل صرح  
 في ان بعض اقول المجتهد يوجب لا كلها فان اخذ الخطا جرم  
 كيف لا وقد قال نينا المعصوم صلعم ان لا طاعة الا لله  
 المهر و ان اما الكبرى فبين \*

اقول - جوابش عبارت عربی بر وجه میدهم بحشم عبرت باید دید و بگوشت  
 برش بایستند که چون ایشان را عداوت یا عنایت ساری و ضلالت طاری  
 بنابر ان سجای و حجب باطل و سجای موافق خلاف ترقیم ساخته اند و اگر تلبه  
 می یافتند هرگز چنین نمی نوشتند و با چنین گویم که مقتضای ضلالت است که  
 سجای عدم تقلید باطل - وجوب التعین باطل نوشتند و در آنچه کن را

متنهای حاشیه در حاشیه چپ و راست و پایین صفحه که به خط نستعلیق نوشته شده است.

متنهای حاشیه در پایین سمت راست صفحه.

Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like "و اما في قوله" and "فان الله".

جاء في تفسيره الوجه الاول - ان الثقلين واجب لانه  
 موافق الاجماع وكما كان ذلك فهو واجب فهذا واجب اما الصغر  
 فلا لانه التق واجتمع عليه الجمل الثقلين من العلماء الكرام - والا ولما  
 العظام - فالخذ عليه الاجماع كيف لا وقد قال رسول صلوات  
 لا يجمع احق على الضلالة فكيف يكون الثقلين ضلالة اما الكبرى  
 الوجه الثاني ان عدم التقليد باطل لانه خلاف الاجماع و  
 وكما كان كذلك فهو باطل فهذا باطل - اما الصغرى فلا بل  
 الشرعية فالعمل بابطال الشرع حرام فهذا حرام كيف لا وقد قال  
 الحصول صلوات ان اطاعة الا في المعروف واما الكبرى فبين  
 قوله المجتهد خطي ويصيب اينكه بخطاي مجتهد تخلفه كردن و خوده گرفتار  
 و يا خود را نزل انسان برون مانتن تحمل غير آن قرار گرفتن است و زير آن  
 و اصل رسل انسان نياست مجبور و مغاير است كما قيل الانسان حرام مع  
 الخطاء والنسيان هـ بيت  
 غلط و سهو بر من و توبه است بر همان آفرين غلط نرو و  
 بنا عليه از حضرت آدم علم گدیم خوری و از حضرت داود علم تقبل گناهندان حضرت  
 او را در گرفت زوجه اش - و از حضرت موسی علم تقبل شخصه با ناست سبوح و از حضرت  
 یعقوب علیه السلام بغریب برادرش غشاء عم - و از حضرت نبیا صلی الله علیه و سلم عدم  
 قول انشاء الله تعالی خصوصاً در مفاد آسانی بد خطا و ان اجتناب بلکه از ان  
 انبیا خطا واقع شده کذا فی تخرج المسلم و اگر برین تقریریم کفا کنیم و از  
 حدیث و اجماع و قیاس و دلیل بر اینیم که بگویند بقرین و از اما القرآن  
 فنقول حضرت موسی علم قوله تعالی لا اتواخذن فی ما نسیتم و قوله تعالی

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like "و اما في قوله" and "فان الله".

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including phrases like "و اما في قوله" and "فان الله".

وطن داود التافهنا - وقوله تعالى - ففهمنا سليمان - اما الحديث  
 انه ان اشهر اهل كذا في المشكوة - وحديث اذا حكم الحاكم فاجتهد  
 اصاب فله اجران واذا حكم فاجتهد واخطا فله اجر واحد  
 متفق عليه كذا في المشكوة وغيره اما الاجماع ليس قول امام نووي وشرح مسلم  
 بوجه حديث ذكره في كذا راسا قال العلماء اجمع المسلمون على ان ذلك الحديث  
 في حاكم عالم اهل الحكم فان اصاب فله اجران اجر باجتهاد  
 واجر باصابة وان اخطا فله اجر باجتهاد - اما القياس ليس قول علماء  
 التفاضل في صدره بترقية وغيره ان القياس مظهر لا مثبت ليس ممكن بانتهى بخطا  
 كما في حديث مفاوذا ساري بدر القرض الاصول اربع ذكره في خطاها ونسبها  
 كذا في - ونسبها اصحاب كبار - وانزادوا بقول ابرار خطاها ونسبها بظهور آراء  
 از حضرت علامه رضا وغيره بجهك حضرت علي كرم الله وجهه خطاها في الاجتهاد وشده - كذا في  
 المسلم وشرح وسائر كتب الاصول والاخبار - في الجملة بائمه اخطا حضرت آدم ثم  
 خطا كاره قال رسول صلعم قبل الفضي عمر آدم مع الاربعين سنة جاء  
 ملك الموت فقال آدم ولم يبق من عمرى الاربعون سنة فقال اولم  
 معقلها ابتلي داود فجد آدم فجدت ذرية نوح ونسب آدم فاكل  
 من الشجرة ففسدت ذريته وخطا آدم فخطت ذريته اخرجه الترمذي  
 وصححه كذا في التيسير الاحول - - اگر چنین نباشد نام انسان انسان  
 چگونه باشد - و عصمت نبی صلعم را معنی دیگر باشد هر کس را علم گنجایش نکرده  
 خصوصاً اولین محل گنجید پس با وجود موجود علمتای غیر محدود و بی خطایه مقبولین  
 و در ویر تکب گشتن گویا بخطایه انبیا اعظام راضی شدن است - العیاذ بالله -  
 فاحاكم وما شانكم فانظروا الى انفسكم ولا تاتوا بغيركم - اگر گویند

که بطلان ظهور خطا اصرار بر خطا لازم نیست بل ترکش لازم است. گوئیم شبهه آخر  
لازم نیست. اما ثبوت خطا هم باید. که فی الحقیقت بظاهر آید. و نه مجرد خطا  
او عاقله اضافی بخندید معاندان چه عقل و نقیصان زیاد. چون نباشد بر کس بود  
نقصانهای خود و قبیل و قال می گراید. و دعوی انانیت می نماید.

تذکره صاحب هم

قال ومعناها ان اقوال المجتهدين محتمل الخطاء والمتمحل لا يؤخذ لانه  
اذا جازى الاحتمال بطل الاستدلال.

قول - (اذا جازى الاحتمال بطل الاستدلال) را مقامهای است  
بخصوص مختصین در هر چهار شمول و عموم که از عمده با و منفس اگر گویند که عموم است گویم که  
باید یا خوش که در خلافت خلفای اربعه سخن رود. و در ثبوت نبوت شک و شبهه پیدا شود  
که در قرآن لا ادری ما یفعل لی و کلمه - و در حدیث انما انما بشر اند و در بعضی  
از مقامهای مخصوصه احوال شایع غیر متقدمان است. لایم محتمل الخطاء و محتمل  
لا یؤخذ لانه اذا جازى الاحتمال بطل الاستدلال فقول کما لا یؤخذ  
لانکم لا تفقهوا غوامض الحدیث و القرآن ولا تبلغوا الی البلیغ  
والبیان - و قد مر الضاحی جواب هذ القول فی تذکره المتقدمه ایضا  
تذکره فوز و صاحب هم

قال - ومنها ان الشریعة المحمدیه علی صاحبها الف الف تحیه  
وسلام بالنسبه الی المذاهب الاربعه مثلا اما کل او کلی و فی  
کلا الشکتین یلزم المطلوب لانها ان كانت کلا یلزم عدم التعین  
البه وان كانت کلیاً یلزم اجتماع المتضادات وذا باطل فالقول  
بوجوده کذا. افول - حسب تقریر مصنف تحریر می نماید و نیزه و نورانی

ان الشريعة المحمدية على صاحبها الف الف تحية وسلام بالنسبة  
الى الصحاح الستة وغيرها من الاحاديث التي اقرها بتركها الطرقة  
مثلا اما كل او كل وفي كلا الشقين يلزم المطلوب لانها ان  
كانت كلا يلزم عدم التعيين للصحاح فيدخل فيها الاحاديث  
من غير اهل السنن ايضا فظهر ما ظهر - والكانت كليا يلزم اجتماع  
المتضادات وهذا باطل فالقول بوجوب العمل بالصحاح كذا لا  
تذكره

قال - ومنها القياس من الشكل الاول البديهي الانتاج هكذا عرفت  
مسائل حقه محقة هي شريعة محمدية وكلها هو شريعة محمدية فزاد  
حق ووجب بالاتباع ينتج كل مسائل حقه محقة احق واوجب عندهم  
اقول - من يسميهم بسمان شكل اول جواب يسميهم بنبي وبفهميد الصافي  
اعتان نه ساريد - ان القياس من شكل الاول هو البديهي الانتاج  
عندكم فنسئل عنكم ان كل احاديث التي في الصحاح وغيرها هو  
محمدية وكلها هو شريعة محمدية فهو احق واوجب بالاتباع  
فينتج كل احاديث احق واوجب بالاتباع اما الامر فليس كذا  
لان بعضها موضوع وبعضها معارض وبعضها متروك وبعضها  
مطعون فاين الاتباع بكلها +

تذكره است وكم

قال - ومنها ان المجتهد ان مخطيا في بعضها فكيف التعيين وان  
مصيبا في جميعها فاين الاجماع للثنين +  
اقول - ان المجتهدين ان مخطئين في بعض الاحاديث فكيف العمل

بالوثوق وإن مصيبين في جميعها فكيف الترتيب والطعن ببعض  
أما الاجتماع فحقه يلزم اجتماع المتضادات وهذا باطل فهذا باطل  
وأما الافتراق فحقه تشرع بالتعين فبإباحته مبين غير مخفى أما  
الاجتماع فلا يبطل تخلف البعض كما لم يبطل الخلافه لآل بكه  
رضاء ثبت على كرم الله وجهه ولا الخلافه لعل رضاً يتخلف زبزو  
فإن رضاه رضاً وغيرهما من الصحابة رضاً كما لا يخفى على من له علم بحالهم  
الجموع والناسم ولا تلوموا غيركم

### تذكره بست وسوم

ومنها أن المذهب الواحد أتمام الشريعة أو بعضها  
فإنها فكيف الدوران وإن بعضها فله من الموفق الذي لا يستطيع  
أن يقول نؤمن ببعض ونكفر ببعض أين الاطمينان \*  
أقول - نسألكم إن الأحاديث المتخالفه المتبانية فيما بينها أتمام  
الشريعة أو بعضها فإن تمامها فكيف الدوران وإن بعضها فله من  
الموفق الذي لا يستطيع أن يقول نؤمن ببعض ونكفر ببعض فإين الاطمينان

### تذكره بست وسوم

قال - ومنها أن التعيين إنما حدث في القرن الرابع وما هو كذا  
فهو بدعة مستفجرة فالنعين مثله \*

أقول - إن تأليف الصحاح إنما حدث في القرنين المنصوص وما  
هو كذا فهو بدعة مستفجرة فالتأليف مثله \*

### تذكره بست چهارم

قال - ومنها أن اقتداء الأحناف بأشواق أو بالعكس مثلاً إنما

جائز فإين التعين واما غير جائز فإين الاجماع المتعين :

اقول - ان اقتداء بعض الرسل ببعض في بعض الاحكام او اتباعه كاتباع نبينا الكريم صلعم بموسى عم في صوم عشوراه مثلا اما جائز فإين التعين للشريعة المحمدية واما غير جائز فكيف القول المتعين قوله تعالى لا تفرق بين اثنين احديهما من رسله اما الاجماع فلا يصح عليه

ذكره :

## تذكره ليست وخبم

قال - ومنها ان التعين لو لم يكن باطلا لما يستلزم المحال لكن في حرب فيكون باطلا اما المقدم فلانه يستلزم العصمة في غير الانبياء احر الصلوة والسلام واما الاستثناء فبين غير مبين : عنهم اقول - ان عدم التقليد لو لم يك باطلا لما يستلزم المحال لكن فيكون باطلا لان مستلزم المحال باطل اما المقدم فلانه يستلزم العصمة لكل واحد من المحدثين او في كل واحد من المحدثين الحديث من غير الانبياء عليهم الصلوة والسلام واما الاستثناء فلانه يستلزم لكل الاجتهاد وهو محال - لقوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا وسعها :

## تذكره ليست وششم

قال - ان استواء الحقيقة في المذاهب الاربعة مسلم ام لا فان كان مسلما فكيف التعين وان لم يك فإين الاجماع بالتعين : اقول - تارة نستلزم ان استواء الحقيقة في الاحاديث كلها مسلم ام لا فان كان مسلما فكيف العمل ببعض وان لم يك فإين

الاجماع على العمل بالحديث تارة لنسأل عنكم ان استوام الحثية في  
الشرايع كلها مسلم لا فان كان مسلما فكيف التعيين وان لم  
يك قايين الاجماع على بعضها باليقين - تارة نقول ان قولكم  
هذه امتنا قاض لما قلتم ناعلا على الشرع اني قايين الاطمينان فكيف  
تذكر الادعاء \*

### تذكره است مضم

ومنهم من فيها ان ايجاب التعيين انما هو شرك في التوحيد او الرسالة  
من هو الا هو هو ما اخبر الله عز وجل من سوء اعمالهم و قبح  
الهمما اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله وكما  
نذكره في ذلك فهو شرك فهذا كذلك \*

قول - ان ايجاب تعيين الاحاديث في الصحاح المستمدا فما هو  
شرك في التوحيد او الرسالة اذ ليس هو الا هو هو ما اخبر الله عز وجل  
من سوء اعمالهم و قبح اعمالهم اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا  
من دون الله وكما كان لك فهو شرك فهذا كذلك بارى ذكرين  
آيت تذكره فيهم مقال اول گذشت با في مضامين الزمان با يذكريت \*

### تذكره است مضم

قال - ومنها ان ايجاب التعيين انما هو اصرار على ما منعه الله  
تعالى والاصرار على الممنوع حرام بل كفر لان استئصال المعصية  
كفر فكيف بايجابها فالاجاب كذلك \*

اقول - ان ايجاب التعيين للاحاديث في الصحاح انما هو اصرار على  
ما منعه الله تعالى والاصرار على الممنوع حرام بل كفر لان استئصال



المحصية كفر فكيف بإيجابها قال لا يجاب لك لان محمد اسمعيل النجاري  
رح قال تركت كثيرا من التسميح لخل الطول والمالك رح والمسلم رح  
والترشي رح قالوا مثله فابن التخين فالتشروا في الارض واتبعوا ما تركوه  
وان لم يتجدوا فكيف العمل بالبعض دون البعض فما تقولون في  
قوله تعالى ان من يبغض ويكفر ببعض - فاستغفر وايها الالهة <sup>يستغفروا</sup>

منية المصطفى

تذكره استنهم

قال ومنها انه التفرق والتفريق وهما منهيان لقوله تعالى واعتصموا بالصلوة  
الله جميعا ولا تفرقوا فهذا كذا لك - اقول - انه ليس فيه التفرق بين حزب  
والتفريق كما زعمه المصنف بل ان لتعين الحديث دون الحمد <sup>واهم</sup>  
لتعين الآية دون الآية بزعمه التفرق والتفريق وهما منهيان <sup>عنهم</sup>  
تعالى - واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا فهذا كذا لك -  
تذكره <sup>تذكره</sup>

قال ومنها انه فرار من الرحمة والفرار من رحمة كما ترى -  
اقول - انه ليس فيه الفرار من الرحمة بل انها تحقق الفرار من الرحمة والفرار في الضلالة  
في عدم التقليد لا النفوس اشربت الهوى واعجب كل ذي رأي براءه <sup>لله</sup> والفرار  
من الرحمة والفرار في الضلالة كما ترى - تذكره <sup>تذكره</sup> <sup>تذكره</sup>  
قال - ومنها انه بعد الجمع والتأليف اللطيف للحديث الشريف  
لا جائز ان يكون المذهب الواحد لجينه وبشخصه من المذاهب  
الاربعة مثلا شريعة محمدية كاملة واجبة الاتباع للزوم  
استحالة القول بعد ما هتدأ كل من تابعي ومبوعى فدل اشبه  
الثلاثة الباقية من العلماء والصلحاء وكل الاولياء ولا لايعينه

ولشخصه للزوم استحالة القول بعدم اعتدائهم اجمعين من ان  
واجابة الكاملين والالتقاء لعدم تحقق العمل بل لا تدين الحقيقة  
اقول - انه اذا اعتدوا لاجماع على تقليد الائمة الاربعية (الذين  
بعضهم اقرب من بعض فبالقول الاقرب فالاقرب اقرب منهم فبعضهم  
اقرب من بعض يكون المختلف منه لاحد للزوم استحالة القول بعدم  
اعتدائهم من المقلدين الماضين بذهب واحد من العباد والصلحاء  
التي هي روياء والالتقاء لاسيما كل واحد من الائمة الاربعية و  
التي هي الصالح المسته للزوم تحقق العمل بالشرك في الرسالة تبعين  
حقيقة كما زعم المصنف - الكان كلف الاقتداء بغير المقتدى  
طبيين بهذا الاقتداء فماد القول يا ايها المصنف في  
افها كان جوابك فيه فهو جوابي واما كان اعتراضك فيه فهو  
اعتراضى - الا ان كل احد الائمة او احد المحدثين كش واحد المقلدين  
في تعين العمل فابن لك العقل فوقت في الحفر الذي - حفرت لنا  
فعم ما قيل من حفر بئر الاخيه فقد وقع فيها - فاعلموا يا ايها  
الاخين فاذا اطلت الشقوق المحتملة الحرة من غير المقلدين في  
هذا الزمان - بادلتهم وحججهم والبرهان - فبقية التعيين وجوباً على  
اصلة كما كان - فشكر على من هدانا الى صراط المستقيم - بكرم العمة  
وفضله العظيم - واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام  
على رسوله خاتم المرسلين وعلى آله الطيبين واصحابه الطاهرين و  
آئمة الراشدين والمقلدين المحدثين اجمعين .

المقالة  
نسخة

## مقالہ ثالثہ در رد رسالہ قول سید

قال - اعلم انه لم يكلف الله تعالى احدا من عبادہ ان يكون حنفيا او مالكيا او شافعيًا - اقول - جواب این عبارت بتذکرہ باز وہم مقدمہ اولیٰ نوشتہ آمدہ ام - بنا بر این حوالہ بران نمودم - و جواب باقی عبارت را پہلے ہی لکھ چکا ہوں۔  
 داشتیم کہ خود مصنفش را مقلد ابو حنیفہ رحمہ یافتیم - اگر گوئید کہ مصنف مبنیۃ المفتی گویم کہ خود تقلید را رد و ساخت - و تلفیق را درست داشت - گویانی او اہل اضریا قول است و فعل اگر بر اول عمل نمایند مثل اقوال کاہنان فریب خوردہ بن حورب فریاد گیر از انکی بدی ظاہر کرتند - و تدبیر دفع بدی شان نمایند - ایا بخواہد خود بچنین امور مخترعین نہند - فنقول المصنف مثله - سعدی - عاشقہم عالمی را کہ گفت باشد دیس ہرچہ گوید نگیرد و اندر کس عالم انکس بود کہ بد نکند نہ بگوید بخلق و خود نکند  
 و اگر بر ثانی عمل نمایند - تقلید را واجب سازید - کہ سر و سر شد شما ہی غیر مقلدین تقلید را لازم گرفت - ہرگز ہر آئینہ براہ تلفیقی نہ رفت - اگر گوئید کہ قولش را و مخن مع ذلك محمد بن عبد الله تعالى لا يشرح عن درجة التقليد الا ما منا الاعظم الاكبر الى حنيفه المقدم رحمہ الخ) کذب است گویم کہ اگر کذب است قائلش کاذب است و بر قول کاذب کہ اعتماد کند مگر احمقان - و بر اقوال کاہنان کہ اعتبار سازد مگر جاہلان - اگر گوئید کہ برین نوشتہ اش بروز چشمہ با او مخالفت نمودیم کرد گویم کہ مخالفت ہم کردن ننوائید - بکہ اورا بری یابید - زیرا کہ او خواہد گفت کہ اگرچہ من چیزی اقوال مشایخ را بر تقلید تالیف نمودہ ام اما بران عمل نکردم - اگر آنرا واجب می داشتیم - ضرور بران عمل می کردم - کسی دیوانہ را ہم نیافتیم - کہ امر بہتر

دید داشته در گذشته است - در بنده نفس عمل ساخت + فاذا التولون بعد فموتوا  
بنیت کم - ولولو انکم و التولو غیر کم +

## اصلاح

چون تتبع دلائل ایشان نمودم - و تتبع بمشامین آنها نمودم یعنی لجه نقیضش برایشان  
بیشتر شغب و تشویش و تفریش ایشان در میان امت پیغمبر آخر الزمان بر این  
هم یافتیم - و در هر خبری همین تقریر را تطبیق دیدیم - یکی ادعا خلاف  
حدیث و قرآن الهی است یعنی گویند که مقلدان بر حلال حدیث  
این نمایند و دیگر ادعای خاطیست آنکه مجتهدین با حکام شرعیست +  
چند که آنکه خاطی اند خطا احکام مجاری می کردند و مقلدین بران مصلحت  
ادعای عدم انحصار امت بر آنکه اربعه مجتهدین که غیر نبی است یعنی گویند  
چهار بر چهار مذہب امر بدعت است + عمل بران درست نیست + جواب اول  
اینها ایشان باعث جهالت حماقت یا زالت و عداوت گویند که مقلدین باعث  
تقلید آنکه مجتهدین عمل با حدیث و القرآن را ورگذاشتند + حال آنکه امر بالعکس است  
اما ایشان بسبب غبات و عداوت نفهمند که بلا تقلید عمل با حدیث و القرآن ممکن نیست  
کما صرنا ذکر مراراً - جواب ثانی آنکه باعث بعض خطای آنکه تقلید باطل نمی شوند  
کما رغبوا اگر چنین بودی کل احکام شرعیست و جمیع انتظام امت یک قلم باطل  
مردود گشته + کما ذکر شد + مواضع مراراً +

جواب سوم - آنکه چون آنکه اربعه کرام رضی الله عنهم العلام - سجد و جہد تمام - و کوشش  
و سعایت مالا کلام با حسن نیت و مرام - عمده اعتقاد و انجولی انجام نمودند + شریعت  
باصلاح عام - یافتند - و بدرگاه علام مقبول شدند + کما فی تفسیر الاحمدی  
رحم و الانصاف ان الحصار المذاهب فی اربعة و اتباعهم فضل الی

و قبولیه من عند الله تعالى الاحمال فیه للتوجهات والادلة و  
 مجتهدین با هم مخالفت و اتحاد و اختلاف - و مودت و محبت ارتباط کارهای کردند  
 خودی اختصاص را به هم نمی داشتند و عزت و توقیر و حرمت و وقار از دست نمی دادند  
 حتی که امام شافعی رح چون زیارت قبر امام ابوحنیفه رح رفت به بوقت نماز فجر حسب  
 مذہب خود دست برداشت و ترک قنوت ساخت و بجواب اعتراضی که  
 ادب ببنداخت و امام مالک رح قولاً و فعلاً امام اعظم رح را القاء خرمیة المفی  
 و در میان امام شافعی و امام احمد رح چنان محبت و جدائی - و لبط فی اوائل الضیاء  
 رو نمود که اندک با پیران پیشه دیگر را تمنا بزرگالفرض شرفای مرض اختصار بن عرب  
 هر یک دیگر را از خود بهتر می دانست و حال عادلان نیست و مگر همان اباءه مجواهر  
 فی کتب القفص فی السیر و صفاتی الزواله و فی قول السدید به لیس فی القبولی عنهم  
 اما که انکه خبرض هوای نفسانی و خواهش و دنیاوی و پیچ اجتهاد و پیچ  
 مخدول گشتند و از ثمره امامت محروم ماندند و تعلیم هر کسانیکه تبرک القلیمان  
 بتقلید تلقیتی عمل نمایند بقول امام احمد رح (که مردمان بکثرت تقلید غمی باشند و  
 غمی باشند و )

تقلید دوسه مقلد به معنی بدنام کند نام جو انحراف را

و هر مردمانیکه بلا استغانت استنباط آئیم مجتهدین بر احادیث محدثین (که غالباً از  
 رتب و یالین نیز مناسج است) عمل بشرعیت را و ارادار و ارادار به گویا بر سایه  
 پران شیر اندازند و از جهالت شیرهای ترکش را خالی کرده می باشند و در اندام  
 مرغ بر بالا پران و مسایه اش . میدو و برنگا پران سایه اش  
 ابلج و سیا و آن سایه شود می دو و چند انکه به سایه شود  
 به خبرگان یکس آن مرغ هواست به خبر که اصل آن سایه کجاست

تیر لند از دلبوسه سایه او ترکشش خیالی شود و جستجو

فنا بجهله ای غیر مقلدان بگرد این خیال باطل (هر یک از آنکه مثالی اند) در خاندان  
از تقلید شخصی از ایشان بگردانیدن - و آنکه و مستلزم را انضام است منسوب به فتن

و حسب خواست نفس ایام - بنوشته امایه حوام - و طلب حقیقت فانی و قوام به از خواست

نیکو که تمام محروم مایه که و همچو نایب است که اصلا چراغ نمی بیند شب و روز

همه نایب این چراغی ترا پیش من بیارید گفتن - و نور پادشاه است آنکه محبتش در هر

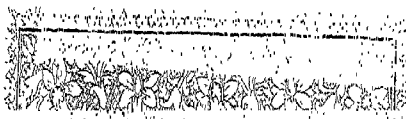
ایام و در همه ایام مضلین بشر القرون متبدل ساختن - الا ان الله تعالی خلق

این عالم را هرگز خردین نتواند و تا اراده می نیاید بشره سعادت و شرف

چند که آید گذشت خصوصاً هر یک از مولانا روم و سعدی و امام عبد الوهاب شمرانی

و غیر هم نوشت فقط

السلامة  
السلامة  
السلامة



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بفضلته وكرمه

والصلاة والسلام

على سيدنا محمد

وآله الطيبين

الطاهرين

البررة

الصفوة

المنجاة

البركة

الرحمة

الشفاعة

القبول

الرضا

السلامة

النجاة

البركة

الرحمة

الشفاعة

القبول



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

قَالَهُ هَذَا لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ عَذَابَ اللَّهِ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَارِ لَازِقَةٍ  
 لَازِقَةٍ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ  
 ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الصَّالِحِينَ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ عِلَلٍ غَدِقَةٍ  
 غَدِقَةٍ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مُمَدَّةٍ  
 سُلَالَةٍ مُمَدَّةٍ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ أَفْجَى الْوَجْهِ  
 أَفْجَى الْوَجْهِ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ  
 ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الصَّالِحِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ  
 ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الصَّالِحِينَ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَارِ لَازِقَةٍ  
 لَازِقَةٍ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ  
 ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الصَّالِحِينَ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ عِلَلٍ غَدِقَةٍ  
 غَدِقَةٍ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مُمَدَّةٍ  
 سُلَالَةٍ مُمَدَّةٍ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ أَفْجَى الْوَجْهِ  
 أَفْجَى الْوَجْهِ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ  
 ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الصَّالِحِينَ



أَبْلَغَ نَفْسِنَا أَوْ كَيْفَا - وَبَعْضُكُمْ أَضْحَكَ وَأَبْكَى - وَبَعْضُكُمْ  
أَحْيَى وَأَخْرَجَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى - فَخَلَقَ لَكُمْ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ  
لِتَسْأَلُوا عَنْكُمْ أَلَيْسَ أَحْسَنَ عَمَلًا - وَابْتَخِرْكُمْ أَنْتُمْ أَصْبَرُ صَبْرًا  
وَأَصْدَقَ قَوْلًا - وَالَّذِي أَنْبَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ بِبَنَائِهِ مُعَذِّبُكُمْ  
فِيهَا وَخَرَجَكُمْ أَجْرًا - وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مَوْتَ الْأَنْفَةِ مُسَوِّمًا  
لِتَسْأَلُوا مِنْهَا سُبُلًا مُّجَارًا - وَالَّذِي أَخْرَجَ فِيهَا  
مِنْهَا عَبْدًا مُّفْرًا - وَجَعَلَ مِنْهَا يَمْرًا أَجَا - وَ  
الْأَرْضِ كِفَاتًا أَحْيَا وَمَاتًا - وَالَّذِي أَنْشَأَ  
فِرَاقًا - وَالَّذِي جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ تُشَاجِرًا وَأَوْدَادًا  
الْزَّمَانِ فِيهَا أَمْدًا إِذَا الْيَحْذَرُ بِمَا مَنْ يَقُولُ لَهُ أَنْتَ  
أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَجَاءُ بِالنَّخْلِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَجَاءُ  
أَلْفَافًا - وَجَعَلَ فِيهَا رِجَالًا لَّيَالِيًا - وَالَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ  
مَاءً فَجَاءُ بِهِنَّ مِنَ الْغُرَارِ لَكُمْ أَنْزَارًا - وَمِنْ الْأَنْجَارِ  
أَنْزَارًا - وَكَانَ ذَلِكَ خَلْقًا لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَمِيمًا -  
لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ فَوَاصِلًا صَادِقًا وَبَدِيلًا - وَالَّذِي هَدَى  
السَّبِيلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَإِنْ كَفَرُوا - فَضَارَ لِعُظْمٍ - فِي  
السَّمَاءِ مُنِيرًا وَبَعْضُكُمْ يَفْقَهُ شُكْرًا - لَكِنَّهُ كَانَ لِلنَّاسِ  
وَالنَّارِ عَفْوًا - وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمْ لُكُمًا سَبَاتًا - وَجَعَلَ لَكُمْ  
لِبَاسًا وَجَعَلَ النَّهَارَ مَعَاشًا - وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَازِلًا  
مَسَا - وَالَّذِي جَعَلَ لَكُمْ لُكُمًا لِمَعْمُورِهِ الْفَر\_انِ وَ  
الْحَدِيثِ وَالْخَبَرِ وَأَنَارًا - وَجَعَلَ لَكُمْ الْأَبْصَارَ لِيُبْصِرُوا

[illegible]

۱- حضرت علی (ع) ۲- حضرت فاطمه (ع) ۳- حضرت زینب (ع) ۴- حضرت سید الشهدا (ع) ۵- حضرت عباس (ع) ۶- حضرت جعفر (ع) ۷- حضرت محمد باقر (ع) ۸- حضرت صادق (ع) ۹- حضرت کاظم (ع) ۱۰- حضرت رضا (ع) ۱۱- حضرت تقی (ع) ۱۲- حضرت مجتبی (ع) ۱۳- حضرت مهدی (ع)

[illegible][illegible]



تَنَبَّأَ - وَجَعَلَهُ مُجْتَمِعًا عَارِفًا لِنَفْسِهِ - وَأَعْطَاهُ الْحِكْمَةَ  
 فَصْنِ يَوَاتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أَوْفَى خَيْرًا كَثِيرًا - وَهُوَ الْخَيْرُ  
 النَّعْمَانُ الَّذِي أَدْرَكَ مِنَ الصَّعَابَةِ جَمًّا خَفِيرًا - فَكَانَ  
 تَابِعًا لِقَيْنِيَا شَهِيرًا - وَلَكِنْ لِلْإِسْلَامِ نَاصِرًا ظَاهِرًا -  
 فَتَنَبَّأَ بِتَنْبِطِ أَحْكَامِ الشَّرْعِ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْحَدِيثِ وَ  
 سَمَّى الْقِيَاسَ اسْتِنْبَاطًا صَحِيحًا - وَأَسَّسَ بِنِهَايَةِ  
 دِيْنِيَّةً - قَبُولَهُ مُبَوَّبًا - وَقَضَاهُ مُفَصَّلًا - وَ  
 قَدَّ بَا - وَرَبَّهُ مُرْتَبًا - وَكُنْهَهُ تَنْقِيحًا - وَخَلَّاهُ  
 وَكَيْسَرُهُ تَكْسِيرًا - وَلِذَلِكَ قَالَ  
 لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَفْتَدِي مِنْ دُونِهِ غَيْرًا -  
 نَبَتْ فِي مَنَاقِبِهِ مَا أَثَبَتْ وَمَا دَرَأَكُمْ مَا أَثَبَتْ  
 قَالَتْ شِعْرًا +

إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ أَبُو حَنِيفَةَ  
 كَاتِبُ الزُّلُمِ عَلَى صَحِيفَةٍ  
 وَلَا فِي الْمَغْرِبِينَ وَلَا يَكُونُ  
 وَصَامُ لِفَارَ اللَّهِ حَيْفَةً  
 إِمَامُ الْخُلَفَاءِ وَالْخُلَفَاءِ  
 خِلَافُ الْحَقِّ مَعَ صَحِيحِ ضَعْفِهِ  
 لَهُ فِي الْأَرْضِ أَثَرُ شَرْفِهِ  
 وَلَكَيْفَ يَدُلُّ أَنْ يُوْذَى فِقْهُهُ  
 وَلِذَلِكَ قَالَ ابْنُ لَدَائِمِيَّةٍ حَسْبِي مِنَ الْخَيْرَاتِ مَا أَعْدَدْتُ لَهُ  
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي رُضَى الرَّحْمَانِ + دِينِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ خَيْرًا لَوْ رَمَى

قَوْلُهُ تَنَبَّأَ - وَجَعَلَهُ مُجْتَمِعًا عَارِفًا لِنَفْسِهِ - وَأَعْطَاهُ الْحِكْمَةَ  
 فَصْنِ يَوَاتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أَوْفَى خَيْرًا كَثِيرًا - وَهُوَ الْخَيْرُ  
 النَّعْمَانُ الَّذِي أَدْرَكَ مِنَ الصَّعَابَةِ جَمًّا خَفِيرًا - فَكَانَ  
 تَابِعًا لِقَيْنِيَا شَهِيرًا - وَلَكِنْ لِلْإِسْلَامِ نَاصِرًا ظَاهِرًا -  
 فَتَنَبَّأَ بِتَنْبِطِ أَحْكَامِ الشَّرْعِ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْحَدِيثِ وَ  
 سَمَّى الْقِيَاسَ اسْتِنْبَاطًا صَحِيحًا - وَأَسَّسَ بِنِهَايَةِ  
 دِيْنِيَّةً - قَبُولَهُ مُبَوَّبًا - وَقَضَاهُ مُفَصَّلًا - وَ  
 قَدَّ بَا - وَرَبَّهُ مُرْتَبًا - وَكُنْهَهُ تَنْقِيحًا - وَخَلَّاهُ  
 وَكَيْسَرُهُ تَكْسِيرًا - وَلِذَلِكَ قَالَ  
 لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَفْتَدِي مِنْ دُونِهِ غَيْرًا -  
 نَبَتْ فِي مَنَاقِبِهِ مَا أَثَبَتْ وَمَا دَرَأَكُمْ مَا أَثَبَتْ  
 قَالَتْ شِعْرًا +  
 إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ أَبُو حَنِيفَةَ  
 كَاتِبُ الزُّلُمِ عَلَى صَحِيفَةٍ  
 وَلَا فِي الْمَغْرِبِينَ وَلَا يَكُونُ  
 وَصَامُ لِفَارَ اللَّهِ حَيْفَةً  
 إِمَامُ الْخُلَفَاءِ وَالْخُلَفَاءِ  
 خِلَافُ الْحَقِّ مَعَ صَحِيحِ ضَعْفِهِ  
 لَهُ فِي الْأَرْضِ أَثَرُ شَرْفِهِ  
 وَلَكَيْفَ يَدُلُّ أَنْ يُوْذَى فِقْهُهُ  
 وَلِذَلِكَ قَالَ ابْنُ لَدَائِمِيَّةٍ حَسْبِي مِنَ الْخَيْرَاتِ مَا أَعْدَدْتُ لَهُ  
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي رُضَى الرَّحْمَانِ + دِينِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ خَيْرًا لَوْ رَمَى







شَرَطًا مِنْ شَرْطِهِ لَمْ تَصْعَ عِبَادَتُكَ عَلَى نَفْسِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِذَا  
 الْعِبَادَةُ الْمُلْتَمَّةُ مِنْ عِبَادَةٍ مَذَاهِبُ لَا تَصْعُ إِلَّا إِذَا جُمِعَتْ شَرْطُ  
 ثَلَاثَ الْمَذَاهِبِ كُلُّهَا كَمَا قَالَ الشَّعْرَانِي وَالشَّيْخُ عَمْرُو الدِّينِ مِنْ  
 جَمَاعَةِ الشُّوْطِ وَالْعُقْلَانِي وَغَيْرُهُمْ - فَمَنْ نَازَعَنِي فِي ذَلِكَ  
 فَلْيَكُنْ هُوَ بِقُلُوبِ الْأَيَّامِ الْأَرْبَعَةِ الْبَاهِيَةِ مُقْبِلًا  
 وَأَمَّا هَذَا - فَإِنْ رَأَيْتَ أَنَّ الْأُمَّةَ الْمَرْجُومَةَ أَنَّ أَحَدَهُمْ  
 لَمْ يَكُنْ يَدْعُو إِلَى الدَّلِيلِ وَالْبَرْهَانِ فَسَرِّدْ قَوْلَهُ  
 وَأَقْبِلْ عَلَى مَا فِي يَدَيْكَ مِنْ دَلِيلٍ وَبَرْهَانٍ فَتَقْدِّمُ أَهْلَهُ وَالشُّبُهَةَ فِي أُمُورِ الشَّرْعِ  
 مَدَّوَانٍ - وَزَعَمَ نَفْسَهُ بَعْدَ عُبُورِ الدَّهْرِ أَعْلَمَ  
 فَلَا رَيْبَ أَنََّّهُ حُلَّ فِي نَفْسِهِ  
 فَيَتَّبِعُهُ وَمَنْ يَتَّبِعُ الشَّيْطَانَ يَرْفَعُ عَنْهُ  
 الْقُلُوبَانِ أَقَا الَّذِي كَمْ لَطِيعُ لِقَاصُورٍ عَلَيْهِ عَلَى دَقَائِقِ  
 مَبْنِيَّاتِهِ فَيَقُولُ بِالْحَيْلِ وَالْعَدْوَانِ - هَذَا الْخَلِيفُ لَصُورِهِ  
 الشُّنَّةِ وَالْقُرْآنِ فَلَا تَلْفُتُوا إِلَيْهِ أَيُّهَا الْإِخْوَانُ - هَذَا  
 مَا أَلْقَاهُ فِي قَلْبِ الْمُصَنِّفِ مُحَمَّدِ عَبْدِ الْقَادِرِ السُّلْطَانِ الْفُورِيِّ  
 الْإِسْلَامِيَّ بَادِي تَمَّ لِحُجُوبِ هُوَا اللَّهِ الْمُسْتَعْمَانِ سَارِعِي تَوْبَةٍ  
 وَغَفَرَهُ تَوْبَةً صَاحِبِ السَّطْرِ وَالْغُفْرَانِ - وَعَصَاهُ عَنْ  
 دَسَائِيرِ الشَّيْطَانِ - وَأَعَانَهُ بِكُلِّ مَرَّةٍ الْعُرْفَانِ وَالْوَحْدَانِ  
 فَيَسْئَلُكَ يَا أَيُّهَا الْمَنَانُ إِذَا مَاتَ أَتَيْنَهُ عَلَى أَعْلَى الْجَنَانِ يَا  
 وَالْعُلَمَانِ

[illegible]







تَقْوِيَتِ يَافَتْهُ - فَبِعِزَّتِكَ لَا تُخَوِّفُهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ أَخْرَجْنَاهُ  
كَفَتْهُ - لِهَذَا ذَكَّرْنَاهُ فَاخْتِمْ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ فِي أَوَّلِ  
رَمَقٍ تَبْعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ فَرَأَى دَاوُدَ - الْغُرُضَ ثُمَّ نَوَّابَ النَّصْرَةِ مِنْ حَرِّ  
بَرِّينَ مَدَارِخَهُ - فَأَيْنَ لِلْخَلَائِقِ الْمَقَرُّ - إِلَّا إِلَى رَحْمَتِكَ يَا إِلَهَ الْعِوَادِ  
إِنَّ الْمَقَرَّ وَالْمَقَرَّ كَهَارِبٍ - فَقَوْلِكَ فِقْرٌ وَإِلَى اللَّهِ رُؤْيُ غِنَى  
يَا خَالِقَ الْكُلِّ مِنَ الْجِنِّ وَالْبَشَرِ وَالْمَلَائِكَةِ - وَمَنْ يُضْمَعُ مِثْلَكَ  
مَنْ يُشِيرُكَ فِي صَفَاتِكَ - يَا صَالِمَ الْأَرْضِ وَالْقَلْبِ - أَلَمْ تَحْفَظْ  
أَحْفَظْ وَذُرِّيَّتِي مَنْ وَسَّوَسَ الْحَنَاسَ الذِّمِّيَّ لِيُشِيرَ فِي صَلَواتِهِ  
النَّاسِ وَالْأَنْفُسِ يَقْدِرُ أَنْ يَحْفَظَنَا مِنْهَا إِلَّا أَنْتَ يَا رَبَّ النَّاسِ  
رَبِّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ الَّذِينَ أَعْمَتْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَنْفِكَ  
يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْتَ - وَاجْعَلْنِي وَذُرِّيَّتِي مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ  
الْقَانِينَ الصَّابِرِينَ الشَّاكِرِينَ الْمُؤْمِنِينَ السَّائِلِينَ الذَّاكِرِينَ مَنْ  
يَجْعَلُنَا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْتَ - وَمَنْ يَجِدُ مُسْتَحَقَّةَ إِلَّا أَنْتَ - رَبِّ  
اغْفِرْ لِي مَنْ يَغْفِرُ الذُّلُوبَ إِلَّا أَنْتَ - فَأَنْجِي بَقْلِي يَا إِلَهِي بِقَوْلِكَ  
يَا عِبَادِي الَّذِينَ اسْتَرْفَعُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْضُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ  
إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا - أَضَعُ بِمَا أَنْتَ لَهُ أَهْلُهُ لَا أَفْعَلُ

[illegible]



سختی و غیر نا اند به بدی و نکی رفته و فخر و نرمی و گرمی و رشت و غولی و دوستی و

[illegible][illegible]

گر بدی این فهم مر قایل را  
که کجا غایب کنم این گشته را  
دید زانخی زراغ مرده در دهن  
از هوا زبر آمد و شد لوفتن  
که نهاده بر سر او با بیل را  
این بخت و خاک دشت را  
بر گرفته در پادگشته پیران  
از پی تعلیم اورا گور کن  
زود زراغ مرده ایفته  
زراغ از امام و اخرو منیه المنی  
که بود زراعی زبسطنی او اهل انصیا

القصه چون بعد مر و مدت هزار سال و کثرت گشتن فرزندان الناصر بن عرب  
مرض موت پنهان شد و همه فرزندان را وصیت کرد که سپهر مشیب همتا بجو اهد  
و ویران شود و بیاو ایمان آرید

قاله (از اینجا تفهیم شخصی واجب می نماید یا و باید داشت) گویند که فرزند  
مشیب عم طاق متولد شده بود و این با حوری از بهشت معامله مناکحت و زود  
و نیز گویند که اصالت رسالت تاب صلعم از اینجا است و حضرت مشیب عم را فرزند  
بنام نوش متولد شد و بعد بخوش و دلش حضرت مشیب عم رحلت کرد و بعد از آن  
سپهر نوش فلیتواند و باز سپهرش همایل بصورتیکه در دنیا نظیرش نبود متولد شد  
حتی که مردمان با تحالف و بدایا نیز با رشتش آمدند و در خوبورتش را نظاره میکردند  
لذا همایل از آن تحفه مالدار صاحب ثروت و شمت گشت و چون اواز دنیا  
برفت و مردمان باعث عدم دیدنش تحالف را واپس می بردند و فرزندانش را  
نمی دادند و ابلیس شکل آدمی متشکل گشت و بر فرزندانش آمد گفت که زائران همایل  
همایل را ندیده تحالف و بدایا را واپس برند و شما بدیری بکنید تا تحالف بیا سید  
گفتند چه کنیم گفت تدویر همایل قرار کنید و تا آنان آتزا دیده تحالف را واپس نبرند

سنة ۱۱۱۱  
در سنه ۱۱۱۱  
در سنه ۱۱۱۱





بہین کردار کفار گرفتار بندہ - دروے با بیان آورد و آیتی مضمون  
 فَاَنْصُرْ - گفت - باز چون دیکھوے مبارک رسد از اخته کشتان کشتان بخاند  
 و با یامی بر دندے - و با ہم کشندے کہ این دشمن باست و بار بار ایدار آید  
 پس نوح عم بعد از سه روز بهوش آمدہ بنالید و نضرع نمود - رکت لا  
 تَذَرُ عَلٰی الْاَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا - فرمود - از بقیہ  
 طوفان برو نمود - و چون بقولہ تعالی - وَاصْنَعِ الْفُلَکَ بِاِخْرَمَنِہِ الْمَفْی  
 طیار کی کشتی ساختہ تو متحرک و دندے کقولہ تعالی - وَکَلَّمَ فِرْعٰوْنَ بِطُغْیَانِہِ الْاِصْیَا  
 قَوْمِہِ سَیْحَرًا وَاَمْنٰہُ - حضرت جواہرش آن لشکر و انصر بن عرب  
 لَسَحَرٌ مِّثْلُکُمْ کَمَا سَیْحَرُونَ فَنُفُوفٌ لِّعُلُکُمْ زُگفت - العز  
 طیار کی کشتی بمضمون فَاَرِ الْتَوَسُّرُ از دیکدان ابہا بجوشید و بہ  
 گرفت - و بمضمون - قُلْنَا اَحْمِلْ فِیْہَا مِنْ کُلِّ زَوْجَیْنِ اِنْثٰی  
 اَهْلَکَ از ہر جالز حصے در کشتی گرفت - و خود با فرزند ان سام و حام  
 یافت و مؤمنان بر کشتی سوار گشت - اما کفان فرزند نوح عمرو سے بلکہ  
 نہاد و بہ و دعوت نوح علیہ السلام بقولہ - سَارِیْ اِلٰی حَبِلٍ لِّعَصِی  
 مِنْ الْکَمَارِ - جواب داد نوح عم - لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰہِ  
 اِلَّا مَنْ رَحِمَ جَوَہرُش فرمود - چون بمضمون - وَحَالِ یَسْہَمُ الْمَوَجِ  
 غرق شدن گرفت و سو جائے آب برافزود - حضرت نوح عم بدو فرزندے  
 رو با تمان نمود - اِنْ اَنْبِیُّ مِنْ اَهْلِیْ وَاِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ فَرَمُو  
 خداوند کریم بقولہ - لَیْسَ مِنْ اَهْلَکَ اِنَّہٗ مَحْمِلٌ مَّا غَیْرُ مَسَاحِ  
 روشن نمود چون مدت ششادہ خبر گردید کشتی بمضمون استوت علی  
 الجودی بر سر کوہ جدوے رسید - بمضمون وَقِيلَ یَا اَرْضُ اَبْلَعِی

۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

که آن فتنه خواند کرد که اورا ابراهیم خوانند ابراهیم را بر دوش برود و فرمود که او را  
 و ترسانند و و اُمّت فَعَلْتَ هَذَا يَا اِبْرَاهِيْمُ يَا اِبْرَاهِيْمُ گفتند  
 حضرت بل نَعْلَهُ كَيْلَهُمْ هَذَا فَاَسْأَلُكُمْ اَلَا تَوَاطُيْقُونَ  
 گفت پس ایشان بمن نَسُو عَلَى رُءُوسِهِمْ سرنگون گشتند و لقبوا لِقَا  
 اُمّت مَاهُوكَا نَبِيّطِقُونَ بتان سخن نگویند و تشوّد گفتند  
 ابراهیم از جواب عاجز شد ابراهیم اَفْعَبُكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ  
 شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ اَفْ لَكُمْ وَلِيًّا لَعَبْدُكُمْ  
 گفت پس ابراهیم مگر بتند و خرقه و النَصْرُ وَالْاِهْلِيَّةُ  
 گفتند ابراهیم گفتند الغرض حضرت را در آنست انداختن اما حکم خدا  
 را کونی بَرَدَاوَسَلَامًا عَلَى اِبْرَاهِيْمَ نَارُ كَفَارٍ بَرِيْمُ خَلَاوَد  
 در غار و گله گر گشت و کجاست حضرت نه موت چون فرمود و وزیر  
 همان بر سر مناره رفته ابراهیم را در میان گل و ریجان بر تخت نشاند و دیدند  
 با و از بلند نعم الرب را که گفتند چون مدت چهل روز گذشت از  
 آنکه و بیرون گشت و در تزیینت مذکور است که پدر ابراهیم را سه  
 ابراهیم سخن مارن بودند از مارن حضرت لوط تولد شد و مارن بر سر  
 پدر خود نهادند حضرت ابراهیم عم حضرت ساره عم را بکاح در آورد و و خوراک  
 تمام دختر مارن را بکاح خود در آورد و از ساره حضرت یحیی تولد شد و  
 از حیره که کنیز ساره بود باعث تصور یحیی خود بکاح شوهرش داده بود حضرت  
 اسمعیل عم متولد شد بعد از حضرت اسحاق عم سحابة رقیبه دختر خاشخ بنوکل  
 خوریت ملکه را بکاح در آورد و از ان ملکه دو پسر عیسا و یعقوب عم تولد شد

این فتنه خواند کرد که اورا ابراهیم خوانند ابراهیم را بر دوش برود و فرمود که او را  
 و ترسانند و و اُمّت فَعَلْتَ هَذَا يَا اِبْرَاهِيْمُ يَا اِبْرَاهِيْمُ گفتند  
 حضرت بل نَعْلَهُ كَيْلَهُمْ هَذَا فَاَسْأَلُكُمْ اَلَا تَوَاطُيْقُونَ  
 گفت پس ایشان بمن نَسُو عَلَى رُءُوسِهِمْ سرنگون گشتند و لقبوا لِقَا  
 اُمّت مَاهُوكَا نَبِيّطِقُونَ بتان سخن نگویند و تشوّد گفتند  
 ابراهیم از جواب عاجز شد ابراهیم اَفْعَبُكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ  
 شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ اَفْ لَكُمْ وَلِيًّا لَعَبْدُكُمْ  
 گفت پس ابراهیم مگر بتند و خرقه و النَصْرُ وَالْاِهْلِيَّةُ  
 گفتند ابراهیم گفتند الغرض حضرت را در آنست انداختن اما حکم خدا  
 را کونی بَرَدَاوَسَلَامًا عَلَى اِبْرَاهِيْمَ نَارُ كَفَارٍ بَرِيْمُ خَلَاوَد  
 در غار و گله گر گشت و کجاست حضرت نه موت چون فرمود و وزیر  
 همان بر سر مناره رفته ابراهیم را در میان گل و ریجان بر تخت نشاند و دیدند  
 با و از بلند نعم الرب را که گفتند چون مدت چهل روز گذشت از  
 آنکه و بیرون گشت و در تزیینت مذکور است که پدر ابراهیم را سه  
 ابراهیم سخن مارن بودند از مارن حضرت لوط تولد شد و مارن بر سر  
 پدر خود نهادند حضرت ابراهیم عم حضرت ساره عم را بکاح در آورد و و خوراک  
 تمام دختر مارن را بکاح خود در آورد و از ساره حضرت یحیی تولد شد و  
 از حیره که کنیز ساره بود باعث تصور یحیی خود بکاح شوهرش داده بود حضرت  
 اسمعیل عم متولد شد بعد از حضرت اسحاق عم سحابة رقیبه دختر خاشخ بنوکل  
 خوریت ملکه را بکاح در آورد و از ان ملکه دو پسر عیسا و یعقوب عم تولد شد

و عیثا و محلات بہت حضرت اسمعیل عم را نکاح کرد و یعقوب عم چون بفریب از پدر  
 خود برکت دعاے نبوت کہ حسب وعدہ پدر حق برادرش عیثا بود برگرفت -  
 عیثا و شمنش گشت و بنا بران بخشش بشورہ مادر خود بدیاری خالکش لابن بن بنول  
 اگر سخت و دخترانش سمانان رخیل و لیاہ ہر دو خواہر را بنکاح خود گرفت و  
 و از رخیل حضرت یوسف عم و بنامین تولد شدند و از لیاہ او بن و یوسف  
 یہودہ اشکار زبولون و یک دختر و بنینہ تولد شدند و از لبطن یا اخرونیہ المفتی  
 باعث رشک و حسد بر خواہرش لیاہ کہ کثیرالا ولاد بود و انیسہ ابطانی او اہل انصیا  
 متولد نمی شد بفرانش شوہرش دادہ بود و از ان طرف دان قضا النصر بن عرب  
 و لیاہ نیز بر رشک خواہرش کنیزکش زلفہ را بفرانش یعقوب بداد و از اسماء مجواہر  
 شدند فی الجملہ حضرت یعقوب عم مع دو ازوہ پسر و یک دختر و مال و روی عنہم  
 کثیر از دیاری خالکش بدیاری خود می آمد ناگاہ حضرت جبرائیل عم نزدش آہل ۵  
 پیغمبری بداد و نامش اسرائیل نہاد و

انعام

قصہ حضرت لوط عم - اُمتان حضرت لوط عم کہ در شہرستان بودند و  
 بفعالی ایشان فرشتگان ہلاک کردند و

قصہ حضرت اسمعیل عم ہر سال از مکہ زیارت پدر بشام رفتہ و از حضرت  
 اسحق و دیگر برادران ملاقات کردہ باز بکہ آمدہ و چون از دلتش دو ازوہ پسر  
 متولد شدہ اورا خدا فرمود کہ بدیاری مغرب کہ بت پرستانند برو و دعوت کنند  
 در آنجا چاہ سال دعوت کرد حتی کہ ہمہ مومن شدند و اسلام آوردند و تا صد و  
 سی سال برست و با آخر عمر بملاقات حضرت اسحق عم برقت اورا نابینا دیدہ و بداد  
 فرزندش ملاقات کردید و باز از ان بکہ رسیدہ بعد یک سال فوتیدہ و فرزندش  
 اورا پہلوے مادرش ماجرہ دفن کردند و بجز دو پسر ہمہ در عالم منتشر شدند و



الغرض چون پرتو نورش صلعم بر جبر اندر روزگار ثبت و دوام یافت و عکس حجابش صلعم بر دو فائز لیل و نهار رقم قیام پذیرفت بد غراب ضلالت خسته و خراب گشته خود را با شایسته هلاکت باماخت پس روز مولود و نقل آن محمود گفت شاه خجفت و خوش بود و لیک تاریخ آن شفیع احم \* از ربیع یکم دوازدهم \* چون این بقیه مشهور

است و بدیم نوشتم و در کتب میر خصوصاً در مدارج النبوة بآخر منیه المفتی

وَلَدَ الْحَبِيبِ وَمِثْلَهُ لَا يُولَدُ	وَلَدَ الْحَبِيبِ وَبِطْنِي أَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ
وَلَدَ الْحَبِيبِ فَلَحْلًا وَوَمِطْبًا	وَالنُّورُ مِنْ وَجْهِ النَّصْرِ بْنِ حَرْبٍ
وَلَدَ الَّذِي لَوْلَا مَا ذَكَرَ النَّقَّاءُ	كَلَّا وَلَا ذَكَرَ السَّمَاءُ بِجِوَاهِرِ
هَذَا الَّذِي لَوْلَا مَا ظَهَرَ الْقُبَّاءُ	كَلَّا وَلَا كَانَ الْمُحْدَوِيُّ عَنْهُمْ
هَذَا الَّذِي جَاءَتْ إِلَيْهِ غَزَالُهُ	وَالْجَدُّ عَ حَقًّا قَالَ أَنَا لَ ٥
هَذَا إِمَامُ الْمُرْسَلِينَ حَقِيقَةً	هَذَا خِتَامُ الْأَنْبِيَاءِ وَكَتَمَانِ
إِنْ كَانَ يُوسُفُ قَدْ أَفَاقَ جَمَلُهُ	وَلِلَّهِ ذَا الْمَحْبُوبِ مِنْهُ أَنْ يُلَامَهُ
لَوْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَعْطَى رُسُلُهُ	بِاللَّهِ ذَا الْمُكَلُّودِ مِنْهُ أُرْسُدُ
لَوْ كَانَ قَدْ أَعْطَى الْمَسِيحَ عِبَادَتَهُ	فَمِنْهُ مِنْهُ أَجَلٌ وَأَعْبُدُ
هَذَا الَّذِي خَلَعَتْ عَلَيْهِ مَلَأُ	وَلَفَاسٌ فَظَرُّهُ لَا يُوجِبُ
جَبْرِئِيلُ نَادَى فِي مُنْتَهَى حُسْنِهِ	هَذَا أَمْدٌ يَحُجُّ الْكَوْنُ هَذَا أَحْمَدُ
يَا عَاشِقِينَ كَوْنُوا فِي حُبِّهِ	هَذَا هُوَ الْحُسْنُ الْجَمِيلُ الْمَفْرَدُ
وَقُلُوبُ يَعْشَقُونَ هَذَا الْمُصْطَفَى	وَقُلُوبُ يَأْمُسْتَأَقُ هَذَا أَحْمَدُ
لَمْ يَأْتِ فِي أَوْلَادِهِ مِثْلُهُ	رَبِّمَا مَضَى هَذَا أَحَدٌ مِنْ مُسْنَدِ
قَالَتْ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ بِأَنْبَرِهِمْ	وَلَهُ الْحَبِيبُ مِثْلُهُ لَا يُولَدُ

صَلُّوا عَلَيْهِ بَكْرَةً وَعَشِيَّةً  
يَا بَنِي اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

الْفَلَاحُ مَعَ السَّلَامِ وَزَيْدٌ  
إِنَّهَا الْفُوزُ وَالْفَلَاحُ كَذَلِكَ

ولقبه تعالى يا أيها الذين آمنوا صلُّوا عليه وسلِّموا تسليماً - اسی برادران مؤمن  
برخی آخر الزمان در دوش به پایان از جهان و زبان عیان کنید + تا حکم ممان بدل و  
از دست حق شفاعت پذیر آخر الزمان باشید + و بعد از من صلواتی و تسبیح  
و تهنیتی بر او باد +

ورود ملحونه

يَا رَسُولَ سَلَامٍ عَلَيْكَ  
يَا حَبِيبَ سَلَامٍ عَلَيْكَ  
أَشْرِقْ الْبَدْرُ عَلَيْنَا  
وَجُتْ مِنْهُ الْبَدْرُ

قَطُّ يَا وَجْهَ السُّرُورِ  
أَنْتَ لَوْ فَوْقَ نُورِ  
أَنْتَ مُصْبِحُ الصُّدُورِ  
بِأَكْثَرِ غَايَةِ

يَا مُحَمَّدُ يَا عَمْرُو سَلَامٍ عَلَيْكَ  
يَا مُؤَيَّدِي الْإِمَامَةِ الْفُتُوحِ

مَنْ يَرَى وَجْهَكَ لَسَعْدٍ  
خَوْضُكَ الصَّافِي الْمُبْرَدُ  
يَا كَرِيمُ الْوَالِدِينَ  
وَزُدْنَا يَوْمَ النُّشُورِ

كَأَنَّكَ أَعْيَنَ حَيْثُ  
بِأَسْرَى إِلَّا إِلَيْكَ  
وَالْغَايَةُ لَكَ فَالْغَايَةُ عَلَيْكَ

وَأَنَا الْعُودُ بِكَ  
وَأَسْتَجَارُ يَا حَبِيبُ  
عِنْدَ مَا سَدَّ الْمَخَاصِلُ  
حَبْنَتُهُمْ وَالِدٌ مَعَ سَائِلِ  
سَأَحْكُمُ مَسَائِلِ  
لَهُ هَارِبُكَ الْمَنَارِلُ  
وَتَذَلُّ بَيْنَ يَدَيْكَ  
عِنْدَكَ الْبَطْنُ الْفُورُ  
وَمَنَادُ الْتَرْجِيلِ  
قُلْتُ فَنِي يَدِ لَيْلِ  
حَسْبُهَا الشُّوقُ الْحَزِيلِ  
بِالْعَشَا يَا أَلْبُكُورُ



كُلُّ مَنْ فِي الْكُونِ هَامُومٌ  
وَلَعَمْرُفِكَ غَرَامُ  
أَنْتَ لِلرُّسُلِ خِتَامُ  
فَعَلَيْكَ اللَّهُ صَلَواتُهُ  
وَصَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى أَحْمَدَ  
أَخِي الْقَادِي مُحَمَّدٍ

فِيكَ يَا بَاهِي الْحَبِيبِ  
وَإِشْتِيَاقِ وَأَحْسِنِينَ  
أَنْتَ لِلْمَوْتِ مَسْكُورُ  
دَائِمًا طَوْلُ الدَّهْورِ  
يَعْدُو أَحْرَفُ الدِّيفَةِ

صَاحِبِ الْوَحْدَةِ الْاِخْرَمِيَةِ الْمُفْتَى

وزمان تولد نبی آخر الزمان همان بود. و فرو افتادگی جمله بتان بسلطانی او اهل انصیا  
و فرو مروی آتشکده گبران همان بود. و تر لرزل تخت نوشیروان النصر بن خرب  
بر و هاس ایشان همان بود. مولانا رحم

چون محمد گفت آن جمله بتان  
که بر دای پیر این چه حسخوات  
مانگون و سنگار انیم از و

سزگون گشته ساجد آرزوی عنهم  
آن محمد که عزل مادر و سنال  
اکسا دو بے عیار انیم از و

و گویند که در اوقات از سلطنتش چهل و دو سال گذشته بود. و از زمانه حضرت یونس  
علیه السلام شصت سال کما قر ذکره و از اسکندر رومی هشت صد سال و از  
حضرت داود عم یک هزار و هشت صد سال و از حضرت موسی عم و هزار و هشت صد سال  
و از حضرت ابراهیم عم سه هزار و هشت صد سال و از حضرت نوح علیه السلام چهار هزار  
یکصد و نه سال و از حضرت آدم عم از ابتداء نزول بر زمین شش هزار یکصد و  
شصت و سه سال گذشته بود که بخت ذات باریکات مبرور کائنات رونمود  
که کسی نامه کسی نامه آنحضرت آدم عم که از احادیث مختار ه میثان و  
روایت محققه راویان و خصوصاً در بخاری تا ابن عدنان یافته شده این است که  
جناب رسالت آبا فاطمه المرسلین رسول رب العالمین محمد مصطفی احمد مجتبی بن عبد الله

[illegible]

بسیار زده آنحضرت صلعم علیه بعدیه رخصه بود و تا چهار سال پرورش و پروراخت نمودند و بعد از آنکه بعضی کرامات و شوق جگر و اطلاع کاهنان بخوبی آنان حواله عبدالمطلب ساخت و بعد از هفت سالگی والدۀ ماجده آنحضرت لقبنا سالی و اسمی اجل زایل و امیک پروراخت و پس از هفت سالگی دو ماه بعد آنحضرت عبدالمطلب سپهر خویش ابو طالب را وصیتیه حواله نمود و از دار فانی بدار البقا گذشت و پس از ده سالگی باز سینه مبارکش شکافت یافت و چون ابو طالب احوال شریف را دید و با احوال راستینید و روزی بگفت ای پسر من چه کنم که سخن تو گویم و اما از تو مشرم دارم که عزت تو در چشم من از آن بسیار است که چیزی بگویم حضرت صلعم فرمود و هر چه خواهی بگو که فرمان بردار تو ام و گفت من دانی که پدر و مادر من مردند و چیزی نگذاشته

من چنان کسنگاه بنده دارم که کار بخوبی کردن توانم. لهذا در خاطر مرسیدند  
 تادیر بدلم پیدا گردید که خدیجه دختر فایده زنی منعم است و مال بسیار دارد و  
 فردوران میگردد. و اجرت مناسب میدهد. درین امر چه میگویید و چه مصلحت دانی  
 حضرت فرمود: فرمان بردارم. و بدل راضیم. الغرض البوطالب آنحضرت را با خود  
 همراه کرده. نزد خدیجه رفته. براسه وجه معاش سفارش نمود خدیجه ثقیفه شکم  
 بره ایت حضرت ابو بکر رض و حضرت علی رض چنین آمده است که خدیجه را اخر منیة المفتی  
 غلام آزاد کرده اش میسره نام. احوال کرامات آنحضرت نیز ایستادنی او اهل انصاف  
 گشته بودند شنیده. و نیز از چشم خود دیده. آنحضرت را طلبیده یا انصر بن حروب  
 گو سپندان مقرر کرد. چون مدتی برین برآید. و عمر مبارک بسبب السماة مجواه  
 خدیجه آنحضرت را به تجارت شام فرستاد. و غلامش را همراهی نمود وی اعظم  
 و غلام را به تاکید تمام و تشدد و مالاکلام گفت هر جا هر فعلی و هر کار ائمال  
 صادر شود. بمن پوست برکنده ظاهر باید کرد. و آنرا اصل تجارت بایک نعلان  
 الغرض رفت و چنان کرد. و بعد از مراجعت استفسار کرد غلام میسره نیز بایک نعلان  
 کنده همان بیان را عیان نمود. پس خدیجه گفت ای محمد اگر من عاجزه را بنگار  
 خود در آرمی تا بقیة العمر خدمت تو سر فرار شده سعادت و ارین و کرامات کونین  
 حاصل نمائم. فرمود که بلا اجازت محمد اجازت این امر مهم دادش نمی توانم.  
 البوطالب را راضی کرد. و حسب شروط آنحضرت جمیع مال و اسباب و غلام را  
 براه خدا تصرف و آزاد کردن را بخت نمود. و البوطالب مع حضرت حسب اشاره  
 خدیجه نزد ورقه بن نوفل که برادر عموی خدیجه بود برفت. و او برویت آنحضرت  
 خوشنود گشت. و از قدوم میمنت لزوم آنحضرت لافل با جمیع هم عصران بر لفظ  
 برخاست و گفت که من را بسیار دوست میدارم چیزی لازم بخواه البوطالب گفت



از بطن ماریه قبضیه تولد شده بعد دو ماه فوت کرد چنانکه همه فرزندان عالیشان بجز  
حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنهما و سید الشهدا حضرت علی مرتضی و  
مواهب لدنیه و مدارج اختلافات کثیره نوشته دیدم - باعث خوف و زاری کتابتر که

## حالات نکاح دختران و مصیبتی که بر وی وارد می شود

حضرت بی بی زینب بکاح ابوالعاص و حضرت بی بی رقیه بکاح عثمان بن عفان  
بودند مگر چون عتبه بی بی رقیه را طلاق داد حضرت عثمان را بکنیز اخرونیة المفتی  
و گویند که بی بی کلثوم را نیز عتبه نکاح کرده فوت نمود بنابر آن حبسطانی او اهل انصیا  
کلثوم را نیز بعد فوت حضرت بی بی رقیه رضا بکاح خود در آورد و لهذا النضر بن عروب  
شده و عقد حضرت فاطمه رضا بکاح عمر یا تزدده سال و پنج یا شش و نیم المسماتة بجواهر  
اسد و جبر و نمود در آنوقت عمر حضرت علی رضا بست و یکم و پنج ماه بوی غنهم  
کیفیت و تاریخ کعبه است چون زمان نبوت و اوان نزول ال  
رسید ثنائاً شق جگر گردید و چون من شریف کمال را بفار حراسه که وحی النعمان  
گردید یعنی حضرت جبرائیل علم تعلیم آیات آغاز نمود و بطریق طهارت و وصا لامة  
و استخا و طریق خواندن نماز تعلیم می فرمود و قوله تعالی عِلْمُهُ شَدِيدٌ  
القُوَى چون شب شب عبادت مشغول شدند خدیجه الکبری گفت ای محمد رضا  
چرا خنچی گفت یا خدیجه کار من از حقن و آسودن در گذشت و حالا دعوت حق  
بر من واجب گشت و تا مردمان از نیت پرستی باز دارم و بر راه هدایت بیارم  
اما در نزد من و کرا خوانم و و که بر قولم اعتقاد کند و حضرت خدیجه رضا گفت  
اول من بر تو ایمان آوردم و بعد از آن حضرت علی کرم الله وجهه بعمر هفت سالگی  
ایمان آورد و بعد از آن حضرت ابوبکر صدیق رضا بعد از آن زید بن حارث  
و بلال حبشی ایمان آوردند و بعد عبد الرحمن بن عوف رضا بعد قریه بن

عوام بعد از طلوع روضه سعد بن ابی وقاص لیکن ایمان آورده و حتی که  
 سی و نه کس مؤمن شدند اما دین را بخوف کفار پنهان می داشتند چون این  
 خبر و خبر ایمان حضرت امیر حمزه رضی الله عنه رسید بانید استحضرت مستغرق  
 حتی که ابو جهم و ولید بن مخیره و ابوسفیان و خطاب و ابولهب و غیره سرداران  
 آمدند و گفت که حمزه بمحمد ایمان آورده ابولهب گفت اولاً سر محمد باید  
 بر آید تا آنکه تارک یاران کنید ابو جهم باستماع این سخن حکم داد که بگویند  
 و در آنجا که سر محمد بریده پیشم آید و او را چنان چنین خواهم داد و عمر بن خطاب  
 و دیگران شجاعت و رتبت و شهنشایان عرب مشهور و معروف بودند گفت  
 که ای محمد که اگر شایع بران بدست گرفته فحش کنان هر چهار سوی گشت و علانیه  
 اعلام می نمودم می گفت و حتی که کسی از راهی نقش که خمارت مع شوش بر محمد  
 انداختند چون این بشنید و بجانه خواهرش فاطمه در رسید و ایشانرا بتلاوت  
 قرآن و نزد کوب ساخت و روزی خواهرش سوره طه میخواند و  
 در گوش بگوشش رسید و فی الحال رفتش بایمان پیدا کردید و حتی که شیر  
 بنیادخت و نزد خواهرش آمده پرسید که چه می خوانی گفت کلامی که بر  
 محمد نازل گردید و در بعض روایت آمده است که خواهرش منکرش گشته  
 و زور سوزان بنیادخت اما التوخت گفت آنرا بیارتا من نیز بخوانم گفت  
 بضمون النما المشرکون یحس و تو بخس هستی و کلام خدا چه گویند می خوانی  
 چون بعد باک بخواند زار زار بگریست که اگر تو عاقلین حدیث او را بگرفت  
 اللَّهُمَّ آخِرُ الْإِسْلَامِ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ يَعْزُبُ  
 الْحِطَابُ أَوْ بَانِي جَهَنَّمَ بِنِ هِشَامِ كَذَا فِي الْمَشْكُوتِ وَالسِّيُوطِ وَغَيْرِهَا  
 حتی که بخانه آمدند آنحضرت مع حضرت حمزه رضی الله عنه و غیره بودند و رفته دستک او

امام مردمان خانه از خوش ترسیدند و جمعی گفتند پس حضرت حمزه گفت  
 چیست گفت عمر با شجاعت و دلیری خود تو اینجا گفت عمر در آن کند اگر با سلام  
 پیش آید بترورنه قتل کنیم چون در باز کرد مجبور در ویت رسول محمد صلعم تکبیر کرد  
 و اهل دار هم تکبیر کردند یعنی که اهل مکة آوازش شنیدند و آیت یا ایها النبی  
 حسبک الله و بحسن الهجاء من المؤمنین نازل شد و بینه سینه  
 حضرت عثمان رض اما بقول ابن اسحق و کان عثمان اول الراخر منیه المفق  
 بعد ابی بکر و علی و زید بن حارث تقدیم اسلام شد به عمر رض ابسط فی او اهل انضیا  
 رسول صلعم بروایت در خبر چهل سالگی مبعوث گشته بمکة یا المنصور بن حرب  
 یا نژده سال بدعوت حق مشغول فرموده و بسوسه مدینه منوره السماة بجواهد  
 بعد اناست دعوت و یا نژده سال در مدینه بسن شصت یا شصتی و ی عظیم  
 شصت و پنج حسب اختلافات روایات مشکوة و بخاری و مسلم و غیره بمال  
 یا ایها النفس المطمئنة اترجعی الی ربک و ارضیه کفر ضیا کنعان  
 روح مبارکش از غصه خالی قانی و بعالم نوزاد با جاوداتی و پروا نمود الامة  
 لما فی البخاری قال انزل علی رسول و هو بن اربعین سنه  
 فمکث بمکة ثلث عشرة سنة ثم اخرج بالهجرة و فاجرا الی  
 المدينة فمکث بها عشر سنین ثم و سفي و در روایت و فمات  
 هو ابن ثلث و ستین رازیده کرده کذا فی البخاری اما در مشکوة از ابن  
 عباس این روایت آمده است قال اقام رسول م بمکة خمس  
 سنة (الی) و ثوبی و هو ابن خمس و ستین سنة متفق علیه  
 و از انس رضی الله قال علی راس ستین سنة متفق علیه و غیره  
 چون شفیع الوری یکم حسدا شد زوار انضا بقصر بختا

عمر آن شاه قبله آمال      ابن عباس گفت شصت و سه سال  
 سال لعلش چنین غم افراشد      جان ز دین رفت و دین نزد نیاید  
 باز تاریخ نقل او بر خال      مکه شد از فراق او بی جان

### اشعار

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا رَجَّ الصَّبَا يَوْمًا إِلَى الْأَرْضِ الْحَرَمِ  
 نَبَا إِلَهِ الْأَرْضِ رَأَوْدُهُ فِيهَا النَّبِيُّ الْمُحْتَرَمُ  
 يَوْمَ تَشْمَسُ الشَّمْسُ مِنْ خِلَالِهَا تَذُرُّ الذُّجُجَا  
 وَتُزِيلُ الْأُكُودَ تَوْرُ الْقُدَى مِنْ كِفَاةِ بَحْرِ الْحَيْثَمِ  
 بَرَّهَانًا سَكَنًا لِأَذْيَانٍ مَضَتْ  
 بَاءَ نَا أَجْكَامُهُ كُلِّ الصَّخْفِ صَارَ الْعَدَمُ  
 دَنَا فُجْرٌ وَحَدَّ مِنْ سَيْفِ هَجْرٍ الْمُصْطَفَى  
 لَوْ إِلَى أَهْلِ بَلَدَةٍ فِيهَا النَّبِيُّ الْمُحْتَشَمُ  
 يَا لَيْتِي كُنْتُ كَمَنْ يَتَّبِعُ نَسِيًّا عَا لِمَا  
 يُؤَمَّرُ دَلِيلًا دَا رِمًا وَأَرْزُقُ كَذَا إِلَى الْكَرَمِ  
 لِي حَسْرَةٍ إِسْمَعْ كَذَا إِلِمَالَهُ أَصِفْ لِلْمُصْطَفَى  
 فِي كُلِّ حَالٍ قَدْ مَضَى فِي الْحَالِ مَا يَحْصُلُ لَهُمْ  
 شَبْرَةٌ چارم در خلافت حضرت ابوبکر صدیق را

دروافدی و خلفای راشدین غیر ابوبکر است که حضرت ابوبکر صدیق یون ریض بعد  
 دو سال و چند ماه تولد رسول کریم ۲۲ متولد شد چرا که مدت حیات هر دو  
 ۳۳ سال است و بروز و تاریخ رحلت رسول کریم ۲۳ بروز و شبند و این  
 ماه ربیع الاول است یا هجری خلافت یافت و در جمیع برآمده بر سر



مردمان فطری انداختند. حضرت زبیر رضی را ندیدند. طلبیدند رسیدند.  
 با و باین خطاب (که اے کسیر عم رسول یا ایا اراده شوق عصای اسلام  
 داری) مخاطب گردیدند. چون حضرت زبیر رضی این سخن بشنیدند. (لا تشرب  
 یا خلیفه رسول) گفته برخلاف و بجایش راضی گردیدند. همچنان  
 حضرت علی رضی را ندیدند. طلبیدند رسیدند. بدو باین خطاب رسیدند.  
 کسیر عم و ختن رسول صلعم شوق عصای اسلام را غرض داری یا آخر منیة المفتی  
 گردیدند. حضرت علی رضی نیز مثل زبیر رضی (لا تشرب) گفت. بطنی او اهل انصاف  
 گردیدند. الغرض خلافت صدیق رضی با جماع کُل صحابو انصار بن تحریب  
 انا بعد رحلت رسالت مآب صلعم اکثر عرب مرتد شدند. و گدالمسماة بجواهر  
 زکوة ندیمند. حضرت عمر رضی نزد حضرت ابوبکر صدیق رضی آویخته  
 اے خلیفه مردمان! تالیف قلوب بکن که ایشان بمنزله وحوش اقبال  
 صدیق رضی خفا گشته گفت که از تو امید نصرت می داشتم. حالاً به لنگمان  
 یافتیم. و ترا در جاهلیت جبار و دیم. و در اسلام خوار یافتیم. الامة  
 تالیف ایشان نمانم. آیا جادوسازم. افنوس صدافنوس که رسول سما  
 کریم از دنیا برفت. و وحی منقطع گشت. سو گند بجزا من با ایشان جهاد  
 خواهیم کرد. اگر مالغ زکوة باشند. تا وقتی که سیفم بستم موجود باشند.  
 پس خلیفه ثانی فرمود که خداستغالی ابوبکر را بجهت جنگ شرح صدر نمود.  
 الغرض خالد ابن ولید رضی را حکم کرد. که با مالغین زکوة مقاتله کند.  
 پس با قتال و جدال بابنی اسد و بنی عطفان باقبال باز با سلام حجت  
 کردند. و بعد مسلمة الکذاب را که در آنوقت عمرش یکصد و پنجاه و بر  
 قتل رسانیدند. بعد از آن بسند و از دهم بجزای علامه ابن خضرمی را بسو

مرتدین بحرین + و عکرمه بن ابوجعل را بسوی مرتدین عمان + و هاجر بن  
 ابوامیه را بجانب مرتدین اهل بحر + و زیاد بن ابیه الانصاری را بجانب  
 فرقه مرتدین فرستاد + هر کس انصرت یافت + و فتح ساخت + بعده خالد  
 ابن ولید رضا را بسوی ارض البصره و العراق فرستاد و فتح یافت + و در آن  
 وقت + و بسنه سیزدهم هجری بر فتح واقعه اجنادین شام ثلاث  
 هزار نفر لشکر فرستاد + و اجبار عدا یزید + و خلیفه ثانی بلا ترتیب یافت  
 و در آن وقت + و الغرض تا مدت دو سال چند ماه خلافت نموده حضرت  
 یزید بن معاویه بسنه شصت و سه سال بتاریخ هشتم جمادی الاخره ۳۳  
 در مدینه منوره که آنجا که بنشیند جان شیرین بجان آفرین سپرد + و همانرا از امر صدق و  
 قاطع

بود به اشتباه شصت و سه سال

همی این صادق الاقوال

چند ماه و دو سال ماند امیر

در سر خلافت از تقدیر

در سن خود رفت صاحب خود

عقل سال وصال او فرمود

تتبعه بهیم در خلافت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

در خلفاء و نووی و ذیابی و عسکری و وادی و ازاله حلوی و طبری و زمیری  
 و غیره مذکور است که حضرت عمر رضا بعد از هفده سالگی بسنه شصت و سه  
 آورد + و باستخوان حضرت ابوبکر رضا بروز فوت خلیفه اول تاریخ پنج هشتم  
 شهر جمادی الاخره بسنه سیزدهم هجری خلیفه شد و بلقب امیر المومنین ملقب  
 گردیده + و تا یازده سال حسن و جمال و نجوبی و کمال بر منوال اقبال و  
 اجلال خلافت تمام و امامت عام کرد + و در آن محنت شاقه رامی بود + و حتی  
 بوقت خلافت مغز رایه نصرت اسلام چنان قیام گرفت + که احکام اسلام

بالکثر مما لک کفره و لیام - مثل باد صبا ببحر اسے خواہر خاص و عام - و رزیدن  
 گرفت - ہر جا بجا بفضل خدا فتح و نصرت نصیب اہل اسلام می گشت - گو یا قوله  
 لَعَالِي إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ  
 فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا بطور پیوستہ کہ دمشق و حمص و حلب و بصرہ  
 و ابلہ بسند چارہم - اُردن و طبریه و یرموک و قادسیہ بسند پنجم  
 ابو اوز و مدائن و مکریت و بیت المقدس و قسریین و حلب و اخر منیۃ المفتی  
 و سروج و قر قیس و بسند شانزدہم جناب یسار و دیسبط فی اوائل انصیا  
 و حران - و نصیبین و طایفہ من البحریرہ و موصل و اطرافہا النصر بن حرب  
 و قیاریہ بسند نوزدہم - و مصر و اسکدریہ و شتر بسند السیماۃ بجواہر  
 و غزہ بسند بیست و یکم - آذربایجان و دیور و سیدان و ہمدان و ایوی عنہم  
 و رے و شکر و قوس بسند بیست و دوم - و کرمان و سبستان قال  
 و اصہمان و اطرافہا بسند بیست و سوم مفتوح گشتہ - و بر آہنا سلبا یا النعمان  
 و نصرت یافتہ - و احکام و اسلام را بخوبی اعلان کردند - آخر الحاکم الامۃ  
 عن الخدیفۃ انه قال کان اسلام فی زمان عمر کالرجل المقبل لا یزاد الا قریا کما  
 فلما قتل عمر کان کالرجل المدبر لا یزاد الا لجدا - در اینجا مناسب میناید کہ  
 قدر می تفصیل این اجمال - فتوحات غیبیہ و تائیدات الہیہ کہ با شریعت  
 حدیث اللہ صاعرا کلا سلام یا حب ہذین الرجلین الیک  
 بعمر بن الخطاب ابو بایہ جعل بن ہشام فجعل اللہ دعوی رسول  
 صلعم بعمر فتبی علیہ السلام ہدم و بہ الاوثان اخرجہ  
 الحاکم کذا فی السیوطی و الانزالہ ثابت و متحقق گشت - و حرمت  
 زعم - و گوش گذار احباء مؤمنین و احد قائمہ مسلمین سازم - و چشمہا

معادین خلیفہ ثانی خیرہ گردانم + و مردان سنیان رافضی نشان کہ  
در باب تراویح و متعہ بر عمر رضی اللہ عنہ زندقہ خاکن اندازم بر نعمت ایمان و شکر  
اسلام کہ بشیقل او یافتند آگاہ کنانم +

باید دانست کہ خلیفہ ثانی با وائل خلافت خود چند روز بلا ناغہ خطبہ میخواند + و  
جہاد اہل عجم تحریر می فرمود + اما مسلمانان بلاحظہ کثرت عدا  
و بعاینہ از دیار شمت و ثروت و اوج موج عجم + تقاعد  
نمودند و بہ ہمت می خوردند + آخر الامر اولاً بدل ابو عبیدہ ثقفی رضی  
اللہ عنہ را بدست + بعد از ان جماعت بعد جماعت براسہ حرب میباشان  
چند کہ آنرا بیداران حملہ سلیطین قیس بر می رضی و دیگر اصحاب رضی بود  
فاروق رضی قدر اولیت ابو عبیدہ و قبول داعیہ الہیہ ساخت +  
و چون موجود اصحاب کبار جمعیس سلمیہ امیر ساخت + و ابجد منشی بن عاوثر  
سنائی و ابو عبیدہ ثقفی با ہمراہ بیان خویش متوجہ عراق گشتند + و از آن طرف  
فرخ زاد جابان را بالشکرے قرار بمقابلہ مسلمانان ابراز فرستاد + بعد  
عماقی قہن جنگی عظیم رواد + انجام کار بفضل جبار کفار ہزیمت خوردند +  
و اکثر آن سکوشت بنا کردند + مسلمانان بسیار غنیمت بشمار یافتند  
ہنوز تقسیم غنائم شدہ بود + کہ نرسی نام سپہ سالارے کہ خالازادہ کسری بود +  
بالشکرے عظیم رونمود + و رسم مذکور سردار دیگر جالینوس نامے را با فوج کثیر بتاکید  
بر او برافزود + اما ابو عبیدہ پیش از آنکہ نرسی را از جالینوس تائید رسد منہرم  
گردانید + و بر مال حظیر قالیض گردید + باز بہان وقت بلا توقف بجانب جالینوس  
رخ نمود + بفضل معبود + او را نیز ہزیمت گشت موجود + و از دے نیز  
غنائم فراوان تبصرت مومنان برافزود + بعد از ان خمس ہمہ غنائم را بہ

بعد از اختلاف فرستاد: باقی را به تقسیم عراق نهاد، چون خبر نیت ملک  
 فارس رسید با افعال شدید ایشان را ظاہر گردید: یمن جادو را بر سر  
 تدارکش با سستی هزار مرد و قوی فیل با فیل سپیدے (که از پرویز اورامبارک و  
 می شمر و مدد باد فرشت کابانی که از زمان فریدون در خزائن عجم ذخیرہ میدا  
 و آن که دورا رایت فتح و نصرت می پنداشتند) فرستاد: حلیفہ  
 فوج عظیم همراه او بداد: ابو عبیدہ ابن مرثدہ کار فرمای تہوی اخر منیۃ الم  
 پل در گذشتہ کجاریہ کفار پیوست: (چون نوعی سخت و عجب بستانی او اہل ان  
 طاری گشت) : اولاً تنزل در میان مسلمین افتاد: جوالنصر بن حرا  
 بغرض عدم راہ گیریل را نیز بر باد داد: ابو عبیدہ با جمعی السماۃ مجواہ  
 خود فرو آمدہ: شمشیر شکستہ: خراطم فلان را قطع نمود: وی عنہ  
 شجاعت بدادند: حتی کہ ابو عبیدہ بر فیل ابض رسید: و خمال  
 را نیز بر باد: اما بوقف مراجعت بہ لشکر خود پائش بلغزید: ہما لالنعما  
 بہان فیل ابض اورا نیز با آورده شہید گردانید: حتی کہ ہر یک از ہما  
 کس از جوانمردان لو اسے او گرفتند: و بدرجہ شہادت می رسیدند: تا آنکہ  
 آخر کار آن لو را شمشیری بن حادثہ برداشت: و حکمت کثرت بجنگ مباشرت  
 ساخت: بالآخر کفار از حرب متقاعد شدند: مسلمانان قرصرت غلبت  
 شمرودہ بر سر پل آمدند: و شکستہ را دست نموده عبور کردند: وین قتال  
 چهار ہزار کس شہید شدند: خلیفہ ثانی ازین ماجرا بغایت محزون گشت:  
 حتی کہ قاعدہ ہما و بہیم خورون گرفت: ناگاہ عنایت اللہی در رسید:  
 کہ در فوج رستم اختلاف گردید: تا آنکہ متفرق گشتند: چند روز حرب  
 ہدایت نکردند: بسال ۳۱۰ ہجری ہم بر قل نامان نام سردارے را بالاکر خبرار و

سکه اشراک کفار می داند و اهل دمشق فرستادند و بنیاد جنگ با بنی تلو و بنی نضیر  
که کفار و در نه ناحیه متعصبان کشته بنیاری آلات حرب مشغول شدند و در  
ابوعبیده بن الحراح رضی صورت حالش را بمعرقل خلیفه رسانید و خلیفه مکینه  
بیرین بایشان کتایب رسانید و مرضا من مکتوب اینست که اولاً عثمان غریبیت سبب  
خونریزی ساروق و در نه ناحیه فوجی از مسلمانان فرستادند تا اهل  
ابوعبیده را مشغول دارند و توغل در حرب کردن نتوانند تا آنکه دمشق  
بهرای اهل نمرود نصیب اهل اسلام گردد و غرض چنان کرد و آنرا  
در طرف اهل باستانه جوار سور و مرثیه را در مدینه یار و کوفه  
بهرین طرف ابوعبیده بمقابله آنها برفت و دو او شمال انداد  
نکست بر کفار افتاد و طایفه یوسه بر قل گیر شدند و فرقه کثیر  
کشت شدند باز ابوعبیده و خالد بجا صره دمشق مستقیم ماندند  
این این محاصره که در آن کشید اتفاقاً بطریق از بطریق دمشق  
بزرگ نایب متولد گردید و لهذا ایشان به ترتیب حشمت مشغول شدند و  
مخراط در راه و لعب مصروف ماندند و حتی که از محافظت سور غافل گشتند  
مسلمانان فرصت را غنیمت شمرده بوسط نردبان و کندی تکیه کردند بر  
لباسی سوار بر آمدند و بوابان را ته تیغ نموده بدوزخ رسانیدند و در دروازه  
کشتارند و ستر که اعظم ظهور پیوست پس از جانب خالد عنوه و از جانب  
ابوعبیده و صالحی فتح دمشق محقق گشت و چون درین سال خبر برین عید  
بجلی از جانب یمن بملازمیت فاروق رسید حضرت فاروق را چهار هزار  
مرد از سبیل و کینه و دیگر قبایل ترب ساخته خبر را امیر آل لشکر گردانید  
و بعد عثمان بن حاد و در آن نمود و براسه تالیف قلوب ایشان راجع شد

ہر غنیمتیکہ باہتمام ایشان حاصل شود زیادہ بر سهم غنیمت ایشان منتقل فرمود  
 سرداران عجم چون این خبر شنیدند فوج کثیر فرستادند و آمدند بہ مہران ہمدانی را  
 بامارت آنها منسوب ساختہ بمقابلہ مثنی و جبریر نامزد گردانیدند و ایشان  
 ماجرا را بمعرض خلیفہ ثانی رسانیدند و خلیفہ از سربلیہ جمعے را برائے مدد مثنی  
 نمود و حکم فرمود کہ مستحجماً آتاوگی و کار سازی نمودہ خود را <sup>بمیفہ</sup>  
 و بجہد و ہمدعا و نیت سازی دہ و مثنی نیز از ان بلاو کہ در تصرف <sup>راخر منیۃ اللہ</sup>  
 بسیار است و و جنگ بر خاست و بعد ثلاثی فریقین مہران بر <sup>بسطانی اوائل</sup>  
 اطلسی بران انداختہ بمیدان مبارزت جولان کنان بر آمدند <sup>والنصر بن عبد</sup>  
 تیرے بجانب اور وان کرد و بتائید الہی بر مقتل وے رسید <sup>المسما مجواہ</sup>  
 بافرید و شکست پر شکرش واقع گردید و طرفہ معرکہ و عجب مقتل <sup>روی عنہ</sup>  
 انجامید و از پنجست آنرا یوم الاعتار گویند زیرا کہ صد کس از مہران <sup>قال</sup>  
 بشمار آمد کہ در ان روز ہر کیے وہ کس از کفار کشتہ بود و و چندان <sup>الکعبہ</sup>  
 و سبایا بہت آمد کہ پیش ازین گاہے میسر شدہ بود و پس مثنی بن ریم  
 بشیر بن النخصاصہ صحابی را بر بلاد اعراق خلیفہ ساختہ خود با وجود عدم انداز  
 جراحات واقعہ الحسبہ قصد غارت غنایں سوئے کہ در سال یکبارہ تجارت کفا  
 آنجا اجتماع عظیم میداشتند ناگاہ بر سر انجماعت ریخت و و غنائم فراوان  
 گرفت و باز علی ہذا القیاس بر سوق بغداد کہ در ہر سال جم غفیرے آنجا جمع میشد  
 بختہ حملہ نمود و دیاران خود را فرمود و بجز نقدین و جواہر و امتداد و  
 قیمتی چیزے دیگر بردارند و حتی کہ ازین اجناس ہزار ہشترا بار کردہ بسلامت  
 مراجعت نمودند

کیفیت ہر ہم شد کی و ساسانیان نیست کہ چون صنادید فارس و یمنند

که مسلمانان را بر روز فتح پیروز بست می آید + و اشغال شد به و جنگست جدید  
شامل مال ایشان می گردید + و بهر شایسته و فکر بالیست بودند + بلکه قیاس را  
مغزول ساختند + و آنچه اولاد کسری نیز وجود را بنیاد بناست برافراشتند + و از  
خرابن اکاسر و سابقه که بیرون از شمار بود آلات جنگ و ادوات حربی خود  
را با یکدیگر جمع ساختند + و در ششمین فرخ را سر از سر کرده اند + و  
مگر از این پیش از این شست + و بار مال ادوات و اشغال دفعه بفرقه بنام کسری  
بنامی و در این میان بنی بن حادنه این ماجرا را عرض راستند + و منگشتند حال گزاشته  
و این مانع از حکم داد + و فرمان فرستاد + که از سراطات و حواصط این  
چند که از این میان را مع اسب و سلاحیکه دارند جمع کرده و ساختگی نموده و بفرستند  
تا این که بشنند + چون جماعه جمع شدند سعد بن ابی وقاص را بهر داری آن  
را به خوب ساخت + و مواظبه حسن به دلش انداخت + این تقوی و بصیر کردن  
که هر نموده + و اثبات قدم بر مواظبن حرب را امر فرمود + و قوم را به این پیش  
امور را مورد ساخت + و نبرد و منشی و حریر نامه بگذاشت + که همه جز کشت را این  
شعد را بکشند + و او را امیر الامر عراق بشنود نمایند + یکی از حکامهای الهی که در این  
بر دل فاروق پرتو افکند آن بود که سعد را بعبادت عراق برگزید + زیرا که عمر بن  
حادثه با خبر رسید + اگر در یثرب سعد آتجانی رسید + و نیز از عظیم در افرج او  
به بدی می گردید + و سعد را بسبب ثابت سرما توقی در راه واقع شد بین ایشان  
حضرت فاروق اعظم لبه دفعه به پادانان نامد و جوانان کامکار را به گما  
و سه روان می نمود و اتمام تمام درین باب می فرمود + تا آنکه در غرب از اشرف قبا  
داخل شجاعت در لے که کسی را گذارشته باشد می و چند هزار مرد و اسب جمع  
از آنجا که یکنوار کس از صحابه بودند + و بجهت هزار فرود آمدن کس از اهل بدر بودند + و نگاه



سعد با میرالمومنین نامه نوشت و توجیه رسم بجزم قتال و کثرت مدد و عدد او  
تقدیر باین نمود و حضرت فاروق در جوابش فرمود که هیچ دغدغه را بخاطر خود  
راه نده. و از کثرت آلات و ادوات دشمن جهان مشغول بنظر بر لطف پرورگار  
خود داشته مژگل بتائید او باش بهر گاه هر کجا لشکر خود را آراسیده است  
بقیه نمانی بهر کسی را از طرفم بوجه اعلان کن که گویا من به عیفته <sup>سید</sup>  
می کنم چون سعد از کیفیت بقیه حبش خبر داد یعنی پیش خدا و اخرونیة المفتی  
تحسین آن صورت بقیه فرمود و امر نمود که سخت استیلا ببطنی او اهل انصیا  
نسب و طلاق لسان و زیاده عقل موصوف باشند بهر و النصر بن حرب  
و دعوت با سلام کند و سعد بچنان کرد و آنرا غنیمت شمرد و <sup>للسماة بجواهر</sup>  
سفره بن شعبه بود و اخرج الحاكم عن ابي اس ابن معاوية  
عن ابيه - قال لما كان يوم القادسية لقيت بالموصل <sup>قال</sup>  
شعبة الى صاحب فارس فقال ابعثوا معي عشرة فبعث <sup>النعمان</sup>  
عليه ثيابه ثم اخذ حجة ثم انطلق حتى اتوا فقام <sup>الامة</sup>  
القوي ثم اجلس عليه فقال العج انكم معشر القرب قد <sup>سلما</sup>  
عرفتم الذي حكمكم على المحبي اينا انتم قوم لا تجدون في  
بلادكم من الطعام ما تشبعون منه فخذوا عطيتكم من  
الطعام حاجتكم فانما قوم فحوش وانا نذر لا قتلكم انكم يفتخرون  
علينا ارضا فقال المغيرة والله ما ذاك جاء بنا ولكننا  
لنا قوم لا نجد الحجاره والاوتان فاذا سرائنا حجارا احسن  
من حجر القينا و اخذنا غيرة ولا تعرف ربا حتى لقيت  
الله اينا رسولنا من القينا فلا عانا الى الاسلام فاقبنا

[illegible]

قرا چون از نماز آن شروع نمودند، و لہار اطمینانے رو نمود و انگاہ فرمود +  
 کہ چون ساعت جوب ریلح نصر یعنی وقت نماز در رسید تکبیرے خواہم گفت ثانیہ تکبیرے  
 و ادوات حرب ہیا سازید + باز چون تکبیر دوم بشنودید + چون پوشید + و ادوات  
 جنگ بر خود راست کنید + و چون تکبیر سوم بشنودید + جوانان بجوان گاہ مبارزت  
 و رایہ + و باستان تکبیر چارم کلمہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ <sup>الغلام</sup> تکبیر  
 گوید + و ہمہ بہیت اجتماعیہ با دشمن در آورید + <sup>و آخر منیۃ المفتی</sup> الفصہ  
 ہر دو فریق جنگ قائم ماند + چارم روز نصر نازل شد + ببطنی اوائل اضریا  
 پیوست + و ہر یکے ازین اوقات تاحی علیارہ وار و روزا والنصر بن حرب  
 و روز عاص و لیلۃ الطرس امار و زاریات ہمہ صنادید عجم المسماۃ بجواہر  
 حرب تخت <sup>مثلاً آواز کشید</sup> مکمل بر سر و کمر سے مرصع بر میان بر اسپان عراقی سوار صیوی عنہم  
 و تیر اندازان حکم انداز بر فیضان نشانند + و جمعے گرداگرد آنہا بر قال  
 شیان پیادہ گشتہ مقدمہ الجیش ساختند + و طو عرب و ستادہ و ضعی النعمان  
 است با انہم بنائید الہی دست بردن سے عجیب کردند + اولاً غالب بن عجم الایمہ  
 اسدی و عاصم بن عمرو بن عجمی سجو لا نگاہ مبارزت درآمدند + ہر فریق بنام سککا  
 از رو سائے عجم مقابل غالب و شخصے دیگر از سرداران بمقابل عاصم برآمدند + غالب  
 بن عجم نیزہ قرن خود را بر زمین غلطانید + انگاہ بکنند بہتہ پیش سحر رسانید + عاصم  
 نیز بر قرن خود حملہ آورده قرن او پیشین داشت + کہ حریف عاصم نمی تواند شد  
 از میان بگریخت + عاصم بن عجم بقلب او تاختہ ہر چند جت او را نیافت + و عوض او  
 اشتر سوارے را گرفتہ آورد + سحر را کب و مرکوب را نقل او ساخت + ثانیاً تیران از  
 کہ تیر و فطانی شد + از طرف عجم بقصد عجم و بن معد یکرب بمیدان درآمدند + مسلمانان  
 عجم را آگاہ گردانیدند + عمرو بن عجم بجانب او انداخت + و بان زخم او را از اسپ

زیرین افکن عمرو خود را زود میرا و رسانید و میرا را برینا و کمر قیمتی و سلب  
را نهاده او را بدست آورد و ثالثا میران حاکم اذربایجان فریاد پادشاهی سوار  
خبر کنان روی میدان نهاد و بتقلید رسم می گفت اَلْیَوْمَ نَقُتِلُ الْعَرَبَ وَنَقَاتُ  
تخس از خاطر او گفت انشا الله آن بے دولت بر زبان را ندیده شاهر اسد او لم نشاء  
چون حسان ضبئی نیزه در پهلوی او خطانید و از اسبش غلطانید  
سواران پادشاه شده شورش بردار و اسب مندر رسید و ساعتی بعضی اسب  
از حاکم توقف جبرین عبد الله بکلی از سینه شکر ماخذ باد صبار رسید  
و چون بر سر هر لعل خویش آمده او را کشته دید و در باب سلب  
چند که آمدند و آخر الامر حکم سعد کمره منند و باقی سلب بخرید رسید  
هری هزار بود و قیمت باقی سلب ده هزار گردید و سیاه عجم چون این  
دید و فیلان نیز حرکت نمودند جمله حمله بر شکر اسلام آوردند  
و امید متفرق ساختن گرفتند مقصد اصلی ایشان استیصال قوم  
و زیرا که قتل میران بر دست جبرین بکلی واقع شده است نزد یک بود که  
بالکلیه متاثر شدند و سعد بطریق اسدی حکم فرمود که با قوم خود زود جدا شوند  
و چون در آن معرکه رسیدند و عظیمی از عظامه شخم بمباران برآمد و طلحه دفعه  
بطعن نیزه بدو حش فرستاد و انگاه با جماعه خود بیکبارگی بریل سواران بر  
باران کردند و چنانکه اکثری منترم گشتند و انعت بن قیس کندی با ننگ بر قوم خود  
زد که بنواس یکار شیران نموده اند و شمارا چه شده است که جامه زنان کویانید  
مثل شیران بکوشید و اقوام را از لغره او نه دور زیاد گشت و یکبارگی حمله آوردند  
و فقیر را زده زده ته تیغ کرده تا بقلبگاه شخم رسانیدند و بعد از آن جالیوس  
و حاجب از رویان شخم بال شکر سبب با فیلان زبان بر فوج اسلام

درین اثناء از طرف سعد یکسیر چهارم بلند شد. اهل اسلام هم با جمعهم کلمه طیبه الاول  
 و الاخرة الا بالله العلی العظیم گفتند بر کفار رخنه کردند. و آسپه های حرب بر بنی اسد  
 بجمله و کتله و دگرگشت این جماعه بسیار در وجه شهادت رسیدند. سعد بن  
 عاصم بن عمرو تیمی زود و قاصد رسید و نایب سازد و که را کبان قبل ازین  
 طغیان باید امان کنند. عاصم تیر اندازان کشید و اسد را فرمود بکفله مستقیم  
 هجوم کردند و در ویش از بازگروانندند. نگاه نداشتند و آخر منیه المفتی  
 قیل از قتل نمایند. چون جبال را رسیدند. را کبان بر زبسط فی اوائل انصیا  
 پشت داد و دوسه در فکر تکفین و بختیر قتل قتل و جرح و النصر بن حرب  
 تا بمدا و اسه ایشان قیام کنند. روز آغوات حضرت فاروق السمانه بمجواهر  
 شام نوشته بود که فوج تربیب واده لبر کردگی مانتهم بن عتبه. وی عندهم  
 بهد و سعد بفرستند. بالفاق حسن قعقاع که مقدمه لشکر هاشمقال  
 و پانصد سوار در ین حال رسید. جماعه خود را ده قسم ساخته. فرمود که انعمان  
 مسلح و کمل اولاً در عسکر اسلام داخل شوند. چون داخل شوند. تسبیح الائمة  
 نمایان گردد و الی آخر الاقام چون نظر اهل لشکر برین جماعت افتاد. بسکک  
 شدند. باجماعه قعقاع در قسم اول با لشکر اسلام در آمده بمصاف پیوست و بنیان  
 را بر حرب کفار تحریر تمام نمود و مبارز طلبید. ازان طرف ذوالحاجب برآمد  
 قعقاع چون دانست که ذوالحاجب است بانگ برداشت. بانارات احباب  
 از کسرا نگاه باندک فرصتی بدو بخش رسانید. باز مبارزه دیگر خواست. بنیان  
 و قهر و زان تاخته بمیدان آمدند. حارث بن طبیان بهد و قعقاع رسید. قهر و زان  
 بمقابله قعقاع و بعد از حریف حارث گردید. هر دو و هلاوتان غنیمت خود را کشیدند.  
 و بسبب قتل آنها کسر عظمی در لشکر کسری افتاد و گویند قعقاع. بنی دغنه درین روز بر لشکر

کفار حمله آوردند و هر دفعه کاری کردند و در وقت بعضی دانا یان لشکر اسلام  
شتران را حملال و اسب پوشانیده بر شکل مهیب نمودار کردند و آنچه قبول عجم دیروز  
با خیول عرب کرده بودند و امروزه جمال عرب با فراس فرس بحمل آوردند و چون  
به شام لغت النهار در رسید هر دو فریق ساعتی مشغول استراحت شدند و  
در میان حربه مشعل شعله گویند سعد بن ابی وقاص ابو محجن را با واسطه  
فرستادند و چون ابو محجن ایستاد و نود و غیرت اسکاش  
نمود و در حربه دست زد و بر آنکه اگر حیات باقی است باز خود را محسوس  
نمود و بپنهان کرد و ابو محجن نفر زنانه بمیدان درآمد و در آن  
میدان لشکر استخوان او کردند و بیکه گمان جمعی آن شد که او خضر است  
تا نام رسیده و طائفه را نظر بر آنکه بیکه برای نصر ایشان تارل شد  
و چون حال ابو محجن بر سعد واضح شد و بدو بگوئی و در آمد و گفت  
ترا در حبس نگذازم ابو محجن گفت من نیز از سر صدق و اخلاص عزم کردم و  
از این حبس نگرادم و روز عاص فعا ع جماعت خود را فرمود که بغیر طلاع  
لشکر اسلام برفت روز گذشته ده فرقه شوند و با شکل عجیب در آیند و تا مسلمانان  
دین ظن افتند که فرج هشتم رسیده است و با بجه چنان کرد و و متعاقب ایشان  
لشکر هشتم رسید و وی نیز ضعیف قعقاع در قوم خود مرعی داشت و ازین راه  
اطمینان اهل لشکر بالاگشت و در آن روز اولاً مطاروده بود ثانیاً مرماة  
ثالثاً مرماة رابعاً مرماة خامساً مرماة ششم با جوق اول یمیه عجم حاکم و  
وصفوت ایشان متفرق ساخت و و تا مسافته تا فته رفت باز عمرو بن سعد کرب  
یاران خود را برای حرب مهیا نمود و بر قلب لشکر کفار تاخت و بسیاری را بکشتن

فارسان فرس بکیماره متوجه او گشتند و دربار ستم بفرستادند و در انزلیان  
مرو بن محمد بکرب نایب او گشتند و واسط او گشتند و عمرو بن الحلال پای اسپ  
سواری از سوی او ان شتم محکم گرفتند تا آنکه از رفتار باز ماندند و در چون مجال مقاومت  
باوسته نماندند و از اسپ پیاده گردیدند و عمرو بن ان اسپ پیاده شد و بسلاست از  
قلب لشکر گذار برآمد و دیگر یاروار از فوج حبی جولان نمودند و بنیفته سستند  
مردان از اهل اسلام قصیر القامت و صغیر الجثه در معرض قتل و آخر منیة المفتی  
ضرب آن مرد مسلمان را از اسپ بنیادختند و در خون نیز از ابسطانی او اهل انضیا  
او گشتند تا او را بکشند و در خیال لطیفه غیبی در رسیدند و کلبوا النصر بن عرب  
در سن اسپ در کمر خود بسته بودند و واسطش او را بهمان سر السماة مجواهر  
آن مسلمان بسلاست بر حبت و شمشیر بر فرق او زدند و بدو زوی اعظم  
و مشابه این لطیفه موجب اطمینان قلوب مسلمانان شد و در حقال  
را بدین منوال معاینه نمودند البطل و انیال خود را باز آراستند و النعمان  
و رد بروی لشکر اسلام شدند و مقدم جوق اول فیل ابیض و آرم الامه  
مواجهه ققاع و عاصم شدند و مقدم جوق ثانی فیل اجرب و الظلسکا  
جمال بن الاک اسدی و لفرمان سعد ققاع و عاصم نیز تابرداشته بکیماره  
متوجه بجانب فیل ابیض شدند و جمال باقر بن و دیگر قصد فیل اجرب نمود و با شمشیر  
جمعی همراه شده حارثان فیلان را بر خیمه تیر متفرق ساختند و این چهار جوان  
بفیلان رسیده نیز تیرهای خود را حواله چشم فیلان نمودند و فیلان لغره زنان تا  
لشکرگاه خود گردن بران برگشتند و اهل لشکر را متفرق گردانیدند و بعد از آن  
مسلمانان آواز تکبیر بلند برداشته مشغول حرب و ضرب شدند و در تابش  
همین معامله ماندند و لیلة الهمیر بعد العشاء این از طریقین مشعلها افروخته پیشتر

مقتد قتال شدند و در آن سه عزوجل صبر عظیم در دل مسلمانان القافر مودود  
یک فوت بفرج دیگر رونمود و تا آنکه اصوات مردم از سعد و رستم هر دو منقطع  
گشت و تمام شب بهمان صفت گذشت و در دل شب سعد بجایا بکبریا التجا  
نمود و مشغول به عاوزاری شد و در خیال نویسی فتح بگوشش پیش او در داوود  
و طمان را از انان شای نمود و بر زیادت اجتناد در حرب ترغیب نمود  
و اما مسلمانان را اطمینان افزوده و تا شیر بلین نمود  
و راجح ضرورت دیدن آغاز کرد که هر هر که از لشکر اسلام بر وین  
و از اعدا هر حرب که می آمد متعکس افتاد و بشکر اسلام  
و در میان نصرت عزراة مسلمانان از مرکب و جناب حق را که در حمله  
که اند و انجام کار نزدیک رستم رسیدند و و هلال بن علقمه سر رستم  
ندارد و الا انی قتلت رستم چون این ندانست نیند و گشتند  
رستم سپاهان جمع معلوم کردند و مقهور و مغذول را بگریه نهادند و  
از انان بتغایب آنها ساخته چه مقتله که بطور رسانیدند و وجه برده رستم  
از انان بن سعد آوردند و سه بدین این که است شکر الهی بجا آورد و بعد از ان  
مخرج شقه قاصیه کردند و جمیع کثیر قریب به بیسی هزار گریختگان جمع شدند بود  
سعد شکایه عظیم فرستاد تا آن جمع را متفرق ساختند و من بعد قلم بدست گرفت  
فتخنامه بخدمت خلیفه ثانی نوشت و خلیفه و جمیع اصحاب از این بشارت تازه  
سرور و متوج گشتند و محمد امیر وی بجا آوردند و شمار مقتولان کفار بصدد هزار  
رسید و از مسلمانان ابرار یکزار و ششصد و پنجاه را شهادت نصیب گردید  
بعد از غنائم بار اختلاف ارمال نمود و باقی بر غزاة تقسیم فرمود و باز بعد از آنکه  
چند استراحتی دلپسند به حکم خلیفه بطرف مدین روان گشت و در انوار



بعض بلاد را صلحا و بعض را عنوة گرفت و طائفه را که در بابل سکونت داشتند  
 بعد از محاربه متفرق گردانید و چون خبر لوجه سعد مع شصت هزار سوار بزرگوار  
 رسید پس امارت سرداری بر کسیکه یزد و جرد می فرمود و باز خوف سیاق قبول  
 نمی نمود و لاچار طرف شرقی و جلوه در میان شهر اقامت گاه خود ساخت و در جانب  
 غربی آنرا از برآورد گذاشت و دژ را ویران کردند و کشتی را را لکیفه مسکین  
 اما فارسان اسلام به تنوکل علی الله العلام و در آن خبر و خوار و آخر منیه المفتی  
 نصرت آنها را انداختند و دشناوری کنان اسلام است بکنار عبد بستانی او اهل اضریا  
 چون اینها را دید و شتید و دانست و آنچه از اسوال سبکیار گریو النصر بن عرب  
 برداشت و بجانب حلوان روان گشت و سعد قحطاع را بتنا المسماة بجواهر  
 و عمر بن مفرن را بقبط و جمع اموال یزد و جرد حکم داد و هر قدر یکی از مدوی عندهم  
 مسلمانان آمد از احاطه قلم بیرون است و از ضبط تفصیل آن فروتقال  
 چون تفرق کلی بحال سپاه نجی راه یافت یزد و جرد و حلوان اقامت نمود و التعمان  
 عظیم مجتمع ساخت و با هم عهد و پیمان بستند و بر آنکه نگه میزند بلکه تلج الامة  
 استقامت ورزند و سوا حقیقت مال بعرض خلیفه رسانند و خلیفه در بسکک  
 هزار کس اسیر کردگی هشتم بن عتبه بجانب حلوان روان گردانید و الفصه  
 اصحاب هم و با سپاهان عجم هشتاد و بار مضاف بر هم زدند و انجام کار تفصیل  
 هر میت بر کفار افتاد و باز خداوند عباد و غنائم بے شمار را بدست مسلمانان داد  
 یزد و جرد چون این را بشنید و افتان و خیزان بجانب رے روان گردید و قصه کتیا  
 حلوان نیز منقوش گشت و مسلمانان را نصرت کلی پیوست و اما چون حضرت خلیفه  
 سعد را باعث شکایت مردمان بر او بحضورند و طلبید و چون اینهمی بگوش یزد و جرد  
 رسید و فرصت را غنیمت شمارید و بالوان حیل اهل رے و خراسان و بلاد

و نهادند و رافق خود گردانیدند و حتی که صد و پنجاه هزار مرد جمع گردیدند و اسیر کردن  
 فیروزان بجانب عراق روان نمودند و خلیفه نیز بعد از یافتن این ماجرا عثمان بن  
 مقرن را فرمودند تا بید پر حرب از او قیام نماید و عثمان کشف و جدائی شهادت  
 خود دریافت گفت: اگر عثمان شهادت یافتم و امارت بخندفیه ایمان مقرر شد  
 عثمان بن عفان متوجه شد در میان هر دو جنش وادی پیر از خار که عبور از آن  
 می نمودند و مغیره بن شعبه را پیش فیروزان فرستادند و تا دعوت  
 نمودند و بیست و شش نفر را بکشتن گفتند: چون مغیره بازگشت مصلحت آن  
 این غارتگری نداشتند و یک منزل اینطرف قهقری رجوع نمودند  
 و بعد از آنکه که مسلمانان از ترسات فیروزان هراسان شده گریزند و کفار  
 را با خود باخار ناک گذارند و میدان صاف برگردند و دلیران اسلام از کمینگاه  
 در آن جماعت آوردند و واداشته و در او انداختند و الغرض بعد از کشتن  
 و سبی بی شمار فتح اهل اسلام و شهرت کفار تمام ظاهر گردید و عثمان  
 در مداخلش دلی رغبت قلبی و شربت شهادت چشید و فیروزان چون تمام  
 کارش را تمام نمود و ققاع بدینال افتاد و حتی که بدو بخش فرستادند و باز مسلمانان  
 عنانیم بسیار و سبایا بسیار یافتند و این فتح را فتح الفتح نام نهادند  
 زیرا که عجم را بعد از اجتماع معتدبه مقدور شد و بلاد ایشان تمام سخر اهل اسلام  
 گردید و آنکه متحد منتخب فتوحات عراق با خبر رسید

## برهم شدن دولت رومیان

اما برهم شدن دولت رومیان از شام باینصورت بود که چون دمشق مفتوح شد  
 ابو عبیده امر او اسلام را بفتح بلاد شام متعین گردانید اکثر قری قریه و دمشق بدست  
 ابی سفیان و معاویه مفتوح شد و میان بردست شرجیل ابن حسن و طبریه

با تمام ابو العور بدستور و مشق صلحا بدست آمد و لعلک بن عتوه خالد بن الولید  
 فتح نمود و بعد از آن ابو عبیده و خالد حمص متوجه شدند که معکر هر قل بود هر قل  
 بطریق از بطارقه خود و در نام را بالشکره گران بمقابل ایشان فرستاد و  
 بطریق دیگر شش نام را بلک و سه روان کرد و ابو عبیده در مواجبه پیش و  
 خالد بمقابل خود معکر آراستند و اتفاقاً در راجع خاطر آمد که بمقابل آنکس  
 و آنکس شسته خود بجانب دمشق و سائر بلدان که در حکم اسلام و اخلا و آخر منیه المفتی  
 گردید چون دمشق رسید یزید بن ابی سفیان امیر دمشق بسطانی او اهل انصیا  
 نیز مانند باد و عقب رسید لشکر کفار را در میان گرفته داد مقاتله و النصر بن عرب  
 قرار بر فرار کرده بودند و مسلمانان در عقب ایشان دویدند و المسماة بجوا هر  
 خالد و دیگر باره محقق به ابو عبیده شد و بهیت اجتماعیه متوجه مصاف روی عنهم  
 و او را بهر میت نمایان دادند و بعد بطرف حمص متوجه شدند و هر قل قال  
 حمص بطریق را منصوب ساخت و خود در مقام را معکر آراست و النعمان  
 اهل جزایر مد و حمص فرستاد و سعد بحسب حسن اتفاق بعد فتح قادسیج الامة  
 خود بر اے نهب و غارت کفار منتشر ساخته بود در نیالت جمیع از ایشان و سکا  
 رسیدند چون این خبر متعینان کمک حمص رسید غائب بازگشتند و در اهل الحما  
 شربت برودت مانع بود و مسلمین را از وصول حمص بعد انقضای موسم سرما  
 اسلام غریمت فتح حمص مصمم نمودند و گویند در وقت محاربه چون کلمه طیبه ای بکبر  
 متکلم شدند و در حمص زلزله افتاد و بیوت اهل حمص منهدم گشت باز تکبیر دوم  
 گفتند زلزله سخت تر از اول واقع شد باجمله عظیم ازین حادثه بر دل ایشان  
 افتاد و صلح نمودند و بد الصلح او کردند ابو عبیده خمس آن را بمصحب عبداللہ  
 بن سعد و حضرت خلافت ارسال نمود و جماعتی از قبائل را که لشرف اسلام

تشریف یافته بودند و در محفل ساکن گردانیدند حضرت فاروق حکم فرستادند  
که اهل نجد را از لواحق شام نزدیک خود جمع بکنند و بانی از اینجا بعوث و سران با  
تو فرستیم باید که براسه فتح لقیه بلا و مهت گماری ابو عبیده اطاعت لامر باد  
از الصامت را بر حکومت محصل گذارشته خود متوجه جهاد و فتح بلا و گشت  
می ساختند گویند چون بلا فیه رسیدند در ولایت آنرا محکم تر  
نمودند و در خاست یافتند و بحکم الحرب خدعه متغیر برادر از شهر  
نیز و در آنجا لشکر کشیدند بعد از آن روزی یک جماعت را مسلح و کل  
و پیکان و تیر و کمان ساختند از اینجا کوچ نمودند و اهل لاقیه کوچ نکرد معلوم  
شد که آنرا خالی دیده در وانه را کشادند و دلیران اسلام از میان خندق  
نیز از شهر درآمدند و عجیب مقتله بنادر آمدند آخر کار مدار بر صلح افتاد  
و خالد بن الولید بجانب قنسرين توجه نمود و با عظمی از عظام روم مناس  
زیر در افتاد و عاقبت الامر مناس با جمعی کشته شد و اسفاده قنسرين را هم  
و آخر بصلح مفتوح شد و بعد از آن ابو عبیده در تواجی طلب بکریاخته  
و از مفتوح نمود و بعد از آن اهل انطاکیه هم بعد جنگ بصلح تن دادند و ابو عبیده  
در آنجا از اهل اسلام در انطاکیه ساکن گردانیدند و درین ایام هر قل از ملک شام  
تا یوس گشت و آن ولایت را در واری نمود و ولایوت قسطنطنیه متوجه شد  
و بقدر امکان در ضبط و ربط بلاد قسطنطنیه اذاع سعی مصروف داشت  
از آن جمله قساریه و اجادین بودند و حضرت فاروق با ابو عبیده نوشت که شما  
با بنجر اسوار بجانب قساریه و طرفین العاص را بجانب اجنادین روان کنید و حال  
اجنادین را بطیون بود و در بطیون بلغت دوم فطن و زکی را گویند و فاروق اعظم  
فرمود که زمینا اوطیون الروم با اوطیون العرب تا ید الی معاویه بقتل رسیدند

و پنجاب هزار کس بکوه زیاد را بنیست داد و عمرو بن العاص نیز ارطیون را منبرم  
 ساخت و آن بید دولت ملکی به بیت المقدس شد و چون هر قل دید که در آن روز بزم  
 او را نمی گذارند و مضطرب شدند کس از سرداران نامه بر برگزیده و مبلغی خلیفان  
 عطا داد و فوجی عظیم بکوه گردگی نماند براسه مقابل مسلمانان همیا کرد و چون این  
 خبر به عیسی رسید و امرا را جمع گردانید و در مقدمات حرب المیفه مشورت  
 نمود و قصد را بجنگ و خلیفه فرستاد و خلیفه هم هزار کس بکوه اخرونیة المفتحی  
 و از خوف رومیان دلا داد و وکل بر لطف خدا نماند ببطانی او اهل انصیا  
 چنان جنگه واقع گشت که زبان قلم را طاقت بیانش بیرون انصر بن عرب  
 خالد بن الولید بدست خود چندان محاربه فرمود که هفت مسلمان بمجاور  
 شد و بعد کوشش تمام و سعی بالا کلام فتح اهل اسلام بطور روی عندهم  
 مجبور غنای کفار هفتاد هزار کس بودند و غنائم بسیار و سبا با قال  
 یافتند و حسب دستور خمس بدار الخلاف فرستادند و باقی را بر غزاة النعمان  
 ساختند و چون ارطیون فرار کرده و در بیت المقدس پناه برد و عجم الامة  
 در پی او قیاد و محاصره کردند و درین اثنا عمرو بن العاص شخصی را که  
 آشنا بود فرستاد و وصیت نمود که بر اطلاع خود بخت کس را لول الدجی  
 مطلع سازد و چون مجلس ایشان درآمد ارطیون با قوم خود می گفت عامر  
 فتح بیت المقدس بدست عمرو بن العاص خواهد شد و قوم پر سپید نماند  
 بدست کما اعم کس مفتوح خواهد شد و گفت شخصی که اسم او سه حرف است و دس  
 یک از اربعه است بدست او فتح بیت المقدس خواهد بود یعنی صفیة بنه منطبق  
 بر فاروق اعظم بود و تقریر نمود و عمرو بن العاص این ماجرا را بعرض فاروق  
 رسانید و دس رضی الله عنه این ماجرا را بشوهره اصحاب با برداشت و از آن جمله

حضرت عثمان رضی الله عنہم تشریف بردن حضرت عمر رضی الله عنہ را می ساختند و حضرت علی رضی الله عنہ  
بر مخالفت راست حضرت عثمان آواز مبارک برداشت و حضرت عمر رضی الله عنہ آنرا شنیدند  
خاطرش یافت و حضرت علی رضی الله عنہ اسرا قایم مقام خود ساختند و با علمای و مریدان  
بجانب بیت المقدس قدم برداشت و چنانچه ششم از آن یافتی را ناسخ خود میگذاشت  
و در میان حال باقی برقیل و قال و اندکی نظر باید داشت و فی تار مخ  
عمر رضی الله عنہ علی بیت المقدس و کان المسلمون قد حاصروا  
المقدسة المباركة و طال حصارهم فقال لهم  
یا فلان یفتحوا الیهم رجل یخبرنا عن حاله  
فانهم اذا سمعوا انما صلبوا تلك العلامة سلمنا حاله من غیر  
المسلمون الی عمر یخبرونه بذلك فركب عمر را حلة  
و کان مع غلام یعاقبه فی الركوب ثم  
وقد تزود شعیراً و تمرّاً و زیتاً و علیه مرقعة لحیزل الطیر  
و النهار الی ان قارب من بیت المقدس فتلقاه  
المسلمون و قالوا له ما یبغی ان یرا المشركون امیر المؤمنین فی هذه  
الحلة و لم یرا الوابہ حتی البسوه لباساً غیرها و اركبوه فرساً  
و جلد به الفرس داخله شیء من العجب فنزل عن الفرس  
و نزع اللباس و لبس المرقعة و قال اقبلونی ثم سألنی هذه  
الهیة الی ان وصل فلما رآه المشركون من اهل الکتاب کبروا و  
قالوا هذا هو و فتوا له الباب و فی الجملة فاروق عظیم لجمال شام احکام فرستاد  
که هر شخص عمل خود را که بآن مامور است بدگیرد که بروی اعتماد داشته باشد پاره  
و خود در جای که شهر است بر پنج مرحله از بیت المقدس حاضر شود و حضرت فاروق

مع اینها متوجه بیت المقدس گشت. و از طینون از اینجا که سخته راه مصر گرفت و حضرت  
 فاروق خود را داخل بیت المقدس نمود. و اعلان شهادت اسلام فرمود.  
 سال هفدهم باز هر قل با اهل جزایر متفق گردید. جمعی را که قبول اسلام ایشانرا  
 بطوع و رغبت نمود و بخود کشید. و فوج عظیم و لشکر جسیم مقرب صد هزار  
 سوار فرایم آورده بطرف شام روانه شد. اول قصد حمص بنویافته مسیح  
 او بود. ابو عبیده این ماجرا را بمعرض حضرت خلیفه رسانید. و آخر منیة المفتی  
 اسلام را حکم داد که از هر ناحیه ساختگی افواج نموده خود را با ابا بسطی او اهل انصیا  
 و قانسدس بجانب سدان ابل و قاص روان کرد. که قهار بنوا النصر بن تحرب  
 سوار شد و ابو عبیده فرستاد ابو عبیده را پیغام داد که تار المسماة مجوا هر  
 حمص متحصن باشد. و مبارزت بچنگ نکند. و خود حضرت روی عنهم  
 رسید. خالد انتظار کمک نکشید. نزد ابو عبیده رفته مبالغه قال  
 تا بر آید و استعداد مقابله نماید. با جمله پیش از وصول افواج النعمان  
 مقابل و مقابل و واقع شد. و نصرت الهی لشکر کفار بنیسمیت خورد. و جح الامة  
 بر د. و غنائم و سبا بایرون از شمار بدست مسلمانان آمد. و ملک سککا  
 ابو عبیده مستقیف گشت. لیکن حضرت فاروق ابن عجلت و سبا بدل الدحجا  
 از خالد بن ولید پسند فرمود. و معزولش نمود. که لعجب و سخت کندن عمار  
 باعث عدم رسیدگی کمک بر لشکر اسلام نقصان یافته فرو. در این ایام ایسوا  
 در مصر متحصن شده اغوا سے اهل شام می نمود. لهذا عمر و بن العاص بحکم فاروق  
 با از طینون محاربه نموده مع اکثر سردارانش بدوزخش فرستاد. و انگاه عمر و بن  
 العاص بجانب اسکندریه عثمان غریمیت بر تافت. و آنرا بطریق صلح مفتوح  
 ساخت. و از ان باز هر روز فتح اسلام افزون گرفت. و بلاد کفار به تحت و

تصرف مسلمانان ابرار آمدن + و دولت رومیان بمعرض انقطاع افتادند  
 حتی که فتح اهواز بدست ابی موسی و اذریجان لمعی منیره بن شعبه و نهاوند بطریق  
 صلح و دیور و مدان عنوة با تمام خلیفه و طرابلس مغرب بکوشش عمر بن الخطاب  
 مفتوح شدند و او اکل فتح خراسان و اطراف قسطنطنیه نیز در زمان حضرت عمر  
 فتح شد و همچنین فتح بوقت که رونمود به احمد بن محمد بن العلام + علی با استغنی  
 از این اوقات الشام + در اینجا نکته دقیق و کلمه رشیق بیان می نمایم بگویند  
 این بود که از این اوقات در و تامل باید دید که خداوند کریم یا ایها النبی حسبک  
 ای بنی اناس المؤمنین در شان حضرت عمر رضی فرموده بنابر این کتاب  
 می آید که اگر از این اوقات اعراض اسلام باعث نهین الرجائین الیک بعمر بن الخطاب و  
 و تمام الشام و کاجب هما الی عمر مستتیرا و منورا بعمر فاروق رضی رونموده  
 تا این حدیث ابو جریل را هم شامل بود اما به شیت ایزدی حضرت عمر تنها  
 در زمان خود بود و مضمون یا ایها النبی حسبک المؤمنین علی الفتا  
 و این را بجز این بر قتال می فرموده که خداوند کریم این آیت را بفصل  
 از این است حسبک الله و من اتبعک نازل نموده لهذا آنحضرت فتوحات  
 و غنائم و کرامات لاریب بی شمار با موردین و دنیا برانموده بنابر  
 این روایتی که روایت نموده عن ابی اسود ما زلنا اعزک منذ اسلم  
 آنحضرت و فی روایة والله ما استطعنا ان نضلع عند الکعبة فاهل  
 حتی اسلم عمر - عن ابن عباس رضی الله قال لما اسلم عمر نزل  
 جبرئیل فقال یا محمد لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر فها  
 فی الازاله و غیرها

اینهمه مستی و بهشتی نه عباد بود  
 با حریفان هر چه کرد آن نرگس مستانه کرد



و این عروس زیاده قبل وجود حضرت آدم علم در لوح محفوظ از حق پروردگار بود و  
 چون خاتمش عمر رض خطبه اش ظاهر نمود و به توسط دلاله مناسطه قول اریطیون بفتح  
 بیت المقدس نقاب رخ برکشود یعنی اریطیون بعلم تورات سحر خلیفه ثانی عمر بیت المقدس  
 مفتوح نخواهد شد فرمود و اگر از قبایش موجود نبود و اگر بجا ظاهرش نبود و ای  
 مساندین عمر رض کفران نعمت و ایتش نسازید بلکه خروج عبرت یافته مسندین  
 که یافتید و یاد کنید و مضمون نکاس خوردی و حکم و ان را بشکوه آخر منیه المفتی  
 نسازید و اگر سازید دست از ایمان بشوید و زیر که اطاعت بسلطانی او اهل انصاف  
 عاید است و عدم اطاعت عاید است عدم اطاعت رسول و انصار بن تحریک  
 رسول عدم اطاعت خداست و مقرر عدم اطاعت خدا هر که السماء مجواه  
 بر کسی معدوم نیست پس بر حال همان سنیان رافضی منشار زدی عندهم  
 سنت مزاج و حرمت متعه را سنت عمر گفته طعن و تشنیع نمایند چه اگر اقال ۵  
 سرز شکر دین از ان بر تافتی کز پدر میراث از ان بالنعمان  
 مرد میراث چه داند قدر مال رستی جان کند و تجان یا وج الامه  
 اگر نبوده کوشش احمد تو هم می پرستید چه اجدادت سلک  
 چون اینها را بخوبی و ریافتید و در بعض مکاشفات و کرامات زیر بندل الدجی  
 منزوج الکثیر و الضرفه تنبی عن البحر الکبیر بیان نمایم شک و شبهه عن عامر  
 محب طبری و خلفاے راشدین و ازاله آورده اند که روزی حضرت عمر رض القبه  
 جمعه میخواند ناگاه ترکش نموده پاساریه ابجل دو سه مرتبه بزبان راند  
 باز خطبه خواند صحابی رض ازین حرکت آثر انجون تصور میدند و با هم قیل و  
 می نمودند حتی که حضرت عبدالرحمن بن عوف رض که با حضرت عمر رض بی تکلفی  
 می داشت گفت که ای امیر المومنین این چه کردی خواه نخواه مردمان را بر خود



خاکساری را دوست داشتن و تبارک الدنیا شدن ثابت و مستحق شد \*

پنجمه حالا کسی را نباید که شکایت در تنگی امور دنیا لب کشاید و در ثواب النبوة و

از آن مذکور است که عمر بن الخطاب چشمتی بر سیکه از بلاد الجبده فرستاده بود و روزی

به آن آواز بر داشت که یا لیکاه یا لیکاه و سحکس ندانست که این چیست تا بانوقت

که آن حبش بدیده مراجعت نمود و صاحب حبش فحما که خدا تعالی بملکفه سمسار

برو تعاد می کرد و امیر المومنین عمر فرمود گفت اینها را بگذار حال آنکه اخرونیة المفتی

آب فرستاده چشمتی گفت وانشاء الله امیر المومنین که بوسه بپسندی او اهل الضیاء

که غور از الهی دانستیم تا از آنجا بگذریم و ویرا برهنه ساختیم و در آبوا النصر بن حرب

بود و در سراسریت کرد فریاد بر داشت که دختره و اعمره و بعد از آن المسماة بجواهر

شد چون مردمان آنرا شنیدند و دانستند که لیک و س در جوار وی اندهم

بوده است و بعد از آن صاحب حبش را گفت که اگر نه آن بود که اقال ۵

بماند و هر آنکه گردن ترا نزد می و برو و بت ویرا بابل و برسان ان النعمان

است که حضرت علی کرم الله وجهه خوابی دید که گوید در پس حضرت رسالت پنج الامة

خواند حضرت رسول ص بر محراب نکیه کرده بر پشت ناگاه زنی با طبقه رطبی سکا

پیش رسول صلعم نهاد از آن رطبی گرفت و گفت ای علی این را بخور نذل الدجی

و سش دراز کرد و آنرا در دامن انداخت و حلاوت آن رطب در دامن جاسا

بود و وضو ساختیم و من سجده فتم و در پس عمر نماز صبح خواندم و عمر بر محراب نکیه کرد

اراده کردم که خواب شب گذشته را بیان سازم ناگاه زنی آمد و در باب سجده ایستاد

با او طبق رطب بود در پیش نهاد و شاعر از آن رطبی گرفت و گفت یا علی این را بخور

گفتم بے پس آنرا در دامنم کرد و باز دیگر گرفت مثل اول و گفت من هم نعم گفتم

سپس بر دیگر اصحاب رخصه که در چپ و سش بودند و آنرا تفریق و تقسیم ساخت و

سپس بر دیگر اصحاب رخصه که در چپ و سش بودند و آنرا تفریق و تقسیم ساخت و

بدل خواهش زیاد می دانستم ۴۰ من التفات کرد گفت یا انی اگر رسول ۴۱ در شب ترا  
زیاده داده ۴۲ من هم ترا زیاده دادی - پس تعجب کردم و گفتم ۱۰۱ یا خدا ترا بر خواب  
شب گذشته ام اطلاع داده است گفت مؤمن بنور دین نظر می کند گفت صد رقت  
یا ایها المؤمنین چنین خواب و در شب دیدم و لذتش از لذت مثل لذت دست

است نیابت رسول و محبت خلافت خلیفه مقبول و الی است و در  
 و در روز قیامت الاحباب و از اهل مذکور است که در زمان خلافت  
 و در روز قیامت الاحباب و از اهل مذکور است که در زمان خلافت  
 و در روز قیامت الاحباب و از اهل مذکور است که در زمان خلافت

دست رحم در کتاب الخراج از ابو جعفر آورده که چون فتوحات بکثرت  
 بسیار برافزود، حضرت عمر رضی الله عنه را فرمود که من می خواهم که  
 عتیقه مردمان مقرر کنم و باقی را جمع نمایم گفتند هر چه مناسب  
 است بپذیرد و از جانب خدا توفیق داده شدی پس حضرت عبدالرحمن  
 را که ابتدا از نظر مشایخ از جانب خود کن گفت و الله برگزین  
 بنده ما شدیم که قرابت یول صلعم است شروع می کنم الغرض حسب سبب  
 الاقرب هر کس را در خلیفه مقرر ساخت چنانچه از آن جمله حضرت عباس رضی الله عنه

ہزار و حضرت عائشہ صدیقہ را و از دہ ہزار دیگر از واج النبی ص را دہ ہزار و اہل بدر  
نہ ہج ہزار و انصار چار چار ہزار مہاجرین نیز چار چار ہزار باقی حسب مراتب در جمہ  
شش ہج ہزار یا چار یا سہ یا دہ ہزار و غیر ذلک یافتند و خود را بقولش و مَا أَنَا  
فِيهِ إِلَّا كَأَحَدِكُمْ کہے فضیلت نہاد بلکہ پیشتر عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما را نیز

و پس حضرت زید اسامه را چهار هزاره و پس حضرت علی حسنین پنج پنج هزار داد. و غیر  
 ذلک بسیار غنیمت و این مذکور است قابل دیدست باید دید. قصه کوتاه حضرت  
 عمر رضی الله عنه خود قال اللهم کبرک سنه و ضعف قوتی و  
 انکسرک رغبתי فاقضنی الیک. الخ اخرجہ الحاکم. و قال اللهم  
 ارزقنی شهادة فی سبیلک و جعل مؤتی فی بلایر مؤمنین  
 البخاری و بقول کعب الاحبار لعمر عجبک فی التوراة اخرجتہ المفتی  
 الخ کذا فی الخلفاء و غیره لعمر شصت و سه سال هذا مشا بسط فی اوائل انبیاء  
 شش یا لعمر شصت و یک یا لعمر شصت رجة الوافدی بوقد ابوالنضر بن حرب  
 بست و ششم شهر ذی الحجة ۲۳ شنبه و سوم جمادی الثانی بولول و مجرای السماء بجواهر  
 گشت و بعد وصیت و نصیت امر خلافت را در میان شش کس علی را وی از عهده  
 طلحه و سعد و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم درگذشت و بروز شنبه که قال  
 بودند ای یا ایتها النفس المطمئنة ان جمعی الی ربک اه لقی النعمان  
 و از دار فانی بدار بانی برفت. **قطعه تاریک شنبه و غره موج الامة**  
 که عمر رضی الله عنه نقل ازین جهان فرموده بیکه در عدل سعی و کد بود و جلالتش هم سلاسل  
 مدال الدجی

## سبب موت حضرت عمر رضی الله عنه

علت خنجر زنی و کیفیت خلافت شوروی اینست که بولول و نامی محوسی غلامی متاع  
 و نقاش و حداد و بخارنزد و غیره بود. حضرت عمر رضی الله عنه اقام فرموده که میرا بخت  
 منوره ارسال کند. تا صنعت ساعت و منفعت عامه از او حاصل گردد و غیره  
 بر او فی روز چهاردهم یا فی ماه صدر در هم مقرر ساخته از کوفه فرستاد و بولول  
 بوقت ملاقات بحضرت عمر رضی الله عنه شکایت ثقات اجیش از میسر **امامان نهاد حضرت**

فاروق رضی اللہ عنہ تحفیت اجیش را بدلہ داشت بنظر از جبرش فرمودہ کہ شکایت  
 آقامی نمود بہ ابو لؤلؤ از ان خفا گشت و حتی کہ قتل عمر رضی اللہ عنہ بدلہ کرد و بیرون  
 رفت و چنبر کے سیم دوسرہ گرفت بہ چون چند ہی از روز بگذشت بہ سید  
 حضرت عمر رضی اللہ عنہ اور اطہید بہ چہرہ حسب گفتہ خودش رجائے ہوائے ساخت  
 بہ گفتہ ان ترا آسیائی کنم تا قیامت مرمان بآن آسیا ہما  
 مرمان ہوا و از اندہ مرمان نہ از نہ از حضرت عمر رضی اللہ عنہ جبرش را نمید و دہشش با صیغہ  
 و از دہشش ہوا و از نہ از نہ از چنبر از گوشہ مسجد برآمدہ نصف مقابل حضرت  
 بن عثمان بن عفان ہوا و چون حضرت عمر رضی اللہ عنہ استقامت صفوف بنکبیر نماز فرمود و  
 چہ کہ آتش را بخرج نمود و از قیام بانداخت و مع حضرت  
 بن مسعود کس را مطلع ہوا ساخت و شش و ہفت کس مردند و باقیان  
 بہ شرم بردادہ و چون شخصے براو گلی انداخت و او خود را ہلاک ساخت  
 و حضرت خالد بن ولید ابرا و حضرت عبدالرحمن بن عوف  
 و شش بود بہ حکم فاروق رضی اللہ عنہ خفا گشت تام او اسے نماز نمود و حضرت عمر  
 رضی اللہ عنہ آور و نہ و بنید و شیر نوشانید نہ بہ بالکل از رحم بیرون شدند و درون  
 عمارت و تو صغینش مشغول گشتند بہ چہان بود و چہین کرد و گفتند بہ شہ  
 فک کردند و عمر ام خلافت را در میان علی و عثمان و زبیر و طلحہ و عبا الرحمن  
 بن عوف رضی اللہ عنہم دابر نمود و کما ذکر و و غلامش مہیب را امر نمود کہ  
 تا لعین خلیفہ نماز گذارد و و تا سہ روز بر اسے ندرائی خانیت تا جیل کند و اگر  
 اندران سہ روز کی از شش خلیفہ متعین نگردد و بہ ہر القتل رساند بہ عبا ہمد  
 بن عمر رضی اللہ عنہم را حقیقت خلافت مشورہ شامل گردانند و بعد از ان از حضرت  
 ابن عباس رضی اللہ عنہم ترا کہ القتل رسانیدہ گفت ابو لؤلؤ مجوسی گفت الحمد للہ

قلندریست سلم نگردد به این ائمه از حضرت سائیت مدینه انبارت و فن بجای قبر  
 رسول انقلبید. از این جانب بعزت تمام. و الف با الا کلام منثور گردد و بعد  
 از آن جمیع اصحاب بار و باران افیاض گشته و پند نصیحت گفته و در حق  
 مهاجرین و انصار و اهل امتصار و اعراب و جمیع مؤمنین و مسلمین صبر و پند  
 و نصیحت نموده و در مکه رسول ساخته به جان بخشایم فرموده و لایفه سمیع  
 الید و اجودون به پس حسب وصیت بجنب قبر حضرت ابوبکر صلی الله علیه و آله و اخرونیة المفتی  
 بعد از آن بر سر منور جمع گشتند و از آنجمله حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر صلی الله علیه و آله  
 که کارشاهه اختصار باید نمود و حضرت زبیر بن عوف گفت من کار ابوالنضر بن حریز  
 طلحه رفیق گفت که من امرم را عثمان رفیق سپردم و حضرت سعد گفت که کارم المسماة بجواهر  
 سپردم و غرض این همه کس خود را از دعوای خلافت خالی ساختند و دیگر کسی را  
 بخلاف دیگر سپرداختند و حضرت عبدالرحمن رفیق گفت که من خواهم بگویم  
 علی و عثمان گفت که هر که از شما خود را ازین امر بری سازد بجایش کنم و هر دو وقت النعمان  
 اما بجواب سوال عبدالرحمن رفیق انتخاب کردند الی الله گفتند پس دست علی گرفتند و الامه  
 و توصیفش کرده گفت که اگر ترا امیر گردانم آیا بوجه حسن عدالت نمائی بدو سکا  
 امیر گردانم آیا اطاعت و سماعت کنی گفت بل بعد از آن دست دیگر گدال الدجی  
 را بیان ساخته به مثل اول خیانت کرده و باز دست علی گرفته گفت که ترا بمن  
 رسول معیت می کنم بجوابش کلمه انما و سلمنا فرمود و بر سر ششخین نیز معیت می سازم  
 بجوابش کلمه حتی الواسع را اظهار نمود و حضرت عبدالرحمن دست خود را از علی برداشت  
 و دست عثمان گرفته همچنان بیان ساخت و حضرت عثمان در سر امر انما و سلمنا گفته و مقرب  
 گردید پس امر خلافت با و سپرد و بعد از آن حضرت علی دو گیلان معیتش کرد و زنده  
 و مردمان ازین منور می شوق داشتند و در زمان آن حضرت عمر رضی الله عنه

بزرگان زیرین فویدند - عقبه بن غزوان و العلماء بن اشعری - و قیس بن ابی  
 و ابو فحانه و الداء الصلیق رضا - سعد بن عباد - و سهیل بن عمرو - و ابن ام مکتوم المذنب  
 و عیاش بن ابی ربیع - و عبد الرحمن بن زبیر بن العوام - و قیس بن ابی صعصقه احد  
 من جمیع القرآن - و نوفل بن الحارث بن عبد المطلب و اخوه ابوسفیان و ماریه ام ایوب  
 و معاذ بن جبل و یزید بن ابی سفیان و شریح بن حبشه  
 و ابو جندل بن سهیل - و ابو الماکب الاشعری - و معقل بن ابی  
 و اسید بن الحسیر - و البراء بن مالک اخراش - و زبیر  
 و ابی ایمن - و ابی ایمن بن غنم - و ابی ایمن بن التیمار - و خالد بن الولید - و الحارث و  
 و النعمان بن مقرن - و قتاده بن النعمان - و الاقرع بن حابس  
 و یحیی بن سعده - و یحیی بن سعده - و غیلان الثقفی - و ابو یحیی الثقفی - و دیگران

## از صحابه رضا حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ

حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ سده ششم قبل متولد شد +  
 از عمر رضا یا قبلش اسلام آورد و بعد از وفات حضرت عمر رضا سوم محرم حرام  
 در چهارم جمادی الثانی خلیفه گردید و در روزی دیگر که بعد حضرت عمر رضا باز  
 باز رسید + باز مفتوح گردانید + و در آن سال میفره را از کوفه معزول  
 نمود + بجایش سعد بن ابی وقاص را بحال فرمود + و سده ششم بعد از آن  
 از کوفه معزول کرد + و لیث بن عقیله بن ابی معیط صحابی را برادر اخیا فی حضرت عثمان  
 بود + بجایش بحال نمود + و سده ششم مسجد حرام را وسیع کرد + و اس  
 کثره را شاملش نمود + و در آن سال ساجد را فتح ساخته و سده ششم حضرت  
 معاویه رضا با او گردید + و در آن سال و در آن روز که در آن سال



عمر بن العاص را از مصر معزول ساخته بجایش عبد الله بن ابی سرح را عامل کرده  
و عبد الله با اهل افریقیه جنگید و حتی که صحرا را و بیدار را مفتوح گردانید و از مال  
غنیمت افریقیه هر کس را بقدر سه هزار دینار رسید و باز اندلس مفتوح گردید  
و سینه بت و نهم و طی و قشاد و غیر ذلک بدست مسلمانان رسید و ...  
سجده منوره را بشکاه منقوشه بنا کرده و مسجد ساخته و ...  
و طوس و شمس و مرو و بخت و اکثر بلاد خراسان مفتوح گردید و ...  
سبب قتل حضرت عثمان غنی رضی الله عنه

اینکه بقول زهری و صاحب خلفاء را شریین و از اله و غیر چون  
بر سریر ایل خلافت جلوس فرموده اکثر آنرا این امر نکرده نمود  
بقضیات انسانی حضرت عباس بن معود و ابی ذر و عمار بن یاسر  
را با حضرت عثمان رضی الله عنه بود و بنا بر آن بدل بنو نضیر و بنو مزینه بخاطر النعمان  
و بدل بنو عفار و اخلاف آن بخاطر ابو ذر و بدل بنو مخزوم بخاطر عمار بن یاسر  
بغاوت فرود و عداوت نمود و بنا بر علیه حضرت فدی النورین رضی الله عنه  
با خروش سال خلافت و رایالت و امارت بهوشیاری کار نمود و یغی  
خود بنو امیه و بنو عجم را بر ایلت مقرر فرمود و ...

با کس که پیش تو معذرت نیست چو ابی از مصلحت دور نیست  
لذا هر کس از صحابی رضی الله عنه را راض گردید و با شیاء دل و گیران طایفه را  
و بغض خرید و لاجرم بوقت مقتضایش از یاران خندان پدید گردید و اما در این  
مصر عبد الله بن ابی سرح را بجای عمر بن العاص مقرر نمود و ...  
افریقیه بدستش رده نمود و عمر بن العاص بجنگ افریقیه مرید ...

[illegible]

که رسول امیر المؤمنین ستم و وفراش بدارم و بعالم مصر می روم و گفت که عال  
مصر محمد در بنجا وجود است - نزد و بیا چون این سخن شنید و فرافور مرازم این نیست  
گفتند که بش بهمانند خبرش محمد رسید و سواران را در پیش روانید و بگیر آورید  
استفسار حالش کردند و او را تنزل القول یافتند و تقیثش کرد و بعد از  
خشاک طهره الی دیدند چون آنرا شکستند و اندرویش کتاب بنیفه سمع  
النصارا را کشادند و ناگاه دیدند که حضرت عثمان رضایان او احرمنیه المفتی  
می نویسند که هر چند محمد بن ابی بکر رضی مع فرمان معزولیت نابسط فی او اهل انصاف  
خود را معزول شمارد و بدل اطمینان بدارد و ایشانرا بجهله و ابوالنصر بن حرب  
رخوار بیار و متظلمین را آندد و باحتباس بدارد چون السماء بجواهر  
آنرا بجنار انصار طغوف کرده باز ختمو ساختند و بدست معتبر روی عنهم  
و غضبناک مراحت کردند و از حضرت عایشه صدیقه و علی و زبیر و قال  
مستخفیت شدند و پوست کنده خردا زدند و مکتوب الیه را حواله کردی النعمان  
گشتند و در شان ذی النورین رضی و قال بسیار گفتن گرفتند و منجح الامه  
بوزیر و بنو مخزوم و بنو غفاه فرصت را غنیمت شماردند و با مصرها و سکا  
و بکشش محج موصوف بنو میم نیز شامل شدند و مکان حضرت عثمان مدال الدجی  
نمودند چون حضرت علی این را دید و طلحه و زبیر و سعد و عمار و غیر هم بدر اعدن عامرا  
خبرش رسانید و خود مع غلام و خط و بلیز نزد عثمان رسید و از و پرسید ایله  
که این غلام غلام است گفت بلیه باز پرسید این نایقه نایقه است گفت بلیه باز  
پرسید این خاتم خاتم است گفت بلیه باز پرسید این کتابت کتابت است و  
مضمونش چیست گفت سوگند بخدا من نمی دانم بهما کتابت بشر کتابت مروان است  
می شناسم و تصدیق قولش کردند و اخرج مروان و احمد و بنو سکارش

یافتند و هم غضبناک شدند و هر صبحی بجان او رفتند و محاصرین فرصت داشتند  
شمار دهند و یاران تیر بر مکان عثمان رفت و بارانیدن گرفتند و چون حضرت علی رفیع  
کرد که محاصرین قتل عثمان را در داند و پسران خود حسن و حسین رضی الله عنهما را  
مسلمه و صد عثمان رفت برای محافظت قیام گردانید و علی بن ابی طالب علیه السلام  
نیز صبحی پسران خود خود را به محافظت رسانید و چون حضرت عثمان  
در میان راه رسید و مادر رسید و پرسید که در شما علی هست گفتند نیست  
و او در نزد بگفتند و نیست ساعتی خاموش گردید و باز پرسید کسی  
را ندانم و نیز تشنگیم بعلی رسانید و تا علی دفع تشنگی سازد و الغرض خبر  
که آن حضرت علی رفت و بعد جنگ و جدل مشکه پیر از آب رسانید و دین  
و نیز تیرهای بارانی حضرت حسن و محمد بن طلحه و قنبر غلام علی رضی الله  
عنهم و طلائعانش این حرکت دیده از بنوا شتم ترسیدند و پس محمد دست  
مصریان گرفت و مع هر دو از بالای دیوار انصاری بر عثمان رفت  
و نیز آن ولواتش بر سقف خانه رفته بودند و حال محاصرین را مشاهده میکرد  
و ابوف تنهارفته دید که عثمان بر تلاوت قرآن نشست و دفعه ریش مبارکش  
و حضرت عثمان گفت و اگر پدرت حرکت میدی به بدت گفتم و محمد  
پس باز گرفت و محجل گشت و مصریان آمده قتلش کردند و از جای و لوح  
نیز آن خروج نمودند و وجهش با گلاب گریه برداشت و کلمه قتل العثمان را  
بر زبان ظاهر ساخت و هر کس دیدند حضرت عثمان را مقتول کردند و استرجع خوانند  
حضرت علی پسرانش را طمانجه زد و دیگر پسران را ملاصحت کرد و خشمناک برآمد و بمنزل  
مردمان عزیزه و بنی سقیف و دیدند با عفت عدم بدینت بار یافتند و باز بزرگان آمدند  
بعیت کردند و نیز ندانش گرفتند و الغرض حضرت عثمان رضی الله عنه و زاده سال

بخوبی ملاقات و زیارت نصیب گشته + النفس بر تقدیر اکثر صحابی رخص را  
صحبت یافته + و از ایشان برکت گرفته + و طریقه نماز و غیره بخوبی از ایشان  
بجستم خود دیده افند کرده + و از آنان روایتها نموده + بنا بر آن امام بزرگ  
تابعین داخل گشته + و کسی دیگر از ائمه را همچین شرافت و درجه در تبار  
ترب حاصل نشده + کمافی در المختار و صحیح ان ابا حنیفه سبع  
الحديث من سبعة من الصحابة كما بطنى او اخر منية للمفتي  
و ادرك لسبقه بالسنة نحو عشرين صحابيا كما بطنى او اهل الضياء  
وقد ذكر الامام العلامة شمس الدين محمد ابوالنضر بن حبيب  
شاه الانصارى الحنفى فى منظومه الالفية المسماة بمجواهر  
العتائد و در القلائد ثمانية من الصحابة مهتم روى عنهم  
الامام الاعظم ابو حنيفة رح و عليهم جميعين حيث قال ٥

معتقداً مذهباً عظيماً الشان  
التابعي سابق الأئمة  
جمعاً من اصحاب النبي ادركا  
طريقة واضحة المنهاج  
وقد روى عن ابي جابر  
اعني ابا الطفيل ابن ابي  
عن ابن جرع قد روى الامر

أبي حنيفة الفقيه النعمان  
بالعلم والدين سراج الأمة  
أثرهم قد اقتضى وسلكا  
سائمة من الضلال الداجي  
وابن أبي أوفى كذا عن عمه  
وابن النيسابوري وأئله  
وبنت عبيد ذي القمام

الفرض روایت کردن امام اخبار - از اصحاب کبار بدلائل بسیار  
و بر این بشمار - باتفاق محدثین ابرار - و مورخین اخبار - ثابت  
و متحقق چه در آن شک و ریب نیست + ابراهیم احمدی در یاد و شمار

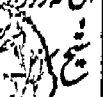
لهذا مولانا جلال الدین سیوطی رحمہ در تہذیب الصغیرہ آورده کہ امام  
ابو عیسیٰ شافعی زقیری در باب روایات کردن ابوحنیفہ رحمہ از صحابہ  
تالیف کرده ، چنانکہ قال ابوحنیفہ رحمہ رؤیتہ و اعم گفتہ + و  
بالتفصیل ذکر ہر صحابی رضی عنہ + و ابن حجر بر صحتش علت نوشتہ  
کہ امام صاحب بکونہ سبہ شتاد تولد شدہ ، در آنوقت حضرت عبداللہ  
بن اوفی در کوفہ موجود بودہ و در بصرہ انس بن مالک غیر ہا بسیار اصحاب بار  
در ہزار دیار فی حیات موجود بودند + و ابن سعد بسند قوی گفتہ ، کہ امام صاحب  
حضرت انس غیرہ را بنظر خود دیدہ ، بدرجہ تابعین منسوب گشتہ + و ابن کثیر از  
ہم معاصرین امام صاحب نصیب نگشتہ ، نہ امام از داعی شامی را نہ امام حمادی بصری  
نہ امام ثوری کوفی را نہ امام مالک مدینی را نہ امام مسلم بن خالد کئی را نہ لیس بن  
سعد مصری را نصیب شدہ + ہکنامی الطحطاوی ورد المختار و  
مدائینہ العلوم و مسند الامام الخوارزمی و غیر ہم در حد و نیز از  
عبارت تاریخ الخلفاء مولانا امام جلال الدین سیوطی رحمہ معلوم خواہد شد  
کہ چون خلیفہ عبداللہ بن زبیر رفت سبہ ہفتاد و سہ توسط حجاج یوسف  
شہب گشتہ + عبدالملک بن مردان بر خلافت مستقل شدہ + سبہ  
ہشتاد و شش فوت شدہ + و امام صاحب در آنوقت بروایت مخبر التوابع  
و طحطاوی شانزدہ سالہ و بروایت غیر مشہور سبت و پنج سالہ و بروایت  
مشہور شش سالہ بودہ بنابراین از اکثر صحابی رضی زیارت و ملاقات حاصل  
نمودہ کہ در آن زمان حضرات ابن عمر رضی و اسماء بنت الصدیق رضی و  
ابو سعید بن العالی و ابوسعید الخدری - و سلم بن الاکوع - و جابر بن  
عبداللہ بن عمر رضی و ابودریس الخولانی - و شریح القاضی

و ابان بن عثمان رضی و محمد بن الحنفیه - و ابو نعیده بن عبداللہ بن مسعود  
 و غیر ہم ذی سیات موجود بودند چنانچه در تبصره سیزدهم مقصد اول  
 نوشته شد در اینجا باید دید و بعد با پیام خلافت ولید بن عبدالملک  
 تا سنده نود و شش مقدم بن مدی کرب - و عبداللہ بن سہل المارنی  
 و عبداللہ بن اونی - و ابوالعالیہ و جابر بن یزید - و انس بن مالک  
 و سہل بن سعد - و اساب بن یزید - و اسامی بن جلاء - و حبیب بن  
 عبداللہ بن زبیر رضی و بلال بن ابی الدرداء - و سعید بن المسیب - و  
 ابوسلمہ بن عبدالرحمان - و ابوبکر بن عبدالرحمان - و غیر ہم کہ در تبصره  
 چهاردهم مقصد مذکور نگارش یافته است موجود بودند و امام صاحب  
 در آنوقت بست و شش سالہ یا شانزده سالہ بود - باز با خارجه بن زید  
 بن ثابت رضی کہ بوقت خلافت عمر بن عبدالعزیز فوتید - باز با ابوبکر  
 بن ابی موسی الاشعری رضی کہ بخلافت یزید بن عبدالملک سنے یکصد و  
 فوتید - باز با اسلم بن عبداللہ بن عمر رضی و با قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق  
 ربیع ابی طفیل عامری و انکہ اخر الصحابی رضی کہ تا خلافت هشام بن عبدالملک  
 موجود بودند بخوبی ملاقات نمود - اگر در تبصره اسد دوازدهم و سیزدهم  
 و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و ہفتم و ہجدهم نظر کنند بخوبی ثابت  
 امام صاحب را در یافتن توانند - و نیز ثابت شد کہ امام صاحب ازین قول  
 امام شعبی رحمہ کہ استاد و معاصر امام بود - بکہ رو نمود عن شعبی رحمہ  
 اد رکت سبعین بابا کما کہم قالوا لا یقرء خلف الامام کما  
 فی الکروانی ایضا نقل شد فی اللمحطاوی و این امام شعبی رحمہ  
 با بدریان ملاقات میشت و چہ امام صاحب ازین امامت نفرت

میداشت اهل البیاء باشند که ملاقات نکرد و آنرا شرافت نمیشمارد. اگر  
گویند که لفظ سبعین بیاندهست گویم تا هم مانع ختم نیت که از نفس  
دانشش کم نخواهد شد. اما بعضی تقصیر که بر امامت امام الائمه امام  
اعظم رحم صدر دند. اینها را قهراً بوضوعات ساختند. چنانکه بنا بر  
نوت صحابی رضی را که امام صاحب از ایشان روایت نمود تغییر و تبدیل  
کرده قبل تولد امام یا قدری پس پیش تولد امام نوشته داشته اند  
تا مردمان را وحشت و رزوه و آن دلیل بر تابعیت امام صاحب شدن  
مخوانند. اما بمضمون المثبت مقدم علی الثانی بکذا فی الشاهی و سلیم  
است کافی. و اگر و هیکان غیر مقلدان بر روایات این مشعشان تقلید  
کرده تابعیت امام صاحب را منع نمایند. و بکنیز پیش سازند. بر اقوال  
ایشان تف باید زد که ایشان خود تقلیدائمه صالحین را حرام گویند.  
باز جماعتی متعصبین معاندین را تقلید میکنند. از آن هم الا فصلان  
بنابران در رد المختار و لا شک ان ابا حنیفه کان له حساد  
کثیر و نذکور است. و نیز بمضمون ضرب المثل اهل البیت ادر  
بما فیہ من خیار هم اقوال اصحاب امام ابو حنیفه رحم در تابعیت  
قوی خواهد شد. نسبت غیر. اگر گوی که غیر مقلدان از اقوال امام نوید  
و این حجر عسقلانی و امام یافعی و امام سخاوی و ابن خلکان و ابن طاهر  
و غیرهم عدم تابعیت را حجت گرفتند. گویم که هرگز چنین نیت. بلکه خطا  
فی الفهم است. زیرا که ایشان با خذ روایت اختلاف کرده اند. که باخت  
تا ایضات تقصیر مجبور و معذور شدند. نه در رد است صحابه کلام ختم  
پس از آنکه از اینها فصلای معتبرین است که با اقوال اختلافات علما



مخالفین نیز تابیت امام ثابت شد. **ع** عدد و شود سبب خیر گم خدا خواند  
پس بالاتفاق از اقوال امام نووی و امام سمعانی و امام یافعی و امام حنفی  
ذهبی و امام حنفی ابو بکر خلیف و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامه سخاوی  
و علامه بن حجر کلمی و علامه بن محمد ظاهر صاحب مجمع البحار و شیخ الاسلام ابو محمد  
بن اسماعیل صاحب غمده القاری شرح البخاری و شیخ عبدالحق دهلوی  
و ملا علی قاری و غیرهم تابیت امام متحقق گشت. — و اگر این همه دلائل  
نقلیه را طرح هم بدهیم + تا هم بلامل عقلیه ثابتش کردن توانم + زیرا که  
مسلم است که بوقت رحلت رسول مسلم چند لاکه صحابی موجود بودند + همه دفعتاً  
قبل ستمهتاد و شهادت فوتیدن عقلاً و عرفاً و عاده خلیفه بید. بکه قول  
خلیفه بنیام + بلکه وجود اکثر صحابی رض ضرور شاید + کما تر که اعمار اکثر ان  
این زمان نیز بر نود و صد زایداید + چنانچه تا این زمان نیز اکثر مردمان  
مصران در هوکلی و کلکته بمصر شهادت نمود و صد و متجاوز از صدوی حیات  
نماید و نامیده موجود اند + بعضی عنقریب فوتیهند + یک از ان داروغه  
نمرالدین و طیفه خوار سدر کار. دیگر از ان حج چنانند بابر و طیفه خوار  
دولتدار و سومی از ان حجامی بنام راجو بهراتی بس زاید از صد موجود بودند  
و مادر مدرس مدرسه همیشه هوکلی خواجه محرم مستقیم مرحوم بسن یک صد و  
ده عنقریب فوتید + و ما بین نود و صد هزار تا موجودند + و هزار تا  
فوتیدند + از آنجمله جناب سلطان بن سلطان شاهزاده بشیرالدین  
صاحب مد ظله المنان و جناب حافظ جمال الدین صاحب امام مسجد  
سعدربائی کلکته حجه الوداع. و جناب مولی محمد بن صاحب  
سابق ناظر مدرس عالی کلکته + و جناب مولوی **محمد** **احمد** **محمد** **سابق**

مدرس سوم مدرس محسنیه موگلی و طایفه خوارسنگ کاره و جناب مولوی سید احمد  
صاحب و طایفه خواره و ایشان چند بابو فروفسر موگلی کالج و طایفه خواره  
و غیرهم و خود پیر نابالغ مولوی سید نذیر حسین سسرگروه لاندیمان موجود  
و از غفریب فوتیدگان مولانا مولوی محمد اکبر شاه مرحوم اول مدرس مدرس  
محسنیه موگلی و مولانا مولوی سید کرامت علی جوپوری - و سید کرامت  
متولی امام باره موگلی و مولانا مولوی روح الامین مرحوم و قاضی عبدالبار  
مرحوم و نصف مولوی محمد اعلم مرحوم و سابق مدرس دوم موگلی مولوی مشتاق حسین  
مرحوم و قاضی قنبر علی مرحوم - و غیرهم ، و بفضلہ تعالی تا ہنوز جدہ فاسدہ  
ماورفسر زندانم یعنی روضہ مدرس بزرگ مدرس محسنیه مولانا مولوی محمد اکبر شاہ  
مرحوم بنیرہ ام را یعنی بنیرہ بنیرہ اش بکنارش گرفته پردرش و پرداخت  
میکند ، و نماز رابع تعدیل ارکان ادا میسازد ، بہر نمود و نہ رسید بہنوز درس  
و حرکت خلل نگردید ، ای غیر مقلدان اگر برین اقوال ہم اعتماد دارید ،  
بمعصب جنیری دیگر گویند ، در کتب تواریخ سیر نمایند ، بچشم عبرت نظر  
کنند ، دران اکثر متران و ستان را بیا بید ، چنانچہ از مخبر الواصلین  
اعمار حضرات شیخ سعدی رحم و شیخ فرید الدین عطار رحم و شیخ احمد مغربی رحم  
و شیخ عبدالحق دہلوی رحم قدس سرار ہم معلوم میشود ، کہ از تواریخ ہر ہر نحو  
ظاہر گردد - تا ریخ رحلت شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ  
و مقدار عمرش شیخ عطار حق نسہ الدین + آفتاب سپردنش و دنیا  
عمر او یکصد و چارہ سال + بود از لطف ایزد متعال + سال تری  
ان مہ دور الدین قبکہ اہل جنت است بدان + تا ریخ رحلت حضرت  
شیخ  از زندان سسرہ و عمرش شیخ سعدی کہ عارفان

یازدهان و چو در مطانی بود و یکصد و بیست سال در ش بود و کان زمان طلت  
از جهان نسرود و چون ز خا عیان حق تقدالی بود و خاص تاریخ او  
نیک نسرود و تاریخ رحلت شیخ احمد مغربی قدس سره و عمرش

شیخ احمد که منسوبی بوده .	صاحب علم موهبی بوده
عارف ذات حق تعالی بود	بصفات کمال والا بود
قطب حق بود میراد از حق	عدد قطب شد به نیک نسق
گفت تاریخ نقل او رضوان	جای احمد بهشت جاویدان

تاریخ رحلت شیخ عبدالحق و مهلوی رحم مع تقداد و عمرش

فاضل بهشت شیخ عبدالحق	حامی شرع و دین به نیک نسق
عمر او بود یکصد و ده سال	کان زمان شد ازین سر آلال
سال نقلش خرد عیان و نهفتا	بجلائق بهشت مرتد گفت

و حضرت داماد بن الاشفع صحابی رضایم یکصد و پنجاه و نه فوئید و کذا فی التقریر  
و حضرت سلمان فارسی بهر صد و شصت و یک و صد و پنجاه از دنیا  
منتقل گردید و کذا فی المذاوج و غیره ، این گویا مشت نمونه خروار است  
است و در نه در تواریخ معمران بسیارند تعداد ایشان کم نیست پس  
ای برادران چون این همه را بخوبی دریابند و هرگز هر آینه بقول غوغو  
کنان سوتیان بتابعیت امام الایمه امام اعظم ابو حنیفه رشک و شبهه  
بدل ندارند و باز اگر بطور بی حیالی همان اعتراض پیش آرد  
و گوید که خیر هر چه گویا بگو اما در باب تابعیت امام صاحب بعضی علماء  
خلاف هم کردند و غیر مقلدان آنرا حجت خود گرفته اند و  
گوئیم بارسه جوابش داده آمده ام باز

که صورت اختلاف از سه حال خالی نباشد. یک اینکه طائفه تخم غیر  
و جماعت کثیر برانند که امام تابعی است که اکثر صحابی را را بچشم دید  
و از زبان آنان احوال میشنید. بنا بر آن از روایات بسیار رسید  
که دلیل سیجی. دوم اینکه طائفه قلیل متعصب بر عکس اول باشد  
یعنی گویند که امام نه صحابی را دید. نه از ایشان حدیثی شنید. اما این  
طائفه از و نه کس را ندانند و اگر دیدیم سوم اینکه طائفه برانند که امام صحابی را  
دید. اما صورت روایت از و ظاهر نگردد. بر چند این طائفه از طائفه  
دوم قدیر کثیر است. اما بمقابل اول طائفه شش تن تابعیت خلیه قلیل  
بکالست و حقیر پس بقائده لاکثر حکم اکثر حکم اکثر ترجیح یافت. و نیز  
قاعدۀ الشاؤ کالدوم حکم قلیل را مثل ثلث و معدوم ساخت. و هم بقا  
المثبت مقدم علی الثانی دلیل مثبتین بر نافیین منکرین مقدم است بر نافیین  
این معنی از حدیث البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر کذا فی  
المشکوة و غیر ما استنباط میشود که بین منکر بمقابل بینه مثبت مقبول شدنی  
نیست. که بر منکر بنیر بینه آوردن امر غیر مشروع است. پس بمقابل  
مثبتین تابعیت منکرش را بینه بر نفی تابعیت آوردن امر غیر مشروع است  
و امر غیر مشروع معمول به نیست. پس اقوال منکرین هم معمول به نیست.  
و ما در ای ذلک شهادت معاذین منکرین بر عدم تابعیت امام الا که بمقتضی  
شهادت علی النفی است. و شهادت علی النفی غیر معقول و هر چه غیر معقول  
است غیر مقبول است. پس شهادت منکرین مخدول و غیر مقبول است.  
و علاوه بر این که منکرین تابعیت امام معاذین امام اند و قول منکرین  
سند و اعتبار ندارد. بلکه نشان بهم رسد نباشد. و غذا که این تقریر در این

[illegible]

جل جلال است بر او معین دینده و دانسته و شنیده بتدینات خود و خل  
ف بوده و نامش فقیه نموده و من الذی یکون مثله فی هذا الباب  
و من یکون رائه اولی منه فی الصواب و خذ هذا ولا تنسوه حالا و خلاصه  
تقریرم را تحریر نمایم و پیش شما در پیش سازیم و بگوشت خوشت نشنوی  
و بدل خوشت کنید که هرگاه تابعیت امام اعظم رحم بظهور رسید و در کس  
آزادیش محقق گردانید پس تقلید امام بر او واجب گردید که تابعی است  
بنابران درجه اش از دیگران بدرجه افضلیت رسیده و تقلید افضل  
از مفضول افضل است پس تقلید امام تابعی از دیگر مفضولان تابع تابعین  
و اسفلان افضل است که چون در میزان بشریت بمقابل قول تابعی  
قول تابعی در اسفلت نسجد پس بکلی قول امام ملت قول غیرش نمی  
اگر کسی گوید که ازین تقریر بطلان دیگر مذاهبات نشد لازم گردد و گویم  
فی که از اثبات وجوب افضلیت احد المذاهبات بطلان دیگر مذاهبات هرگز  
لازم نباشد و بدیهه المراد و قد دفع من الفساد ناظر هر نیست  
که بر قدر حال پدر پسر یا بنیره بداند همان قدر بنیره بنیره پسر  
هرگز نداند اگر داند با خلط رطب ریاس بداند صحت کلی و تلقین  
جلی را بخوبی نداند همچنین نیست در میان امام ابو صفیه رحم و صاحب  
صلح رحم فکیف الاعتقاد علی اقوال الصحاح و بمقابله اقوال  
اجل الائمة ذی الصلاح و الفلاح و الفرض حال حال مصاحبت  
امام صاحب یا صحابی و غیر هم رف و درجه اتمیش بر کسی منافی و محتجب نماید  
حتاکه احمق و بدین سخن بر زبان نخواهد راند چون این را بخوبی  
بخوبی بداند یا امام اعظم کونی رحم را بر خود واجب گردانید

[illegible]

الشارع على شريعته من أجله فلا اعتراض عليهم فيما يشرع  
للخلق واستنبطوه من الشريعة لاسيما الإمام أبو حنيفة  
رضي الله عنه فلا ينبغي لأحد الاعتراض عليه لكونه من  
جبل الأئمة وأقرهم ثم تدويناً للذهب وأقرهم سنداً  
إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وشاهد الفعل  
أكابر المتابعين من الأئمة رضي الله عنهم إجماعاً وكيف  
يابق بامثالنا الاعتراض على مام عظيم أجمع الناس على  
جلالته وعلمه وورعه وزهده وعفته وعبادته و  
كثرة مراقبته لله عز وجل وخوفه منه طول عمره ما  
هذا والله الأعني في البصيرة لأن جميع ما وسع به علينا  
أما هو من توسعة الشارع ثم بتقدير عدم تصريح الشارع  
بأن لك فهو من باب اجتهاده ونور قلبه وإمام عظيم  
يوسع علينا باجتهاده مع شدة ورعه واحتياطه في  
دينه وشدة احتياجه إلى ما وسع به علينا كيف يسوغ  
لمسلم عاقل أن يعترض عليه مع شدة احتياجه هو إلى ما  
وسع به الإمام عليه ليلاً ونهاراً فاعلم ذلك وتامله فإنه  
نفيس وإياك أن تخوض مع المخاضين في اعتراض الأئمة  
بغير علم فتخسر في الدنيا والآخرة فإن الإمام رضي الله عنه كان متقياً  
بالكتاب والسنة متبذراً من الرأي كما قد مناه ذلك في  
عدالة ما في هذا الكتاب ومن فتن من أهيه ربح  
وجدد في الدين ما أهيب احتياطاً في الدين ومن قال بخير



ذات فهو من جملة الجاهلین المتعصبین المنکرین علی ائمة  
الهدی بفهمه السقیم وحاشی ذلک الامام الاعظم من  
مثل ذلک حاشاه بل هو امام عظیم متبع الی انقراض المذاهب  
کلیها کما اخبرنی به بعض اهل الکشف الصحیح واتباعه لن  
یزالوا فی از دیاد کما تقارب الزمان و فی مزید اعتقاد فی  
اقواله و اقوال اتباعه وقد منا قول ما منا الشافعی رض  
الله عنه الناس کلهم عیال فی الفقه علی ابی حنیفة رض و  
قد ضرب بعض اتباعه وحبس لیقفل غیره من الائمة فلم  
یفعل وما ذلک والله سدی و لا عبرة بکلام بعض المتعصبین  
فی حق الامام و لا یقولهم انه من جملة اهل الرائی بل کلهم من  
بطعن فی هذا الامام عند المحققین لیشبهه الله بانات و  
لوان هذا الذی طعن فی الامام کان له قدم فی متروکه منازل  
المجتهدین و دفقة استنباط فہم لقدم الامام ابی حنیفة فی  
ذلک علی غالب المجتہدین الخفاء مدارک رض الخ العرش  
از برکت حدیث ہوسراج امتی الہ براسان شریعت و سماء طریقت  
آفتاب افضلیت و تالیبت امام اعظم رحم چنان طلوع گشته کہ از تابانی  
و درخشندگی شمعش روشنی فضیلت باقی ائمة مثل نجوم مخفی شده +  
باز امام ابو یوسف رحم مستنیر داد و نضای شتری برادر + و امام محمد  
خدمت عطار دیر سر نہاد + و میضون الیوم اکملت لکم دینکم  
طلوئش راتہ ز اوال است نہ غروب + نہ در حقیقت حضرت نہ در  
نیورہ بلکہ ہر حال بر اوج اوج موج میکند +

قیامت به پیشین تا بان دوریشان فراموشی باشد پس شب گنج فواید باشد  
که غیر مقلدان مثل حشرات الارض گرم شب تاب بیرون شدن نور  
و بجه طور مانند غول بیابانی از روشنی ضلالت غماص صاحب کرامت  
و فضیلت ملت را بدام ترویر در آوردن طاقت یابند اما مثل  
سنگان سوبقان خود غوغا نموده می باشند چون تحریرات مذکوره را  
دانشمند و تقریرات مذکوره را بخوبی دریافته اند حالا چنانست  
دیگر بطرز دیگر میگویم نشودید که اطاعت و تقلید آن یکی را از  
ادبی الامر و اهل الذکر واجب و لازم باید که بر او معنی حدیث خیر  
القریون قرنی الخ و اقرب الناس الی النبی صلی الله علیه و آله و خیر الناس فی  
العلم و العلم و التقوی و غیر ما صادق آید و این امر بعد از صحابه  
بجزیره امام الائمه ابوحنیفه بر دیگر ائمه بوجه حسن صادق آید و نیز  
علم و زهد و تقوی و ورع امام صاحب اطهر من الشمس امین من  
الاس است و خصوصاً کسی دیگر مثل امام صاحب سیدان لفظ  
شده که در حدیث خیر القرون قرنی ثم الدین یلوهم الخ مذکور است  
شامل نیست چرا که مغز الیه بروایت سینه شدت و یک و بر وایت  
سینه شدت و بر وایت مشهور سینه شدت و متولد شده سینه یکصد  
و پنجاه و بنیاد فوتی و امام مالک رحم بر وایت مشهور سینه نو و پنج  
یا نو و یا نو و نه تولد شده بر شتاد و چهار سینه سینه یکصد و پنجاه  
و نه فوتی و امام شافعی رحم سینه یکصد و پنجاه تولد گردیده و بعد  
چهار و چهار سینه سینه دو صد و چهار فوتی و امام احمد حنبل  
در سینه سینه سینه و شست و چهار تولد گردیده و بر شتاد و شست

بیند او بسنه دو صد و چهل یک فوتید پس کسی مثل امام حسن و آقبا الی الرسول  
 نگردد و نه بدرجه خیر القدرانی رسید. حالا اتباع کدام ازین بزرگان  
 حسن است بل انصاف باید ساخت. بر او تعصب اعتساف قدم  
 نباید داشت. مناسب می نماید که در اینجا مختصر تواریخ غیر آنکه از ربع  
 نیز بدیج کتاب آید. تا طبقات آنکه مشهورین و در باب علما معروفین  
 برای العین احباب است. و هر کس رتبه هر کس را بکسی استن تواند و بقول  
 متأخر متعصب رد احوال متقدم مذهب نکند. و از طبع و تشیع بر آلمان مستند  
 نباشد. بلکه از آن زمانی یادید یعنی امام ابو یوسف رحم شاکرد امام ابو حنیفه رحم  
 بسنه یکصد و ششاد و دو فوتید. و امام محمد رحم شاکرد امام ابو حنیفه رحم  
 و نامح مادر امام شافعی رحم بسنه یکصد و ششاد و نه فوتید. و قاری بسنه یکصد و  
 ششاد و یک تولد شده بعمر ششاد و چهار سالگی بسنه دو صد و پنجاه و پنج فوتید  
 و امام محمد بن اسماعیل بخاری بسنه یکصد و نود و چهار متولد گردیده بعمر شصت و دو  
 سالگی بسنه دو صد و پنجاه و شش فوتید. مسلم شاکرد بخاری بسنه دو صد و چهار  
 یا بسنه دو صد و شش تولد شده بعمر پنجاه و هفت سالگی در نیشاپور بسنه  
 دو صد و نود و یک فوتید. و ترمذی بسنه و صد و یازده دو صد و نه تولد  
 شده بعمر ششاد و نه سالگی بسنه دو صد و هفتاد و نه فوتید. ابن ماجه بسنه  
 دو صد و نه متولد گردیده بعمر شصت و چهار سالگی بسنه دو صد و هفتاد و سه  
 فوتید. سالمی شافعی المذهب بسنه دو صد و پانزده متولد گشته بعمر ششاد  
 و شش سالگی بسنه سه صد و سه فوتید. و از قطعی بسنه سه صد و پنج تولد  
 گشته بعمر ششاد و سالگی بسنه سه صد و ششاد و پنج فوتید. و عقیق بسنه  
 سه صد و ششاد و چهار تولد شده بعمر پنجاه و پنج سالگی بسنه سه صد و ششاد و

و پنج فوتیده زرین بعد از پنج صد و بیست سال فوتیده ابن جوزی <sup>۱۱۰</sup> لسنه  
پنج صد و ده متولد گردیده بهمر شهادت و هفت سالگی <sup>۱۱۵</sup> لسنه پنج صد و نود و  
هفت فوتیده امام نوری <sup>۱۱۶</sup> شافعی المذهب <sup>۱۲۱</sup> لسنه ششصد و سی و یک فوتیده  
گشت بهمر چهل پنج سالگی <sup>۱۲۶</sup> لسنه ششصد و هفتاد و شش فوتیده و هکذا فی  
التواریخ و سیر خصوصاً فی تیسیر الاصول و اشعه اللمعات و شرح سفر  
السموات و کشف الظنون و اعلام الاخبار و انتساب السعانی و تقریب  
العقلانی و مجمع البحار و غیره بهرگاه این همه را هم دریافستید یعنی  
حال تقدم و تاخر و قرب و بعد و خیر القرون و شر القرون ایمنه را  
و التبدیه حالاً لطبقات مجتهدین را بطرز دیگر بیان نمایم بشنویید  
اولاً معنی مجتهد چیست و مستحقش کیست باید دانست و بعد از آن تفرع  
بران بایست ساخت معنی مجتهد است که تبع احکام دین و شرع متبوع  
باشد که تفصیلاً از کتاب سنت و اجماع و قیاس استخراج و استنباط کردن  
تواند و هر حکمی را منوط بدلیل و شناخته باشد و ظن قوی بهمان دلیل  
حاصل کردن تواند و بعد از آن وثوق دلی و اعتماد قلبی بران گردود  
و مقلدنیش احکام مستنبطه اش بخوبی فهمیدن تواند و برانکارانش دیگر  
احکام یا مسائل استخراج کردن یا فهمیدن تواند پس درین زمان چنین  
مجتهد یکبه مفقود است و بنا بران ابواب جهاد مسدود گشت و کما قیل فی  
در المختار و قد ذکره ان المجتهد المطلق قد فقد و الايضاً هكذا قیل فی  
الازاله و اما عموماً مجتهد بر هفت قسم منقسم است هر قسم را طبقه نامند  
طبقه اولی مجتهدین فی الشرع چون آئمه اربعه که قواعد کلیه فقهیه  
شرعی را بنیان نهاده اند و احکام مستنبطه دارکان منقسمه

فرعی را بحسن جمال زاد که تفصیله را بعینه مستطاب و استخراج کردند ایشان  
 مقلد کسی نیستند. باقیان مقلدانند. اما من وجهی مجتهدانند.  
 طبقه شانیم مجتهدین فی الدین چون امام ابو یوسف رحم و امام محمد رحم مثلا  
 بر قواعد امام اعظم رحم. و چون یو یطی مثلا بر قواعد امام شافعی رحم استخراج  
 احکام از ادله مذکوره ساختند. تا از مذہب مخالفین تمیز دهند. اگر چه  
 در بعض مسائل مخالفت هم نموده باشند. از اعتباری نیست که ایشان  
 اینستقل و علاحدہ مذہب ندانند و نه شمارند. اما غیر مقلدان نا فهمان  
 از همین اختلافات شور و شغب نمایند. و ایشان را غیر مقلد تصور  
 ان هذا الاجمال منہم. علاوه بر ان غیر مقلدان را با آنان چه نسبت  
 طبقه شانیم مجتهدین فی المسائل که در آنها روایتی از صاحب مذہب  
 نیافتند. نه آنها را در نص پدیدند. ان آنها را بر حسب قواعد صاحب  
 مذہب استخراج کردند. نه در اصول و فروع مخالفت ورزیدند. چون  
 امام طحاوی رحم و امام خفاف رحم و امام حلوانی رحم و امام سرخسی  
 رحم و امام بردوی رحم و قاضیان غیر هم طبقه را بعینه اصحاب مخترع از  
 مقلدین چون امام رازی و مشکی که ایشان بر اجتهاد و اصلاقادند  
 اما بسبب احاطه کتب اصول و الفیاضات قواعد و محمول بر تفصیل قول  
 ساجد ذی و جبین و حکیم سیم الامرین که منقول از امام و اصحابش است  
 قدرت دارند طبقه **خامس** را باب ترجیح از مقلدین که تفصیل  
 بعض روایات را بر بعضی دادن توانند. و هذا صح یا اولی و غیر  
 ذاک گویند. چون ابو الحسن القدوری و صاحب البدایه و امثالها  
 طبقه **سادس** همان مقلدانند که بر تہ احمد و حنفی و ضعیف

و ظاهر الروايت و ظاهر المذهب قدرت دارند و در كتب خود  
اقوال مروده را نقل نکردند چون اصحاب منون متاخرين مثل صاحب  
الكنز و صاحب نهار و صاحب وقايد و صاحب مجمع و غيرهم طبقه سابقه  
همان مقلدون اند که بر امور مذکوره قدرت ندارند و در میان غث  
وسمين فرق شمارند اما بعد تمیز و تفریق مضامين را فهمیدن توانستند  
بکذا فی المطولات خصوصاً فی رساله الوقف النيات لابن کمال شاه  
البرومى که گفته نهصد و چهل فوئيد و این عمر و الازهرى المصرى که گفته  
یکصد و هفتاد و نه فوئيد و علامه کفوى و طحطاوى و غيرهم اما غيرهم من  
المجتهدين لا یفرقون بين الغث و السمين و لا یميزون الشال عن الیمین بل  
یجمعون ما یجرون کما طب اللیل و یرکبون على ناقه الیهوی و الخیل  
چنانچه سرگرده غیر مقلدین این زمان که اصطلاحات امتیاز ندارد  
نه لیاقتش بخود یابد و هر گفته محدثین متاخرین را خواه گفته و مضامین  
سنا فشین باشد یا گفته متعصبین معاندین گردد و قول رسول شمارد  
طرفه بران اینست که بر تکیه همان تالیفات محدثین بشر القرون صالحین  
مقلدین امام خیر القرون را مشترک گوید و دیگر طرفه اینست که بسبب زوال  
عقل و دانائی بر تقلید شخصی حکم شارع ناطق نیست گوید اما باعث کمال  
نا و الی تالیفات بشر القرون را منصوص شمارد و البیاض باشد الفرق  
بینهما بعد المشرقتین خیر مضمون من عمل صالحاً فلینفسه و من  
أسأف علیها هر چه باشد باشد اما بر مقلدین واجب و لازم است  
که اتباع ما رجحوه و ما صححوه نمایم و حتى الوسع حقیقت را تحقیق کرده بران  
عمل کنیم که <sup>در کتاب</sup> المختار ما نحن فعلینا اتباع ما رجحوه و ما صححوه

کما لو افترا فی حیواتهم ، و نفسهم سووم در ذکر روایات مخصوصه -  
 در مذکر البواقیت و اعلام الانباء و طوطی و غیره آورده اند که  
 امام صاحب از حضرت انس رضی الله عنه حدیث روایت نموده + اَوَّلُ  
 طَلَبِ الْعِدَّةِ رِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَوَمِنْ اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ  
 اِغَاثَةَ اللِّهْفَانِ سووم لَقَوْثِ الْعَبْدِ بِاللَّهِ تَعَالَى ثِقَةً  
 الطَّيْرِ لِرِزْقِهِ مَكَائِدُ الطَّيْرِ تَعْدُو وَخَاصَا وَرُوحُ بَطَانَا  
 و از حضرت سید الشهدا ابن ابی بن علقمه رضی الله عنه روایت شده است  
 یا بسمه شتاد و هفت رحلت فرمود + این حدیث روایت نموده +  
 مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا وَلَوْ كَفَصَصَ قِطَاعًا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا  
 فِي الْجَنَّةِ کذا فی الططاوی ایضا ناله ابن حجر اگر کسی گوید که امام  
 صاحب که در آنوقت شش یا هفت ساله بود + روایتش معتبر نبود +  
 گویم معتبر است زیرا که بخاری روایت بن ربیع کتبج ساله بود + معتبر  
 نمود + کما قال ابن جریر فی مختصره + علاءه بران چون اسلام حضرت  
 علی رضی الله عنه مقبول گشت + این روایت چرا معتبر نخواهد گشت +  
 مزید بر آن نیست که امام صاحب بروایت در آنوقت هفتده ساله - و بروایت  
 بست و شش ساله بود + باز چرا روایتش معتبر نبود + و با حضرت ابو طفیل  
 عاقر بن وائله رضی الله عنه که در مکه کتبج یا کتبج دور رحلت فرمود + و امام شافعی  
 بسمه نود و شش ساله رفته بود + بخوبی ملاقات نمود + گرچه بعضی بقول  
 معصبی فریب خورده گفت که صورت روایت از دور و نمود + که او در وقت خلافت  
 حضرت معاویه فرستاده بود + اما این قابل اعتبار نیست که در اکثر کتاب  
 کتبیش موجود چنانچه در مدارج النبوة دور واده آمده است که میگوید

و دیگر سبب آنست که در فواید نوشته است، و در خلفاء و تابعین  
خلافت هشام بن عبدالملک نوشته چنانچه در مقصد اول گذشت، و از  
حضرت عبداللہ بن انیس رضی اللہ عنہ فواید چهارگانه آورده بود،  
حیات المشی و بصم روایت فرمود، کذا فی الطحاوی، و اگر کسی  
گوید که بقول ابن حجر عسقلانی عبداللہ بن انیس بوقت خلافت حضرت  
معاویہ نم لبسته چاه و چهار فرسده صورت ملاقات امام بدو بجه طور  
ممکن شده، گویم که بقول شامی نام عبداللہ بن انیس پنج کس را  
بود، پس ممکن است که امام با عبداللہ بن انیس غیر جمعی ملاقات نموده  
و از حضرت عایشہ بنت ابی بکر و امام صاحب این حدیث روایت کرده  
الترجند الله فی الارض الجراد لا اكله ولا احرمه کذا فیہ  
و از حضرت دالم بن الاشعاع ما یریبک الی ما لا یریبک روا  
نمود، کذا فیہ و از حضرت عبداللہ بن حارث بن جزد رضاعانہ  
للمسلم فزیضۃ علی کل مسلم را بیکه بوقت حج لبسته فواید شش  
گذا فیہ، و نیز حدیث من تفقه فی دین الله کفاه الله  
ورزقه من حیث لا یحسب را از روایت کرده، کذا فی الخوارزمی  
و از حضرت مابر رضافین کنت من کثرة الاستغفار و کثرة الفقه  
برقی بها الولد روایت ساخته، اگر چه طحاوی بقول ابن  
شامی درین روایت شک نداشته، اما از اقوال دیگران معتبر گشته  
و ازین روایت تصدیق کلام شاعر مقدم گشت، یعنی عبارت  
منظومہ در التمجید بر وجه صحت و ثبوت پیوست، تفسیر لغوی چون از  
روایان معتبرین و حکایات مذکوره، تابعی شدن امام ابوحنیفہ



بوضوح پیوسته پس بمضامین آیات و احادیث زیرین شامل گشت  
 که درجه قرب را از هر کس تا خورش بالا گرفت و دیگران را با غث بعد  
 زمان این درجه نصیب نگشت. قوله تعالى وَالسَّابِقُونَ  
 الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ  
 بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ  
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْقُرْآنِيَةِ قَالَ  
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ الْقُرُونِ ثَلَاثُ أَقْوَامٍ يَلُونَهُمْ أَلَمْ وَغَيْرَ ذَلِكَ مِنَ  
 الْأَحَادِيثِ النَّبَوِيَّةِ. اگر گوید که امام مالک رحم هم تابعی شدن می تواند  
 که سینه نود و پنج متولد شده و حضرت ابو طفیل صحابی رضی بکتابت سینه یکصد  
 یا سینه یکصد و دو و غیره فوتیده پس بدینست که صحیحش یافته باشد.  
 گوئیم نه نه که امام مالک رحم را بصدف نوج یا سینه سال از مدینه سفر  
 که نمودنش ثابت نیست زیرا که در تفسیر الأصول داشته الامتادات و غیره  
 مذکور است که امام مالک رحم از مدینه بخرم بگردن نرفت و بنا بر علیه این  
 حلاج عدم تابعی شدن امام مالک رحم و تبع تابعین شدنش رحم حجت گرفت  
 اما فقیر گوید که تابعی شدنش رحم عقلاً و عاده غیر ممکن نباشد غالباً  
 کسی را از صحابی رضی صحبت یافته باشند اما از ان بر امام اعظم رحم توفیق  
 ندارد و نه فضیلتش را ثابت گردد و نه با هم درجه مساوات شود  
 بالفرض اگر شود و بمیان غیر مقلدان را چه نفع رسد و فتنه  
 چهارم احوال بزرگان عظام در مناقب امام همام ابو حنیفه رحمه  
 التمام الانام - ابن حجر نجات الحسان و امام شعرانی در میزان آوردند  
 که از امام مالک رحم امام شافعی رحم پرسید که ابو حنیفه را چه بود  
 که از امام مالک رحم امام شافعی رحم پرسید که ابو حنیفه را چه بود

او چنان کس بود که بزرگتر برستون را طلای کرده می نمود و حرمیه بن  
 یحیی از امام شافعی رحم روایت نماید الرجال فی الفقه عیال فی  
 ابی حنیفه. بروایت دیگر آمد و من اراد ان یتحرر فی الفقه  
 فلیزیم ابی حنیفه واصحابه کذا قال النووی و یافعی و غیره و در  
 شرح سفر سعادت از امام شافعی رحم آورده که الناس کلهم عیال  
 علی فقه ابی حنیفه و در شان امام محمد بن حسن شهبانی رضا که شاگرد  
 امام ابو حنیفه رحم است فرموده که اگر اهل کتاب از یهود و نصاری و نصاف  
 امام محمد رحم را به بنید بے اختیار ایمان آرند و امام محمد رحم شش کتاب  
 تصنیف ساخته که هر یک از ان شصت و هفتاد مجلد بلکه بیشتر از ان است  
 و امام احمد حنبل رحم اکثر مسائل دقیقه را از کتب امام محمد رحم نقل میکرد و در ان  
 کتب نظر میکرد و از ان استفاده نممود و انجا که تقبی و اتباع  
 امام ابو حنیفه رحم با حدیث و اقوال صحابی است و دیگران را نیست  
 امام حافظ ابو محمد بن حزم گفته که اصحاب ابو حنیفه رحم همه متفق اند که حدیث  
 هر چند اسنادش ضعیف بود مقدم تر و اولی تر از قیاس و اجتهاد است  
 و دومی رضی الله تعالی عنه تا بعد ضرورت نرسد و عمل بقیاس نکنند و  
 عمل بحدیث با قاضی از دست نهد و انهی کلامه همچنین جایز است  
 شعرائی و بشرح مسلم بجر العلوم مولانا عبدالعلی مرحوم و غیره است  
 و رفع و خسل اگر احادیث صحاح و غیره مخالف قولی از اقوال  
 امام نماید از ان لازم نمی آید که امام برخلاف حدیث عمل بالقیاس  
 کرد و مفسرین حدیث بے ضرورت زیرا که مؤلفین صحاح و غیره را  
 قولی است که از حدیث کثیره و آثار غریبه جمع کرده بودیم

اما بر حدیث و اثری را که حشبه و طایافه هم مندرج صحاح ساختیم +  
باقیان را اگر چه بیار از آن صحیح هم بودند ترک کردیم + پس یقین معلوم  
شد که هر قول امام صاحب که بظاهر مخالفت صحاح می نماید حسب  
احادیث متروکه ایشان است یا احادیثیکه اصلا بصاحبان صحاح  
نرسیده است + پس مخالفت صحاح تضعیف قولش رحم کردن نمی تواند  
که امام محمد رحم حسب احادیث اقرب الزمان که جمع نمود تا مشرسانند  
نکات داشته بود و هر یک از آنها از احادیث صحاح متاخرین بکه  
صحیح و جامع و مانع تر بود + مسائل استنباط و استخراج نمود +  
فکیف یقال ان الامام خالف الاحادیث + این نیست مگر او را  
نادان قائل است + یا جهالت جاهلان + یا عناد و تعصب عدوان +  
در مرقات و غیره مذکور است که امام اوزاعی رحم چند مسائل را تالیف  
الحقائق را منتخب نموده بقصد مباحثه از امام صاحب پرسیده +  
جواب بلا تامل شنید + گفت از کجا استنباط می نمایی گفت از  
احادیث و آثاریکه تو نزد من روایت نمودی + استنباط کردم +  
و طریقه استنباط همچنین بدانی که ساختیم + امام اوزاعی رحم نهضت  
را از دست نداد + بلکه سریرضا و تسلیم در نهاد + و گفت من  
عطایم تو طیب + جزاها العجیب + امام نووی شافعی رحم -  
از خطیب بغدادی نقل میکند که امام شافعی رحم از امام محمد رحم  
چنان روایت ناموده معلوم میشود که امام شافعی رحم شاگرد امام محمد  
است + فقیه حقیق مصنف این کتاب عبد القادر غفر له الخیر  
میگوید که از قول امام نووی شافعی رحم نقل شده است که امام محمد رحم  
شاگرد امام محمد رحم است

پیدا و هویدا است ، ورنه شاگرد بودن امام شافعی رحم امام محمد رحم  
را اقبال است جلی جلی ، خاکه امام محمد رحم مادر امام شافعی رحم را بجای  
نمود در آورد و کتاب باور وایت است که از امام ابوحنیفه رحم تالیف  
و تصنیف و تدوین نموده بود ، حواله پسرش ربیع امام شافعی رحم  
نمود ، و شافعی رحم از آن فقیه گشت ، و درجه اجتهاد یافت ، بنا بر  
غلیه بر روز بکر الهی پیوست ، کما فی درالمنار و قد ظهر علمه  
( اے محمد رحم ) بتصانیفه کما بحامعین و المبسوط و الزیادات  
و النوادر حتی قيل انه صنّف فی العلوم الدینیة تسعاً و  
ولسعه تسعين کتاباً و من تلامذته الشافعی رحم و  
تزوج بام الشافعی و فوض الیه کتبه و ماله فسیه صا  
الشافعی فقیها و النصف الشافعی حیث قال من ادا الفقه  
فلیزم اصحاب الی حنیفه فان المعانی قد تیسر لهم و الله  
ما صیرت فقیها الا بکتب محمد بن الحسن ، و در اشعه المعانی  
مشکوٰۃ مذکور است که امام محمد رحم در مقام مدح ذناب شافعی رحم گفت  
که دس تمام کتاب وسط ابوحنیفه رحم را بیک شبانروز حفظ کرده ، فالان  
فقیر حقیر غفر له الخبیر باریکی کبیر را تقریر نماید ، تا بصحیفه دل هر برادر  
پیر و صغیر و کبیر تحریر و تسطیر گردد ، و شبه ضمیر رود ، آن نیست  
که در تیسیر لاصول و غیره مرقوم گشت ، که لیاقت و فضیلت امام شافعی  
شاگرد بودن امام احمد حنبل رحم او را کفایت است ، چون همین قدر  
فضیلت بر اے فوقیت کفایت باشد ، پس فضیلت و فوقیت امام  
که استانیست ، نیزم شافعی رحم است چه باید گفت ، پس اے برادر

بینید که بزرگی امام اعظم رحم به عظیم و چه قدر علی وجه الکمال ثابت و  
 متحقق گشت. در حقائق شرح المنصومه مرقوم است که امام شافعی رحم  
 الحمد لله الذی اعاننی علی الفقه بمجمل بن الحسن می خواند  
 و شب در روز همان طور شکر گذاری بر زبان می راند. در خیرات الحسان  
 ابن حجر در میزان امام شعرائی و در راز اله مولانا شاه ولی الله محدث  
 دہلوی و در تصنیفات مولانا عبدالحق محدث دہلوی و امام غزالی شافعی  
 رحم و غنیہ ہم متواتر مذکور است کہ امام شافعی رحم چون بزیارت قبر  
 امام اعظم کرنی رحم میفرمود تسبیح برد. نماز فجر را بلا رفع یدین و قنوت  
 ادا کرد. گفتند چون نمودی کہ: بخلاف مذهب خود کار کردی. گفت  
 مرا شرم می آید کہ ما اینجا ہم خلاف امام نمایم. و ادبش را لحاظ نداریم  
 ادب باید ترک ادب نشاید. <sup>پیش ازین حرکت</sup> شافعی رحم برکت  
 گرفت کہ گویا بر قول حضرت علی رضا عامل گشت قال علی رضا انا  
 عبد من علمنی صرفا ان شاء یاع وان شاء اعتق و زاد فی  
 روایتہ ان شاء استرق کذا فی الطحاوی چون این را دریافتند  
 اسے طالب العلمان بدانید. بگوش هوش خویش نهوش کنید. کہ تعظیم  
 و تکریم و توقیر علم و معلم را واجب دانید. تا برکت سبق و طبق و غرت  
 مطلق از بر گاہ حق بیایید. ورنہ بعلت حق ہمیرید. یا بہ ہلاکت خلق  
 مبتلا شوید. بنا بران در طحاوی عبارت زیرین مذکور است اعلم  
 ان طالب العلم لا ینال العلم الا بتقوی بہ الا بتعظیم العلم و ہلک  
 و تعظیم الاستاذ و توقیرہ و قیل ما وصل من وصل الی البحر  
 و ما سقط من سقط الی البرک الحرمۃ بہ احمدی

علم را هرگز نیایی مانداری شش خصال عقل کامل فهم وافر خاطر جمیع کل مال  
 خدمت استاد باید تا سبق خوانی بدام بدلفظ را تحقیق خوانی تا شوی مرنگال  
 قال الشافعی رحمہ و اخی لن تنال العلم الا بسيرة  
 سائیک عن تفصیلهای بیان رکاء حرص و اجتهاد و بلغة  
 وصحیة استاد و طول زمان حکایت خلیفه مارون رشید  
 پسر خود را بنیبت صمعی براس تعلیم علم وارد با فرستاد روزی دید  
 که استادش بوقت حضور پاس خود را می شویذ و لپرش آب اندازد  
 مارون برآشت و صمعی رحمہ را گفت که من پسر مرا براس تعلیم علم  
 ادب نزدت فرستادم چرا او را امرتانی که یک دست آب اندازد  
 بدست دیگر پات بشوید کذا فی الطحاوی وغیره مستنوی

که بر همت اوست بنیاد علم بدست اید تو جز با دینیت بسی بیاید که مخدوم شد	فراش کن حق استاد مسلم اگر در دلت مهر استاد نیست مرستاد را هر که محکوم شد
--	--

بنا بران ایمة ثلاثه امام مالک رحمہ و امام شافعی رحمہ و امام احمد حنبل رحمہ  
 همواره ذکر خیر امام اعظم ابوحنیفه رحمہ که فی الحقیقت باده اجتهاد استاد  
 بر ایمة ثلاثه بود میدزدند و در برابر تعظیم و توقیرش مینودند چون باشد  
 حدیث عن انس رضی قال قال النبی صلی علیہ و آله و سلم من لم یحرم صغیرا  
 و لم یقر کبیرا (اخرجه الترمذی) را یاد میدشتند خاکه مخدوم خلایق  
 شدند و دثمه بایانستند اما کسانیکه بر شک احمد طعن بشیع بر بزرگان  
 نمودند بنفوس خلایق گشتند و از دثمه امامت محروم ماندند کما قبل  
 فی الشعر فی مذاهبهم کلها الا الاربعة که کل بخند کسی که کار

چیت بے بہرہ حاصل فرمادیش + تانہ و دو کار نہر مندیش + با و  
آن و ہیان غیر مقلدان برا قوال بہان حاسدان پے بردند + ہچون  
موزیان حشرات الارض صاحبان را اندام پرسانند و قطع

ز بوم تو م توقع مدارمین هاس	طمع مدار که گنجشک فصل باز کند
چنین که پایء مفد بلند شد چه عجب	که دست فتنه مهر جانیت راز کند

در مرقات او سند خوارزمی و طحاوی و شعرائی و غیره مسطور است که شخصی نامی  
ابو حنیفه رح را برد و بر دوش امام شافعی رح ناسزا گفت. امام شافعی رح بر او  
برآشت و گفت که ای شخص تو چنین کسر را بدیگویی که بالاتفاق تن  
آنکس سه حصه فقه را مالک است. و در ربع باقی ما هم شریک هستیم. گفت  
چگونه برین تصدیق کنیم. گفت که فقه عبارت از سوال و جواب است. و هم  
سوال که نصف فقه است از و قرار گرفت. در آن کسی را مشارکت و مخالفت  
نیست. و در همه جوابش هم مخالفش نیستم. فقیر گوید خداوند چنین کس را  
جزای خیر بده. و مقصبان و متعلقان را سزای شر. و نیز در  
خوارزمی مذکور است یعنی قال الخوارزمی فی مسنده اخیر الحافظ  
ابی بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب قال خبرنا الحلال قال  
اخبرنا الجری ان علی بن عیسی الحنفی حل ثمام قال حل ثنا  
یسیح ابن ابراهیم قال خبرنا ابن کرام قال کنا جالساً عند  
وکیع ابن الجراح یوماً فقال رجل خطا ابو حنیفه و قال  
وکیع و الذی یقول هذا فهو کاذب لا نعام بل اضل من زعم  
ان الحق فی ما خالف ابا حنیفه فوضع عنده و حله  
انتهی. خلاصه اش اینکه روزی شخصی نزد وکیع بن الجراح  
آمد و گفت که ابو حنیفه را خطا کردی. وکیع بن الجراح  
فرمود که ای کاذب! این را چه میگوئی! این مرد  
بسیار ضلالت دارد. و میگوید که حق با من است  
و حق با حنفی نیست. و او را از مجلس بیرون کرد.

سید خدایه صاحب است. امام ابوحنیفه را خطاب منسوب کرده و کعب بن جریج از آن الذی بقول  
کذا نام فرموده و در معدن مرگوست که علی بن عاصم گوید که بر نام امام ابوحنیفه  
عقل جهان بمنزله امتحان وزن میسند عقل ابوحنیفه روح بر کل اقیل گرفته  
صاحب شکوة المصابیح در اسرار رجال الحدیث و شامی در ذر المختار  
آورده که کعب بن الجراح الکوفی بقول امام ابوحنیفه فتوی میداد و در  
کلامش گوشت می نهاد و از امام حسابا شکمها اخذ نموده بسینه یکصد  
دوند و هشت رحلت فرموده اما در تقریب نوشته که قولش بسینه یکصد  
دوند و هشت یا شش شده بوده در کلام الاخیار آورده که عاصم قاری  
در قرائت استاد امام اعظم روح بود چون فضل و کمال و حسن مثال  
امام فرخنده خصال و ترقی نموده بقصد استفادة نزد امام بیاض است  
و میگفت یا ابا حنیفه جنتا صغیرا و جنتا کبیرا و نیز در  
خوارزمی آورده که یحیی بن سعید القطان بسینه دوند و هشت  
فوتید کذا فی التقریب میگفت که من بخدا دروغ نمیگویم که من از امام  
امام ابوحنیفه روح بهتر را می دانم و بران غل غایم همین  
سعید القطان بقول امام صاحب فتوی میداد کذا فی الشامی و  
امام نووی شافعی روح در تهذیب و یا فنی شافعی در مرآة الجنان و  
طحطاوی و سیوطی شافعی روح و خطیب غیر هم آورده اند که امام ابوحنیفه  
روح خوابی مولناک دید که قبر رسول صلیم را کنده استخوان مبارک را  
بر سینه خود جمع میکند پس مضطرب شده به بصره آمده از ابن سنین  
تعبیرش پرسیدند چون شنید متعجب گردید و گفت این خواب که  
دیدم و نیز نزد آن مصلحت ندیدم باز پرسیدم خاموش گردید



بعد اصرار سه بار گفتم که بیننده این خواب علوم دینی را چنین صواب  
بزرور و شور چنان ذایع و شائع تا یوم الحساب خواهد کرد که کسی قبل ازین  
پیش نه برود و فقیر گوید که چه خوب تعبیر این سیرین رضا بود و فی الواقع  
تا این زمان بقیاس جاری مذہب حنفی رونمود و جزاء الله خیر  
الجزاء و ابن حجر در قلل المذاهب و ما علی قاری در رساله خود آورده اند که سفیان  
بن عقیله (که بقول صاحب تقریب لسنه<sup>۲۹۸</sup> دوسه و نود و هشت فوتید)  
میگفت که هر که اراده کند نفقه را پس بر او لازم است که بکوفه رود و ملازم  
اصحاب امام ابو حنیفه کند و علمای کفوی میگویند که امام ابو حنیفه  
برمانه تابعین هم مجتهد بود که در آنوقت نیز تعلیم علم دین میفرمود و  
و تابعین کبار مناظره و گفتار می نمود و چنانچه مناظره امام با استاد  
خود امام شعبی و الا احتشام رحم در باب نذر بالمعصیت مشهور است (بود  
و بهمان زمان اجماع تابعین بغیر امام صاحب معتبر نبود و در مسند  
خوارزمی و میزان امام شعرائی و طحاوی و تصنیفات امام غزالی  
و مولانا عبدالحق دهلوی و غیرهم مذکور است که امام ابو حنیفه رحم از چهار هزار  
تابعین تعلیم یافت و تلمذ گرفت و در استخراج مسائل از قرآن و حدیث  
کمال احتیاط را پی می برد تا وقتیکه کل ساعده آنوقت قبول نمی کرد و  
هرگز حجتش نمی شمرد و بلکه در این باب مباحثه و مناظره میکرد و چنانچه در  
آنوقت که امام در جامع مسجد کوفه بر مسند افتاده نشست و کم از هزار شاگردانش  
در پس و پیش امام شریعت کیش خیر اندیش جمع نمی گشت و پنجاه از آنان  
چهل کس را که افضل و اکمل بودند و بدرجه اجتهاد منتصب رسیدند و خطای  
کسان میگفت که شما بزرگترین شاگردانم و من این<sup>۲۹۹</sup> را به شما گردانم

تا سید بکشد، زیرا که مردمان مرا مثل پل مقرر کرده اند، هر کس بر او گذرد  
گفتند، پس شمار باید که در مسئله مناظره و مناظره و محاوره مسامحه نماید  
و بر هر اخبار و آثار هم برین رفتار و گفتار و کردار سازند و تذاریک بشمار  
نمایند، الغرض هر کس تا یک دو ماه هر مسئله را تحقیق و تدقیق نموده  
ثبت کتابت می نمودند، چنانکه امام ابو یوسف درم و امام محمد درم کن با  
نوشتند، گمارا یتموها و سمعتموها پس مذیب امام عظمی در  
حسب ان شاورهم الاستبطا گشت، مذایب دیگر ائمه چنین گشت  
بلکه فردی فردی چیزها نوشت، کما نقله الطحطاوی قال فی  
مسند الخوارزمی عن سیف الائمة السابی اشتهره استفاضی  
ان اباحیفه رح تلبث الاربعة آلاف من شیوخ ائمة التلمذین  
و تفقه عند اربعة آلاف فلم یفت بلسانه ولا یعلمه حتی امره  
فجاس فی مجلس فی جامع الکوفه فاجتمع معه الف من صحابه  
اجلهم و افضلهم اربعون قد بلغوا حد الاجتهاد فخر بهم  
و ادناهم و قال لهم انتم اجلة اصحابی و سارقلی و جلالة  
احزانی و الی الجمت هذا الفقه و اسرحته لکم فاعلمونی فان  
الناس قد جعلونی جیسا علی النار فان المنتهی لغیری و الی  
علی ظهری فکان رح اذا وقت واقعة شاورهم و ناظرهم  
و حاورهم و سألهم فیسمع ما عندهم من الاخبار و الامان  
و یقول ما عنده و یناظر و نه شهر او اکثر حتی یستقر  
اخی الاقوال فی شیبته ابو یوسف حتی اثبت الاصول علی هذا  
المنهاج بسم الله الرحمن الرحیم

کلامه فانظروا یا ایها الاخوان فانظروا الى ما الی مذهبه  
 ایضاً هکذا فی رد المختار و در خوارزمی و تفسیر احمدی و نیز<sup>ف ۲۲۵</sup>  
 امام شریانی رحم و غیره آورده اند که امام ابوحنیفه رحم اول کسی است که علم  
 شریعت را تدوین داد و ابواب را بالترتیب نهاد پس امام مالک  
 متابعت نمود و در موطا آنرا افزود پس کسی بر امام اعظم رحم و جهاد  
 و تدوین سبقت نمود زیرا که تبلش نه اصحاب کبار نه تابعین اخبار  
 در علوم شریعت تصانیف ساخته بودند نه تشیبهها داده بودند +  
 کما نقل کله الطحطاوی<sup>ف ۲۲۵</sup> قال الخوارزمی فیما جمعه من مسانید  
 الأمام هو اول من دون علم الشریعة و رتبه ابوابا شمر  
 تابعه مالک بن انس فی ترتیب الموطا علم سبقت اباحنفه  
 احدا لان الصحابة رض و التابعین لم یستقوا فی علم  
 الشریعة ابوابا مبنویه و لا کتیا مرتبه و انما کانوا یعتمدون  
 علی قوه حفظهم فلما رأى الأمام العلم منتشرا خات علیه الخلف  
 السؤوان یضیعوه لقوله علیه السلام ان الله تعالى لا  
 یقبض العلم انشرا عما الخ فبدأ بالطهارة ثم بالصلوة ثم  
 بالصوم ثم سائر العبادات ثم المعاملات ثم ختم الکلام  
 بالموارث و اما بداء بالطهارة و الصلوة لانها اهم  
 العبادات و اعلمها و ختم الموارث لانها اخر احوال للناس  
 و هو اول من وضع کتاب الفرائض و کتاب الشروط +  
 ثم پیچید فقیه حقیق را با تقصیر و درینجا نفع کثیرا تحریر نماید و  
 باریکی تقریر را تسطیر سازد که چون امام ابوحنیفه رحم الله و ذریب علوم

شریعت برادر و بنای اجتهاد و تدوین قانون است نهاده است و در کل  
ایمه شریعت و مرشده جمیع اولیای طریقت گشتند که هر کس بر راه ایشان  
راه گرفت، امام صاحب بر راه حق مجتهد مطلق گشت، و دیگران مقلدش  
شدند، چونکه در بعضی احکام خلافش کردند، من وجه مجتهد هم گشتند،  
اگر کسی از غیر مقلدان گوید که من تابع کسی نیستم، بلکه بر اصول شریعت کتاب  
و سنت و اجماع عمل نمایم، گوئیم که اصول شریعت منحصر بر سه مورد است  
این اول مسئله استنباط کرده امام اعظم در هست، و هم قاعده تاسخ  
و منوخ و حقیقت و مجاز و مشترک و باطل و عام و خاص و ظاهر و خفی و  
و شکل و مفسر و محل و حکم و متشابه و صریح و کنایه و غیر ذلک من اقسام القواعد  
و هم قاعده متواتر و مشهور و احاد و حسن و غریب و غیر ذلک من اقسام  
احادیث النبویه از دست زد گشته، بعدش هر کس بهش پیش گرفته  
بگذرانی تفسیر الاحمدی فکیف تفارون عن تقلید ارجسته  
الله العالی پس بر هر کس شکر گذاری امر بدایت واجب است، و در  
کفران نعمت ثابت است قوله تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان  
احسان، حکایت شنیدیم که عالمی مردمان را وعظ میگفت و در  
میکرد، و پند میداد، که مادر و پدر و استاد که ایشان را حقوقیست  
بسیار و او ایست به شمار، ایشان را تعظیم و توقیر باید، کما  
و خدمت شاید، چون نابکاری از ان این رشتند، بر پا کرد  
یعنی از نشست برخاست و گفت که حقوق و الدین علقای جمیع محقق  
نیست، که ایشان شهوت رانی کردند و با هم لذت گرفتند، و هر  
کس از این بیزاری نمود، در راه خود گرفتند، و خاتمت انسان را محسین بود

حقوق ایشان بر خود چهره گیرم + اما استاد بداد اجرت سبق گرفتیم +  
 اگر بر او بگرفت اجرت شکر گذاری واجب نباشد + برین تقطیعش چرا  
 واجب گردد + این حکایت بعینه مثل حکایت وهبیهان غیر مقلد آن است  
 که ایشان را نیز چنین تقریر است که گویند که ما ایامه راجه دانیم + ما و ایشان  
 بر عمل برابریم + و هر چه در شان و حدیث بیابیم + عمل نماییم + فقیر گویند  
 که ایشان باعث غبارت خلقی نمی نهند + که بر احکام شریعت و  
 ارکان طریقت بلا توسط ایامه سجد بطور راه یافتند + و یابند + اما چون  
 حقوق والدین را حقوق نشمارند + حقوق ایامه راجه شمارند +  
 در در اختیارند کورست که اسماعیل بن رجا و گفت که من امام محمد <sup>را</sup>  
 بخواب دیدم پرسیدم که خدا یا تو چه کرد + گفت مغفرت کرد + و مرا  
 که اگر عذاب ترا غرض داشته + هرگز این علم با ترانه بخشیده +  
 گفتم که ابو یوسف رح کجا گفت بدو درجه فوقم گفتم ابو حنیفه رح کجا  
 گفت پیماهای یعنی بدرجیات کثیر در رتبه غریزما دورست و غیر ذلک  
 عبارتش نیست + قال اسماعیل بن رجا رأیت محمداً فی المنام  
 فقلت له ما فعل الله بک قال غفر لی ثم قال لو اروت ان  
 اعد بک ما جعلت هذا لعمریک فقلت له فاین ابو یوسف  
 رح قال فوقنا بد رحیان قلت فابو حنیفه رح قال هیماهای  
 ذلک فی اعلی علیین کیف قد صلی الفجر بوضوء العشاء  
 اربعین سنة و حج خمسا و خمسين حجة و راى ربه فی المنام  
 مائة مرة و لها قصة مشهورة و فی حجة الاخيرة استاذ  
 حجة الکعبة بالداخل لیل و فقام بین اليهودین علی حمله

اليمنى او وضع اليسرى على ظهرها حتى ختم نصف القران  
ثم ركع وسجد ثم قام على رجله اليسرى ووضع اليمنى على  
ظهرها حتى القران فلما سلم بكى وتناحى ربه وقال يا الهى  
ما عبدك هذا العبد الضعيف حق عبادتك لكن معرفتك  
حق معرفتك فهو نقصان خدمته كما ان معرفته  
فهتف هاتف من جانب البيت يا ابا حنيفة رحم قدي عرفتنا  
حق المعرفة وقد خلد متنا فاحسنت الخدمة وقد تفرنا  
لك ومن اتبعك ممن كان على مذاهبتك الى يوم القيمة  
كزاني در المختار. و در فضول سنة مذکورست که امام المحدثين عميد  
بن المبارك بعد از ملاقات امام رح این بگفت لولا انى لقيت  
ابا حنيفة لكنت من المبتدعة و در المختار مذکورست  
والحاصل ان ابا حنيفة النعمان من اعظم معجزات المصطفى  
بعد القران الخ و در مستدرر زى از جرير مذکورست قال سمعت  
الاعمش جاءه رجل فسأله عن مسئله فقال عليك  
باهل تلك الحلقة فانهم اذا وقعت لهم مسئله لا يزالون  
يلبسونها حتى يقيمونها ليعنى حلقة ابا حنيفة رحم و در  
مناقب ابو حنيفة رحم نوشته که قال امام ائمة المحدثين هما  
تبع التابعين عبد الله بن المبارك ان الاثر قد عرف وان  
احقيم الى الراى فرئى مالك وسفيان الثوري والى حنيفة  
وابو حنيفة احسنهم وادقهم قطنة وافقهم و در كتاب  
النصايف شاه يادى التردى لوى مذکورست که وكان ابو حنيفة

الزمهم مبداهي باهيم واقرانه لا يجاوزه الا ما شاء الله  
وكان عظيم الشأن في التخرج على مذهبه دقيق النظر  
في وجوه التحريمات مقبل على الفروع اتم الاقبال الخ  
ودر خيرات الحال بن حجر كى تذكرت ك قال بعض الامية انه لم  
يظهر لاحد من ائمة الاسلام المشهورين مثل ما ظهر  
لابي حنيفة من الاصحاب والتلامذ ولم يتفجع العلماء و  
جميع الناس بمثل ما استفعوا به وباصحابه في تفسير  
الاحاديث المشتهية والمسائل المستنبط والنوازل القضا  
والاحكام جزاهم الله الجزاء التام انتهى بنا بران امام شافعي  
الناس كلهم عيال ابي حنيفة في الفقه گفته + وامام ائمة  
الحديث يحيى بن معين القراءة عندى قراءة حمزة والفقه  
فقه ابي حنيفة وعلى هذا ادركت الناس كذا في تاريخ ابن  
خلكان ارشاد فرموده + و چون فقيه شدن امام بخارى ثابت شده  
بلکه کل هم معصرين وغير معصرين امام از تابعين و تبع تابعين و  
تبعين مثل عبداللہ بن المبارک و وکیع و سفیان ثوری و اوزاعی  
و انعمش و جریر و مسعر بن کدام و عطاء بن اباح و مالک و صحر و ابو یوسف  
و شافعی و احمد حنبل که ایشان سندا یبایان و معتد علیہان بخاری  
و غیره اند و جمیع متاخران حنیفیان و مالکیان و شافعیان و حنبلیان  
تا این زمان برافقه الناس شدن امام اتفاق کردند - و بر خیر الامم  
گشتش اقرار ساخت پس امام حنبل مصداق حدیث قال صلعم  
من یرد الله به خیرا یفقه فی الدین متفق علیه +

وحدیث نعم الرجل الفقیه فی الدین الخ کذا فی مشکوٰۃ کشفه  
و نیز آیت من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا را می بیند  
شده که اکثر مفسرین حکمت را بقوه تفصیر ساخته، هرگاه امام افضل  
الفضل و وافقه العلماء و خیر الایمه باشد، در اتباع مستحق تر باشد  
که هر که چنین فضیلت دارد، اتباعش احق باشد پس اتباع امام نیز احق  
شدن لازم باشد، و چون بر وایت عبد الله بن مبارک مذکور امام  
صاحب احسنهم و ارقمهم گفت، معنی نقلا احسن در آیت و اتبعوا  
احسن ما اتوا لیکم من ربکم بدو پوست، و بایشان تشبیه و فضل  
بینکم اعراض از فضیلت امام منہی عنه گشت، و هر که چنین باشد  
واجب الاتباع باشد پس لا محاله اتباع امام احسن شدن گردد که  
اتباع احسن احسن و ما مورد است و نیز اعراض از فضیلتش ممنوع باشد  
که منہی عنه است، فمع الدلیل هذا فخذوه، و لا تشوهه، و اگر  
کسی گوید که من از چنین تقریرات احتمالی و تحریرات منطقیه فضیلت  
را به امام ابو حنیفه روح تفضیلا روا ندارم، اگر روایتی صریح از باب  
معصرتش بر فضیلت اقتدارش آوردن توانی بیازالته اعتبارش که  
و ضرورت اختیارش سازم، گویم بے توانم که بیارم که بسیار روایات  
تا بیان بر فضیلت اقتدای امام مجتهدان یاد دارم، از جمله روایات  
از ایمة تابعین رئیس المحدثین عبد الله بن مبارک است که قال  
الحمد لله من ایمة التابعین عبد الله بن المبارک است که قال  
احد الحق ان یقتل ی به من ابی حنیفه لانه کان اماما  
تقیاً نقیاً و رعا غاملاً فقیها کشف العلم کشفاً لم یکشفه احد



در مسوایش همین شورش نیز بران مقال دال است ۵

لقد ازان البلاد ومن عليها	امام السليمان ابو حنيفة
بالحكم واتار وفقه	كنايات الزبور على حقيقته

همچنان در کتب معتبران مثل ابن حجر مکی و ابن حجر عسقلانی و شریانی  
و غیرهم مذکور است. در تلمیذ مذکور است که امام سفیان ثوری می گفت  
که ما بر و بر و بر ابو حنيفة رح مثل کجشکها بر و بر و بر باز بودیم.  
و ب شک ابو حنيفة سيد العلماء بود. پس دیگر معاذان کیستند که  
بر قول شان گوشش کنند. علامه کفوی میگوید که اگر چه بعضی محدثین  
تابعی شدن امام اعظم کوفی رح منکرند و بر عهدش چیزی نوشته اند  
اما اصحاب امام رح که عادل و ثقه و زاهد و عالم و حافظ حال امام  
و در تبع تابعین شامل بودند و بر روایات صحیحه چند و دامایند قوی  
دل پسند خردمند و تابعی شدن امام و روایت احادیث از ایشان  
ثابت و تحقیق کردند و مقرر است که اقوال مثبت از اقوال منکر  
معتبر تر و مقدم تر است. بنابراین در شرح شریف شهادت بر عدم  
مقبول نیست. محذول است. الفرض درین باب فضیلت و تالیف امام  
حاجت زیاده ای تقریر است. بلکه تحریرات علماء مخالفین فضلاء مؤمنین  
خیلی کفایت است. از انجمله امام طحطاوی رح که ۲۳۹ یا ۲۲۹ تولد شده ۳۲۱  
فوتیده. کتابی بنام تلمیذ عقود الدرر و العیقان فی مناقب النعمان نوشته  
از انجمله موفق الدین بن احمد المالکی الخوارزمی که ۵۶۸ فوتیده مساند  
امام رام قوم ساخته. از انجمله شیخ محی الدین عبدالقادر بن ابی الوفا  
السنی صمدی که فی مناقب النعمان کتابی بنام البستان فی

مناقب النعمان نوشته + از انجمله جابر الله ابوالقاسم محمد بن عمر الزمخشري  
کتابي بنام شقائق النعمان في مناقب النعمان انگاشته + از انجمله  
عبدالله بن محمد الحارثي کتابي بنام کشف الآثار بترقيم ساخته + از انجمله  
خليل الدين المرغيناني + از انجمله ابو الفتح يوسف بن فرغل سبط ابن جوزي  
بر خلاف حديث کتابي بنام انتصار الامام ائمة الامصار تصيف ساخته +  
از انجمله ابو عبد الله حسين بن علي الصميري که بسنة ۴۰۰ فوتيد + از انجمله ابوالعلاء  
احمد بن الصليب الحمانی که بسنة ۴۰۰ فوتيد + از انجمله محمد بن محمد الکروري که بسنة ۴۰۰  
که بسنة ۴۰۰ فوتيد + از انجمله ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن احمد السعدي +  
از انجمله خاتم الحفاظ جلال الدين سيوطي که بسنة ۸۰۰ فوتيد کتابي بنام تبیین  
الصحيحه في مناقب الامام ابی حنيفه تصيف نموده + از انجمله ابن کاسر  
تحفه السلطان في مناقب النعمان انگاشته + از انجمله ابو عبد الله محمد بن  
يوسف المشتقي که بسنة ۹۳۹ از تصيف عقود الجمان في مناقب النعمان در  
نموده + از انجمله ابو يحيى زكريا بن يحيى نيشابوري + از انجمله ابو احمد محمد بن  
احمد الشيعي که بسنة ۳۵۰ فوتيد + از انجمله شمس الدين احمد سيد اسی که بزبان  
ترکی البته مناقب امام نوشته + از انجمله القاضی امام ابو جعفر احمد  
بن عبدالله الشيرازي البلخي الحنفی مختصری بر دستنویسین بر امام تصيف  
کرده + ایاذ نامش نهاده + و غیر هم - امام آن بزرگان که مناقب  
امام را در کتاب آنان ضمناً درج نموده اند بعضی از آنان ابو الحسن بن  
احمد القدوري که مناقبش را بر اول نشرش که بر مختصر الکفری است نوشته  
از انجمله محمد بن عبد الرحمن الغزنوی شاگرد کمال خانی در کتابش جامع الاما  
انگاشته + از انجمله احمد بن سلیمان بن سعید در آخر کتابش که مسمی بدو

نوشته . از انجمله شمس الدین یوسف بن عمر الصوفی الکمارودی در اول  
 کتابش جامع المفصلات شرح مختصر القدری نوشته . از انجمله الامام<sup>۲۳</sup>  
 ابو عمر بن البرمالکی که<sup>۲۴</sup> نوشته . از انجمله شمس الدین یوسف بن  
 سید السجستانی در اخر منیه المفتی نوشته . از انجمله شرف الدین اسماعیل  
 الکی که<sup>۲۵</sup> نوشته در مختصر منیه نوشته . از انجمله ابو عبد الله محمد بن  
 حرد البلی در اول مبدش نوشته . از انجمله ابو البقا احمد بن ابو الفیا القز<sup>۲۶</sup>  
 الکی در سند مختصرش نوشته . از انجمله ابو العباس احمد بن محمد الغزنوی  
 در مقدمه اش نوشته . از انجمله عثمان بن علی بن محمد الشیرازی در کتاب<sup>۲۷</sup>  
 ایضاح ارقام ساخته . از انجمله ابو اسحق الشیرازی در طبقات شافیه  
 ترتیم ساخته . از انجمله نووی در تهذیب الاسماء واللغات ترتیم نموده .  
 از انجمله حاتم الدین الصدر الشهدی در آخر فتاوی کبری اش نوشته .  
 از انجمله ابن خلکان در وفيات الاعیان نگاشته و غیر ذلک کذا فی  
 کشف القلوب عن اسامی الکتاب والفنون . و علاوه بران امام  
 ابو معشر طبری شافعی که در رساله همه مرویات امام ابو حنیفه رحم را جمع کرده  
 و خطیب خوارزمی امام شعرانی و خطیب بغدادی . و امام غزالی . و امام یاق<sup>۲۸</sup>  
 و واقدی . و علامه کفوی . و سمعانی . و صاحب طحطاوی . و صاحب  
 تفسیر احمدی . و ابن حجر عسقلانی . و امام بغوی . و امام نووی . و مجد دلف  
 ثانی . و مولانا عبد الحق دهلوی . و مولانا عبد العزیز دهلوی . و مولانا  
 عبد العلی لکهنوی . و مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی . و صاحب در مختار  
 و صاحب رد المحتار . و صاحب ضیاء . و فقیه ابو اللیث . و حسن . و صاحب  
 اعلام الاخیار . و ملا علی قاری . و امام ابو طفیل کرمانی . و مسند سابقی .

عظام بن ابویوسف رح، مسعر بن لوام رح، امام اوزاعی رح، و امام سفیان  
 ثوری رح، امام حضرت جعفر صادق رح، حضرت امام باقر رح، و غیرهم  
 در فضائل امام ابوحنیفه رح و فترا نوشتند، و تقریرها گفتند، و بر روی  
 زمین خصوصاً بدین عرب گذاشته رفتند، اگر عشر عشیرش را هم ذکر کرد  
 شود، کتاب دراز گردد، بلکه عمر هم کفایت نکند، بنا بر این شمه از آنها  
 ذکر کردم، که اگر فتم، قطع نظر از تقریرات آنها، و تحریرات بالا، خود امام  
 اکبر رح، و امام شافعی رح، و امام احمد حنبل رح، چه چه فضائل امام اعظم رح  
 بیان ساختند، بروایان آنها حق نیست، کما مر ذکره، مزید بر آن نیست که از  
 اولیای عظام و اقیان کرام، مثل معروف کرخی، و ابراهیم ابن ادهم، و شافعی  
 البخاری رح، و ابی یزید السیاطی رح، و فضل بن عباس رح، و داود الطائفی رح، و ابی یزید  
 رح، و خلف بن ابی یزید رح، و عبید بن مبارک رح، و کعب بن الجراح رح، و ابی بکر  
 الوردی رح، و سری سقطی رح، و فرید الدین عطار رح، و غیرهم کلام علم شریعت و  
 طریقت، ابواسطه یا بلا و اسطه از امام اعظم رح، گرفته اند، و تاحیات نقل  
 امام مانند، کذا فی در المختار و غیر ذلک بسیار بود، اما بخوف درازی کتاب  
 ترک ساختم، و در نوشتن قدری حال و رع دزد و تقوی به پرداختم.

## پنجمه ششم - و ر و ر ع

دفعه اول - امام غزالی رح در احیاء نوشته که ابوحنیفه تا  
 نصف شب بیدار می ماند، باره مردمان آنرا دیده با هم گفتن گرفت  
 که این ابوحنیفه همه شب بیدار خدا بیدار ماند، چون امام آنرا شنید  
 بدل بخجل گردید که حسن ظن بزرگان بر من چنین باشد، و آن بن موجود  
 نباشد حیف باشد، از آن تاریخ همه شب بیدار می ماند.

و نیز یافتی در طبقات الفقهاء و شعرانی در میزان و صاحب طحاوی در  
 طحاوی و اکثر ارباب سیرت چنین آورده اند. **فصل دوم** در معنی  
 ایوایت و طحاوی و غیره میگویند که امام ابوحنیفه رحم در هر شب  
 سه صد رکعت نماز نفل را میکرد و روزی زنه براه او را دیده گفت  
 که این کس فی شب پنجاه رکعت نماز میخواند. امام از آنوقت پنجاه رکعت  
 نماز را میکرد. اما امام غزالی در کیمیا سعادت تا هزار رکعت ترقی کردنش  
 نوشت. اگر چه بفهم نامان این معنی گنجایش نمیشود. اما بفهم صاحبان  
 خلیه منطبق گردند. **کافی المیزان** <sup>فصل</sup> للشعرانی ملات الامام  
 ابوحنیفه و فیه لایکاد یطلع علیها الا اهل الکشف من  
 اکابر الاولیاء **فصل سوم** در در المختار و غیر ذلک مستور است  
 که امام صاحب بستان پنج حج کرده و خداوند کریم را صدم مرتبه بخواب  
 دیده. کما مر ذکره فی الفصل الاول - فقیر حقیر با تقصیر گوید که از این  
 خواب جسم خدا لازم نمی آید نه تکذیب خواب بدلیل این ترانی. بلکه نور  
 مجسم مجسم می نماید **فصل چهارم** نیز در در المختار و غیر  
 مذکور است که روزی امام پسری را بجای لغزش بود گفت که ای پسر  
 خبردار لغزید. گفت که اگر من لغزش خورم. تنها افتم یا بمیرم. اما  
 بلغزش تو همه عالم را لغزیدن و بهیسا کی انداختن است. پس از آن روز  
 امام شاگردانش را فرمود که سوای دلایل من دلائل شما نیز هر چه دارید  
 بیارید از آنوقت راسی امام ابو یوسف رحم و امام محمد رحم و غیره را نیز  
 جاری یافت. و ذایع و شایع شدن گرفت. **فصل** ازین حکایت  
 واضح گشت که امام بزمان خود در اجتهاد و سبکه معروف و مشهور بود.

لهذا از بسبب تعجب همچنین تقریر رونمود. و این هم لایح گشت که سبب  
 اختلاف حاجین و غیر ما همین حکایت است پس این اختلاف اصل  
 نیست بلکه متحد است که رضای امام است که صحابی رضوان نیز با رسول صلیم  
 در مشوره اختلاف ثابت است. **دفعه پنجم** امام نوری شاکر  
 رح در تهذیب از سفیان بن عقیب نقل مینماید که در زمانم کسی از ابو حنیفه  
 زیاده نازی در مکه نه آمد، نه چشمشش کسی را دیده و از عبد الله  
 بن مبارک منقول است که حضرت مسعود کرام را در حلقه امام نوبخت قلم  
 دیده ام. و از وکیع نقل است که از امام کسی را فقیه مینافتم. و هم از  
 ابوبکر بن عباس منقول است که امام ابو حنیفه رح بتغریت پدر با برادر  
 امام سفیان ثوری رح قدم رنج فرموده بود. امام ثوری رح بتعظیم  
 برخاست. و تکریم ساخت. و بر جای خود نشاند. خود بر دوش  
 نشست. چون امام برگشت. یاران ثوری رح چنان متعجب گشتند  
 حتا که سببش پرسیدند. گفت که این کس در علم و زهد و نفقه درجه کامل  
 و رتبه شامله دارد. و سن زیاده میخورد. اگر تعظیم علمش نکنم. تعظیم  
 زهدش کنم. اگر تعظیم زهدش نکنم. تعظیم فقاحتش کنم. اگر تعظیم فقاحتش  
 نکنم. تعظیم پیریش کنم. و چون حال امام ابو سفیان ثوری رح غیر جم که  
 هر یکی از تبع تابعین کبار و اولیای ابرار و معصرا امام اختیار بودند  
 در شان امام چنین باشند. دیگر سؤقیان را که می پرسد. و اقوال ایشان  
 که یاد رکند **دفعه ششم** در معدن مذکور مذکور است که امام  
 بر قدریکه عیال خود را نفقه میداد. همان قدر حسیه بصدقه فقرا و  
 مسکین میداد. و اگر پارچه نو پوشیدی. هم مثل قمیشتان علم میداد.

اگر بوقت طعام مسکینان مدی و در چند از خود آنرا میدادی و ازین  
 قول سعدی رح بیت نیم نالی اگر خورد مر و خدا بذل در ایشان  
 کند نیم دگر زیادہ عطا کردی چون نباشد کہ امام صاحب از بزرگترین  
 مرد خاچی باشد کہ ولی سہری سقطی رح طریقہ ولایت را از ولی داد  
 طائی رح گرفت و داد و طائی از امام ابو حنیفہ رح گرفت و بکذا فی  
 در اختیار فی شرح تنویر الابصار و **فصل ششم** در مدح  
 مسطور مسطورست کہ بیشتر نام شخصی در تجارت شریک امام بود و باری بمصر  
 برفت و امام نزدش بہتادہاں پارچہ ماسے ریشمی فرستادہ نوشت  
 کہ دریکہ ازان عیبی بہت خریدار راہران اطلاع باید داد و چون بشیر  
 مال تجارت فروختہ باز آمد پرسید کہ خریدارش را بر عیش اطلاع  
 دادہ بودی یا نہ گفت ندادم کہ فراموش کردہ بودم و امام صاحب  
 ہمہ حصہ خود را مع اصل منافع کہ قریب سی ہزار درہم بود بہشتہ نقد  
 نمود و **فصل ششم** ایضاً در ان مذکورست کہ گویند کہ در کوفہ کسی  
 را کوسفندی گم شدہ بود و امام ازان تاریخ تا ہفت سال گوشت کوسفند  
 نخورد کہ شاید گوشت ہمان کوسفند باشد چون زندگی کوسفند بخرید  
 ہما نقد رست و بنا بر ان مقید ہفت سال کرد و **فصل ہفتم** ایضاً  
 در ان مذکورست کہ امام محمد رح بوقت طفلی بسیار خوب صورت و وجیبہ بود و  
 لہذا امام صاحب بوقت تعلیمش بجز یک مرتبہ قبل وجود پیش بسویش رخ نمود  
 در پس تنون نشستہ تعلیم میکرد و **فصل ہفتم** در طحاوی وغیرہ  
 مذکورست کہ حضرت مسعر بن کدام رح گفت کہ من در مسجد نزد ابو حنیفہ آمدہ  
 اورا دیدم کہ نماز پاشت میخواند و بعدہ بتعلیم علم مردمان نشست تا نماز

آنچه خواند، باز بتعلیم مشغول ماند، تا نماز عصر خواند، باز بتعلیم مصروف گشت.  
 آنما از مغرب خواند، باز بتعلیم مشغول شد، تا نماز عشاء خواند، سپس داخل خانه  
 شد بدل فرمود گفتم که چون این کس درین مشغول می باشد، تاکی فرصت یابد،  
 که مطالعه کند، هرگز این امرش هر روز نباشد، امروز همچنین واقع  
 شده باشد، اما چون از بهیشت مردمان حاجت لابد می فراغت کرد، مسجد  
 شریف برو، تا فجر نماز استقامت کرده، بعد از طلوع بخانه داخل گردید،  
 و بارچه و غیره پوشید، باز مسجد رسید، و نماز چاشت مشغول گردید،  
 بعد از ظاهر مثل سابق بتعلیم و هدایت نشست، از آن عصر باز تا مغرب باز تا  
 عشاء و بعد از داخل خانه شد بدل گفتم که این کس گاه بگاه چنین کند، شاید هر روز  
 چنین کردن نتواند، چون علی التواتر دو شبانه روز دیدم، تا هم بدل نمود  
 که شاید از اتفاقات چنین یافتیم، هرگاه هر روز و شب بچنان یافتیم، بدل  
 عهد کردم، که ایشان را تا موتم یا موتش ملازمت خواهم کرد، پس همواره  
 ملازمتش میکرد، تا که این معاذ گفتم که خیرم رسید، که معرجه مسجد  
 ابو حنیفه رحم بسنه یکصد و چاه پنج یا چاه و سه در سجود خود فوتید،  
 رضی الله تعالی عنهما کذا فی التقریب، و نیز امام سمعانی و السیاق  
 و صاحب و المختار نقل میکنند که معمر بن کدام گفت که هر که امام ابو حنیفه  
 را مینه بین الله واسطه گرداند امید میدارم که خوف کند چنانچه خودم شتر گفتم

حسبی من الخیرات ما اعلی الله	یوم القیمة فی رضی الرحمن
دین النبی محمد خیر الوری	ثم اعتقادی مذهب النعمان

و هرگاه از معمر بن کدام رخ که مردی عنه صحاح سه است همچنین  
 واقع ظاهر گردید، و نبوت رسید، باز اقوال بیان آنچه باید



وَقَعُ الْإِسْمُ يَزِيدُ هُمُ الْإِضَاءُ وَطَحْطَاوِي نَذُكُورِ هَتْ كَهْ حَفْضُ غِنَاءِ  
رَحْمَةُ الْإِبْرَاهِيمِ رَحْمَةُ بَرَسِيدِ كَهْ تَرَا جِهْ بِرِطَاعَتِ تَقْوِيَةِ دَاوُدِ كَفَتْ  
كَهْ خَالِقُمْ رَا جَمِيعِ اسْمَاءُ شَحْبِ حُرُوفِ بَاتَانَا الْخُ خَوَانِدُمْ وَرِثَقَدْ  
غُرُوبِيهِ دَعَاءُ شَحْبِ نَذُكُورِ هَتْ وَقَعُ الْإِسْمُ وَوَارِزُ هُمُ وَرِثَقَدْ  
الْحَفِيفَةُ أَوْرَدَهُ كَهْ حَطِيبُ ابْنِ حَفْضِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ رِوَايَتُهُ كَهْ مَكْنَزُ كَهْ شَيْخُ  
كَهْ مَسْرُوبِ كَدَامِ رَحْمَةُ مَكْنَزِ كَهْ شَيْخُ دُرِّ مَسْجِدِ دَاخِلِ شَدْمِ وَشَخْصُ رَا نَا مَزْ  
كُنَانِ دِيدُمْ وَرِثَقَدْ شَيْخُ قُرْآنِ شَحْبِ مَطْوُوعُ كَسْتُمْ وَتَاهِفَتْ سَبَّارُ خُورِ  
بَدَلِ نَهْدِيمِ كَهْ رُكُوعُ خَوَابِدِ كَرْدِ بَا زَا تَا مَكْنَزِ نَجْوَانِ تَقْوِيَةِ دِيدُمْ كَهْ رُكُوعُ  
كُنْدِ بَا زَا تَا لَصَفِ نَجْوَانِ وَبِوَسْتَهُ بَقَرَاتِ مَانْدِ حَتَا كَهْ خَتْمُ تَرَانِ  
بِيَا كَهْ كَفَتْ كَرْدِ وَچُونِ دِيدُمْ نَا كَاهِ آتَا الْإِبْرَاهِيمِ يَافْتُمْ وَرِثَقَدْ حَطِيبُ نَزْ  
يَحْيَى بِنِ نَصْرِ رِوَايَتِ كُنْدِ كَهْ اَو مَكْنَزِ كَهْ الْإِبْرَاهِيمِ أَكْثَرِ أَوْقَاتِ دُرِّ شَهْرِ  
رَمَضَانَ شَعْتِ خَتْمِ مَكْنَزِ وَنِيزِ دُرَانِ نَذُكُورِ هَتْ كَهْ حَطِيبُ ابْنِ حَمَادِ  
بِنِ يُونُسَ رِوَايَتِ كُنْدِ كَهْ اَو مَكْنَزِ كَهْ مَنِ اَزْ اَسْدِ بِنِ عَمْرِو شَيْخِ دِيدُمْ كَهْ  
مَكْنَزِ كَهْ الْإِبْرَاهِيمِ تَا جَهْلِ سَالِ بُو ضَوْدِ غَشَاءِ نَا زَنْجَرِ خَوَانِدِ وَكَثَرِ  
جَمِيعِ تَرَانِ رَا بِيَا كَهْ كَفَتْ خَتْمِ مَكْنَزِ كَهْ كُونِدِ كَهْ دَرِ مَوْضِعِ مَدْفُونِ مَهْدِ نَزْ  
مَرْتَبَةِ خَتْمِ تَرَانِ خَوَانِدِ بُو دِ وَنِيزِ دُرَانِ مَسْطُورِ هَتْ كَهْ حَطِيبُ ابْنِ حَمَادِ  
بِنِ اَبِي حَنِيفَةَ رِوَايَتِ كُنْدِ كَهْ كَفَتْ چُونِ پَدَرِ مَوْضِعِ خُونِ بِنِ عَمَارَةَ  
بِرْ خَلْسِ تَوَلَّى كَرْدِ مِ بِنِ خَلْسِ مِيدَادِ وَبِرْ حَمَاتِ اللَّهِ وَبِرْ خَلْسِ  
لَمْ تَقْطُرْ مَنَذَا ثَلَاثِينَ سِتَّةَ وَلَمْ تَقْطُرْ مَنَذَا ثَلَاثِينَ سِتَّةَ بِاللَّيْلِ مَنَذَا  
ارْبَعِينَ سِتَّةَ فَقَدْ اَلْعَيْتُ مِنْ بَعْدِكَ وَفَضَحْتَ الْقَرَارَ  
اَزْ زَبَانِ مَنُ خَوَانِدِ وَنِيزِ دُرَانِ اَزْ اَبُو يُونُسَ رَحْمَةُ رِوَايَتِ كَهْ دُرِ

اثنا که من با امام ابو حنیفه رحم میروم ناگاه شخصی را شنیدم که دیگری  
را میگفت که این ابو حنیفه شب نمی خوابد امام و الله لا یجحد  
علی سالم افعّل گفت و عادتش شب نماز دو عا و تضرع کردن بود  
و فعلاً سیزدهم - علامه حافظ نجم الغیطی مینویسد که امام فرمود  
گفت که من خداوند سبحان تعالی بودم و نه مرتبه بخواب دیدم بار  
بدل گفتم که اگر بار دیگر بنیم ضرر از خواب پرسم که خالق برود  
قیامت از عذابش بچه چیز نجات یابد گفت چون دیدم پرسیدم  
که یارب عز و جل شک و تقدیر است اسما بچه چیز بر ذوقیات  
عباد تو از عذاب تو نجات یابد گفت هر که صبح و شام سبحان  
الابدی الابد سبحان الواحد الاحد سبحان الفرد  
الصمد سبحان رافع السماء بغیر عمل سبحان من بسط  
الارض علی ماء جمده سبحان من خلق الخلق فاحصهم  
عند سبحان من قسم الرزق ولم یفیل احد سبحان الذی  
لا یمتثل صاحبه ولا اولاد سبحان الذی لم یلد ولم یولد  
و لم یکن له كفوا احد بخواند از عذابش نجات یابد بکذا فی الطحطاوی  
در رد المحتار و فعلاً چهاردهم در کتب سیر و تواریخ  
مذکور است که امام باعث غایت زهد و تقاوت و ورع و عمل بحدیث  
من جعل قاضیا بین الناس فقد ذبح بغیر مسکین کذا فی  
البتیر غده تضاغرنت حتا که بعدم قبولتیش بحس از دنیا برفت  
قصه اش چنین است که حکایت امام ششی رحم استاد امام ابو حنیفه  
رحم قاضی خلیفه منصور بود روزی خلیفه پاره زمین بغلامانش

عصبه و وقت نمود و کوتوال حکم داد که دستاویزات را به دستخط و مواهیر  
قانونی مفتی و علما دیارش موثق و مزین گردانند و جمیع علماء مذکورین تمیل  
حکمش کردند و حسب طلب شهادت نوشتند و چون نزد امام آوردند  
و طلب شهادت کرد و امام فرمود و خلیفه کجا به گفت بخانه خود  
گفت تا وقتیکه خلیفه نزد من آید یا من نزد شما شهادت دادن  
نمی توانم و کوتوال گفت که تو مردی فضولی و چه می گویی و همه علما  
شهادت خود نوشتند و هیچ عذر سے نکرده و تو تنها در آن عذر  
پیش نمائی و چه می کنی و گفت سلامه هر کس با هر کس است شاه پور علی قلندر

از بزرگواران چیتای مرد فقیر	لا طمع بودن از سلطان و امیر
انچه در روز ازل فیه تسلیم	حاکم نکرد و بجز از آن حرمت رقم

چون خلیفه خبرش بشنید و امام شعبی رح را بطایب مید و پرسید که در شهادت  
روایت هم شده و گفت بلی و خلیفه گفت و پس تو بغیر رویت چگونه  
شهادت دادی و دستخط نمودی و گفت من میدانم که حکم  
تست و مرا بطایب تعجب اختیار نیست و خلیفه گفت این امر دور از  
نواب بلکه موجب عذاب است و گفته اند که امام شعبی رح را از قضا  
معزول کرده و کار قضا را باین شور می آوردند که از چهار کس ابوحنیفه  
و شریک و سفیان ثوری و سعید بن کدام یکی را عهده قضا باید داد  
لذا بطایب پیردانه فرستاد و امام براه کرامت مرکوز باطنی دیگران را  
پیش گوئی نمود و میفرمود که من عذر خواهم کرد و سفیان ثوری  
قرار را برقرار خواهد نمود و مسخر خود را دیوانه خواهد نمود و اما بر سجات  
شریک یقین ندارم و بلکه گرفتاریش را احتمال دارم و انقض فی الواقع

همان واقعه شد که امام سفیان ثوری زخم بعد از قضای حاجت  
در پس دیواری که متصل بهاری بود گرفت و از اسباب توطئه طایفه  
که با کشتی موجود بود بگریخت و ملاح را میگفت که برای پنج من در  
پسم کسی می آید و بزودی مرا بجاست باید و مراد از پنج مشبوع حدیث  
تذکورا است و پیش طالبش بطلبید و یافت در آنجا کسی برانندید  
مجهور آبا باقی سه تن و دانه درگاه خلیفه ز من گردید و امام سحر و جادو  
دست خلیفه گرفته پرسید که تو منصور هستی اهل عیال تو چگونه اند  
منصور او را دیوانه فهمید و از بارگاه برانید و پستری با امام مخاطب گردید  
دگفت که عهده قضا را قبول باید کرد و امام گفت که من مردی آزاد هستم  
مراتقا باشن باید شمرده که شمس عرب بر قضای من راضی نباشند  
ولگیر شوند و گفت این امر علاقه علم است و علاقه حب و نسب نیست  
باز گفت که من لایق این امر نیستم و اگر بر قولم صادق هستم و لیاقت ندارم  
اگر کاذب هستم و چگونه عهده قضا را لایق باشم و خلیفه خاموش ماند  
باز سخنی تعرض بر زبان نثارند پس شریک را گرفت و عذرش را  
نرفت و اما خلیفه از همان وقت تخم عداوت را امام بر زهر دلش کاشت  
و بر ضررش حلیه احمی ساخت و اما بر دقبتش اش نمی یافت و انجام کار بر  
بمشوره و زراسه خود حلیه در پیش ساخت و یعنی زراسه را بمشوره تعلیم  
نزدش برگماشت و چون نزدش رسید و سوالش پرسید که شوهر  
فلان غازی را اسپه بود بهتر وقت موت و ستیم کرده بود که اسپه  
چنان کس را باید داد که از همه بجلالت افضل و سخاوار تر باشد و حال که  
آن اسپ را که بدهم و و چه طور از اداسه و معیت رمانی یا هم و فرمود که

حضرت جعفر صادق رضی الله عنہ چون آن زن برگشت به بدل امام گذشت به  
 که این خدیع و فریب بود که درینوقت رونمود فی الفور حماد را پیش  
 فرستاد اما او را نیافت که بدو او برنفت به حسب ارشاد خلیفه آن  
 سکه را از مالک بن انس و عطابن ریحان نیز پرسید به مثل جواب  
 امام شنید به امام صاحب در آنوقت مایوس شده سپارش را وصیت نامه  
 نوشته داد که درینوقت خلیفه حجتہ قتل من امام خواهد فرستاد به لیکن  
 عذر و حیلہ با درپیش خواهم کرد به شاید نجات یابم درین اثنا آدم شاهی  
 بطلب امام برسد چون امام بدر شاه رسید امام مالک و امام عطابن نیز  
 نشسته دید به خلیفه اول از امام پرسید که جواب سوال این زن چه دادی  
 امام اعاده اسش کرد به و گفت که از تو حضرت جعفر صادق رضا از تو بهتر است  
 که از او رسول است نه تو و هم متقی از تست به و هم عالم از تست به خلیفه  
 از مالک و عطابن پرسید به همان جواب شنید به پس حیران گردید به مجبوراً  
 همه سه را رخصت گردانید به چون بله آمدند به عطابن رکاب امام گرفته گفت  
 که تو ما را از قتل نجات دادی که موافق جواب با جواب گفتی به الغرض خلیفه  
 عداوت پیدا گشت به حاکم بر قتلش که مستحکم بربست به بنا بر آن روز شمشیر بر سر  
 ساخت به و از پیام بر آورده امام را گفت که عہدہ قضا قبول کن به و نه از جان  
 گفت به مرا هرگز صلاحیت عہدہ قضا نیست به خلیفه گفت تو کاذبی گفت اگر تو خلیفه  
 صادق آ پس خیلی تعجب آید که خلیفه کاذب عہدہ قضا عطا نماید و اگر کذب است عدم لیاقت  
 است به خلیفه سوگند خورد که ضرورتاً قاضی خواهم کرد به امام هم سوگند خورد که من  
 هرگز قبول نخواهم کرد به در بانث گفت ای ابو حنیفه خلیفه سوگند یاد فرموده  
 تو نشنیدی چرا ناحق عذر با نمایی به گفت خلیفه را کفار و مستم دادن از من

بهمان تراست و الغرض امام مقتید کرد و در هر روز ده بار تازیانه بر سر  
 راند و ریش میزد و امام میفرمود که تازیانه دنیا از تازیانه آخرت آسان تر است  
 ششوی مبارکش ازین صدمه متورم گشت و چون بدو روز صد تازیانه کاهان  
 شد و بقول بعضی زهر هم در طعانش کرد و پس باده حبشه بهیچری سپرد  
 بارک بسجده نهاده جان شیرین بجان آفرین سپرد و کما اشار الیه السیر

فی الخائف وهو الذی (المنصور) ضرب اباحنیفه روح علی القفار ثم سمیته  
 فاما بعد ایام و قیل انه قتل بالسم و غیره من التوارخ ان الله وانا  
 الیه راجعون و فیما الیهما الاخوان کیف لا یتموه و لا یهتدوا  
 و عابدا و برا مؤقیا و کیف و جد تموه مجبا و عامسا  
 بالحديث و تارک اثر و الدنیا لعل به حتی احببنا لاجل  
 و مات فمن یكون مثله رحمة الله تعالی الایم اجل  
 مسکنه فی اعلی العلیان و اجعل مساکین معانیدیه فی  
 اسفل السافلین و همچنین روایات کثیره حکایات غریزه شایع و  
 ذایع اند که نقل نمایم و باعث درازی کتاب سوتون سائیم و ما  
 چند روایت مختصره در کرامت ذکر نمایم

## پنجم و هفتم در کرامت وی رض

ملا علی قاری از ابن حجر این کرامت را نقل می نماید که امام ابو یوسف  
 رحم بایام طفولیت از مادر خویش گریز کرده بنحیست امام ابو حنیفه رحم می آرد  
 و مادر موصوفه نزد امام بیامدی و حکایتش کردی و امام صاحب  
 بار بار حواله اش میساختی و چون امام ابو یوسف رحم باعث تنگی اوقات

پرنشان می بودی و امام ابوحنیفه برای تسکینش کرامت اکثر وقت  
کیف بکشد و آنست تا کل الفالوذج میفرمودی و چون نام  
ابو یوسف رح بخد مت درون رسید درون سالوده  
تواضع پیشش گردانید و چون آنرا دید بخندید و درون سببش سپید  
پس کرامت امام را ذکر نمود و مختصر قصه اش چنین بود در بیان زرد  
خالد بن اسد که امام ابوحنیفه رح را همالی بود و که او اکثر اوقات  
مشغول بر بالاسه بام امام همام نورانی در خشان شل خیام نظر مینمود  
چون امام بدعوت خالق الانام ما اقضنا لنفس المطمئنة ارجی  
الی ربك بیک گفت و از آنوقت آن نور پنهان گشت و چون او  
آنرا دید و سببش از برگش پرسید و گفت که آن نور نور عبادت  
و زهد و تفاوت امام بود و تا حین حیات رومی نموده حالا امام رخت  
هستی از دنیای نیستی بر بست و سفر آخرت برگرفت و آن نور هم  
همراهش برخت لهذا از نظرت مخفی گشت و بکافی مناقب الامام و  
دنی کرامات الاولیاء اعظام امام شجر الی در سیزده آورده  
که اگر انیمه خندین اولیاء نباشد دیگر که باشد بلکه هرگز برود زمین  
ولی نباشد و الا وجه دیگر اولیاء از ایشان کمتر یافتند و حق  
بالفان اولیاء مسلم است که هر یکی ایشان بکشف صحیح با روح  
ابو یوسف صلعم مجتبی میشد و از استنباطات مسائل سوال میکرد و بعد از  
اجازت کشفی درج کتاب می ساخت و غیره که و بچای دیگر امام  
شجرانی بکشف و جدانی خود می نویسند که ما بیکدیگر که ترک قنوت امام  
پنهانی الوقت زیارت شجر امام ابوحنیفه رح باعث موافقت است اجتهاد

امام شافعی یا اجتہاد امام ابو حنیفہ کہ در الوقت روز داده بود است  
و این یکی از بزرگترین کرامت است ای امام ابو حنیفہ رحم است  
حال قدری حال ذکاوت و جودت امام ذکر می کنم و از ناظرین توقع  
عدل و انصاف دارم

## مجموعہ ششم در ذکاوت

در مرآة الجنان شافعی المذهب مذکور است کہ امام اعظم رحم با امام  
طوفیلت از بسکہ حاضر جواب و ذکی و ذہین و لطیف جید بود نقل است  
کہ قیصر روم قاصد را با تحفہ و تحالیف و ہدایا بخدست خلیفہ منصور فرستاد  
تا علمای زمان را مجتمع نمودہ جواب سواش بدہد - اگر جواب معقول  
یا بد مال بران تقسیم کند و در نہ از مسلمانان خراج طلب سازد  
خلیفہ علماء و فضلاء و حکماء زمان را جمع نمودہ و اہل عالم بدیدہ باشہ  
مجمع گشتہ امام ابو حنیفہ نیز با پدر خود و را بخارفتہ چون قاصد  
مذکور بر منبر صعود کردہ سوال پرسید کسی از علمای تاب جواب بخود  
بدید نہ کسی مستجاب جواب گردید امام از پدر خود بداد جواب با جرات  
طلبید پدر مانع گردید چون بعد از اصرار شدید نیز راضی نہ شد  
با جازت نگردید و منظر گشتہ از خلیفہ اجازت گرفت و نزد منبر  
برفت و قاصد را گفت کہ تو سائل هستی یا نہ گفت بلہ گفت از  
منبر فرود بیاسن صعود نمودہ جواب بدہم کہ سائل شاگرد می باشد  
و مجیب در جہ استناد ندارد و الغرض قاصد نیز آید امام بر منبر  
برآمد و گفت حال ہر چہ خواہی بہ پرست گفت کہ قبل خدا چہ بود



امام فرمود: تو اسمای عدد را شناسید. می دانید گفت بله بدانم گفت  
که قبل از یک چیز عدد بود. گفت آن از همه اول است. قبل از آن  
عدد نیست. گفت چون قبل واحد مجازی فلفلی چیزی متحقق شدن  
نمی تواند. پس قبل واحد حقیقی معنوی شئی دیگر چگونه متحقق شدن  
تواند. باز پرسید که روی خدا کدام جانب است. گفت چون شمع  
روشن شود. روشن شدنش بکدام جانب میشود. گفت هر جانب برابر  
و مساوی میشود. گفت چون نور مجازی را جانب متعین نباشد  
پس نور حقیقی همه آسمان و زمین بچه طور یک جانب متعین باشد  
باز پرسید که در نیوقت خدا چه میکند. گفت شانه تعالی بسیار است  
اما یکی از آنجمله اینست که کافران یعنی تر از منبر فرود آرد. و مومن را  
یعنی برابر منبر بر آرد. و این قصه را علامه کفوی و خطیب خوارزمی  
نیز بتجریات خود مندرج ساختند. و دیگران نیز بتقریرات خویش  
تذکره اش کردند. **ورقیاوی** نظریه و مبسوط و طحاوی و بحر  
آورده که بنحانه رسی بتقریب طعام و لبه که دو پسرش را نکاح میداد  
علمای دیار و فضلاء امصار مجتمع بودند. هنوز جمیع بزرگان بر خوان  
موجود بودند. ناگاه نعت بنحانه شور و شنب بر پا گردید. چون سبیش  
پرسید معلوم گردید که زنان سهواً و خطا بشتب زفاف زوجه یکی را  
بدیگری دادند. و هر دو هر دو را زوجه خویش نمیداد. قریب کردند.  
امام سفیان ثوری رح فرمود که هر دو زوجه را قبل انقضای  
عدت نزد شوهر خود بخود نیاید رفت. امام صاحب در انجواب  
مثال گفت. این زیاد پرسید نزدت چیست. امام سفیان ثوری رح

تغافل گفت که نزدش پیر خواهد شد و حضرت علی کرم الله وجهه بطریق  
مشبهه همین حکم فرموده بود و امام صاحب فرمود که هر دو نوزدهم  
نزد هم باید آورد و پس از هر دو پرسید که شما را موطوعه خود پنداشت  
گفت سبب با امام گفت که شما هر دو منکوحه خود را طلاق بدسید و بلا  
عدت با موطوعه خود بذوق و شوق نکاح کرده صحبت و قربت را  
طوق خود سازید و امام سفیان ثوری رح پرسید چگونه این حکم  
سید پی گفت که چون قبل خلوت طلاق واقع شود و عدت لازم  
نمی آید و جائیکه وطی بالشبهه واقع باشد و نکاح بدخول بها یا  
باطل اندرون عدت درست گردد و هم در میان ایشان دوستی  
باقی خواهد ماند و در نه انتظار عدت هر دو را کفایت است و همچنین  
صحبت غیر عداوت نفسانی پیراشدن تواند مباد که کسی بخیاالش طلاق  
پیرد پس حضار مجلس بر ذکاوت امام متعجب ماندند و متعجب شدند  
و در روشن الفالحی مذکور است که زن بمسجد آمد سببی را  
که نفسش سرخ و نصف دیگرش زرد بود و بخدمت امام نهاد  
امام آنرا در حشمت کرده حواله اش کرد چون برگشت یارانش پرسیدند  
که مطلبش چه بود که در نیوقت رو نمود و فرمود که این زن بگاہی خون  
حیض سرخ گاه زرد می آید و بنا بر آن طهر را می پرسید  
من از سفیدی اندرونی سیب جواش دادم و یعنی تا وقتیکه آب  
سپید نه آید طهر نباشد و الیچنین فیم روزی امام صاحب  
مسجد نشسته بود و فتنه چند قارجان مسلح بر او نمودند و گفتند که  
ما از تو دوا مرئی پرسیم و اگر جوابش نخواهی داد دو نیم سازیم

گفت شمشیر ما را نیام بکنید و جواب میدهم بشنید گفتند از پوست  
گردنت نیام ساختن را ثواب عظیم و اینهم شمشیر ما را نیام چون کنیم  
گفت به پرسید گفتند که جنازه دو کس برآمده یکے از آن شرابی  
که در حالت نشئه فوتید و دیگری از آن زنی است که بوقت اقطاع  
حمل حرام فوتید و هر دو را از حرام توبه نصیب شد و در حق ایشان  
چه میگوئی و چون در مذہب خارجیان بگناه قلیل هم کافر میشود و  
در مذہب امام کافر نمیشود و بنا بر آن بدل کرده آمدند که ابوحنیفه  
ضرر حرب مذہب خود هر دو را مومن خواهد گفت ما آنرا حیلہ فساد  
خواهیم کرد و امام فرمود که آن هر دو کس را کلام قوم بودند از پیوسته  
گفتند نه گفت از نصاری گفتند نه گفت از مجوس  
گفتند نه گفت از بت پرست گفتند نه گفت پس از کدام  
قوم بودند گفتند از مسلمانان و فرمود شما خود جوابش دادید  
گفتند چگونه گفت که شما خود اقرار نماید که از قوم مسلمانان بودند  
باز کافر چگونه خواهند شد باز پرسیدند خیر این هر دو جنبی اند یا  
دو زخی و فرمود که من در حق آنان چنان گویم که حضرت ابراهیم  
عم در حق انسی مدبر گفته بود قوله تعالی فمن تبعنی فانه منی  
ومن عصانی فانه منک عفور رحیم و نیز قول عیسی عم که در  
حق گناہکاران فرموده بود قوله تعالی ان تعذبهم فانه هم  
عبادتک وان تغفر لهم فانه انت الغریز الحکیم چون  
کلام ما در اینجا رسیده همه خارجیان از مذہب خود تائب گردیدند و  
فما جزاء من قال لهم وهداهم و این را کرامت امام بانی مذہب

در غرالمضا حاکم مقرر است که شخصی در مسجد از امام پرسید  
اگر بنیذر احوال گوی در وقت مسجد بنوشم. فرمود که زوجه تو بر تو  
حلال است یا حرام. گفت حلال اگر با و مسجد جلع کردن توانی بنیذر  
راجم مسجد بنوش.

در آثار البلاء و اخبار الباء از قاضی زهیر منقول است که کسی نزد شخصی  
در کوفه خبری امانت داشته بچ رفته بود. بعد از مراجعت طلب  
امانتش نمود. منکر گردید. بچاره چون چاره دیگر ندید. لاچار بدل  
سجده مت امام الا برار برفت. و امام را حالش گفت. زیرا که خان نزد  
امام می نشست. امام مظلوم را گفت که تو از اینجا برو. و کسی بخیر  
ازین نگو. چون او برگشت. امام ابوحنیفه رح خان را گفت که چنانکه  
نزد من بتلاش قاضی آمدند. اگر عهده قضای را قبول کنی ترا مقرر کنم  
آنکس لطیف قدری لیت و لعل نموده راضی شد. باز امام مظلوم را  
طلبیده فرمود که حالا نزدش برو و بگو که شاید ترا به نسبت امانتم فراموشی  
نکرده باشد. خیال کن که من فلان وقت فلان تاریخ فلان جا ترا  
داده بودم. پس خاین بلحاظ اینکه اگر مردمان حال حیانت بشنوند  
مراقاضی سازند. فی الفور امانت را حواله اش کرده و بطلب خنده  
قضای پیر برد. امام گفت که این عهده قابل تو نیست. نه تو قابل نیست  
رفع و خل. اگر معاندین گویند که امام کاذب بود. گویم که هرگز  
کاذب نبود. زیرا که براس اظهار حق کلامهای حکمتانه و سخنان  
مصلحتانه باید گفت. که از کلام خدا و رسول خدا هم چنین حکم  
طا هر گشت. کما قال الله تعالی ناقله عن ابراهیم بن عم قال بل لعل

کبریه و ناقه عن یوسف ثم جعل السقایة فی رجل خیه  
ثم اذن مودون (تا) فبدا فاعینهم قبل وعاء اخیه  
بنابران سعد فارح بن مضمون را بدل گرفت و دروغ مصححت  
آمین به از رستی فتنه انگیز را بکتاب نوشت.

در فتاوی سمر اجیه مذکور است که یک خرابی نزد امام آمده پسید  
که از یک واو یا از دو واو فرمود از دو واو اغرابی بارت الله فین  
لما فی الاو لا گفته بازگشت. حاضرین را از آن حیرت گرفت. چون  
سببش پرسیدند. از امام جوابش همین طور شنیدند که اعراض  
حال تشهد را می پرسید که حسب روایت ابن مسعود رض از دو واو یا  
حسب روایت ابو موسی از یک واو تشهد خوانم. جوابش از دو واو گفته  
و از لا و لا اشاره برین آیت می داشت. من شجرة مباركة زیتونة  
لا شرقیة ولا غربیة گفته برفت.

وضع و حمل. اگر چه بالفعل بروایت ابو موسی رض یک واو هم موجود  
بنظر نمی آید. اما شاید سابق بوده باشد. فقیر گوید که ازین نقل سوء  
نکات کرامت هم پیداست.

در کشاف آورده که یک مرتبه حضرت قناده صحابی رض در کوفه آمده بود  
مردمان بهر جانب حلقه گرفتند. منتظر سوال و تفاسیر قیل و قال ماندند  
فرمود هر چه بپرسید. اتفاقاً امام ابو حنیفه رحم نیز بوقت صغر  
سن در آنجا عمت موجود بود. چون پرسیدند که مور حضرت سلیمان عم نر  
یا ماده. آنحضرت چیزی تا مل فرمود. امام فوراً ماده بود گفته. و قولش را  
ظاهر نمود. حضرت فرمود بچه دانستی. امام گفت که خداوند تعالی قالت

تشبیه پسند مال حفظ معنی بدیع قرآن امام بلاغت نشان و فصاحت  
 بیان را بوقت صغر زمان برد بردی صحابی پیغمبر آخر الزمان  
 در تذکرة الاولیا مذکور است که یک شخص حضرت عثمان رضی الله عنه را میبرد  
 میگفت : امام اورا گفت که من میخواهم که فلان دختر را بنکاح  
 فلان یهودی . گفت یا امام کسی از مسلمانان دخترش را یهود میداد  
 که من بدم چه میگوید فرمود که سبحان الله چه خوب تو دخترت را یهود  
 دادن درست نداری ، دختر رسول صلعم را یهود دادن چه طور درست  
 داری . پس انفوراکس از اعتقادش تابث  
 در مضمرات سطوت که روزی امام باقر رضا از امام ابوحنیفه پرسید  
 که شنیدم که تو احادیث جدم را در گذشته بر قیاس عمل میکنی ، گفت ای  
 فرزند رسول صلعم من از تو اولاً سئوال میکنم . بعد جواب بدم  
 یکے ازان اینست که نماز بهتر است یا روزه فرمود نماز گفت اگر من  
 بر قیاس میرفتم ، و بران عمل میکردم ، پس بقضا کردن نماز  
 پاس زمان حایفه حکم دادم ، اما بر معافیش را حکم میازم ، و  
 قضای روزه را حکم میدهم ، دیگر اینست که منی را با پاک است  
 یا بول ، فرمود بول ، اگر من قیاس را داخل دادم ، غسل را بعد  
 از بول واجب میداشتم ، نه بعد از انزال منی حکم دادم ، سوم  
 اینست که زن ضعیف است یا مرد ، فرمود زن ، گفت اگر من بر  
 نص عمل میکردم ، در میراث زن را نصف حصه مرد میدادند  
 پس امام باقر معانقه و مصاححه ساخت و عذر جارت خواست

و گفت که مخالفان خدا را تراستهم میازند و عداوت شکایت میکنند  
و میفرماند امام شعرانی رح و غیره نوشته است که ابو طایع گفت  
که من بسجد گزیده نزد امام ابو حنیفه رح نشسته بودم ناگاه دیدم  
که امام سفیان ثوری و مقاتل بن حیان و حماد بن سلمه و امام جعفر  
صادق و غیرهم تشریف آوردند و امام را فرمودند بشنیدم  
که درین خدا قیاس را داخل میدی ما بر حال تو می ترسیم که قیاس  
اول از ابلیس صادر گشته بناء علیه طوق برگردنش افتاده پس  
امام گفت من هر چه گویم از قرآن گویم و ایست صاف طنائی الکتاب  
من شئی را بران شا ندارم برگز قیاس را داخل ندیم اما کسان  
که خداوند تعالی فهم تشران نداده و نزد ایشان اقوال قیاس نمایند  
و بدل شان از من رنجش آید و حاکم امام با ایشان از صبح جمعه تا زوال  
مناظره کرد و مذمب خود را ظاهر نمود که من اولاً بر تشران عمل  
نمیکند و اگر نمی یابم بر حدیث اگر دران هم نمی یابم بر اقوال صحابه رض  
نمایم و متفق را بر مختلف مقدم میازم بعد از ان مجبوراً قیاس را  
داخل میدهم چون کلام امام همام را بزرگان عظام و اولیای کرام  
شنیدند نور از پشت برخاسته دست و زانوای امام بوسیدند  
و انست سید العلماء فرمودند و عذر حبارت خواستند و عفو  
طلبیدند امام غفر لنا و لکم فرمود و با هم اتفاق رو نمود  
شمسیه نقیر حقیر گوید که از اینجا خیل واضح و لایح گشت که نزد امام  
اعظم العلماء و الفضول اخبار رسول خالق العقول و آثار صاحب مقبول  
مجموع بود بنا بران همچنین تقریر رو نمود لاجرم مولانا عبد الحق دهلوی

پنج جزئی فوتیده و سیزده رض امام باقر رض لبسته پنجاه هفت  
جزئی متولد شده لبسته یکصد و چهارده فوتیده و سیزده امام باقر امام  
جعفر صادق لبسته هشتاد و نه فوتیده لبسته یکصد و چهل و نه فوتیده  
و سیزده امام جعفر صادق و امام موسی کاظم رض لبسته یکصد و سی و سه  
متولد شده لبسته یکصد و هشتاد و سه فوتیده پس امام را با این  
بخوبی ملاقات گردید که لبسته شصت و یک یا هفتاد یا لبسته هشتاد  
تولی شده لبسته یکصد و پنجاه فوتیده کما مر ذکره +  
در تاریخ ابن خلکان مر قوم هست که مصاحب خلیفه منصور با امام  
عداوت نهائی و تفاضت باطنی میدشت + هر وقت ضرورت می نمود  
روزی امام را نزد منصور یافته به نیت قتل مغالطه داده پرسید  
که بادشاه بقتل شخصی مرا حکم داد + و مرا حالش معلوم نیست + تو در  
چه میگوئی + گفت حکم بادشاه بر حق است یا بر باطل + گفت بر حق  
گفت حکم حق را بلا استفسار ثقیل باید کرد + امام مجلس نزدش  
گفت که این بر من شمشیر کشیده بود + اما بنده بر درویش نمود +  
شیر در آن نذکور است که ربیع مصاحب منصور هم با امام عداوت  
قلبی میدشت + بنابر علیه حلیه تا بر قتلش میاخت + روزی بر در  
امام منصور را گفت که ای امیر المؤمنین این ابو حنیفه با حدیث  
حضرت عبداللہ ابن عباس رضا عداوت میدارد + و برخلاف قول



که امام شمرانی رح شافعی المذهب بود. با وجودش همچنین تقریرش از او  
رد نمود. از اینجا هم پیدا و هویدا گشت. و بوضوح پیوست. که حالا  
کسی را نمیرسد که بسند صحاح سند امام را ضعیف سازد. نه بدلیل <sup>رفوع</sup> غیث  
صحاح حدیثی امام را متنازع کند نه هیچ سند صحاح بر سند امام صاحب  
تالیع ترجیح یابد. زیرا که تالیفات بعد از دو صد و بیشتر بوقوع آمده.  
لهذا الاحواله از طریق بایس محفوظ نشده. گرچه صاحبانش حسب شروط  
مشرعیه خود را مرفوع و موضوع و غیر ذلک نوشته. مانند ثمانه امام  
والاشان باست قرب زمان ازاها محفوظ گشته. گرچه ایشان بطریق  
دیگر بدلیل سند یوم الا بتر سند حدیث امام بهتر را بدتر گفته. اما از  
لازم نیامده که کل سند صحاح بدتر است العیاذ بالله بلکه بمقابله سند  
امام خوشتر معتبر تر گشته. و حالا هر حدیث صحاح که با قول امام موافق  
باشد قوی تر و صحیح تر گردد. اگرچه بروایت صحاح صورت ضعیف  
و غیره رود اوده باشد. هرگز ضعیف نباشد. چون این را در یانید  
بر امام حدیث رافع یدین و این بالجهر و غیرها مثلما نازان و فرحان گشته  
شور و شغب سازیده و در اسلام رخنه میاندازیده. بلکه تعلید احد الایمه  
اربعه سازیده تا از سر اقمتم برسد و جزایه خیر بیاید. و مرا خیر خواه دانیده  
و دفع و خلع اگر بدیل کسی رسد که روایت مناظره امام با امام  
باقر امام جعفر صادق و غیره مارضی عنهم افترا است. زیرا که زمانه  
امام باقر رضی غیر زمانه امام جعفر صادق رضی بود. صورت مناظره  
بهر دو بجه طور رد نمود. گویم افترا است بی کم و کاست رست است  
بلکه امام ابوحنیفه رح با دالد ماجده و پسر و غیره امام باقر رضی یعنی

و امام اجل و اصحابش در تصنیفات خود با نوشتن که نزد امام صدور  
احادیث موجود بود از آنها استنباطها می نمود. خصوصاً امام شعرانی در  
در میزان خود این عبارت نوشته. و آیات ان تبادر الی تضعیف  
شئ من ادلة مذهب الامام ابی حنیفة الا بعد ان تطلع  
مسانید الثلاثة و لم تجد ذلك فيها. از اینجا دقیقه ایست  
لطیفه تخفیف ظاهر گشت که امام صاحب اولاً کتب احادیث تألیف کرده بود  
و آنرا امام مسانید ثلثه نمود. و آن مسانیدهای قرب زمان بنیست  
صحاح بعد زمان صحیح ترمذی معتبر بود. که باعث قرب زمان کذب بنیان  
گنجایش نبود. فلعمرو ما قاله الشعرانی فی میزانه فان قيل  
اذا قلتم بان ادلة مذهب الامام ابی حنیفة رضی الله  
فيها شئ ضعيف لسلامة الرواة بينه وبين رسول صلعم  
فيما جوابكم عن قول بعض الحفاظ عن شئ من ادلة الامام  
ابی حنیفة بانه ضعيف فالجواب يجب علينا حمل ذلك جرماً  
على الرواة النازلين عن الامام في السند بعد موته رضي  
اذا رووا ذلك الحديث من طريق غير طريق الامام اذ كل  
حديث وجدناه في مسانيد الامام الثلاثة فهو صحيح لانه  
لو اصح عنده ما استدل به ولا يقدح فيه وجود كذاب  
او متهم بکذب مثلاً فی سند النازل عن الامام و گمانا  
لحديث استدلال محمد به ثم يجب علينا العمل به. و لو لم  
يروه غيره فتأمل هذه الدقيقة التي نسبتها عليها  
فلعلك لا تجد هاهنا في كلام احد من المحدثين لطيفه دیگر نیست

که امام شمرانی رح شافعی المذهب بود. با وجودش همچنین تقریرش از و  
رو نمود. از اینجا هم پیدا و پدید آگشت. و بوضوح پیوست. که حالا  
کسی را نمیرسد که بسند صحاح سند امام را ضعیف سازد. نه بلیل <sup>غیبت</sup> رفو  
صحاح حدیثی امام را متلوع کند نه هیچ سند صحاح بر سند امام صاحبنا  
تلاح ترجیح یابد. زیرا که تالیفات بعد از دو صد و بیشتر بوقوع آمده.  
لذا لامحاله از طریق یابیس محفوظ نشده. گرچه صاحبانش حسب شروط  
مستثنیه خود را مرفوع و موضوع و غیر ذلک نوشته. ساینه نماه امام  
والاشان باعث قرب زمان از آنها محفوظ گشته. گرچه ایشان بطریق  
دیگر بدلیل سند یوم الا بهتر سند حدیث امام بهتر را بدتر گفته. اما از  
لازم نیامده که کل سند صحاح بدتر است العیاذ بالله بلکه بمقابله سند  
امام فوشر معتبر تر نگشته. و حالا هر حدیث صحاح که با توال امام موفق  
بازند قوی تر و صحیح تر گردد. اگرچه بروایت صحاح صورت ضعیف  
و غیره رود او باشد. هرگز ضعیف نباشد. چون این را در یانیتد  
بر انداخته رافع بدین و این بالجهر و غیرها مثلاً نازان و فرحان گشته  
شور و شغب سازیده و در اسلام رخنه میاندازیده بلکه نقیصه احدی  
اربعه سازیده تا از سر آفتاب برید و جزایه خیر بیاید. و مرا خیر خواه دانیده  
و رفع و خلج اگر بد کسی رسد که روایت مناظره امام با امام  
باقر امام جعفر صادق و غیره با رضی عنهم افترا است. زیرا که زمانه  
امام باقر رضی غیر زمانه امام جعفر صادق رض بود. صورت مناظره  
بهر دو بجه طور و نموده گویم افترا است بی کم و کاست است است  
بلکه امام ابوحنیفه رح با دالدا حیدر و پسر و غیره امام باقر رض یعنی

امام زین العابدین و امام باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم رضی الله  
تعالی عنهم، صحبت می داشت. حسب کتاب اهل تشیع نیز امام بابائشان در  
مسائل مناظره می ساخت. زیرا که امام زین العابدین رضی الله عنه نود  
پنج هجری فوتید. و پسرش رضی الله عنه امام باقر رضی الله عنه پنجاه و هفت  
هجری متولد شده. <sup>۱۲۸</sup> لکن یکصد و چهارده فوتید. و پسر امام باقر امام  
جعفر صادق رضی الله عنه هشتاد و دو دیده. <sup>۱۲۹</sup> لکن یکصد و پیل و نه فوتید.  
و پسر امام جعفر صادق و امام موسی کاظم رضی الله عنه یکصد و بیست و هشت  
تولد شده. <sup>۱۳۰</sup> لکن یکصد و هشتاد و سه فوتید. پس امام را با این کار  
بنجوبی ملاقات گردید. که لکن شصت و یک یا هشتاد یا لکن هشتاد  
تولد شده. <sup>۱۳۱</sup> لکن یکصد و پنجاه فوتید. کما مر ذکره.

در تاریخ ابن خلکان مر قوم هست که مصاحب خلیفه منصور با امام  
علاوت نهانی، و نقاضت باطنی می داشت. هر وقت ضرورت می نمود  
روزی امام را نزد منصور یافته به نیت قتل مغالطه داده پرسید  
که بادشاه بقتل شخص مرا حکم داده و مرا حالش معلوم نیست. تو در این  
چه می گویی. گفت حکم بادشاه بر حق است یا بر باطل. گفت بر حق  
گفت حکم حق را بلا استفسار تمیل باید کرد. امام خلیس نزدش  
گفت که این بر من شمشیر کشیده بود. اما بنده بر درویش نمودم.  
پس <sup>۱۳۲</sup> در آن مذکور است که ربیع مصاحب منصور هم با امام علاوت  
قلبی می داشت. و بنابر غلیبه حمله یا بر قتلش می ساخت. روزی بر درویش  
امام منصور را گفت که ای امیر المؤمنین این ابو حنیفه با حدت  
حضرت عبید الله بن عباس رفتار علاوت می دارد. و برخلاف قول

حجت سخن بر زبان رانده اینی اگر کسی سوگند کرده بعد دوسه روز هسم  
 انشاء الله تعالی گوید نزد حجت استثناءش صحیح باشد و ابو حنیفه  
 از امام درست سازد و استثناء را متصل بایه ورنه درست نباشد گویند  
 امام گفت یا امیر المؤمنین ربیع گوید که بیعت لشکر بدست درست نباشد  
 پرسید چگونه گفت که در اینجا قسم خورده بیعت کرده باز بخانه رفته انشاء  
 الله تعالی گفته بیعت را بشکند منظور را حقیقه گرفت و ربیع را گفت  
 که تو از ابو حنیفه متعرض مشو و در پی او مرو چون پرواز در بار برود  
 آمدند براه با هم سخن گفتند ربیع امام را گفت که گویا تو مرا امروز  
 قتل کرده بودی امام گفت نه بلکه تو مرا اما من ترا در انجات دادم  
 و زمانی کردم و فقیر حقیر گوید که باعث علم و فهم و عقل و فضل و طاعت  
 و ذکاوت و کرامت و هدایت و ولایت و تقادوت و غیاوت و ریاضت و  
 گردیدن خلقت بر او مردمان حد بردند و به بهمت مداخلت قیاس  
 بدین رب الناس و بر حدیث خیر الناس بن الناس متهم ساختند  
 حتا که بزرگان کرام را اولیای عظام بمنازعت برخاستند و بعد از مناظره  
 دریافتند و در هر امر موافقت کردند کما مر ذکره اما علمای حاسدان  
 منصوری که بمنظره از امام سرنگون شده عاجز آمده بودند چنان  
 عذر و عذر و حیل و فریب و منالطه در پیش ساختند که بعد جیس قبل سازیدند  
 و بعضی علماء مبصرین و متاخرین بر شک خدا نمینوی که مثل ابو حنیفه رحم ضا  
 زب شدن نتوانستند به تردید و تضعیف اقوال امام پی بردند یعنی  
 به نیت تضعیف روایتهای مستدل امام صاحب روایت های غیر مستدل  
 مقابلش بسند موضوعه خود با تقویت داده مرنوع و قوی ساختند تا از آن

احوال امام را تحقیر کردن توانند چنانچه غیر مقلدان بر عیال او دایت ای  
 نازان و فرمان شنیده و رخنه در سلام اندازند و چون نباشد بزرگان  
 مظلوم و محسود می باشند اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا  
 در معدن مذکور است که عالمی از امام پرسید که تو گاهی بر اجتهاد خود دادم  
 شدی و تاسف کردی گفت بل یکایفه که مردمان از من پرسیدند که یک  
 مالمه فوتیده و دلش شکش حرکت کند در آن چه حکمت باشد گفتم که من  
 چاک کرده و دلش بیرون کند بعد از آن ندامت کشیدم که نیت تکلیف  
 دادم و ندانستم که آن ولد زنده بیرون شد بانه تاسف خوردم  
 گفت ای امام جای تاسف و ندامت نیست بلکه فضل خدا شامل حال  
 است که آن ولد منهم به برکت اجتهاد تو زنده بیرون شدیم و تا این رسیده

## پنجم

در افراط و تفریط اقوام بر شان امام مهتم رح  
 قوم در باب امام ابو حنیفه رضی الله عنه افراط و تفریط نمودند و فتاوات  
 در دین افزودند و طائفه از آن برانند که امام را یکلامهای نامعنا  
 و چنین گویند و باعث خباثت نفسی و تعصب دلی و عداوت قلبی نمیشد  
 پیروده بر زبان رانند کهانی کتب المتفقین و المعانین اما ایشان بر دو قسم  
 اند یکی بر عداوت ظاهری عمل کردند چون ترمذی و ابو بکر بن  
 و فخر الدین رازی و دارقطنی و ابن جوزی و غیرهم که ازانی شرح  
 سادات و شرح مسلم و میزان الشرائع رح و دیگرے مثل از استیضاح

بتعصب بپس علی کار بند ساختند چون داری و بهیچی و امام نبوی و  
 ربانی و غیر هم رحم که فرض تقویت مذہب امام شافعی رحم و لایل مذہب  
 خود را از احادیث موضوعه و غیر موضوعه تتبع و تفحص نموده جمع کردند  
 و مذہب شافعی را موافق حدیث گفتند و بر احادیث مذہب حنفی  
 طعن و جرح ساختند و مبنی بر رأی و اجتهاد است گفتند بکذا فی  
 شرح سفر السعادت اما اکثر شافعیان منصف مزاج هم بودند  
 آنان درین راه رفتار نکردند بلکه بر حقیقت مذہب حنفیان و موافق  
 بودندش بحدیث و قرآن گفتار نمودند چنانچه امام سیوطی و امام غزالی  
 و امام شترانی و امام نووی و امام یافعی و امام ابو معشر طبری و غیر هم  
 رحمهم الله تعالی که مساند ثلاثه امام ابو حنیفه رحم و مواهب الرحمان  
 و غیر هم را بنظر خود دیدند و در پیچاستاسپینا ید که قدری حال  
 معصیین ذکر نمایم بنابراین بجهت عبارت رد المحتار را نقل میازم  
 انما مسیماة بکذا لان الامام رض لما شاعت فضائله و تمت  
 اثاره فکان فرائضه حجت علیه العادة القدیمة من اطلاق  
 السننة الحاسدین فیہ حتی طعنوا فی اجتهاده و عقیدته  
 بما هو مشایر منه قطعاً لقصد ان یطفوا نور الله و یمانی  
 الله الا ان یتقن نور کما لکم بعضهم فی ماله و بعضهم فی الشا<sup>فقی</sup>  
 و بعضهم فی اهل بل قد تکلمت فرقة فی ابی بکر و عمر فرقة فی  
 عثمان علی و فرقة کفرات کل الصحابة

ومن فی الذی یخبر عن الناس سالماً	وللناس قال بالظنون وقیل
ومن انتصر له امام رحم العلامة السیوطی فی کتاب مسماة	

بتييض الصحيفة والعلامة ابن حجر في كتاب سماه بالخيار  
الحسان والعلامة يوسف بن عبد الجادى الحنبلى في  
مجلد كبير سماه تنوير الصحيفة وذكر فيه عن عبد الله  
لا تتكلم في ابى حنيفة بسوء ولا تصدق احد اليسى القول  
القول فيه فاني والله ما ليت افضل ولا اروع ولا افقه  
منه ثم قال ولا يفترا احد بكلام الخطيب فان عند العبد  
الزائدة على جماعة من العلماء كابي حنيفة والامام احمد <sup>بعض</sup>  
اصحابه ومما مل عليهم بكل وجه وضف فيه بعضهم  
السهم للمصيب في كيد الخطيب وامام ابن الجوزى فانه تالم  
الخطيب وقد عجب سبطه منه حيث قال في مرآة الزمان  
وليس العجب من الخطيب فانه طعن في جماعة من العلماء  
واما العجب من المجتد كيف سالت اسلوبه وجاء بما هو  
اعظم قال من المتعصبين على ابى حنيفة الدارقطني وابو  
نعيم فانه لم يذكره في الحلية وذكر من دونه في العلم و  
الزهد الخ (لما) ما ذكره الخطيب من القديح عن قائله فلا  
يعتد به فانه ان كان من غير اقران الامام فهو مقلدا  
لما قاله او كتبه اعداؤه او من اقرانه فكذلك الخ  
**طائفة** برانند که باعث فرط محبت و مودت با موجب کثرت  
جہالت و حماقت در ذکر فضائل امام صاحب کرامت از حد در گذشتند  
حقا که امور غیر معقول را در روایات مجبول حکایات مجذول را بربست  
امام مقبول قبول کردند و ناحق از حق مجذول نمودند و گویا بر ضررشان بنشیند



مطلق علی الحق پی بردند، که معاندین ازان راه ملامت و فضیحت  
 و بهتان یا بند و بزرگزی یا اصل فضائل حجت گیرند، یعنی بعضی جمعی  
 و همقار گویند که امام صاحب فی شب هزار رکعت نمازی خواند و  
 در هر رکعت ازان ختم قران می کرد و از امام صاحب حضرت خضر عم ربیع سال  
 بوقت حیات احکام شریعت بیاموخت و بعد موت از قبرش است و پنج  
 سال استفاده گرفت و او را پدرش همراه گرفته نزد حضرت علی رض  
 برد و حضرت عیسی عم بر ندیش تقلید خواهد کرد و غیر ذلک العیال  
 کما فی الطوطاوی و غیره اما اهل کشفان بکشف وجدانی چنین نوشته  
 اند که حضرت عیسی عم هر حکمیکه ظاهر خواهد کرد موافق مذہب امام ابو حنیفه  
 رح خواهد شد کما مر ذکرة ازین حقیقت مذہبش ثابت است نه تقلید کما  
 زعمه الحمقار پس نسبت این دو طائفه حال امام ابو حنیفه کو فی مثل حال  
 حضرت علی رض گشت که نخل گفتگوی خارجی و را فنی بدو پیوست و  
 طائف برانند که بر حد اعتدال مانند و با احتیاط کمال و  
 کوشش جلال صحیح اقوال و درستگی افعال را بکتاب درج ساختند  
 و از افراط و تفریط هائی یافتند +

## بمصره و

در سبب اجتهاد و وسوسه

چون حال تقرب و تقدم و علم فہم و عقل و فضل و زہد و ورع و تقوا  
 و ذکاوت و ذہانت و فطانت و کرامت و ولہیت و افضلیت و تابعیت  
 امام ابو حنیفه رض بخوبی دانستند و عالا حال قیل و قال اجتهاد امام

والرجال را ذکر کنیم فکر نمایند و بیان ددل بشنوند که هرگاه امام  
صاحب دید که کسی از صحابی رضی عنهم تشنیف و تالیف و تدوین احکام  
شرعیّت نمیکردند بکافی نقطه بر ثبوت حفظ کتب و علوم شرعیّت و روش  
طریقت بدیج باعث احوال و شباهت صحابی رضی عنهم مفعول شده میرود  
لَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ أَنْزَاعًا يَنْزِعُهُ عَنِ  
الْعِبَادِ وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ لِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا مَلَكَ بَيْتُ غَالِبٍ  
أَخَذَ النَّاسَ رُءُوسَهُمْ لَافِسًا لُفَا شِقَاقِ الْبَغَايَا عَمَافِضًا لُفَا  
أَضْلُوعًا مَتَّفِقٌ عَلَيْهِ كَذَا فِي الشُّكُوفِ . و مشرکان و منافقان و معاندان  
و کافران به نیت قلع و قمع و بدم ارکان اسلام و تخریب بر احکام دین  
و تزلزل امور عوام بر وضع و غلط و تغیر و تبدیل احادیث کمر بستند چنانکه  
اکثر مسلمانان نیز بغرض دنیادی و خواستش نفسانی اقتراعه و اختراع  
قال الرسول صلعم میگفتند و وضاعین مثل ابن راوندی و غیره  
و غیره بار بار رشوه داده جهت ثبوت دعوی خود حدیث بار او وضع می  
و بعضی حدیث صحیح را تغیر و تبدیل کرده بیان می نمودند بهر تسخیم  
بناییم یحییین موضوعات را نیز صاحبان صحاح مجبوراً تالیف کردند  
و به بیان بران نازان شدند و اصحاب کبار و ارباب و الاتبار و  
ایمان شریعت رفتار طریقت رفتار باعث مقابله گرفتار فرصت  
توبیخ و تفریز وضاعین اشرار پیدا شدند پس امام قاضی بیلغی  
سواران رسیدند بخدا گردیده که هر بیت بر بگوید بر قول حق تعالی  
مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيدِهِ وَاللَّهُ  
الْعَبِيدُونَ و ایضا قوله تعالى وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ

۵۰۲

میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے اور وہ اپنا حال چاہتا ہے  
 میں نے اس کے اور بھی کچھ دیکھا ہے  
 میں نے اس کے اور بھی کچھ دیکھا ہے  
 میں نے اس کے اور بھی کچھ دیکھا ہے  
 میں نے اس کے اور بھی کچھ دیکھا ہے



اهلها يوم القيامة (وإلى قوله) وكنا نسمع أن الرجل يتعلق بأول  
يوم القيمة ولا يعرفه فيقول كنت ترائى على الخطاء وعلى المنكر  
ولا تنتهاني كذا في تيسير الأصول لرسيده. وبعثت العلماء ووثقوا  
الأنبياء في علم واليضاً العلماء نواب الأنبياء في العلم كذا في  
التفسير الكبير وغيره خود را وارث و نائب نبی صلی الله علیه و سلم  
نهیده. وبعثت علماء كانبیاء بنی اسرائیل فضیلت امت دیده  
و از حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها  
الى يوم القيامة كذا في الشوطاوى و الااناله. بشارت اجر یافته  
از قرآن خدا و عندمان. و احادیث صحیحہ اقرب الزمان پیغمبر آخر الزمان  
و اجماع و اتفیه صحابیان. قیاس روشن بیان مستنطق حدیث و قرآن  
احکامات دینی. و امورات دنیاوی را حسب طاقات بشری. استنباط و  
استخراج نموده. و ضابطه کلیه حکمیة فروعیه شرعیة مقرر ساخته. نامش نهاد  
و اصول نفع نهاده. و آنرا باین ترتیب فقیهه که مای بینیم و نفع کثیر  
میگیریم. مرتب ساخته. و بابا باب و فصل فصل نموده. ملائق را بملک  
انعمه را نیز تعلیم میکرد و هدایت میداد. و حتاکه باعث مقبولیت نزد خالق  
الافاق اچهارش شهر آفاق گشت. و همیشه ملک ملک بند و سوار  
عرب و عجم شرق و غرب شایع و ذایع شدن گرفت. حتاکه چون سلف  
خلف این مذهب احف و الطف و اشرف را حسب قرآن و حدیث  
خیر الانسان رهنه راست بی کم و کاست یافتند. بران اجماع ساختند  
و بران کتاب که لا محصور و رساله نامی غیر محدود و مقصور. بآلیف و  
تصنیف و تدوین کردند. و آنها را باعث نجات اخروی نهیدند. و علماء

کبار و فضلاء دیار و اولیای هرامصار - بران رفتار نمودند - تا  
 با همان اعتقاد و کردار از دنیای ناپایدار به دار آخرت پایدار - بر  
 اسب ایمان و مغفرت و غفار - سوار گردیده ، تا زیانه غل و مذیبه امام  
 بر زده ، بر میدان شریعت رسول مختار دوانیده ، بدخوت جبار  
 و ستاریا ایضا النفس للطمینة اجمعی الی ربک راضیه کفر  
 فادخلنی فی عبادک و ادخلنی جنتک بحشت ابرار - و اعلم علیین احیاء  
 قرار گیرنده ، یعنی با کردار تقلید شریعت موت چشیده ، انشاء الله العالی  
 لا ینبایان با کفار - با سفل السافلین سکونت خود را اختیار کنند  
 که چون لعنت بر مومنین ابرار - و مسلمین شریعت دانا میسازند و به مومنون  
 حدیث کلمه رجل رجلا الخ خود ملعون باشند - و بعد از مدت  
 مدیده و غرضه بعید ، در اتفاق شدیده - در اجماع فرید سدید غل انوار  
 و مفارقت در زنده و قصد شکستن عصای اسلام دارند بر هر کس که  
 چنین کنند بمضامین حدیث عرفجه رح و غیر ذلک مستحق قتل باشند  
 و هر امریکه بترکش قتل واجب باشد ، لا محاله عملش واجب شود ،  
 پس تقلید هم واجب گردد - که بترکش مستحق قتل باشد - ازین لایح  
 تقلید برائمه اربعه نیز علی سبیل الانفراد که بالاستقلال اجماع گفته  
 است واجب شده هرگز برائمه تلفیق و تلهی درست نیست ،

مطلقاً حرام است کما مر ذکره مراراً

نبیره یار و  
 در وجه انحصار مذاهیب اربعه

اگر کسی گوید که مذاهیب برائمه اربعه چرا انحصار شده کم پیش جرات

ملا محمد علی جان آرمین  
 در کتاب طریق سید و سادات  
 از کتب معتبره  
 سید محمد علی  
 بدون تکرار و تکرار  
 در کتب معتبره

در آیه یاهم مخالفت چرا کردند. اتفاق چنان افتاد که برایش  
بچند وجه باید داد که اولاً اینکه مثل آیه اربعه کسی در تدوین  
احکام شریعت و تالیف ارکان ملت و تصنیف سائر کتب الهیه  
معنی بلوغ ننمودند نه کسی در زهد و تقوی علم و فضل در زمان ایشان  
برابر ایشان بود نه از صحابی رضی صحت تدوین رونموده چون مردان  
ایشان را در هر امر اولی الامر افضل یافتند و اتباع ایشان کردند  
که اتباع اولی الامر از قرآن واجب دانستند ازین جهت بر چهار  
سخن گرفت و گویا تا یسید الهی نیز بدو پیوست و کما فی تفسیر الاحمدی  
الانصاف ان انحصار المذاهب فی الاربعه و اتباعهم  
فضل الهی و قبولیت من عند الله تعالی الاعمال فیه  
لتوجیهات و الأدلة لا یبرهن ارجاس انگشت کس  
و کما فی الانصاف لمولانا ولی الله المحدث الدیلمی رح  
و بعد المائین ظهور فیهم التمدد هب للجهت مدین باشیان  
و قل من کان لا یعتمد علی مذاهب مجتهدین بعینه و کما  
هنا هو الواجب فی ذلک الزمان و بالجملة نقل هب المجتهد  
سرا الله القه الله تعالی للعلماء و جمعهم علیه من یستعملون  
اولا یستعملون و گویا بمفهوم توبه تعالی و الله اعلم حیث یصل  
رسالت انحصار مذاهب بر اربعه لازم آمد که خداوند تعالی مثل رسالت  
بر کرات ابل امت داشت امام ساخت

ثانیاً درجه اختلاف را میگویم که حسب حدیث نبوی قرطبه الخزرجی  
اختلاف امتی رحمة و اشتداد ائمه زحمت است ان افتراق

ز صحت و علاوه بران کلام خداوند علام و سخن رسول کرام و خیالی طبع  
و بیکه فصیح بنا بران برایم بقدر طاقت بشری خود تا بدریای نصاحت  
و بلاغت غوطه زدن و در بای گوناگون جوابهای بوقلمون پست  
گرفته لباطل شریعت در آوردند و دیگران همچنین صلاحیت نمی داشتند  
لذا از گرفتار لولوی امامت محروم ماندند و بکذا المضمون فی شرح  
سفر السعادت و فی میزان الشعر الی رحمها الله.

ثالثاً چون مردمان سلف و خلف هر چهار راه را شارع عام  
و طریق تام دیده و گذر را بلا خسر و خاشاک صاف و پاک یافتند  
چون چون نوح قوچ قافلۀ قافلۀ جماعت جماعت بنوشد لی تمام و  
برضامندی مالا کلام بران رفتند و راه نمایان را دعای خیر نمودند  
لذا بر همان چهار انحصار یافت و تا این زمان بجز تمیید کس متعصبان  
جایان کسی خلافت نداشت پس بر هر مومن لازم است هر یکی از این  
امام خود کند و متابعتش بحدیث ابوداؤد بر نود واجب گرداند  
قال ابی سلمه اذا خرج ثلثه فی سفر فلیوز واحد هم و  
ایضاً قال ابی سلمه لا یجل لثلاثه یكونوا بفسده من الارض  
الا اقرءوا علیهم احد هم تا در احکام خلل نیفتد و تلبی لازم نگردد  
و انظام شود.

رابعاً بعد تمیید میگویم که صحابی را حالت انتشار است و بخت ضبط  
و ربط نمی آید زیرا که بعضی را مصاحبت نقطه با وکیل بعثت در رسالت  
ماند و حال ضوئیت مانع بشخص معلوم نشد بعضی را بوسط حال اقول  
و آخر را بخوبی دریافت نشد و بعضی را باخر حال با تقدم و تکلیف

بعضی گاه نگاه و بعضی را بکثرت و بعضی را بقلیت، اما صورت مصاحبت  
ووامی کسی را حاصل نموده که محال است، و قیل و قال رسول خداوند علی  
و جلال باللیل و النهار بالغدو و الاصال جاری بود، هر صحابی را در  
مصاحبت شب و روز میسر نموده، بلکه اکثران را امور دنیای و دینی و  
کارهای دینی را بدیهه و نمود، لا محاله مفارقت و در تیریدند، اما هر چه  
زبان مبارک شنیده بودند، بایاران و دردمندان و لواحقان و  
لازمان و غیره میگردند، و آنان نیز تقلید ابران عمل میساختند، و باقی  
اخبار رسول صلعم را مستطری مانندند، اما معاندان همین فرست برانگیز  
شمرده، و در پی تحلل احکام و تنزل ارکان شده، احادیث معروفه خود را  
از طرف رسول صلعم شایع و ذایع میکردند، چنانچه اکثر آنها را صاحبان  
صحاح دانسته طرح دادند، و اکثر را بلا واسطگی جمیع هم ساختند، چنانچه  
حدیث لواطت و اخبار مخالفه و آثار منایرت با هم وضع یافت، و بار علی  
این حدیث عن ابی الزبیر رضی قال قلت لابی مانی اسمعتك تحدث  
عن رسول صلعم كما يحدث فلان و فلان فقال اما انی لست  
افارقه منه اسلمت و لكنی سمعته یقول من کذب علی علی استعمل  
فلیس و مقلدا فی النار اخرجہ البخاری، و در گذشت، و حدیث  
قال رسول الله صلعم لا تکذبوا علی فانه من کذب علی یلج النار  
اخرجہ الشیخان و الترمذی کذا فی التبیان لنبیور یوست، لهذا حضرت  
عایشه را در اکثر حدیث کذب بفرمود و ورشش نمود، و قوله تعالی  
و یقولون من عند الله و ما هو من الله یبها و تمرد نمود، و بعد از  
رفته رفته هر کس بفرص حصول مطلب قولی را حدیث فرض نموده عرض میکرد



و آنرا نعت می ساخت ، بلکه دفع حدیث چه معنی دفع نسب هم کردن گرفت  
، از آن نیز استلال با حکام شریعت پیوست چنانچه نسب خلفاء و عباسیان  
را که جدا علی اش نبوس بود بحضرت فاطمه رضوانه سبوح ساختند تا آنست  
که از خلفاء متبیین یابند ، بنا بر آن سیوطی رحم در خطبه خلفاء  
را شایسته تحطیه اش نمود ، و مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره در خطبه  
خود این معنی را تصریح فرموده الغرض همچنان فسادات شدن گرفت  
و روز بروز ترقی نداد میگشت ، امام اعظم رحم بغرض تأسیس شریعت  
و تقویم ملت ، چنان قانونی از حدیث و قرآن و آثار صحابیان مقرر  
ساخت ، که جامع وقایع نصیحت گشت ، که امر ذکره آنگاه ، بعده امام  
مالک رحم هم نظر را برگرفت ، بعده امام شافعی رحم نیز کمر سعی و همت بر  
سپاس امام احمد حنبل رحم نیز بجان و دل بنا سببش پوست ، چون  
این هر چهار حجتی در عمل خیر نمودند ، و با هم بمضمون انما المؤمنون  
اخوة و بحديث من لا یحب الاخیه ما یحب لنفسه اه الفقه  
تمام و محبت بالاکلام میداشتند ، و متاخرین از آن نام متقدمین  
را بعد تعظیم و توفیر گرفتند ، و تذکره خیر می نمودند ، حتی که امام شافعی  
رحم بر خلفاء ناهیب خود بزیارت امام اعظم رحم رفته بقرب مقبره دست  
بسته ، و ترک رفع یدین و قنوت نموده نماز صبح ادا کرد ، چنانچه قدس سره  
از آن در حجت المبالغه مذکور است صلی الشافعی رحم الصبح قریباً من  
مقبره ابی حنیفه رحم فله یقینت تادیباً منه در میزان الشرای  
رحم ان الشافعی رحم ترك القنوت لما زار قبره و ادركته صلوۃ  
الصباح و قال کیف اتقت بحضرة الامام وهو لا یقول به اه باهم

ابام شافعی رحم و امام احمد حنبل رحم اخذ ما یسرین دیگر برایشان گذارند  
بشفای مرض حجت گرفت. و این هم در میان کتاب و غیره مذکور است  
المرض ایشان باهم با خلاصه اتفاق مالا کلام با نور بشریت خیر الامام  
به نیت خالص کوشش تمام میکردند و تقویتش میدادند و بنا بر این  
هر چهار مقبول خلایق و خالق گشتند. حتی که مردمان بران اجماع شدند  
از پنجیت انحصار بر چهار گشت. و کسی براه خامس نرفت. که حکم خدا  
بجز اربعه همه منهدم گشت. کما فی میزان الشرائع زیرا که دیگر بزرگان  
حسبه لکن چنین سعی نکردند و شره اش نیافتند. و کسانی که بلا حجت  
کردند بجاه حد و بعض دعاوت و طعن و تشنیع فرود افتادند. لهذا  
نذایب آنان بیزایا بواسطه گذشتند. اما چون مکتوبات ایشان باقی  
ماندند غیر مقلدان با آنها بر حجت خود زور آوردند. و تقویت گرفتند  
نفی کردند که بر شک و حد کارا کردند. و سپ نامواری را بمذاهب  
نفسانی دنیاوی رانده بودند تا مثل اربعه نام ایشان هم بدست  
مشهور گردد. و باقی ماند. اما چون خدا کند که گردن تواند چون  
اختصاص رحمت الهی باین چهار منحصر گشت. احکام شرعی نیز بر این  
چهار انحصار یافت. و با انحصار احکام بر چهار مذایب هم بر چهار منحصر  
گشت. اگر گویند که اگر چنین بودی صاحبین و غیرها با امام اعظم  
خلایف نکردند. گویم هرگز صاحبین و غیرها با امام اعظم خلایف نکردند  
بلکه روایتی را که از امام صاحب یافتند ظاهر کردند. کما فی میزان  
الشعری رحم نقل الشیخ کمال الدین الیهام عن اصحاب ابی حنیفه رحم  
کمالی یوسف رحمه و زفر الحسن انهم كانوا یقولون ما قلنا فی

مسئله قولا الأول وهو روايتنا عن ابي حنيفة رح واقسموا على  
ذات ايماناً مغاظة فلم يفتق اذن في الفقه بحمد الله جوا  
ولا من هب لاله رضر كيف كان وما نسب الى غيره فهو من مذهب ابي حنيفة  
رح والنسب الى غيره فهو بطريق الجواز للموافقة فهو كقول القائل قولي كقوله  
ومن هبى كمن هبى فعلم ان ان من لم يخذ بقول واحد من  
اصحاب ابي حنيفة رح فهو اخذ بقول ابي حنيفة رح الحمد  
لله رب العالمين وكما في رد المحتار وكذا نال في الولو الجية من  
كتاب الجنائيات قال ابو يوسف رح مقلت قولا خالفت فيه  
ابي حنيفة الا قولا قل كان قاله وروى عن زفرانه قال ما  
خالفت ابي حنيفة في شيء الا وقد قاله ثم رجح عنه فهذا  
اسارة الى انهم ما سلكوا طريق الحق بل قالوا ما قالوا  
بجهاد ورائي اتباع لما قال استاذهم ابو حنيفة اه في اخر  
المتاوى القل سى واذا اخذ بقول واحد منهم يعلم قطعاً  
انه يكون به اخذ بقول ابي حنيفة رح فانه روى عن جميع  
اصحابه من اذكر اباي يوسف ومحمداً في الحسن انهم قالوا  
ما قلنا في مسئله قولا الأول وهو روايتنا عن ابي حنيفة واقسموا  
عليه ايمان شاكطاً الخ وكما في ازاله مجتهدان شافعية مثلاً بايد يكر  
اختلافها دارند الاصل سائل تابع شيخ خودند و همين اعتبارهم  
ايشان را اصحاب گفته بشود اگر گویند که صاحبین و غیر ما اکثر مسئله  
ایم شافعی را نیز اختیار کردند + جوابش چیست + گوئیم که بمضمون  
الضرورات تبیح المحظورات بدفع ضرورت اختیار نمودند +

و بران قوله تعالى فمن اضطر في نفسه غير متجانف لآياته  
فان الله غفور رحيم را دلیل آوردند و ازین تمیض و تبیی لازم نمی آید  
که کار مجتهد است و ایشان من وجه مجتهد بودند و گرچه ایما را بعد با هم مثل  
صحابی رضو در صفات احکام اختلاف کردند و چو آنکه از روایات متکاثره  
متخالفه و آثار استوارتره متکاثره مجبور گشتند که دران از خدا و غفور  
منفور هم شدند که حسب طاقت بشری - با جرات احکام شرعی مع الایمان  
کو ششهای سبب پایان نمودند - کما تر دلائله اما بارکان ایمان و حکام  
منصوص حدیث قرآن حاشا و کلا فلافی نورزیدند و کسانیکه منصفان  
آمان نفهمند چنان چنین گویند و باعث نادان خود را مثل آمان دانستند  
خامس انحصار و تضامی مذاهب ایما اربعه مجتهدین مثل انحصار و  
تضامی خلافت خلفاء اربعه راشدین دانم که هر دو را فضل الهی شامل  
است که هر دو را بکار خیر قبل و قال اما اولی از ثانی افضل شمارم  
و ثانی را بر دیگران افضل خوانم این مضمون را هم با بجا در میزان استواری  
رحم و غیره یافتیم باعث طوالت نقلش ساختیم و تعین احد الذاهب را مثل  
تعین احد الخلفاء واجب دانم و جنگ حضرت طلحه و زبیر رضه عنهما را با حضرت  
علی رضه بر حکما جهادی عمل کنیم و صد در شمارم کما فی کتب الاصول فی الازاه  
همچنان خطای اجتهاد و ایما اربعه را نیز منقول دانم و در حضرت ابراهیم  
را که سببای اجتهادی هذا ربی هذا لاکبر فرموده چه باید گفت  
باقی آیات قرآنی باده غفور مجتهدان سابق گذشت

سوم چون از قوله تعالى اليوم اکملت لکم دینکم اه  
قوله تعالى وانا لله لما نطون و حدیث لا نبی بعدی و غیره واضح و

گشت که دین محمدی صلعم علی الدوام تا یوم القیام بصحت و سلامتی تمام  
باقی خواهد ماند. اما آئینی تأسیس و قوانینی سلیم و بدفع تبیین البیس  
بر جمیع مسائل جزئی و احکام کلیه واقف گردیده عمل کردن تواند از رسول  
خالق الکونین - و صحابه عظیمین - مولف گشته و منضبطه شده - باقی نماند  
تا بران هر که و همه از غرب و بحکم و شرق و غرب و سنده و سهند و غیره با عمل کرد  
تواند و بمضمین رحمة للعالمین مردمان هر دیار و مسلمانان هر امصار بر  
بایت الهی شاطل اند و نه هر خاص و عام بر مضامین غوامض ستران -  
و نه بر مفاهیم او امر احادیث رسول منان اطلاع یافتن را قدرت دارند  
کافی المیزان فان لطریق القوم شرطا لا یوفها الا المحققون  
منهم دون الدخیل فیهم بالدعاوی و الا وهام نه نسخ و  
منوخ و حقیقت و مجاز موضوع و غیر موضوع و غیره را امتیاز کرده عمل نمودن  
توانند هکذا کله قال صاحب المیزان فی المیزان فانظروا الیه  
انکم لیکن لکم علی تخریرنا الاذغان پس بنا بران فقط همین ایمة اربعه  
کرام و رحیم الله العالم و قانونی منضبطه متعین ساختند و نامش فقه  
و وصول فقه نهادند تا هر کس با سانی برایش رفتن تواند و لهذا بر چهار  
انحصار یافت و اجماع است و اتفاق جمیع خلقت هم بران انحصار گشته  
پس این انحصار نیست اگر بگوید تعالی ما خلقنا السماء و الارض و ما  
بینهما باطلا و بگوید تعالی ربنا ما خلقت هذا باطلا حکمت الهی  
است و ورنه معنی حکمت لکه الا بچه طور صدق گشته نه ایمة از رسول  
مقبول بشارت یافتند چون جمیع مردمان آن آوان با وجود قرب  
زمان و با وصف هدایت به پایان و بدفع شقاق بر همین چهار

اتفاق کردند. درین زمان مخالفین فاق را اهل نقاش گویند.  
چه گویند، کذا فی الشعرانی +

سابعاً در تہذیب المذاهب از ابن عباس فرمودی است کہ  
شخصی سجدت رسول صلعم آورده عرض کرد کہ یا رسول اللہ خوابی دیدہ  
کہ در میان آسمان و زمین خیمہ ایستادہ شدہ ہر چہ چارہ جانب چار کس  
طنابش بدست گرفتہ بطور محافظہ نگہبان کشان ہستند. فرمود کہ  
آن خیمہ عبارت از دین اسلام است و چار کس کہ نگہبانش دیدہ اند  
من طاہر خواہند شد نگہبانیش خواہند کرد و اصحاب مذاہب باشند  
پس این روایت بر وجوب انحصار مذہب اربعہ کہ کفایت است  
ماجت حجت دیگر نیست. و همچنین روایت خواب کسی بروضہ نقاش  
نیز آورده. اما بجای خیمہ ستون زرعی دیدہ. و از فرشتگان سائل  
گردیدہ کہ این ستون چیست چرا چار کس از چہار طرف طنابش  
گرفتہ مانند جنبش گردش نمہ دہند. بخوابش گفتند کہ این ستون  
دین محمدی صلعم است و ہمین چار کس بہانہ دین اند کہ ستون  
دین محمدی صلعم را بر پا دارند.

اگر غیر مقتدری گوید کہ این دلیل خیالی است. و حجت و ہی قابل  
قابل علت شرعی نیست. گویم کہ این قابل حجت شرعی نباشد  
پس از خواب بخاری رحمہ اللہ فی المنام و کافی واقعت  
باین یدایہ ویدیای مروحہ اذہ عنہ چگونه اعتبار کلی  
بصحت کل روایت بخاری حجت شدن تواند. اما من ہر دو را درست  
دانم. و بر استیضاح اعتقاد دلی و وثوق قلبی می دارم. بلکہ بر تصدیق

خواب روایت از بخاری و مسلم پیام، عن النبی رضی الله عنه قال قال رسول  
 صلعم الرویا الصالحة جزء من ستة واربعین جزء من النبوة  
 و هم دیگر در آن دیدیم، عن قتادة الرویا الصالحة من الله  
 و الحکم من الشیطان و اگر درین هم اکتفا نکنید، و لیکن از قرآن  
 هم بشنوید، قوله تعالی لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّوْیَا بِأَنَّ  
 الْحَقَّ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى - اِذْ قَالَ يُوسُفُ لَبِئْسَ مَا آتٰتَنِی رَآیْتُ  
 الْخَلْدَ عَشْرَ کَوَکِبًا الْخ - فَمَا ذٰلَکُمْ بِلَوْنٍ یَا اٰیُّهَا الْغَافِلُوْنَ

ثامناً - چون من مفسرین قول سعدی را

برگ درختان سبز در نظر موشیار برورش و قرینت معرفت کردگار  
 برضا من قوله تعالی هُوَ الَّذِیْ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَآءً لَّکُم مِّنْهُ  
 نَخْرَآبٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِیْهِ تُسَمُّوْنَ یُنْبِتُ لَکُمُ الرِّزْقَ وَ الزَّیْتُوْنَ  
 وَ النَّخْلَ وَ الْاَعْنَابَ وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَاٰیَةً لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ  
 وَ یَسْحَرُوْنَ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ مُسْتَخِرَاتِ بَارِئِهِ  
 اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ لَاٰیَةً لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ اَوْ اَلْقٰی فِی الْاَرْضِ رَوَاسِیًۢا  
 تُعِیْدُ بَیْهَا وَ اَنْهَارٌ وَ سُبُکٌ لَّعَلَّکُمْ تَهْتَدُوْنَ وَ عَلَّمَتْ ذٰلِکَ  
 مِنَ الْاٰیَاتِ الْقُرْآنِ غُورٌ کَرِیْمٌ در وجوب انحصار مذایب اربعه دلائلها  
 یافتیم، و اینطور بحث گرفتیم، که خالق الارض، السموات اکثر نظام کونین را بر چهار  
 چهار چیز منحصر ساخت، همچنان مذایب این نظام شریعت بر چهار منحصر ساخت، چنانکه  
 حاملان عرش چهار، و مستطمان عالم جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل  
 علیهم السلام چهار، کتاب الهی توریت، انجیل، فرقان چهار، درجه عرفان  
 شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت چهار، و ناسوت و ملکوت و جبروت

ولا هبت چهار رکن اسلام بخ زکوة و صوم و خلوۃ چهار برکت عالم را  
مشرق و مغرب و جنوب و شمال چهار باد و دنیا باد و دنیا باد و دنیا باد  
بادشمال چهار پیشمار مرزوقه رزق و اجل سعادت و شقاوت چهار  
غنا صواب و آتش خاک باد چهار پیمبران صاحب کتاب موسی و داود  
و عیسی و محمد مصطفی علیهم السلام چهار خلفای راشدین ابو بکر و عمر  
و عثمان و علی رضی الله عنهم چهار و غیر ذلک همچنین ائمه شریعت امام  
ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد حنبل رحمهم الله و  
چهار اگر اربعه پاسه ما تقدم انما سردار الهی اند این ائمه هم از سردار  
الهی شارانند و در سردار خداوند جل جلاله مجال قبل و قال کیست  
پس در آن اعتبار مقال جهان چیست

**است** بروایت مشهور آن نور محمدی صلعم که اولاً خداوند  
معبود و آفریده بود و تا دوازده هزار سال دیاکم و شش زمین مقال  
بر گرد عالم میگشت و طواف مینمود و خداوند تعالی را بپاکی و یگانگی یا  
میکرد و بر چهار قسم عرش و کرسی و لوح و قلم منقسم ساخت و دیار چهار  
را بر چهار بجهل تقسیم انداخت و همچنین تقسیم ائمه را نیز بر آن تقی  
باید ساخت پس برخلاف این راه پیوند گو یا بر مخالفت حکمت  
کمر بست الهی از نابینا

**عاشرا** چون است رسول مقبول انحصاریت اجماع اربعه را قبول  
کردند و بر آن مجتمع شدند بقول البی صلعم لا یجتمع امتی علی الضل  
و فی روایت علی الحفا پس براه صراط المستقیم مستقیم ماندند و بجهت  
براه ضلالت نرفتند نه پای هم بسویش نهادند و نه تکیه بر او



رسول صلعم لازم آید. هر مومن را ازان نفوذ شاید که کسیکه ازین تخلف  
ورزیدند. بحديث من شدّ شذی فی النار بقهر جهنم فرو افتادند  
زیرا که احادیث نبوی صلعم علیکم بالجماعة الزموا الجماعة علیکم  
بالسواد الاعظم والتبعوا السواد الاعظم. غیر از انکه شدند.  
و اما حدیث من خرج عن الطاعة وفارق الجماعة مات میتة  
جاهلیة. و من فارق الجماعة لبشر فقد خلع ربقة الاسلام  
عن عنقه و غیر ذلک کما مر ذکر ماع السند از اسلام بیرون رفتند.  
فلیفحوا لکم یا ایها الاخوان بعد ثبوت هذه الدلائل والبرهان.

**حادی عشر** انا طاهر نیت که باتفاق فریقین ائمه مجتهدین  
مؤمنین بودند. و هم بقرن خیر القرون مع رعایت معنی الاقرب الاقرب  
مولود شدند. و از رسول صلعم بشارت هم یافتند. و بابت من اراد که  
وسعی لها سعيها وهو مؤمن فاولیت کان سعيهم مشکوفاً  
و غیر ذلک که مذکور شد. سعایت مومنان عند الله مشکور است و دیدند.  
و بابت امری بالعرف و انه عن المنکر و بحديث بلغوا عنی اهل تبلیغ  
احکام واجب استند. پس بقول نبی صلعم من سن سنتی حسنة  
فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة همین چهارتن  
اما ان کرمیت بر اجتهاد و استنباط احکام شریعت را استخراج ارکان  
ملت بر بستند. و حقایق شریعت و دقائق طریقت را مبسوط و مفصل  
ساختند. چون دیگران مثل آنان به نیت خالص در ابتهاد و جاهد  
نگردند. حتا که مردمان زمانه خیر القرون را منقضی شده یافتند. پس بر  
مذهب اربعه خیر القرون انحصاراً اجمال نمودند. و بجانب تالیفات

بعد خیر القرون رخ نکر دهند، مان آنها را بتقویت نهای خیر القرون نسبتاً  
 ساختند، اگر موافق یافتند، ورنه بر حال خود بگذاشتند، که غیر ممکن  
 نباشد، که آنها از موضوعات باشد، اما چون طالب العلمان این  
 زمان، دقایق قرآن، حقائق حدیث پیغمبر آخر الزمان نفیضند، و  
 اقوال معصیان، و تقلید افعال مسلمانان سابقان مشوثر الحیا  
 متر لزل اللسان باشند، و حقیقت ارکان بحولی در یافتن نتوانند  
 لهذا بشور و شغب غیر مقلدان شور و شغب بے پایان مینمایند، بلکه  
 بتقلید مقلدین علمای ستر القرون بترک تقلید علمای ائمه  
 خیر القرون هرزه گویان میازند، و لن ترانی نامیکند، و ندانند  
 که علمای حادثین بعد خیر القرون لیاقت شاکردیت ائمه اربعه  
 خصوصاً امام اعظم رحم هم نمیداشتند، نه کیفیت احادیث را  
 مثل آنان میشناختند، نه مضامین آنها را در یافتن توانستند  
 و ما سوائے آنان (که مخالفت ائمه نمایند) کیانند، بجز جهال که  
 می پرسند.

ثانی عاشر مولانا شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر شام  
 این چهارتن ائمان را مقتدای ملت گفت، چنانچه عبارتش بدین  
 است و سوم تبصره دوم تحت اقوال شایع گفت، البصافیه  
 الزام ایشان (ای ائمه) بتقلید و متابعت احکام و اقوال علماء  
 متاخرین از اهل حدیث نتوان کرده، و از حیطه ضبط و ربط احکام  
 مجتهدین نتوان عدول نموده، بر طبق کلامی که از شیخ کمال الد  
 الہام نقل یافت، و بکذا کلمۃ بالقرع فی میزان الشعرانی رحم

و شیخ سہان مولانا عبدالحق دہلوی در مراح النبوة خود نوشته کہ ششم  
آدل استقامت بر کمال اتباع بموالت بر امر دینی کتاب و سنت قولاً  
و فعلاً و اعتقاداً بر آنچه ایمہ اربعہ برانند ابوحنیفہ و مالک و شافعی و احمد  
رضی اللہ عنہم اجمیع زیر کہ واقع شدہ است اجماع علمائے محققین  
کہ این ایمہ اہل حق اند و فرقہ ناجیہ انصار اللہ روز قیامت ایشانند  
و کمال این قسم از اتباع صدوری در آنست کہ اعتماد کند بر فعل غرامیم امور  
و میل نکند بر نفس (تا) و تحقیق بنمید اند و نمی شناسد طالب چیزی را  
کہ لایق بحال اوست مگر بواسطہ شیخ مرشد کہ راہ نماید و را بدست بند  
الہی کہ کشف کند او را از ان و نیست کلام ما با مجذوب و کلام ما با است  
ای عاقل طالب اتباع محمدی پس می باید ترا کہ سعی کنی بطلب شیخی کہ را  
نماید ترا بر معرفت خدا بتغریف دی مرثیہ انرا و چون واقف شوی  
بران پس مخالفت کن امر او را و مفارقت کن از وی اگر چہ پارہ پارہ  
کند ترا بلا و حذر کن کہ از فرمانی کنی او را الا پس تقلید امام اعظم را  
کہ اعظم شیوخ مزین خداست نباید گذاشت اگر چہ تن مقلدش را  
کسی پارہ پارہ ہم کند ترکش نخواہد ساخت و همچنین مضمون را امام شافعی  
و مجدد الف ثانی رحمہم نوشتند چنانچہ قبل ازین ناظرین این کتاب  
آنها را مطالعه ساختند

ثالث عاشق در میزان امام شافعی جابجا بطوالت تمام و فصاحت  
و بلاغت ما لا کلام مرقوم است کہ کسی از دائرہ تقلید ایمہ اربعہ بیرون  
شدن چہ مجال بلکہ بکہ محال و در تقلید ایمہ اربعہ بجز مقصبان مجال  
کسی را نیست قیل و قال اگر کسی دعوائش کند باید کہ مسئلہ را استنباط

کرده نردوم آورد، هرگز نتواند، اگرچه امام محمد حریز الظہری رحمہ اللہ اقرار  
اینکه اربعہ پی برده بود، اما صورتش روده نموده پس بجانب اللہ چہار  
منصرف شد، و بجای پیش پاچه زور و شور این عبارت می نویسد، و کتاب  
علینا الایمان والتصدیق بسک ملجاءت بالرسول و انما نفهم  
حکمتہ نکلک یحب علینا الایمان والتصدیق بکلام الایمہ  
وان لم نفہم علتہ الخ کما مر مرۃ یعنی اگر بدفعہ قبل و چہار تا دفعہ بعد  
چہار تبصرہ دوم همه کلام امام شعرانی را نظر کن و بوب انحصار و غیرہ بخوبی  
ظاہر شدن تواند.

و فاع و خل اگر غیر مقلدی گوید که اگرچه امام شعرانی در تخفیف مناسبت  
اربعہ و دلائل با نوشت، اما بر درستگی ثبوت انتقال از مذهب دیگر  
هم دلائل انگاشت، گریم بلی اما ازان استدلالاتم را مستقیض بنویسم  
زیرا کہ امام مملوح آنرا با تلیف نسبت اولیای کرام، و مجتہدان مشہان  
عظام، نوشت، نہ نسبت غیر ان انتقال را درست گفت، همچنین احتمال  
ما را مقرر نیست، کما مر ذکرہ فی تبصرہ الثالثہ فانظروا الی کلامہ (القول الاول)  
کلام الشعرانی (رو) فتعلموا امرامہ، و تعرفوا امرامہ، و تشعروا انتقال  
الرابع عاشر ا چون ما ائمہ اربعہ را از دیگران بہتر دانیم، و در  
و کرامت و دیانت و عدالت مثل ایشان بعبر ایشان کسی ایشان را  
بحديث زیرین ایشان را با ما است و ہدایت اختیار کردیم، و بحسب درجہ  
دادیم، حدیث ابن عمر رضی اللہ عنہما فی انما فخرنا بالناس فی زمان رسول  
فخیرا بابا بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرجه البخاری و فی ردایہ  
کنا فی زمن النبی صلعم لا نقدر بالی بکر احد ثم عمر ثم عثمان ثم

نقلت اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله نفاضل بينهم اخرج ابو داود و كذا  
في الاثر

## بسم الله و در واز و اسم

در نبوت و جوب تعظیم و توقیر ائمه خصوصاً امام اعظم رح  
به تحریرات فرموده ، و تقریرات مسطور ، بر آرائی خورشید ضیا ارباب  
علم و فضل و اصحاب قیم و عقل مخفی و محجب نمانده ، که امام اعظم ابو حنیفه  
رحم بقرن خیر القرون متولد شده ، و از ملاقات صحابی رضاعیست  
گشته ، و از ایشان احادیث روایت کرده و از کردار و گفتار و رفتار  
ابرار و امارد نوای خداوند جبار ، و امور شرعی رسول مختار اختیار  
نموده ، و از علمای کبار تابعین خیر القرون زمان مقرون تحصیل علوم  
و فنون و تکمیل احکام مضمون نموده ، و تعلیم ارکان غیر مغبون یافته ،  
فقه و اصول فقه را تدوین ساخته ، و در هر امر برهم اقران عصر گوی سبقت  
بر برده ، و همواره در بحر توحید خداوند مجید غریق مانده ، و در مای گوناگون  
اینق با حل شریعت و طریقت در آورده ، و اولاد کشتی اجتهاد سوار  
شده ، و ملاح شریعت گردیده ، راه ناسی هدایت شده ، با امام الایمه  
ملقب گشته ، استاذ و پیشوای و بزرگ هر متاخرین خود گردیده ، پس بر  
متاخرینش از ائمه مقلدین مؤمنین ، مسلمین تعظیم و توقیرش واجب آمده ،  
بقول النبی صلی الله علیه و آله امروا صحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلوونهم  
ثم الذین یلوونهم ثم یظهروا الذین حتی ان الرجل یحلف و لا یستحلف  
و لا یشهد و لا یستشهد الا فی الشکوة ، زیرا که صلی  
امر اکرموا براسه و جوب است ، و امام بمضمون ثم الذین یلوونهم

شامل است. پس تکریم امام اعظم رحم مثل صحابی زلف بر هر خاصه عام  
دلازم آمده. و کسی بابت تکریم و عدم تکریش خیار باقی نمانده. بقوله  
تعالی و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا  
ان یکون لهم الخیار من امرهم بنا بر آن ایمة ثلثة امام مالک  
و امام شافعی و امام احمد حنبل جمیع الثقلانی اجمیعین تعظیم عظیم مذکور است  
می نمودند. و تکریم جمیل یا دش میگردند. حتا که امام شافعی رحم بر زیارت  
نبر امام صاحب نماز فجر ترک قنوت کرد. که تکریم یا خود را همچو مقلدیش شمرد  
نکسته از اینجا ان تهمت امام شافعی رحم که چون این لمجاوزه ترک ادب ترک  
مذهب خود کرد. او را امام مستقل نه ندیش را مذهب مستقل باید شمرد  
مذنب گشت. زیرا که امام شافعی رحم ماسوای ادب بر امر خدا و رسول  
کار بست. لهذا امام شعرانی کشف و جدائی عبارت زیرین نوشت  
قال بعضهم لا یدع فی حللنا ترک القنوت علی الا دیب المخص لان  
الادیب ما امر به رسول الله صلعم فكان المتادیب مع اخیه اتمام  
متادیب مع رسول الله صلعم و تابع الشریعة فلیتامل و کسی  
بجهنم پیوست. بر امام شافعی رحم بهتان بر بست. بکذا کلمه فی غیر ان  
الشعرانی. اگر برین گفتا کنید. باز با حدیث زیرین ثبوتش نمانیم  
بنویسد. قال رسول الله صلعم و اللی نفسی بیده لا یتخاوا  
الجنة حتی تؤمنوا و لا تؤمنوا حتی یتبالوا الم اخرجه مسلم و غیره  
و قال النبی صلعم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب  
لنفسه اخرجه البخاری و قال النبی صلعم لیس منا من لم یرحم  
صغیرنا و لم یوقر کبارنا اخرجه الترمذی. که باتفاق علماست

نظام - و فضیلتی کرام - کبیر شدن امام همام - بر هر خاص و عام  
لا کلام - اعلام تمام است - و چون بعد از شایب مومن و عدم توقیر  
کبیر - از مکتب خبیث بیرون رفتن است - پس باعث عدم توقیر امامان  
الاعظم که کبیر بر این دو دیگر امام است - از شریعت خیر الائم - البته  
بیرون شدن است - و هر امر که بر ترکش اسلامیت باطل باشد -  
لا محال غایتش واجب گردد - پس تقسیم و توقیر امام بر جمیع مسلمین و مومنین  
واجب باشد - بنابر علییه امام شعرانی رحم بعالم و بدانی جایجا بمنزله خود  
ان الادب مع الائمة المجتهدین واجب و ایضا سمعت  
سید علی الخواص مرة یقول یجب علی سقلا الادب مع  
ائمة المذاهب کبری - و سمع مرة لبعض الشافعية یقول و  
فی هذه الحوادث ردی - حنیفة رضی عنه نقال قطع الله  
لسانک و ایضا فیہ و کان بعض طلبیة العلم من الشافعية  
المتردین علی ینکر علی اصحاب الامام ابی حنیفة رضی الله عنه  
و یقول لا اقدر اسمع لاصحابه کلاما فنهسته یوما فلم  
نیته ففارقنی فوقع من سلم ربح عال فانکسر عظم و رکه  
فلم یزل علی مقور حتی مات علی اسوا حال و ارسل الی انی اعوذ  
فابیت ادبا مع اصحاب الامام رضی من حیث کونه یکرههم  
فاعلم ذلک و احتفظ لسانک مع الائمة و اتباعهم فانهم علی  
هدی مستقیم حالا بر حال غیر مقلدین که امام در رازندین و  
مشترک فی الرماله گویند چه حکم باید ساخت - و بر شان ایشان چه ضرر  
باید گفت - و چه چنگ باید نواخت - مسکن ایشان در عقبی کجا باید انداخت

و یکدام فرقه شامل باید نهاد. تنبییه در نصیحت ای غیر مقیدان  
از راه خیرخواهی و خیراندیشی التماس میکنم. و بحق بر ادوی اسلامی و  
عقیدتی گذارش مینمایم که چون حسب اظهار اعتقاد شما بدلیل حدیث و قرآن  
توقیر ائمه مجتهدان را واجب یافتید. باز را و فرار شما چیست که بران قرار  
نمایید. و بیک قول کسبت که آنرا اختیار سازید. و بران اعتماد و قرار  
گیرید. خدا را لعنات کند. بر مضامین احادیث مذکوره لیس میتا  
لا تو منو حتی تجابوا. لایومن لجلدکم الخ غور کرده اعتراف سازید  
و اشتاف را از دست داده از طعن و تشنیع ائمه مجتهدین اشران باز  
آید. و از لعن طعن ایشان خود را بزمه کفره و فجره داخل سازید.  
و خوشتن را از رلقه اسلام بیرون نیندازید. و بان راه جهنم بگیرید  
بلکه بر گفتار خویش بند نصیحت پذیرید. و بر رفتار خود عبرت و عبرت  
گیرید. که شما خود گوید. که ما تقلید قول خدا و رسول نمائیم. غیر خدا  
و رسول را تقلید نمائیم. پس در توقیر ائمه مجتهدین قول خدا و رسول  
را چرا اعتبار سازید. و مضامین احادیث لا تسبوا الاموات قائم  
قلنا اقبوا الى ما قلنا اخرجه البخاری کذا فی التیسیر و لا تسبوا  
فتؤذوا الاحیاء اخرجه الترمذی کذا فی التیسیر و لم ابعث لجانا اخرجه  
مسلم کذا فی التیسیر و لا یروی رجل رجلا اخرجه البخاری. و من  
لعن شیء اذ لم یس له یا همل رجعت اللعنة اخرجه ابوداود و الترمذی  
کذا فی التیسیر و غیر ذلک را چرا فراموش کنید. و مضمون این حدیث  
قال رسول الله صلعم ان من الکلیان ان یسب الرجل الوالدیه  
قالوا و هل یسب الرجل الوالدیه قال نعم یسب الرجل اباه الرجل



فيسب اباه وليسب الله فیسب الله اخربه الخمسة كذا في التيسير  
والدين خود را چیر ختم نماید، آیا شما چه گمانید که قول فعل خود را نیز  
اعتبار شمارید و بالعکس مثل کفره بنسبت ایبه براه بغض و عناد و در  
نها خود دشمن دارید، و از ان نادین العباد را تا يوم التسابك  
بر دارید، و تقویت اسلامیت را تقصیف سازید، و بر آیت انما المؤمنون  
اخوة عمل ننمایید، و از منی عنه قوله تعالى لا تقولوا لمن القى اليكم  
السكك هلست صومنا نترسید، و بفناء خلقی و فساد جبلی بر عیب  
جوی مر و از خوری نیل کنید، و از منی عنه قوله تعالى لا تجسسوا ولا  
يغيب بعضكم بعضا ليجب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا  
فكرهتموه نترسیدید، و خود را مصداق حدیث قال رسول الله صلعم  
يكون في اخر الزمان رجال يختلئون الدنيا بالدين يلبسون الناس  
بجلود الضان من اللين السننهم احلى من العسل فقلوبهم  
قلوب الذئاب يقول الله تعالى ابي يغترون ام على يجارون  
فبی حلفت لا بعثن علی و لیاك منهم فتنة تذلل الخليم فيهم  
بجباران اخربه الترفی كذا في التيسير، اگر زیاده ازین نصیحت بطایفه  
و رتالیف القلوب لا یوشیتم نظر کنید، البته زیاده ازین تمتع شوید،  
فيا ايها الاخوان تولبوا الى الله توبة نصوحا، و قلوا  
فتنجوا عن الوسوس المقبوحه، و قلوا خلوا في جنات عافية  
و ترزقوا فيها من ثمرات غالية، و فيها قنوط دانية،  
و تشربوا فيها من انهار من ماء غير آسن جاریه، و الا  
فماقوا في الجحيم من النار، و ترزقون فيها ما ترزقون في الدنيا

الابدان به و تسقون من عين الله و تجارات ما برادران  
مقلدان گذارش این چهاران است که برادران ما اطاعت غیر مقلدان  
برگزینید تا از عذاب بشر نجات یابید که شیاطین بدل ایشان را  
کرده الهام میکنند و در غیبت سید مبدء تا با شما مجادله کنانیده و شرک  
تقلید انیمه مبرور مجبور گردانیده و تقلید انیمه غیر مبرور در آورده و بجهنم  
رسانند که قوله تعالى وَاِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ اِلَى  
اَوْلِيَائِهِمْ لِيُعْجِدُوا لَهُمْ وَاِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ  
و نیز غیر مقلدان باعث تقلید اکثران حسب خود آتش و گمان مبدان  
تشان - در ضلالت شیطان افتادند که قوله تعالى وَاِنَّ  
تَطْعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ تُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ  
اِنَّكَ تَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنَّهُمْ لَكَاخِرُ صُدُورٍ و نیز برادران  
امام شعرالی رح بقوله قد كان الامام احمد حنبل و بقول كثر القليل  
عمى في البصرة و دیگر اکثر بزرگان دین كثر تقلید را كثر چشمی  
نوشته اند اما غیر مقلدان باعث جهالت نفسانی و ضلالت شیطان  
مذاهب اربعه را كثر قرار دادند و همین كثر چشمی را بران دلیل  
آوردند حالانکه بزرگان میدان این اربعه را مراد داشته اند بلکه تلمیسی  
تلمیسی را مراد داشته اند کما مر ذکره مراراً یعنی گاه بروایت بخاری  
گاه بروایت مسلم در نزدی گاه بروایت انسائی گاه بروایت ابن  
محبوب و گاه بروایت ابن شیه و دارمی و گاه بروایت متذکر  
و حاکم و دارقطنی گاه بقول امام شافعی کوفی - گاه بقول امام شافعی  
گاه بقول امام مالک مدنی - گاه بقول امام حنبلی - گاه بقول امام

اذرائی. گاه بقول امام شامی. و گاه بقول حماد مسری. گاه بقول  
ابن حزمی هری. گاه بقول داود اصفهانی. گاه بقول ابن جوزی  
گاه با اعتماد نوشته شرکانی. گاه بر نوشته فیروز آبادی. و غیر ذلک  
حسب خواهش نفسانی. و دوسوسه شیطان کار کردن که گریختنی نوشتند  
و بهوافق مضمون آیت مذکوره ضلالت شمار دند.

## مقصود بالکتاب

در کیفیت مناظره من عاصی. با بعضی محدثان غیر  
مقدران و بی. و این مقصود تملیح چند تبصره است

## تبصره اول

گفتم چرا کتابیست بر تقلید نزد من فرستادید. و بچه نیت مذہب جدید  
اختراع نمایند. و بر اظهار استقرار آن اصرار نمایند. و در بیان  
خیرالامت است بر سر استوار مثل اسل و نه با اختلافات بسیار اندازید.  
گفتند که اصرار بر استمرار بر یک مذہب عین فرار از رحمت غفاریت. و برخلاف  
نورثانی ما انکمل الرسول فخذوه و ما نکملکم عنه فانتهوا  
و قرار بر این است که در میان جمیع ائمہ دایر و سایر است. و حق نیست مگر واحد است  
و بر چند بقول المجتهد المصنوع و کصیب خاکی رصائب اند.  
پس ما هر سه را حق می یابیم. بران عمل نمایم. چون بر استمرار  
بر یک مذہب مجتبی از اخبار. و دلیل از آثار نمی یابیم. بنابراین امر تقلید را

بدعت و معصیت و شرک فی الرساله شایعیم ، و مقلدین را چنان و  
چنین دایم و گوئیم ، و کتاب های مصنفه بر تو تقلید نزدت فرستادیم  
تا هدایت نماییم . - گفتیم جواب اینها تذکره المذاهب بدلائل مستدل  
داده آمده ام ، چنانچه قدری از ان بر شما و دیگر احبای فضیلت  
انما خوانده ام ، اما در اینجا نیز مختصرانه تائید تحریر نمایم ، تا تاثیر  
تقریرین عاصی - بعضی خواطر ارباب معانی مستظهر گردد و مستحکم  
شود . - اسے معترضان بدانند که اولاد دلائل شما از دو حال خالی  
نیست ، ممدوح و مفید شریعت است ، یا مقبوح و مبغض شریعت  
اگر ثانی باشد نزاع بر خاست و فتنه فرو نشست ، که قابل اعتبار  
نیست ، مثل اقوال کفار است . - اگر اول باشد ، عمل کل ائمه علی سبیل  
البدیث و الا نفراد بمنزعت بر خاست . و فتنه بر پا گشت ، چرا که  
بقول شما هر یک را از عاملین از ایشان باعث اصرار و استمرار بر یک  
مذهب مبین فرار از رحمت غفار . و اختیار خلاف آیت ما اتاکم  
ستار . - لاحق و لازم گشت ، که تمهیل کل ما اتاکم و کل ما نهاکم  
متصدیع و مشکف نشدند ، بلکه ترجیح احدی بر دیگری بی بردن  
بر یک مذهب مستمر و مستقر ماندند ، مثل شما لیکن و تکی را اختیار  
نساختند ، طرفه عجیب و لطیفه غریب این است که بنای مذهب شما  
بر اقوال مؤلفه همان ائمه دور گردان است ، چون بقول شما همه  
ائمه را باعث اصرار بر یک مذهب از رحمت غفار فرار لازم است ،  
پس شما را نیز بطریق اول فرار از رحمت غفار لازم شد ، که مذهب  
شما مبتنی بر فساد است ، و بنای فساد و لازم است ، پس مذهب

شمار افشاء لازم است. پس این قول شما مثل قول کسی است که گوید که مادرش  
زانیه بود. حسب شرع نکاح نه نمود. و ادا از بطنش رو نمود. با و صفش دعوی  
حلال زادگیش کند. بچه طور و خویش درست شدن تواند. و قول شما  
هم چنین است. بچه طور درست شدن تواند. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أَقْوَامٍ  
يَعُوذُونَ بِهِ مِنْ شَرِّ أَنْفُسِكُمْ وَالْأَقَائِمِ لَكُمْ الْمَضَرَّ أَنْ هَذَا  
الْأَكْسَلُ لَكُمْ فِي النَّارِ وَالسَّقَرَةُ هِيَ أَيْ مَعْتَرِضَانِ مَعْنَى مَا لَكُمْ  
الزَّحْجَانِ نِيتِ كَمَا تَقُولُونَ (چون نباشد ظاهر بینان را که مثل  
آبِ بِنِیَانِ اند بیانی گوید و کور باطنان نادانان را دانای کجا  
که مثل باریک بینان باریک بینی نمایند. و مانند حقائق شناسان  
حقائق و دقائق شناسی کنند. اگر چنین نبودندی. هرگز بهر جای محل  
ما التکراه را محبت نمی آوردندی) بلکه چنین است بشنوید و پند گیرید  
که اولاً مضمون حرف ماسی ما التکراه مخصوص بآل نبی و غنیمت است  
پس عمومیت را در آن مداخلت نیست. کما فی الجلالین و العباسی و  
البیضاوی و الحسینی و الاحمدی و غیر ذلک ما التکراه اعطاکم  
الرَّسُولُ مِنَ الْغَنِيِّ وَالْغَنِيمَةُ فَيَكْفِ الْأَحْتِجَاجَ بِهَا عَلَى الْعَرْمَةِ  
علاوه بر این مقال آیات تقدیمه سوره حشر دال است. قوله  
لَعَالَى مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى وَالْيَتَامَى وَ  
السَّائِلِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ كَمَا لِكُلِّ ذُو لَهٍ يَتَنَ الْأَغْنِيَاءَ مِنْكُمْ  
وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَابْتِغُوا لَهُ حُرْمَةً فَانْتَقِلُوا  
ثانیاً بر تقدیر تسلیم عموم میگویم که چون از شارع معنی عموم ما التکراه  
او بالتخصیص معین گشته. پس آنرا حال برین سوال دال مانده

که معنی عموم کماز عظمیٰ مراد است. یا خصوص. اگر خصوص یعنی نمی یا امور غیر  
منسوبة و غیر معارضه و غیر موقوفا و غیر منتسبه مراد باشد. چنانچه گفته آمد در حدیث  
مَاجَا ذَیْهِ النَّبِیِّ صَلَاحُ شَرَاذِیْمِی و در نزاع برخاست. و گفته شد  
که آئمه اربعه حتی الوسع پیش بردند. و بطرزش او امر و نواهی مآخذند. و اگر  
عموم یعنی کل احادیث موقوفا و منسوبة و منتسبه و منشریه و مختصریه و غیر ذلک  
مراد باشد. پس احکام شرعیات با هم بمنزعت برخاست. و گفته شد بر این گفتند  
چرا که شما هر قول منتسبه بقول النبی صلعم را قول النبی صلعم تصور کرده با قول  
غیر آن قریب می خورید. و از آن رفته اند سلام می اندازید. و قلم بناس  
احکام می سازید. و باعث ظاهر یعنی دور اندیشی را دور نمایند. و در میان  
معارض و غیر معارض و عام و خاص مشترک و مآول و حقیقت و مجاز و غیر ذلک  
اسلامی لحاظ و امتیاز نمی دارید. بلکه مثل طوطیان چند روایات رطب و آب می  
حفظ نموده خود را عالم و محدث پندارید. و بر همان روایات منقوشات  
ما تا کم آید را حمل سازید. از آن مردمان انضال است می اندازید. و از قول الهی  
اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ اَوْفَوْا بِعَهْدِیْ مِنَ الْكِتَابِ ثُمَّ نَبَوْا بِالْاِغْلَالِ  
و یُریدُونَ اَنْ تَضِلُّوا السَّبِیلَ خبر ندارید. ای ظاهر بیان ظاهر  
یعنی را بگذارید. یا ربک بنی را اختیار کنید. بیت  
اگر همیشه ندی بمعنی گراسی که معنی از صورت نمائید بجای

و حق نیست مگر واحد است گفتن. و آنرا دلیل قوی دانسته بر آن نازان شد  
و از آن بطلان حقیقت مذاهب اربعه فهمید. گو یا خاک انکاری. بر آیات  
قرآنی و برین احادیث پاک نبوی. انداختن است. و قوله تعالی قَالَ لَوْ حُ  
سَبْتُ لَا تَذَرُنَّی الْاَرْضُ مِنْ الْكَافِرِیْنَ دِیَاراً. و قال موسی

ما بنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم الآية - وقال  
ابراهيم فمن تبعني فانه عني ومن عصاني فانك غفور رحيم -  
وقال عيسى ان تعد لهم فانه عبادك وان تغفر لهم فانك انت  
العزيز الحكيم - اگر حق واحد بود پس در قول انبيا مخالفت نشد پس  
اخرج الطبراني بن حسن عن ام سلمة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان في السماء ملكين  
احدهما يامر بالشدّة والاخر يامر باللين وكل مصيب وذكاء جبرئيل  
وميكائيل وبيان احدهما يامر باللين والاخر بالشدّة و  
كل مصيب وذكاء ابراهيم ويزحاً ولى صاحبان احدهما يامر  
باللين والاخر بالشدّة وكل مصيب وذكاء ابراهيم ويزحاً ولى  
صاحبان احدهما يامر باللين والاخر بالشدّة و  
الازالة - قال ابن عبد الحسين توجبه الى بنى قريظة لا يصلين  
احدا العصر الا في بنى قريظة فادرك بعضهم العصر في الطريق  
فقال بعضهم لا نصلي حتى ناتيها وقال بعضهم بل نفضل لم يردنا  
فذلك قد كره ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فلم يعفف احدا منهم  
رواه البخاري عن ابن عمر في رواية ابن ابي عمير فاني رجال من بعد العشاء الاخرة  
ولم يصلوا العصر بقول رسول صلح لا يصلين احدا الا في بنى قريظة ففضلوا  
العصر لها بعد العشاء الاخرة فاعا لهم الله بذلك في كتابه ولا  
عنقه بعد رسول صلح كذا في شرح مسلم وغيره - چون در بخارا حق پر و جابر  
استحق شد و دعوی شما که حق نیست مگر واحد است باطل گشت پس بالفرض حق واحد  
است و السلام می کنم پس اما چون متعین نیست چون کنم پس لامحاله مثل اصحاب این حدیث  
که هر دو فقره جانب خود را حق تصور میدهند و بران عمل کردند و حتی که ممدوح  
شدند پس ما هم باز اسباب را بعد از حق میدانیم پس در این جمله مذکور حنفی را ترجیح دادیم

كما ترجم بعضهم الفعل وبعضهم المترك فخلاصه دستور الاثر انه كذا است  
والحق في موضع الخلاف واحد ولكن لا يعلم ذلك الا بحمد  
باليقين فليبدأ قلنا بحقيقة المذهب الاربعه وهذا ما  
علم بان ابن مسعود في المفضلة وفي التي مات عنها زوجها  
قبل الدخول بها ولم يسم لها مهر فبطل ابن مسعود عنها فقال  
اجتهد فيها برأى ان اصيب من الله وان اخطأت لئلا ومن  
الشيطان امرى بها مهر مثل نساء هالوكس ولا شطط وكان  
ذلك بحضور العمامة ولم ينكر عليه احد منهم فكان حكا  
على ان الاجتهاد يحتمل الخطاء اما شمارا كرام وحى برحمت واحد اثنين  
خصوصا برحمت قول شما نازل كرويد كه بعد مرد و مشهور و عبور و مورد كرام  
شرعت احداث نمائيد و همین احداث را حق دانید - كذا اقول اكثر اسخطا منسوب  
سازید به و القول النبوی صلعم من احداث في امرنا هذا ما ليس هذا  
فقد مراد الخ فعل شما امر و دومی شما رید به شما فقط بعد اوت كذا برحمت  
مگر واحداست می گوئید تا از ان ابطال حقیقت مذاهب الربیة كرون توانید  
ورنه قول و نقل شما مطابق عمل شما نیست كه شما بر احادیث مخالفه حسب خوا  
نفس انیه عمل نمائید پس در اینجا خصوصیت حقیقت واحد كجا باقی ماند و خلاصه  
از حدیث بسنده ذكر ناقص و ضعیفی شود و سجدت طلق بن علی از من و كذا  
و ضروری شود و غیر تمام و اگر برین اکتفا كنید به عبارت مولا نا امام جلال الدین  
سیوطی البشنوی و غیر سازید و باید گزید ان جهالا من الناس قالوا  
ان النبى صلعم جاء بشرح واحد ومن اين فذا هب الامر لثمة  
فهو مخزون عن الرضا والهدى والعلم الربانيون برميون من



هذه الاقوال المخرقة :

تفسيه و از حدیث بنی قریظہ و انرا بن مسعود رضی خولی دیگر نقل کرده است - کہ هر چه بدیدیم  
حسب مقتضا حال مخلص نیت اسلام قیل و قال کند : و اجتهد سازد : و معذور باشد  
بلکہ مصاب باشد و با جور گردد و ثواب یابد : کما فی هذا الحدیث : قال النبی صلعم  
ان اصبحت فک محشر حسنات و ان احطت فک حسنة - و فی  
حدیث آخر جعل المصیب اجرین و للخطی واحدًا کذا فی التوضیح و غیره -  
و فی حدیث آخر قال رسول الله صلعم اذا اجتهد الحاکم فاصاب قلبه  
اجر او ان اجتهد فاحطأ قلبه اجر اخرجه الشیخان و ابو داود و کذا فی التیسیر  
و مجتهدین را بخطا تخطیه کردند : و خود را باخراج مسائل حق حق محقق دانستن  
گو یاب قول ربوبانی ( کہ برای فرمیدین ماده خودش شیر نر را بجام شجاعت و جواهر حق  
بیکار فعل تحقیر و تخطیه کرده شجاعت خود را بر ساخته بود ) و ثقیف نمون : یاب سخن  
جابه مدعی فضیلت بمقابله قول فاضله محقق فریب خوردن : و ارسایه تمیز از بار  
طافت و لیاقت امتیاز کجا که اختیار حق و باطل نمایند : آیا جواهر شناسی فعل جبر است  
است : یا نادانان غیر جوهریان - اگر بر و بر و غیر جوهریان لؤلؤ و جواهرات اصلی و  
و دیگر سنگهاست : و مثله است که نمائند نقیصه مصنوعی - بازند : لا محاله اکثر اوقات تبرک اصلی  
بنقله مصنوعی گرایند : و بر غبت گیرند : همچنانست حال غیر مقلدان که امتیاز معارض  
و غیر معارض اصلا ندارند : بلکہ هر چه بصحاح و غیره می یابند : بر غبت گیرند : و  
آنها را ما تا کم الرسول فهمند : و این نیست : بلکہ صحاح را رسول ا یقین کردند :  
اللهم احفظنا من هذا الاعتقاد الذی یستلزم منه فی الایمان  
الفساد : و بر آئین بر یک مذہب مجتہد است : و بر این عزیزانند :  
کما صرت فی المقصدات الثانی من هذا الکتاب اما شمار اعتقاد خلیفان

فی کذب و الزامات باز دارد و در نه قضاهاست عدم تقلید عین حجت شرعی بر قیاس  
تقلید دال است - ریاده ازین حاجت قبل و قال نیست

### تبصره دوم

در مباحثه ثبوت مسئله حرمت رضاعت بیک مقصد - حالای پرسیم که کدام مسأله  
گرامی و صلا امام لایم امام اعظم کوفی رحمه العلام خطا کرده - برخلاف حاجت  
قرآن - براس و قیاس و خوبان ساخته و بگوئید اگر در یایم و ضرور بگذاریم  
و بالراس و العین عمل بالنس کنیم - گفتند که امام صاحب بیک مقصد حرمت  
رضاعت را اشاعت نمود و حالانکه حسب حدیث معتبرین لزوم و صحت نیز محتمل  
ثابت نیست کما ذهب الیه الثانی من جمیع کتف که ضرور امام صاحب را نیز حدیث  
رسیده باشد و شما و غیره از ان اطلاعی و علم نداشته باشد و که زمانه امام صاحب  
زمانه باقی آمده سابق است و در هرگز سراسر اینجاست نفس قیاس را داخل نمی دانند  
و بناء احکام تشریف بران نمی بناد و زیر که فرموده خودش است که هر چه  
احادیث می یابیم و قیاس را دران داخل نمی سازیم و حاکم در مسایل غیر علی بالان  
هم نمی نمایم و چنانچه بار دیگر دلائل این تقریر بدفعه چهارم مذکره است و یکم  
و بدفعه چهل و نه و شصت و شش تبصره دوم مقصد ثانی تحریر گشته و بار دیگر  
دیگر تبصیر آمد و کما فی روضه العلماء عن ابی حنیفه رحم اذا قلت قولاً و کتبت  
یخالفه قال انکره قولی بکتاب الله فقیل اذا کان خبر الرسول صلعم یخالفه قال انکره  
قولی خبر الرسول م فقیل اذا کان قول الصحابة یخالفه قال انکره قولی بقول الصحابة  
و کما فی فتوحات کبیره و فی الشیخ محی الدین فی الفتوحات مکتبه بسنده الی الامام ابی  
حنیفه رحمه الله کان یقول ایاکم القول فذین الله تعالی بالمرامی و علیکم بالان  
فمن خرج منها ضل - فان اگر مسئله را در قرآن و حدیث و آثار نمی یافته بچسب

قیاس شرعی و ان مدخلت ساخته و در اراخی النعمان بن ثابت است گفته  
 که در این اوائیه الشعرانی اما ازین لازم نمی آید که بتقلید تالیفات مشرقون  
 بطلان تخلیه آنکه خیر القرون باشد که آن تالیفات بمقابله اقوال آنکه استخوان  
 را شاید نگفتند که این فقط اعتقاد مقلدان ابو حنیفه رحم است ورنه وجودش نزد  
 محدثین ثابت نیست گفتیم خیر هر چه باشد باشد حال حدیث معتبرین کجا و کدام است  
 بیا رید تا بینیم که مختلف فیہ است یا متفق علیہ چون کتاب موطا امام مالک رحم و  
 کردند و کردم ناگاه حدیث معتبر یعنی و الکائنات مصلة واحدة  
 فانه یخرج عن عبد الله بن عباس رضا ویدند ویدیم و در بخاری و  
 تیسیر الوصول نیز یافتیم شکر خدا تعالی بجا آوردیم که از ان جنمایم را مجمل گردانید  
 و بر حقیقت ندیدیم امام عظیم رحم و بر ثبوت تقریریم تقویت گرفتیم و گفتیم که اگر کسی  
 دیدید و خواندید این را ندیدید و نخواهید دید آیا در باب حرمت رضاعت عمل  
 بکدام حدیث احتیاط تراست اصلاً انور سازید یا با وجود وجود و بدون حدیث موافق  
 قول امام بجه طور گویند که امام برخلاف نص عمل کند و بجه طور بر او طعن می زنند بکلی  
 شما ازین حدیث مصمم جاهل و غافل بودید یا عالم و عاقل بودید اگر جاهل  
 بودید به جهالت و غفلت بر شما طاریست یا جاهل از ابر عالمان طعن زدن رواست  
 و اگر عالم و عاقل بودید با وجودش آنرا تحقیق داشته بر امام طعن می زنید به رشک  
 شما از ندیق شریعت هستید

تعلیم ای برادران مقلدان - بعد از علمان زندیقان غیر مقلدان هرگز قریب  
 نخواهید بود بلکه ایشانرا مثل مار استین و عبد الله بن مسعودی مضران و مبطلان مشرق  
 دانید که ایشان بنیست قلع بنای اسلام همین طور نزد جهل و حق تعالی که مخالف  
 قول امام باشد به ظاهر کنند و موافق را مخفی دارند و باموضوع گویند و تا

در میان خلایق مساوات انداختن توانند و نیز عین سبب ابطال تشریع است

### تبصره سوم

در مباحثه قرأت فاتحه پیش امام - باز گفتم که اگر مسئله دیگر دارید بپایان  
گفتند که قرأت فاتحه خلف امام مقتدی را ازین حدیث زیرین ثابت است  
فرض - امام صاحب بجه طور مخالفت نماید و مشکوٰۃ از عبا و ده بن ضامت و  
قال کذا خلف النبی صلعم فی الصلوة الفجر فقرء فتقلت علیه فی الفجر  
فلما فرغ قال لعلکم تقرءون خلف اما کمه قلنا نعم یا رسول الله صلعم  
قال لا تفعل الا بائحة الکتاب فانه لا صلوة لمن لا یتقرء و  
رواه ابو داود و الترمذی و النسائی معناه و نحن روایت الابی داود و انا قول و  
یمارحنی القرآن فلا تقر و التبی من القرآن اذ احضرت الایام القرآن  
تعلیم معتبر نشان این حدیث را از مشکوٰۃ با خود از دلی آورده بودند و کلام  
معلم خود مولوی محمد حسین صاحب سبقتا خوانده بودند به بروجم ظاهر کردند تا  
و نه و مخالفت نفس از امام بیان کنند چون در آن غلطی سخاو باغت کشید  
و دیدیم بهنہ الفیر با تا تل جوشش با صوب گفتیم که این کلام لا تفعل لا یتقرء  
بجاء لا تفعلوا اصیغه جمع از افصح العربی باشد و از اهل العرب هم بخاند  
اما سوده و لان باده ولی خود بر قوس را مجرودید و صحاح و غیره من کتاب الحادی  
قول النبی صلعم تصور بیده به با فہم معنی حسن و قبح نفس حلی و استمه به بر توفیق  
بر این عمل ولی نمایند - طرفه بران ایست که بو توفیقش امام صاحب را بطریق  
چنان و چنین گویند به آری مضمون این حدیث لفظاً و معنی با و از بیان بر طایر  
و ضعف و وضع خود شهادت میداد و اولاً بیان لفظ این است که لفظ  
لا تفعل را که مشکوٰۃ شمار قوم است و شما آنرا با فہم معیش و بغیر صحیح

خوانده دعوی محذرت نماید. صیغه واحد حاضر نمی است و ضمیر آنست در  
 مشتر است. حال آنکه بدلیل احکام تقریر آن خلف اما مکمل فلنا مخاطبین  
 جمع اند. فیکف التعلیق. و کیف التعلیق. بهذا الحدیث بالرسول صلعم علی  
 وجه التحقيق. ثانیاً. بیان بطلان معنوی این است که لا تفعل صیغه  
 نمی است و تا وقتیکه ناهمی در معنی علت قبح نمی بیند. نمی نمی کند. و  
 درین حدیث علت قبح ننازع است و تنازع نیست مگر بقراءت مقتضی  
 خلف الامام. و لفظ قرائت فاسخه و غیر فاسخه را شامل است. و تنازع در  
 هر دو صورت دال کامل است. پس بعضی معنی عنه را مقبوح و بعضی را ممدوح  
 دانستن کار نبوت نیست. پس همچنین اقوال را بر رسول کریم منسوب ساختن  
 و آثار با امور شرعی استلال گرفتن. و بر همین خبر احادیثی مبنی بر امام راطعه زدن  
 کاه صاده دالان نیست. هرگز فعل صاحب دالان نیست. و چیزی دیگر  
 بطرز دیگری گیرید. و بگوش دل نبوش کنید. که از لفظ معناه (که در  
 روایت مذکوره مذکور است) خیل داغ و لایح گشت که الفاظ این حدیث  
 چیزی دیگر بود. و در لفظ معناه را چه محل بود. و علاوه بر آن مورد  
 واحد اختلاف است. و این دالالت بر ضعف بود. چون در اینجا وجود اتحاد  
 مورد بعضی نماز وقت فجر و آیات مختلفه رونمود. پس احتمالات هشتم بد  
 مستدل فرمود. که شاید از روی خطا آن فی السیاحت یا از ناقل نقل روایت  
 یا از کاتب کتابت بوقوع آمده است. شایسته الایفاحة الکتاب را بر تکیه  
 حدیث لا صلاوة الا بفتح الکتاب زیاده کرده باشد. و بجای  
 لا تفعلوا لا تفعل و بجای واحد مذکر غائب جزم واحد مکمل جهرت  
 و بجای الامام بالقرآن الا بالقرآن یعنی بجای لا تقرؤا

بشی من القرآن اذا جهر الامام بالقرآن اذا جهرت الامام القرآن  
 واقع شده باشد بنا بر این این حدیث معارض احادیث زیرین صحیح  
 شدن نمی تواند که ما ذهب اليها الامام الاعظم ع  
 که تو گیتی ترا که می پرسد بخطبه تو که می شنود و به که این حدیث تلقی  
 است تا این مدت و از مقبول گشته می آید و بقدری تو مقدر و روح و خدای  
 سخنان اید و گفتیم که شما گیتی شمار که می پرسد و اقول شمار که گوش  
 کن به که بر تو تقلید شود که شنب شاید سازید و بعد مدت مدید شنب با سبیل  
 مستنبطه سدید به آنکه مقبولان خدا و ما مجیب نمائید و تقلید آنکه که اسم و  
 احادیث صحیح زیرین معارض این حدیث پیشین تلقی علی اینست که مقبول  
 شد و می آید به هرگز بقدر شما مقدر و روح و خدای و سخنان اید که شمار را انبار  
 در میان لا تفعل ولا تفعلوا که واحد و جمع راست نیست و اگر گفتم  
 این حدیث صحیح هم باشد تا هم مراد هم بمراد باشند و مراد شما بمراد گردید  
 زیرا که صیغه لا تفعل یعنی لا تفعلوا موافق ما است نه موافق شما و ما  
 بقاعده مفهوم مخالف باطل است و نیز از مضمون احکام جمله سدید و موافق  
 که خلف الامام قرأت بالا خفایم درست نیست به چر که اگر درست بود به حضرت  
 احکام فرمودند به نه مقتضای حال بر شما دال بود به بلکه حضرت قرأت  
 خفیه (یعنی آواز نفس) را دریافت فرموده لا تفعل بقول شما و لا تفعلوا  
 بقول ما فرموده بودند تا بآیت و اذ قرأ القرآن فاستمعوا له و انصتوا  
 منطبق باشد و با حدیث صحیح زیرین مخالفت نگردد و قال رسول الله  
 صلعم من كان له امام فقرأ الا امام قرأ له اخبره امام محاضر این حدیث  
 صحیح است بخبر بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند و در سبایه و علیه جامع

گفته که آنکه اشقة اللمعات - وعن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم  
 انما جعل الامام ليؤتد به فاذا اكبر فاكبر واذا خراء فالنضواء رواه  
 ابو داود والنسائي وابن ماجه كذا في المشاوة - الصائغ عنه ان رسول الله صلعم  
 انصرف من صلوة جهر فيها بالقراءة فقال هل قرأتم احد منكم  
 انفا فقال رجل نعم يا رسول الله قال اني اقول مالي انازع القرآن  
 قال فاني الناس ان القرآن مع رسول الله صلعم فما جهر فيه بالقراءة من الصلوة حين سمعوا ذلك  
 من رسول الله صلعم عليه وسلم رواه مالك واحمد وابو داود والترمذي و  
 النسائي وروى ابن ماجه نحوه ١٢ - وعن ابن عمر والبياضی قال قال رسول  
 الله صلعم ان المصلی يناجي ربه فليخبر بما يناجيه به ولا يجهر بعظم  
 على بعض بالقرآن رواه احمد كذا في المشاوة - آياتنا فقط بهمان حديث و  
 را دیدید و خواندید به این سه حديث را که در همان مشکوة بود اند نمایید و خواندید  
 یا پرده ضلالت چشمان شما را بپوشید یا بقهر قمار چشمان شما فوراً اگر گردید که  
 این احادیث را ندیدید :

چشم بداندیش پرگنده باد عیب نماید نهش در نظر سیریت  
 برکنده به آن چشم که بدین باشد بدین همه جا در خور نفرین باشد

و دیگر احادیث بشنوید : بر سر عالمی آنها بخونید . - وعن ابی نعیم و هب بن کلبان  
 انه سمع جابر بن عبد الله يقول من صلى ركعة لم يفرغ فيها يام القرآن  
 فلم يصل الا وراء الامام كذا في الموطأ جامع الحرم و مثله في الترمذي و  
 تيسير الاصول - وعن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا سئل هل يقرأ  
 احد خلف الامام قال انما صلى احدكم خلف الامام فحسبه قراءة  
 الامام واذا صلى وسعدا فليقرأ قال وكان عبد الله بن عمر لا يقرأ خلف

الامام كذا في الموطأ لما كذا - وحاشية بخاري آورده است كه لا يقرع  
الموتم عند الحنيفة اصلاً لقوله صلعمه من كان له اداء فقره  
الامام له قرأه وقبره في موطأه عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم  
الامام فان قراءة الامام له قراءة وسناده صحيح على شرط الشيخين له البخاري و  
مسلم به كذا قال ابن الامام في فتح القدير ولو يده بل لينة ما روى ما كذا  
في الموطأه ثنا وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله يقول من على ركعتي الخ  
وقال هذا حديث حسن صحيح ورواه الطحاوي في معاني الآثار مرفوعاً اه بكذا  
في حاشية البخاري - وروى عن عدة من الصحابة قساوا كما في التذمة في  
الظهير والخطاوي - وعن ابن مسعود رضي الله عنه انه سئل عن رجل سجد  
بدر ياكلهم قالوا لا يقرع خلف الامام كذا في التذمة في - وعن ابن مسعود  
كنا انقر خلف الامام فنزل واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا  
كما في در المختار نقلاً عن كتب الحديث - ومولانا شاه ولي الله قدس سره في  
حجة البالغ وان كان ماموماً وجب عليه الانصات والاستماع  
كفته في نيزدان نوشته به كه والسرفيه ماض عليه من ان القرع  
مع الامام تشوش عليه وتفت التدبر وتخالف تعظيم القرآن  
ولم يعزم (اي الشارع) عليهم ان يقرعوا سراً لان العامة  
متى ارادوا ان يصححوا الحروف باجمعهم كانت لهم حجة مشقة  
فسيحل في النهي عن التشوش - واگر گوئيد كه در حالت امكان يا خذ  
گويم كه نبايد خواند - كما في تلك الحجة البالغة اقول بحديث الذي رواه اصحاب  
السنن ليس يبرح في الامكان التي يفعلها الامام لقراءة المأمون (ثا)  
وعلى التزل فاستقر القرن الاول اياها يدل على انها ليست مستقرة



ولا تخلف به الجمهور والدا علم - و نیز در تفسیر کبیر بحالفت قرأت خلف  
بشرح بسط التقریر نموده - حتی که آنرا لقلب موضوع تصریح ساخته :

بأنه لم يطرأ عليه خبره و غيره كقولهم بشنوبه و كوش و غيره و لم يفرح  
افرا - و تقویت نماید بعد از قرأت فاشحه در پس امام اینکه باعث همان قباحت  
ضرر بوده و مخطورات مستور - آنرا نه صاحب بخاری در بخاری آورده - نه صاحب

در مسلم گرفته - نه استاذ المحدثین امام مالک رحم در موطا اخذ نموده - بلکه برخلاف  
الاوسای الامام روایت کرده - اگر این حدیث بقیه مستثنای الالباقه

الکتاب صحیح بود - این هر سه بزرگ که گواهی الاصول علم حدیث اند البته در  
کتابهای خود درج نمودند - هرگز متذکر نگردند - بلکه مثل متأخرین آنرا

فرض دانسته بران عمل ساختند - و اما مانعی و ابوداود و سندی که بین  
اختلاف روایت بعد از لا تفعلوا استثنای الالباقه الکتاب را

زائد گردانند اعتباری نیست - که با وجود اتحاد و اختلاف لفظی و احوال بر  
ضعف است - کما ذکره - علاوه بر آن بخاری و غیره را با خفاست تخفیف

رکن بشرعیت متم کردن - یا بجهالت منسوب ساختن - العیا و باید و امور  
ان انسانی شافعی المذهب بود شاید بسبب تقویت یا تعصب مذمبی استثنای را زائد

کرده - یا کل ایشان بر روایت تطبیق لا صلوا الالباقه الکتاب مخالف  
خورده - قرأت فاشحه مقتضای را از منی لا تفعلوا مخصوص نموده - و بتقسیم

فانصتوا فانصتوا ما یقر من القرآن عویر لنا ظنیم اگر گوئید که چون  
بخاری و مسلم و مالک رحم الله تعالی این حدیث را نقل کرده اند و کتاب خود را

درج کردن نموانند و هر جا شک و تحجین و موطا موجود نباشد - عدم شری  
لازم نباشد - و جوابش چنینست - وجه مهم که اول اینکه احمد شری درین تقریر سوال

منفعت است. و در امر زوال امر و مقرر شدن آن چه که بچنین کل آن اجابت را  
که امام ابوحنیفه رحم الله انما استنباط مسائل کرده صاحبان صحاح رحم نیافتند. و بنا بر  
در کتاب نشان درج کردن توانستند. و باز موجب طعن بر امام حنیت. و نشان  
امامت و تابعیت است. و دوم اینکه پس همچنان هر احادیثی که در صحاح موجود  
نباشد. و هم بحثش هم لازم نباشد. هر گاه چنین باشد. صحاح کلی احکام شرعی  
را جامع نباشد. پس عمل بالمحدث صحت عمل بکل الاحکام بجه طور متصور شدن تواند  
اگر نتواند. کمال شریعت زوال پذیرد. و حال آنکه قوله تعالی - الیوم اکملت لکم  
بر کمال شریعت ناطق است. از ابطال آن لازم شود. و العیاذ بالله. معلوم است که  
بر تقدیر مسلم صحت استثناء الالباقی. کتاب در باب صحت نماز بخاری و مسلم و  
مالک رحم و معتزبان نشان چه باید گفت که با اعتقاد شما قرأت فاستحسب امام کن  
نماز است و ایشان بترکش عمل کردند. و حتی که از دنیا رفتند. و چهارم پس همچنان  
ممکن است که اکثر احادیث صحیح صحیح با امام ابوحنیفه رحم رسید. و با ایشان نرسید.  
اگر بعضی زائد از ایشان رسید. و بخلط وضع رسید. و این مخلوط و ضعیف  
باعث قرب زبان با امام نرسید. و هر شاخه بچنین مخلوطات را بمقتضای قول امام  
سند گردانید. و بنا بر آن در بیان مقلدان فادات واقع گردید. و پنجم آنکه  
بر تقدیر تحقیق صحت این استثناء احترام مقدور نیست. که این نیست مگر خبر افاضت  
و خبر احاد زائد علی کتاب و الضعوا. فاقروا ما نیر من الشرائع. و این شد  
تواند پس این حدیث مع الاستثناء بر مخالفت قول امام اعظم رحم شایسته  
نمی تواند. که قرآن مجید مؤیدش می گردد. و فهاذا القولون بعد یا ایها  
المعاندون. و افخیر التقليد تامر و نئی اتبع یا ایها الجاهلون  
و اینجا مناسب می نماید که قدری حال اختلاف آنکه در میان شمایم.

و احتیاج امام شاهرخ را بخوان می سازیم : تا مرده ما را شبهه خفی رود و بقرین  
 امام و توفیق جلی گردد و بدین است که امام شافعی رحم الباقین قرأت فاشحه را در کتاب  
 بدلیل حدیث لا صلوة الا بفاشحه الکتاب فصاعدا فرض گفته \*  
 و امام مالک رحم قاشحه و ضم سوره را نیز بدلیل لفظ فصاعدا همان حدیث فرض  
 فرموده \* و امام ابو حنیفه رحم قرأت فاشحه و ضم سوره هر دو را چنین دلیل واجب  
 گفته که خبر واحد است \* و بدلیل قاشحه و اما تیسر من القرآن مطلق قرأت را  
 نیز فرض فرموده بدلیل این اجمال تیسرین سؤال دال است برکه کلمه ماها تیسر  
 عام است عام قطعی است احتمال بیان ندارد پس قول رسول صلعم لا صلوة  
 الا بفاشحه الکتاب معارضه اش شدن نمی تواند که خبر واحد است و آن بالاتفاق  
 صحیح است پس علم یقین را واجب نباشد اما غایبه ما فی الباب اینکه واجب العلم  
 یقین باشد و آن مرتبه واجب است بنابراین امام صاحب هر دو را رعایت کرده  
 بر وجهی که خود داشته بد از کتاب نفس قرأت را فرض ساخته \* و از سنت قرأت  
 فاشحه و ضم سوره واجب نموده \* کما فی التفسیر الاحمدی و لا یتبین شیء من القراءة  
 فی الصلوة و قال الشافعی ان قراءة الفاشحه فرض فی الصلوة و علی التعین بقوله علیه السلام لا صلوة الا  
 بفاشحه الکتاب و ما یکضم السورة ایضا فرض بقوله علیه السلام لا صلوة الا بفاشحه الکتاب و السورة و ما یکضم  
 عندنا لما ذکره اهل الاصول ان قوله ما تیسر عام و العام قطعی عندنا فلا یعارضه  
 قوله علیه السلام لا صلوة الا بفاشحه الکتاب لانه خبر الاحاد و یوطئ بالاتفاق  
 فلا یوجب علم یقین غایبه اشوجب العمل بدون یقین و هو مرتبه الواجب فاضنا  
 کما من الکتاب و خبر الواحد علی مکانها فکان نفس القراءة فرضا و الفاشحه واجبه  
 و کذا ضم السورة \* و اگر چنین نباشد \* معنی لفظ تیسر منسوخ شود و  
 آن متوع است بحدیث کلامی لا یمنع کلام الله و کلام الله

این کتاب در بیان احکام و فروع دین است

کلامی - و کلام الله یبلغ بعضه بعضا کذا فی مشکوٰۃ و اسو  
 آن بتایید انام انظم رحم حدیثه بایرم به منید و الشاف ساریه و قال عن  
 ابی هریرة و غیره روایت لابی داود قال قال رسول الله صلعم اخرج فباذنه المذنبه  
 انه لا صلوة الا للقرآن ولولا نسخه الكتاب فزاد و فی روایت دیگر از ابن مسعود  
 انه صلعم قال لا صلوة الا للقرآن فاعلم ان رسول الله صلعم اعلناکم و اخی  
 عننا اخفنا عنکم فقال له رجل رايت يا ابا هريرة ان لم ازل على ايم القرآن  
 فقال قد مضى عن ذاك رسول صلعم فقال ان انتهيت اليها فزادک و ان  
 زدت عليها فهو خير و افضل کذا فی التبیة الاصول و پس ازین فرغیت تخصیص  
 فاکتبه و ضم سورة بطل گشت و و ايضا اگر بالتعین فاکتبه فرض شد و این روایت  
 مسوخر گشت و عن عبد الله بن ابی اوفی قال جازحل الی النبی صلعم فقال ان لا  
 ان اخذ من القرآن شیئا لعلنی یا یخترنی قال قل سبحان الله و الحمد  
 لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله  
 کذا فی مشکوٰۃ و مطابقت قرأت دین روایت دخل است و و ايضا قال  
 صلعم من صلح صلاوة لم یقرأ فیها بفاتحة الكتاب فهو خلدج و غیر تمام الخراج  
 النقص کذا فی التبیة و غیره و نقصانی شیء مبطل شیء نیست و و مثل خلدج  
 خلدج خلدج و در بخاری فقالان فقالان فقالان هم موجود است و چون از قنات  
 سلب امان حضرت معاذ بن جبل فرمود و از خلدج نیز سلطان بخار لازم ناید  
 و دیگر بشوید و که حدیث لا صلوة الا بفاتحة الكتاب مثل حدیث الامام  
 من الا امانه له و حدیث لا صلوة لجان المسجد الا فی السجدة  
 و حدیث لا صلوة بحضرة الطعام است  
 تبصرة چهارم در گفتگو و مقدار رضاعت

۵۲۱۲  
 خلاصه بیان است  
 شرح کلمات غریب  
 من خلاصه  
 در بیان حدیث  
 من خلاصه بیان است  
 در بیان حدیث

باز گفتیم خدا را دیگر بگوئید : گفتند که ابوحنیفه رحمہ اللہ در مقام ابرودت رضاعت  
 برخلاف آیت قرآن حولین کا علین دو و نیم سال مقرر کرده : گفتیم کہ برادران  
 ما سادہ لوحان - دقیقہ بیان - امام بلاغت نشان - اسلامانی فہمیدہ خواہنہ  
 سطعون سازندہ آری امام ابوحنیفہ رحمہ اللہ سچے راس برخلاف قرآن بیان نفرمودہ  
 بلکہ برجا و ہر مسئلہ و ہر معاملہ احتی الوسع از قرآن استنباط سافہ : بعد از ان از سنۃ  
 بعد از ان از اجماع بعد از ان از قیاس منبسطہ ما لقاہم لما قالہ المعاذ بن جبل رضی اللہ عنہ  
 صلعم اذا ارسلہ الی الیمن و صدق قولہ و حمد اللہ علیہ و ہو حدیث مشہور و ہماروی  
 ان النبی صلعم حين بعث معاذ الی الیمن فقال لہ بالقبضۃ یا معاذ فقال بکتاب اللہ  
 قال فان لم تجد قال بسنۃ رسول اللہ صلعم قال قال لم تجد قال اجتہد برأی فقال  
 احمد اللہ الذی وفق رسولہ باریضی رسولہ بکذا فی التیسیر وغیرہ من کتب حدیث  
 پس اگر قیاس محبت نبودے : البتہ رسول اللہ صلعم انکارش فرمودندے : و شکر خدا  
 سبحانہ آوردندے بعد بنابر ان در نورالانوار مذکور است : فلو لم یکن القیاس حجۃ  
 لا تکرہ و ما حد اللہ : ایضاً اخرج الدارمی عن بشر بن ان عمر بن الخطاب کتب الیہ  
 ان جاک شیء فی کتاب اللہ فاقض بہ ولا یفتک عن الرجال فان جاک ما لیس  
 فی کتاب اللہ فالظر سنۃ رسول اللہ صلعم فاقض بہا فان جاک ما لیس فی کتاب اللہ  
 ولم یکن فیہ سنۃ رسول اللہ صلعم فالظر ما جمیع علیہ الناس ففی ذہ الخ کذا فی الازالہ : و  
 ایضاً فیہا اخرج الدارقطنی فی جملۃ کتب عم الی ابی موسیٰ الاشعری فی اب القفا الفہم  
 فیما یجلیج فی صدرک ما لم یلجک فی الکتاب و سنۃ و عرف الامثال و الاشباہ ثم قس  
 الا و عنہ ذلک فاعلم الی اجتہا الی اللہ عزوجل و شہبہا بالحق فیما ترمی : و ایضاً  
 فیہا عن میمون بن جہران قال قال کان ابو بکر اذا اور و علیہ یخصم نظر فی کتاب اللہ  
 فاذا وجاہ فیہ القضاۃ بنہم قضی بہ جان لم یکن فی الکتاب و علم من رسول اللہ صلعم فی

ذلک الامر سنۃ قضی بہ فان اغیاء خرج فسال المسلمین وقال انما انی کذا وکذا قبل  
 علمتم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قضی فی ذلک بقضائہ فترجا اجتماع الیہ النظر کما تم علیہ کمرین  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قضی قضاہ فقیول ابو بکر احمد لشد الذی جعل فیتا من حیث علی فیتا  
 فان اغیاء ان ید فی سنۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جمع رؤس الناس واخیرهم فیتا  
 فافاجتمع رایم علی امر قضی برواد الدارمی بخصوفا امام صاحب ہوارہ وکبر  
 توحید خاوند مجتہد غریبی بودے چون جریسے متنوعہ السائل از نفسین یافتے  
 باصل شریعت در آورے و بیکان تدریس و ہدایت پیش ساختے و اما بعضی بعض  
 و بعضی بعضی قائلین و بعضی بعضی واجب لوازم و علالتی بیان فرمودے چنانچہ خریداران  
 بخوارش خود اسباب صوری و معنوی ہمارا ازان دوکان خریدارے و تجارت  
 دینی و دنیاوی بجا بجا بردارے بلکہ بعضی اسباب ازان برگرفتہ دوکانے علاحدہ اجار  
 نمودندے و آنرا بخود بنسوب نمودہ شائع و متائع ساختندے چنانچہ صورت حال  
 استنباط مسئلہ مدت رضاعت برین مقال شاہد و ال است کہ امام صاحب امام  
 الایمہ و استاذ المجتہدین است

## فائدہ جلیلہ باستنباط مسئلہ مدت رضاعت

امام اعظم کو فی البیضا فیہ رحمہ چون درایت سورۃ احقاب حملہ و فصالہ مع اول  
 آخرش و بابت سورۃ لقمان و فصالہ فی عامین و آیت سورۃ سئل  
 حولین کاملین و در روایات عن ابن عباس رضی اللہ عنہما اذا وضعت لبا  
 لستعہ ارضعت احدی و عشرین و اذا وضعت بعد ستہ از  
 اربعہ و عشرین - بکنانہ التفسیر جامع البیان الضیاء عن ابن عباس رضی  
 اللہ عنہما قال اذا وضعت المرأة لستعہ اشهر کفاه من الرضاع احد  
 و عشرین شهرا و اذا وضعت لستہ اشهر فهو حولین کاملین

لأن الله تعالى يقول حملة وفصاله ثلثون شهرا - كذا في التفسير  
للمير طي رجم - وأيضا قوله عائشة رضي الله عنها لا يموت الولد في البطن أكثر  
من سنتين كذا في تفسير الاحمدى وغير ذلك رايت في تحقيق - وفكر تدقيق - نظر  
وغور فرموده - معنایین مختلفه و معناییم متخالفه بدل معزز الیه رو نمود پس  
احتمالات کثیره - و مضموهات غیره - را بر تقریرات گوناگون - و تقریرات بدو  
بیان فرموده پس از همان تقریرات هر یک از آنکه متاخرین و سرخر نه به جمل  
بناساخته - و هر کس بخود مستقل گشت - را که بکنه احتیاطش که در کدام صوت  
محقق است را بیاف -

**احتمال اول** - چون ثلثون شهرا بهیئت مجمعی خبر حمل وفصال هر دو است  
پس حسب قیاس ظاهری هر دو مدت ثلثون شهرا شدن باید - کما فی قولکم  
زید و عمر و خالد السنان - فالانسان خبر لكل واحد  
منهم - **احتمال ثانی** اینکه با تنصیف خبر هر دو باشد - کما فی قولکم  
انما اكتسب زيدا وعمر وثلثين درهما بالشركة فتصفف بينهما بلا  
زيادة و نقصان - **احتمال ثالث** اینکه - یا فصال بآیت حولین  
که مابین مخصوص شده باشد - کما ذهب الیه الشافعی و صاحبان مذهب  
و بعد سقاطیت مخصوص فصال بقیه ششماه اقل مدت حمل متعین باشد کما ذهب  
الیه الاثمه کلهم اجمعون بلا خلاف - لما استدلل به علی بن  
الحی طالب فر علی ان اقل مدة الحمل ستة اشهر مع قوله وفصاله  
فی عامین - مروی ابن ابی حاتم عن نوحه بن عبد الله الجعفی قال  
تزوج منا رجل امرأة فولدت له ثمانا الستة اشهر فالطلق الى  
عثمان فامر له زوجها فقال علی اما سمعت الله يقول وحملة وفصاله

ثلثون شهرا وقال وفصالة في عامين فلم يجدها في الاستة  
 اشهر فقال عثمان والله ما فطنت لغدا - واليضاروى عبد المبرزا  
 في المصنف عن الى الاسود اول قال دفع الى عمر بن الخطاب وكذا استا  
 اشهر خال عنها اصحاب النبي صلعم فقال على الا ترى انه يقول  
 وفصالة ثلثون شهرا وقال وفصالة في عامين فكان الحمل همتا  
 ستة اشهر فذكرها عمر بن الخطاب في تفسير الكليل للسيوطي رم احتمال رابع  
 اينكه - يامد اظلا بعضه في البعض بر دو خبر باشد - كما مريانه احتمال خامس  
 اينكه - اگر لحاظ معنی ظرفیت فی (که در وفصالة فی عامین مذکور است) و خیال روا  
 ابن عباس نیز منبوره کرده شود به معنی کمال حولین کاملین زوال افتد و بی تحقیق  
 این معنی یا اکثر اوقات صورت پذیرد و بهر آنکه اکثر زمان را وضع حمل در میان است  
 نه و ده و یازده و دوازده ماه متحقق می گردد و در آن صورت هرگز بهر آنکه معنی حولین  
 کاملین متحقق نمی باشد بلکه لامحاله نقصان پذیرد و کما قاله ابن عباس در  
 روایتی المذكوره فاین حولین کاملین للفصال - احتمال سادس اینكه  
 اگر فقط معنی کمال حولین کاملین ملحوظ باشد پس معنی وفصالة فی عامین بر  
 رو و بهر معنی ظرفیت در آن متحقق نباشد به یا منسوخ گردد و کما قاله احد تکلیف الطاق  
 بینما - احتمال سابع اینكه و اگر اکثر مدت حمل که از روایت مذکوره حضرت عائشه  
 صدیقہ فرمود سال است ملحوظ شود به مدت فصال باقی ششماه گردد و اما باوایت  
 البیه احد - احتمال ثامن اینكه - و اگر اکثر مدت هر دو حمل و فصال که در دو  
 سال است بالتداخل ازین آیت ملحوظ باشد پس ششماه بقیه مدت فطام که ضرورتا  
 شدن تواند بهر آنکه چون بمضمون حولین کاملین کامل و دو سال شیردوشی لازم گشت  
 پس در چنین باید که شیردوشی را گاهی شیر نوشاند به و گاهی به طعام خوراند



تاثیر تویش بتدریج بطعام خوری خوگیر باشد تا تبرک شیب و فتنه خوف الهی منقطع  
 گردد و بکما ذهب الیه زفر و مالک رحمها بکذا فی المنظری و لیکتب فی  
 غیره ایضا۔ احتمال ناسخ اینکه اگر لحاظ اختلاف وضع حمل کرده شود و دو  
 سال بالیقین مدت فصال متعین شدن نمی تواند و بنا بر آن مالک رحم خبری مدت  
 فصال را بر دو سال بالیقین زیاده کرده و زفر رحم بلحاظ معنی لفظ کاملین سال  
 مدت فصال متعین ساخته و تا بعد دو سال فصال فطام را هم یک سال کامل باشد  
 لما تر ذکره۔ احتمال عاشر اینکه شاید خداوند تعالی هر دو را هر دو مدت درین آیت  
 باعتبار حیثیت و تدخل عموم سنوی داشته باشد پس تخصیص ششماه باقل مدت حمل و  
 تخصیص دو سال بحد فصال هر جا حاجت برآورد و تا حسب مناسب حال و مقتضای  
 مقال۔ دال شدن تواند و چنانچه ابن عباس رضی عنہما روایت مذکور هر دو را بمقتضای  
 حال رعایت کرده یعنی وقتیکه ششماه وضع حمل متحقق گردد و معنی کمال حولین کاملاً  
 منطبق شود و وقتیکه بعد ششماه وضع گردد و ثبوت معنی ظرفیت و فصال فی عین  
 متحقق باشد و در آن مضمون کمالیت کاملین یافته نمی شود پس معلوم شد که بیشتر  
 لو لم تکن الاعتبار لبطلت الحکمة و بقوله تعالی فاخذبر وایا وای الا  
 بصار و درین آیت اعتبارات را داخل دادن حکمت کلی و مصلحتی است حی  
 زیرا که خالق الخلق سمند را حقائق را بهین کوزه آیات منظر الدقایق و خل ساخته  
 با اختیار و ابتدای آنکه امتنان و آگاه داشته تا همان ملاحان شریعت بسوگشایی بیاخت  
 بتلاش اخذ طرق معرفت و در آن غوطه زنند و بقدر حیثیت و بابت خود یاد و  
 مسائل بدست گیرند و باطل را است آرند و فطمه ما قاله الله تعالی فی موسی ع  
 قال هی عصاة التوکوا علیها واهتس بها علی غمی ولی فیها هادرب  
 آخری پس درین آیت تلثون شهر را مثل عصای موسی ع اعتبار است شش ماهی

پس چون از تقریرات مذکوره - و تقریرات مزبوره - بر دو حیوات متعده ده مشهور -  
و احتمالات متکثره مرقومه - خبر یافتید - و مضامین مختلفه - و مفاهیم متخالفه  
در یافتید - به حال اعمی گوئیم که مدت فصال را حسب احتمال اول - و دوم سال یعنی  
مجموع ثلثون شهر مقرر ساختن بغایت احتیاط است - بهیچیکه حیوت نکاح  
متعلق است - و هم جامع جمیع احتمالات و مدت فطام است - اگر بحال حوالین  
کاملین دو سال مدت فصال مخصوص گردد - و سنی بحقیقت عند انبیا و  
همان ثلثون شهر اثنی عشر باشد - در آن صورت است خواه نخواه سحرمت مبتلا گردد -  
زیر که در آن مدت اگر شیر ده شیر نوش را شیر دهد - شیر ده یا و شیر نوش و شیر نوش  
و دخترش خواهرش و غیر ذلک باشد - و نکاح بانان حرام گردد - لهذا احتیاط را در  
افتد - کما فی التفسیر الاحمدی لهذا کان هذه مظنة مشتبقة تحکم  
البحیفة سرح بالغا حولان و لصف حول احتیاطا فی لعل حرمة  
النکاح بالرضاع ای ان امرضعت للرضعة فی هذه المدة فیکون  
هی اقله و زوجها اباه و انبتها اخته و غیر ذلک فی حرم النکاح  
لحق ۱۲ - و لما فی حجة البالغة الرضاعة لحمة کلمة النسب فوجب  
ان یحیل علی النسب هو قوله صلعم یحر من الرضاعة ما یحر من  
من الکلافة - و لما فی الموطا لما کان رسول الله صلعم  
قال یحر من الرضاعة ما یحر من اللبن لادلة - پس در همین مقام  
احتیاط بیکه اولی تر باشد - علاوه بر آن اینست که سیاق قبل و قال - و دلالت  
عالم - و اشارت مقال - بر همین منوال دال است بر آنکه حوالین کاملین بر آن  
تصیفه منازعت بمقدار مدت اجرت و نفقه و کسوت زوجه مرضعه معتد فی غیر مقدر  
بیکه منکوحه شیر گردیده یا مرضعه اجنبیه واقع شده است - زیرا که خداوند تعالی

۱. مطلقا مطلقا با اولاد و صغار را ذکر کرده + بقوله والوالدان یرضعن  
 اولادهن حولین کا حاین اولاد رضاعت برادر واجب گردانیده + باز  
 بقوله لیس امراد ان یشتر الرضا عده سلب وجوب نموده + باز بقوله وعلى  
 المولود له من رزقهن وكسوتهن بالمعروف فان ولنفقهها والابات بر  
 والد همان اولاد واجب ساخته + باز بقوله لا تکلف الله نفس الا وسعها  
 لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولدها سبب تخفیف مجبوری  
 از هر دو جانب نموده + باز بقوله فان امراد فصلا عن تراض منهما  
 اولثا ور فلا جناح علیهما بدت فصال را بر مرضی و مشوره هر دو والدین  
 متعین و محل ساخته + باز بقوله وان امراد تمکن لسترضوا اولادکم  
 فلا جناح علیکم اذ اسلمتم ما اکستم بالمعروف باستیجابه دایه غیر  
 والده اجازت داده + باز باظهار احسان والده در سوره لقمان و فصاله  
 فی عا لین گفته + باز همه را مجتمع نموده بسوره احقان و حمله و فصاله  
 تلثون شهرا فرموده + باز بسوره طلاق بقوله فان ارضعن لکم  
 فالتوهن ارجوهن واتمروا بینکم بمعروف وان لتاسرتهن فبیعت  
 له اخری واضح نموده می گوید که اگر زنان با از انقطاع علاقه نکاح مرفر زندان  
 شمارا شیر دهند پس مشروط به شیر دادن ایشان ایشان را بایدید + الغرض والدات  
 مذکوره - را خواه مطلقه معتده باشند یا غیر معتده بلکه متکاح غیر رفته باشند +  
 میرسد که اولاد و صغار شان را تا دو سال کامل بلا جبر و اکراه بخوابش خود یا شیر شو  
 که مقتضای الفت و شفقت مادر می باشد و مودت فرزندی - بحسن است و همین است  
 و نان و نفقه یافقا اجرت بر تقدیر منکوحه غیر نامندت بالمعروف از والد همان اولاد  
 گیرند که بداد طلاق بوحشت انداخته + بنا بر این بلا گرفت اجرت با اولاد و صغار

مساحت و مسابقت و مدارات نخواهد کرد بلکه بمضمون من امراد ان يتم الرضاعة  
 و بمضمون حرف فائے فان امراد - و فلا جناح عليها - فان اخضع  
 لکمه - شیرزادان را نیز اختیار دادند - اما والدین نمی رسد که قبل تمام مدت همان  
 دو سال کامل اولاد را از والدات حیرت آمیز نماید - تا آن مدت زنان و نفقه را  
 اجرت را انت بگویند - نهان بمضمون فان اراد فصلا لهما اگر شیرخوار و شورت  
 طرفین مدت فصال را از دو سال کم و بیش نماید - یا اولاد بمضمون استرضوا لهما  
 حواله دایم غیر والد سازد - کردن تواند پس ازین صاف صریح واضح و واضح  
 نوشت که حوالین کا صلین براس منفع همان منازعت فیما بین واقع گشته است پس  
 سلطان محقق ثلثون شهر شدن نمی تواند که گاه بگاه حسب مصلحت والدین مدت  
 فصال کم و بیش همی شود - اما بر تقاضای متنازع همان دو سال کامل متعین گردد - و بکذا  
 فی تفسیر الاحمدی و المدارک و الهدایة و فی کتب الاصول - فما قبل فی المظہری من خلافه  
 قلین لثبتي لان الفاء المذكورة تنافه - و ما در آن مضمون ظرفیت فی (که در قوله  
 لقالی و فصلا لهما غایب است) معنی کم و بیش است و میسر - و نحوای ثلثون شهرا  
 زیادت را خبر دهد - قطعی الترجیح لقول ابی حنيفة رضی الله عنه لا احتیاطا كما فیه  
 مرارا - فما حسن ما اختاره الامام الأعظم رح اگر گویند که چون امام صاحب بر  
 باسقاط مدت حوالین از ثلثون شهر اربعه ششماه را باقل مدت حمل اختیار کرده - باز  
 دو و نیم سال کجا باقی مانده - که مدت فصال همانقدر گردد و اکثر مدت حمل نیز مثل  
 مدت فصال حسب قول امام صاحب دو و نیم سال شدن لازم می آید چنانکه فقط دو  
 سال مقرر ساخته - این نیست مگر حکم است - گوئیم که چون وضع حمل بعد از یازده  
 یا یازده و دو و زده ماه مثلا که اکثر اوقات بوقوع آید - پس در صورت حوالین  
 کما علمین کجا باقی مانده مدت فصال همان حوالین کاملین متحقق باشد - این نیست

مگر شکم است: اگر گوئید که اعتبار را اعتبار است کما قلتم - گوئیم که اگر این اعتبار را اعتبار است ان اعتبار را نیز اعتبار باید کرد و در کلام اعتبار احتیاط احوط است لحاظ باید نمود و تمیز باید ساخت و چون حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا مذکورہ خود حلفاً فرمود کہ ولد و شکم ما درش از دو سال زیادہ نمی ماند لهذا اکثر مدت بہ مدت دو سال تخصیص یافتہ و در مثل مدت فضال دو و نیم سال بودے \*

اگر باز گوئید کہ چون بقول صحابی رضی اللہ عنہ تخصیص نمایند: چرا بنص رضی اللہ عنہ تخصیص نمایند: یعنی بہ جولین کاملین تخصیص فضال نمازید: گوئیم کہ در جولین کاملین باعث احتمالات شکی احتیاط را بہ بافتہ و در روایت حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا لایقہ الح احتیاط را و خطہ نگشتہ فظہم الفرق الثلثہ لا تفعلون - اگر باز گوئید کہ از مضمون ان یتیم الرضا جہۃ الامام رضاعت از دو سال زیادہ شدن نمی تواند: گوئیم کہ ادعای زیادہ شدن نمی تواند نہایت صحیح شدن نمی تواند: بلکہ العقبہ زیادہ شدن تواند: اما کیکہ معنی الف و لام الرضاۃ نفہد: چیز را گفتن تواند: و در نہ از مضمون الف و لام الرضاۃ ایمان رضاعت اجریہ متعینہ دو سالہ کہ بدفعہ خصوصیت والدین وارثہ مراد است اما و گیر ائمہ دیگر گویند پس این مسئلہ نیست مگر مشتبہ است و مشتبہ احتیاط احوط است پس باخذ قول امام صاحب لیکہ احوط است: و خدا ہذا فائدہ صعب شدید: فائدہ افزودہ بجدید \*

### نہضہ پیچ و رجت تا مین با جگر

باز گفتیم اگر چیزی دیگر داری: بسیارید: گفتند کہ امام صاحب مردمان را از ثواب تا مین با جگر کہ با جادہ صحاح موجود است محروم دارد: گفتیم نے نے مرگز جنین کہ امام صاحب کسی را از ثواب محروم دارد: بلکہ از عقاب بسوے ثواب برگرداند: \*

انشاء الله تعالى هر کس ان مخفی را بیوم الحساب معلوم یابد به ای معتزضان گرچه  
در باب تأیید احادیث متعدده وارد گشته به اما بعضی از این مطلق و بعضی از این  
مقید بالجمله بعضی از این مقید بالسریه و روایت مطلق و مخفی ضعیفان را معتقد و موثق  
است این گرچه حدیث چهارم مخالفت کند به اما حدیث ستریه معارضت نماید و چنانچه  
روایتی از عمر رضاست که چاره چیز است که امام درویش افغانند. نعوذ و بسمله  
و آمین و سبحانک اللهم رحیم - رواه ابن جریر و الطحاوی و ابن شاکر  
ابن ابی شیبہ - و از ابن مسعود نیز مثل این روایت آمده که ان شاء الله الموت  
و مدارج النبوت و در جامع الجوامع لسیوطی پس قاعده اذا تعارضت اقطا  
و قاعده اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال پیش آمد به پس براس ترجیح احادیث  
ثابت باید دان و دلیل حدیث خیر التکرار مخفی و حدیث یناجی هر به و حدیث قل  
و غیره باشد به علاوه بیان بروایت بخاری قال عطاء ابن دینار دعاء امین  
دعا است و دعاء را بمضمون ادعوا لکم تضرعاً و خفیة ان لا یحسبکم الله  
مخفی بایزوا ند به اگرچه لقبیه عبارت همین روایت مخالفت کند به اما غیر ممکن باشد  
که الحاق کرده معاند باشد به که روایت ترمذی و خفص لیا صوته معارضش  
گردد به چون حال روایات متأخرین (که با قول مضاعفین مخلوط است) چنین  
باشد به قول امام تابعی هر یک معتبر باشد به بطریق ترمذی چیزی دیگر می گویم  
که اگر راست خواهند به و عدل و انصاف نمایند به بسبب عمل با بجز تفسیر قرآن  
لازم آید و آن حدیث کلام لا یسمع کلام الله اح باطل است روایات  
قرآنی اینست قوله تعالى قالصتوا - وقوله تعالى لا ترفعوا اصواتکم  
وقوله تعالى ادعوا لکم تضرعاً و خفیة وقوله تعالى و ذکر ربک  
فی الفساک تضرعاً و خفیة دون الجهر من القول به و قوله تعالى

اذ نادى ربه نداً خفياً - وقوله تعالى - آمحسبون اننا لنسمع  
 سرهم وننصواهم - وقوله تعالى - وان تبدوا ما في انفسكم  
 او تخفوه فيحاسبكم الله - وقوله تعالى - اني اعلم غيب السموات  
 والارض واعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون - وقوله تعالى -  
 اولما يعلمون ان الله يعلم ما يسرون وما يعلنون - وقوله تعالى -  
 واسرروا كلامكم او جهروا به فانه عليه يدات الصدور - وقوله تعالى -  
 ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب  
 اليه من دبر الوريد - وغير ذلك ايتمه آيات قرآني قطعي را احاديث جبريه اين  
 كه گفته است مقابله و معارضه كردن نمی تواند باشد نه عمل بران درست باشد  
 و با همی گویم كه از شامي پرسم كه آيا خداوند عالم الغيب و الشهادة را احصاء و  
 جمعا دانسته كه ما من مخفي را نمی شنود گمان برید

[illegible]

از دل و برای اعتدال و آرد شود و در حالت نماز چراغ خام و نگردد و ای متعزضان  
اگر آئین با بجز شروع بود و هرگز حضرت ابن مسعود و مردمان مجاهدين بالا آئین خاک  
انداختن را حکم نفرموده و کما فرموده متبصره الثالثة

### متبصره ششم در بحث رفع یدین

بارگفتم که خدا را اگر چیزی دیگر دایم بیاوردید گفتند که جا و میت رفع یدین بایستد  
و معتبرند و واحادیث عدم رفع قلیل و غیر معتبر و بیانست که معتبر غیر معتبر اختیار کرد  
چون مناسب است و چه اعتبار امام صاحب چرا حدیث مرجوع را ترجیح داد و چه  
بناسه مذہب باین ترجیح نه داد و گفتیم که حالا از تقریر شما دریافتم که شما بناظره مخالفت  
و عوی شما را (که امام صاحب صاحب را بر خلاف نصین را سیدید) تغییر و تبدل  
داد و روه قرار فرمایش گرفتید و بنا بر آن تقریر در راجح مرجوح نماند و غیر مرجوح  
تا هم جواب شما میدهم بشنوید که که راجحیت و مرجوحیت حدیث امر است یا عی کیاخته  
شده محمد بنین متاخرین است و گفته نیست و چنانچه شما خود در باب گفته و اصل گوید  
باز چرا مرید عی را محبت آرید و خیر بر تقدیر صحت حجتش نزد متاخرین بمقابله قول امام  
تالعی حجت شدن نمی تواند نه آن معتبر باشد زیرا که بوقت امام تالعی رنگا سینه حجت  
و گیر بود و بعد از تخیل وضع و ضامین و اقراط و تقریرات متعصبین و واعظین رنگا  
و گیر و نمود و یعنی ایشان لغرض تعصب و عناد راجح را مرجوح و مرجوح را راجح  
گردانیدند و تابعین العبا و فادانند از ند و اکثر واعظین برای اعتقاد کنندین به قول  
خود قولش را بسند قوی تا سوال صلعم رسانیدند و کمانه العجا له مولانا عبد الغفر قدس سره  
به القول مثله

قاعده کلیه باید داشت که در هر مسئله احتمالی که هر دو جانب حدیث با واد  
گردد و پس از طرف که با قول امام اعظم راجح منطبق باشد ترجیح باید که قول امام



است و قول ما دون التالعی بمقتضای تالعی معتبر نیست و تالعی امام صاحب  
ثانی بوجه حسن ثابت گشته است و حاجت تکرار نیست و دیگر شنبه یکم اخبار را  
اعتبار است کمال که قوله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار و مضمون  
لو تکن الاعتبار لبطلت الحکمة و ان است دال و زیر که در رفع  
یدین و عدم رفع یدین احادیث و روایات راسته حال است و بشرطی و بشرط است  
لا ینیر و اشئی - یعنی نخستین در وجود و رفع یدین و دومین در عدم و سومین بین  
اگر چه وجود اول نسبت ثانی نزدیکتر است و اما چون ثالث را که صورت حال  
نماز را در آن است قیال و قال و ازان عدم رفع کعبه دال و با ثانی الصاق  
نمایم و نماید و صورت ناسخ و منسوخ را نیز از تواریح الحاق کنیم و کعبه و تبارک  
اسماء رجال و تصحیح مقال قیل و قال سازم و سازید و نیز از تعصب دست  
البته عدم را بر وجود حرج یابیم و باید گفت که ترا دین باب رساله تنویر این  
مولا نا محمد اسماعیل مرحوم کفایت باشد و گفتیم که شمار اجماع کفایت مبارک باشد  
و دیگر از خدا انان ضلالت باز دارد و آثار اهدایت نهایت و دلالت و نایب کفایت  
باشد و چیر که اول رساله مذکوره از تصنیفات مولا نامرئوس شدن گفتگوست و ثانیاً  
مولا نا خلیفه جناب سید احمد قدس سره بود و در کلکته دوسه بار و منو و کما  
رفع یدین نکردند و در مواضع حسنه خود بیانش فرمودند کما مر ذکره و ثالثاً  
مولا نا نایب خواه و ما بیان و ما بی دانند و مانند فریق دیگر طریق دیگر گرفته از خدا  
تکفیرش فتوی دادند و چنانچه فقیر حقیر روش نمود و لفتوی مقابلش دستخط کرد  
که پیرو مشرعم جناب صدوقی نور محمد قدس سره (اهمواره مع جناب مولا نا محمد اسماعیل  
مرحوم مصاحب جناب سید احمد قدس سره تا شهادت بود) بر و بروی فقیر لفتوی  
مقابلش دستخط فرمود و مولا نا را از همه متمسک باری ساخت و راجعاً در رساله

مذکور در عبارت تمام غیر مربوط واقع گشته است که ان سماع لیدین عند  
 الافتتاح والركوع والقيام منه والقيام الى الثالثة سنة غير  
 مؤكدة من سنين الهدى فليثاب فاعله بقدر ما فعله ان كان  
 فحسبه وان مرة فمثله ولا يلام تاركه وان تركه مبدئ  
 عمره ازین عبارت لیکه ظاهر و باهر است که اگر کسی تا مدت عمر تارکش باشد هرگز قابل  
 طاعت نخواهد شد پس امام صاحب راجح طاعت نمائید و مقلدش را چیرا چنان  
 چنین گویند که کسیکه گفته چه خوش گشته که پیران نمی پند مریدان نمی پائند و علامه بر  
 این قول را قول دیگر تناقض است و آن نیست که و تریب بالسنة الهدی  
 همنا فعل غیر فرض و غیر فحشص بالبنی صلعم فعله هو والخلفاء الراشدين  
 او امر و ابه او قرروا علیه قریه و لم یسبح و لم یترک بالإجماع  
 چرا که در غیر فرض واجب و سننه موکده و غیر ذلک داخل است پس تارکش چرا  
 قابل طاعت نخواهد شد بلکه قابل جزا خواهد شد و علامه بیان برخلاف آنرا امر و  
 رفتار کرده فاین التطبيق بین العبارتین - و ما براسه آن استجاب علی و  
 انقلاب کلی - این است که اگر عبارت تنویر العینین همه احادیث عدم رفع یدین مفید  
 و ضعیف باشد پس قوله ولا یلام تارک و ان ترک مدحه عمره یکم صحیح  
 و درست شدن تواند زیرا که چون جانب مخالف مرد و شود و جانب مقابلش  
 موجود یا بدشد که در اینجا ترک احد الامرین را فعل دیگر لازم باشد و همین است  
 حال تنویر العینین مگر قسم که آن از تصنیفات مولانا محمد ورح باشد اما شاید سبب  
 غضب و مجادله نوشته باشد و آن لغت نفسانی است پس در شریعت اعتبارش نیست  
 چنانچه پیشتر هشتم حکایت در میان آیات انشاء الله تعالی

جواب سکه مستمانه

من حدیثی کہ مسلم گرد و برود فریقین است از بخاری مذکور و مشهور بعد از ماورد شدن  
 بر رفع یدین است مبرور می آید و با آنکه بلند بانگ داده از علمای فریقین و فضلا  
 طرفین انصاف میخواهم بگویم اگر قابل تسلیم است تسلیم کرده تقلید بعد از رفع یدین اختیار  
 نمایند بیا بلا تعصب و تشویش سازند و آن حدیث است که عن ابی هریرة قال  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل المسجد فدخل رجل  
 فضله سلم على النبي صلى الله عليه وسلم وقال ارجع فصل فانك لم تفلح فرجع  
 فصل كما صلى لئلا يجاء فسلم على النبي صلى الله عليه وسلم فقال ارجع فصل فانك  
 لم تفلح ثلاثا فقال والذي بعثك بالحق ما احسن غيرك فسلمني  
 فقال اذ اقمنا الى الصلوة فأكبرتة فاقع ما تيسر معك من القرآن  
 ثم ارجع حتى تطمئن من الركعة لئلا تفسح حتى تعتدل قالها ثم اسجد  
 حتى تطمئن ساجدا ثم ارفع حتى تطمئن جالسا وافعل في صلواتك  
 كلها اخرجه البخاري والبيان في المشكاة ودين حديث باریکبار ووقفا  
 بشمار است فهم هر کس در اینانی رسیده اول اینکه این مقام مقام تعلیم عام  
 و بیان صفت صلوة تام است (کما فی الضعیفی) که در باب صفت صلوة مرقوم است  
 و وهم اینکه تعلیم خاص و تقلیل ارکان کما ذهب الیه الشافعی رحم  
 مراستعجاب است که امام تافعی رحم از بخاری تقلیل ارکان فرض گردانیده  
 و دیگر خویشان که می آید ترک سازند و هم تعلیم عام رفع یدین کما ذهب  
 الیه ابوحنیفه رحمه اگر رفع یدین غیر منسوخ می بود و البته تعلیم منقول  
 چهارم تعلیم عدم فرضیت قرآن فائحه لقبوله ما تيسر معك من القرآن  
 اگر قیرات فائحه فرض بود و ضرورتش فرمودند و کما ذهب الیه  
 ابوحنیفه رحمه کذا فی الضعیفی و چون کسی از غیر مقلدین را زهره انکار این

و بعد از آنکه در حدیثی که مسلم گرد و برود فریقین است از بخاری مذکور و مشهور بعد از ماورد شدن  
 بر رفع یدین است مبرور می آید و با آنکه بلند بانگ داده از علمای فریقین و فضلا  
 طرفین انصاف میخواهم بگویم اگر قابل تسلیم است تسلیم کرده تقلید بعد از رفع یدین اختیار  
 نمایند بیا بلا تعصب و تشویش سازند و آن حدیث است که عن ابی هریرة قال  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل المسجد فدخل رجل  
 فضله سلم على النبي صلى الله عليه وسلم وقال ارجع فصل فانك لم تفلح فرجع  
 فصل كما صلى لئلا يجاء فسلم على النبي صلى الله عليه وسلم فقال ارجع فصل فانك  
 لم تفلح ثلاثا فقال والذي بعثك بالحق ما احسن غيرك فسلمني  
 فقال اذ اقمنا الى الصلوة فأكبرتة فاقع ما تيسر معك من القرآن  
 ثم ارجع حتى تطمئن من الركعة لئلا تفسح حتى تعتدل قالها ثم اسجد  
 حتى تطمئن ساجدا ثم ارفع حتى تطمئن جالسا وافعل في صلواتك  
 كلها اخرجه البخاري والبيان في المشكاة ودين حديث باریکبار ووقفا  
 بشمار است فهم هر کس در اینانی رسیده اول اینکه این مقام مقام تعلیم عام  
 و بیان صفت صلوة تام است (کما فی الضعیفی) که در باب صفت صلوة مرقوم است  
 و وهم اینکه تعلیم خاص و تقلیل ارکان کما ذهب الیه الشافعی رحم  
 مراستعجاب است که امام تافعی رحم از بخاری تقلیل ارکان فرض گردانیده  
 و دیگر خویشان که می آید ترک سازند و هم تعلیم عام رفع یدین کما ذهب  
 الیه ابوحنیفه رحمه اگر رفع یدین غیر منسوخ می بود و البته تعلیم منقول  
 چهارم تعلیم عدم فرضیت قرآن فائحه لقبوله ما تيسر معك من القرآن  
 اگر قیرات فائحه فرض بود و ضرورتش فرمودند و کما ذهب الیه  
 ابوحنیفه رحمه کذا فی الضعیفی و چون کسی از غیر مقلدین را زهره انکار این

وحدیث است از این بزرگواریم که اگر پیش از رفع یدین تسبیح ثلثه یا باران امام جعفر  
متپوش کرده و پیش از رفع یدین دیگر تسبیح می آرد + عن ابی هریرة قال  
قال کان رسول الله صلعم اذا قام الى الصلوة یلبس حین یقوم  
بشکر یکر حین یرکع ثم یقول سمع الله لمن حمده لا حین یرفع صلاته  
من الركعة ثم یقول وهو قائم ربنا الی الحمد ثم یکر حین یرکع  
ثم یکر حین یرفع راسه ثم یکر حین یسجد ثم یکر حین  
یرفع راسه ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها حین یقضها و  
یکبر حین یقوم من السجدة بعد الجلوس متفق علیه کذا فی مشکوٰۃ  
در بخا حال رفع یدین مفقود است و قالش مسدود و همچنین در روایت  
مسلم از عائشه رض و در روایت متفق علیه الی هریرة رض و در روایت بخاری  
الی حمید الساعدی رض و در روایت متفق علیه از مالک بن الحویرث رض و غیر ذلک  
که در باب صفت صلوٰۃ مشکوٰۃ موجود است انرا رفع یدین یک قلم فرمود است  
لیس عمل بران ممنوع است و پیش از آنکه آثار بر ثبوت منسختی رفع یدین باشد  
به جنیده و الاضافه سائیده ان عبد الله بن التمر بن سرائی راجع الی  
فی مسجد الحرام و یرفع بیده عند الركوع وعند رفع الرأس  
منه فقال لا تفعل انه امر فعله رسول الله صلعم فی اول الامر  
ثم نکره و نسخ کذا فی هدایة و الايضاً و عن علقمة قال قال  
لنا ابن مسعود الاصل بکم صلوٰۃ رسول الله صلعم فیصل و لم  
یرفع بیده الا مرة واحدة مع الکبيرة الاقتراح و او ابو داود  
و الترمذی و النسائی و قال ابو داود و لیس هو یصح علی هذا المعنی کذا  
المشکوٰۃ اگرچه ابو داود و الترمذی و النسائی معنی غیر صحیح گویند اما بقاعده کلیه مذکوره

واجب العمل كرويه وبرواية دیگر ابو داود و تصدیقش باشد. وعن البراء  
قال رأيت رسول الله صلعم اذا افتتح الصلوة رفع يديه الى  
فريم من اذنيه ثم لا يعود اخبر ابو داود و كذا في تيسر الاصول  
بين معلوم شد كه معنى قول ابو داود و ليس يوصيح الخ ابن است كه ابن روا  
باین طریق ثابت نیست بلكه بطریق دیگر ثابت است و ترمذی حدیث ابن مسعود را  
حسن گفته و مولانا عبدالحق دهلوی در شجرة اللغات و مدارج النبوت منوخت  
رفع یدین ثابت کرده و الايضاً قال ابن مسعود رفع رسول الله  
صلعم فرمنا و ترك فركنا و الايضاً قال ابن عباس رمضان العشرة  
المبشرة لا يرفعون ايديهم الا عند الافتتاح و الايضاً اخرج  
ابو بكر بن ابی شعبة في مصنفه عن ابن عباس رضي الله عنهما لا يرفع الايدي  
الا في سبعة مواطن التكبير الاول و الاستقبال القبلة و  
الموقف و حمرتين و المنا و المروة و الصفا و كذا في هداية و مدارج النبوت  
و الايضاً اذن رواية ابو هريرة رضي الله عنه رفع يدين از صحابه بخوبی ثابت است  
عن ابی هريرة رضي الله عنه كان يصلونهم فيكبر كل واحد من رفع يدي  
له ما هذا تكبير فقال انها الصلوة رسول الله صلعم اخبرني  
و هذا لفظ الشيخين - وفي اخرى للنسائي (كان شافعي المذهب) ان ابا هريرة  
خرجوا الى مسجد بني رزق و قال ثلث كان رسول الله صلعم يعمل  
بهن تركهن الناس كان يرفع يديه في الصلوة مدا ويسكت  
هنيهة و يكبر اذا سجد و كذا في تيسر الاصول گفتند سجد طوارین  
روایت ترك رفع یدین ثابت است گفتهم كه عیان را بیان چه كه قوله ما  
هذا تكبير بر شفعی قبل دلالت كن و استجاب بر بعد و ميت فعل شهاد

رید و دیگر ذیل از کتب الناس بکبر عدم موجود بودنش در اوقات  
حجت می گردد و عدم موجود بودنش بشرق اول و ثالث بر عدم مستقر  
کند و نعمه فاقاله المولا ناسا و علی الله فی حجة البالغ و  
القرن الاول ایاها يدل علی انها لیست سنة مستقره  
و لا تأمل به الجمهوری ۱۲ کما مر فی بحث قرات الفاتحه و  
این روایت شیعین و غیرها نیز تصدیق آثار مذکوره شهادت می دهد  
گفته اند کان یرفع یدیه الخ را چه می گوئی گفتیم که شاید حضرت ابو سمره  
را حال منسوخیت رفع یدین معلوم نبود یا کسی معاینه این جمله را بیان روا  
الحاق نمود و گفته اند که شاه ولی الله قدس سره در حجة البالغ و الذی  
یرفع یدیه الی الصمن لا یرفع فان احادیث الرفع اکثر واشت  
فوشته و گفته اند که همان شاه صاحب در همان کتاب در پس همان عبارت این  
عبارت هم نوشته و غیر آن را لا یغنی لالنسان فی مثل هذا الصور  
ان یتأخر علی نفسه فتنه عوام بلد و هو قوله صلح الملاح  
قومك بالکفر لفقضت اللعبة و لا لیجد ان یکون ابن مسعود  
ظن ان السنة المتقررة اخر اهو ترک لما تلقن من ان فی صلوة  
علی سکون الاطراف الخ اسی معترضان هرگاه مرد و جانب احادیث  
کثیره و روایات غریبه و وارو گشته و بدلیل عبارت تنویر العینین شهاد  
لایانما تارک له و ان ترک مد لا عمرة اعتقاد شما هم این شده و که اگر  
در همه مدت عمرش ترک رفع یدین کند تا هم قابل ملامت نباشد و با وجود  
بجهت آن در میان خلایق عداوت انداختن و جنگ و جدل نمودن و مثله این  
امام عظیم رحم را مشرک گفتن چه مناسب است بدکار مفسدان بیت کیت

که تو در میان احادیث صحیح و غیر صحیح و راجح و مرجوح و غیر ذلک اصلاً امتیاز نداشته  
هر چه بر بانی می آید می گوئی به گفتیم که این همه اعتبارات محدثین سده صدی و  
چهار صدی را بمقابله اعتبارات ائمه خیر القرون اعتبار نیست بلکه مروت و کراهت  
بلکه قاعده کلیه مذکوره را خیار اعتبار است به زیر که صحابین را بجز توسطات متعدد  
و از سلات متباعد به آن هم از خلط رطب و یابس بالیقین و بالنص محفوظ  
نمانده به سید حدیث را بر رسول خدا صلعم رسانیدن نتوانسته در درجات سنی  
از درجه ائمه مجتهدین حدیث خیر القرون قری آن اوون ثابت گشته به چون مابدا  
اعلی بیایم به بمقابله آن بهدایت ادنی نمی گزایم به بنابراین به مخالفت صحاح نمی  
اماتایم به اثبات دعوی ما از دلائل صحاح عاجز نیستم به بلکه هر مسئله را که می خواهیم  
سجوبی ثابت کردن توانیم به چنانچه دانستید به انتقاد اهل تعالی آئینه هم بدانند به  
بمضمون گفتیم در دفع طعن غیر مقلدان در مسئله که نزد امام حکم  
قاضی ظاهر و باطن نافذ باشد

باز گفتیم که چیزهای دیگر دارید بیاورید به و جوابش از من بپرسید به گفتند  
که امام صاحب دین مسئله (حکم قاضی در امر ظاهر و باطن نافذ باشد گوید)  
خلاف حدیث بخاری مسلم نموده - **إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِذَا نَزَلَ بِكُمُ الصُّلْحُ فَقَالَ أَلَيْسَ لِي بِكُمُ  
بَعْضُكُمْ أَن تَكُونُوا أَحْسَنَ حُجَّةٍ مِنْ بَعْضِهِ تَأْخِذُ بِهِ أَفَلَا تَتَّقُونَ**  
**أَسْمِعْ مِنْهُ فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ مِنْ شَيْءٍ مِنْ حَقِّهِ فَلَا يَأْخُذْ بِهِ**  
**فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ** - انچه شیخان کذا آنکه بر اگر کسی بر غیر خود  
گذرد و بر او دین ندارد و قاضی حکم سازد و نداند زنی غیر خود به عی نند و او را بطریق آن چنانچه  
چیزها او ایشان را گردود به گفتیم که اولاً این مسئله خلافیه است به متفق علیها  
نیست به که الزام یاریم به و نادم شوم به چنانکه اگر شخصی از منافقین بپرسد و

خود را آراسته و پیراسته بفرش تحلل و احکام اسلام حدیثه باشد قوی و متعزز  
آزار از محمد بنین ظاهر کرده و محمد بن آنرا حسب شرط خود باقیته و خل کتاب حاضر  
پس بر خامل با حدیث مثل شما آنرا حدیث مرفوع گردانیده و در غلبه امیر آراسته  
شمارده و پس لامی از ان غیر بنی را بنی صلعم گردانید این لازم شود و خود باشد  
چقدر غرض منافقان بر عمل بجهلین افاضت حاصل گردد و در احکام اسلام  
خلل پذیرد و حالا باید دید که کدام ام ازین دو امر تر نشود حکم قاضی ظاهر و باطن  
و غیر بنی را بنی دانستن اعتقاد اصحیت تراست و ثالثا لکن مراد باید که  
بر اعتراض و تمثیل شما بهزار جان و دل قربان شوم و سخنوشی تمام در غیبت مالک  
تسلیمش کنم که سر اسرار با اکثر مطلب برابر می یابم که از ان بنائے صلالت شما از شما  
بر کردند تو انم اگر شمار بر قول خود از فرار برقرار یابم و زیرا که هرگاه حکم قاضی  
با وجود شهادت شرعی شایدین مکلفین ظاهر و باطن ناقد نباشد پس باقیست  
عدم ثبوت شهادت شرعی باخبار احاد حکم صحت کل مرویات صحاح و جمیع کتب  
صاحبان فلاح چگونه عندا ظاهر و باطن ناقد شدن تواند که هر کس آنها را فساد  
قول البنی صلعم شمارد و کل احکام شرعی را بر آنها مدرساند و حالا که از وضع  
و ضاعین محفوظ شرعی نباشد پس بقول شما لامی عمل بر بعض آنها نیز خل  
و طعی مدعی مذکور عندا حرام باشد پس اجتناب از آنها واجب و لازم گردد و  
لما فی مشکوٰۃ عن ابن عباس مرفوع قال قال رسول الله صلعم فی النار  
عنی الاما علمتم من کذب علی متعمدا فلیتبوء عقوبته فی النار  
فاین کلمه الفار فیکون فی النار کلمه القمار و این المفر  
ولا مفر لهما رب و حالا ای معترضان اگر از بجهلین اعتراض باز آید  
نیز که با ایمان ثابت باشید و در مثل روایات صحاح و حدیث خود را هم از دست



کہ انہم بموجب شہادت اہل شہادت حقیقتیں راورد یافتید و آن لقبول شایعند  
 نافذ نباشد پس ایمان شما کجا باقی ماند بیکہ حکم نبوت نسب شما ہم سخن رود و بیکہ  
 حقیقت امر را بجز نادروند و خدا کہ دانند العیا و باسد را الیٰ ایضا اینکہ از حدیث مذکور  
 نفوذ حکم رسول صلعم بہ نسبت مدعا علیہ قیاد نیست بیکہ عذاب مدعی کاذب و شاہد کاذب  
 مستحق است پس اینجور بحث مخالفت امام صاحب نذر نہ منتهی بطلب شماست  
 حراماً۔ اگر حکم قاضی نافذ نباشد عدالت از دنیا مثل غنقا باشت میانه عدم مرد  
 کند و با این نظام خلل پذیرد و احکام شرع مبطل مثل احکام کافران متحقق باشد  
 و آیت و استشهد و اشہدین من رجالکم ام و آیت و استشهد و  
 ذوی عدل عنکم و آیت اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ام  
 محل گرد و کہ با وجود اثبات اقرام مامورہ نزد امر نافذ نباشد پس حکم شرع  
 بجز بحث متحقق نباشد و العیا و باسد و ما و ما ایضا اینکہ این بحث مخالف حدیث نیست  
 بلکہ موافق حدیث است چرا کہ چون پیران پیران بخاری و مسلم رحم امام محمد رحم (کہ استناد  
 امام شافعی رحم و امام الشافعی استناد امام احمد حنبل رحم و امام حنبل رحم استناد مسلم  
 و غیرہ است) در مسو و خود روایت زبیر بن ابی اسنا و خودی نوید پس بشارت  
 بر آنکہ نوشته صحیحین کسی را نمی رسد کہ شور و شغب سازد و تمہدہ و تہنیت نیست کہ  
 نزد مرسید کہ شخصہ بخدمت حضرت علی رض بر نکاح زنی بلیغہ قائم نمود و زن منکاحش  
 بود و پس حضرت علی رض زن را بر وزن نزد همان شوہرش حکم فرمود و زن گفت کہ این  
 مرد مرا نکاح نکرد و اگر حکم چنین باشد با او نکاحم بدہ فرمود کہ من بتجدید نکاح نکردم  
 بر نکاح شاہدانت کفایت کنم و انتہا پس ازین بجزئی ظاہر گشت کہ حکم قاضی را بطلان  
 شہادت مکلفین ظاہراً و باطناً نافذ باید ساخت و درہ حضرت علی رض با وجود انکار  
 زن آنرا بلا تجدید بر نکاح سابق ثابت نمی داشت و اما مان مضمون لعنہ اللہ

على الكاذبين وسجدت بكير اقطع له قطعة من النار كما فرب ارقا  
منرا يابده اگر چه فهم شما این معنی را گنجایش نكند. لیکن شمس خدا پیغمبر را برسان  
که فتنه قوم را بر قوم تسلط سازد و از آن حقوق بعضی را بر بعضی ثابت بکند  
کسی را بر کسی حلال گرداند که در آن صورت وطنی غیر از آن غیر حلال گردد و در شرع  
پیچیدن حقوق را اعتبار کند. پس نزد خدا حکمش نافذ باشد. فتنه مثل شما و پیران  
پیران شما را بچنان دل و دماغ کجا که بفهم امام برسیدید و کهنش حدیثید. خدا  
لقد افردت بهذا الجواب. بتائید خالق الالهها در این جواب  
سألعا اینکه از تقریر شما (که امام صاحب درین مسئله خلاف حدیث بخاری و  
مسلم نموده) بوی شرک صاف ظاهر است که شما بخاری و مسلم را رسول صلوات  
دانید. و آنرا در ریالت با صحابیت ترکیب گردانید. پس استدلال شما باین  
اتخذوا حبارهم الخ که در حق مقابین سازید و بشما نیز ثابت گردید. فتنه  
ما قبل من احضر ثلثا لاختیه فقد وقع فیها. اگر این را مجاز اوردید  
پس در حق مقلدین فقه جرایم پیچیدن مجاز را دست بدارید. کما مر و کرده مر را در  
تکرارها. ثامنا اینکه بر اغما و تصانیف و تالیف و شروط و قواعد آیه و متاخرین  
مثل القرون. تصانیف و قواعد شرعیة مستنبطه آنکه مجتهدین خیر القرون را بتضعیف  
گردانیدن غفلا و مترا متبوع است. مدوح نیست. که ایشان به دلیل حدیث  
خیر القرون قرنی الخ انصاه و اعلمهم و خیارهم و اقرهم الی النبی صلوات الله علیه  
از غلط و ضلالت عین نسبت الی بعد هم محفوظ ترند. بنا بران مولانا شاه ولی الله  
در حجة البالغه و غیره و سپهرش مولانا شاه عبد الغفری قس سرهما در عجاله مافیه و غیره  
نوشته اند. که اکثر متاخرین محدثین را آئین نیز و ترتیب از دست رفته است  
ناچار و بعضی مسائل خلاف جمهور کرده اند. و با حدیث کتب غیر معتبره است.

حتی که مستدرا امام شافعی رحم و سنن ابن ماجه و دارمی و مصنفه ابو بکر بن شیبه و غیرهم  
 را نیز بهمت وضع شامل نموده اند و شما با وجودش بر تکیه احوال البعد هم اقربهم را  
 الزام دادن را ایمان تصورید و خدا را ازین تصور باز آید و در حقیقت تظلم  
 است متقدمین تصدیق نمایند و تا سماعا اینکه شما بغرض تنزیه جمال و  
 تنفیر جمال می گوئید که امام صاحب مخالفت امام بخاری و مسلم نموده و شما روایا  
 دانستد که امام صاحب بعد بخاری و مسلم متولد شده و در معنی مخالفت متحقق نیست بحال آنکه  
 این امر بالعکس است که امام قبل از امام بخاری و مسلم فوتیده پس نسبت مخالفت  
 با امام ثابت نگشته بل سبب متحقق شده و حتی که باعث مخالفت و تعصبت محلی  
 نام امام ابو حنیفه رحم را در سبب ذکر کرده اند و دیگر هم عصران و شاگردانش  
 را شیوخ تصوریده ذکر آنان ننمودند و چنانچه این امر بک نیکه شیوخ صحیحین را  
 می شناسند و نام آنان را تحت تبصره مقصد اول سبب نظر کرده باشند  
 ظاهر خواهد شد و قولم بیون خواهد آمد

اطلاق بر مانی **الضمیر غیر مطلق** ای غیر منقولان عرض شما  
 ازین مسئله طعن بر امام صاحب نیست بلکه بر شریعت است و ازیرا که بمضمون  
 (یک را بگیر و دیگر را دعوی کن) اگر عدم نفوذ حکم قاضی ثابت کردن توانید و بر ابطال  
 احکام شریعت بسوالت دست یابید یعنی عجب نیست که آینده بگوئید که چون  
 شهادت شرعی هم حکم قاضی نزد خدا نافذ نباشد و دیگر اخبار احاد را که می پرسد  
 که لایق اعتماد شریعت گردد و پس ازین قلع و قمع اسلام شود و که نه بر مسائل  
 فقهیه اعتماد ماند و نه بر روایات صحاح و ثنوق باقی باشد که این همه امور ثابت  
 نمی آید احتمالی است و با امور احتمالی بمضمون اوجار الاحتمال بطل الاستدلال  
 باطل است و پس امور شرعی را که نزد خدا نافذ نباشد و اعتبار نیست بلکه امر

فرضیت۔ پس ہر کہ ہرچہ می خواهد کردن تواند کہ حکم خدا معلوم نباشد  
نہ بصرفہ ہشتیم در دفع اعتراضی کہ بتخصیص مذہبی ترک  
سنت لازم آید گوید

باز گفتیم اگر چیز دیگر دارد یا باید گفت کہ بتقلید شخصی یا بصورت ترک سنت  
لازم آید کہ با خدا یکے ترک دیگر حتماً لازم گردد کہ گفتیم کہ تمحیلان ترک عالمین با خدا  
نیز بیشتر لازم آید اما شمارا فهم نیست کہ بہالت بر شطاطت کہ گفتیم چرا حوالہ  
ستواری شور و شغب نمائی ہا اگر راست خواہی بگوئی ہوش فوش کن کہ زید و دیگر را چہ می رسد  
کہ با وجود موجود و احادیث ترکش نموده مداخلت قیاس نمایند یعنی فقہ و اصول الفہم  
تشریع سازند کہ گفتیم کہ اللہ اللہ چہ خوب جواب با صواب بدل بے نقاب از مالک  
یوم الحساب القا کردید چون نباشد ہر کہ مضمون من یرک اللہ فلا  
مضلل لہ شامل حال گردد کہ جوایش را چنین بظہور رسد و آن نیست کہ پس  
من ہم گفتن توانم کہ محدثین را چہ می رسد کہ با وجود و جوایت ما منطق عن الفہم  
الحکم منطق ہمان ناطق را منتقم لضعف و موضوع و مطعون و راجع و مزجوع  
و غیر ذلک کنند و اقوال مبارک را بہمان عموب عیوب سازند و ہر یکہ از آنان شرط  
خود را تشریع ساختہ ہر حادثیہ را بران عرض کردہ بطورش تالیفات نماید و غیر  
منطبقہ مشروطہ خود را طرح دہد چنانچہ برین مقال قیل و قال تا کہ می بین  
وال طرفہ نیست کہ سادہ لوحان با وجود موجود و اقوال محدثان قدر کثرت من  
لخوف الطوائف یا تخصیص صحاح را منصوص شمارند و غیر را غیر اعتبار داند حتی کہ  
اگر کسی از احادیث غیر موصولہ یا متروکہ و متروکہ آنان مسائل استنباط کردہ باشد  
مطہون سازند و او را از اصحاب را بے شمارند و باعث فضیلت نمایند کہ  
صحاح را بالیقین احادیث چگونہ گویند باز آنہا را بتصحیح صحیحین متاخرین صحیح

معیوب سازند و معتمد بر تکیه آنها مقلدین را بشکر گویند حال بدل الضاف  
 باید و هرگز اعتساف نشاید که در میان تشریع فقه و اصول و تشریع عیوب اقول  
 سول و کلام مضبوط است و آری همچنین تقریر را تشریف باید ساخت و که  
 اگر کافر و دیوانه و به نسبت هر دو قرئه مجتهدین و فرقه محدثین نام نهاد و طاعتها  
 سازند و رفته رفته از تین خانه جنگی - باطل احکام شرعی - علت گیرند و چنانچه باطل  
 غیر مقلدین همچنین اقول شاخ را که در محل مناظره بالزام خصم رود و در حبه حبه آورده  
 دلیل خود ساختند و نه فهمیدند که ایشان فقط بغرض الزام خصم آورده و  
 اعتقاد دلی و وثوق قلبی بر آن ندارند و چنانچه مولانا شاه عبدالعزیز رحمته الله علیه  
 و پدر مولانا مولانا شاه ولی اسد قیس سر بهادراز الہ دلائل الزامیه چنان آورده  
 گویا هر دو خارجی بودند و العیاذ بالله و چنانچه متاسف من هم بے مردم و  
 نه من بر شان محدثین پیروز و گیر نیست دارم و معاودا منہ و اما غیر مقلدان  
 همچنین دو و یک قول الزامی ایشان ایشان را غیر مقلد تصورند و بناء علیہ  
 همچنین بعض تحریرات مولانا شاه ولی اسد قیس مولانا شاه عبدالعزیز و  
 نبیره اش مولانا محمد اسماعیل و مولانا محمد اسحق و مولانا جلال الدین السیوطی و ملا جلال  
 و مولانا عبدالحق دہلوی و غیر ہم رضی اللہ عنہم حجت گرفتند و اما فی الحقیقت ایشان  
 ہمہ کلمہ اجمتون مقلد بودند و گفتند کہ ہرگز چنان نیست کہ لو گفتی بلکہ نقلی  
 بیاریم تا ترا وثوق باشد و شبہ رود و

### حکایت

روزے بخدمت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب مسئلیان مجتمع گشتہ شکایت این امر نمودند  
 کہ ہر روز اوہ حضور مولانا محمد اسماعیل صاحب رفیع یدین نماید فرمود کہ من نہیں  
 گفتا کہ ما دیہیم گفت پیروز گوید و بلکہ اورا بگزارید کہ اگر شکایت شما بشنود  
 باصرار و ضدا آمدہ زیادتی خواہد کرد و ہمہ دوستان و معتقدانش را بران خواہد



غیر مقلدان را دلیل گردید و نیز در آنها انزاع و تفریط گردانید و فظیف الفرق  
بین الحق والباطل و کونتم لا تعقلون

بمصره انهم در بحث نقص وضو و عدش پیش و کمر

باز گفتیم که چیزی دیگر بگوید اگر واید گفتند که باعث تقلید امام صاحب  
اکثر مقلدانش بے وضو نمازی خوانند که بعدش ذکر بلا وضو نماز خوانند و بعد  
سوره نیت صفوان رضی عنہ ذکر ناقض وضو است و امام صاحب آنرا ناقض وضو

نمی دانند لهذا مقلدانش بعدش بلا وضو نماز خوانند و بلا وضو صحت نماز  
معدوم نیست پس همین بے نمازیان را اسلام هر که و می رسانیم که گفتیم که شور  
بختان بارز و خواهند به مقلدان راز و آل نعمت و جاه و گرنه بنید

بروز شیر چشم چشمه آفتاب راجه گناه  
نور گیتی فروز چشمه نور  
زشت باش چشمه موشک کور

ای متعصبان حدیث بسره را دیدید حدیث طلق بن علی رضی الله عنه  
عن طلق بن علی بن عمر قال قال قد منا علی رسول صلعم فجاء رجل  
کانه بدوی فقال یا رسول صلعم ما نری فی مس الرجل  
ذکره بعد ما یتوضا قال وهل وهو الا بضعة او قال بضعة  
منه اخرجه اصحاب السنن واللفظ لغير الترمذی کذا فی التیسیر الاصل

مرز باگ بر شیر مردان درشت چو با کودکان بر نیایی نشست

گفتند که حدیث طلق مرجوع است گفتیم نه نه بلکه حدیث بسره مرجوع است

که امام آلاءه امام ابو حنیفه که استا و مشایخ مشایخ صحاح است آنرا نگرفت

پس بقاعده کلیه بمصره ششم سند حدیث طلق منقوی گشت و ماورا آن

یحیی بن معین مع حدیث بسره سه حدیث زین را از رسول ثابت نیست گفته

چنانچه طحاوی آنرا نقل کرده: کذا قال یحیی بن معین ثلثة احادیث  
لحدثت عن رسول الله صلعم کل مسکر حرام من من ذکره فلیتوا  
ولا نکاح الا بولی کذا فی الطحاوی. دیگر اینکه در روایت حدیث  
مروان بن حکم است: انرا حال بن اخیلاق ناظراست: چنانچه بحسب این  
روایت را از موطن شریف نقل می نمایم: تا ناظرین را التقدیق قولم گنایم.  
عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر و ابن حزمه انه سمع  
بن الزبیر یقول دخلت علی مروان بن الحکم فتلنا کونا ما یکون  
منه الوضوء فقال مروان ومن من الذکر الوضوء فقال عروه  
ما علمت ذلک فقال مروان بن الحکم اخبرتنی بسره: بنت صفوان  
الفا سمعت رسول الله صلعم یقول اذا مس احدکم ذکره  
فلیتوضا، اخرجه مالک رحم.

الطبیحه ای معتز فان متعصبان برشان ابن الزبیر رض که ما علمت ذلک گفته  
می گویند: آیا او را یکی از اجلای صحابی و اقرب الناس الی النبی صلعم فی القرا  
و انید یا ندانید: و در میان زن و مرد انیان دارند یا ندارند: و مشغول حاشا  
فاطمه بنت قیس را که در تبصره بست و چهارم مقصد اول گذشته در یافتن  
ندید یافتید: و کثرت مصاحبت ابن زبیر رض به نسبت بصرو: بنت صفوان رض  
تقدیق کنید یا نکنید: و خیر مردان که نفی کرده شده رسول کریم صلعم است  
صدیق و کاتب دارد یا ندارد: شاید شما آن خبر را کالو حی شمارید: یا این  
را مقلدا و یا یولاً مقلدا امام صاحب التبیان: چون اینها را دریافتید: و  
دیگر را ظاهر نمایم بشنودید: که اگر حدیث بسره صحیح باشد: نمازی ابن زبیر  
که قبل از شنیدن این روایت بمس ذکر نماز خوانده بود تا درست شدن لازم



کما قلتم فی المقادیر العیاد باید فلیس ما اختارتموه ولسا ما استخلفتموه  
بنابر این شاه ولی السقا بر سره در مصفی تحت این روایت بسره گوید که دلالت  
می کند برین مدعا که وضو و شستن کثیر الوقوع است پس بعید می نماید اختلاف اهل  
صحابه در مثل این امور. اما اختلاف در تورات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه  
جمهور بر خصص میل می کردند و سفیان ثوری و محمد بن الحسن سجادی حسن طلق بن  
علی رضا حدیث بسره را در جوع دانستند و بآنها حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس  
و خلیفه و ابوذر و انار و سعید بن المسیب و حسن بصری و شیخی السدثم موجود است که از  
مس ذکر وضو لازم نمی شد نزدیک ایشان اگر چه امام لغوی رح که شافعی المذهب  
بود باتباع مذہب خود حدیث طلق بن علی رضا را حدیث بسره که متاخر است می گردید  
منسوخ می سازد. اما عقلاً حدیث بسره حدیث طلق منسوخ شدن لازم آید  
زیر که در حدیث طلق اگر قائل بدوی را از شنیدن حدیث بسره شکیه باشد ترش  
و هرگز بقوله هاتری فی مس الرجل ذکر بعد ما یتوضا از رسول  
سوال نکند. ازین صاف معلوم و مفهوم می شود که حدیث بسره سابق است از  
حدیث طلق پس این ناسخ آن گشت. علاوه بران حدیث طلق را همه صحابین  
روایت می کنند. و عمر بن علی القداس و ابن المدینی و ابن حبان و البطرانی و  
ابن خرم صحیح است گفتند که از فی المنطری و در شرح مسلم مولانا عبد العلی حرم  
از فتح القدیر و مولانا عبد الحق دهلوی و ترمذی و ابو داود و ابن حبان و النسائی  
را حجت حدیث طلق را مع رجحیت حدیث بسره بشرح بسط ثابت کرده است.  
فاسر جمع الیه ان شدت پس از تحریرات ما تقدم بدلم می رسد بلکه حدیث بسره  
از دو حال خالی نباشد یکی از آن اینکه از موضوعات معاندین دین باشد بلکه بغیر  
خلل اندازی با حکام اسلام این کلام مقبول انام. بظاہر اتقائے تمام در میان عوام

و اگر در او وضع کرده معتنس احیایه منسوب نموده داشته باشند تا آیند و در  
استان به غیر آخر الزمان فتنه و فساد و بی پایان بود قریب آمدن تواند بود یعنی با پیشتر  
لقین تواند که ما با یارهای ناپاک بلکه پلیدی را بر بزرگواران و مستحقان نماز خواندن  
توانیم بر قیاس ذکر که ناپاک است بنجس و وضو باید بان نماز درست شود و بنجس با  
نجس نیز جامه نماز خواندن البته درست خواهد شد و رفعت رفتن فسادات کثیر بود قریب  
خواهد آمد و دیگر از ان اینکه از موضوعات نباشد اما کنایه از قبول و ندی و دست  
اندازی احایه و حین بدخل محل مخصوص زنان که همواره بترمی باشد کرده باشند و  
یا از التقاط بشرین را کنایه فرموده باشند و چنانچه محیی از غایط را کنایه استخفاف می گوید  
و شکل کنایه از جماع می باشد و همچنان از مس و کمرس داخل فرج را کنایه نموده و نظام  
نام ذکر نموده باشد و تا بسره را مترم نباشد و یا بسره خود بجای فرج ذکر را ذکر کرده  
باشد و بر این دعوائی کنایه من یلیه یارم عن ابن عباس رضی الله عنهما قال جاء رجل  
الی رسول صلعم فقال یارسول صلعم ان امرأته لا تزید الا مس ام  
اخرجه ابو داود و النسائی و ریحا از یاکس و نا مراد است کنایه از تفسیر لا یصلح  
و عن النضر (تا) فاعتزلوا النساء فی المحیض الی اخر الایة فقال  
رسول صلعم اضعوا کل شیء الا النکاح الی اخره و ریحا نکاح یعنی جماع است  
و از مس الختان حدیث اذا مس الختان الختان و جب الغسل اخره و  
دخول کنایه است و خصوصاً حدیث عکله در باب کنایه خیال مشهور و در کتابها  
مستند است و حاجت دلیل و گداز نیست و کسانیکه آنهمه کنایات را نمی فهمند و بجهت  
بسرده شور و شغب بر پا کنند و بنابر تفاوت می نمایند و بباطن می آید اما  
مخفی دارند و اگر از مس ذکر و منزه لازم شود و ذکر را شجاست لازم گردد و در  
بکے از اعضا سه مؤمن است و مؤمن حدیث ان المؤمن لا ینجس اخره

کذا فی التیسرین نیست + و اگر بمس نکند وضو لازم باشد + مؤمن است و تکلیف افتد  
 آن منہی عنه باشد + لقول النبی صلم عن الن ان رسول الله صلعم کان  
 یقول لا تشددوا علی الفسک فیشدد الله علیکم الخ رواه ابو داود  
 و کذا فی الشکوة و هم مخالف قرآن است قوله تعالی یرید بکم السیر ولا یرید  
 بکم العسر + و دیگر دلیل شافی و حجتی کافی از قول النبی یرید بکم السیر + خیار النساء  
 سازید + اعتنا کنید + قوله تعالی اولاً مستم النساء فلم یجدوا ماء فیتما  
 صعیداً طیباً در اینجا بس معنی جماع است + بالقول بعض التماس الحشین در آن  
 کلمه را خلاصه نیست + پس روایت مس ذکر همین معنی وارد است + در آن شک نیست +  
 دلیل عقلی نیست که چون بس در و دیوار و کفار و اشجار و صخور شکند پس  
 بس ذکر را چه ذکر و اذکار است که مشق ناقض وضو باشد + حال آنکه بس که ذکر  
 پاک است یا ناپاک اگر ناپاک است آنرا از تن جدا باید ساخت + و اگر مثل دیگر اعضا  
 و پارچه بلبوس پاک است چرا بس وضو نکند - و بس دیگر اعضا و غیره وضو نکند  
 گفتند که در حدیث آمده است + و در حدیث عقل را داخلیت گفتند  
 بجانب آخر امام حدیث است + آنرا دیدید + این را ندیدید + آری شمار این ساده  
 ولی باعداوت قلبی به بلا مبتلا شدید + و ایمان خود را باین علت معطل و مخدول  
 ساختید + و در عقلاً و شرعاً چنان نیست که فهمیدید + بلکه همان است + که از سحر برآید  
 بالا و یافید +

**تبصره و هم در بحث تفصیل النساء که ناقض وضو است یانه +**  
 باز گفتم اگر چیزی دیگر دیدید + جواش از من بشنوید + گفتند که باین حدیث  
 موطن من قبل امراته او جسد ابید + فعلیه الوضوء بوسه بر سر زن  
 وضو واجب است امام صاحب خلافتش کرده + گفتند که آن حدیث را دیدید و

خواندید. این حدیث را می بینید و می خوانید عن عائشه رضی الله عن رسول الله صلعم  
 قبل امرأة من النساء ثم خرج الى الصلوة ولم يتوضأ قال مروءة  
 فقلت لها ومن هي الا انت فضحكت اخرجهما بالسنن كذا في النيسر  
 وحدثني وگير بتايش بيارم عن اضر قالت كانت ابني صلعم تكتبني وجرى  
 وانا حائض فقرأ القرآن اخرجهما بالسنن كذا في النيسر  
 عن اضر قالت رضي كان عليه السلام يتوضأ ثم قبل ثم يصلي ولا  
 يتوضأ كذا في المنطري واما ساء انها بيار احاديث يا نعم باحث طوالت لفلان  
 ترك ساختم \*

## تپسره يازو هم در اختتام مناظره

بار گفتیم اگر چیزی دیگر دارید بیاورید بخوبی جوش گوش کنید گفتند که ما را  
 حاجت مناظره نیست اگر ترافا هست \* جواب خلافت امام شافعی بده  
 ما را تکلیف بده گفتیم احمد بن محمد که اگر شمارا برنده است معین امام شافعی رح قرار است  
 مراد ان حاجت تکرار و گفتار نیست بلکه بر حقیقتش مرا قرار و بر طاعتش انگار  
 اما شما به ترتیب قرار برین کردار رفتار ساختید و در بدل بر انگار تعیین اصرار دارید  
 و بر تلمی و تلقین خود را استقامت و استمرار نماید و بظاہر محمدين گفتار را اختیار نمودید  
 کاشکه شمارا از مناظره قرار تدری و چه خوش گفتار بودی که بیا و جوش گوش  
 دفتر برتر گرفته ازان منفعت عام بر خلاق ملکی الالبصار و بهایت نام  
 جهت مقلدان ابرار و صاحبان استبصار و ارباب اختیار گشته اما حکم از نظر  
 شما بزارم که باظهار و قائل آید ابرار بے بکه باظهار ابرار خالق المثل  
 و النهار مع رواق الابرار لا جاز شرم خیر الحمد مدبر حیدرانی بود شد که  
 حسب امرایم مجزئتا بنظر آید و حالا دیگر مضامین تقریرات شما

خاتم المناظره ما فی التمهید ص ۱۸۱  
تحریر از آیت الله العظمی

که غیر متقدمان هر چه دلائل می آرند بدان اسفلین آیه اربعه یعنی صاحبان صحاح و متأخرین  
شان و غیر هم من المناخرین می آرند و دیگر هیچ دلیل ندارند و ما نیز طابق النعل بالنعل  
به ان کتب الزام ایشان می دهیم و در ان هیچ وجه عاری و عاجز نیستیم و کما مر مرار اکثر  
و حتی تکرار از غیر را به حال آنکه ما تکفل این معنی ننکیم و نه بر خود این امر لازم گردانیدیم  
که اگر نوشته صاحبان صحاح متأخرین مخالفت احوال آیه اربعه مجتهدین متقدمین خصوصاً  
قول تابعی امام خیر القرون کند و آن قول غیر مشروع باشد و نه بقول بعد از تطبیق  
بقول آیه مجتهدین متأخرین صحیح نباشد و هرگز چنین نیست بلکه چنین است بلکه  
بالضرر می گوئیم که اگر من در مناظره بحجت صحاح مغلوب هم شدم و یا اگر از کتب  
ایشان حقیقت نریب امام مجتهدین را ثابت هم کردن نتوانستم و یا کل نوشته متأخرین  
معاندین بر مخالفت آیه اربعه مجتهدین محقق نگشتم و تا هم بار داده تقلید امام ابوحنیفه  
ضرر متصور بود و بهر که بمضمون و ولیکن قلم در کف دشمن است و بعضی از ایشان اکثر  
خبیای بقرض نوشتند و بهر بزرگان منسوب ساختند و بعضی ایشان منطاطه خورده  
بر اقوال منافقین اعتماد کردند و حتی که در تاریخ حوادث و در حلت جناب رسالت مآب  
صالح و غیره که دو بار شدن غیر ممکن است و چنانچه در مقصد اول گذشت اعتقاد و قیاس  
و بعضی ایشان بر مومنات و ضامین و ثقی کردند و تا بر تکیه آنها قلع و قمع تقلید امام  
الائمه امام ابوحنیفه هم کردن توانند و بعضی ایشان بروایات صحیح یعنی برسانند  
مثلند امام و ثوف یافته و آنها را از برده زمین سلب کردن توانند - آنها را الضعف  
و وضع و غیر صحیح شهرت دادند و امام و صاحبش و مقلدانش را باصحاب الراعی مشهور  
کردند و خود را باصحاب الظواهر را سر ساختند یعنی عاملین باحدیث معروف نمودند

تامل و ایمان مولفات ایشانرا اما دین خیال کرده برانها عمل کنند و دفعه و اصول فقه  
 را سبب آنکه دانسته حقیر و مبتدیان تصور نهند و ترک تقلید را ماست سازند و بتقلید نوشته  
 ایشان گرانند به الغرض این نوشته بمقابل قول امام تابعی بقاعده کلیه متبره ستم  
 قابل اعتبار نیست بلکه لغرض حسد و عداوت وضع یافته با صمیم و غیر صمیم مخلوط  
 گشته است و هر شے که مخلوط با بعضی انسانی باشد از حد اعتدال بیرون رود و  
 و اعتبارش مانند گردو و که لا محاله بمضمون الخناس الذی یوسوس فی  
 صدور الناس و سوسه شیطانیه را دران مداخلت شود و بقول آنکه النفس  
 الاماراة بالسوء و الفحشاء و الخبائث فاسده را باید پس غرضهاست انسانی  
 بعلماست حقانی را تباه کند و همچنین تقلید تلوی عمل شرعی را تباه سازد و بطریق  
 از سختش آتش بن تیز شد کارالحی غرض کبیر شد

داعیه نفس چو به نمود رو معنی اخلاص نماند اندر و  
 کار کز اخلاص نشد بهرور ترک چنان کار منزه اولی و ثانی  
 فی اجمله دلیل عقلمی گویم و سبب آن نقلی گذارش می کنم که تقلید با اجتهاد  
 و جوباء و تقلید امام الاکرم تفسیلاً بر هر امت متاخرین آمده لازم است که اهتمام  
 ایشان حسب قرآن و حدیث و اجماع و قیاس است و هر شے که چنین باشد عمل شرعی  
 واجب باشد که عین شریعت همین باشد پس تقلید ایشان بر مسلمانان واجب باد  
 اگر احمق گوید که اگر اجتهاد امام ابوحنیفه موافق قرآن و حدیث باشد و او را انبیا  
 را سبب مطعون نکرده اند بلکه هر کس اتباعش نموده اند و جوایشن بخیر و خود میرسد  
 اولاً گوئیم که اگر مطعون گشتن باعث سلب حقیقت امامت باشد و بطریق ثانیه  
 بطریق کفار لازم گردد و انصاف باشد و ثانیا اگر حقیقت این تمت را  
 و درست هم باشد و ما را ضرر نباشد بلکه ما را منفعبت لازم گردد و که از ان حجت

كفاية لمن الدراية  
مقصد ثالث تمام شد

669

مجلس منبر کبریا در مقام و در مقام ہے اور  
جہاں تک کہ کو اور ثابت کرنا ہے  
وہاں تک کہ اس بات کو ثابت کرنا ہے

الایقان در تبصره و تالیف تحقیق

## تبصره اول - در اصل اصول دین اسلام

بدانید یا ایها الاخوان بدانید به بنفیدای برادران بشنوید به که اصل اصول  
دین اسلام قرآن - و حدیث پیغمبر آخر الزمان صلعم پیش از جمیع خیرالامثال پیغمبر  
قیاس مستنبط از مجتهدین از ائمه انبیا است و در قرآن پیغمبر کفره اخیر خلافتی نسبت  
و در احادیث نیز من حیث الحدیث پیغمبر کفره کسی را خلافتی نیست و اما اختلافات  
تالیف اختلافها روداده زیرا که مثل قرآن بوقت خلافت خلفاء تالیف نگشته  
که بران اعتماد قلبی - و وثوق دلی باشد و منکر و معنی الفس کافر گردد و از  
ربقه اسلام بیرون رود و چنانکه در احادیث صحابی رضی تکفل تالیف  
شده و نه یکی از تابعین پیغمبر امام اعظم رحم تدوینش ننموده و نه کسی از تبع تابعین  
هم پیغمبر امام مالک رحم جمعش ساخته و نه باخر قرن مضمون حدیث خیرالقرنین  
قرنی هم تالیفش بوجود آمده و بلکه بعد از در زمان خیر - بوقت و فور زمان  
شتر - و پس از کثرت گشتن وضع وضاعین - و شرارت منافقین - تالیفات مجامع  
مؤلف گشته و کما مر ذکر تاریخها و نه محدث هر حدیث را حسب دستور شهادت نقل  
شده و ساخته و (ها) آنکه حضرت علی کرم الله وجهه با وجود قرب زبان راوی راسته  
با رجعت می داد و بعد از ان اعتبار روایتش می کرد و چنانچه حتی انس بن مالک  
تلبثا و هو یخلف له اخرج مسلم و ابوداؤد و کذا فی التبیان الاصول - و غیر  
عمر رضی خیرا و اعتبار نمی کرد (مگر ضرورت) و لم یلقه عمر بن الخطاب  
علی خبر الواحد الخ کذا فی الازاله - و روایت فاطمه بنت قیس را در مورد  
عن فاطمه بنت قیس را در زمان مروی و حیاط اقبوا ذلک و لم یقرض  
رسول صلعم سکنی و لا نفقة و مرده و شهرت و قال لا ندع کباب



ما بنا وسنة نبينا بقول اهل البيت (عليه السلام) اصدقت ام كذبت  
 ام حفظت ام نسبت كذا في نور الابوار وغيره - وحضرت ابو بكر صدیق رضی  
 عنه وده میراث و بزرگ فقط بروایت معتبره بن شعبه اعتبار نگرفته مثل معاذ غیلک  
 گفته: چون حضرت محمد بن مسلمه رضی الله عنهما روایت معتبره را تصدیق کرده معتبر نموده  
 کذا فی الموطاء والترمذی والبوداؤ وودارمی وابن ماجه و مشکوٰۃ - و همچنین روایت  
 در بخاری هم موجود است عن هشام عن ابیه ان عمر نشد الناس من  
 النبي صلعم في السقط فقال المفارقة اذا سمعته فصر فيه  
 بغيرة عبيد او امه قال انت من ليشهد معك على هذا فقال  
 محمد بن مسلمة انا اشهد على النبي صلعم بهذا هذا ارواه البخاري  
 ايضا وغيره مثله فيه بلكه هر کس از محدثین بدارک و راس و شرط خود منقول و انشور  
 تالیف نموده کسی بر وجوب و لزوم اعتبار و همچنین شهادت افرادی غیر شرعی  
 گردانده بلکه از مخالفان آنها مخالفت رسول صلعم لازم باشد بلکه کل چنین  
 تالیفات را حدیث قرار دادن معصیت گردان که از ان غیر رسول و رسول ۱۲  
 شماردن لازم آید چه که بعض از محدثین برض نقص و عداوت ائمه مجتهدین  
 مقتدین مبتدا گشته به خواه نخواه روایتها مجعوله یا ضعیفه یا موضوعه یا مخلوطه یا  
 ملحوقه یا منسوخه را بقصد الزام آئمه کرام بتالیفات خود مندرج ساخته و اکثر  
 منافقان و زنا و فغان و خوارج و روافض بغرض انهدام بنای اسلام و تحلیل  
 انتظام سنان و الانظام - احادیث وضع نموده و بعضی را عطفین نیز  
 بتزئین کلام و بغرض وثوق کناییدن نزد عوام - قولش را - بر رسول خالق  
 الزام موب کرده و نهاده در اکثر جایان مخالفت و معارفت واقع گشته و باین  
 مولانا صاحب الباری در سلم النبوت و سحر العلوم مولانا عبد الصلح مرحوم و دیگران

و صاحب منجته الشکر و منجته الشکر و در شش آورده اند که ابن عدی گفته که  
 و تکیه عبد الکرم و ضاع برائے قتل گرفتار شد و ضعت فیکم اربعه الا ان حرم  
 احرم فیما و احلل گفته و اکثر مردمان برائے ترغیب بلوک حدیث و وضع مراد  
 چنانچه غیاث بن ابراهیم دخل علی مهدی بن منصور و کان یحبه اللعنه  
 بالحمام فردلی و قال لا سبق الا فی خوف او حافرا و جناح گفته و یعنی  
 لفظ جناح را برائے خوشنودی خلیفه مهدی بسند حدیث الحاق کرده و و صلوات الله  
 درهم یافته و اکثران برائے ترغیب رجال حدیث و وضع نموده و چنانچه ابو عبد الله  
 بن مریم از عمر بن عباس و گویا از ابی بن کعب در فضائل صورت حدیث را روایت  
 کرده و در تفسیر یضادی نیز بعضی آنها مندرج گشته و چنانچه اگر کسی از حال و  
 حدیث از سوال کرده و لما را بیت اشتغال الناس یفقد الی خیف  
 و مغازی محمد بن المحقق و اعرف لکون حفظ القرآن و ضعت هذا الا  
 حسبته لله بچشم گفته و کذا فی شرح المسمل الثبوت البحر العلوم مولانا عبد العزیز  
 و فی الخلفاء الراشدين و القضا و حجة البالغ آورده که حجتی قام متقی القوم فیما  
 حدیث باد معجمان لما اکل له و قاضی شوکانی بحدیث ثالث را ذکر فرمود  
 نوشته و چنانچه قال ابن الجوزی الوضاعون خلق کثیر و من کبارهم و  
 بن وهب یعنی القاضی البخاری قاضی الرشید و محمد بن السائب  
 و محمد بن سعید الشافعی المصلوب و البرد و النخعی و اسحق بن عجم  
 و غیاث بن ابراهیم (تا) و قال الشافعی الکذابون المرادون بالو  
 اربعه گفته و و القیافیه منهم من مر وی الخطاء سقوا فلیت  
 له الصلواب لمیرجع الفقه من ان ینسب الغلط و منهم من  
 وضع القصد افساد الشریعة و القیافه الشاک و التلاعب بالحدود

و منحصراً من يضع لضره المذهب تاب رجل من المتبدع فخل  
بقول النظر واعمن تاخذون هذا الحديث فانكنا اذا هوينا امر  
صاير الامم حديثاً و منهم من يضع مصبده ترعياً و ترهيباً الخ - و منهم  
من اجاز وضع الاسانيد لكلام الحسن - و منهم من قصد التقرب  
الى السلطان و منهم القصاص لانهم يريدون احاديث  
تروق و تنفذ في الصحاح نقل مثل ذلك الخ و غيرهما بيان در  
خانه عجله نافعه مولانا شاه عبدالعزیز قاضی سرمد مذکور است و غیر  
در این سطور است سند شافعی و سنن ابن ماجه و دارمی و مسند ابو یعلیٰ بن  
مصنف عبدالرزاق و مصنف ابو بکر بن ابی شیبہ و مسند عبد بن حمید و مسند ابو  
طیالسی و سنن داؤد طائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و بیہقی و غیره را مسمول  
به ترویجها انشده بلکه اجماع برخلاف آنها منعقد شده و اتهام وضع نیز در این یافته  
می شود - و غیر در این این عبارت زیرین نوشته شده است که اکثر متأخرین  
محدثین را امین تمیز و ترتیب از دست رفته است ناچار و بعضی مسائل خلاف ظهور  
سلف کرده اند و با حاد و تشکیک در کتب غیر معتبر یافته اند که حجتی اند و غیر در کتب  
چنین انگاشته که احادیثیکه نام و نشان آنها در قرون سابقه معلوم نه بود و متأخرین  
آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند و  
آنها را اصلاً نیافتند تا مشغول بروایت آنها می شدند یا یافتند و در آن قدح  
و عیبه و پدیده که باعث شد همه آنها را برترکی روایت آنها و علی کل تقدیرین این اجابت  
قابل اعتنا و نیستند که در اثبات عقیده یا عمل با آنها تمسک کرده شود و انتهای فلیک  
الاحتجاج بالعمل بكل هذه التالیفات بالوجوب و کیف یقال لکلام  
الرفاق الیہا الرسول المحبوب و این کیف الاعتماد علی ما جمعه المحدث

وكتب الاعتقاد على ياميزه وصححه المتأخرون + بخلافه ما قاله  
المعتقدون المتقدمون + ليس محضين جميع موالات صحاح وغيره مما ذكره  
خير القولي زكريا بن يحيى صلعم فرس كردن + وبتكميزه لقصص متأخرين را مشرعت القبول  
وذلك من را مقلد خدایه رسول از دانشمندان است + وبتكميزه لقصص متأخرين را مشرعت القبول  
رسول از دانشمندان است + العباد بالله زير که خدایه رسول گوشت بگوش هر ذیاله  
و محول سخن بگفته + نه بجز صحابی از رسول از هم کسی دیگر سخن رسول شنیده + بگوید  
نقل بعد نقل ترا بعد تران آنها بخامین صحاح پیوسته + لا محاله بر شیب و باسن  
بصحاح و غیره باقوف و مؤلف گشته + کما مر و لایه + معناه اینها کلمه فرستاد  
رسول صلعم ساخته + یعنی کل ما تاکم الصحاح و غیره را ما تاکم الرسول لقین کرد  
از قوله تعالی ما تاکم الرسول فخذوه و ما ناکم عنه فانتهوا و قوله تعالی ما کان المؤمن الا  
اذا فی الله ورسوله امر ان یكون له الخیرة من امرهم و من ایض الله در رسوله  
فقد ضل ضلالا بعيدا و غیره کما من آیات الشرائع + و از حدیث بوم  
کل امتی یدخلون الجنة الا من اتى قالوا و من اتى قال من اتى  
دخل الجنة و منعصا الفتد الى رواية البخاری و غیره کما من آیات الشرائع  
و از اثر اقبال مشایخ رومی الشیخ لحي الدين في الفتوحات فکینه بسند  
الى الامام ابو حنیفه رحم انه کان یقول ایاکم القول یس فی ذین الله  
لغالی بالرائی و علیکم باتباع السنة فمن خرج عنها فسل و ویر  
روضه العلماء زنده روی آمده عن ابی حنیفه رحم اذا قلت قولا و کتاب الله  
یخالفه قال اترکوا قولی بکتاب الله فقیل اذا کان خبر الرسول صلعم  
یخالفه قال اترکوا قولی بخبر الرسول صلعم فقیل اذا کان قول العدو  
یخالفه قال اترکوا قولی یقول الصحابة + و غیره کما من آیات الشرائع

والا امام احمد بن حنبل رحمه الله غيرهم. اما ان مقلد ان آئمة خير القرون را ترسانيدن و بر  
اتباع آنها جبر نمودن و با مصداق آيات مذكوره و احاديث مضبوطه و  
انزال مسطوره باعث مخالفت صحاح وغيره است نميدن و تحقيق مضامين آنها  
بر نقد و تحقيق و ثبوت حديث تحقيق است ندانستن و نولو متعلمين را بار اكل مروده  
و مكتوبات مطروحه بقصد فساد عبادوده براه فرستادن و مقلدين صاحبين  
مؤمنين را مشرك گفتن و عصاي جماعت اسلام را شكستن و از انجنت دين  
خلال قرة انداختن و حتى كه فيما بين ماوراء دريادر برادر سپر سپر ز و ج زوجه خادم  
مخدوم استاد شاگرد و غيرهم بفض و عداوت انداختن و از آيت نبوي لا تقولوا  
لنزلناكم اليكم السلام لست مؤمنين خير ندانستن و از حديث عمر بن الخطاب  
و از حديث مرآت عليه الخ و غيره كك كه در فتوى مقاله اولي اين كتاب مذكور  
شده است نترسيدن و حنفيان را بدلال شافعي و شافعيان را بدلال  
حنفي الزام داده كافر گفتن و بر مضمون حديث من طلب العلم ليحاري  
به العلماء و يباري به السفهاء و بصرف به وجوه الناس اليه اخلا  
الله الناس اخرجه الترمذي كذا في التيسير الاصول غير نكروني و مضمون حديث  
خير القرون قري (نا) شامي نوم سبق شهادة احد هم يمينه  
و يمينه شهادة اخرجه البخاري و البضا حيث اوصيكم باصحابي ثم  
الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ليشتوا الكذب رواه الترمذي  
و ايضا حديث عن انس رضي قال سمعت رسول صلعم يقول لا ياتي عليكم  
زمان الا الذي بعد لا شر منه حتى تلقوا امر بكم رواه البخاري و ميان  
خير القرون و شر القرون فرق ندانستن و بر مفهوم صحيح قوم انم مطلع شده  
باقوال و ضامين گروهيه آنها را حديث المتصور بين و احاديث مستند

[illegible]

چندین خیر القرون را بهین تالیفات شرف القرون الضعیف ساختن و تقیید خود را  
از رتبه اسلام بیرون ساختن و خوشنیتان را بر سر مشرکین داخل کردن است  
لکن بلکه در پرده انهدام اسلام را غرض داشتن است از الحاد بالله و الحاد بآله  
ایمانی و بیان اینها چه کار است به از من چه به من هر سید خدا را انصاف سازید  
و حدیث استفت عن لفساک الخ از دل خود استفتاء نمائید بلکه آیا مقلدین  
مشرک اند یا شما مالائکة شما کار ما شرک نمائید و خوشنیتان را از ان بری سازید  
و مقلدین بایه خیر القرون را بری سازید و بر عکس بر ایشان ایشان را بری سازید  
و ایضا می رسانید و از قوله تعالی والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات  
بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا وإثما مبینا و قوله تعالی  
إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ  
عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ خبر در آید - ای مقلدان  
صالحان از میان دروغ بستنی غیر مقلدان رنجیده شوید بلکه بعضی  
قوله تعالی إِنْ تَنْبَغْ أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْكَ مِنْهَا لَفَافٌ مِّنْ عَصَبَةٍ مِّنْكُمْ لَا تُحِبُّونَ  
شَرَّ الْكُفْرِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ  
موجب بهتری و ثواب عظیم دانید و بآیت اولئك ماریون قالوا لولا  
معقرنا وهرقنا لرجنا معره و قبره شده برزق کریم برزق باشد  
و بآیت الخبیثات للخبیثین ایثار با کار خود بگذارد و بآیت الطیبات  
للطیبن خود را با امور غیر مشغول و طیب مشغول گردانید و مشغولی  
ذره دره کاندین ارض سما  
ناربان مرثا را برجا و بند  
اهل باطل باطلان را می کشند  
خس خرد را به کاه و کبر است  
مردیان هر مردوان را با هم  
اهل حق اهل حق هم می خورند

طببات آمد و بطیبین      للحنین الحنینون مستلقین

سید هر کس از دل او بی خبر بود ای غیر مقلدین اگر برین قدریم گفتا کنید  
و مستند از زبان درازی ساکت نباشید پس اول حدیثی مسلم عن ابی  
سعید الخدری را نقل فرمود قال قال رسول الله صلعم لا تكتبوا عنی  
ثبثا غیر القرآن و من کتب غیر القرآن فلیجأ اخرجه مسلم کذا فی تهذیب  
در مخالفت کتبات احادیث از من بشنودید بعد از آن حدیث بخاری من عمل  
عملا لیس علیہ اصرا فهو مراد اخرجه شیخان و ابو داود و کذا فی التیسیر  
بنام عمل شایر مردود و منقح عنه است بخوبی دانستند پس متبعین بالقیافه  
صحاح و غیره را منضمین حدیث و آیات و محدثات الامور فان کل  
محدثه بدعه و کل بدعه ضلاله اخرجه ابو داود و الترمذی و  
فی روایه کل ضلاله فی النار ابل ما شمارید و مکتوبات صحاح و غیره را  
قابل محو دانید و العیاذ بالله کما قلتم فی فتنه المقلدین - اتباعا للمنعصین  
اگر گوئید که در شان صحاح که احادیث آنها باتفاق جمهور متفق علیه اند چرا این  
همه سوء ادبی نامی کنی و راه جهنم گیری و گوئیم که اگر من ازین تقریرم چنانچه  
با شتم پس پیران پیران شما مدیانا شاه عبدالعزیز و والد ماجدش شاه ولی الله قدس  
سربل و امام شوقانی و مجدد فیروز آبادی و ابن جوزی و غیریم که در احادیث صحیح  
و شرح منوید اند بطریق اول جهنمی شوند بلکه بعضی آئمه محدثین نیز چون صاحب  
مسلم رحم که در بخاری طعن منوید جهنمی باشند بلکه حضرت ابو بکر صدیق رضی و حضرت عمر  
الفاروق رضی و حضرت علی کرم الله وجهه نیز که اخبار را در اعتبار ساخته راه جهنم  
گرفته باشند و العیاذ بالله اگر می شناسی من هرگز راه جهنم نمی گیرم بلکه شمارا  
بسوی هدایت بر می کشم تا شما احوال مستغنیین البتوت و اخبار عدوان ملت

را حدیث مشهوره بجهنم نرود + و از آن رو می یابید به خدا را دلیل اقصای سازید +  
از شاهی پرسیم که آیا تالیفات صحاح مؤلفه رسول صلعم است + گفتند نه  
گفتم مؤلفه خلفاء را شایین است گفتند نه گفتیم مؤلفه یکی از عشره مبشره  
گفتند نه گفتیم مؤلفه بدیهان است گفتند نه گفتیم مؤلفه اجدیان است  
گفتند نه گفتیم مؤلفه دیگر صحابیان است گفتند نه گفتیم مؤلفه تابعان است  
گفتند نه گفتیم مؤلفه تبع تابعان است گفتند نه گفتیم (بجز مؤلفه)  
شریف که شما آنرا در صحاح داخل هم نسازید) مؤلفه آئمه مجتهدان است گفتند  
نه گفتیم بزبان خیر القرون مؤلفه گشته گفتند نه گفتیم رسول صلعم با تابع  
صحاب امر فرموده گفتند نه گفتیم در صحت احادیث صحاح خبر داده گفتند  
نه گفتیم عدم متبعین صحاح را جنمی گفته گفتند نه گفتیم بزرگان بازار  
چرا این همه شور و شغب و غوغا و چرا مقادین آئمه اربعه را مخالفت همچنان تالیفات  
ترسانید باید و مشرک شمارید + تو بوالی بار یکجمله توبه نصوحا اگر باز  
گوئید که خیر هر چه باشد باشد اما تالیفات صحاح از بدعت است نه خالی از بدعت  
گوئیم باین هم چنین اعتقاد داریم + پس چنین نقد و اصلاح را هم بدعت حسده  
دانم + اما در میان ما و شما فرقیست حلی + نه بل نکته ایست خفی + که هم کسبش  
نمی رسد + نه هر شخص تمسک تواند + و آن اینست که بالفرض اگر ما و شما در عمل  
خطا کاریم + ما در عذاب از شما سبکتر باشیم + که فقط لعاب خطا را بنهیم  
معذب شدن توانیم + اما شما از ما در عقاب گرفتار باشید + که با سبک عذاب  
خطا را نفهم لعاب مشرک در رساله گرفتار شوید + و ضامن را رسول صلعم  
و قول موضوع را حدیث شمارید + و از آنها احوال خود را زایل و مبرین گردانید  
و بجز حصول دنیا آنها را نزد خدا لایق ظاهر نماند + و بآن حیل برای تمهید



متقلدین سبقت برین را مقرر دانید. و از معصیت شرک فی السالیه اصلاً انترسیه  
اما امام ابو حنیفه رحم بخوف همین معصیت در هر امر قال النعمان گفت  
قال النبی نگفت تا اگر خطا باشد. مثل شتاب و عذاب مغایب نباشد. خذ هذا  
صما القاک الله تعالى فی قلبی. فامده حلیله عبادات متقلدین  
گزارشم انکه فی زمانه و سرگروه غیر متقلدین که در اصل رافضی نسل انان  
سر بر آوردن به اتباع آبا می خود را بیل داشته. تفهیم نموده. و در فرقه سنیان  
تعبیه شده. قدری لیاقت و ثروت حاصل ساخته. بین الخلق جزوی عزت و  
حریت یافته. و قریب بناس اسلام کمر بسته. بباطل الفاحیل قواعد و ضوابط  
و دلائل اخباریان را فاضیان را بکتب سنیان وصل می سازند. و  
از ان بباطل مقلدان فرقه و فصل می اندازند. و هر طعنه را که رافضیان بر سنیان  
بستند. ایشان بر مقلدان می بندند. و چون مردمان آنها را باعث عدم عبور  
بر کتب شیعه خصوصاً در کتب اخباریان اصنامندریا بند. آنها را راست شمارند.  
بنابر علیه اکثر حقیقات که از ربع را محقر و متبع دانند. و پیرو بظاہر کلیه حق تمام  
(عبارت از اتباع احادیث است) می گویند. و دلائل قویه از نوشته بزرگان ما  
مقلدان که در باب عمل با حدیث نوشتند. کما مر و کمر بر آن صحبت آرند. و خلافت  
را از مخالفانش می برانند. لهذا اکثر سفراء و جملا ترک تقلید می کنند. اما ایشان  
باعث جهالت و سفاهت ندیایند. که غیر مقلدان مضمون قول سعیدی رحم  
که این چه فروش است گنیم نمی. بنام قول سعید الابرار. بقول اختیار استمرار  
عجل کردن را مقرر تصورند. و غیر آنرا بر عاقلش جبر نمایند. نه احادیث مخصوص  
بالنهی صلعم یا بالصحابی رض را شناسند. نه کدام اند. و کجا اند. و کرا العمل آید  
اصلاً افعالش سازند. و نه در نوشته بزرگان که در باب عمل با حدیث نوشتند.

ابرا را از گفتار و کردار آئینه محی ریشان متاخر الزمان اختیار کردن اعتبار نداشت  
نه برگشته اثر را گفته سیدالابرار مخرج بود و هرگز کسی را از امتناش صلح  
قول اختیار قبول سیدالابرار مخرج بود و هرگز کسی را از امتناش صلح  
ریشان حدیث نبوی و مفسر و غیره گفتن بر سید و بلکه مثل منافقان خارج  
از امت شد و هر چه آنچه متاخران رحمہ اللہ علیہم در باب تفریق صحیح و غیر صحیح  
بلیغ فرموده اند تا بسم آنرا چندان قوت و طاقت نگردیده و که بر اقوال آئمه  
مجتهدین خصوصاً بر قول امام آلایمه امام ابوحنیفہ رحم فوقیت یابد و باطنی الفت  
اسناد آلایمه تابعی در عمل و ثبوت باشند از اینجا علمای کرام و فضلاء علمای خصوصاً  
مولانا عبدالحق دہلوی در شرح سفر سعادت و امام شعرانی در میزانش و غیر جماعت  
که بر تکیہ تالیفات محدثین مشہورین آئینہ اربعہ مجتہدین را الزام دادند و بر مخالفت  
ابن اثبات (ع) راه گردیدن روایت و همچنین مضمون در کتب بسیار معتبرین مرقوم است  
و این باشد و نه الحقیقت اگر غور کرده شود و پسند محدثین بمطابق با اقوال امام  
بنابراین به حسب گفته غیر مقلدین نیز سبب از میزان عقل نمی سنجند چرا که چون  
غیر متقدمین تقلید شخصی را باین قول که دران حکم شارع صادر گشته و رومی کنند  
و با و شرک گویند پس بنا بر علیہن ہم می گویم کہ در ثبوت صحت سند محدثین  
نیز حکم شارع صادر نگشته پس بچہ طور برک اقوال آئینہ خیر القرون با اقوال آئینہ  
و ثبوت کرده و عمل سازند و ما سوا سے آن ہر محدث بر قول یہاں راوی (کہ بدو ملاقات  
حاصل نموده - از و اخبر وایت کرده - و از فلان از فلان از فلان شنیده  
گفته - تا بر رسول صلح رسانیده) اعتماد کلی - و اعتقاد قلبی - ساخته آنرا بمثل  
خود درج نموده - نہ رواۃ سابقین این راوی را دیدہ - نہ از زبان آنان  
روایت شنیدہ - و این است حال کیفیت سند محدثین - و همچنین سند ابرا

محدثین سند فرغ گویند و ایشان به همین سند مرفوع چنان می نمایند که این را  
 در محبت حدیث چندان قوی ترین دلائل شمارند که در مقابل اشیای اقوال دیگر هیچ  
 را چه معنی اقوال صحابی رضی الله عنه اعتبار نداشته باشد و چنانچه در مقدمه فایده ترجمه  
 و مجمع البحار مذکور است: ما روی عن الصحابی من قول او فعل متصلا  
 كان او منقطعاً و هو ليس بحجة على الاصح - و باعث تفاوت و تفاوت  
 حدیث لیس الخبر کالمعاینة خبر ندارد و بهر تکیه بچنین خبر واحد اینها فسادات  
 بر پا دارند حال آنکه خلفا سرشده این روایت خبر واحد را با وجود صحابی بپوشش هم  
 التفات نفرمودند به کما مر الفاتحه این هم باید دانست که صورت روایت  
 بوقت امام الائمه امام ابو حنیفه رحم باعث قریب از آن دیگر بود و بعد باعث شود  
 و ظهور و در شهر تاجر سیدن بایمه محدثین بشر القرون و دوسه صدی حدیث دیگر  
 رو نمودند که ناظر نیست که سبب تناول زمان - و کثرت شدت نقل ناقصان -  
 مثل گستان این زمان و خواه نخواه تغییرات بسیار راه یابند و هرگز  
 چیزی کم و بیش نشود و علاوه بر آن عدوان بشریت و معاندان طریقت دیگر  
 نشسته و بر رسول صلعم افترا بسته و امام عظیم رحم چشم خود بر کلمات و  
 سکنت صحابی رضی الله عنه را دیده آئین شریعت بسته و آنرا فقه و اصول نامیده و حکام  
 ذکره هند الکفایة لمن الدرایة

### تبصره و مود قرآن

باید دانست که قرآن نام هر دو لفظ و معنی راست و نادرست هر یک که فقط بر ترجمه قرآن  
 خواه ترجمه فارسی باشد یا اردو یا انگلیزی و غیره دعوی قرآن و آن نماید یا نه  
 چه آن هر دو را تمام است و با معرفت افتامش آنها هرگز به معرفت احکامش  
 و قوی ندارد و اگر بنا بر آنند که دارند پس بر جهالت خود و همین بدانند که

محبت آرند زیرا که آن از دو حال خالی نباشد؛ که بحث از لفظ باشد یا از معنی  
 (معنی باشد از قسم اول گویند؛ اگر از لفظ باشد باید دید که در آن حسب استعمال بحث کنند  
 یا حسب دلالت اگر حسب استعمال است آنرا قسم ثالث نامند؛ اگر حسب دلالت است  
 باز باید دید که در آن باعتبار ظهور و خفا معتبر است یا نه اگر معتبر است آنرا قسم ثانی گویند  
 ورنه قسم اول نامند؛ اما باز **قسم اول** (که در وجوه لفظ حسب صیغه و لغت  
 است) برین چهار قسم تقسیم است؛ خاص و عام و مشترک و ماقول؛ چنانچه دلالت  
 لفظ بر واحد است یا بر اکثر؛ اگر بر واحد است باید دید که دلالتش علی الافراد  
 عن الافراد است یا مع الاشتراک بین الافراد؛ اول را خاص؛ ثانی را عام گویند  
 و اگر بر اکثر است باید دید که احادیث العمان سبب تاویل ترجیح یابد یا نه اول را ماقول  
 گویند؛ ثانی را مشترک؛ **قسم ثانی** (که در وجوه بیان لفظ است) نیز بر چهار قسم  
 منقسم است؛ ظاهر و باطنی و محکم و غیر محکم؛ زیرا که ظهور معنیش احتمال تاویل دارد و یا  
 اگر وارد باید دید که ظهور معنیش بر وجه صیغه است یا نه اول را ظاهر؛ ثانی را باطنی گویند  
 و اگر احتمال ندارد باید دید که قبول نسخ کند یا نه کند؛ اول را مفسر؛ ثانی را محکم نامند  
 و با خصوص بمقابل این است ام اربعه اقسام اربعه دیگر اند؛ خفی مشکل محمل تشابه  
 چرا که مثل اعتبار ظهور معنیش خفا معنیش را نیز اعتبار است؛ پس معنی خفاش  
 را باید دید که خفا اثر له برب امر خارج از صیغه است یا بنفس صیغه اول  
 خفی گویند؛ ثانی را باید دید که بعد تاویل او را ک معنیش ممکن باشد یا نه اول را  
 مشکل گویند؛ اگر ممکن نباشد باید دید که از مشکل توقع بیان است یا نه اگر است  
 محمل گویند؛ ورنه تشابه؛ **قسم ثالث** (که در وجود استعمال لفظ است)  
 نیز بر چهار قسم منقسم است؛ حقیقت و مجاز و صریح و کنایه؛ زیرا که استعمال  
 حسب معنی موضوع له است یا غیر موضوع له اول را حقیقت گویند؛ ثانی را مجاز

باز هر دو حقیقت و مجاز را باید دید که با کشف معنی مستعمل است یا بغیر آنکه است  
 اول را صریح - ثانی را کنایه نامند - قسم را هیچ که در معرفت وجود و قوت  
 علی المراد است (نیز بر چهار قسم منقسم است) استدلال بعبارة النص است دلیل  
 باشارة النص استدلال بدلالة النص استدلال باقتضاء النص چرا که اگر استدلال  
 مستدل حسب مسوق افلاست یا بغیر مسوق لفظ اول را عبارت النص - ثانی را اشاره  
 النص گویند و اگر استدلال حسب مفهوم معنی لغوی باشد آنرا دلالت النص گویند  
 و الا نه باید دید که اگر در آن صحت لفظ بر شرع و عقل موقوف باشد آنرا اقتضاء  
 نامند و در نه استدلالات فاسده گویند - و بعد معرفت همین سبب قسم قسم خاص  
 چنین است که هر سبب را شامل باشد و آن نیز بر چهار قسم منقسم است معرفت  
 مواضع آنها و معرفت معالی آنها و معرفت ترتیب آنها و معرفت احکام آنها و چون  
 سبب ششم را بر این چهار سبب ضرب نموده شود هشتاد حاصل گردد و الغرض  
 بلا معرفت همین هشتاد بکنه درم قرآن وانی نباید زد و هر که زهد و بچشم قند که  
 برخلاف مقتضای حال و اقتضای مقال قرآن عمل کند پس بر اقوال لایق  
 که بلا دانست این اقسام را شور و شب و غوغا نمایند باور نباید کرد بلکه هیچ پوچ و بیهوده  
 شمرده - باز هر یک از اقسام هشتاد را از اول کثیره و اصناف غریبه اند و چنانچه خاص را  
 سه نوع اند خصوص الخبث خصوص النعم خصوص العین و چون انسان و حیوان و زبده  
 و حکمش معنی مدلول مخصوص را قطعاً بینا نبیند شامل است و در آن گنجایش فلان و  
 احتمال بیان نیست پس در امر اسرار کعبه و اسجد و التقبیل ارکان را بر سبیل فرض  
 لما حق کردن جایز نخواهد شد و هر که معنی رکوع پشت خم کردن و معنی سجود و سر زدن  
 نهادن - خاص ترین بنفیه احتمال بیان نماید که حدیثی شاعری فصل فائز است  
 لم تصل بیا لش باشد اما چون اعرابی بلا فهم نیست فقط امر جنبانیده و باز رفت

سر از سجدہ ثانیہ مثل داند چینی مرغ سجدہ کرده یعنی بغرض زیارت رسول صلعم  
 در نماز نعت نموده بنا بران رسول صلعم فصل فانك لم تصل احکم فرمود  
 کہ ادا سے فرض ہم نکر و نہ از ان فرضیت طاعت رکوع و سجود و فرضیت قوم بعد  
 از رکوع و فرضیت جلسہ بین السجدتین مراد گرفته کہ کما ذهب الشافعی رحم اگر  
 انها فرض باشد بخیر واحد نسخ قرآن لازم گردد و حالانکہ نسخ قرآن بحديث کلاسه  
 لا ینسخ کلام الله و کلام الله ینسخ کلامی و کلام الله ینسخ  
 بعضه بعضاً کذا فی مشکوٰۃ و فی الازالہ ممنوع باشد بہان چون حدیث عزائم  
 آنها نیز منطون است و لهذا وجوب آنها از ان ثابت گشت اگر کسی گوید کہ این  
 تقریر در باب عدم نسخ کتاب بالسنة خلاف تحریر اصولین است و نیز کہ ایشان  
 نسخ را باعتبار نسخ کتاب بہ کتاب و نسخ سنت بہ سنت و بالعکس سہا قسم منقسم  
 ساخته اند و در ہر قسم نظیر ہم آورده اند پس تقریرت را چہ باید گفت گوئیم  
 ہاں بحسب ظاهر بعض اصولین بر عایت انحصار اقام اربعہ عقلیہ مذکورہ نسخ کتاب  
 بالسنة را قائل گشتہ و نظیرش ہم در آورده اند اما محققین ایشان بعد تامل و  
 تحقیق و واقعین پس از تعقل دقیق چنین گفتہ اند کہ بمقابلہ ہر نظیر یکہ نسخ  
 کتاب بالسنة در آورده نسخ کتاب بہ کتاب ہم یافتہ شدہ و کما قالہ الملا جیون و  
 ہذا کل ما اوردوا فی نظیر نسخ الکتاب بالسنة فقد وجدناہ فیہ نسخ الکتاب بالکتاب  
 بقطع النظر عن سہنہ علمی ما حررت فی التفسیر الاحمدی کذا فی نور الانوار ۱۲ القضا  
 قال الامام ابو زید القاضی لم یوجد فی کتاب اللہ ما ینسخ بالسنة الا بطریق الزیادۃ  
 فعلی ہذا لا یصح التزام انسخ آیۃ التوجہ ہذا خیر کذا فی مسلم الثبوت و شرحہ ۱۲  
 پس نسخ کتاب بالسنة را چہ اعتبار است کہ اعتبار کردند و این  
 نیست و مگر اعتبار رعایت انحصار اقامت ہاں اثبات و تخمین اقام محبوب

شرعی نیست. و بالفرض چیزی دیگر می گوئیم که اگر اعتبار نسخ کتاب با سنت را اعتبار  
از ان سنت سنت متواتره مراد است. و کذا فی المسلم و غیره. نه غیرش را اعتبار کنیم  
نه از خبر احوال صحاح نسخ قرآن مراد داشته اند. که چون خبر احوال نسخ خبر متواتره شدن  
نمی تواند. و نسخ قرآن چگونه شدن تواند. و علی هذا القیاس حدیث وضوء  
فاغسلوا و وجهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم  
الی الکعبین و لا ورا بیدلیل موافقت بنی صلعم. و تسمیه را بیدلیل حدیث لا وضوء  
لمن لم یسجد. و ترتیب را بیدلیل حدیث لا یقبل الله صلوة امرأ حتی  
یضع الطهور فی مواضعه فیغسل وجهه ثم یدیه الخ. و نیت  
را بیدلیل حدیث انما الاعمال بالنیات شرط کردن. و در آیت طرف و  
لیطوفوا بالبيت العتیق مهارت را. و آیت تریض و المطلقات  
ینتریضن بالنفسه ثلثه قریه تاویل بالاظهار داخل ساختن. و بطلان  
است. زیرا که معنی هر حرفه غسل مسح و داو و طواف و ثلثه خاص بین بنفسه احتمال بیان  
ندارد. پس باخبار احوال این همه اشیاء را در یک صلوة و غیره داخل کردن که با نسخ  
قرآن کردن است. و آن سجایت ماکور کلاهی لا ینسخ الخ ممنوع است  
ان این همه اشیاء سنت مکرر فرض اند. پس لاند بیان ظاهر بیان را (بلا بیان)  
بین آیات و الاحادیث بلکه بمضمون (لا تقر بوالصاوة عمل نمایند) طاقت  
این همه مطلب قضی کجا که بفهمند. و دماغ درش هم که بکنش برسند. اگر گویند  
که آیه ثلثه رحمهم الله عالی بران رفته اند. گوئیم که ان ایشان اختلاف کرده اند  
و آن اختلاف بمضمون اختلاف اعتقادی رحمة محمود است. اما از ان لاند بیان  
هوای پرستان را چه که در میان است افتراق انداختند. و آن افتراق بآیت لا  
تنفروا السبیل ندوم است. و ما سوا آن آیه از ربع رحم بمضمون آیت

البنا المؤمنون اخوة باهم بامواسات وموافات كاربنته. كما مر ذكره. و  
 باهم يكيد يگر را دوست می داشتند. و امر معروف و نهي عن المنكر می کردند بگفته  
 تعالى و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولياء بعض مباحرون بالمعروف  
 و ينهون عن المنكر الم نه مثل الانبياء مؤمنان را كافر و مشرك و زير ملت  
 گفته خود كافر شدند. نه بطحا ای نومن ببعض و تكفر ببعض حسب خویش  
 نفسانی خود با برآیات و احادیث عمل ساختند. نه تالیفات مشر القرون را منتهو  
 شماروند. نه اینهارا حجت شرعی دانستند. نه در آن زمان موجود هم بود و نه  
 نه از مخالفت و انحراف نوشتند. نه متأخرین آنان ملزم شوند. اما ای غیر مقلدان  
 شمارا بر کلمه تالیفات مشر القرون بر مخالفت اقوال آنکه مشر القرون کمر بستن. و از  
 نوشته های متأخرین متقارین را الزام دادن. و به تقلید ایشان تقلید نشان را  
 حرام گفتن. باز حج بعضی آنکه بر مخالفت بعضی حسب خویش نفس پسندیدند.  
 و آن بعضی دیگرش لعن طعن کردن. چه کاست بدل باید فهمید. هرگز کجی نباید  
 آری امام ابو حنیفه رحم با عیث شرب زمان رسول منان در معرفت جواهرات شرعی  
 مثل همان جوهر است که در دکان شریعت شارع خود نشسته. نقد قیمت هر جوهر در  
 و هر یک را بخوبی شناخته. گوید بحدایت نایب شارع حسب ضرورت خریداران بیع و  
 فروخت ساخته. تا بران ضرورت نوشته باشند. اما بخوبی غلبه فاش  
 و ناشناسی خریداران متأخرین چنان اصول را استنباط کرده. که از آن قیمت و  
 معرفت جواهرات شرعی بخوبی گشتن توانند. و از اختلاط وضع و ضاعید محفوظ  
 باشند. اما حدیثان مشر القرون با عیث بعد از زمان رسول صلعم مثل همان جوهر  
 است که خلوص جواهرات را نشناخته. مثل حاطب الملیل جواهرات صناعی و  
 غیر مصنوعی را در کیمیه خود افزایم آوردند. لذا است. معرشت این ناچهره می رانند



شریعت دانسته نمایند. اما آن جواهری مثل امام ابوحنیفه رحم بکله او پیش هم  
 ثابت شده. و علاوه بر آن در رسال هر سند و ثبوت شرعی هم یافته اند. و کما  
 مر ذکروه به نظر الفرق و گوشتهم لا یفقهون. یا ایها اللامه سیدین. اگرنا دانسته بلیت  
 لفظ حاطب اللیل مرا ناسر گوید. بعد از انتقام آید. و اورا باید که اولاً این چند  
 و شوکانی و فیروز آبادی و غیر هم را ناسر گوید. که ایشان اکثر احادیث صحاح و را  
 میضرب و غیره گفتند. اگر کسی ثانی مثل حاطب اللیل نبودند. بچه طور اکثر تالیفات  
 را موضوع یافتند. پس بصداق اینها کذب ناینها لازم است. فلما لقوا لواء  
 لی شباه. و لا تشتر علی امرای که من هر بزرگ را حسب درجه بزرگی می شمارم.  
 و تعظیمش کنم. اما شما بلا امتیاز هر که و همه را مساوی شمارید. نه سنی بلکه باعث  
 نادانی متاخرین را بر تقدیم بر خلاف معنی حدیث خیر القرون قرنی الخ فو قیت و  
 تا از نوشته نامه کثران بهتران را کمتر و کثران را کمتر شمارید. و عدوی را دوست  
 دارید. و امتیاز حق و باطل و غل و غش کردن نمائید. پس جان اندیغ از اصل  
 مطلب چه در افتادیم. حالا باز مطلب اصلی گردیدیم. و گفتیم. یا بعض  
 از خاص امر و نهی و غیره بسیار اقسام و انواع اند باز هر اقسام را اقسام است  
 چنانچه تخمیناً امر بر شانزده قسم منقسم است اول و جوب کقوله تعالی اقموا الصلوة  
 و روم ندب کقوله تعالی فکاتبوه ان علمتم فیهم خیرا. دوم و اما  
 کقوله تعالی کلو اعمامکم علیهم و ما هم اکرام اذ خلوها بسلام  
 آمین. پنجم امتنان کلو اعمار ز قلم الله. ششم اهانت ذق  
 انک انت الغریز الکریم مقسم صویه اصبروا اولاً الصبر اولاً. ششم  
 تعجب اسمع بهم و البصر ای ما اسمعهم و ما البصر هم. ششم  
 کن فیکون. و هم اختصار اخبار القواما انتم ملقون. یا ز و هم اخبار

فليضحكوا قليلا وليبكوا كثيرا وواو و هم تنديدا اعدوا ما شئتم  
 من غيرهم تعجز فالقالبوراه من مثله چهارم استخیر- کونوا قردة  
 حاسنين - یا ثرودهم دعا لقویک اللهم اغفر لی - ثانی و هم انداز  
 قل تمتعوا و غیر ذلک از آن آقا اقامه شمه فکیف یطلع علیها اصحاب  
 الشواهر بغیر علمها و کیف یبلغون الی رموزها و خموضها من دون  
 تعلمها + فالنظر وایا ایها العلماء فالنظر وایا ایها الفضلاء  
 الضعفاء

### تبصره سوم در سنت

باید دانست که حایت را نیز بجهت مثل اتمام قرآن اقامه نمایند + بلا دانست و دریا  
 آنها چگونه هر که و مترجمه خوانان صحاح را می رسد که از احادیث صحاح (که در آن نظر  
 اقسام و احکام را اصلا بیان نیست بلکه مثل ادویه دوکان و طاراقا الی مجتمع اند) در  
 هر امر بقال البنی صلعم قبل و قال کردن تواند + هرگز خواند + اگر پندارد که تواند +  
 پندارش را بر جهالتش بلا شبهه حجت آرد + که این همه کار اجتهاد و کارایه لیام نیست +  
 کارایه آئینه کرام است + قلاد و اقلد و افتخا و الا فتضلوا و فقلکوا - اگر گویند  
 که محدثان اصول حدیث چنان اصول نوشته اند + که از ان اقسام احادیث بسکه برین  
 اند + اصول فقه را در کار نیست + گوئیم که چون نباش ظاهر بنیان بجز ظاهر بنی  
 باریک بینی را چگونه دریا بند + برین عقل و دانش بیاید گریست +  
 اذا کان الشراب دلیل قومه + سیصد یصد طریق الهالکین  
 و بضمون این بیت + چو آن گری که در سنگه زمان است + زمین و آسمان  
 او همان است + صحاح را مدار کل شریعت قصورده + و از بخودی غیب را نیز نیازند  
 بخود و چند از خود بخیر + غیب باسندند بر غم نیز + نه نه بلکه در صحن کاچی قل  
 بروید + و اوقات غریز خود را بلبل به مال صرف نمایند + کسی در صحن کاچی

افعال عامه من طلب المحال و ادای صفتان تا فهمان آن اقسام احادیث است  
معمومه و متواتره و معین تمامین الاحادیث اند که در از لفظ احادیث علامه و دان و طراز  
سفارش بلکه انما لفظی سوزا دلی و تحقیر قول البنی معلوم لازم آید که در شان احادیث  
مبهور و معلوم و مرجوع و غیر نوشته اند حالا که این الفاظ بر حدیث من حیث  
محمول نباید ساخت و نه بر حجت امتیاز متاخرین اعتقاد کلی باید داشت بدان  
اصول حدیث حال رواة و طرق اسانید و مرج و قدح و تحذیل و غیر ذلک منصوص  
مانند آنها خاص و عام و مشترک و مآول صریح و کتایه حقیقت و مجاز مفسر و محکم و غیر ذلک  
مدرک می گرد و چنانچه ابن حجر عسقلانی رحم در منجته الفکر که عمدترین کتب اصول  
احادیث است نوشته که اخبار ایاگون له طرق بلا عدد معین او  
مع حصه بآفاق الاثنین او بهما او بواحد فالاول وهو المتواتر  
وهو المقید بالعلم الیقینی بشرطه و الثانی هو المستقوی بالثبوت  
الغریز دلیس شرط الصحیح خلافا من زعمه و الرابع الغریب  
و کلها سوی الاول احاد و فیها المقبول و المرد و لتوقف الاستدلال  
على المجتهد عن احوال و انبعاث و ان الاول اتم پس این اقسام  
متما بین احادیث علامه دارد و یا با مفاهیم خارجیه عقلی پذیرد و بدل دیانت  
باید ساخت و بعد از آن بدل انما لفظی باید نوشت و نه بر حجت امتیاز متاخرین  
و جواهر اصول نه علم حدیث الرسول حدیث صحیح را هفت قسم نوشته قسم اول عمد  
این است که صحیحین باشد آنرا متفق علیه گویند و قسم دوم اینکه فقط در بخاری باشد  
قسم سوم اینکه فقط در مسلم باشد و قسم چهارم اینکه حسب شرط بخاری و مسلم باشد و  
قسم پنجم اینکه فقط بخاری باشد و قسم ششم اینکه فقط بطور مسلم باشد و  
اینکه سواست بخاری و مسلم دیگر اهل حدیث صحیح گفته باشد و انقی پس درین

بسیار متعجبانند که در کجاست بلکه ازین اقسام بسیار که در میان ما  
بکلام رسول پیدا که بجز اتفاق بخاری و مسلم کمال شرافت و صحت کلام  
رسول باقی نمانده و باعث نزوح و شدن در صحیحین دران زوال پذیرفته  
العیاذ بالله گویند مقلدین اتفاق بخاری و مسلم را نام رسول تصور میدهند  
منه بکه از وجه رسول صلعم هم اعلی دانند که حدیث غیر اتفاقیه را که نه  
احقیقت کلام رسول صلعم هم باشد خفیف شمارند و لغو و بالذمه گویند ایشان  
دوستانه صحیحین را نسخ کلام رسول مخالفین گردانیدند و لا حول و لا قوة الا بالله  
حال آنکه محدثین گفته اند که اکثر احادیث صحیحیه را طرح داده اند که حسیب مشروط  
نیافیم اما غیر مقلدان همان مشروط را عین شریع تصور میکنند و معتقد اند که شریعت  
زبان دریده همان گویند که در باب تقلید شخصی و انحصار مذاهب اربعه حکم شارع  
ناطبق نیست و باز اعتبار شریعت پس سخن ایشان مثل سخن همان زن مجنون است  
که خود زن صالحه را تجبه گوید اگر گویند که چون ایشان یعنی بخاری و مسلم ازین  
محدثین معتبر و ثقة اند بنا بران ایشانرا از دیگران اعتبار کنیم و بر تالیفات ایشان  
بالوثوق عمل نماییم و گوئیم که پس امام باقر علیه السلام امام عظیم رح الله را از دیگران  
افضل دانیم و بنا بران تقلیدش کردیم و باز چرا ما را مشرک و مردود گویند  
و تقلید ما را مشرک دانید و ناظر الی سوء ففهمکم و الی عاقبت عذر  
پس اگر راست پرسند حقیقت الامر اینست که حالا قلیل و قال علماء متأخرون  
را نام حدیث گفته پس فی زماننا اطلاع بر خلوصیت و عدم خلوصیت قول النبی  
صلعم امریست محال و چنانچه برین دعوی که کتاب فوائد المجموعه فی احادیث الموضوعه  
امام شریکانی رحمه الله که امام موصوف خود با آنها و بعض متعصب نیز بر حدیث  
حرف زده و بعضی را چنان و بعضی را چنین نوشته و چنانچه با عملاً صاحب فرستاده

فیروز آبادی حدیث الصلوٰۃ عماد الدین فمن ترکها فقد هدم الدین  
راضعیف گفته + ضعیف الفیر و زابادی فی المختصر نوشته + و فیروز آبادی  
تقلید بعض از غلات و اهل عجلت از متاخرین مثل ابن جوزی و غیره کرده + بکنای  
شرح سفر السعادت + طرفه این است که وادی رحیم بگوید که این جناس کلمه + و  
بر فیروز آبادی اعتماد نموده + حدیث صحیح را ضعیف ساخته + چون معتد و معتد علیه  
برین منوال دلالت است و یکمیل و قال - تقلیدش جناس را چه اعتباری در مقابل  
طریقه عجیب نیست که ایشان سمجین کسان را تقلید نمایند + معنی تقلید را حرام گویند  
و مقلدین آنکه خیر القرون را مشرک نامند + پس ایشان بدلیل و قول خود مشرک  
نامند چرا بدل نمهند + اگر با وجودش منکرش باشند + خود را پیش کسی بمانند  
که بدفع تهمت بدربانی و دشنامی گوید مرا حرام از دکان و مردودان می گویند که  
مردم را دشنام می دهیم + و تا سزای گویم انتهی + مثلاً آنکه دشنام دانش از زبان  
نابت می شود تا هم منکرش باشد + پس من از انبیا فریبی + یا مثلالت جلیب - یا خیا  
خلق لا یدبسان بسکه تحمیر که ایشان مقلدین را باعث تقلید آنکه از بعضی مجتهدین مشرک  
گویند + و خود را با وجود تقلید صحاح بلکه شارحین و مترجمین متاخرین و غیره  
مشرک شمارند + اگر گویند که ما ایشان را تقلید نمی کنیم + بگو تقلید را با رسول  
نمائیم + گوئیم که از ایشان باید پرسید که آیا صاحبان صحاح و غیرهم را خدا  
رسول صلعم دانند + یا نمانند + اگر دانند العیا و باید مشرکترین مشرک نامند + و  
اگر نمانند بفرمود خدا و رسول صلعم عمل کردن چگونه لازم و واجب شمارند  
قد مر بکنایه را لا سیما فی تبصرة الاولین القاطن - و اینجا حسب مقتضای  
منقل خدیقل و قال - می نمایم بشنودید + و غور و فکر سازید +  
نقل باری و غیر مقلد شما نمون فرود آمدند + بیکه این مریدان ایشان اند

بزیارت آمده حسب اعتقادش چند مسائل از ایشان پرسید اما در یک مسئله  
 اختلاف گردید و هر دو جدا جدا حدیثی بیان کردند و هر یک بهوت گشته بمن رو کردند  
 بنده و جواب دادش را مناسب ندید و باز با ایشان توجیه کرد و هر دو بعد بیان اختلاف  
 حدیث اتفاق کرده گفتند که ما حدیث بیان نمودیم و باز چه گویم و هر یک گفت من  
 این چنین گفت آن چنین گفت را نمی دانم رسول چه گفت باید گفت و جواب را از آن  
 بطوریه بدست و مرا خنده گرفت و هر یک به چاره محروم برگشت و

نقل روزی نزد غیر مقلد کسی شخصی آمد و گفت که مرا فرائض تیار کرده باده  
 و اجرت از من بگیر تا قسم وراثت نمایم و غیر مقلد فی الفور از فرائض تشریف  
 استخراجش نموده حواله اش کرده یک روپیه اجرتش برگشت پس آن شخص غیر مقلد  
 را گفت که شاید تو پیشتر شرک شده گفت چگونه گفت تقلید فقه کرده و حال  
 مقلدین فقه را شرک می گوئی و چرا از حدیث فرائض استخراج نساخسته و تا  
 از شرک نجات می یافستی و برادر را ترک شرک کن و از حدیث بیرون بکن و تا عتقاد  
 و اعتقاد هم باقی ماند و اجرت حلال گرد و گفت در حدیث چنین فرائض  
 نیست گفت آیا رسول صلعم دین را نقصان داشته انتقال فرمود و هرگز نه که  
 آیت الیوم اکملت لکم دینکم و ما رغبتم فی ما فسد من الدنیا و ما ارجو فی الدنیا و الاخره  
 و اناب قوله لتصوحا

## تبصره چهارم در اجماع

باید دانست که اجماع را دو معنی است یکی لغوی و دیگری اصطلاحی شرعی و باز  
 لغوی را دو لفظ بر منطبق حال این مقال دال است بر یک معنی جمع خاطر  
 کافی قوله فاجمعوا امرکم یعنی فاعزموا امرکم و فی قول النبی صلعم لا تصیام  
 لمن لم یجمع الصیام من اللیل لم یعزم الصیام من اللیل

دیگر به اتفاق + اما معنی اصطلاحی شرعی ایست که مجتهدین صاحبین است  
رسول رب العالمین را بر زبان واحد در امر شرعی اتفاق کردن است  
رکنش دو اندک غنیمت دیگر به رخصت اما غنیمت این است که سکن ایشان در امر  
قوی یا شروع ایشان در امر فعلی با اتفاق کل شدن است - اما رخصت این است  
که در امر قولی یا فعلی اتفاق کردن بعضی از ایشان مع سکوت و عدم مزاحمت بیشتر  
نام در مدت تامل است + و این اجماع را اجماع سکوتی گویند + و اکثر فقهاء  
ایز الیزهجت شرعی شمارند + اما امام شافعی رحم در آن خلافت می کند پس زیرا که  
هر سکوت موجب رضا نباشد + بلکه آنجا بی باخت خوف و میست و وحشت و غیره  
هم می باشد + آن دلیل بر رضای نمی گردد + چنانچه بر این دعوا ایشان دلیل می آید +  
روای عن ابن عباس رض انه خالف عمر رض فی مسئله العول فقیل له بلاء اهل  
حجنتک علی عمر فقال کان رجلاً مہیباً فہیبة منعتنی و دوتہ + جوایشن آنکه این رواق  
نه قابل اعتبار است نه قابل اختیار + زیرا که حضرت عمر رض باستماع امر شرعی از  
دیگران خیل مطیع و منقاد بود + حتی که بقوله رض لولا علی لمک عمر - و بقوله  
کل الناس افقه من عمر حتی المحدثات نے الحجاب + و بقوله لاخیر فیکم مالم تقولوا و  
لاخیر لی مالم اسمع کذا فی تیسیر الاصول حسب مقتضای حال - و مقتضای  
مقال - بامور شرعیات بتواضع کمال - قیل و قال می فرمود + بلکه در هر حال از این  
تواضع را اقبال می نمود + فکیف لظن فیہ بالظن الفاسد + و لما یرغم فیہ بالظن  
الکاسد + و طرفه و غریب و لطیفه عجیب ایست که بآن روایت عالم مستحیر - فقیل  
مستدیر - و عاقل متبصر - و حامل موقر حضرت عبداللہ بن عباس رض را به تمت  
تفسیر بامور شرعیات - و الزام حال با حکام فصوص ملت - منہم کہ بن است +  
کہ ابن عباس رض از حدیث نبوی صلعم الساکت عن الحق شیطان اخر من

خبر نداشته و از آیت قرآنی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من  
ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس  
که در آن عدم ارسال رسالت را ندانم فرمود و و دهمت را مرفوع نمود و نقل  
می بودی و العیاذ بالله این روایت نیست و مگر باقری را و افضل است و قطع  
نظر ازین دلائل اگر اجماع سکوتی حجت نباشد و قباحت عظیم با مورد تزلزل است  
و با حکام ملت نبوی در پیش گرد و که اجماع بر خلافت حضرت ابوبکر صدیق رضی  
باعت سکوت حضرت علی کرم الله وجهه صحیح نباشد و فکیف هذا قال و لیس لک  
این دنیا داران با مورد دنیاوی و از سبب و دهمت حاکم ظالم و غیره تفسیر  
گاه بگاه سکوت اختیار کند و البته همچنان سکوت را رضا تمامند و اما آن چیزی  
دیگر این چیز دیگر است که در اینجا غرض ما از لغتانی دنیاویست و در اینجا  
عملها و حقانی شرعی و اینجا کار با اختلاف حرص و طمع دنیاوی رو و او نیست  
و در اینجا اتفاق صالحین مؤمنین و بمشور و مسلمین کار شرع گردید و  
و از باب اجماع چنان کسان باشند که فسق و فجور و ظلم و ستم و هوار  
هرگز و اندازند و اگر چه بقول ابوبکر باقرانی قول عوام را نیز غیر معتبران در  
العقاد اجماع معتبر شمارند و اما عالمان معتبران بقید مجتهدان صالحان که در  
تعریف اجماع مندرج است قول عوام کالبهایم و الا لغام را در میناب صلب  
اعتبار سه نه کنند و خارج عن المبحث دانند و بر آنان تقلید مجتهدان واجب  
شمارند و نیز بهمان قید مذکور اهل اجماع را از صحابی رضا یا از اهل بیت نبوی یا  
از اهل مدینه طیبه شدن را مشروط سازند و زیرا که معنی لفظ امت است که در قوله تعالی  
و کذلک جعلناکم امته وسطا لکنوا شهداء علی الناس و در قوله تعالی  
فکذلک جعلناکم امته اخر حجت للناس و در قوله صلعم لا یجتمع



التي على القلادة المذكورة است (ب) برائت تقيم است + تخصيص منج است مخصوص  
نست + وهر احد فقيه در شان آيان ودر فاضل آيان واول اند  
ناشنا بر عدم حجيت اجماع غير اثنان را مثال اند + اين قول قوی گویند که کبر  
صداي اول در اول دين مبین اند اجماع دیگران درست نیست + و قول اول  
که بدليل قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت  
الح - و بدليل حديث ان تارک فيکم ثقلین الخ رواه الترمذی گویند که  
بجز اهل بیت نبوی اجماع غیران صحیح نیست + و قول امام الکرم که بدليل حديث  
ان المدينة تنفخ خبثها كما تنفخ الكبر خبث الحديد رواه البخاری گویند  
که بجز اهل مدینه اجماع غیر بلا درست نیست + همه باطل گشت + که دعوی ایشان  
عدم انطباق معنی تقيم است + کبره تحقيق و ثبوت نیست اگر چنین بود بخارجی  
فارس که رسول صلعم اکثر اوقات در شان اثنان ولو تميز العليما بالاجماع  
بالثريا يا معلقا بالثريا يا عند الثريا للتناوله قوم يا سر حال من  
ابناء فارس اخبره بالتقيم والتيزي وسلم بخاری - معبر بود و نه  
اجماع بغیر اثنان حجيت نبوده +

وقع وحل اگر غیر مقلدان گویند که اگر اعتبار معنی عموم لفظ است معتبرا  
اجماع مانیز معتبر باشد + گوئیم که مان معتبر باشد + اگر مخالفت اجماع مجتهدین  
خیر الشرع نباشد + و ملحق و تلمی لازم نکرده + و هم مخالفت حدیث بدلیل  
الله علی الجماعة فمن شذَّ شذَّ في النار متصور نشود فقط +  
و نیز از قید امت صاحبین اجماع کفره و فحیره موجب حجيت شرعی نباشد + پس  
اجماع یهود بر عدم ثبوت ثبوت بعد از نبی اعظم و اجماع نصاری بر قبول عیسی  
و اجماع هواپرستان غیر مقلدان این زمانه هم تقلید و اجماع تاریخی نیز جاری

و اجماع مستنکح آن نکاح ثانی بر عدم نکاح ثانی - و اجماع فلاسف بر عدم امت  
عالم - هرگز حجت نباشد - فتنکس - ما قلته - و تدبر - الی ما خرت  
و همچنان بقول امام شافعی و امام احمد و امام ابوالحسن الاستمیری رحمهم الله کتاب  
النقراض عصر مجتهدان در حجت اجماع مشروط نیست به چه که در خصوص  
بر حجت اجماع دال است - در ان النقراض عصر یعنی موت مجتهدان را اضلا  
و ظل و قیل و قال نیست - پس مشروطیش زائد علی النقراض باشد - و آن دست  
نباشد - و اساس آن اگر اجماع بر النقراض موقوف باشد - تحقق اجماع تا ابد  
بشک نیست نمی رسد - که دفعه مجتهدان را بعد العقار اجماع فویدان عادی محال است  
پس موت بعض مقام بر بعض گردد - و بعض آخر را مجتهد آخر را حق شود - علی هذا  
القیاس تا ابد لا بصورت اجماع تحقق شدن غیر ممکن باشد - و حکم اجماع  
در امور شرعی قائم به یقین و قطعی میاید - پس منکرش کافراست - که خداوند کریم  
بقوله من یشاق الرسول من بعد ما تبیان له الهدی ویلیع غیر  
سبیل المؤمنین قوله ما نولی و فصله جهنم و ساءت مصیرا - لیفت  
مؤمنین را مثل مخالف رسول صلعم گردانید - لهذا نتیجه عذاب هر دو مخالفت  
منساوی گردید - پس اجماع ایشان مثل خبر رسول صلعم بدرجه دلیل معقول  
بجست قطع محقول رسید - و قوله تعالی و کذلک جعلناکم امة وسطا البک  
شهادت علی الناس - و قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس  
که درین روایت لفظ است - (که متصف بصفات عدالت و خیریت گردیده است)  
میرایش گردید - اما بعض حمقاس ظاهر بنیان و بعض از مضربان و خوارج  
دره افضل و لاندیهان در حجت اجماع مخالفت کنند - اصلا حجت نشمارند  
بکه بر عدم حجتیش بچند وجه حجت آرند اول اینکه چون هر واحد اهل اجماع را

خلاصہ ہے۔ چنانچہ مجمع را خلاصہ است + دوم ایکہ فی قولہ التالی ثان متنازع  
 فی ثقی فرد وہ الی اللہ وہ مولدہ ذکر اجماع نگہ رقیب + سوم ایکہ محدث  
 معاذ رنہ نیز ذکرش نیامده است + حالہ جواب آہنایز چندہ جودہ پیشینہ جواب  
 ایکہ ایشان قوت برسن مؤلفہ مولدہ نیست تدر یافتہ + بل بر محل را حدیث مجربہ  
 مؤلفہ را نیز مثل عقل ثمان کہ در شمارند + نہ منہم قولہ لقال ثمان و ہذا الام  
 را نہیںند + مضمون این شعر + افرن بر اللہ را می غیرک و اشدش + و افر  
 لا یحفظ علی الاثنین + فالمر مرآۃ تریہ و جہہ + ویری قبالہ یجمع مرآۃ  
 وہ یافتہ + جواب ثانی ایکہ خداوند کریم در آیت مذکورہ اشارہ می کند بحج  
 مؤمنان را کہ برفع و دفع ہر امر متنازعہ حسب رائے اجماع علماء مسلمین و اتفاق  
 فضلاء مسلمین بخدا در رسول گردانید + تا فطارتہ الفہم نکشد + و از سوارہ نفس  
 شیطانی محفوظ باشند + چنانچہ برین قیل و قال صیغہ جمع نازختم و رد و یک  
 والہ است + و نیز آیت ولورد وہ الی الرسول والی اولی الامر منکم  
 لعلمہ الذین لیستنبطونہ منہم - برین منوال باطن حال است + پس  
 ہر نزاع را کہ مجتہدین بالاتفاق بمضمون این آیت تصفیہ و ترفیعہ کردہ اند + اگر  
 اجماع نامند + ورنہ در امور غیر اجتہادیہ یعنی ضروریات دین مثل نماز و روزہ و  
 حج و زکوۃ اتفاق کردن را اجماع نگویید + ہفت اگر ایشان علم عرفان مبتدیان  
 ازین آیت نیز حجت اجماع و قیاس ثابت کردن ہی توانستند + کہ مسلمانیان بر  
 رد امور متنازعہ مجذہ اور رسول بسوی اجماع و قیاس شرعی معتدل محتاج شوند + کہ  
 این ہر دو میان و نظر احکام مخصوص اند + و محتاج الیہ موقوف الیہ باشند + ہر چہ  
 الیہ باشند + حجت قوی گردد + جواب سوم ایکہ اجماع بعد زمان رسالت صادر  
 گردید + و حدیث حضرت معاذ رنہ بوقت رسالت بطور رسیدہ + و نیز در بیان

حاجت اجماع نبود که ذات بایر کلمات سرور کائنات موجود بود و متممیه چون  
 ایشان بعد تحقق جمیع اجماع جاوید شدند و در ضروریات دین هم بحال است  
 فاسده و دوهمات کاسه و شک و شبهه می اندازند و عصای اتفاق  
 را می شکنند و علماء جمهور و فضلا و قوی شعور اقوال ایشان را اعتباری  
 ندارند و هیچ پوچ ندارند همان اجماع حسب قوت و ضعف و یقین و ظن بر  
 چند قسم تقسیم نمی باشد و قوی ترین اجماع اجماع صحابی است و قوتش مثل  
 آیت و خبر مؤثر است و چون اجماع بر خلاف ابو بکر صدیق رضی الله عنه باشد کافر  
 است پس قول روایان جاوید بعد از اجماع و نقص فضیلت و خلافتش رضی  
 الله عنه نباشد همچنان قول خوارج در نقص فضیلت علی کرم الله وجهه اعتباری ندارند  
 و از اختلاف ایشان حجت قطعی از قطعیت بیرون نشود و پس مثل اجماع سکوتی صحابی  
 رضی الله عنه است چون اجماع بر قتال بالغیر مذکور است سکوت بعضی صحابی رضی الله عنه  
 اجماع غیر صحابی در آنست مع عدم مخالفت صحابی رضی الله عنه در آن و قوتش مثل قوت  
 خبر مشهور است و بدون یقین فایده طمانیت میدهد و منکرش گمراه می شود  
 بعد از اجماع بر قوی مختلف فیه است و قوتش مثل قوت خبر واحد است و چون  
 اجماع بر محافظت سنه قبل الظهور با سفار بالفجر و تحریم نخل اخت دیه خدمت  
 بدون علم عمل را واجب گردانند و قوتش انبیت که مثل خبر واحد و دیگر اجماع  
 مقدم بر قیاس مقدم باشد و چون از مجتهدین و مسلمیه بر چند قول اختلاف  
 واقع شده باشد پس بر طایفان مایه آنها اجماع تحقق گیرد و بدیناخرین را نمی  
 رسد بلکه قول دیگر احادیث کنند و چنانچه در حدیث زن حامله هر مردی بعضی حدیث  
 را مثل حدیث حمل گرفتند و بعضی بعد از اجماعین شمار و در حال اتماخرین را نمی  
 رسد و قوتش را بر قدرت و ذات حمل کنند و بنا بر این جمیع اجماع بر مذاهب اربعه

مذہب فاسق و شیث را باطل شمارند و تبلیغ هر گناه از تحریرات مسطورہ و  
 تقریرات مبلورہ بدیخیلے واضح و لایح گشت و حق بکر برقرار گرفت و کبر و تکبر  
 شدن اجماع بظہور پوست و نیز قطعیت اجماع ثانی نسبت باجماع اول و ثالث  
 نسبت ثانی و رابع نسبت ثالث آرد و گشت و وادون اعلی را ناسخ نباشد و  
 پس اجماع تلقی است بر صحت صحاح بر اجماع تلقی است بر مذہب اربعہ فوقیت از  
 و ناخوش شدن تواند و نه باطل و الی و الی و من العباد الی ایدم التنازع  
 فی صحت ای برادران چون بر مذہب اربعہ باوایہ کاملہ و حج شایعہ اجماع  
 خیر الامت معتقد گردید و تقلید آئمہ اربعہ را مسلماً و تقلید احد الائمہ را ترجیحاً و  
 شماریدہ تا بچا و تفسیق و تلویح خویش را اندازید و با اتباع بواسطہ افسانہ  
 و رسوایہ شیطانیہ پند بردید و بلکه حرام دانید تا بر کشتی یا نہایت غاشد و  
 و را غلغلا و منزل نگردد و

درین رہ حاصلی جز یکی نیست و دول بودن بجز پنج اصل نیست  
 و چون بمضمون حدیث زیرین حضرت رسول صلعم باوجود درجہ رسالت و نبوت  
 بر مشورہ امتش صلعم خود را دران جملہ نمود و مخالفت نفرمود پس بزرگوار  
 می باد کہ مخالفت اجماع مجتہدین صالحین و متقدمین کند و حدیث قال النبی صلعم  
 لا بی بکر و عمر و اجتمعنا فی مشورۃ ما خالفتمکما رواہ احمد و غیرہ  
 کفایت المسالین و درایہ للمؤمنین و اگر دینیم اکتفا کنیم و دیگر چند دلائل قوی  
 و حجج علیہ بیارم بگوش بوش بشود و اول قولہ تعالی ثنا و رحمہم الخ  
 بر خبر کہ آتشاورہ بوقوع آید از اجماع گویند و دوم قولہ تعالی فلا  
 نفر من کل فرقة من غیر طائفة الا کم کہ بر دویب اطباع قوم متقدمین  
 دالات است و وقت بیت آئمہ اربعہ خصوصاً امام ابو حنیفہ رحمہ بر کسی نیست

مسودهم قوله تعالى ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله  
كثرت اتباع موجب كراهي است به چهارم قوله تعالى ولا تكونوا كاللذ  
تفرقوا واختلفوا من بعد ما ساء لهم البينات بعد ان ثبت جماع  
بر حقيقت ما سبب اربعة تفرقة وزيك منهي عنه است به پنجم قوله تعالى فان  
لقد اتى احد اليهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغي حتى كفي الى امر الله  
قتل بر باغين از مسلمين واجب است ششم قوله تعالى قاتلوا اعداء حتى  
لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله بدفع فتنه ورجاع مقامه رواه  
به فقه ائمه از ابن مسعود و از اراة المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن  
لقية شخصي باجماع مؤمنين صاحبين متقين حسن است پس عند اسم حتم است به  
هفتم حديث من خرج عن الطاعة وفارق الجماعة مات  
ميتة جاهلية اخرج الشخان ترك اطاعت اجماع جهات است به  
هفتم حديث من فارق الجماعة مثبرا فقد ضلعه مابقه الاسلام  
عن عنقه اخرج البوداود و سفارت جماعت اجماع موجب و ششتم از  
اسلام است به و هفتم حديث من اتاكم و امركم جميع على رجل واحد  
يريد ان يشق عصاكم او يفرق جماعتكم فاقتلوه اخرج مسلم  
قتل بر شكك و و تفرق كنند جماعت واجب است به يازدهم از ابن  
مسعود و في المفوضه و هي التي بات عنها زوجا قبل الدخول ولم يسميها مهر  
فسئل ابن مسعود عنها فقالت اجتهل بر الى ان اصببت فمن الله وان اخطا  
فمنى ومن الشيطان ارمي لها مهر مثل نساءها الا وكس ولا شطط  
وكان ذاك محضر من الصمائية ولم ينكر عليه احد منهم فكان  
اجماعا اخر كذا في كتب الاصول و الحديث العرفي كل اين به بر ثبوت اجماع

و بر غدا بترک احکام اجماع دلالت می کند و بنا بر این علماء کرام و فاضلای  
عظام این همه را بر حجت اجماع حجت گرفته اند و فرموده ما قاله الله تعالی فیما  
بعد الحق الا الضلال \*

## تبصره پنجم در بیان قیاس

معنی قیاس و لغت مجرب و تقدیر است و در شرع همواره بدانند و که در این  
را باصل در حکم و علت است پس آن تقدیر عقلاً حجت شرعی باشد و در بیان  
حجت نقالی دلائل زیرین کفایت کند و قوله تعالی فاعتبروا یا ایها الایمان  
و قوله تعالی لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب و قوله  
و مشاورهم فی الامر و قوله تعالی و لو ردوه الی الرسول و الی امر  
الامر منهم لعلهم الذین لیستنبطونه منهم و قوله تعالی  
ام تحب ال الذین امنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام  
تحب المتقین کالفجار کتاب انزلنا الیک مبارک لتذکر و اما  
فیه و لیدکر اولى الالباب و قوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون  
والذین لیسلمون الخ و قوله تعالی قل هل یستوی الاعمی و البصیر انما  
تفکر و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم یدکرون و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم  
و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم یعلمون و قوله تعالی فکما یبشرون ان علمهم فیما  
و قوله تعالی فاستفتحهم احصا امتهم کلکلام من خلقنا و قوله تعالی لست  
ضر بنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل علمهم  
بندکر و ن و قوله تعالی و فی الارض آیات للذین فکرون  
و فی الفسکة فلا تبصرون و قوله تعالی لو کنا نسمع او نعقل لکان  
فی اصحاب السعیر و قوله تعالی الفتنه اکبر من القتل و قوله تعالی  
ان فی ذلک لایات لاولی النشأ و غیر ذلک من آیات التفرامه و غیر ذلک

بنا بر این علماء کرام و فاضلای عظام این همه را بر حجت اجماع حجت گرفته اند و فرموده ما قاله الله تعالی فیما بعد الحق الا الضلال \*

معنی قیاس و لغت مجرب و تقدیر است و در شرع همواره بدانند و که در این را باصل در حکم و علت است پس آن تقدیر عقلاً حجت شرعی باشد و در بیان حجت نقالی دلائل زیرین کفایت کند و قوله تعالی فاعتبروا یا ایها الایمان و قوله تعالی لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب و قوله و مشاورهم فی الامر و قوله تعالی و لو ردوه الی الرسول و الی امر الامر منهم لعلهم الذین لیستنبطونه منهم و قوله تعالی ام تحب ال الذین امنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام تحب المتقین کالفجار کتاب انزلنا الیک مبارک لتذکر و اما فیه و لیدکر اولى الالباب و قوله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لیسلمون الخ و قوله تعالی قل هل یستوی الاعمی و البصیر انما تفکر و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم یدکرون و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم و قوله تعالی فی ذلک لایة لقوم یعلمون و قوله تعالی فکما یبشرون ان علمهم فیما و قوله تعالی فاستفتحهم احصا امتهم کلکلام من خلقنا و قوله تعالی لست ضر بنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل علمهم بندکر و ن و قوله تعالی و فی الارض آیات للذین فکرون و فی الفسکة فلا تبصرون و قوله تعالی لو کنا نسمع او نعقل لکان فی اصحاب السعیر و قوله تعالی الفتنه اکبر من القتل و قوله تعالی ان فی ذلک لایات لاولی النشأ و غیر ذلک من آیات التفرامه و غیر ذلک

بنا بر این علماء کرام و فاضلای عظام این همه را بر حجت اجماع حجت گرفته اند و فرموده ما قاله الله تعالی فیما بعد الحق الا الضلال \*

بنا بر این علماء کرام و فاضلای عظام این همه را بر حجت اجماع حجت گرفته اند و فرموده ما قاله الله تعالی فیما بعد الحق الا الضلال \*

بنا بر این علماء کرام و فاضلای عظام این همه را بر حجت اجماع حجت گرفته اند و فرموده ما قاله الله تعالی فیما بعد الحق الا الضلال \*

مفاد بن جبل بنی - و انتر بن مسعود بنی مار المؤمنون الخ - والضماء بما در ذلک منقوضه  
 که حالاد را جماع گذشته و غیر ذلک من الاحادیث النبویه و اما راجع به حیر که  
 هر نقطه فکری - و اثر صحابی از تم - فاعتهروا - خبره - شاور - ادلی الامر -  
 یستنبطه - نه - بتر - تذکر - تفکر - تعقل - استفسار - تبصر - اولی النهج - و نه  
 برای - و غیر ذلک بر حجت قیاس دلالت کند و در معنی آنرا صحیح نباشد +  
 باز چیزی دیگر بطرز دیگر بشنود + که اگر قیاس حجت شرعی نشد + پس فی این دیگر  
 ازین آیه و قال الیهود والنصارى نحن انباء الله واحباءه قل  
 فلم یعذبکم بذلکم و الذلک یهود والنصارى الیهو که قیاس ثابت نکند +  
 اما حجت عقلی این است که اگر قیاس حجت شرعی نباشد + اکثر احکام شرعیه بر باد رود  
 که بلا استثنای قیاس استنباط احکام ملت برای عمل عباد الی یوم التنا و مستور نگردد  
 پس قیاس استنباط محتاج الیه باشد و محتاج الیه موقوف علیه باشد + و هذا هو المراد  
 من قوله من الفساد + المحصر فی اصل اگر بعضی نا فهمان بدلیل قوله تعالی و نزلنا  
 بآیات الکتاب تبیاناً لکل شئی - و قوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شئی  
 و قوله تعالی ولا یطرب ولا یابس الا فی کتاب مبین - و قوله تعالی ولقد  
 ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم یتذکرون - و قوله تعالی  
 فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله ورسوله + و بحریث قال رسول  
 الله یزید اصربی اسرائیل مستقیما حتی کثرت فیهم اولاد السبایا فقیل  
 ما لم یکن لهما قد کان فضلا و اضلوا - و بدلیل اولی من قیاس هو  
 و غیر ذلک قیاس را حجت شرعی نشاند + و محتاج الیه نگردد + بلکه مستند  
 باشند + چو آنکه از من به نظر رسیده که هر دلیل که بر نقص قیاس را  
 بایک آنرا عین بر حجت قیاس دلیل قوی نشاند + که بقیاس آنرا بر دعوی خود



[illegible]

والفضلة بالفضة مثلا بمثل يداً ابداً والفضل ربا ودر  
 یکبار وایت بجای مثلا بمثل کیلاً بکیل و زناً بوزن نیز آمده است \*  
 حرمت فضل بر پنج و شش ثابت است زیرا که در حکم مماثلت و تساویست  
 و قدر جنس برابر است \* و بجز این جمیعها و در بعضیها سواء اعتبار  
 و صفت وجود و در ذات ساقط است \* پس حرمت مافضله بر پنج بر یک  
 حرمت مافضله خطه قرار گرفت \* حال آنکه این را نمی رسد به که بعضی یک آنرا  
 بر پنج باریک مثلاً بر پنج کند \* و از یک آن زیاده گیرد \* که مافضله ازین  
 علت حرمت باشد \* نه فقط استیسا بر سه حرمت را در حرمت فضل مخصوص  
 شمارد \* بلکه در جایگاه همچنین مماثلت در قدر و جنس متحقق یابد \* و باین  
 حرمت ربا ثابت کند \* و شش و شش \* یا آنجا یک است که اصل یعنی  
 بنفس برای مخصوص بالا اصل و مقصور عامیه \* نفس نیز نباشد \* و چنانچه شهادت  
 تنهایی حضرت خزیمه بن ثابت رضی که آن سجده من شجده له من شجده  
 فی حربه مخصوصه خیر نمیرض باشد پس غیر خزیمه را در آن مشارکت نباشد  
 اگر چه مثل خلفا را شایسته این افضالش هم باشد \*

قصه خزیمه رضی با یزید مشهور است که بنی صاهم ناقد را از اعرابی بخبرید \* و  
 تمیشت از دست مبارک بهت اعرابی برسد \* اعرابی بعد استیفاء شمش  
 منکرتش گردید \* و شاهش طلبید \* حضرت فرمود که کدام شهادت می دهید که  
 در آنوقت حاضر بود \* خزیمه رضی گفت که من شهادت می دهم که یاربول صلعم  
 اعرابی را نیست ناقدش راوی \* رسول فرمود و آنچه طور شهادت میدی \* و آنکه  
 تو در آنوقت حاضر نبودی \* گفت یاربول صلعم من در آن چیز که از اخبار شما که  
 با ما با بر می آمدند ریقت می کنم \* در آنوقت بجز او سه شمن ناقد تصدیق می کرد

پس رسول صلعم من شهد له خزانة فهو حسيبه فرموده ازین حدیث  
 شهادتش مثل دو شهادت مرد بکرامت مخصوصش رونموده و نیز ازین قول از حدیث  
 يكون حجتي قياس برافزوده که هر چه فرمود بقیاس فرموده و رسول صلعم هم  
 آنرا تصدیق فرموده و از آنجا دیگرست اینست که حکم اصل مخالف قیاس نباشد  
 اگر باشد به قیاس در آن چگونه مداخلت یابد و چنانچه اعداد در کتب نماز و  
 بقایا روزه مع حوز و نوشی بنبر موشی بقوله علم للذی اکل ناسیا - قسه علی  
 صواب فانما اطعمك الله وسفك الله رواه الدارقطني وغیره درین  
 صورت قیاس را اصلا مداخلت نباشد پس سیکه فاطمی و فکریه را بران قیاس  
 کند و صحیح نباشد که تسبیح فعلیست غیر اختیاری و خطا امریست اختیاری و  
 که باعث قصور احتیاط واقع شود چون بوقت مضمره بسبب عدم اختیار

اب سحلق برود و قضا روزه واجب گردد

## تبصره هشتم و بعضی خلاصه مباحث

باید دانست که اگر بقول غیر متقدمان کل اقول صحاح را بر اقل مستنبطه آیه از حدیث  
 به هدیه بطلان حدیث خبر القرون ثانی الخ و شش لازم گردید و بر مکرر علی  
 کردن واجب شود و العیاذ بالله زیرا که آئم مجتهدین اربعه خصوصاً امام اعظم  
 بر نسبت آئمه صحیحین بسبب سابق ترین سابق اند و حاکمه سحر القرون نیز در  
 کما ستر فتم و ناظر نیست که در تحقیق و تدارک احکام شریعت و ارکان طریقه  
 سالکان از مشافران عارف ترند و با خصوص امام اعظم رحمه الخالق - که از همه  
 و از سبیل الملق - و از جمیع باستیاده مسائل حاذق و از همه معصومین معترفند  
 و منازل فائق - و از همه اقران برتر اند و شریعت شایق - و از دیگران ابرار  
 لذت منتهای نصیبین را فالق - و حکمت ناطق - و کلمات صادق - و از

بحديث وقرآن مطابق - و آریش باقوال و افعال صحابی رضی موافق است  
 پس بر قولش عمل باید - ترکش زیان آید - اگر گوید که اقوال صحاح را من  
 حیث اقوال صحاح اند ترجیح نمی دهیم - بلکه اقوال رسول مقبول اند فیه ترجیح  
 داون را واجب دانیم - گوئیم ما هم بر اقوال ائمه کرام من حیث اقوال ائمه کرام نه  
 هرگز تقلید نمی نماییم - بلکه مستنبطه محققه از مضاین اصول ثلاثه اند البته تقلید  
 شان می سازیم - چون هر دو فرق باین نسبت مساوی شدند - البته از اقوال حقه  
 شرف القرون اقوال سابقه غیر القرون ترجیح یابند - چون نباشد آیا بر احوال کسی  
 پیشش عارف تراست یا بنیره یا بنیره اش اگر بنیره بنیره اش را عارفتر  
 دانند - البته شامی بن را با خود را عارف تر دانستن توانند - اما الا لم یس کما  
 زعمتم - اگر چنین بود - بعد از حدیث غیر القرون و در گذشته - نه قوله لعالمی و  
 السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنت النعیم ثلثه من الاول  
 و قلیل من الاخرین - نازل شده - نه هر یک از صحاح اثنان یعنی از  
 ائمه و از هم معمران ایشان خصوصاً از شاگردان امام اعظم رح احادیث روایت  
 ساخته - نه اقوال ایشان را بر صحت سند حدیث خود مسند گرفته - نه در میان  
 مسند و مسند الیه فرق گشته - نه کسی عارف بقول غیر عارفی مسند گیرد - اگر گیرد  
 آن بحجیز قبول نافذ - چون باقوال شیخ پیران پیران شایا فتمیم - باقوال پیران  
 شایا گردیدیم - مان هر چه موافق امام یا بیهیم برگزیدیم - و غیر موافق را نسخ و وضع  
 معمول نه سازیم - اگر باز گوید که اقوال صحاح غالباً اقوال رسول مقبول  
 اند - و اقوال ائمه رح چنان نیست بلکه محض ساخته و مجبول - اعتبارش فیضول  
 است - گوئیم که این محض شکم و ابله فریبی جدول - است - و حجتنا محض  
 بردانایان ذی عقول - بکه محذول - که علتش بار بار چند بار خصم صادر اولی

متصور همین الفاظ گذشته است اما ما هم باز بطریق دیگر خبری دیگر بخندیم و خبر می  
اول اینکه محدثین مضامین احادیث را نقل کردند و بحسب الفاظ احادیث  
باعتبار مردود و مورد نیافتند بلکه لامحاله بکثرت نقل تغییر الفاظ یافتند و برین  
و فصول مختلف و محتجب نیست که تبدل الفاظ را تبدل معانی لازم است و ولی  
تالیف صحاح هم در آن چندر تبدلات مثل عبارت گلستان این زبان را  
بر دانایان ناپیدا نیست چنانچه اندک آنهمی ببحث حاجت قرائت خلاصه الامم  
غیر مقلدان بجای لا تفعلوا لا تفعل در کتاب شان خوانده بر صحت بحث مبرورند  
در مناظر گذشته معذرا بر هر احوال صحاح صاحبانش قال النبی صلعم قدیم درج  
حال آنکه کل الفاظ رسول نیست فقط معانی آن هم بحد جزائی که از مثل احادیث  
عبد الکرم و ابن راوندی و غیره محذوفیت یقینی نیست فنحنه ما قاله نقا  
لیقولون با فواهمهم الخ پس نقل مضامین و مفاهیم هر دو فرق شرک شده اند  
احد الفرق را مبتدع و دیگری را متشرع شماردن کار خردمندان نیست  
بلکه خیال بهتان بر رسول صلعم کرش اولی است به حدیث القوال الخ  
عنی الاما علمتم من کذب علی الخ کذاته الشکوة لهذا الام شعرانی  
نیز در میزانش کان الشافعی ليقول اياکم والاخذ بالحديث الذي انما کم من  
بلا داهل الراي الالبعد التفتيش فيه و در عمل صحاح و غیره و امر قبح لازم  
می آید بیک بهتان دیگر خطا را اما در امر اجتهاد بهتان مقصود البته خطا  
موجود این مسقوست بحکم خدا و رسول خداست معبود و بکما مر ذکره و در قول نیز  
قول نبی صلعم گفتن از عذاب نار موجود و فطر الفرق بتامیه خالق الخلق  
و ان لم یعقل شر الخ و دوم اینکه هر حدیث حسب راجد بشرطی را  
مموده احادیث را بران پیش می نمود اگر موافق شرطش می گشت می گشت

در نه می انداختند + کما لا یخفی علی من له التبحر فی احوال المحدثان پس همچنین بشرح  
جهت + و نار عیش کسیت + با وجود حسن دانستن همچنین بشرح جایده  
تدوین فقه و اصول سدید را بدعت و شرک گفتند - و کل احادیث نبوی را بر صحاح  
مستخر فہیدن - و بنابر علیہ احوال آنکہ را باید بدین شماردن قول لم یثبت + کسیت +  
سید هم اینکہ اگر بر حدیث صحاح بالیقین و بحجہ صحیح شدہ + امام مالک رحم  
(کہ از کل صحاحین سابق است) در باب حدیث اذان چنین روایت نفرمود  
عن مالک بن ابی عامر (اصحی) انه قال ما اعرف شيئاً مما ادرکت  
عليه الناس الا النداء بالصلاة اخرج المالك في المطار +  
نه تناقص ردالتانہ - و معارضہ و حشمتانہ - با ہم مجتمع گشتہ + نذر اکثر لوازم  
انتقال و ولادت کہ دو بار شدن غیر ممکن است اختلاف شدہ + کما مر فی المقصود  
الاول چہار ہم اینکہ حال تالیف محدثان باعث بعد زمان گو یا چنین است  
کہ در شب تاریک لؤلؤ و مروارید و جواهرات را از در میان خر مہرٹا بیرون آوردن  
است + و بر کل آورده ایشان اعتماد کلی کتب گان چہ کسانند + عالمان و نویسندگان  
اما مجتہدان چنان نیستند + کہ باعث قریب زمان گو یا بر وزن و شنایتان کردہ  
دیدہ و دانستہ و شناختہ صحیح صحیح را گرفتند + باقیان موضوعان منافقان  
و غیرہ را طرح دادند + از آنہا مسائل فقہیہ را استنباط کردند + خصوصاً امام عظیم  
زیر کہ در عہدش مجتہدان خر مہرٹا ہم کہ در امتیاز آنہا مشکل باشد موجود نبودند +  
البتہ بعد از ان بتدریج مصنوع و موضوع شدند + قدم زد کہ ہر را پس از  
ہمچنین تالیفات متاخرین ہرگز متقدمین الزام نیابند + و کسانیکہ بر اعتماد و نوشته  
متاخرین متقدمین را لعن و طعن کنند + چہ کسانند + مؤمنان صالحان و اندر +  
+ پنجم اینکہ بحد نسبت الی البنی صلعم با سبب مجبولہ صحاح و غیرہ (کہ مفصّل است)

هر قول قول الهی باشد و پس اقبال هیود و نصاری که مسیح بن ابروهرم  
ابن العبر و غیر ذلک صادق شدن لازم آید. العباد بالله حالانکه جمله او و تعالی  
آفراده بده. بلیقولون با فواهد محمد گشته. اقبال غیر مقلدین نیز میباشند  
اگر رسول خدا صلعم در حالت حیاتین تالیفات را که بلاشوری بیکه بنده را که  
بیکس مجتمع گشته دریافت فرموده. و اکثر اطرار و ادبته. و البته بعضی را  
را بر پا داشته. و اگر گویند اکثر مسائل فقه را هم طرح دادند. و گویند  
داوودیه. پس هرگاه درین امر سر و حدیث و فقه را قضا و می الاقدام یافتند  
باز چرا شور و شغب و غوغا نمائید. و فتنه و فساد بین العباد اندازید. و از قول  
لَقَالِ الْفِتْنَةُ الْكَبْرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ حَیْثُ قَالَ رَسُولُ صَلَّی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ  
رَجُلٌ یَسْتَحِلُّونَ الدُّنْيَا بِالدِّینِ الْخ - و حدیث قال رسول صلعم اگر هوا (تا) شد  
یظلم الکذاب الخ و غیر ذلک که جایجا نذر شد. و ترسیده فتنه را چاره نگذارید  
جواب دیگر اینست که در میان نسبت کذب الی الهی - و خطا اجتماع می فرزند علی  
که اکثر جواب صوم فتنه و اصول فقه متبنی بر شوری است کما مر ذکر و تالیفات  
صحاح با شوری روداده. و باینسان امام مالک رحم بچوب خلیفه باز درین کتاب  
فرموده. و که بر اتباع موطا من خلائی را جبر کن. که من برایت و علم و دانش  
حقوق الیفش کرده ام. و تدوینش ساخته ام. حالانکه بسیار صحاح رسول صلعم  
جایجا منتشر شده. و مردمان از آنان هدایت یافتند. و کذا فی الشعر الی و غیره  
پس در عمل تالیفات صحاح و غیره که بعد فوت زمانه صحابه و تابعین و تبع تابعین  
گشته چگونه جبر کردان را ترجیح نامند. اگر خوار شده باز گویند که چنانکه  
به نسبت صحاح خلیفه سومی اولی است. بلکه اسلام را از دست دادی است. و  
دران تعلق است یافته شده. و مقبول اهل اسلام گشته. و گویند که اگر چنین است

پس تحریرات ثنائیه بنسبت آئمه اربعه متقدمین خلیفے اولی است و بلکه اسلامیت  
شمارا از دست او نیست بکلی برسد و سبب ارجحیت تلقی است یافته شده و از دست  
مدید و عرصه بعید - بدلائل مدید - براین شدید مدید - مستحکم گشته و  
اجماع بر آنهاست و قد شد و لهذا عند السد و عند الناس مقبول گشته و فایز

کام القرار - فارغوا عن التقلید و تقرروا علیہ القرار

ابن المفرد لا مفر له رب اگر باز گوئید که پس بقاعده  
اذا القارضا تناقضا احتجاج از هر دو عمل بر هر دو باطل بایستد  
پس احکام شرعیات مثل عقاب و از خواهند کرد و شرعیات با شیانه عییم منروی  
عواهد شده گوئیم هرگز چنان نیست که فهمیدید بلکه چنین است بشنودید که این  
محل تعرض نیست که باعث تقدم و تاخر و قرب و بعد تعرض مندرج است  
بلکه آئمه محدثین رحم بر ائمه تأکید قواعد شرعیه اصول فقه آئمه مجتهدین رحم ماخذ آنها  
حتی الوسیع جمع نموده تا آینده مسند ان شرعیات استنباطا را به اصل گفتن  
متوانند و نه محدثان از تالیفات خود تجدید مذہب را غرض داشتند لهذا هر  
محدث به تقلید ترتیب امام ابوحنیفه رحم کتاب خود را مرتب ساختند و امامان  
این ایام و مستصبان ایام و اکثر عوام کالبهایم والالعام و خواه نخواه  
مشور و مشاور می کنند و عصای اسلام را بشکنند و بزبان اردوچه خوش  
ضرب مثل گویند که صاحب کاچه و دوس نهین عکله کز بکرته بین پیران نه برند  
مربیان می پرانند و ششم اینکه بقول جدید بلید بغیر ظهور علت سید  
سحر مت تقلید و طریق گرفتن آنگاه یا بناسه شرف و در هر فرق انداختن  
بلکه محبت برادری و مودت خویشاوندی را از بن برکنند و است و بقوله  
الفتن الکبر الخ از فتنه نه رسیدن و از حدیث لولا احد ثان



قومکم بالکفر لحدیث الکعبه اعراض کردن و احادیث و آیات  
 تذکره سوم مقاله اول را تکذیب ساختن و بر بطایان اجماع کمر بستن است  
 العیاذ بالله العیاذ بالله زیرا که غیر مقلدین از اتباع صحاح هم بیرون شدند  
 هر کسانیکه ایشانرا لایذم بیان گفتند خوب گفتند که در حجاب صحاح در امور شرعی  
 و ارکان طریقت فتنه و تشادی اندازند و یا حسب مقتضای ذلک تعالی توهمین  
 بعض و تکفر بعض الم اتباع هوای نفسانی می سازند و یا با هوای حقیر که  
 اگر ایشان اتباع صحاح نمودند همان احادیث را که بنده بمقابل ایشان ذکر  
 آورده البته اتباع آنها کردند و بعضی هم اقوال صحاح صحاحین - اگر چه  
 غیر آئیه اربعه مجتهدین بسیار معتبر و اعتبار و اعتمادش بیکه خوشتر از آیه  
 سائل مستنبطه اصول ثلثه که بشور آئیه متقین رو داده اند عمل بر صحاح  
 نمودن مناسب ندانیم و کما مر ذکره و بلکه ضلالت شماریم که از کما باید و  
 احادیث غافلیم و مقتضای حال و اقتضای مثال - در مقام  
 و بر معانی فراموشی و ضلالت حلی و بدالع خفی و کوالف جزئی واقفیم و  
 کسانیکه دیش می دهند و قلمش می نمایند یا حشرش کردند یا بالبرط  
 و یا بش ساختند و چنان کسان نیستند که تعلیم ایشانرا بر تعلیم معلمان و علم  
 حدیث ثم الذین یولونهم و درایت والذین اتبعوهم باحسان  
 ترجیح دهیم و بر این و توفیق نماییم و همیشه اسکیه از شهرت یکس را  
 حیرت که حقیقتش بدلائل کثیره و شواهد غزیره - ثابت گشته است که در  
 نتوانند نه متلثه عان پیش بردند و اگر چنین بود حضرت فاطمه رضی الله عنها  
 و دعوی خود باغ فیک یافته و نیز حضرت علی کرم الله وجهه بشهادت حضرت حسن  
 مبارک القضا فاضی شریح رضی الله عنه بر دعوی قبیس بریهودی و گری یافته و نیز بشهادت

یک کس که گوید که من خود را به شهادت میدهم که زبانی و کشت بر و بر و فلان  
 فلان جمعی و ایشان هم دیدند اگر چه آثار باعث عدم حاضری شهادت ندانند  
 قصاص بر زیاده واجب گردد اما الا لم یس یک و لیکن اگر احدی را کشت  
 مشابه باشد به البتة مقاماتش را اعتبار و اختیارش واجب شود نه چنانچه عمل  
 رفع بین باشد مس ذکر بر مثله این امام شافعی رحم لازم می گردد که لهذا از مابین  
 طور شده می آید و اگر هر چهار را خلاف باشد به هرگز مقبول نمی شود نه تلفیق  
 نه بود نه کم از همه اهل الهی زیرا که تلفیق را اختیار کردن به گو یا بر دوشی یا  
 نهادن است و بر دوشی یا نهادن به کون و میرزا شدن کردن است و  
 درین راه حاصلی خبر یکدیگر نیست و دودل بودن بجز به حاصلی نیست  
 قوله تعالى صد بدین بین ذلک لا الی اهل و لا الی هولا و  
 قوله تعالى ان یلتعنون الا الظن - قوله تعالى الظن لا یغنی عن الحق  
 نتیجتاً القرض اعتبار صحاح بهین قدر که مذکور شد باید کرد و بتجویب  
 هر مدعی بر اربعه براس متاخرین آنرا دلیل باید آورد و نه صحاح مستقل  
 مذہب باید شود و کسی از آئمه محدثین مستقلی مذہب خود را عرض میداشتند  
 نه خود را صاحب مذہب می پنداشتند بلکه صاحبان صحاح مانند عطاء الله بهرگز  
 که ان بلا اعانت و شخص طیب حافظ علاج و نسخ از ایشان نخرند به اگر خردند  
 خود خردند بلکه خود را بهیله کی اندازند اما خرد مندان نخرند به ان خرد خردند  
 منظر الحق و لو کنتم لا تعقلون و تفسیر چون قاضی شریح فرمود که یک از قضای  
 حضرت علی رض بود و بعد از قبول شهادت حضرت امیر المؤمنین رض بر عایت  
 شریع خود را مجبور نمودند و امیر المؤمنین نیز بر قضایش راضی شده مستحسن فرمودند  
 باز دیگر از اجماع می پرسد که بشهادت محدثی البطلان مذہب اجماع نماید به و نیز

۱۰ نه چنانچه بین میان  
 ۱۱ ایضا و کما طرف از کما طرف  
 ۱۲ نه چنانچه بین اجماع  
 ۱۳ سحران کوه  
 ۱۴ تحقیق سحران بین  
 ۱۵ نه چنانچه بین  
 ۱۶ منی سحر

هرگاه حضرت ابو بکر صدیق رضی و حضرت عمر رضی و حضرت علی رضی اخبار را صادر  
 اعتبار نفرمودند + نه بر تکیه آن احکام شرع جاری کردند + چنانچه بعد  
 اول گذشت + چون حال خلفاء با خبر روایت صحابی نیز چنین احتیاط باشد  
 باز بعد زمانه خیرترین کرامی رسیده که هر حدیث صحاح و غیره را قول النبی  
 گفته بود و فرض کند + مخصوصاً آنرا مشربعت شمارد + مان تا آمد بابت  
 بذا هو الاعتقاد للمقلدین + فاما القولون بعد ثبوت الإجماع للمجتهدین +  
 و اهم اینکه دلیل تلقی است و خاص نسبت صحاح فصدین + و نسبت  
 ارجح اعتبارش نکردن جمالت کلی - عنایت جلی - یا عداوت نهانی - و ثمرات  
 باطنی است + و نیز دعوی اصافت ادنی ملاست + و لا اکثر حکم الكل را نسبت صحاح  
 مخصوص داشتن + حماقت نیست چیست + قول پلید یا دعوی عداوت پلید است  
 کیست + چون غیر مقلدی این بشنید + از جان بر سنجید + و گفت که تو چه  
 می گویی + مضمون صحیح الکتاب بعد کتاب الباری هو الصحیح را نمی دانی +  
 گفتیم در آن اقا باش را نمی دانیم + از تو می پرسیم که این قول خداست +  
 گفتی که گفتیم قول رسول خداست گفتی که گفتیم قول صحابی است  
 گفتی که گفتیم قول تابعین است گفتی که گفتیم قول تابعین است  
 است + گفتی که گفتیم قول آنکه است گفتی که گفتیم باز که گفت  
 خیر قول کسی از علماء باشد حالا آن ضرب المثل گشت گفتیم خیر ضرب المثل  
 یا قول یکی از علماء که گفتش باقی علماء از نقل کردند + باشد از او مبرور است  
 دخل نیست + که محض بے اصل است + آری همچنین مضمون اتنا فی نسبت  
 مالک رحم و صحیح مسلم و ترمذی و غیره وارد است + این امر بر فاطمین صحاح  
 و غیره مخفی نیست + پس همچنین قول بنابر سبک را و دیگرے معارض است +

بقاعده تقاض ساقط الاعتبار است پس حاشا شمار باید که باز گاهی بر تکیه  
 به این تالیفات بجهتین الفاظ که امام ابو حنیفه رحم مخالفات احادیث کرده است  
 مشهور و مشتبیه نماید نه بر کل تالیفات صحاح و غیره قال البغی صلح را اطلاق  
 کنید بلکه بر نسبت آنها قال البخاری مثلاً و غیره گویند تا از محصیت مشترک آن  
 را بی یابید و بعضی حدیث من کذب علی الخ خود را بنا بر جنم نه اندازید  
 الا اعتبار فرات بخاری از سلسله سحری شروع کردید این امر بدید بصرف بیجا و  
 مقصد اول بنظر خواهد رسید چون حال بخاری نیست و حال دیگران چیست  
 بدل باید دانست اما نه اقوال محدثین را ساقط الاعتبار سازیم نه اقوال مجتهدین  
 را بر قول رسول و قول صحابی رض فوفیت و هم بلکه هر دو فریق آئند را حسب درجه  
 ایشان اعتبار نماییم **العصر فصل اعتقاد این عاصی بر شریعت الهی و طریقت**  
 بنویس این است که بابت کمال در حجاب و عزت و توفیر بر بزرگ را حسب جاست  
 مرعی دارم و بحديث خير القرون قری فی الخ قرن اول را از قرن ثانی و ثانی  
 را از ثالث و ثالث را از رابع بهتر شمارم پس نه صحابی رض را بر رسول صلیم فوفیت و هم  
 نه برابر دانم نه همچنان تابعین را بر صحابی رض تابعین را بر تابعین نه آئمه محدثین را  
 بر آئمه مجتهدین فوفیت و هم نه برابر شمارم نه این اگر صحاح و تالیفات صحابی رض یا فوفیت  
 صحابی رض یا تابعین مؤلف نشده بهرگز اصول آئمه را بر آنها ترجیح ندادمی و اما چون  
 دیدیم که سنده کل مرویات صحاح توسط شاگردان امام اعظم رحم و دیگر تابعین  
 و تابعین رسول صلیم می رسد و بر صحت همین سند صحاح و توفیق شرعی متحقق نگردد  
 پس مقابله را نباید که بتبرک اقوال اعلی یعنی تابعی خیر القرون تالیفات ادنی غیر  
 خیر القرون را گراید که احتمال قوی بخلاف وضع می شود و البته صحاح بر آیه ممتاخر  
 خلیل قاطع و بران ساطع باشد اگر مخالفات اقوال آئمه خیر القرون نگردد

به هر چه که در جانت

یا اقول امام خود مسئله یافته نشود و زیرا که اقول آیه خدا را امام الهی نیست  
 مگر بوقت خیر الشریعین بالشوری استنباط کرده حدیث و قرآن است و تا این  
 صحاح چنان نیست و چون مردمان این زمان این همه قائل اقول بنده گمان  
 نکنم و شور و غلب سازند و اگر اجماع گوید که یک از غیر متقدمین شنیدیم که امام  
 صاحب را بجز مفیده حدیث حدیث دیگر بدو نرسیده و بهیچ طور کس سائل را از قرآن  
 و حدیث استنباط نموده و آن امام احمد بن حنبل و هر را باعث تا عرض میخاند  
 حدیث رسیده علی بن القیاس بر که در پس آمده کثرت حدیث را جمع یافته و  
 گویم که در کمالیت جمیع این اهل حق شک ندارم و که من خود شایسته شستم و که این  
 کس باعث عداوت خلقی و مشرارت جلیلی و امام کوفی رحم و یا بسبب کثرت اجماع  
 همچنین کلام خلاف عقلی و ظاهر کرده و خود را بامت غیر رسول صلعم باخته  
 موضوعات شامل کردن را اصلاً نشنیده و زیرا که بمضمون هر که از بران می  
 کرد اقول وضاعین را حدیث شمرده و معذرا باز و یا همچنین حدیث فخر کرده و  
 و این را هم ندیده یافتند و که درین کلام یعنی امام را بجز مفیده حدیث نرسیده  
 تقلید متعصب ساخت و با وجودش تقلید را حرام گویند و آن امام صاحب را با  
 قریب ازمان و خلوصیت قول و فعل منان بابت دیگر متفتریان متاخرین الزمان  
 کم حدیث رسیده و که از کثرت رطب و یابس وضاعین محفوظ مانده و امانه  
 انقدر که بجز مفیده حدیث دیگر نرسیده و بسچان اند اگر این راست باشد  
 که امت امامت امام اقرن گردد و که با وجود قلت احادیث چنان جهاد  
 نموده و که کل احکام شریعت را جامع گشته و حتی که از تالیفات متاخرین نیز  
 حقیقتش ظهور مییستد که امر در المناظره و اگر در حشمان آنها را نمیدانیم امام را چه کند  
 ۵ گره بنید بر دوش و چشم چشمه آفتاب را چه کند

## تبصره مفتی و خلاصه جواب بعض مکاتیب غیر مقلدان

باید دانست که غیر مقلدان گویند که بمقابله حدیث هر چند ضعیف هم باشد انزال  
آئمه سیح لوح اند به و بر این دعوی اقوال بزرگان را دلیل آورند و بگویند که اگر غیر مقلدان  
و از آن بسیار شایان و فخران هستند و بزعم خود فهمیده اند که مقلدان را بر دوات  
ساختند و حال آنکه مقلدان و آئمه شان نیز این امر را منکر نیستند بلکه گویند که  
ما حدیث را من حیث حدیث من کل وجه بر اقوال آئمه قبول آئمه ائمه اقولی بخیر  
الرسول صلعم اه ترجیح دهیم و بگویند که مرزا و بنابر علیه اکثر بزرگان هم  
همچنین مضمون را در کتب خود درج نموده و نامردمان بمقابله حدیث که فی  
الحقیقت حدیث باشد با قول آئمه که مستتر بیان بآئمه منسوب ساخته اند عمل نکرده  
چنانچه امام شعرانی رحم نیز در تفسیرش بجا آورده بکلامنا الحائضه ام این عبارت  
نوشته و آنها قالوا لك احتیاطا للاحاد و ادباً مع رسول صلعم  
ان نیز بذا حدیثی فی شریعتی صلعم شکیا لم یرد و اولی برضه  
و خوفان بکتاب احمد هم من جملة الآئمة المضلین اذا مراد فی  
الشریعة شکیا محاذی که نه از حدیث ضعیف هر قول منتسب الی البی  
را مراد گرفته اند نه از ان روایة آئمه غرض داشتند که از عمده الفساد و  
فاحش جواب و افسد و افلاک و اهلک و اما بگفته محذوران  
سائر الزمان بگفته گفته رسول منان صلعم نخواهد شد نه بمقابله همچنین گفته فزیه  
ایشان گفته آئمه برده مثل نال گفته یا گفته فیه شاکر و خواهد شد نه برنا گفته  
صحاح و غیره گفته رسول گفتن ممنوع باشد بلکه اعتبار کلی و اعتماد  
ولی نموده خواهد شد اگر به تبارک آئمه خدایا به تبارک امام الایمه رحم  
شده باشد زیرا که هرگاه سند درجه اولی بجا رسیده باز بمقا باشد

در جواب اولی را چه اعتبار خواهد کرد دید + بنابر این امام شریعی رحم درین اثبات جاهل  
نوالله لقد کانوا علماء بالحقیقه و الشریعه معاً - فکیف یصح خرد  
ثقی عن ائمه عن الشریعه و من نازعنا فی ذلک فهو جاهل  
بمقام الائمه و غیر ذلک طفاؤست که احکام شریعت از اقوال ایشان  
هرگز بیرون نخواهد داشت + و نیز همان امام شریعی و مولانا عبدالحق دهلوی  
بالاتفاق گویند که هر حدیثی را ایشان تلقی بقبول کرده و عمل و استدلال بدان  
انکار و اعتراض بر ایشان بتقلید علماء محدثین مشهورین جایز نیست + و نه الزام  
بر ایشان بحکم جماعت محدثین صحیح گردد + بلکه جهالت باشد و پس غیر از رای  
جماعت شکاری و جهالت و تاری است که بمقابل احادیث صحاح و غیره اقوال  
اکثره بالخصوص قول امام صاحب را که مستنبطه اصول ثلاثه است هیچ وجه ندارد  
پس محبت بقول صحاح بمقابل ائمه مثل محبت قبل از سر سیره بمقابل محبت قبل از سر  
گشت + فظیما لفرق بتأیید خالق الخلق اگر گویند که بدلیل تلقی  
امت اتباع صحاح واجب است + گوئیم احمد شریعی هم می گویم + و شریعی  
می گویم + که اگر همین تلقی امت دلیل واجب اتباع است پس بر غیر مقلدین چه  
معنی ملکه بر پیران پیران ایشان بر محدثین صحاح اتباع ندایب اربعه لازم  
واجب است که تلقی ندایب اربعه قبل تلقی صحاح بوقوع آمده است + و بر  
سابقین متقدمین صحاح اتباع صحاح غیر ممکن - اما بر صاحبان صحاح متأخرین  
اتباع ندایب اربعه ممکن فوجب علیهم التلقی بالقبول + و حریم عنہ التکلیف + فاینلام  
القرار - فوجب علیهم التقلید بالقرار + چون تقلید ائمه اربعه بر ائمه محدثین واجب  
شد نه دیگران که می پرسند + گویا در حدیث جلیل الشان از مکاتبات ایشان نیست که  
بر نیست تنفیذ رجال - و نیز در رجال - می گویند که کل احکام شریعت - و جمیع احکام

طریق نشسته یعنی بر حدیث و قرآن است حقا و جهلا از آن فهمیده باعث  
جهالت و حماقت خود با قوال آئینه بجنس خود می گردانید و تقلید ایشان  
قول رسول معلوم را ترک می سازند پس بر ایشان آیت اتخذوا الحکم و احزاب  
الحزم و آیت اذا قيل لهم اتبعوا احکم صاوق آید و بر سر ذائقه چنان است  
صادق آید و مشرکت آنرا لازم باشد پس مقلدان را شرک لازم گردد و  
پس مشهور جواب این کید جابجا خصوصا به تذکره هشتم و یازدهم مقاله اولی  
و دهم آورده ام باز در اینجا بطرز دیگر چند وجوه می دهیم اول اینکه مقلدان  
با قوال مجتهدان هرگز بر آئینه حدیث و قرآن را ترک نمی سازند نه آئینه ایشان  
منها نیست همان نقصان ساختند بلکه کل مسایله را از آنها استنباط کردند و  
و مقلدان بتعلیم ایشان بر احکام حدیث و قرآن مطلع شدند و بدین آیت یافتند  
بس گوایم مضامین حدیث و قرآن مثل جواهرات در صندوق مشرعت متفصل  
اند و آئینه اربعه مجتهدان کلید کمال که مردم بدو تشبیهش برکشاد و گشیش دخل نیابند  
یا مثل لؤلؤ و در لؤلؤ درنده دریای عمیق اند و آئینه غواصی نموده همان در  
عقیق را بکشف آرند و بعضی بآیت عرض نمایند و مقلدان آنرا خراب ساخته  
و خالص است به نسبت بخزند و بلیع و مصنوع را در گذرند و ثانی اینکه  
بر چند غیر مقلدان مانند خوارج و روافض انظار کلیه حق ننگینند و در میان  
را حقیقت خود می نمایند و در عویش کنند و کما فی الیسیر من سلم ان اکرویه  
لما خرصت علی علی بن ابی طالب قالوا لا حکم الا الله فقال علی بکلمه حق ارید بها  
دام ترویر یکن چون دیگران قرآن را به امامی الحقیقت غرض دنیاوی و  
شهرت نفسانی را مرکز خاطر دارند چنانچه شخصی بعید گاه غیر مقلدین بعضی  
ایشان به جنابش انسانی انظار کلیه حق نماید و می بر او روی کرده بود و نقل



این است که فریضه را شنیدم که بجلقه ندیمان خویش می گفت که چون سرگروه  
 غیر متقلدین فتوای خرمین زنان بداد اکثر زنان ایشان لعین گاه زلفین گشت  
 و بامردان نظر بازی کردن **س** دیدار می نمای و بر سر می کنی و بال  
 خویش و آتش باتری می کنی و حتی که یک از او باش و بی بغرض شهوت نفس  
 بطرب زنده آمده و بیانات الحیل کلام لغت فغانه و سخن مجذبه می کرد و سرش  
 از دور در آمده بر او کنش زنی کردن گرفت و مردم مجتمع گشت و او باش  
 با آواز بلند می گفت که من با خواهرم همکلام شدم ناگاه این کس از حاضران  
 بر حسب مزاجی زنده مردمان شهرش را علامت کردند و گفتند که چرا او را  
 زنت را می زنی زن او را گفتند که ما او را نمی دایم و نمی شناسیم گفتم  
 که آنچه طور دعوی برادری زن کنی گفت که آخر من هم یک از اولاد او هم  
 هستم پس برادر این زن شدم و مردمان خوب زد و کوبش نمودند و حتی  
 نیم مرده گذاشتند و اله الله تعالی جمیع غیر متقلدان یحیی برادرش مرده  
 و معقب شوند و چون فریب و کار سازی ایشانرا که با کاتبین ظاهر گشته  
**نقل** دیگر در باب خواش نفسانی ایشان اینست که شخصی را از سر  
 بویه جمیل و دختر صغیره همسایه اش بود و آن شخص بوسه شایان از  
 زنا کاری می نمود و چون زن پر گردید و دخترش سجده بویع رسید  
 میلان خاطرش بپوشش زد و اما دختر عقیقه آردا باعث گراست طبعی  
 حرمت شرعی مقبوح داشت و چون او را صلش کرد زن متولد شد  
 را حلیه وصل شمرده و خطبه نکاحش ظاهر کرد و دختر تبیین را با مادرش  
 هم راضی نگردید و او مصطر گشته ترک تعلیه نموده بقول این با خبرم  
 لا یجزم الحرام الحلال از علما غیر متقلدین فتوا طلبیده ایشان

سر  
 از تصنیف حاکم  
 از حال نسو  
 حاکم

خواهش نفس بدین بیان قول ابن ماجه رحم بجلت کما حق فتوا دادند و زرد  
سیم از و گرفتند و هر فرق بطلب دنیا رسیدند اما ما بنم را خانه خود ساختند  
طریقه از بنی نظریان گفتند که این چه خوش فتواست بر اساتید که با خود  
زنا می کنند و در باب معصیت و تاحدیت النائب من الذنب من  
لا ذنب له را سیر کلی تصورند و الغرض غیر مقلدان خواهش نفس را نام  
شرعیت نامیدند و العیاذ بالله انما چون غیر مقلدان تقلید را حرام  
دانند و باز چرا در احکام عدم تقلید سرگرد و خود را تقلید نمایند پس گویا  
ایشان بربان خود بدلیل خود خود را مشرک گویند و این نیست و مگر کرامت کبر  
است و چرا کار می کند عاقل که باز آید پشیمانی و رالجا بر کل  
تالیفات صحاح غیر منصوص چگونه اعتماد کلی کرده اتباع تقلیدش را واجب  
دانستند و حال آنکه کل قول صحاح قول رسول صلعم نیست و اگر هست و  
شوکانی و ابن جوزی و غیره را را ردید و تضعیف و غیره کردن را اختیار نیست  
و اعتبار و بار و لادت و موت کار نیست و اگر با اعتماد قول علمای مجتهدین  
ایشان بر بعضی عمل نمایند و بعضی را ترک سازند پس چرا خود را مشرک  
نشانند و همچنین عمل مقلدان مؤمنان صاحبان را مشرک گویند و  
هر چه بر خود میسند می بردند ان میسند و حامی اگر بجز حدیث و  
قرآن تقلید را اتباع درست نباشد و سخن صحابی رضا مکررین و در تفاسیر  
راشدین که اکثر برائے واجبند خود احکام ما را جاری کرده اند چه با گفت  
و تالیف و تفسیر و حرکات و سکانات و تخصیص قرائت و حده از سبب قرآن  
را هم چه باید ساخت و چنانچه در تذکره و هم مقاله اولی گذشت و  
طریقه مقلد غیر مقلدی را شنیدیم که در صورت تقلید غیر خدا و رسول

و عظمی گفت + در آنکه از پیغمبرین و علمای و اولیای مقلدین - یعنی طعن  
می ساخت + حتی که نسبت مامعین از تقلید برگشت + که هر کس پیوسته گفتار  
التاقدوران میان ظریف بود + زبان فصاحت برگزیده + و گوئی سبقت در بیان  
بلاغت در ربود + و با حسن طریقی روشن نمود + یعنی گفت که ای برادران مامعین  
و عظمی و عظیم این داعی را بخوبی نمیدانید + بهشی که سبزه قول خدا و رسول خدا اقامت  
و تقلید قول دیگر کفر است گوید گفتند بیک نمیدانیم + و با اعتقاد راست دانستیم +  
گفت پس بر قول این داعی اعتماد و اعتقاد از یاد + اگر سازید + و تقویش کند  
باشید + که این نه خداست در رسول خدا - نه گفته این گفته خدا نه گفته رسول  
است + پس همه را خنده گرفت + باز هر کس بر اعتقاد سابق برگشت + و فحش  
الواعظ فحشا شدیدا - و فریاد فرار احاطا - سدا و سدا طره  
این است که ایشان بر مقلدین که مجازا احکام شرعی را بآیه مجتهدین منسوب کرده  
قال الامام گویند خورده گیرند + آنرا شرک تصور رند + و مقلدین را مشرک نامند  
و آیت اختلاف و غیره را بر ایشان صدق است شمار مردم اما از همین دلیل  
غیر مقلدین خود مشرک می شوند + ازان خبر ندارند + زیرا که ایشان با هم می گویند  
که حدیث بخاری چنین است حدیث مسلم چنان + قال النسائی که نه - و قال  
الترمذی که نه - و قال ابو داود مسئله - قال ابن ماجه خلافت - و ضعفه الکواکب  
و صححه الحقلانی - و کذب ابن جوزی - و غیر ذلک استعمال کنند + سه  
مبین تفاوت ره از کجاست تا کجا + پس غیر مقلدین بنوع خود تا احوال تا احوال  
را نام حدیث می نامند + و تبسم خود را با هم می بکنند + بکفره تعالی ایجاد  
فی اسماء نسیم ها انتهم و آباء که اگر چه این آیت بر کفره نازل شده باشد  
اما بطرز و روش ایشان (که آیت استخذه و غیره را بر ایشان مقلدین نه از پیغمبر

بر حال ایشان ہم لازم گردد + الّا آیت اتخذوا و غیر ذلک کہ بر مقلدین  
صادق می آید می گویند هرگز صادق نمی آید بلکه علی وجه الکمال - و بخوبی حال  
بر غیر مقلدین صادق می آید زیرا کہ ایشان می گویند بکہ تقلید خدا و رسول کرد  
باید + نه آئیم بحسب ما شاید + اما وقتیکہ ضرورت تقلید مسلمہ گردد صحاح را  
بجای خدا و رسول می نمایند پس صاحبان صحاح خدا و رسول ایشان شدند یا  
نه شد + الیاذ باللہ پس آیت اتخذوا احبارهم و رهبا نعم امر یا یا  
من دون الله و غیر ذلک بر ایشان صادق آید یا نه + و بابت لال  
ایشان ایشان خود مشرک و کافر شدند یا نه + عاقلان کمالان - و عالمان بزرگان  
و مؤمنان صاحبان بخوبی دانستند + و خوبی تقلید و خرابی عدم تقلید بوجه آن  
در یافتند + فذا هو المراد + فتنسفع عن الصناديق + هذا آخر دعوانا ان  
احمد الله رب العالمین - و اسئلوه - امام علی سید المرسلین و علی الله الطیبین  
و اصحابه الطاهیرین + و علی آئمة التبریین + المؤمنین و المسلمین اجمعین +

نشر

خذنا الله لنا بالحسنه

وهو مولنا ونعم المولى

قطعه

بماند ما این نظم و ترتیب  
غرض نقدشیت کنما یا دماند  
مگر صاحب دلس روزی بر حمت  
ذو بی کبوح البحر بل هی آید  
ولیکن عند الکرم اذا عفوا

را هرگز خاک افتاده جائے  
کہ ہستی را نمی بینیم بقائے  
کند در کار درویشان دعا کے  
کلیا مثل الجبال بل ہی اکبر  
کجنناح البعوضه بل ہی اعظم

شما قسم

# ضمیمہ

در ظهور حقیقتِ خدا پس از بعثتِ او کرامتِ امامِ الایمہ  
امامِ اعظم کو فی دم بخند و خند

و چہ اول آنیکہ ناظر نیست کہ سرگردہ غیر مقلدین مولوی نذیر حسین صاحب  
شانش کتب مصنفہ خود را فقط از چند دستخط و مواہیر شاگردان ثوابش  
مزیں کردہ اند کہ ما مذکر ہم بودین کتابِ علمائے کبارہ و فضلاء ہر اصلاً  
دستخط و مہر فرمودہ اند کہ ما سبجی ذکر ہم پس حقیقتِ مضامینش بخیر  
رسیدہ - این نیست مگر کرامتِ آئمہ اربعہ است کہ بظہور پیوستہ -  
و چہ دوم آنیکہ مصنف این تذکرہ اولی ترین بندگان خدا - و غیر  
مشہور ترین بین العلماء است با وجودش تصنیفش ما سوائے مقبولیت  
علمائے اخیار و فضلاء ابرار - این دیار مقبول علمائے حرمین شیراز  
و فضلاء ہند و سند و عجم و عرب - و شرق و غرب - از امتِ رسولِ ثقلین  
یعنی پسندیدہ علمائے ہر دیار - و برگزیدہ فضلاء ہر اصصار گشت -  
پس تحقیق و ثبوت و وجوب تقلید شخصی علی وجہ الکمال - بر صورت اجماع  
جمال - گرفتہ پس بمقابلہ این اجماع کل فحول و رجال - قیل و قال  
طائفہ مفسدین حال - مضلین از ذال - چہ از نزد ہا کہ تحت گردہ و این  
امر نیک آنامہ و فعل شریعت و ثمار - و عمل طریقت شعار - بہرکت سفر  
حج مصنف غفرلہ الغفار - صورت پذیرفتہ و بوسیلت ہمین فضیلت

حج بیت الله استار تحقیق و ثبوت پیوسته به ششم تفصیل این احوال  
برین منوال نال است به هرگاه مصنف بقصد زیارت بیت الله اکبر  
از شهر بگلی - بشهر می برسد به علما مقلدین و غیر مقلدین هر دو بار  
امصار را که به نیت حج گرد آمده بودند جمع دید به بدن اندیشید به و از  
خداوند مجید - ملتی گردید به که اگر کتاب تذکره انساب از مطبع مطبوع  
گشته بمن رسید به چه خوش بود به که هر دو بر دو عالم ان کبار - و  
بیش فاضلان نامدار - خواندن توانستی به و حسن و قبحش و صحبت و  
عدم صحبتش را بخوبی دانستی به چون عالم الغیب و الاستار و سامع  
الدعای و الاسرار گفتار مصنف خاکسار بر ایا آنگاه از نوشته خود شرم  
بشنید به فوراً بر سنبل ذاک سرکار - دو لهما از - تا صبح و صبح  
چهار کتابش را مطبوع گنایند به نزدش رسانید به پس شکر الله و  
جل و جلال عم نوال بازید به که حسب گفتار و التجایش بشارت تازه و  
راحت بی اندازه شامل حال گردانید به بعد از آن به جمع همان علمای  
مقلدین و غیر مقلدین آنرا بر خواند به و بحفل همان فضلاء برافزین  
و مقیمین اکثر مضامینش را بر زبان خود دراند به هرگاه کل سامعین آنها را  
شنیدند به و جمیع ناظرین آنها دیدند به زبان خود و شاد گشتند و از  
هر چه اطراف آوازه جزاه الله تعالی و بارک الله برسان دانند  
و بر صحت مضامین و حقیقت انحصار مذاهب اربعه بر اربعه و ثبوت و جوب  
تقلید شخصی شهادت دادند به و بعضی از آنان که بمولانا معترف و مشهور  
بودند دستخط بهم کردند به و بر خرید گیش شیفتگی خود طاهر ساختند به  
البعضی از غیر مقلدین بجان برنجیدند به بعضی بدل پسندیدند به و از نقل

شخصی مراجعت نمودند؛ اگر باطهار کماحقه صورت حالش خود ستائی لازم نمی آید  
 البته کل احوال و اقصای سخن قلم در آوردی و جمیع کیفیت را تحریر ساختی و با آن  
 همچنان حال - بر جهاز با جمیع مخول و جال - رونمود و با آن همان قیل و قال  
 بحرین شریفین برافزود و حتی که عقد و حمد و ثنا شری از نوک زبان مبارک خباب  
 مولانا رحمت الله رضا - ادام مجده الواسع - برکشود و هر یکی از علمای  
 زائر پیشش آن رشته محمد کشوده اش را مثل رگ جان بجان براند و بدین  
 صنعت آنرا بر در کعبه انداخت و در قریب ملتزم شریف استاد دست دعا برد  
 و چشم پر غم میگشاید و بدل پروردالم - و آه مرد و غم میگفت که خداوند  
 من عاصی ترین بندگانت هستم و متذلل و خوار بر درت استادم و داستا  
 کعبه ات را محاکم گرفتم و باید گناهای من را بقی می نالم و از عذاب نارت می ترسم  
 که اصلاً بضاعت طاعت ندارم و که آنرا وسیله نجات گردانم و بل بدینوره  
 آمدم و که بسکه گنهارم و دلیل و نهار بخواهی لفسانیه گرفتارم و بنا بران  
 از راه دور و راز فرار کرده بحديث التائب من الذنب کمن لا ذنب له  
 برای استغفار و توبه بر درت رسیدم و بدین امید بران قرار گرفتم و که  
 این جا همان جائیست که انبیاء عظام - و اولیا گرام - استاد در خواسته  
 بودند و بوسیله این فضیلت حصول مراد - "تا یوم التواد با شاد - فایز  
 المرد - شدند و گرچه من از آنان نیم و لیکن کی از بندگانت هستم و وقت  
 یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا  
 من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب  
 جمیعاً را وسیله نجات ساختم و بر کلاست ادعوی  
 استجب لکم و نازم و میگویم که من تصنیفم را بر درت پیش کرده

و تو بر جميع کواکب ان دانی + اگر انرا حسب شریعت و فنی تحت رسول  
دانی + در عالم چنان شایع و ذالک کن که نزد جميع خلایق مقبول است  
و اعتقاد عقیدین را از ان تقویت گردد و مسلمانین را از راه فضیلت برادر  
برایت آرد + آمین یا رب العالمین + اللهم ان هذا البيت بهتک  
والحرم حرمتک - والبلد بلدک - والامم امتک  
وانا عبدک حبیبک من بلاد نجد - بذنوب کثیرة  
واتمال سیئة - اسئلك مسئلة المضطرب اليک المشفق  
من عذابک - ان تستقبلنی بحض عفوک - وان تدخلنی  
فی فیح جنتک - جنات النعیم : اللهم ان هذا الحرم - و  
رسولک - فخر لحمی و دمی و عظمی و بشری و جسمی علی الدائم  
البحیم : اللهم یا رب العالمین یا رجاء السائلین - و یا امان  
الخائفین و حرز المتوکلین - یا حنان یا منان یا دیان یا رها  
یا سلطان یا سبحان یا رحمان یا مستعان یا قديم الاخيار  
بجرمة سيدنا محمد و آل سيدنا محمد و اصحاب سيدنا محمد  
و ازواج سيدنا محمد و ذريات سيدنا محمد صلى الله عليه و آله  
و بجرمة سيدنا ابراهيم و آل سيدنا ابراهيم و بجرمة جميع  
الانبياء والمرسلين و الملألكة المقربين و الاولياء المكرمين  
و المؤمنين الصالحين اسمع دعائى - و تقبل زيارتى - و آمين  
خوفى و استر عيوبى - و اغفر ذنوبى - و ارحم امواتى - و تقبل  
حسناتى - و كفر سيئاتى : اللهم ارفع ذكرى - و ضع وزر  
و اصلح امرى - و طهر قلبى - و نور قبرى : اللهم انك



تعلّم كل سرّي وعلم نيتي وماني نفسي - فاقبل معذرتي  
وتعلم حاجتي - فاعطني سؤلّي : اللهم اني عبدك العاصي  
واقف تحت بابك العالي - ملتزم باعتابك - متذلّل بين يديك  
يا ارحم الراحمين ارجو رحمتك - ويا اكرم الماكرين اخشى عذابك  
ولا تدع لي في مقامى هذا الملتزم الشرايف بين يديك - ذنباً  
الاغفرته ولاهما الا فرجته ولا عيباً الا سترته ولا عدواً الا اخذ<sup>لته</sup>  
ودمرته ولا حاجة الا قضيتها يا الهى من يغفر ذنوبى الا انت  
ومن يقضى حاجتى الا انت : اللهم صلّ وسلم على سيّدنا محمد  
وعلى آل سيّدنا محمد وعلى اصحاب سيّدنا محمد وبارك عليهم  
والله واصحابه كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم ربنا  
انت حميد مجيد : اللهم انى اسئلك بمحرمه خاتم المرسلين  
ورسول رب العالمين ان ترزقنى ايماناً كاملاً ثابتاً - و يقيناً  
صادقاً - وعلماً نافعاً - وقابلاً خاشعاً - ولساناً ذاكراً - وولداً صالحاً  
ورزقاً واسعاً - وحلاً لطيباً - وتوبة نصوحاً - وصبراً جميلاً -  
واجراً عظيماً - وعملاً صالحاً مقبولاً - وحجاً مبروراً - وسعيّاً مشكوراً  
وطوافاً تيموداً به اللهم انى اسئلك من خير ما سئلك منه  
نبيك محمد صلى الله عليه وسلم وجميع الانبياء والمرسلين  
والملائكة المقربين والاولياء المكرمين والمؤمنين الصالحين  
اللهم انى اعوذ بك من شر ما استعاذك منه نبيك محمد  
صلى الله عليه وسلم وجميع الانبياء والمرسلين والملائكة  
المقربين والاولياء المكرمين والمؤمنين الصالحين فيا رب البيت

مرفوعاً من حج فزار قبری بعد وفاتی کان مکن زارنی  
فی حیاتی : ایضاً عن عمر رضی مرفوعاً من زار قبری اوقال من  
زارنی کنت له شفیعاً و شهیداً و من مات فی احد الحرمین بعثه  
الله تالی من الامنین یوم القیامة : و ایضاً عن آل مرفوعاً  
من زارنی متعباً کان فی جوارحی یوم القیامة و من مات  
الحل یث : و زید فی روایت و من ساکن المدینة و صابر علی  
بلادها کنت له شهیداً و شفیعاً یوم القیامة : و فی روایت  
من زار قبری و جبت له شفاعة یوم  
القیامة کذا فی خلاصة الوفاء باخبار دار السمطی : یا همین مضامین احادیث  
زیر را دروغ شمارید : عن ابن عمر رضی مرفوعاً من حج البيت و لم یزرنی  
فقد جفانی و فی روایت و ما من احد من امتی له  
سعة ثم لم یزرنی فلیس له عندی ما یجزانی خلاصة الوفاء باخبار  
برزندگی دنیا کانی قرار یابد : یا راه مخالفت کل من علیها فان  
جوید : فی هرگز نه بلکه بمضمون قل لن ینفککم الفرار ان فرستم  
من الموت و ایضاً این ما تیکونوا ید ما ککم الموت  
و لو کنتم فی روح مشید و هر جا بروید اگر فار موت شوید هرگز  
هرگز بر طایف آیت اذا جاء اجلهم لا یتاخرون ساعة  
و لا یتقدمون تقدیم و تاخیر را در اندازید : و ما  
نداری نفس بائی ارض قوت بر حال موت خود و واقف نباشید : حاکم  
براه جده یا بجده یا بسندره یا در ملک خود یا در دیگر بندر : بمیرید : اصلاً ندانید  
اما وقتی اخرازمین در بدر رفتی است در دوزخی نیز هر گل مثل مادر و پدر خفتنی

پس اینجا را بهتر متذکرید: انفس خود را پس که بعد از موت اینجا را بر زمین  
درگیر جاده فضیلت است مطلقاً غور نمی سازید و نه با حادیت مذکور و بالاخر  
اینجا را چقدر موجب مغفرت و چه اندازه وسیله نجات افرات است و اما  
می دانید که کاشکمی دانستید: البته تمنا کیش بدل می داشتید: آری در حق  
نصیب آن کسانی که در اینجا می شریفین بعد از جان شیرین را بجان افرین توغیر  
نمودند و گویا مثل فرزند شیر خوار هر آید از لوث دنیا میروند و منظور است  
مروند و در بستر استراحت جنت المعالی را با تریاک و صاحب بیل محبتی معلم  
نخستند و کسانی که براه مدینه منوره بمیزند ثواب بکثرت یابند و اگر چه سیر می  
میرند نور علی نور در جنت البقیع باشد و احاد و دیگر صحابه کبار را  
نامدار و تا بد - سکونت کنند و مستحق استقار نمایند و حاجیان است  
آیا این فضیلت ابلک شما کجا به همچنین مغفرت ثابت است و هیچ دیگر و  
زیرا که زائران مقبره شما بجز گادان و خزان نیست و عباد و انشای هر خزان  
الارض دیگر چیست و فی الجمله باری شاد و ران را از گشتن او تهور زیادت گشت  
هر کس از راهی خود برگشت و کمر نهت بر رفتن زیارت مدینه حکم بست که کار  
هدایت الهی - از تقریرش غفر له الهی - بشاخ دل هر حاجی بخزیده و از کار  
ضلالت فراری - با شیائو عدم نیستی - نشین گردید پس سلامت و عافیت  
و با ناز و نیاز بعافیت باز آمدند و حاکم من جانب الدینی این سهر دار شهر  
و رهبران بدوان را بر او آمد و رفت محافظ خود یافتند و انهی چون مغفرت  
بعد رسیدنش بدین طبع کتابش را نزد علما انجامیش کرد و هر کس مثل علما  
که معظمه تصنیفش را حسن شمرده چون هم کسان فقط بر منجربانی انگارند  
و تحریری شهادت ندادند و بدل اندیشید که ایام مرا حبت نکلی گردید

پس بشبثصل مزار شریف بدلیل حدیث معاین بیتی و منبری  
روضه من ریاض الجنه رده اشیاخان در میان جنت بنشیند و بر  
تکیه و سیاحتش از خدادند مجید بهی طور راجحی گردید که خداوند این جا همان جا  
متبرک است که تماش در جمیع جهان - و کل کون و مکان - جا نیست و  
رو عاے اینجا حسب حدیث البته مستجاب است و هرگز مرد و نیست و  
سیدانم با ما بآیه قال و لکن لیطمئن قلبی برای اطمینان قلم از این  
میکنم و بدین وجه که از ارباب اربعه حق گردد و تقلید شخصی واجب باشد  
و کتابم دافع ضلالت اشقیاضالین و مفیلین گردد و مانع هدایت انقیاس  
امین و مهتدین شود و صحتش مثل شهادت زبانی و تحریری علمای  
مستور هر دیار - مفتیان مبرور علمای مقهور این دیار - را نیز بر شهادت  
تحریرش مجبور گردان بدو بکل قبولیت رسان با اتمی و سبحان الله بعد  
سبحان الله العظم هر کت مزار شریف و عایش تیر بهدنا رسید و عیب  
سلیح اتاثر گردید که امام احمد بن حنبل الشافعی بصبح همان شب بعد از  
فرغت از اماتش بلا شرف و تفحص کنان در میان روضه طیبه بر شش  
برسیده و قم این لك الكتاب گفته و دستش گرفت و دفورا قلم برداشته  
بر صحت هر دو خطبه اش همین عبارت زیرین نوشت  
بعد از آن یکی بعد دیگری مفتیان حرمین شریفین و غیر هم خطبه های تقریف  
نوشته و تا که در حقیقت از ارباب اربعه در جواب تقلید شخصی همین فتاوی  
زیرین را علامه نوشته حواله اش نمودند و بعد حمد و ثناء جزاک الله  
تعالی فی الارین گفتند و بر حسن تصفیقش آفرین کردند و نسبت غیر تقلید  
قبولیم الله تعالی فی الکوین فرمودند پس این همه نیست و امر بر کت و در

آئینه آریه کرام - و کرامت امانا الهام است - بل بمضمون هسو  
سراج امتی الخ ظهور معجزه رسالت ماب علی الله علیه وسلم - بلکه  
بر ظهور تحقق و ثبوت معنی الیوم لکلت لکم الزوال است - و کثرت  
گشتن خیر الامت بذهب خفی شاهان مقال - پس از رویت اجتماع در  
عرفیان - و تحقق کردن مذاهب آنان که تخمیناً ثلثان بل سده ربع  
از آنان خفیان اندم بامر اتباعوا السواد الاعظم  
الرموا الجماعة - علیکم بالجماعة من شد  
شد فی الناس و غیر ذلک و جوب تقلید شخصی بکلیه عیان است و  
بیان نیست - آری آری هدایت امام صاحب جمیع عالم را چنان فرار گرفته  
و محیط کرده که گویا افتاب عالم را فرار گرفته و از روشنیش  
هر جا منور گشته - پس اگر غیر مقلدان باعث کوتاهی عقل و یا بی انصاف  
و بی عدل بعضی لم شته صحاح را بر نموده و از آنجا حجب روشنیش گردان  
چه شود که همچنین حائل - فی الفور زائل - گردد و اما جایکه بسبب  
تبار - و غضب جبار آمد و رفت همان ابر لیل و نهار - بکثرت یافت  
داب بارانش در آنجا مجتمع گردد و از تاب افتاب فیض نیابد و البته انظار  
انجا خراب و بوسیده شود و از تعفنش که مباد در آن مخلوق گردد  
همچنان دانا غیر مقلدین بکثرت ضلالت و عدم یافت تاب هدایت سیاه  
و گنده شود و از پیدایش کرمها و دوسه و در آن پیرا گردد و از  
کرمها بمضمون

چون آن کرمی در گیاه نهان است - زمین و آسمان او نهان است

همان بعض حدیث صحاح را سائیر بیعت تصورند؛ چاکه میگویند که امام ابوحنیفه  
درین مسئله مخالفت حدیث صحیحین کرده؛ و دران مسئله مخالفت ترمذی  
و نسائی مثلاً نموده؛ و باعث جهالت اصلا نداریا نبندد و بسبب عبادت  
مطلقا نمهند؛ که ولادت امام اعظم خیر القرون تابعی روح بر ولادت صاحب  
صحاح غیر القرون روح خیلی سبقت کرده؛ و هر محدث اقوال اکثر شاگردانش  
و دیگر شاگردانش را در بیان سند حدیث حجت قوی گرفته؛ و آن اگر چه  
در لطافت تالیف صحاح بالفاق علما غیر خیر القرون خلافی نباشد؛  
اما مضامین آنها خاصیت باران دارد؛ و به که در باغ لاله روید؛ و در بوم  
شوره خمس رأید؛ و باران در دلها غیر مقلدین هواستان را که بعضی  
از آنان رافضی و بعضی خارجی و بعضی یهودی و بعضی عیسائی و بعضی  
نوسائیم شاگرد شیخ بخاری اند؛ و تقیته در اسلام فسادات می اندازند  
خارج عداوت آئیمه اربعه مجتهدین پیدا کند؛ و تخم بدایت بمزعمه قلوب  
المؤمنین بافتانند تا اسرار مضمون من یدعی الله فلا مضل  
له و من یضلیل الله فلا هادی له را از نهان خانه عدم بعرضه گاه  
نهور عیان سازد؛ فلهذا کفایت؛ لمن له الدلیله فکفایت  
الفهم و التمهیه؛ فاملوا؛ فتعلموا؛ و انتجوا؛ و چه معلوم اینک  
هر چند کتاب نو مسلم مولوی محمد الدین لاهوری ظفر المبین فی رد مخالفه  
المقلدین مصنف را چنان وقت دستیاب گردید؛ که مسوده تذکره اش  
از دست رفته؛ نه باعث قریب به سفر حج ردش کردن توانسته؛ اما من جانب  
اعد در مناظره اش بجواب اعتراضات غیر مقلدین چنان تقریر نموده  
و در ایقالتش چنان تحریر ساخته؛ بلکه جابجا تا عده کلیه چنان نو

بلکه از آن بخوبی روشش ثابت و متحقق گشته به هرگز بر ظاهرش این مریضی نماند  
 ماسوا سے آن فتوای برده همان ظفر البیدین از حرمین شریفین حاصل کرده  
 خود آورده و علاوه بر آن با شخصی از مهاجرین که از اعلیٰ و جبهه الکمال رفته  
 می نماید در حرم شریف ملاقات کرده به شکر خدا بجا آورده که بکرامت امام  
 الایمه امام ابوحنیفه رحم ایشان هر جا که سر برارند به سیلی خورند  
 سفله چو جاهل و سیم در زش سیلی خواهد به حقیقت شستن  
 آن نشیندی که حکیمی چه گفت مورخان بکه باشد پر شستن  
 سنگ بر باره حصار مزن که بود که حصار سنگ آید  
 باندازه بود باید نموده خجالت نبرد آنکه نمود که بود اگر کوتاهی پائی حرمین  
 مبنی که در چشم طفلان نمایی بلند و در نقره اندوده باشد نجاس  
 توان خرج کردن بر ناسخ مننه جان من آید بیشتر به که طریقت دانا  
 بگیرد و بچیز زران و دکان را بر آتش برنشد پدید آید لگه مس باز و زور  
 وجه چهارم اینک اگر راست پرسند و غور و تامل کنند بخوبی بیا  
 که کل افعال غیر مقلدین و جمیع اقوال را اندهین به که ایشان بر نشان  
 امام اعظم رحم می نمایند و میگویند و تا مردمان را از تقلید مذمبتش رحم  
 نفرت داشتند بر ثبوت کرامتش و بر حقیقت مذمبتش رحم و التماس  
 و نیز بر ملاکی و ضلالت ایشان باعث نفرت نشان از تقلیدش رحم خیر  
 دهد که مضامین پیش گوی حدیث بنامه زیرین بخوبی انهارا ظاهر مراد  
 عن عبد الله بن مغفل قال سمعت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 یقول الا ابنکم برجل من کوفان من بلدکم  
 او کوفتکم هذه یکنی بابی حنیفه قد

مَلَى تَابَهُ عِلْمًا وَحِكْمًا وَسَيِّفُهُكَ بِهِ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ الْفَاسِقِ  
 عَلَيْهِمُ التَّنَافُزُ يُقَالُ لِحِمِّ الْبَنَانِيَةِ كَذَا فِي الْخَوَارِزْمِيِّ رَحِمَهُ بَاقِي مَضْمُونِ  
 حَدِيثِ أَثَرِ رَاوِدِ بَصْرَةِ نَحْمٍ مُقْصِدُ ثَانِي يَأْمُرُ بِهِ إِنْ كُنْتَ تُكْنِيه ذَنْبُ الْحَمْدِ لَيْسَ  
 هَذَا لِأَنَّهُ يَدُلُّ عَلَى أَنْهِيَ لَا وَبَسُّ الْقَوْلِ قَوْلُهُمْ  
 وَسَاعَدَ الْعِدَاؤُكُمْ : چون نباشد : گویا آیت و سکنایه  
 لِكُلِّ ذَنْبِي عِدَاؤُكُمْ وَكَأَنَّ الْمَجْرُومِينَ : تصدیقش کند بکسی من وجه عداوت  
 امامست را عداوت نبوت لازم باشد که امام بالاستیضا احکام شریعت  
 سازد و هر کس از ایشان امام شریعت را عدو داند و در مسائل فقهیه اش  
 خلل اندازد و در عیال مزاحم گردد و در شانش سخنان ناملائم کند  
 تا در دل مردمان نفرت داند : حال آنکه بلا توسط امامت احکام نبوت ظاهر  
 نمی گردد پس عداوت امام را عداوت رسول صلعم لازم نباشد چه باشد  
 لغزو باشد - من عداوت عداوتند  
 ظهور معجزه احادیث مفصل الذیل صلی الله علیه وسلم را کرامت امام صاحب  
 بسکه لازم باشد و خیالی بر حقیقتش دلالت کند : که نتیجه مضامین آنها بجز کثرت  
 خیر الامت مراد نباشد و ندیش هم کثرتش را دال و شامل باشد  
 و چون کثرت است موجب فخر رسول مقبول صلعم گردد پس تقلید امام  
 ابو حنیفه رح چه موجب فخر مؤمنین تقلیدین نباشد : ان حدیث این است  
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ ارْضَوْنَ  
 أَنْ تَكُونُوا رَابِعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالُوا نَعَمْ قَالَ ارْضَوْنَ  
 أَنْ تَكُونُوا ثَلَاثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالُوا نَعَمْ قَالَ ارْضَوْنَ أَنْ  
 تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالُوا نَعَمْ قَالَ الْبَشَرُ وَ



فان اهل الجنة عشرون ومائة صفا متى من ذلك  
شانون صفاء ايضا تاسكوا تاسلوا فاني مكافئ  
بكم الامم يوم القيامة . و ايضا تزوجوا الودود والود  
فاني مكافئ بكم الامم . و ايضا تزوجوا فاني مكافئ  
بكم الامم و ايضا تاسكوا تاسلوا فاني ابا هي بكم الامم يوم القيامة  
و ايضا امرأة ولودا حب الى الله من امرأة حسنة لا تلبس الى  
مكافئ بكم الامم يوم القيامة . و ايضا تاسكوا تاسلوا فاني ابا هي بكم الامم يوم القيامة  
ابن همه را امام ابو حنيفه رح - و يحيى بن عبد الحميد - و ابو داود - و نسائي  
وابن ماجه - وابن حبان - و عبد الرزاق - و دارقطني - و صاحب كنز  
و صاحب بدور السافري في احوال الاخره - و صاحب عين العلم - و صاحب فروع  
الجباه - و هم الله تعالى كلهم اجمعين - بروايت مختلفة روايت كذا في  
سند انوشنيد و چهره ديگر - بطرز ديگر بشنويد و خبرت  
خبرت كير يده كير مضمون حديث اول مقلدين را بشارت دخول جنت است  
است اين امر بر نشانيان مخفي نيست زير كه چون كل مل جنت را كيرد  
و بشارت صحت كرده و از ان جمله بشارت صحت مر امان رسول ممان را بشارت  
سپس مقلدين امام صاحب حسب مصداقش تجويز جنتي با شده كه بشارت  
حفيان نسبت جميع امتان مثل نسبت بشارت نسبت كيرد و بشارت  
يعني ثمان شدن اينان مثل ثمان بشارت و متعقبات كيرني مخفي نيست بشارت  
لبا هر ثمان دنيا را ثمان جنت لازم نباشد اما عجب نيست كه بشارت  
حديث خير القروني الم مقلدين امام خير القروني الم الم مقلدين امام خير القروني الم  
و از اين ثمان همان ثمان مراد باشد و از ديگر مقلدين آن كيرد بشارت

ثلثان را که با عصبیت محسوس احتمال است تا میگردود بنی اجماع منقذت از دست  
 تقلید است هر آینه اربعه نمی رود زیرا که اگر ثلثان امتنان منقذ باشند بلکه  
 بقول غیر مقادیر آن کل مقادیر مرد و در مقهور شوند با العیاذ بالله مضمون  
 حارینت انکس گردید و غرض این را حسن لازم باشد و کثرت منقلب  
 بقولت شود و هذا خلاف النص اگر چه مقلد این گویند که هرگاه کثرت  
 و ندادی را کثرت جنتی مستلزم نیست پس این تقریرت مفید مطلب هم  
 نیست گوئیم که البته مفید مطلب است در آن شک نیست بلکه انشاء الله  
 بخوار بپایان اعتراض شما ای غیر مقلدین جنتی گشتن مقلدین و عدم جنتی  
 شدن شما چنان ثابت نمی کنم که حاجت بر آن دیگر ندارم و اگر طاعت  
 معارضه اش دارید همیشه کنید تا ما و شما بعد از گفتگو و چالش و تصفیة  
 این نالشن سازیم یعنی از تاسیج کل رالش دریا بیم و از ثبوت نالشن -  
 تیج بی درین بر سر شکست کشیم و گوش مفسرین را نالشن - دهیم و بر سر  
 منحرفین سنگا با لش کنیم  
 بیا درین شیوه چالش کنیم  
 نصیم سنگا بالشن کنیم  
 ای غیر مقلدین اگر مقلدین بقول شما مشرک باشند و باعث تقلید و حقت  
 داخل نشوند پس از امت رسول صلی الله علیه و سلم اهل جنت کیانند  
 که بمقابل جمیع بهشتیان امتان پیشین - ثلثان صف جنت را فراموش  
 اگر گویند که ما غیر مقلدین انا لی جنت باشیم بحسب مضمون حدیث اول  
 حشدا و صف جنت را فراموشیم گوئیم که این نیست بگراد سنجیت و هرگز  
 باور ندارم که مقالاتیه یهوده مثل طبل توی پسندارم  
 و مارخ یهوده بخت و خیال و باطل است مقالاتیه یهوده طبل توی است

ویر که شما بقایه پیشینان را که بجهت نیت یا شش هزار سال که مسکن  
مثل جزو لا تجزئ است؛ بلکه فقط بقایه مقام من هم همان است  
و از بد پس چگونه متبادر صفت جنت را فراموش کرد؛ شاید در صفت جنت  
مثل کوه و صفا تصور بدیهه حاشا که آنکه میبشود فی جنة من شجرة  
السموات و الارض و ستمش مثل رعتی اسما و زمین است  
مثل عقل شما تنگ و تاریک است؛ آری حقیقت الامر این است که اگر  
جمیع غیر مقلدین را صفت کنایه شود؛ تا هم صفت شان از مشرق و  
تا مغربش نمی رسد؛ صفت جنت را فراموش کردن بالا طاق باشد؛  
اگر جنت مثل عقل شما تنگ هم گردد؛ تا هم غلبه شما مستور نمی شود  
که باشد عدد کثیر بر عدد قلیل غلبه کند و شما بقایه پیشینان اتقان تخیل است؛ چگونه  
بهر صورت مغایرت شما ثابت گردید؛ و شما شایسته نرسید؛ اگر باز گردید که در کتب  
پیشینان بهشتی کجا که بر ما غلبه کند؛ و بخارجیت ما از نشان ظاهر گردد  
گویم که اگر چنین باشد؛ فائده رسالت - و قاعده شریعت - و راه  
و ظهور حرکت نبوت - را مانع از ونباست طاعت - و جامع به تصور و  
بلکه حدیث مسطور آیت ما خلقنا السموات و الارض  
ما بینهما العیون را کذب کردنی؛ البیاض با نکرده  
باز گوئید که خیر ما و شما هر دو فرقه اتفاق کردیم؛ انان حسب حدیث غلبه نماید  
گویم که با چنین فراری اتفاق را تسلیم نمی کنیم؛ که قبول شما صفت  
مشرکین اند؛ و غیر مقلدین؛ و مشرک و ایمان با هم متضاد  
حکایت است؛ این المتضاد؛ بیان المتضاد؛ لا محاله اگر شما داخل جنت  
مقلدین نشوند؛ و اگر مقلدین داخل شوید؛ شما نشود؛ که در طول

تمام دخول دیگر لازم است پس اتفاق متحقق نیست به حال انصاف باید سزا  
 که ازین دو فرقه کدام فرقه علم دخول جنت برافراخت به چون نیکو تامل کنسید  
 شما خود را غیر مقلدین یا مبدع و مقلدین را در صف جنت خرامان صف کسان  
 بینید به زیر که چون حدیث کثرت را بشناید و بدینست شما محض قلیل استید به ازین جهت  
 هشتم و صف جنت را فرار گرفتن قدرت ندارد **سوم** پیرشود همچنان که چاه چشم  
 حلاله بران شما مقلدین و مؤمن را مشرک گویند به لاجرم حسب مضمون حدیث  
 که (لَوْ كُنَّا رِجُلًا رَاحِلًا لَمْ نَخُوشُكُمْ كَثُوبًا) پس ستم دخول جنت نباشید  
 ازین مقلدین شود و انش جنت شوند به که امور مقبوحه بالا را حاصل نیستند بطریق  
 و کثیره و کثرت هر گاه حریف و دخول جنت را بشارت دهد به لا محاله آخر فرقه را  
 داخل شدن لازم باشد به تا بلالان حدیث لازم نه آید به شما را باعث  
 ثلث و لغت مقلدین قاطبیت دخول نیست پس وجوب مقلدین را دخول  
 ثابت است به فیما لا حق و زهو الباطل ان الباطل  
 کانت زهوقا - **و چه ششم**

الله اعلم الخیر فی الدنیا و الآخرة - **و چه ششم** امامت هرگز  
 و غیره بخیر است از غیر که آنهم شافعی الدنیا و غیره بوقت غلبه خواهند چقدر غیر  
 و حدیث و توفیر - نزد هر برادر پیر - و امیر و کبیر - سلطان و وزیر - شهیر  
 است به نه برادران هر دو جا شریفین مخفی مانده به نه بر حاجیان - و مقیمان  
 و عالمان - و عارفان پیشیند گشته به اگر تقلید امام صاحب موجب ضلالت  
 میشد به هرگز آیمه نمیشد به حر این قدر عزت نکشتی به نه خداوند تعالی  
 از برای این زمان برقرار داشتی به بلکه مثل اصحاب فیل هلاک ساختی به  
 نه با هم در میان آیمه هر چهار مذاهبا چنین خلقت ولی - و مودت قلبی - باز کردی

لکه مثل فی مثل این هر یکی با دیگری بنمازوت برافراستی و از بعضی  
 اگر متعلقان شیخ بنجدی گویند که مریدین شیخ بنجدی  
 گشته است به انوال و انفال علما اخبارا اعتبار نیست گویند که  
 ایشان بر زندگی ایشان و خرد جیت ایشان اثر بر قلب و عمل  
 کافی است به و عدد و شریعت و دشمن گشت بودن ایشان بر ما  
 که ایشان بفایده هر از کلمه حق نمایی علی بالحدیث یا بدول ساد و دل  
 صید کتب بدنی الحقیقت در پرورد ایشا انما الحیل مخالفت احوال و  
 و اما در از فرموده رسول نسلم نفرت و مانند و بر و مشتمل  
 گناهند و زنه برین همه احادیث برین علی می نمودند و در امور  
 را مبتدعین نمی گفتند عن جابر بن صرافو عن الیخود و ان  
 الامم الی المدینة کما بدلت منها حتی کما یكون ایمان  
 کذا فی خلاصة الوفاة اخبار الیخود و الیخود فی  
 ان الایمان لیارنا الی الیخود کما تارنا  
 الحجة الی حجی و الیخود فی الیخود  
 بقریه تاكل القرى یقولون یترتب و الیخود  
 تنفی الناس (ای چشم او شرار هم اذ نویم کما یفی الیخود  
 خبث الحدید در موطا مالک هم موجود است و الیخود فی  
 ان المدینة کالکیر تنفی الخبث لا تشاء  
 الساعة حتی فی المدینة شرارها کما یفی  
 الیخود خبث الحدید و الیخود فی الیخود  
 حدیث انها طیبة تنفی الذنوب کما یفی الیخود

در موطا مالک هم موجود است

والى قوله وسوفاً يري ان المراد العباد الى الجنت ولا يخرج من زمرة صلواتهم  
صلواتهم في الحديث السابق لا تقوم الساعة الا واديا فيها - وفي الحديث  
انما اثاريت تحريم المدينة فمن احدث فيها حدثا او اوى  
محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس  
اجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا  
ولا معدا - وايضا فيها سلم - من اراد اهل هذه  
البلدة بسوء اذابه الله كما يذوب الملح في الماء  
وله رواية ولا يريد اهل المدينة بسوء  
الا اذابه الله في النار ذوب الرصاص او ذوب  
الملح في الماء - وايضا فيها - اللهم من ارادني  
واهل بلدي بسوء فتجسل هلاكه - وايضا  
فيها - اللهم ان ابراهيم خليك وعبدك و  
راسولاك ونبيتك دعوات لاهل مكة وانا  
محمد عبدك وراسولاك ادعوك لاهل  
المدينة مثلي صادقك به ابراهيم ملكة  
ادعوك ان تبارك لهم في صاعهم و  
مداهم وقمارهم اللهم حبب الينا  
المدينة كحببنا مكة الخ (صاحب خلاصة مكيه)  
قلت هذه البركة في امر الدارين و  
الدنيا لانها النماء والزيادة والبركة  
لها حاصلة في نفس المكي بحيث

يكفي المدا بها من لا يكفيه بغيرها  
وهذا محسوس لمن سكتها ولذا  
اقول ان سكتها تزيد في الايمان  
في الحقيقة اين امر را چشم خود دیده آید ام . در بركت اذاعه اعلى  
خلق عظيم . جميع ساكنان البكره طيقوا بانتم . وفي الروايات قال  
الذي صلح انما اللدینه كاللیر تنقی خبثها وتضع طيبها  
اگر چه بعضی از غیر متقدمین مع بعضی از ائم این حدیث را باجتهاد خود و بر مانی رسول  
صلی الله علیه وسلم محض کرده اند . لیکن آن قابل اعتبار نباشد که  
اعتقادش را اعتقاد امام داناتش و را نمی رسد . که در حدیث تعمیم  
یا دخل دهند . که دخل دهنده را مشرک گوید . پس اگر دخل دهد مشرک شدن  
لازم آید . و اکین اجتهاد و رافع مخالف نص مذکور لا تقوم الساعة حتى  
الدينه الم که می پرسد . که قابل محبت باشد . ولی الشكاوة من يرد  
هوان قریش اهانه الله رواه الترمذی وايضا فيها يسر يدا  
الناس ان يضعوهم ويأبى الله الا ان يرفعهم  
وايضا فيها . عن سلمان قال قال لي صلح لا تبغضني فتفارق  
دينك قلت يا رسول الله كيف البغض  
بك هذا انا الله قال تبغض العرب فليبغضني  
رواه الترمذی . وايضا فيها . من غش العرب  
لم يداخل في شفاعتي ولم تسله سوذي  
رواه الترمذی انتهى . پس باوجود موجود این همه روایات حکایت  
و حدیثها متوافره . حکما حرمین شیعیان را مبتدعین گفتن . و اقوال آنها

انسان را غیر قابل الاعتبار شمارون - و اما انرا بضالالت نسوب کردن - و  
بدل بغض و استن - و امام امیه مستقیم خبر القزو فی البی را با شما هم عدم  
و حصول کثرت احادیث نزد شما هم مستقیم ساخته مقلدیش هم را از تقلیدش  
نفرت و بایندن - و بمقابله ان بر نوشته متاخرین غیر خبر القزو فی - و متع  
شیخ بخدی - که بعضی از ایشان در پرده منکر شریعت - و بعضی را بعضی از انبیل  
فی الحقیقت است بکیه کردن - و متاخرین را بر خلاف مضمون حدیث غیر القزو  
قرنی ام بر امیه مستقیم فیضیست دادن - و اخبار است را با شما بهر بار  
مخلوط کرده انها را تدوین ساخته نص قرار داده بران اعتقاد کردن -  
و بر مضمون آیت **حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ**  
و آیت **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمُ التَّوْبَةَ** بالطیب  
غور ساختن - باز اگر احوال بعض اخبار محبین مدنیات با قول امیه مطابقت  
کند و انقت نماید انرا بشهادت بعض متعصبین غیر قابل الاعتبار تصور  
کار منکران شریعت و عدوان رسالت - و دشمنان طریقت - نیست نیست  
و بر تکیه تقلید اکثر افسیان تقیه کنان - تقلید امامان متقدمان و ضلالت  
شمارون - فعل هوای پرستان نیست چیست **ای مستعان** شیخ بخدی  
از شما می پرسیم که آیا در جهان آخر جای چنین هم هست که در اینجا بدعت بنا  
یا نه اگر هست کدام جا هست نامش چیست **ای اگر نیست پس بداهل حرین**  
شهر نفین تخصیص این اتهام چیست **ای آن گاه** بگاه بعضی بر عتقان  
از جنس شما در حرین شهر نفین می رود **ایا** حسب مضمون احادیث مذکوره  
مثل شیخ بخدی سرود شود **ای قیام** کردن تواند **ایا** از کلمه طیب فرار کند  
**پای یکی از ایشان** گفت که خیر تو هر چه خواهی گویا فی الحقیقت



هر که پیشتر آید به بحیثیت و لیاقت اجتهاد و انیشترا افضلتر باشد به کثرت  
 را انیشتتر حدیث بکثرت رسد چنانچه از ابو خنیفه مالک را زیاده حدیث رسیده  
 باز از مالک شافعی باز از شافعی احمد بن حنبل را باز از احمد بن حنبل بخاری را  
 تا که باخر زمانه امام همام بن القیوم و امام همام بن تیمه را چندان احادیث رسیده  
 که هر یکی حاوی احکام نبوت گردیده گفتیم که حکایت گر گرس در غن زبیرین  
 مناسب حال تست که تو مثل گر گرس خود را با مقتدایت را از ایمه مجتهدین  
 سابقین تحقق و دور اندیش و دور بین تصور کردی و از فعالیت و کوششی  
 هر اخبار را اخبار رسید ابرار رسید به سخن سنگ زنده گوشت یا پیر رسید  
 کین شتر صالحست یا خرد جال - همچنین تو نیز چون نام حدیث شنیدی -  
 نمی پرستی - کین فرموده رسول غلام و گلفند اصحاب کرام است یا ساخته  
 معاندین اسلام - و نه مضمون زبرد تو پنج شایسته و الا که کذب  
 ثم لظهن الکذب - من کذب علی صلی الله علیه و آله  
 اصلا دریافتمی بلکه بران عمل کردی و انرا شریعت ترا درادی پس  
 ضرورتش گر گرس بنام جهنم گرفتار شوی **حکایت گر گرس**

<p> چنین گفت پیش زغن گر گسی  زغن گفت ازین در نشاید گذشت  شنیدم که مقدار یک دزد راه  چنین گفت دیدم گرت با دراست  زغن را نام از تعجب شکیب  چو گر گرس بر دانه آمد سر از  ندانست از ان دانه خوردنش </p>	<p> که نه دزد من دور بین تر کسی  بیا تا چه بینی بر اطراف و شست  بگردان لبندی بر پستی بخا  که یکدانه گندم بهامون درست  ز بالا نهادند سر در نشیب  برادر به پیچید قیدی دراز  که دهر افکند دام در گردنش </p>
---	--

زغن گفت از ان دانشمندان پیوسته

چو نیامی دایم خصمت بنود

همچنان تو نیز فقط حدیث دیدی و دایم منافقان را که کذب را بحديث اختلاط

کردند ندیدی و بنا بران دانش افتادی پس حسب حدیث مستحق نارشوی و انفس

صد افسوس برانتهی تست که تو با وجود انکار تقلید برگشتار مقلدان بطین پلید که

هر یکی از ایشان بغرض حصول مطلب بطینی لباس تقلید آیمه را درید و بخرص

سرخروئی بخدمت سرگرده غیر مقلدان که بدولت رسید و دید و بعضی کتب

احادیث را نیز بطرزش ترجمه کرد و نیز تصنیف ساخته میشتش رسانید و حتی که

بر مژه نگوارنش نساک گردید تقلیدی کنی و مع ذلک بر تقلید آیمه ابرار گفتار

می نمای **و** تو کوه نظر بودی دست در آن که مشغول بودی و بچند از

اهل **و** ویک **و** اگر این قاعده کلیه باشد و خامی ایمان تو و مقتدا

تو ثابت گردد بلکه هر کس **و** تا الله الا بالله خامند هایت تمام نیاید و بحسب اعتقادات

هر که در پس آید و در اجتهاد افضل و محقق باشد استنباطات پشیمان

پیشیان را معلوم نشود پس چگونه برگفته قبول افضل عمل واقع گردد و نیز

تباحث تسلسل لازم شود و نیز مضمون حدیث خیر القرون **و** آیت الملک **و** السلام

بر باد رود و هم خیر شر و شر بخیر و صدق بکذب و کذب بصدق مبتدل

گرد و پس این نیست و مگر نبایسته قلع شریعت و تمع بنیاد ملت نبوت است

**پس** ای مقلدین همانا که غیر مقلدین در پرده عذری شریعت و میرزا

طریقیت و مطلق انوار نبوت و محل احکام ملت اند **و** قوله تعالی **و** الم ترالی الدین

او تو انضیاسن **و** کتابیسترون **و** الفلانة **و** یریدون ان تضلوا السبیل

فاحذروا **و** الیها **و** الاخوان **و** فاحذروا **و** اعرضوا

**و** الیها **و** الاخوان **و** فاعرضوا **و** انتم **و** یریدون ان تضلوا **و** السبیل **و** فاحذروا

**و** الیها **و** الاخوان **و** فاعرضوا **و** انتم **و** یریدون ان تضلوا **و** السبیل **و** فاحذروا

حدیث بعض و غش عرب غیر تقلیدین را بسبب طعن و تشنیع بعض امام صاحب  
از شفاعت رسول صلعم محروم نامند و تفریق دین کردن و بر رسول بعض و اشتغال  
لازم باشد که ساینکه بعض عرب بدل دارند به شفاعت داخل شوند - و تفریق  
دین کنند - و امام صاحب از اهل عرب آید - و ایشان بعضش بدل دارند  
لذا از شفاعت محروم مانند - و دین را تفریق ساخته پس **اقا**  
از هدایت ایشان دست بردار - و کوشش را فروگذار - که هرگز هدایت نیابند  
که بخیر ضلالت خلقی مخمور شدند - **احیات** به بختی و نیک بختی قلم - برگزید  
و بهم چنان در شکم چورومی مگرد و خدنگ قضا - سپر نیست مریده را خبر  
رضایه که حاصل کند نیک بختی بروز - بسره که مینا کند بخت کوره نیاید نکوکاری  
از بدرگان - محال است دوزندگی از سنگان - همه فیا سونان یونان در دم  
نداشند کرد انگبین از زقوم - و زو جشی نیاید که مردم شود - بسعی اندر و تربیت  
کم شود و توان پاک کردن ز زنگ آینه - و لیکن نباشد ز سنگ آینه و کوشش  
ز دید گل از شاخ پید - نه زنگی بگرایه گرد و سپید - **وجه ستم** اینکه  
اگر تقلید امام اعظم رح موجب ضلالت باشد به اتباع احادیث **اتبعوا**  
**السواد الاعظم** - و علیکم بالسواد الاعظم - علیکم  
بالحجاة - **الزموا الجماعة من شئت فقد فی التکسار** - موجب ضلالت  
باشد به العیاذ بالله - زیرا که مضامین آنها گویا بمنزل شمس است و تقلید امام  
الایمیه خیر القرون فی تابعی بمنزل نهار - و طلوع شمس با وجود نهار لازم است  
همچنان مضامین آنها را تحقق تقلید سواد عظمی لازم است به علی هذا القیاس بالعکس  
یعنی عدم وجود نهار را عدم طلوع شمس نیز مستلزم باشد پس عدم وجود  
تقلید جماعت سواد عظمی را نیز عدم تحقق مضامین مستلزم گردد که بلا تقلید

شخصی اَباحی سوا عظمیٰ اگر متحقق میگردد باید که او برستی هر دو بطلان اَباحی است و عظمیٰ است پس با وجود بطلان  
 مضامین آنها وجود ندارد تقلید را ضلالت شماردن و حقا همان طایع را بطلان  
 منسوب کردن است و العیاذ بالله اگر کسی گوید که منار واحد را بر چهار  
 تقلید شخصی قیاس کردن - گویا بر قیاس مع الفارق عمل نمودن - است  
 گوئیم که نه قیاس مع الفارق نیست بلکه بسبب موافق قیاس است  
 که گفتگوی او رجاعت سوا عظمیٰ است - و رجاعت غیر سوا عظمیٰ نیست - اگر  
 باز گوید اگر چنین باشد و وجوب تقلید امام اعظم روم را بطلان دیگر  
 مذاهب ثلثه لازم گردد و گوئیم که هرگز نه زیرا که منار را باعث حجاب و عمام  
 حجاب ابر و سحاب و غیره کوالیت گوناگون - و عوارض بوقلمون - لاحق باشند  
 پس کیفیت وجود تقلید رجاعت سوا عظمیٰ - مثل کیفیت وجود منار بلا غمی -  
 گردد و ثبت نبوت الحق الحقیق - علی وجه الدقیق فی التحقيق -  
 هذاخذل و لمیر بشوید - عبرت گیرید - اگر تقلید شخصی موجب ضلالت باشد  
 بر ظهور نبوت نبی صلعم فتور و تصور فتد و نه بل تکذیب نبوت لازم گردد  
 که حسب مضامین احادیث لا یجتمع امتی علی الضلالة - لایحتمل  
 امتی علی الخطاء - و غیر ذلک پیشین گویی نبی صلی الله علیه و سلم  
 ثابت و متحقق نگردید بلکه بقول لاندیهان بالعکس ظهور رسیده العیاذ بالله  
 و لمیر بشوید پذیرید - اگر تقلید شخصی باطل گردد و فقط تکذیب قول  
 رسول صلعم لازم نباشد بلکه تکذیب قوله تعالی نیز لازم آید که بشارت  
 کمالیت دین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را که بایته الیوم املاکت  
 لکم و نیکم الم ثابت است بطلان لازم آید که در عدم تقلید کمالیت  
 دین چه باشد بانقصانیت هم وجود دین موجود نباشد و مثل عقاب و از

کند و یقین بر باد رود و مصداقش باقی نماند و آن اگر عمل هواپستانان  
 شد القودی را نام دین شود و البته مصداقش باقی اندن تواند و اما اثر  
 هر دو نص مانع گردد و خلاصه الكلام انکله بی شک هر چهار مذموم  
 مع انحصار بر حق است و فضلنا لبعضهم علی بعض بر تفصیل بعض  
 بر بعض دال و ناطق و ازین تفصیل ترجیح احد الایمه بر دیگر حسب اعتقاد و حقیقت  
 هر چهار صادق و تا بتلفیق تلمی لازم نگردد پس تقلید شخصی واجب باشد  
 که ما درای دلایل بسیار و بر اهل بی شمار در آن نوشتیم و علامه  
 هر دیار را بران یافتیم و فضلا شرق و غرب و عجم و عرب و هر امصار را  
 که در میدان عزیمت گرد آمده بودند حامل تقلید شخصی دیدیم و اگر غیر  
 مقلدان گویند که چون کرام قلیل اند و لیام کثیر و بنا بران غیر مقلدین  
 قلیل و مقلدین غریب گویم اگر این قاعده کلیه باشد و لیسیم رابعت  
 قلت وجودش کریم شدن و ملاکه کرام - را بسبب کثرت - لیام گشتن و  
 لازم گردد و العیاذ بالله علی هذا القیاس حرام زاده قلیل الوجود لیسیم النفس  
 را شریف کریم النفس شدن - و حلال زادگان کثیر الوجود کریم النفس  
 را لیسیم النفس گشتن - لازم آید چه خوب الیشان باعث قلت و دلالت  
 مجهول النسب ابن الفاعله را شریف دانند و بسبب کثرت حلال  
 زادگان ثابت النسب را ذلیل شمارند چه عجیب که خسریران قلیل  
 الوجود را حلال - و گوسفندان کثیر الوجود را حرام - دانند و چون بنا  
 کل مرئیس غلغله و کل اما پیش بایه -  
 هر کس مناسب گهر خود گرفت یار و بلبل بیایغ رفت و زغن سوختار زار  
 گندم از گندم بردید چو ز جو کل خرب بالادیم فزحون

و یکگزینش کنید. هوش دارید؟ اگر هر قلیل شریف و جلیل باشد، مثلاً  
احادیث مرقومه و چه حجم که کثرت را شهادت دهد - و آن کثرت موجب  
فخر رسول کریم صلعم باشد، برادر دود باطل گردد و العباد باسد -

**و چه ششم اینک به تحت مناظره بشنید؟** پند گیرید **حکایت**

**مناظره** - ردزی اسبق حجاز طایفه غیر مقلدین را دیدم به تقریر هر یکی

را شنیدم به که در محفل نشستند و بدست می در پیوستند یعنی دفتر شکایت

مقلدین باز کردند به حکایت مذمت یونین آغاز نهادند به و برایم العیر

جهنمین لعنه می زدند به الغرض اسب جهالت در میدان وقاحت می جهالت

و بر راه ضلالت می دوایند به و سخن بدینجا رسانیدند به که تقلید شخصی

را بسکه ضلالت می شمرند به و مقلدیش را مشرک می گفتند به چون طایفه

از دست تحمل برفت به غیرت شریعت بدل پیوست به **اسپات**

مرا امر معروف و دامن گرفت  
گرفت نهی منکر بر آید ز دست

و گردست قوت نداری گوی  
که پاکیزه گرد و باند ز خوش

چو دست و زبان را نماند مجال  
بهت نمایند روی رجال

**حدیث** من لای منکم منکر افلیخایه بیداه فان لم

یستطع فیلسانه فان لم یستطع فبقلیه و ذلک ضعف الایمان

اخرجه انسه البخاری کذا فی التیسیر خود را مصنف تذکره نظام هر ساخته

گفتم که من در تذکره المذایب و تبصرة الخلاق لعبة الخلاق در دو تقلید شخصی

دلایل کثیره و براهین غزیره دیدم به خیر حالا فرض کردم به که دلیلی در

وجودش نیست ندارم به اما شما کدام دلیل در ثبوت دعوائی خود

دارید بیارید تا بشنوم. و اگر توانم جوابش بدهم بگفته که تقریرات  
 و تقریرات جناب مولانا نذیر حسین صاحب دلموی و جناب مولوی محمد حسین  
 صاحب لاهی در این باب هر جا شائع و ذائع گشته به حاجت بران دیگر نمائند  
 گفتیم که همه و لایکها رو تقلیدیه ایشان بعبارت همین تذکره الا اکتب کمیش  
 شمار میش کردم خود مردود شده. پس انها بقاعده اذ العارض  
 تساقطاً ساقطاً اعتبار گردیده. پس وجوب تقلید شخصی بر اصل خود  
 ثابت و باقی مانده. که بر بطلانش دلیلی بدست شما باقی نمانده. بلکه بالعکس  
 وجوبش ثابت گشته. بعد از آن بر آنستیم باینهم عقد موافقت بستند.  
 و برین سخن موافقت کردند. و گفتند که حاجت زیادی تقریر نداریم. برایک  
 جمله گفتا کنیم که بمقتضای حدیث قول ابو حنیفه راجع فوج شماریم. گفتیم من  
 نیز چنین اعتقاد دارم. اگر فی الحقیقت بر مخالفش روح حدیث یا هم. و در  
 مثل شما بمقتضای اقوال مستنبط امام الایمه تابعی طبر القردنی اقوال غیر خیر القردنی  
 راجع فوج شمارم. گفتند تو شاید احادیث صحاح را حدیث نمیدانی. اینها  
 همچنین حرف میزنند. گفتیم دانه اکل اقوال صحاح را قول رسول صلعم و حدیث قبول داریم. که در این اقوال  
 متضاد را نیز تالیف می یابیم. نه از مخلوط اخبار غیر متضاد می یابیم. همچنین اخبار احاد را منصوص بدانستن  
 از جاشاع مجبور شدیم. بلکه بر اخبار اشهر از بر او اصل علی علیه السلام منکر کرد و اعتقاد کرد و اسفیت  
 شمارم. اینها گفتند این کار گیر گفت که این کار گیر گفتیم منکر شدیم. نه کل انفسوس  
 آیا چه شما کل اقوال صحاح را قول رسول صلعم و حدیث مقبول دانید. و بران  
 وثوق دلی و اعتقاد قلبی دارید. گفتند بل. گفتیم فی الحقیقت همین طور  
 اعتقاد دارید. گفتند همی طور اعتقاد داریم. و منصوص شماریم. گفتند  
 پس شما انفس صاحبان صحاح را همین نقش مبارک رسول صلعم گردانید.

مع ذلک خود را مشرک نگوئید. بالعکس تقلیدان را مشرک گوئید. غیر حالا  
مقرریم را بشنوید. بدل پوش گوشش دارید. انشاء الله تعالی ازین اعتقاد  
فاسد شما بطلان مذهب جدید شما و بدعتی و کافر و جهنمی شدن و بر منهی عنه  
عمل کردن شما مع پیشوایان شما از اخبار صحاح چنان ثابت کنم. که حاجت  
گفتار دیگر نداریم. بلکه چنان اعتماد بدل دارم. که بر صحت همه دلائیم از زبان  
شما اقرار هم کنم. ایا کتبی و عتی شایع القرآن من کتب عبد القوان فلیحکم  
اخرجه مسلم کفانی التیسر حدیث مسلم است یا نه گفتند بلی هست. گفتیم پس  
چرا بر خلاف حدیث مسلم خود مسلم و دیگر صاحبان صحاح بر منهی عنه لاکتبیوا  
عمل کرده صحاح نوشتند. چگونه بر مخالفت نبی کریم بستند. و با وجودش  
شما انها را مأمور به فهمیدید. آیا منهی عنه را مأمور به فهمیدن کار فاسقان  
دید عتبان بل کافران نیست چیست؟ و مرکب شدن بران فعل نمکران  
بنوت نیست چیست؟ و مخفی نیست که هر چیز را بنا بر فساد باشد. مبنی علیه  
نیز فاسد گردد. پس اعتقاد شما فاسد. و مذهب شما کاسد باشد که  
بنا بر منهی عنه یافته شده بنا بران ترکش بر امت واجب گشته. اگر گوئید  
که شاید حدیث دیگر برخلافش یافته شده. لهذا تاخرین را بران اتفاق  
گرفته. و تلقی است بران گشته. گوئیم پس اعتقاد شما که کل اقوال صحاح  
منصوص و مقبول است باطل شده. و چون برخلاف حدیث صریح لا یلتزم  
نیز اتفاق و تلقی است غیر خیر القزونی دلیل شرعی باشد. پس اتفاق  
علمای متقدمین بر وجوب تقلید شخصی را بخار مذهب بر اربعه چراحت  
توی نباشد. باز گفتیم ایا لایر می رهیل رجلا الخ حدیث بخاری  
و غیره است یا نه. و نیز من قال لا خیر لکافر نقل باء بها احد



حدیث موطنی مالک رحم است یا نه گفتند بلی - گفتیم پس شما مقلدان  
 را چه کافر و ملعون گوئید - حال آنکه حسب دلائل مولوی بنیر حسین امام شافعی  
 اگر در ادلث ثبوت حق تحقیق نوشته اند مقلدان مسلمانند - و گمانیکه مسلمانی  
 را کافر و ملعون گویند - بمضمون این هر دو حدیث خود کافر و ملعون شوند  
 یا نشوند - دشما مقلدان را کافر گوئید - چرا نتیجه اش باطل خود تصور  
 نمود باند منه - باز گفتیم آیا خیر القرون قوی الی - الا و احصا فانهم  
 خیاره ثم للذین یلوونهم ثم الذین یلوونهم ثم یظهر الکتاب حتی ان الکیل  
 یختلف و لا یتخلف فی شهادته لایستشهد به الا من راجع الی الجنة فلیکن علی  
 حدیث بخاری و غیره است یا نه - گفتند بلی - گفتیم پس با وجودش از  
 گفتار و رفتار و کردار صاحبان صحاح غیر خیر القرون اگر بالنص در زمانه ایشان  
 کذب شائع و ذائع یافته بر گفتار و رفتار و کردار امام خیر القرون که بالنص  
 بشارت خیرش ثابت گشته طعن زدن - مضمون فلیکن ام الجماعه -  
 را فهمیده مقلدش رح را مشرک گفتن - و بر عکس این حدیث اعمل  
 کردن - و رسول صلی الله علیه و سلم را کاذب دانستن نیست چیست  
 العیاذ بالله و کسکه چنان عمل کند - و بر این اعتقاد وارد - آنکس غیر مؤمن  
 نیست کیست باز گفتیم آیا من کذب علی متعمداً الم کذابی  
 المشکوه حدیث است یا نه - گفتند بلی - گفتیم پس روایت است  
 متضاده زیرین را حدیث دانستن - بمضمون این حدیث راه جهنم  
 گرفتن نیست چیست - و بر این اعتقاد کردن کار نادان و بدعتیان نیست

روایتهای متضاده این است

عن ابن عباس رضی قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم  
سراجهين سنة فكلت بكلة ثلث عشرة سنة يحيى اليه ثم امر بالجمعة  
فهاجر عشر سنين ومات وهو ابن ثلث وستين  
سنة متفق عليه **والثاني** عنه قال اقام رسول  
صلى الله عليه وسلم مكة خمس عشرة  
سنة (الى قوله) واقام بالمدينة عشر ونوفي  
وهو ابن خمس وستين سنة متفق عليه اين هر دو روايت از  
ابن عباس رضی است يانه و مضمون هر دو با هم متخالف است يانه و هر دو متفق عليه  
است يانه گفتند بلى و على هذا القياس عن انس رضي قال توفي الله على  
رأس ستين سنة متفق عليه **والثالث** عنه قال اقام رسول صلعم  
هو ابن ثلث وستين المكنة انى الشكوة اين هر دو روايت نيز از زهرا مى واحد  
شمالا المضمون و متفق عليه است يانه گفتند بلى - و همچنین اختلافات در  
تاريخ ولادت و غيره هم موجود است يانه - گفتند بلى - و صدق احد الشواهد  
را كذب ديگر لازم است يانه - گفتند بلى - پس چه كنيد - و بجه طور هر دو  
روايت متضاده را صحيح و مقبول دانيد - و بر منكرين محنين روايتها طعنه زنيده  
و مشركه گوئيد - شايد بر غایت صحت روايت ولادت و رحلت را در  
بار فرض نماند تا ما دليل صحت كردن توانيد - **خبر ابا انصاف گوئيد**  
كه ايا ولادت و رحلت دو د بار بود يا يكبار رد نمود - گفتند يكبار - گفتند  
پس نسبت حضرت ابن عباس رضی و حضرت انس رضي چه اعتقاد داريد - ايا ايشان  
ما از افتراق و كذب برى سازيد - و صادق شماريد يا صاحبان صحاح  
را جوالبش نمادند - كه مبهوت گشته نما موش مانند - فكيف لا اعتقاد

اقوال المتضاده. و این اعتقاد علی اخباری تقضی الی الفساده  
هرگاه در چنین روایات بدیه را بدلائل و اخبار یقینیه ثبوت رسانیدن توان  
باز به طور کلی مورد شریعیه را از که اکثر ازان غیر بدیهه است (بر چنین اشیاء)  
احتمالیه مایه کردن توانند. و چگونه بر اینها اعتقاد دارند. و چون چنین روایات  
بدیه را حال این باشد. پس دیگر روایات غیر بدیه را قیل و قال چه  
باشد. بر علماء و رجال محلی نباشد. اری چنین روایات در صحاح است  
کثیر. بنا بران دران از متاخرین جرح و قدح هم است غیر بدیه و در نه بر قول  
رسول صلی الله علیه و سلم و صحابش صلوات الله علیهم جرح قدح کردن بسبب حیثیت  
و طاقتش نیست. **ناظران هر چیست** که حضرت ابن عباس رضی و حضرت  
انس رضی و غیر ما در هرگز در تاریخ ولادت در طست. دکت احوال متناقضه  
نفرمودند. نه بر چنین ابورات لابد بدیهه بدیهه خطا کردند. نه صاحبان صحاح  
از خود روایات را افترا ساختند. بگویم روایت هاسه را می را حسب شرایط  
مقرر خود یافته مجبور شده در جرح صحاح نمودند. اما ان متوسطان که بعضی  
از ان کافر تفسیه کن و بعضی منافق شریعت شکن. بودند. و در کین می ماندند  
تا در احکام شریعت خلل و زلل اندازند. پس در صحت و ثبوت را غیبت شمرده  
هزار حدیث را موضوع ساختند. و بعضی که کرام رضی و رسول و ائمه معصومین  
منسوب کردند. و بمقایسه احادیث صحیحیه منوعات را در میشن نمودند.  
و اکثر اچنان تغییر و تبدیل دادند. که را در ان متاخران را در حدیث بدیه  
انداختند. بنا بران مجبور آید در قسم را مخلوط کرد روایت کردند. و چون  
صاحبان صحاح هم غایب مان نمودند بر اینها اطلاع یافتند. اقوال  
متضاده را نیز داخل صحاح کردند. که حق و باطل را امتیاز کردن طاقت

نمی داشتند. در نهی نوشتند. هر چند متأخران بسیار دست دپازده کتب  
اسمائی رجال نوشتند. اما ما هر ان این فن اینها را درین بابا کافی و شافی  
نشانند. زیرا که چون صاحبان صحاح رحم با وجود قریب زمان شان از موضوع  
اجتناب کردن نتوانستند. باز بعد از زمان را بجه طور بر تفریق و تمیز موضوعات  
و مبتدلائه و متغیرات اعتبار کنند. بلکه ایشان خود چنان افراط و تفریط نمودند  
که مرویات در حصص بعضی افتاده اند که بعضی محدث بعضی حدیث را بر دایت  
مرفوعه ثابت نموده بعضی اثر الاصل نوشته. چنانچه حدیث اطلب العلم  
ولو كان بالسین فان طلب العلم فريضة على كل  
مسلم رواه العقيلي وابن عدي ابن السري عن مرفوعاً  
وابن حبان اثر الاصل و باطل گفته. و بعضی حدیث صحیح را موضوع انگاشته  
چنانچه حدیث انقلب روضة من مياض الجنة الخ و موضوع  
داخل ساخته. حدیث لا تظهر السموات الا حياك الخ را در کتاب  
ذیل لایصح نوشته. و صفائی از موضوع گفته و حدیث صاحب الشی  
یعنی و لیهم ردا و امام ابو حنیفه رحم را ابن جوزی و صفائی در موضوعات  
داخل ساخته. علی هذا القياس حدیث السعيد من وعظ  
لغيره و الشقی من شقی فی بطن امه را ابن جوزی و صفائی لایقبت و  
موضوع گفته. و نیز حدیث انما صدق الله العلم و علی بابها  
ردا و الخطیب و البطلانی و النقیلی و ابن حبان عن ابن عباس مرفوعاً را  
بعضی موضوع گفته. بعضی کذب نوشته. بعضی قابل احتجاج نیست انگاشته  
و نیز حدیث من تشبه بقوم فهو منهم را ابن حجر و غیره لا اصل گفته. و نیز  
حدیث انما نزلت من السماء را صفائی موضوع نوشته. و نیز

حدیث علماء امتی کے انبیاء بنی اسرائیل را ابن جریر و زکشی  
لا اصل له گفته. و حدیثی من زنا ارقابی و حببت له شفاعتی  
را ابن خزیمہ تصحیف کرده. چهار حدیثی من زنا ارقابی گفت  
له شفیعاً انی را ابن تیمہ موسوع و لا اصل نوشته. نیز حدیثی  
من حج قلم یزیدی فقد جفانی را صفائی و ابن جوزی و زکشی موسوع  
نوشته. نیز چهار حدیثی الصلوٰۃ عماد الدین من ترکها فقد  
هدم الدین را نیز زابادی تصحیف ساخته. نیز حدیثی اکرموا للقرآن  
ولا تكتبوه علی حجر ولا مندرج را ابن جریر و ابن کثیر و ابن  
وضاعین داخل شده. و نیز حدیثی اصحابی کالنجوم فایتم اقتبتم اصد  
برو او. ابن عدی بن عبد البر را ابن خرم در رساله کبیری خود از او مذکور  
و موضوع باطل نوشته. و نیز حدیثی خدا و خلق و یکم عن الجحیر الام  
الموشین عالیه رض کمانی المختصر. و ذهبی از من الاحادیث الواضحة التي  
لا یعن لاسناد گفته. و علی بن القیاس اکثر حدیثی که صحیح است و علماء  
محققین. و بسیار روایات صادق و معتبره تصحیف و تخریب متاخرین موسوع  
و لا اصل و غیر ذلک نوشته. و موضوعات ما صحیح و غیره دانسته  
که بعضی از حدیثین اقوال اهل غر نشان را نام نیز حدیث نهاده و روایات  
خود مندرج ساخته. چنانچه حدیثی کلام الله حول العرش بالفارسی  
وان الله اذا اوحى امر فيه این اوحاه بالفارسیه و اذا امر فيه  
مشکاة اوحاه بالعربیة رواه ابن عدی عن اسبیه اما من مرفوعه  
باز بعضی دیگر حدیثی الغرض الکلام الى الله الفارسیه. انما  
حدیثی است. الفکر زادت فی حقه و منقشت من منته رواه ابن جریر و زکشی

روایت کرد - و بعضی قول رد انفس را حدیث قرار داده - چنانچه حدیث  
 اکمل ائمه فرعون و شرعون هذا الامة معویة و نیز  
 اذا رأيتم معویة یخطب علی منبر فاقولوه رواه ابن عمر  
 ابن مسعود مرفوعا - و بعضی قول خوارج را حدیث پنداشته چنانچه حدیث  
 انه صلی الله علیه و سلم اخذ القلم من علی بن ابی طالب و هو یحوی  
 و نیز حدیث اکمل ائمه عند الله ثلثة انا و جبریل و معویة  
 و بعضی بقول زنادقة فریب بخورده استثنای الان یشاء الله را این  
 حدیث زیرین لاحق ساخته حدیث انا خاتم النبیین  
 لا ینبی بعدی الا ان یشاء الله رواه ابو زبانی عن انس مرفوعا  
 اگر باشد که عجب نیست که همچنین باشد استثنای الا یفاته الکتاب  
 نیز حدیث این خاصست و لاحق کرده شده باشد - و بعضی حدیث قول  
 و کانداران و پیشه گران را که بر آن فروخت مال ترغیبا بر رسول صلعم منسوب کرد  
 کلامها نموده حدیث نمیده روایت کرده چنانچه حدیث علیکم  
 بالعسل فوالله انی نفسی بید ما من لیت فیہ عسل الا ولیستغفر  
 صلیکة ذلک البیت له فان شریه رجل دخل حوفه الف ذواء  
 و یشترجه منه الف ذاء فان مات و هو فی حوفه لم تمس النار جلد  
 رواه الاسمعیلی فی معجمه عن سلمان مرفوعا حدیث علیکم بالعسل  
 از و نیز حدیث ان البطین ماء رحمة و حلاوته مثل الجنة  
 و نیز حدیث احضروا موایدکم البقل فان یطرد الشیاع التسمية  
 رواه ابن حبان عن اسبیه ائمه مرفوعا - نیز حدیث ان النبی صلعم  
 اکمل بانحان فی لقیته و قال انما الابدان نجاسة من کل جاء و غیره اگر این

الا حادیث الموضوعه بكذا کلهما فی الموضوعات لابن جوزی وقاضی شوکانی  
و غیرهما تمطیه اگر بر نعت این کتب موضوعات متأخرین اعتماد کلی نموده  
شود پس بر صحت مریدیات متقدمین و ثبوت دل کجا ماند که بران مدار  
کلی احکام شهرینه گردد و بر صورت عکس این همه کتب موضوعات خود موضوع  
باشند هرگز بصحت نرسد و بصورت استخراج بین بین نمی توان سازد  
طافیت علما است خارج باشد و بالا بر قول که تقایید اعتماد نمایند و بر  
نوشته که اعتقاد اعلی سازید اگر گوئیم که ما بین این همه کتب متقدمین  
و متأخرین را در یافته حق و باطل را امتیاز کرده استخراج مسائل حق حق  
نمایم بعد از آن بران عمل سازیم گوئیم که این نیت مگر ادعای امر محال  
کردنی است - یا خود را بنی مسلم گردانید - یا ابله فریبی - اتباع خواهر  
نفسانی و اما اول بآیت لا یكلف الله نفسا الا وسعها  
منفع است و ثانی بحدیث لا یبشی بعدی مدفوع و ثالث بآیه  
و ما یجد عون الا النفسهم نتیجه اش بر خود نباید از دیگران  
مدفوع و در ابیع آیت النفس الامارة بالسوء الخ بنای طبع  
هدایت از نفس امارة مقلوع بدخلاده بران اتباع هوای نفسانی عین  
تقلید شخصی است پس ما و شما در امر تقلید شخصی برابریم و معنی امتیاز  
را مشرک گوئید از خود را از ان اما ان فرق در میان ما و شما این است  
که شما بتقلید الخامس الذی یوسوس فی صدور الناس عمل سازید و ما  
بتقلید امام الایمه خیر القرونی تابعی عمل کنیم و فطر الفرق و ان کنتم لاتعلمون  
العرض حال اعتقاد و عمل شما همین است و دلیل قال سند حدیث  
محمد بن زمان است و دیگر هیچ نیست و گفته که اگر سند حدیث باین

تقریرات صحیح نباشد. پس سند سائل تقیہ بطریق اول صحیح نباشد.  
که کتب فقه مثل هدایہ وغیرہ بعد مرد در دور و عبور تر باشد. و موقوف بر مرد  
گشته. پس تغییر است کلمی. تبدیلات حلی. در این راه یافته. نه سدا نه  
با امام صاحب رسیده. فاین الامتثال. و سیف العمل  
بها بالاعتقاد. گفتیم که این نیست مگر خطای نه شمایا سبب علم  
و نادانی شماست. زیرا که شما در نیات کتب فقه را از تدوینات کتب  
احادیث متاخر و پیشتر دانید و باعث جهالت از امتیازات شایر امام شما  
امام محمدی که زمانه اش از زمانه صاحبان صحاح مقدم و پیشتر است  
خبر ندارید. بنا بر آن می گوئید که امام ابوحنیفه درین سده خلاف حدیث  
صحیحین کرده. و در آن سده نسائی و ترمذی را مثل مخالفان نموده.  
حال آنکه محدثین پس از آن خود باعث اختلاف اقوال را غیار با اخبار سیدالابرار  
و بانا را صاحب کبار در اکثر جا مخالفت ائمه پیغمبران نمودند. و طرفه  
بر آن این است که در سند آنها اقوال اودوین ائمه را حجت گرفتند  
و علاوه بر آن کراچان اودوین بعضی ایمان هم موصوف نبودند. بلکه  
اکثر منکران شریعت نیز تقیه کنان در آن تعبیه شده می ماندند. بنا بر آن  
خرابکار و ایات با بندر چه رسیدند. اما شما حالا آنها را حدیث صحیح  
و مقبول فهمیدید. و بر مخالفت امام صاحب آنها را چنان محبت می آرید  
که گویا محدثین را بنی کریم صلعم شمارید. لهذا از تألیفات آنان مردمان  
را می ترسانیدید. و در نه بمقتایه امام تابعی خیر القردونی اخبار را حاد فیه  
خیر القردونی را اعتبار نیست. و بخیر نادانان اختیار چندین امر را که  
چندین مرتبه در این طرز آخر میگوید. و میگوید که گوش کنید که آری



اگر اکثر روایات صحیح و غیره موضوع اختراعی باشد پس کذب بزرگ  
قول رسول صلعم غیر القرون قرنی و اگر بخواهیم اصحابی را (تا) ششم سببی قوم الم  
و فی روایتی ثم یظهر الکذب و فی روایتی ثم یفشی الکذاب چگونه ظاهر گردد  
اگر این حدیث را صحیح دانید اکثر روایات صحیح را بهین منضمون بشنو  
و کذب و غیره موضوع و مفتری شمارید بر خود لازم گردید و اگر کتب  
صحاح را صحیح ندانید - این حدیث را کذب بگوئید - اما طاعت کذب  
گفتن هم ناپسندید - که دعوی است صدق کلیت شما باطل خواهد گردید پس  
دعوی من که کل روایات صحاح صحیح نیست بی ثبوت برسند یعنی اگر  
ازین دو شق اول اختیار کنید - تو کم را که من منکرش نیستم کل را  
منصوص شمارم تعدیل بسازید و برین اعتقاد شما که کل صحاح  
صحیح منصوص است گوئید ایمان آرید اگر شش ثانی را اختیار نمایید  
منکر معجزه رسول صلعم باشید و بر منی الفتش صلعم عمل کردن را شریعت  
دانید یا الیاذن الله پس شما خود مصداق آیه کریمه من یتبع عیسای  
الامم ینادون بقبول منه شدید - متقدمین را چه مصداقش  
شمارید - و چون بر صحت کل اقوال صحاح اعتقاد کلی و اعتماد کلی  
دارید - و هر یکی از ایشان نزد شما مثل نبی کریم گردید - پس خود را  
چه مصداق امت اتخذوا احبارهم الم فهمیدید - خواه نخواه متقدمین  
را مصداقش گردانیدید - و بالعکس فرموده رسول صلی الله علیه و آله  
لمتبعین سنن من قبلکم شدید از انما ادنا عا حتی لو دخلوا  
حجر ضیبت تبعتموهم المنبرشان ایشان صادق است گوئید - حال آنکه  
شما اتباع صحاح مصداقش باشید - اسی حصار مجلس خدا را انصاف

سازید - بر او اعتناء قدم فرماید پس یکی از آنان که محدث مشهور بود  
 و فی الحقیقت از تقریرش حفظ اکثر احادیث صحاح رد نمود - تقریرم را پسندید و  
 بیانم را مصدق گردید - چنانکه البته در صحاح و یالس مخلوط است گفت  
 و از کج بخشی برگشت - و دیگران طوعاً و کرهاً ساکت گشتند - نفاق بدل داشته  
 بر تکریم اتفاق کردند - بعد از آن من تازیانه هدایت را بدست گرفتم و با مبتدیان  
 و تمیز - اسپر کلام محبت آمیز - را در میدان وجوب تقلید شخصی عزیز -  
 چنان دوانیدم که قریب صد دلیلش از تذکره بیان کردم که فرصت  
 وقت را غنیمت شمردم به پاره بطرز دیگر - و بروش آنرا - باینطور بیان  
 را عیان کردم که بآیه **لَا تَزِدُوا نِیْلَهُمْ شَرّاً** و نیرا اخروی محدثین صحاح  
 از بدعلی و بدفهی شما معتدب نشوند - که مثل شما اعتقادند داشتند بلکه فقط  
 حسب طاقت بشریه و شرایط مقرره عنده خود اخبار و آثار را مثل عطار  
 فراهم آوردند - نه بر عمل آنها کسی را مجبور کردند - نه بر ترک تقلید آئیم  
 اربعه روح بر تالیفات خود با عمل ساختند - نه آنها را مذهب علییه قرار  
 دادند - بلکه بجز امام مالک روح همه مقلد بودند - و امام مالک روح نیز با وجود  
 صاحب مذہبش بر موطای خود عمل نکرده - بمضمون عن مالک بن عامر  
**أنا صحابی ما قال ما عرف شیئاً مما ادا ساکت علیه الناس الا**  
**المدح بالصلوة** اخرجه المالک فی الموطأ بر کل مرویات و جمیع اخبارات  
 مبعصر النثر روح (که از صاحبان صحاح بسکه سابقتر بودند) اعتماد کلی  
 نداشته - برای حفظ دین و تدوین فقه ساخته - تا مردمان هر اخبارات  
 موضوعه را قول النبی فهمید قریب بخوند و متاخران آنها را مثل شما  
 قرار ندهند - اگر تالیفات حدیث برای عمل کفایت شماردی - هرگز تدوین

فقہ را حاجت گذاشتی - بلکه مثل شما آفرید عبت دانستی - نه ایام از علم  
- نه امام شافعی رحم - نه امام احمد حنبل رحم با وجود تالیفات کتب احادیث و روایات  
مردین غفرت ساختند - نه بران عمل کردند می بیند ذالذی پیشکوت  
مشام فی هذالالباب - فاستلوا فیهم یا ذی الالباب - هذال  
غایة البیان - هذالایة الانسان - ومن تمسک بهذا البرهان  
فقد نجح من النیران - ومن ترکہ وخذله لثم له الخسران

الحمد لله

بخدمت جمیع مدوکاران واجب است - و کل ناظرین در دستخط ایشان بر صورت  
این کتاب مصنف احقر الناس - دست بسته التماس - میکنند یعنی شغوی  
جرائم عدم طبع کل دستخطی طلبد - زیرا که اگر همه دستخطها را طبع کرده بشود  
دفتری ضعیف پیدا گردد - و خرج عظیم در آن صرفت باشد - بنابراین بطور  
معمول بر قلیل انشاء نمودم - و بنا بر تالیف القاب و مناقب بزرگان را هم  
باید که انا نخست بدیل کسی در بحث شوق راه نیاید - بلکه عذر خردی کثیر را دلیل  
پذیرند و تا مرا ملحد و مدح دارند

و تحت نظرهم مع عبارت علماء الكبار و فضلهم المصا  
 ماشاء الله ان كتاب در هدايت القيار كافي به است و در رفع  
 ضلالت اشتیاق و فانی و الراقم دلاور حسین بهو گلویی - بهایق در  
 مدرسیه بهو گلویی \*

الابا اتباع کی از خدا سبب اربعه مروجیه جمیع بلاد اہل اسلام کہ اجماع سائر  
اہل سنت بر حقیقت ان معتقد شد پس اتباع کی از غایب اربعہ فرض  
بود و اللہ اعلم - کتبہ الفقیر الی اللہ محمد انوار اللہ الاسلام آبادی عنہ  
و عن والدیہ و عن جمیع المسلمین \*

کتبہ در المصنف اصاب ما اجاب - کتبہ المتوکل علی اللہ فقیر محمد احسان اللہ  
عفی اللہ عنہ حنفی مذہب و پیردی و اضافہ قادری طریقاً ساکن رشتانہ پیرہ  
گیرکنہ محمد آباد ضلع اعظم گڑھ کشمیری بنارس \*

نقد اصاب ہذا المحقق بہذا التحقیق - محمد عنایت حسین مراد آبادی  
این کتاب صحیح است - کتبہ سید نعمت اللہ ولد سید احمد مرحوم میر آباد

ما قال مولانا فی ہذا الکتاب فهو صحیح بلا ریب - کتبہ المتسکب بحجل اللہ  
المتمین خادم الطباء المسکین نعیر الدین عفی اللہ عنہ و عن والدیہ و

عن سائر المسلمین ثم امین حال ساکن شہر بھٹی امام مسجد حجرہ مجلبہ  
ما حرره المصنف العلام رحمہ من الجواب - فی ہذا الکتاب - فوائد و الفوائد

و منکرہ مفصلہ ضال - لایسمع کلامہ لانہ جدال - فقط کتبہ خادم الشریعہ  
احمد الدین بخاری مدرس مدرسہ دہلی پور ضلع بلند شہر \*

این کتاب در اثبات طریقہ اہل سنت بی نظیر است و در البال مساک  
اہل قتالہ بی بدل - العبد محمد علی عفی اللہ عنہ در بنگالی \*

باتفاق علماء و اکابر دین ثابت و متحقق است کہ تقلید کی از ائمہ اربعہ  
مجتہدین خصوصاً امام اعظم امام ابو حنیفہ رحمہ واجب است بمضمون

آیتہ کریمہ اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول اولی الامر منکم - کتبہ فقیر  
سید ابوالمنظر ہو گلوی \*

فی الحقیقت این کتاب الاجواب و مثبت تقلید شخصی فی زماننا منجمله خوارق  
غادات است نشکر الله تعالی مصنفه ۛ عبد الحسیب بدایونی

این کتاب بمقدمه تقلید الاجواب است فی زماننا

مثل جمیع الجوامع که کتاب امام ثوری رحم که شارح  
صحیح مسلم است در علم احادیث و دیگر کتاب مثل

قاضی

عبد الوهاب

تبصرة الايمان - کتبه قاضی عبد الوهاب کنجی بی بی ضلع کرناں قسرت و صلی ۛ  
جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان بهتقا حقرا الناس عبد العزيز متوطن  
اسلام آباد مدرس مدرس شیخ حمید الدخان بهادر ۛ

بسم الله الرحمن الرحيم - جاء الحق و زهق الباطل کان الباطل زهوقا  
فما قال مولانا فی هذا الكتاب فهو الصحيح بلا ريب فيه - قاضی یار محمد  
ساکن عیسوی خیل ضلع بنون ۛ

مولف بقول خود صادق است اگر در دل کسی شبهی برسد ناجایز باشد  
چونکه تصنیف صحیح است - عبد ضعیف محیر رضا بدخشانی ۛ

بسم الله الرحمن الرحيم و نصلی علی رسولہ الکریم - بیشک تقلید شخصی  
واجب است و بس - حرره فضل احمد حکیم ساکن  
شهر نیا در ۛ

نزد سبب حقیر همین است که تقلید واحد از ائمه اربعه متعیناً واجب است -

و ضرور - کتبه ملک گل محمد ابن ملک خان محمد مرحوم نیا در می ۛ

احمد الله وحده و کفی - والصلاة والسلام علی جمیعہ و صحبه الذین

اصطفی - اما بعد فبقول العبد الضعیف محمد عبید الله تجا ذر عن سبباته

و عفا ان تقلیدوا علی کل من لم یبلغ درجۃ الاجتهاد المطلق و اذا قلنا فحقیب

ان بقلد واحد من الائمة المجتهدين ثم فلا يجوز ان ياخذ مرة شيئا من  
مذهب الواحد منهم وشيئا من مذهب الاخر مرة اخرى رضى الله تعالى  
عنهم ورضوا عنه الى يوم الدين فقط ثمقة محمد عبيد الله عفى عنه زاعم پورى  
خلف مولانا حكيم محمد غلام اكبر صاحب مد ظله تعالى به

مضامين الكتاب صحيح - و عبارت فصيح و ملج - السيد جعفر بخارى  
آين كتاب نوخير بيا خوب است -  
العبد محمد على بدخشاني  
محمد يعقوب مدرس دوم سرسبز  
الله در المولف

حامداً متصلياً مسلماً - ان التقليد واجب قال الله تعالى السابقون  
الا ولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضى الله تعالى  
عنهم ورضوا عنه الاية قال الطحاوى قال لبعض المفسرين فعليكم بامعة  
المؤمنين اتباع الفرقة الناجية المسواة بالسنية والبراءة فان نصر الله تعالى  
وحفظ وتوفيقه في موافقته وندائه سبحانه ومقتضى في مخالفتهم وندائه سبحانه  
الناجية قد اجتمعت اليوم في هذا سبب الاكيد هم الحنفيون والاكيسون  
والشافعيون والحنبلون ومن كان خارجا من هذه المذاهب الاربع  
في ذلك الزمان فهو من اصل البهتة والنار - انتهى - نقد العقدة  
الاجماع المركب على بطلان قول مخالفت كلهم قال الله تعالى فبين غير  
سبيل المؤمنين قول ما تولى واتصلية جهنم رسالت مصير او قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم لا يجتمع امتي على ضلالة فالتقليد بالاعتقدين واجب لا بوجوب  
اصولى يكون تاركه مرتكب الحرام بل واجب حنفى يكون تاركه مرتكب الحرام  
التحرى والتلفيق باطل ايضا بالاجماع وهو اخذ شى من مذهب  
الحنفى وشى من مذهب الشافعى مثلاً وتبين خفى المذاهب ليس

بمقتضى جوار النفس فلو كان التليق جازماً لم يبق حرمة في الاشياء  
ويعدم وجود استقرار الخلقة والحرمة من دار الدنيا ويكون الاجماع على  
امر لغيره ويرتفع تكليف الشرع من دار الدنيا بالتكليف وتكون فائدة البعث

واحكام النبوة فاسدة قد لك باطل صريحاً لقوله تعالى يتبع غير سبيل  
المؤمنين الاية فلو عوين قول احد في جواز التليق فليعلم انه غير معتد به فلا  
يجوز بما حل ذلك الفعل او مجمل على انه قال ذاك قبل العلم لان  
العلم ثم يحكى او مجمل على حمله اد على الضرورة وقال على التقارى الخفى  
مثل ذلك في الرسالة المولفة في جواب ابفعال فثبت مما تقدم ان العلم  
التقليد ويجوز به بلايين ضالون ومضلون وهم الذين يسمون أنفسهم  
المحمدين وهم الودايون فلا شك في انهم من النار نقط كتبه العبد المحسود  
- الحاقى الفقير عبد الودود - اطلع الله شأنه واسمعه عليه

وعلى المدي غفرانه - هذا هو الدرس الاول في الجواهر الكام - فنعم  
ما تاله من الكلام لان قوله جدير بهذا المقام - فجزاه الخیر هو الله العلام  
للمرور المصنف كه انچه در باره وجوب تقليد شخصي نوشته اند صحيح است

وفي الواقع اين كتاب مفيد كافه اقام بهدايت گران غير مقلدان است  
صدر الدين احمد غفر له الله - مدرس باكنده اسكول :

فستلوا اصل الذکر ان كنتم لا تعلمون - من لم يبلغ درجة الاجتهاد فعليه  
ان يتقليد تقليداً شخصياً باحد من المذاهب الاربعه وان لم يفعل ولم  
يتقيد فهو الفاسد المضل كما اثبت مولانا في الكتاب فلا نعيده - العبد  
الذنب ابو اسحاق محمد عبدالرزاق - چهارم مدرس هوگلی مدرسه :

# اشعار

بر آراسی خورشید بنیاد علمای محققین ناظرین این کتاب و وزیر خزان  
 مهر نظام فضلای محققین و سراسر اصواب مثنوی و محتجب سباده که هر چند درین  
 کتاب باعث دوا دوی و عدم تصحیح بسیار غلطیها و بیش از خطا باروداده -  
 حتی که اکثر جاحرات و کمالات و نقطه ای بی محل اقبه کشته - و در بعض  
 جا بنقل آیت قرآنی هم خطا کرده: اما العبد از نظر غلطنامه و سیاق عبارتش  
 کل آنها واضح و لایح خواهد شد - و پس از تامل و غور بخوبی مضمونش نفهم خواهد آمد  
 و دیگر اگر چه این فقیر بمضمون من ضعف فقد استهدت بارنگای بنامر  
 تصنیف خود را بدست سهام ملامت می شنید اما الفجوائ من البصفت فقد  
 استطرف. انصاف و اخلاق برزگان را که چشم از خواب زیر و ستان می  
 پوشند - و در افتاب جراتم که تران نکوشند - علاج انداختن شمارد  
 دیده انصاف چون نبیا بود و در شمر در چه که میا بود و در روش زمره ازادگان  
 نیست و اطاعت برافزادگان چشم نه بین بود از عین پاک به من از عین زوجه پاک  
 نیز طاعت را باید که بصفت ۵ - ۶ - ۶۶ - ۹۳ - ۱۶۵ - ۱۰ - ۱۰۰ - ۵۹۹  
 ۵۸۰ - ۵۹۲ - ۵۹۸ - ۶۲۵ - نظر کند تا اصل عالم منکشف گردد -  
 عاقل را نباید (مثل یزید) که سبط رسول و فرزند قبول آگشته و خوی  
 حب صحابی و من را بحب رسول ظاهر کرد اما من الایمه و بقلیبتش را  
 لعنت کند - و محدثین را دولت دارد و



خطبه امي نصر لضمه ارجا مفتيان كرمه مشطه حميه  
 واما ان مدني مشور وخير البريه ووديكه عيالا اختيار  
 كيار مهادر - وقصدا ابرار نادار وپار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. والصلوة والسلام على سيدنا  
 محمد وعلى آله واصحابه اجمعين. اما بعد فقد اطلعت على  
 ما حرره من الخطبتين. فوجدتهما مشتملتين على ما  
 هو الحق والصواب. من كثرين لذوى الحقوق  
 والا لباب مفصحتين عما خفي على كثير من الناس  
 عن يلتين ابرام التباس. فجز الله جامعهما الجزاء الجميل  
 واثابه الثواب الجزيل. وصلى الله على سيدنا محمد وعلى آله  
 وصحبه اجمعين. كتبه احمد بن محمد بن هاشم الشافعي  
 بمكة الحميمية - (احمد بن محمد بن هاشم)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اتقن المصنوعات وافرط الموجودات  
 وامات الاحياء واحيا الاموات. ان في خلق السموات

ولا أرض واختلاف الليل والنهار وآيات صلى الله عليه  
وعلى آله وأصحابه أهل الفضل والآرامات. وبعد فقد  
اطلعت على هاتين الخطبتين فوجدت فيهما ما في غاية  
الاتقان من فيض المنان. كتبه الفقير إلى ربه الشيخ  
أبو بكر محمد بن أبي مالك بمكة المحمدية.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فضل الأربعة المجتهدين. وجعل من  
خالفهم ونابذهم من المبتدعين. والصلواة والسنة  
على سيدنا محمد سيد المرسلين. وعلى آله وصحبه  
أجمعين. أما بعد فقد اطلعت على خطبته تذكرة  
المذاهب وإلى خطبة تبصرة الحقائق لعبارة الخوارزمي  
فرايتها موافقة لمذاهب أهل السنة والجماعة فجز الله  
مؤلفها ما خيرا. كتبه الفقير خادما لطلبة العلم  
بالحرم الشريف المكي أحمد بن الشيخ أمين بيت المال الحنفى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وفق من شاء من عباده إلى تحرير مسائل  
شرعه القويم. واطلق السننهم وأقلامهم بتفصيل  
مباحث الأصول والفروع لطالب التعليم. وجعل منزله  
الأيمة الأربعة فوق كل منزله. فهو الورثة للأنبياء

والمباغون عنهم والجملة - والصلوة والسلام على سيدنا  
 محمد الذي آتاه آيات البينات والمعجزات الباهرات -  
 وعلى أهل بيته خروقة أسرارهم وأصحابه وأتباعه وأنصاره  
 وبعد فقد اطلعت على ما حرر من الخطبتين فرايتهما  
 في غاية التحقيق والدقيق وماهما الأموال هب ربانيه - و  
 فيوض سرحانيه والله يوتي فضله من يشاء قد أبانت  
 مشارق النوارهما عن فضل مولفهما فجزاه الله أحسن  
 الجزاء - وكافاه بالحسنى - وعينه بالنعامة وإحسانه  
 وأذاقه لذاته رضا ورضوانه آمين بكتبه عبده و  
 خجده خادم طلبة العالم بالمسجد الحرام محمد بن محمد صالح  
 خليفة المدرس الحنفى \*

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بعث نبيا محمدا صلى الله عليه وسلم  
 رحمة للعالمين - واختصه بشرعية مشتملة على الحكم  
 والأحكام - صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وأئمة  
 الأكرام - أما بعد فقد اطلعت على هاتين الخطبتين  
 خطبة تذكيرة الماناهب وخطبة تبصرة المتقاة  
 لعبرة الخلائق فوجدتهما من فيضان المنان - في غاية  
 التحقيق والدقيق جزاه الله مولفهما الجزاء الأول في الجنان  
 كتبه المفتقر إلى ربّه القريب محمد سعيدا ديب الحنفى المدرسا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله القائل على كل نفس بما كسبت الرقيب  
على كل جارة بما اجترحت المتفضل على قبول  
طاعات العباد  
اما بعد فقد اطلعت  
على ما حرر في هاتين الخطبتين فرايتها في غاية التحقيق  
والدقيق بحمد الله مؤلفها خيرا بجرمته الصديق  
كتبه المفتقر الى رايه خادم طلبة العلم بالحرم المكي  
احمد ابو الخير الحنفى شيخ الخطباء \*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين الحمد لله الذي انشاء العالم  
واخترعه وابتداء شاكله وابتدعه وافتق  
كل شئ ضعه واحكم مفارقة ومجمعه صل الله  
على من اتانا بعجزات القران واظهر دينه على سائر  
الاديان صلى الله عليه وعلى آله واصحابه في كل وقت  
وان اما بعد فقد طالعت ما حرر في هاتين الخطبتين  
فوجدتها مارة للعينين فجز الله مؤلفهما الخير والثواب  
في الدارين بجرمته سيد الكونين \* كتبه  
الفقيه الى ربه خادم طلبة العلم بالحرم المكي الشيخ عبد القادر  
خوفاير الحنفى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده  
 اه ابدا ففلا اطاعت على الخطبتين المحترمتين في الرد  
 على اهل الكذب واليأس في دعواهم الباطلة التي لا تحتاج  
 الى دليل لانها عاجلة - وفهم السقيم - اداهم الى ما  
 قالوا من القول لزميم - فما ذكر في هاتين الخطبتين  
 هو الحق الذي لا يحيد عنه والله الموفق الصواب  
 واليه المرجع والمآب \* كتبته الفقير الى الله تعالى  
 عمر بركات بن الرحوم السيّد محمد بركات البقاعي الشافعي  
 خادماً للعلم الشريف في الحرم المكي للينف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي تفرّد بالجلال - وارشد العقول الى  
 طريق الهدى والرد على اهل الضلال - فله من دراهم  
 تجلت وشمس علوم واجلال - وقد نبذت وبرزت  
 في محال الحسن والكمال - في فكر اصناء بالحق  
 وعلى اهل الزيغ صال - فالف الرسالة التي عليها صلح الامم  
 اجمع ورتبها على من انكر فضل المذاهب الاربع - وادعى  
 هناك مذهباً خامساً - فاجب من براهين ردها الى  
 النكس - فكانت هي والله سيف الفقه القاطع - والردع للنا

للكلام اهل البديع مائع - فإمرأى الناظرون اجل من براءة  
الاستهلال التي قد نظمت كنظام الدؤل - فقد  
اشتهرت في الناس كاشتهار زكاء كاشتهار الدر جرح  
من بحر الفقه العميق - اونهرا العلوم المؤلف بحسن التوفيق  
حالت في حسنها الدر المختار وجلت بسنادها وعميون النظارة  
فهي ملتقا بحر اصول المتدقيق - وبها توجه اريد على كل  
مراديق - فجز الله مؤلفها جنة المأوى - لأنها الآن في عصر  
مختار الفتوى - ومن الله استمد التوفيق - لي ولكل  
من هدى الى طريق التحقيق - واصلى واسلم على النبي الذي  
اخذه عنه هذا الدين اللتين - صلى الله عليه وعلى آله و  
صحابه اجمعين - كتبه المفتقر الى ربه الودود -  
عبده حسن داود - اللطوف بالحرم الشريف المكي

قد نظرت الى خطبه تذكرة المذاهب والى خطبه تكملة  
الحقايق لعبارة الخلايق فرايتها من احسن من خطب المؤلفات  
بلغ الله مؤلفهما جميع الخيارات - وجعل تاليفه خالصا  
لوجه خالق الارض والسموات - وجعلنا واياه من المنذرين  
في شفاعته سيد السادات - امين - الفقير احمد بن خليل  
نائب ائمة الشافعية في مسجد خير البرية  
الفقير عبد الرحمن بن مصطفى انزما لي من ائمة الحنفية  
في مسجد خير البرية

الحمد لله تعالى: قد اطلعت على تأليف هذا العالم الفاضل  
القيام به من المسلمين وراشد إلى طرق الأسس  
فوجدت ما ألفه فيه السكينة من اغواء أهل الزيغ  
والأوهام. فهو واجب على كل مسلم اتباع أهل السنة  
والجماعة المقلدين للاربعة الأئمة الكرام. فتقبل الله  
منه ما الله. واثابه الثواب الجزيل على ما قصده

التقارير إليه عز شأنه محمد معتوق للمدني خادم الشريعة  
بمدينة المنورة

الحمد لله على كل حال. قد اطلعت على تأليف هذا  
العالم الصالح القدوة المحققين امام عصر الشيخ الفاضل  
القيام به من المسلمين وراشد إلى طرق الحق  
والصواب وتبني الإيمان والأسس مرفوعة ما ألفه فيه  
الصالح والفلاح من الاغواء والأوهام فواجب على  
كل من رآه من أهل المعرفة والعبرة في الإسلام. اتباع  
أهل السنة والجماعة المقلدين للاربعة الأئمة الكرام  
فتقبل الله منه ما الله وجعله خالصا لوجه الكريم  
واثابه الثواب الجزيل على مقصده. في الأقوال والأفعال.

بمنه وكرمه. امين والله على ما نقول وكيل  
الحقير إلى الله عز وجل محمد بن يوسف الزبيدي الأشعري  
الحنفي ولد مفتي الحقني اليمني

الحمد لله الذي اعطينا شيئا من التميز بين الحق والباطل  
واظلمنا على ما في تلك كرامة المذاهب والصلوات والهدى  
على سيدنا محمد والامرين بالاعتقاد والاعتقاد بقرانه صحابي  
كالنجوم الحديث وعلى آله واصحابه الذين هم مقدمون  
الدين وعلى الائمة الامربعة الذين هم مثل وقواعد الشريعة  
النورية وعلى التابعين للمقلدين لهم امين يا رب العالمين  
العبد الفقير غلام خيدر شوي

الحمد لله الذي جعلنا من التابعين لشريعة الحقانية  
ووقفنا على سر ما في تلك كرامة المذاهب والصلوات و  
السلام على خير البرية محمد العربية وعلى آله واصحابه الذين  
قال في حقهم رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابي  
كالنجوم الخ وعلى التابعين لهم من الائمة الامربعة وعلى  
المقلدين لهم امين يا رب العالمين : العبد فضل محمود  
محب مرات الجود الفشوري

الحمد لله الذي نور قلوبنا بالايهاان وجعلنا من امت محمد  
بنى الامم التي لا شئ بعده وجعل في دينه البعة مذاهب  
رحمة ووسعة علينا واوقفنا على مذاهب الى حقيقة سر  
الذي اتفق السلف والخلف على تقوائه وورعه وعلمه و  
اجتهاده ووقفن نظري على ما في تلك كرامة المذاهب  
الذي هو مثل الصاعقة على رأس من ينالف على المذاهب  
العبد محمد رسول جلال آبادي



بسم الله الرحمن الرحيم

بسیب وقوع حوادث جدید که صراحتاً حکم آنها در قرآن و حدیث مذکور نیست  
و نیز بسبب اختلافات روایات احادیث شریفه حاجت قیاس و اجتہاد  
و ترجیح افتاده و چونکه هر کس را این منصب حاصل نیست لهذا وجوب تقلید  
ایمیه دین از مجتهدین کاملین رواداده و منجمله مجتهدین حضرت امام اعظم رحمته  
تعالی از اکابر دین و بزمه تابعین اند کسانیکه بر مقلدین آن امام اعظم رحم  
حکم کفر یا فسق نمایند از زمره مفسدین اند اینهمه بحث در رساله موصوفه  
(یعنی درین تذکره المذاهب) مرقوم است و اهل اسلام معلوم است  
الحال که از مصنف این کتاب جناب مولوی عبدالقادر صاحب در سفر  
حرمین شیرین ملاقات گردیده از ملازمت ایشان و اطلاع این امر  
که رساله موصوفه جدید در مناقب حضرت امام اعظم رحم و دفع مطایین  
و به بیان حکم وجوب تقلید ایمیه دین تألیف فرموده اند بقایت سرور  
حاصل گردید حق سبحانه تعالی حضرت شان را جزای خیر عطا فرماید و  
سعی ایشان مشکور نماید باقی حال رساله مذکوره مفصلاً وقت مطالعه کل  
نوشته خواهد شد - و نقضاً الله تعالی و جمیع المؤمنین لا تبلى الحق ابین  
آمین پر حرره الفقیر الحقیر عبدالقادر محب رسول عفا عنه و له جناب مولانا  
فضل رسول صاحب خنقی قادری بدایونی قدس سره الغفره -

ذات کذا انی مصدق لک ان حرره احقر العبد الفاضل الحمید القادر

البدایونی

الله

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

محمدک یا من خلفتی من سلاله طین - و هدیتی الی احسن

دين. ونصلي على من ارسله الله تعالى هداية للناس و  
الحيات فمن امن به نجا من النيران. وعلى آله الذين هم  
هذا الاسلام واركان الدين والاحكام -  
اما بعد فاعلموا ايها الاريب العديل ومن يتنازل الحق  
والابايل. انه ظهرت في هذه الايام فرقة من العالمين  
الذين يزعمون انهم من محمد ثين. فينكرون كتب  
الحقيقة ومسايلها. ولا يفتون بفتياها ويستدلون  
بدلائلها. ولا يقرّون بالمسائل الاجماعية والقياسية  
وينسبون جميع الحوادث الى الاحاديث النبوية. و  
يريأون استنباط كل الاحكام من الاحاديث  
على صاحبها الصلوة والسلام. فصنفوا عدة من  
الكتاب. في ابطال التقليد والكتاب. والظاهر  
انه بعد القراض القرون الثلاثة. التي بشر بمجيئها  
صاحب النبوة والرسالة. ظهر هذا المذهب الحق  
والحق انه الحق. فالاسود والاحمر تقلدوا بذلك  
بل اقرّوا بحقه صاحبوا الاجتهاد والمالكة. وشرقاً  
وغرباً شاع هذا المذهب من تلك الايام. لاسيما في  
الارض المقدسة التي اقسم بكون امانتها خالق الانا  
وتقلدوا به العلماء السابقون الذين اعطاهم الله تعالى  
ملكة الاجتهاد. فمع ذلك ما عملوا بشئ من الاجتهاد -  
فيا عجباً عن حال علماء هذا الزمان. الذين بعد قرون

عدة من الأحاديث راغبوا عن التقليد وهو الأيقان -  
وما نظروا إلى الأعانة لأهل التقليد من الله القدير  
الموحي - فاعان إلى الشيخ ومولاي يسمى باسمه الشريف  
المولوي عبد القادر فالف كتابا في البطل كتب أوليك  
للحديثين فالرجة عليه من الله القادر - وسماه بتذكرة  
للمذاهب - والله حقيقة تذكرة المذاهب - وشحه  
بالدلائل العقلية والنقلية - وحلله بالمسائل الفروعية  
والاصولية فإفصم كلمته - وما أوضح دلالة وما  
أحكم نظمه وعبارته - وما ألطف بيانه - وما أدق  
نكاته - وما أغلق مغلقاته - وما أشكل مشكلاته -  
وكيف لا ومولفه بين العلماء في العلوم كالشمس بين  
النجوم - وإنه غرق في مجور التوحيد والعرفان - فالتقى الله  
تعالى الحق والأيقان - وإنه في زماننا هذا - جدير أن  
يقال له أتقى - لأنه يحب الله تعالى في كل حين والمصطفى  
والأحسينية إلى أن أمده في الورع والتقاة والعلم والفضل  
فما صولى من الله تعالى أن يكون عمله التأليف خير العمل  
ويغفر لنا ولجميع المؤمنين - ويفضل أهل التقليد على جميع  
الفرق الباطلة في يوم الدين - كتب هذه العبارة العبد  
المفتقر إلى الله الهادي - محمد فيض الله بن المولوي محمد قائم الله  
بن المفتي غريب الله الأسدي - غفر لهم الباري -  
هذا هو المدرس الأول في السلك الذي وقع في الجائز

فنعلم له شأن الكلام في هذا المقام - وكيف لا وهو وراث  
العالم من إدارته الكرام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل العلماء ورثة الأنبياء - الذين ورد فيهم  
أما يخشى الله من عباده العلماء والصلوة والسلام على محمدين  
الأمينين المبينين - الناطق بحسن خطابه من يراد الله به خيرا  
يفقه في الدين - وعلى آله وأصحابه منجوم الهداية واليقين  
أما بعد لا يخفى أن هذا زمان الكذب والزور والجهالة وال  
الغرور -

لشهر

هذا الزمان الذي كنا نخافه في قول كعب بن جعفر  
دهر به الحق مردود باجمعه والظلم والبعث فيه غير مردود  
اعنى اضم من الزمان ملتبس فيه لا بليس تصويف تصعيد  
ان دام هذا ولم يتبدل له غير لم يات صيت ولم يفرح بمولود  
اختفى نور العلم فما بال العمل - كاد ان يغشى على الارض ظلمات  
الجهل - والغواية العرابة من العلم ليقسدون في الارض بانواع  
الحيل - جميع ما يكسبون من الدينيات هو حداثيت اوجدها  
وهما ليسا في غريبة البيان - بل من الكتب التي لقلت الى هند  
اللسان فيزعمون انهم محمد بن اسمعيل ومسلم في الناس -  
بل مالت بن النس والنس بن مالك وعبد الله بن عباس -  
عليهم الرحمة من الله ذي الجلال فيسعون في الارض

يبتغون الأموال من الفلاحين الأميين في الغدق والإصال  
يحيونهم إليهم بأنواع الفعال والمقال. ومن المعلوم أن  
الهيئات - أشد ميلا إلى صجرات ومحنات - فعلى هذا  
يتأثر فيهم قول التنازع عن تقليدنا هذا هب الأربعة - والأقوال  
بهم فيما يقولون من الجمجمة والبال أن عوام الجبهة لا  
يتيسر لهم العمل - ألا بما يلقي إليهم من القول والفعل ليس  
هذا هو التقليد في نفس الأمر - إن لم يكن لزيد فهو  
لعمري - بوسعي لمن ينسبون إلى غيرهم تضليلا - وهم  
ليشتركون بآيات الله ثمنا قليلا - انتهى أمرهم إلى أن يفوقوا  
فاطمي مصر وقيروان - ومهدي دكن وهند وستان  
في قديم الزمان - مع أن رؤساءهم كانوا من أهل العلم  
والعرفان - ألا يعقلون أنه ليس مرض إرداء من الجهل  
وأنه للباطل جولة ثم يضمحل - ولكل صعود وهبوط - و  
كل نقصان على زيادة منوط من وجوه اختلافهم  
عرائهم عن فنون العلم من النقل والعقل - والمرء عدو لما  
جهل - في أرضنا البغات ينتشر - والسنور يتنمر -  
في الإسلام والمسلمين - اليس فينا من يقوم بأمر الدين  
يا أيها الخلق هاتوا اللسان - إن فاتكم اللسان - ومشوا  
أثر الذين وصفتهم في مردهم مع البرهان - على الخصوص لعالم  
الحاج الخبير المولوي عبد القادر - كانه فيه قال الشاعر  
عقم النساء فما يلدن شبيهه ان النساء مثله عقم

وقد صدق فيه مناقب سميّه الجبلى - عليهم الرّحمة من  
 الله العلى - ولا يبعد ان يعدّ كتابه هذا مثل الغنية  
 لذلك الولى كانهما الختان - او درتان شمينتان  
 فهذا ايدى ب عن الدين ويزيل ومام الناس - كما  
 ان ذاك يدفع هزات الشياطين والوسواس - لهذا  
 كتاب لم يسبق ولن يلحق بمثله احد - وان جاء به  
 فلا يستغنى من ان يقتبس منه ويستمدد - كيف  
 لا وقد جاء مصنفه الاكرم - لاثبات المقاصد بالظم  
 والرم - للبحر فيج - وكمن الدلائل الراجحة ادرج - جال  
 في اثبات مدعاها قال - فلم يدع عن قيل وقال - غاب  
 في بحار الفكر ففاز بالدرر - حتى جاء الكتاب بحمد الله  
 للمقتدر - كالسيف المشتمر - لقطع اصول الفساد  
 والشر - فله در المصنف - كيف رد البواطل  
 وزيف - فليتهف للعائد ويتأسف - اوصاف كتابه  
 الاعظم من ان احزوا كنف - فلشكر سعيه الجليل -  
 انوب عن الجماعة بالتعجيل - واقوم من البين - واختم  
 الكلام بهذين الشعرين **الحمد لله**  
 رهنيت يداى بالعجز عن شكره      وما فوق شكرى الشكور من ربه  
 ولو ان شيا استطاع بسطقه      ولكن كمال استطاع شديدا  
 جاء الحق من الحق الباطل      الكاتب احقر خذ انوار عني  
 مداس مكاسه راج شاهي

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله على توفيقه ونصلي ونسلم على رسوله وآله واصحابه وازواجه وعلمائهم  
 اجمعين اما بعد فاني اوصيكم بوصية تسرفلوكم وهي انه اذا انقرضت الدولة  
 الاسلامية من الهند واستولت عليه السلطنة البريطانية فانه ست اعملا  
 الدينية وشاعت اللغة الانجليزية وتوفل افكار المسلمين في قلوبهم و  
 تركوا اللغة العربية التي دونت بها الكتب الدينية كالشريعة والتفسير والحديث  
 وصار الناس بالهند يرجح الجاهل من المسائل الدينية واعتزلوا عن عقائدهم  
 المحقة وارتابوا في كثير مما لم يفهموا كنه حقيقته لقصور عقولهم وانكروا  
 بعض الثواب والعقاب الاخرى وصاروا صاروا اليه يهدهم و  
 يهديننا الى الصراط المستقيم الحق ما قيل لا تعلموا ابكاركم علم اليهود و  
 النصراني ثم اذا راى اهل الهند انه خلى من السلطان الخاص للدين  
 الساس للفاسقين القاهر على المحدثين الزاجر للمبتدعين صاروا  
 امنين من خوف السياسة غير مباليين بالدين يفعلون ما يريدون  
 ويصنعون ما يشتهون لا يراعون الشرع المتين ولا يدينون بالدين  
 المبين يرجحون العقل على الشرع ويقبلون زخرفات الحكماء ويتركون  
 قول العلماء ويعلمون بما سولت لهم انفسهم ويحبسون عن الحق واليقين  
 وصاروا كالغنم يراع الحق ما قيل الملك والدين لو امان ثم اذا  
 توارى فحول علماء المسلمين في تنق العدم وخطى الهند منهم خرجت فرقة من  
 اهل سلام الهند في اخر سنين من الثلاثة عشرة مائة يدعون انهم  
 اهل الحق وينكرون الكتب الفقهية ويسبون الائمة المحجبة وينسبونهم  
 الى البدعة الشنيعة والضلالة ويخوضون في اجتهادهم غوص المائدين

الحاسدين وليدبوهم بزعمهم ولا ينظرون الى حسن نيتهم وتحققهم وتدقيقهم  
وفهمهم معاني الكتب والسنة ويقولون اكثر مسائل المجتهدين مخالفة  
لحديث الصحاح ويعملون بزعمهم الفاسدان كل حديث لم يكن في الصحاح  
لم يكن صحيحاً اما موضوع او ضعيف وكل مسألة فقيهة لم يوافقها حديث  
الصحاح لم تكن صحيحة ويحيطون الاحاديث الصحيحة على ما في الصحاح  
ولم يدروا انه كم من حديث صحيح لم يجده مولفو الصحاح بسبب بعدهم  
من القرون الثلاثة وكم من مسألة فقيهة استخرجت من الحديث الصحيح  
ثم صار سبباً لبطلان رواة ولم يصل الى مولفو الصحاح  
فاجبوا من هذه الدراية والفهم ثم يقولون ان العمل بقصة المجتهدين  
شرك في الرسالة لان المقلدين يقبلون قول المجتهدين كما يقبلون  
القرآن والحديث ولم يدروا ان قولهم مستنبط منها وما اختلفوا فيه  
هو ايضا مستنبط من الحديث الشريف كرفع اليدين في الصلوة  
عند الركوع وقررة النافذة فيها للمتقين كما اختاره الامام الشافعي  
رحمته الله تعالى وكعدم الرفع وعدم القررة فيها لهم كما اختاره الامام  
الاعظم رحمته الله تعالى كالسواك لكل مئة والسواك لكل وضوء  
ومستنبط منه هذه المسائل المختلفة فيها مستنبطة من الحديث الشريف  
لكنهم لما لم يفهموا هذا القصور علمهم قالوا المجتهدون خالون بمضاهون  
والمقلدون مشركون في الرسالة ولم يفهموا انه لو كان المقلدون مشركين  
في الرسالة فكيف يصح اكثر كتب الحديث كالصحاح لان رواياتها كانوا  
مقلدين امام لان اكثر الائمة المجتهدين اجتهدوا بالاحاديث المعروفة  
على نسبتهم المتذكرة على ظهر قلوبهم قبل تدوين اكثر كتب الحديث لان المجتهدين



كانوا قبل زمان المحدثين فلا محالة كانوا مفضلين بامام لانهم لو لم يكونوا  
مقلدين لمجروا وقد حوا على المائتة المجتهدين وما جرح احد منهم الا المعاند  
الحاسدين المتعصبين فلا يعبأ بحججهم لان حججهم باكان سموها ومقبولا لاحد  
في زمانهم ولا بعد وفاتهم الى الان لكن المحدثين لما راء بعد القرون الثلاثة  
في سنين من المائتين الثالثة والرابعة والخامسة من الهجرة النبوية عليه الصلوة  
والسلام ان الصحابة والتابعين تابعيهم رضوان الله تعالى عليهم اجمعين  
لم يقصدوا التدوين الا احاديث النبوية عليه الصلوة والسلام لا يستدل  
بالفردات والفتن بين المسلمين وقتلوا او ماتوا خافوا ان تفقد الاحاديث  
عن وجه الارض قد ونوا كتب الاحاديث على ما علموا عندهم صحتها على شرط  
شرط طوليها يكون الحديث نسيا منسيا لان جعلوا كتب الحديث مندهم  
لانهم لو جعلوا مندهم لقالوا علمنا بهذا او جمعوا احاديث عملهم خاصة ولم يجمعوا  
الا احاديث المتناقضة قطعا عجبوا من قلة فهمهم كيف يقولون ان  
المجتهدين ضالون مضلون فخذار ثم حذار من خداهم ومخالطتهم لاني  
اظن انهم مقدمة جيش البنائفة الذين يجودون في اخر الزمان و  
يهلكون بالي خيفة رحمة الله تعالى عليه كما جاء في الاثر والاجتهاد ليس  
ببدعة كان في زمانه عليه الصلوة والسلام اجتهاد عليه الصلوة  
والسلام تنفي الشريك في سور الهرة واجتهاد الخلفاء الراشدين رضوان  
الله تعالى عليهم اجمعين في معنى الحين وافتي كل واحد منهم باجتهاده وقال  
عليه الصلوة والسلام في شأنهم اصحابي كالنجوم نياهم اقتديتم اهتديتم  
فاذا انخر كما حي الى هذا روت ان اقول لكم نبذا من سر اختلاف  
الذاهب والاجتهاد فيها -

فَاعْلَمُوا أَنَّهُمْ أُمَّةٌ وَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ أَنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ فِي الْمَذَاهِبِ الشَّرْعِيَّةِ  
الْمَحْمُودَةِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبَايُنِ أَيْلِ السَّنَةِ وَالْجَمَاعَةِ أَنْ تَقَامَ  
وَتَقْدَسَ الْمَا بَعَثَ حَبِيبَهُ مُحَمَّدًا الْبَشِيرَ وَالتَّوْبَةَ وَأَعْيَا لِلْعَاقِبَةِ كُلِّهِمْ مِنَ الْإِنْسَانِ  
إِلَى الْإِسْلَامِ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَفَتَحَ عَلَيْهِ رِسَالَةَ وَبُيُوتَهُ فَلَمْ يَكُنْ نَبِيًّا لِبَنِيهِ  
وَلَا رَسُولًا إِلَى يَوْمِ الْآخِرِ وَجَعَلَ شَرْعِيَّةً عَامَّةً عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ كُلِّهَا فَأَرَادَ  
أَنْ يَجْعَلَ شَرْعِيَّةً سَهْلَةً مُتَبَسِّطَةً لِلْعَمَلِ لِأُمَّةٍ الْمَرْحُومَةِ كَيْدًا لِيَكُونَ حَرْجٌ عَلَيْهِمْ  
وَالْأَرْضُ كُلُّهَا مُخْتَلِفَةٌ الْأَمَاكِنِ وَالْأَرْجَاءِ فَلَمْ يَكُنْ مِنْ مَكَانٍ يَكُونُ فِيهِ حُكْمٌ بِسِيرَةِ الْعَمَلِ  
وَذَلِكَ لِأَنَّ حُكْمَ فِي مَكَانٍ آخَرَ عَسِيرٌ فَاذْنِ أَنْ حُكْمَ الْكُتُبِ شَائِنٌ فِي كِتَابِ الْمَنْزِلِ  
أَحْكَامًا مُخْتَلِفَةً يَكُونُ كِتَابُ الْغُرُزِ مُخْتَلِفٌ الْآيَاتِ مُتَنَاقِضٌ الْمَصْدُوقِ وَهُوَ  
لَا يَلِيقُ بِهِ جُلُ شَائِنٌ فَاقْتَضَتْ الْحِكْمَةُ الْأَلَهِيَّةُ أَنْ يُرْوَعَ فِي كِتَابِ الْغُرُزِ مَرْوَعٌ  
وَأَشَارَاتٌ مُحْتَمَلَةٌ لِلَا غَرَضُ فِي الْمُنْتَوَعَةِ مَعَ اتِّحَادِ النُّظْمِ وَأَنْ يَلْقَى عَلَى قَلْبِ  
حَبِيبِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْمَفْهُومَاتِ الْمُنْتَوَعَةِ فَيَصْدُرُ مِنْهُ الْأَقْوَالُ الْمُخْتَلِفَةُ  
فِي أَوْزَانٍ مُخْتَلِفَةٍ بِرِعَايَةِ حَاجَاتِ السَّائِلِينَ وَحَالَاتِهِمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي  
شَائِنِهِ مَا يَنْتَلِقُ عَنِ الْهَوَى وَيُلْهِمُهُمْ عَلَى قُلُوبٍ خِيَارَ عُلَمَاءِ أُمَّةٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ  
وَالسَّلَامُ أَنْ يَجْتَهِدُوا فِي آيَاتِ كِتَابِهِ حِكْمَتَهُ وَفِي أَحَادِيثِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ  
وَالسَّلَامُ وَلَا يَتْرَكُوا هِمَا سَدَائِي غَيْرَ مَعْرُوفَةٍ وَلَا يَسْتَبْطِئُوا مِنْهَا مَسَائِلَ مُخْتَلِفَةً بِحَسَبِ  
مَصْلَحَةِ الْأَمَاكِنِ وَالْأَوْزَانِ بِرِعَايَةِ عَادَاتِ النَّاسِ لِيَكُونَ شَرْعِيَّةً مُتَبَسِّطَةً  
لِلْعَمَلِ لِأُمَّةٍ الْمَرْحُومَةِ لِذَلِكَ قِيلَ فِي شَائِنِهِمْ عِلْمًا وَاسْتِثْنَاءً كَمَا بَيَّنَّا فِي كِتَابِ إِبْرَاهِيمَ كَمَا  
يُشَاهِدُ فِي هَذِهِ الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ الْجَمْعَةِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ  
أَنْ أُمَّتَهُمَا جَهْدُوا فِي الْآيَاتِ وَالْأَحَادِيثِ اجْتِهَادًا يُلْغِي حَسْبَهُ الدَّلِيلُ  
وَمُتَابَعَةً بِشَرْعِيَّةٍ رَسُولُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَتَمَكُّوْا بِالْكِتَابِ وَالسَّنَةِ وَالْجَمَاعَةِ

فأخذوا واحدا واحدا من الأحاديث المختلفة المروية من أئمة الحديث و  
اكتفت احاداً ورجحوا باجتهادهم واستنبطوا منها مسائل مختلفة وجعلوا ما منهم بها  
ومنها مما يتيقن العمل فيه للناس والتمسك بالشريعة المصطفوية عليه الصلاة  
والسلام لذا قيل اختلاف العلماء ورحمة نازلة حديث حادثة غفيرة لم يدرت<sup>بمثليها</sup>  
في الصدر الاول ولم يجدوا فيها حديثاً خاصاً للتفصي عنها فقا سوا على الاصول  
الثلاثة الكتاب السنة واجماع الامة فحيدوا القياس اصلاً رايحاً لذا قيل  
الاصول الثلاثة اربعة ثم دونوا الاسفار الفقهية والاصولية بضبط  
المسائل الضرورية الشرعية وردجوها فخرى العمل بها فيما بين المسلمين  
في العرب والعجم بالانكير الى يومنا هذا وتقبلها الجمهور طائفة طائفة على  
التبيين من الاماكن المختلفة لروايات عاداتهم واطاعوها على التشخيص<sup>للتيسر</sup>  
علمهم كما ترون ان المار مثلاً في السرب غزير الوجود غالى الثمن فتيسر لهم  
العمل باجتهاد الامام الشافعي رحمه الله تعالى لان في اجتهاده التوسع  
في طهارة المار والتضييق فيها حرج عليهم وفي العجم كثير الوجود خفيض الثمن  
فحل لهم باجتهاد الامام الاعظم رحمه الله تعالى لان في اجتهاده التضييق  
في طهارة المار وليس عليهم فيه حرج ويزين الاجتهادين على وفاق الكتاب  
والسنة وعمل الفريقين على وفاقها وعلى هذا القياس حال الهنديين الاخرين  
المالكين والحنبلين رحمه الله تعالى عليها وقياسهم مطهر لمراة الكتاب والسنة  
لامثبت لذا قيل القياس مطهر لامثبت فباعثا لقبول الجمهور واطاعتهم و  
تدرون الاسفار وتروجهما انحصرت المذاهب على هذه الاربعة انحصاراً اجماعياً  
والاكثر من غيرهم لم توثق عليهم الكتاب فنبطهم الاحاديث اجتهاداً والنسب  
واستنبطوا المسائل وجعلوا طريق عملهم لكن اجتهادهم لم يصرحوا بها ولا يقبلوها

لما رب المقلدين دنا ديب وانعام للاذمة فيه وفيه تحقيق الزايم باقسي  
المزاج مملوء بالكتاب كسنة موشح بالتوايح والبراهين ليس فيه لاحد  
من المنكرين سبيل الى الاثخانات والاعتراضات فبارك في قامة في وقته اذا  
طالعتموه وعاينتموه نقد لن مقال او صيكم بهذه الوحشة ان اصبحت فمن  
عند الله وان اخطأت فمن عند نفسي نقود بالما من شدة ورانفسنا وحياتنا  
اعمالنا واخر كلامنا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على ربه  
الكريم وآله واصحابه وارواحهم والبيته وعلماء امته اجمعين - ربنا لا تزج  
قلوبنا بعد اذ هديتنا ذهاب لنا من لدنك رحمة اذكر انت الارباب  
حررني شهر شعبان المعظم من سنة تسع وتسعين وثمانين  
بعد الالف من حجة النبي صلى الله عليه وسلم تسليما كثيرا  
برحمته وهو ارحم الراحمين - كتبته الحقير المنقشر الرجا  
اني رحمة ربه الواحد خادما الطلبة محمد رشيد  
غفر الله له ولوالديه وتجاوز عن سيئاتهم  
صلى الله على خير خلقه محمد وآله واصحابه

الرحمن

# فتاوى مفتيان كرامه مطهره سر و جوب تقليد شخصى

## ما قولكم دام فضلكم

فى ان العاى هل يجب عليه فى زماننا هذا تقليد واحد  
من المجتهدين الاربعة رضى الله تعالى عنهم اوله ان يقلد  
من شاء من العلماء وعلى تقدير وجوب تقليد احدهم  
هل يجوز التقليد الشخصى بان يقلد احداً واحداً منهم  
بالعين فى جميع الفروع ام لا افيد ونا دمت مفيداً  
الجواب

الحمد لله وسلامه من هذا السكون - استعمل التوفيق  
والعون - انه يجب على المقلد الذى لم يبلغ درجة الاجتهاد  
فى زماننا هذا تقليد واحد منهم وان التقليد الشخصى  
جائز بل مستحسن بل لازم على القول المشهور عند الحنفية  
والشافعية رحمهم الله تعالى اما الاول فلهذا التقليد بخلاف  
هؤلاء الاربعة من المجتهدين وان كان جائزاً عقلاً  
وشرعاً كتقليد هو لكنه لما لم يثبت تدوين مذهب  
ذلك الغير ونسب قواعده واستقرار احكامه وشرع  
تلك الاحكام فاعرف انما ثبت لنا اهل هؤلا الاربعة

يُجْعَلُ عَلَى الْمُتَقِلِّ تَقْلِيدُ وَاحِدٍ مِنْهُمْ لِأَنَّهُمْ قَدْ دَوَّنَتْ  
وَقَوَاعِدُهَا قَدْ ضَبِطَتْ وَاحْتِكَامُ تِلْكَ الْقَوَاعِدِ قَدْ  
اسْتَقَرَّتْ وَتَابِعَهُمْ قَدْ حَرَّرَ وَهَاجَايَةِ الْقَرَرِ يَجْعَلُ لَا يُوجَدُ  
حُكْمٌ إِلَّا وَهُوَ مَنْصُوصٌ أَمَّا الْجَمَالُ أَمَّا تَفْضِيلُهُ قَالَ الْحَقُّوقُ  
ابْنُ الْهَامِ رَوَى فِي آخِرِ تَحْرِيرِ الْأَصُولِ تِلْكَ نَقْلُ الْأَمَامِ إجماع  
الْمُحَقِّقِينَ عَلَى مَنَعَ الْعَوَامِّ مِنْ تَقْلِيدِ أَعْيَانِ الصَّوَابَةِ يَقْبَلُ  
يُقَلِّدُونَ مَنْ يَجِدُهُمُ الَّذِينَ سَابَرُوا وَوَضَعُوا وَدَوَّنُوا  
وَعَلَى هَذَا مَا ذَكَرَهُ بَعْضُ الْمُتَأَخِّرِينَ مِنْ مَنَعَ تَقْلِيدِ  
غَيْرِ الْأَرْجَاءِ لِأَنَّهُمْ يَطْمَئِنُّونَ لَهُمْ وَتَقْنِيدُ مَا وَجَّهَ  
عُمُومُهَا وَلَمْ يَلِدْ رَأْيُهَا فِي غَيْرِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَا يَفْقَهُونَ اتِّبَاعَهُمْ وَهُوَ  
صَاحِبُ أَنْتَهَى - وَقَالَ الْحَقُّوقُ ابْنُ مُحَمَّدٍ فِي ذِيلِ الْقَاعِدِ الْأَوَّلِ  
مِنْ الْفَنِّ الْأَوَّلِ مِنَ الْأَشْيَاءِ نَاقِلٌ عَنْ التَّحْرِيرِ أَنَّ الْأَجْلَاعَ قَدْ  
الْعَقْدُ عَلَى عِلَامِ الْعَمَلِ بِهَذَا مَذْهَبٌ مُخَالَفٌ لِلْمَذْهَبِ الْأَرْجَاءِ  
الْأَتَمِّ - وَقَالَ الطُّحْطُاطِيُّ فِي حَاشِيَةِ عَلَى الدِّمَاقِيِّ كِتَابُ  
الَّذِي بَاحَ قَالَ بَعْضُ الْمَفْسِّرِينَ فَعَلَيْكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ اتِّبَاعُ  
الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ الْمَسْمُومَةِ بِأَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ فَإِنَّ نَصْرَةَ اللَّهِ  
وَحِفْظَهُ وَتَوْفِيقَهُ فِي مُوَافَقَتِهِمْ وَخُلَا لَانَهُ وَسُتُخْطَ وَ  
مَقْتَهُ فِي مَخَالَفَتِهِمْ وَهَذِهِ الطَّائِفَةُ النَّاجِيَةُ قَدْ اجْتَمَعَتْ  
الْيَوْمَ فِي الْمَذَاهِبِ الْأَرْجَاءِ هُمُ الْخُنْفِيُّونَ وَالْمَالِكِيُّونَ  
وَالشَّافِعِيُّونَ وَالْحَنَبَلِيُّونَ وَمَنْ كَانَ خَارِجًا مِنْ هَؤُلَاءِ  
الْمَذَاهِبِ الْأَرْجَاءِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْبِدْعَةِ وَالنَّارِ أَنْتَهَى

وقال الحقوقي ابن حجر المكي في فتح المبين شرح الأملين  
 للإمام النووي في شرح الحديث الثامن والأربعين  
 أما في زماننا فقال بعض أئمتنا لا يجوز تقليد غير  
 الأئمة الأربعة الشافعي ومالك وإبي حنيفة وأحمد بن  
 حنبل راضوان الله عليهم لأن هؤلاء عرفت قواعد  
 مذاهبهم واستقرت أحكامهم وخدم تابعوهم وحرروا  
 فرعاً فرعاً وحكماً حكماً فلا يوجد حكم إلا وهو منصوص لهم إجمالاً  
 أو تفصيلاً بخلاف غيرهم فإن مذاهبهم لم تحرر ولم  
 تدون كذا لا يعرف لها قواعد يستخرج أحكامها  
 فلم يجوز تقليدهم فيما حفظ عنهم لأنه قد يكون مشروطاً  
 بشروط أخرى أو كلوها إلى فهمها من قواعدهم فقلت الثقة  
 بما يحفظ عنهم من قيد أو شروط فلم يجوز التقليد حتى تنهى  
 فظهر مما نقلنا أن العاى يجب عليه في زماننا هذا  
 تقليد واحد من المجتهدين الأربعة راضوان الله عليهم  
 اجمعين وليس له أن يقلد غيرهم. وأما الثاني فكانه لو  
 إلى الضبط والبعد عن الخط وفي تركه خوف تلاعب متلذذ  
 بهذا هب المجتهدين ولزوم مفاصل يتعسر اصداؤها  
 على المصلحين فذلك اجتهد الفحول من علماء أهل  
 السنة والجماعة سلفاً وخلفاً في تحريم مذاهب من  
 قلدوه وما خلطوا ذلك المذهب بمذهب غيرهم و  
 اختار الحقوقيون منهم اتباع المقلد مذهب إمامه في كل

جامع علوم منقولات - و عاوی فنون معقولات - لمجای علمای هر امت  
او است فضیلتی کل و یاز - مورد هر خاص عام - مرجع کل اهل اسلام -  
ولی صورت - صحابی سیرت - سرآمد متقین عجم و عرب - مغرور متقین  
شرق و غرب - قاص بنای فضائل استقیاء جامع طرق هدایت القیاء  
است که <sup>۲۳۲</sup>بیکهزار و دویست و سی و سه هجری بقبضه گرانه از بهان غایب  
عدم بعید گاه وجود موجود گشته - بعد از سن بشور چهاره تحصیل علوم  
شیفته مانده - و همیشه تکمیل فنون فریفته گردیده - بسبق بانزده سالگی  
بدی تشریف برده - بمدرسه جناب مولوی محمد حیات رحم داخل بوده -  
از تفقدهات دلی - و تملکات قلبی - مغز الیه بهره آندوز گشته - اکثر کتاب  
بر مولوی حافظ عبدالرحمن نابینا صاحب که مدرس المدرسه و جانشین  
مغز الیه بود خوانده - بشهر لکهنور رفته - بسبق بعض کتاب از مفتی سعد الله  
گرفته - باز بدی مراجعت نموده - بخدمت امیری انجمنه یافته - چند  
وران مقرر مانده - با وجود کم فرصتیش بسبق بست و دوسالگی از جمیع  
علوم متعارفه عقلیه - و کل فنون متداوله نقلیه - فراغت حاصل ساخته  
بتدریس و تعلیم کمر همت مستحکم بستند - علی وجه الکمال - با حسن صورت و  
جمال - انجمنش میبودند - باز بجهان آمده در رد نصاری از آل الاوامر  
و اعجاز عیسوی در ساله ابطال تنلیث و تقلیب المطاعن تصنیف شده  
و <sup>۲۳۴</sup>بیکهزار و دویست و هفتاد هجری بشهر اکبر آباد پایادری فتنه  
مناظره نمودند - بفضله تعالی بجمیع وجوه بر او منصور و مظفر گشتند -  
اگرچه تفصیل آن مناظره بکتاب از آل الشوک مذکور است اما من  
از زبان مبارکش چنان کیفیتش گوش کردم - و از آن چندان بدل



مخطوط گشتم که تاجیتم لذتسن را فراموش کردن نتوانم. و بسمه یکم هزار  
و دصد و هفتاد و هفت هجری بعد از غریب که مخطوطه محمیه بذات شریف  
آوردند. و سند علم حدیث از زبده محققین و عمده مدققین شیخ العلماء  
مفتی شافیه جناب سید احمد صاحبام مجده گرفتند. مدتی در آنجا  
اقامت گزیده از جانب سلطان روم که پادری فنذرند کور بمنابر  
هند مغلوب گشته. باز با استنبول رفته. فسادات برپا ساخته. براس  
دفعش با استنبول مغلوب گردیده. اما پادری مسطور بجهت دید صورت  
مبارکش بیامناظره و گفتار. رفتار را برقرار قرار گرفته. تفصیل این کیفیت  
باعث طوالت نوشته شده. در آنجا تا یک و نیم سال سکونت گزیده  
اطهار الحق نوشتند. باز بکه مکرمه مراجعت فرمودند. و بسمه یکم هزار  
و دصد و نود بنای مدرسه را قائم ساختند. بفضله تعالی آن مدرسه را  
تا این ستمه یکم هزار و دصد و نود و نه هجری برترقی برقرار داشتند.  
و جهانی ازال فیض یافتند. و می یابند. خدا آنرا قائم داراد. و حیات  
مولانا را زیاده کناد. و مولانا ماکل اساتذہ ہندی حنفی بودند. و فرقه  
غیر مقلدین را زنادیق دانند. و ضالین مضلین شمارند. و بدفع ضلالت  
این اشتیاق. کمر همت بسته می مانند. و ہدایت و تائید مقلدین القیاد  
جان نشان کوشان می باشند. چنانچه در وجوب تقلید شخصی این فتوای  
بکوشش خود نوشته و نویسنده و دستخط و مهر خود و مفتیان نمود  
و کتایب حوالہ من فرمودند. و نیز بفتوای زیرین کہ در رد کتاب  
ظفر المبین فی رد مغالطہ المقلدین از مفتیان حرمین شریفین نوشته  
است دستخط و مهر کردند. و مصنفش را واجب القتل و زندیق و مبتدع

بنال مثل و کافر شمرند پس قول همان غیر مقلدین که تقیه کنان  
بزیارت مولانا آمد و رفت می نمایند و مولانا را غیر مقلد می تصور نمایند  
یکدم باطل گشت و کذب و بهتان ایشان بشیوه پیوست چون بنابر  
مال ایشان مثل مال همان حرام زادگان هست که وقتیکه کسی را بزرگی  
معروف یابند نسب خود را بآن منسوب سازند و آنرا پذیر خواهند  
لا حول و لا قوة و چون حال عزت و قدر مولانا در میان علماء درویش  
و حکام عرب چنان دیدند که با دلی تقرب بخانه مولانا پاشا و شریف  
و قاضی و مفتی و غیر هم تشریف می آرند و در هر امور دینی و دنیاوی  
مولانا را بمشوره مشرک سازند و بعزت نشاندند چنانکه براس  
مولانا در حرم شریف مثل پاشا و شریف نشستگاه لطیف مقرر داشتند  
بنابران غیر مقلدان مولانا در پرده غیر مقلد ظاهر کنند تا آینه را محبت  
یابند من این همه احوال را بی کم و کاست راست رست انگاشتم  
که دیده و دانسته از مولانا و برادرزاده مولانا دریافت و نوشته  
از ایشان یافته نوشتم تا مردمان را ازین امر آگاهی دایم - و  
عند الوقت بر دمان غیر مقلدان تلف زد و تواند و توانم فقط

الحمد لله وحده و صلی الله و سلم علی من لا نبی بعده  
قد اطلعت علی صاحب حق الانام ببلد الله الحرام من الجواب  
عن السؤال عن وجوب التقليد او احد من الامة الاربعه  
من غیر تردید فوجدته جواباً صحیحاً مطابقاً لما هو فی المذا  
منصوص علیه فیجب الرجوع عند الاختلاف الیه و فی

كفاية ومقنع لمن كان يمرى من التوفيق ومسمع والله  
 سبحانه وتعالى اعلم امر برقمه المرتجى من ربه الغفران  
 احمد بن زين دحلان مفتي الشافعية بمكة المحمية غفر الله  
 له ولوالديه ومشايخه ومحبيه وجميع المسلمين هـ



الحمد لله وحده وصلى الله على من لا نبي بعده - رب زدني علماً  
 اما بعد فقد اطلعت على هذه السّوال - وما حرره مولانا مفتي  
 مكة المشرفة في الحال - في خصوص التقليل لواحد من الأئمة  
 الأربعة هو عين الصواب - الموافق نصوص المذهب لا شك  
 ولا ارباب - وحيث انه جواب صحيح مطابق للسنة السنية  
 والشرعية النبوية - يجب ان يكون المعول عليه والمرجع  
 عند الاستنباه اليه - والله الموفق للصواب - واليه المرجع  
 والمآب - والله اعلم فتد خادماً للشرعية ببلدة الله المحمية  
 ابوبكر مجيبي يسوي مفتي المالكية كان الله في عوناه  
 حاملاً مصلياً مسلماً (ابوبكر مجيبي) على ابن محمد ابن حميد مفتي  
 المختار بمكة المكرمة حاملاً مصلياً مسلماً



فتاوى مفتيان حريين شريين  
برو كتاب ظفر المبين في رد معالط  
المقلدين مولوي محي الدين كاهور  
نوسليم كتاب فروس

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين حامداً لله تعالى ومصلياً على نبيه وآله  
اجمعين. اما بعد فما قولكم دام فضلكم في رجل يقول  
ان اكثر مسائل كتب الفقه خلاف القرآن والحديث  
وان الامة الاربعة رجمهم الله تعالى ليسوا على الحق لاسيما  
الامام ابى حنيفة النعمان اقواله بخالفه القرآن والحديث  
وانه ما تلقى في جميع عمره الا سبعة عشر حديثاً وزعم  
انه مخالف للقرآن والحديث وشنع عليه شديداً فاحشا  
وصنف في ذلك كتاباً وسماه الظفر المبين في رد معالط  
المقلدين وطبعه وافشاه وذكر فيه بعض المسائل  
للمذكورة في كتب الحنيفة وسطر ايضا في رقم  
مائة من الكتاب المسطور قائلاً ان هذه المخالفة للقرآن

والحديث وقال من قلدا باحيفة تقليد شخصيا فهو ترك  
 بالاسم او مشرك واستدل بقوله تعالى اتخذوا احبارهم  
 رهبا ثم اربابا من دين الله وقال كل ذلك مخالف للقران واتحاد القلاد  
 واعرض عن الاماريت التي اسندل بها الامام رحمه الله تعالى  
 وارضاه وهذا الاجل ان يصد الناس العمل بالفقه بقوله  
 مسائل الفقه مردودة خصوصا مسائل الامام رم وينفر كل  
 من عمل بها من عوام الناس ويدعوهم ويرغبهم في  
 العمل بالحديث مطلقا سواء كان ناسخا او منسوخا  
 ضيعضا او موضوعا حتى ترك الناس العمل بالكتب المعتمدة  
 كالحداية والتقاية والكجروالمنتقى والهندية والسكر  
 وشروحه والدرر وحواشيه ومخرج كل من عمل بهذه  
 الكتب المجاعة المعطرة عن الاسلام ويلقبهم بالمشركين  
 نعوذ بالله تعالى منه فاحكم هذا الرجل المصنف لهذا الكتاب  
 ومن يعمل بكتابه فتونا ما جورين \*

## الجواب

ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذهل يتناهب لنا من الدنيا حمة  
 انك انت الوهاب - حكيم هذا الرجل المتصف بالصفات  
 التي كورة الله ضال مضل ساء في الارض بالفساد وقد  
 زين له سوء عمله فهو واتبائه من حزب الشيطان الا ان  
 حزب الشيطان هم الناسرون ومحسبون انهم على شئ  
 الا انهم هم الكاذبون وقوله من قلدا باحيفة كان

متركاً دليل على أنه خارج عن جماعة المسلمين وقد ورد في  
الحديث الشريف اتبعوا السواد الأعظم فمن شذَّ شذَّ  
في النار وما يقوله في حق الهداية التي هي هداية إلى أحكام  
الاسلام وفيما عطف عليها من المعتبرات التي تشرح صدور  
اولى الاعلام فهذا هفوة منه تشير بزندقته نعوذ بالله  
تعالى منها وقد تقرر ان اهانة العلم والعلماء كفر خصوصاً  
التكلم بالفاحشة في حق الامة الاربعة رحمهم الله تعالى  
وقد انعقد الاجماع خلفاً عن سلف على وجوب تقليد  
واحد منهم لان المجتهد مفقود بعد المائة الرابعة كما  
في اذكار النووي حيث انه لم يوجد بعد هذا التاميم من  
استكمل شروط الاجتهاد ومن ادعاه فلا بد من ذلك  
خرط القتاد لاسيما اقد مهم الامام ابو حنيفة النعمان  
لانزال منبلة على ضريحه الاقدس سحب الرخمة والرضوان  
كيف وقد ادرك جمعا من الصحابة رضى الله تعالى عنهم  
ومن جزم بذلك الحافظ الذهبي والحافظ العسقلاني وغيرهما  
شهد له النبي صلعم بالخيرية لانه من التابعين بلا شبهة  
ولا يابن ففي الحديث الشريف مرفوعاً خير امتي القرن الذي  
بعثت فيه ثم الذي يليونهم الى اخره انتهى - من جامع الحافظ  
السيوطي وروى الشيخان عن ابي هريرة رضى الله تعالى عنهما  
بيده لو كان الدين معلقاً بالثريا لتناوله رجل من فارس  
قال الحافظ السيوطي هذا الحديث الذي رواه الشيخان

اصل صحيح يعتمد عليه في الاشارة لا في حيفه وهو متفق على  
صحته وفي حاشية الشراسبي قال اجزم به شيخنا يعني

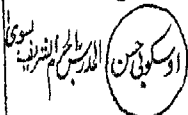
الحافظ السيوطي من ان ابا حنيفة هو المراء من الحديث ظاهر  
لاشك فيه لانه لم يبلغ من ابناء فارس في العلم مبلغه احدا <sup>نقي</sup>  
وقد تبعه كثير من ائمة الدين وكل منهم اقر بفضله واشتهر

عليه على رؤس الاشهاد دين المسلمين فقد روى عن خلف بن  
ايوب انه قال صار العلم من الله تعالى الى محمد صلى الله عليه وسلم  
ثم صار الى الصحابة ثم صار الى التابعين ثم صار الى ابي حنيفة فمن شانه  
ون شانه فليست انتهي فيجب على كل من اراد ان لا يخرج عن جماعة المسلمين ان يتبع

عن هذا الرجل الطاعن في ائمة الدين ويجب رجوه الى الدرجة  
التي بها انتهى عن هذا العمل الفضيح والكلام في هذا المقام  
يطول فيما حريناه كفاية عند ذوي الدين وارباب العقول  
والله يقول الحق وهو يهدي السبيل - ثم قال الفقير محمد امين  
بالي الحنفى وفقى الدين المنة المنورة عفى عنه



من ائمة الحنيفة في مسجيد البيرية



الحمل لله وحده من هذا الكون - استقر التوفيق والعون الحكم  
في هذا الرجل انه ضال ضال اقواله المسطورية بدع وضده له  
لا نقولها الا مبتدع خارج عن طريقة علماء الشريعة وخصوصا  
نهيه عن اتباع الكتب المأونة في المذاهب الاربعة فان تلك المذاهب

مستندة من الكتاب السنة فحي عبارة عن شريعة رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي من خرج عنها كان محكوما بكفرة فيلزم على قول هذا الضال ان السواد الاعظم من امة محمد صلى الله عليه وسلم اجتمعوا على الضلالة وات مائة الوف منهم من العلماء العظام والاولياء الكرام وغير العصورين من الصالحاء الفخام الذين التفقت كلمة أهل السنة والجماعة على جلالتهم وعظم درجاتهم وصلاحهم وورعهم وصلاحيتهم في امر الدين كانوا مبتدعين ضالين وماتوا على الباطل والضلالة حاشا ثم حاشا ان يكونوا كذلك وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله لا يجمع امتي اوقال امة شتى على ضلالة ويد الله على الجماعة ومن شذ شذ في النار رواه الترمذي وقال اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ في النار فيجب على ولاية الامور خضاعنا اليهم لا يورر مع هذا الضال لئلا يشعل بشديد الكمال ولولا القتل لنسل الله التوفيق والهداية لا قوم طريق والله سبحانه وتعالى اعلم امر برفقه خادم الشريعة وللمهاج عبد الرحمن بن عبد الله بن الحنفى مفتي مكة للكرمة كان الله لها حاملا مصليا مسلما



لا شك ان ذلك الرجل ضال مضل - رحمة الله



حامدا ومصليا ومسلما - اصاب من اجاب والله سبحانه وتعالى اعلم بالصواب - حرره محمد بن عبد الحق غفر عنه



# تشریح رموزی الی حمد خالصہ رحمت ہزار حال واردا کر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله العلی الشان رفیع سماک السماء وسویتیها وحول ما  
فیہا الی اربع مائت رفیع الشان۔ سببی البرهان دئی الارض و  
جعلها لما علیہا اصلاء واحاطها بالعنصرین الوسطین علایها  
النیران۔ وقرراہا بالجهات الاربعہ لتستعمل بہا من الاربعۃ  
الفیضان۔ ومزجہا باربعۃ متضادۃ وخلطہا باربعۃ  
شتمائلفۃ الکیوف والالوان۔ وبث فیہا من کل ما یدب  
علیہا ودبرہا اطواراً وخلص منها الانسان۔ وهو ابونا  
ادم صفیئہا وسل منہ النسائل وزید منها العمائل لنزول  
الفضائل الی الذراری والقبائل واحفظہا منہا سبیل الانس  
والجان۔ ونزل علیہ البیان المنیر بالاربع الامرا والنہی  
والحلال والحرام وهو القران۔ واجتباہ من بیان السبریۃ  
باجتباہ النسب وامدہ بالاصحاب الکبیرۃ والارباب النذیرۃ  
وقواۃ باربعۃ ندماں۔ الصلیۃ اکبر والفاروق الامیر  
وذی الحیاء الاظہر وباتر الشجعان۔ واورثہم بحسام الفضل  
وعظام نوالہ فہم معافی المنزل المتنوعہ ومیانہ للتکونۃ

وبلا أحسان - الأعم والفيف الأتم والكرم الجتم وخرق لهم  
توابع أربع وخدا مان - مالك والشافعي وأحمد وسيدهم  
وأولهم نبيل التابعين وجميل السابقين إمامنا الأعظم  
ابو حنيفة النعمان - حيث فصحو العارفة وفحصوا عوارفها  
وبينوا شرافة ونزائله وصفحو أطرافه بالحنان واللسان  
فلله الحمد حمدا كثيرا من جميع حضرة القلب الخان -  
اذ لو تكن الجماعة النبيلة ساعيا لم نصل الى المآب الشريعة  
الجزيلة باعيا في الثلثة ازمان - فمقد وطرائق و  
سلاد واعقائد وحلو عوائق ومدا ومواند لنشرف  
بها على دولة الاسلام والايمان - ولي في القصيدة الاممية  
ولسنا اهله في كل وقت لقد همم بتبيان المقال

ولنعلم ما قال من قال في التابة ايمانا  
وال رسول الله بيت مطهر  
وهم حامي السير بدينهم  
فحبتهم مقروضة كالودرة  
وقارنه الرم بهامن ورائه  
وهو حامي السير بدينهم  
واصباه العراكرام امم  
مخوم الهداهل لفتايل الكد  
ومتبعوهم في ساوت سبيهم  
اوليا اتقوم قد هذا الله فائق  
ولا فدا عنهم انهم مطلع الهداهل  
قد والفتح فيهم هالم صل فيه  
وكولاهم بين الانام لداك ك

صلوات الله وسلامه عليه صلى الله عليه وسلم ما دام  
الملوك والذين قاموا بنصرة الدين القويم و  
اصحبه الذين بذلوا جهدهم فوصلوا الى اقطار  
الدوران وتوابعهم الذين شاذوا قوائم المسلك  
المخفية البيضاء ورضفوا دعائم بيضة الدولة  
السماء ما تذكروا الجديان - على ان صاحب النزول  
في الاخر يتعامل بهذه ويتبادر ولا له من جد يد  
النواهي والامور سوى هذه المحاسن والمفاخر في  
آخر الزمان - اما بعد فقد وصلت الى مكان من هذا  
الرصيفة الرصيفة البني اودع فيها المصنف الشريف  
من الوان - البديع الظرفية كالجوبة الحققة اللطيفة  
للشراذمة السكينة الشريفة - وما نخب من احوال  
الملوك الماضية والصلاليك الجيفة الغائرة - ونشرا  
اسامي السادات الشريفة العظيمة في الدهور السالفة -  
ونظر في طبقات السلاطين القاهرة الخارجية والداخلية  
على الامم السابقة البليدة لهذا الجماعة المخذلة الظرفية  
وقد فازوا بما فازوا الله سعي المصنف السني الحسب  
الحري القلب لقد اصابه الله من سحاب فضله وحسبه  
لفضله العظيم وامله الكريم انه جواد كريم روف رحيم  
ثم قال العبد المفتقر الى الله الصمد ولي احمد بن محمد بن زيد

# خاتمه الطبع از مہتمم مطبع

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد رضا الملک العلام۔ والصلوة والسلام علی رسولہ محمد سید الانام۔ وآلہ  
 واصحابہ السرة العظام۔ میگویند بیدہ مفتقر الی ابد الصمد عاصی امام الکرم  
 اجمہم یہ سیکل پر پس اگر کہ از پارس زبان بہ پیشرو ع و دقایعہ و حدثان این  
 فرقہ لاناہر سبیلہ من الاولیان۔ کتب بسیار در باب اہمال تقلید آئمہ کبار حتی نیرودہ  
 و فرد گذاشت اجتہاد این فتنہ کرام کوہ شکوہ علی اخصوص اتباع و پیروی  
 امام مجتہد اکمل و دین احمد افضل صلی اللہ علیہ وسلم بقید قلم و طبع در آورد  
 و بفضل و اور داور دائرہ چرخ سیار جلشانیہ از ہر طرف و کنار و اکنان  
 و اقطار اراضی بلاد و امصار۔ آجوبہ شافیہ دندان برآر با دلہ و بیان  
 طرار عائد حال این گروہ ستیہ الاطوار گشت۔ و اینان بمصدق مہتمم  
 میترا و دچہ کنم انچہ در آوند نیست بہ بار بار و ست استبداد و استکبار و در  
 اسات قال و مقال این بزرگان احجاد اطہار و راز دارند بہ نیش عقرب  
 نہ از پی کین است بہ مقتضای طبیعتش این است بہ الحق کے حی تواند  
 کہ نور ہور را بانگشت خبط و قصور پوشیند۔ و یاد دہی زخار فضل باری  
 بہشت بازی و قاحت تنگ واری سازند۔ درین زبان سعید بفضل قادر  
 ذوالجلال جلت ذاتہ عن الاشباہ و الامثال ہمدین ماودہ رد و قدح  
 این گروہ بدنگال کتابی شافی البیان و لایسوا فی الانحان و را طہار و بیکان

اسوکه این جمیع غنیمتین و صد درجوا بهائے سنیه از طرف اهل سنت با تقدیر  
المسی به تذکره المذاهب من تصانیف عمده علمیه و دوران زبده نهضت  
کامل الايقان کوه علوم عقلیه و نقلیه باشکوه منوم مطالب نفیسه حقیقیه قاسم  
اغراق این جماعه باغیه مولانا بالفضل اولینا خباب لوی صاحب محمد علی رضا  
صاحب جلد عظیم الشان باجاه و طرراق دارد مطبع این نیازمند با وفاق  
شد هر چند قلت فرصت بسبب رجوع خدمات حکام زمان و اصدقا و خلا  
عند خواه رفته بود اما از براسے انتشار او میان اهل فضل و اذکار خیر است  
حضرت سید ابرار و امن همت بکمر زده فی الحال بهائے عمره نذر ارباب  
ملت و دین و تحفه اذکار اصحاب عرفان و یقین با نقد جلد حواله نوک قلم  
مطبع کردم تا عجلاله الوقت را در دست هر یک از اهل دین عظیم ازین نعمت  
نفیم تحفه از نواد و بودر نگار از طرف مصنف آن خیر اذکار باشد و دستنویس  
از ریاض معانی فرح بخش و مرغ جان ماند و ازیر تصدیق  
آنچه که درین کتاب از روی تحقیق از جانب مناجب تصنیف با تدقیق  
اثبات یافته است موافق تمام علماء اعلام از مذاهب حنفیه اسلام با تقاضای  
هر یک از اجله کرام الفلک العلماء انطباع افتاد از اینجا که هیچ بنده از سهو و  
خطا خالی نبود و ترصد از ناظرین این مقامات سنیه آن دارم که لغزش  
اقدام و تحریر کلمات که در طبع رود نمود و باشد ختم اعراض فرود پوشیده  
در اصلاح و تدارک آن حتی الواسع کوششند و بابتدای التوفیق

تقریر چکیده قلم با غت رنم جناب مولوی

محمد عبدالرحمن مدرس اول مدرسہ اسلامیہ

واعظ مسجد جامع اکبر آباد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد للذي خلق الارض والسموات العلى به وليعلم ما في البر والبحر  
وما تحت الثرى والصلاة والسلام على من دنى فتدلى فكان قاب قوسين  
ادانى به وعلى له صحاب النقى واصحابه ارباب التقى به وبعد فلقد رايت  
تذكرة المذاهب شتمت على تحقیقات المذاهب وتدقیقات المار به ولا شك  
ان المؤلف اجابا اراد سلك سبيل السداد والرشاد به ونحالفه منهكون  
وليعيون في الزلیغ والاسحاد لان البعد التفرام مذهب معين لا يجوز الانتقال  
من مذهب الى مذهب ويجب على العامي الذی لا یبلغ درجة الاجتهاد  
تقليد المذهب المعین من هذه المذاهب الاربعة المعمولة المشهورة بين اهل  
السنة والجماعة كما قال الملا علی القاری وجب على المقلد حتما ان یعین  
مذهباً معیناً من هذه المذاهب اما مذهب الشافعی فی جميع الفروع واما مذهب  
مالک واما مذهب ابی حنیفة او غیرهم وليس له ان یشغل من مذهب الشافعی  
ما یهواه ومن مذهب غیره ما یرضاه لانا لو جوزنا ذلك لادی الى الخلط والحرج  
عن الضبط حاصله یرجع الى نفی التکلیف لان مذهب الشافعی اذا اقتضى

تحريم شئى وذهب غير ابا عبد الله الشئى بغيره اذ على العكس فلو ان شاء  
مال الى الحلال وان شاء مال الى الحرام فلا يتحقق الكل والحرمة وفي  
ذلك اعدام التكاليف والبطال فائدة واستيصال قاعدته وذلك  
باطل - انتهى كلامه - وقال جلال الدين المحلى فى شرح جميع الجوامع  
يجب على العالمى وغيره من لم يبلغ مرتبة الاجتهاد التزام مذهب معين من  
مذاهب المجتهدين انتهى وقال بحر العلوم فى شرح التحرير وكذا الانتقال  
للعامى من ذهب الى ذهب لا يجوز فى زماننا ظهور النجاسة الخ وقال  
فى القنية ليس للعامى ان يقول من ذهب الى مذهب ويستوى فيه الشئى  
والخفى الخ وقال فى التفسير الاحمدى اذا التزم احد مذاهبها وجب عليه ان  
يدوم على التزمه ولا ينتقل الى مذهب آخر الخ وقال السيوطى فى خزانة  
المواهب قال من مفتى المالكية اليوم من تحول من مذهب فليس بافتى  
الخ وقال شاه دلى امدنى عقدا الجيد ولورائى الشافعى شافعا لشراب  
النبيذ منكم بلادى يطاؤا فانه ان ينكر ان على كل مقلد اتباع مقلده وليس  
بالخالفه انتهى كذا الفهم من كلام شاه عبد العزيز الدهلوى فى لسان  
المحدثين وقال فى خزانة الروايات عن دستور السالكين لو كان المقام  
المجتهد عالما مستدلا يعرف قواعد الاصول ومعانى النصوص والاختيار  
لا يجوز ان يعمل الا على رواية مذهبه ونماوى امامه الخ وقال صاحب  
البحر فى الرسالة السماة برفع الغشاع عن وقتى العصر والعشاء حيث ثبت ان  
وقت العصر اذا صار ظل كل شئ مثليه وانه ذهب الى خيفة رحمة الله عليه  
وصحبه المشايخ واخاره فوجب على مقلد ابى خيفة العمل به لا يجوز له العمل  
بقول غيره لما نقله الشيخ قاسم فى تصحيحه عن جميع الامويين انه لم يسمع الا

عن التتليد بعد العمل بالاتفاق النجدي وقال الشيخ ابن الهمام في شرح  
الهدياتي يظهر من هذا ان الصواب ما ذهب اليه ابو حنيفة وان العمل به على  
تقليده واجب والافاء بغيره لا يجوز لهم النجدي وقال الامام الاستاذي في  
شرح منهاج الاصول امام الحرمين في البرهان اجمع المحققون على ان العمل  
ليس لهم ان يعملوا بذهب الصحابة بل عليهم ان يتبعوا ما ذهب الائمة  
الذين سبروا ولبوا الابواب وذكرنا او صناع المسائل وادخلنا  
طرق النظر ولبوا المسائل ونبهنا وجمعنا وذكرنا ابن الصلاح ايضا  
انه متعين تقليد الائمة الاربعة دون غيرهم لان ما ذهب الائمة الاربعة قد  
دعاهم تقليد مطلقا وتخصيص عمومها وشروط فروعها بخلاف غيرهم النجدي  
ابن الهمام في تحرير الاصول نقل الامام اجماع المحققين على منع العوام  
من تقليد الصحابة بل عليهم تقليد من بعدهم الذين سبروا وادخلنا  
وذكرنا النجدي وقال ابن حجر المكي في فتح البين اما في زماننا فقال بعض ائمتنا  
لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الشافعي ومالك وابي حنيفة واحمد بن حنبل  
رحمته الله عليهم لان هؤلاء عرفوا قواعدنا بهم واستقرت احكامهم و  
خذ ما تابعوهم وحرروا فرعا وحكما حكما فلا يؤجد حكم الا وهو منصوص  
لهم اجمالا وتفصيلا بخلاف غيرهم النجدي وقال في الاشباه في القاعدة الاولى  
من النوع الثاني من الفن الاول ما خالف للائمة اربعة فهو مخالف  
للاجماع وان كان فيه خلاف لغيرهم فقد صرح في التحرير ان الاجماع  
قد انعقد على عدم العمل بذهب مخالف للائمة الاربعة النجدي وقال  
الشيخ احمد في التفسير الاحمدى وقد وقع الاجماع على ان الاتباع  
انما يجوز للائمة الاربعة النجدي وقال الطحاوي في حاشية الدر المنثور



وقال بعض المفسرين بان الفرقة المسماة بالحنفية والجماعة قد اجتمعت اليوم  
في مذاهب الائمة الاربعة هم الحنفيون والمالكيون والشافعيون والحنبلون  
ومن كان خارجا عن هذه المذاهب الاربعة في هذا الزمان فهو من اهل البدعة  
والنداء وقال القاضي ثناء الله في التفسير المنظم فان اهل السنة  
والجماعة قد انشقت بعد القرون الثلاثة والاربعة على اربعة مذاهب ولم يبق  
الفروع سوى هذه الاربعة فقد انعقد الاجماع المركب على لطلان قول مخالف  
كلهم وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجتمع امتي على الضلالة وقال  
الله تعالى لا يتبع غير سبيل المؤمنين قوله ما تولى ونصليهم وساريت مصيرهم  
فقد اقر به شاه ولي الله دهلوي في عقد ايجيد حيث قال واعلم ان في  
الافضل هذه المذاهب الاربعة مصلحة عظيمة وفي الاعراض عنها فساد كبير  
الى ان قال كان اتباعها اتباعا للسواد الاعظم واخرج عنها خروجا عن السواد  
الاعظم انتهى لاسيما اتباع من هو اقدم الائمة الاربعة وانتمهم واعظمهم واشهرهم  
في المشارق والمغرب بالمناقب الجزيلة والمواسم النبيلة الامام الهمام الموقر  
الشفيع المبرر محمد بن خير البشر صلى الله عليه وسلم قال جلال الدين السيوطي  
في تبليغ الصغيفة في مناقب ابي حنيفة وقد بشر النبي صلى الله عليه وسلم  
بالامام ابي حنيفة في الحديث الذي اخرجه ابو نعيم الحلي عن ابي هريرة قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان العلم معلقا بالشرا لنشاوله رجال من ابناء فارس  
واخرج الشيرازي في الالفاب عن قيس بن سعد عن قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم لو كان العلم معلقا بالشرا لنشاوله قوم من ابناء فارس  
وحديث ابي هريرة في صحيح البخاري ومسلم بلفظ لو كان الايمان عند الشرا  
لنشاوله رجال من فارس وفي معجم الطبراني الكبير لو كان الايمان معلقا

بالشري لا يتناولوه العرب لئلا يهملوا رجال من فارس وفي الطبراني ايضا عن  
 ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان الدين معلقا  
 بالشري لا يتناولوه ناس من انباء فارس فهذا اصل صحيح يعتمد عليه في البشارة  
 والفضيلة وفي رواية مسلم عن ابي هريرة لو كان الايمان عند الشري لا يهمل  
 به رجل من انباء فارس حتى يتناولوه وفي رواية للشيخين عن ابي هريرة  
 والذي نفسي بيده لو كان الدين معلقا بالشري لا يتناولوه رجل من فارس  
 قال الحافظ هذا الحديث الذي رواه الشيخان اصل صحيح يعتمد عليه في  
 الاشارة لابن حنيفة وهو مستقيم على صحة ذكره الشامي وقال الشامي  
 في حاشية الدر المختار وفي حاشية الشبراخسي على المواهب عن العلامة  
 الشامي تلميذ الحافظ السيوطي قال ما جزم به شيخنا من ان ابا حنيفة هو المراد  
 من هذا الحديث ظاهر لا شك فيه لانه لم يبلغ من انباء فارس في العلم بلغة  
 احد انتهى ما في المعبرات ولعمري ما قال ابن المبارك في مدح امام الامته  
 في القصيدة التائية

ابيات

<p>                 امام السمين ابو حنيفة                  كايات الزبور على صحيفه                  ولاني المشرين ولا يكونه                  وصام نهاره ليد حنيفة                  امام الخليفة والحنيفة                  له في الارض آثار شريفة                  خلاف الحق مع حج ضعيفة                  صحيح الثقل في حكم لطيفة             </p>	<p>                 لقد زان البلاد ومن عليها                  باحكام واثار وفست                  فما في الشرقيين له نظير                  بيت مشر اسعد الليالي                  فمن كابي حنيفة في علا                  وكيف يحل ان يؤذى فقيه                  راي العساكين له سفا                  وقد قال ابن ابريس مقالا             </p>
--	---

بان الناس في فقه عبال

على فقه الامام ابى حنيفة

فامنته ربنا عداور مل

على من روى قول ابى حنيفة

وامدا غلم بالصواب واليه المرجع والمآب في كل باب هذا بقية العبد المذنب  
الذواه محمدا عبدا لله عفا الله عنه ما حناه من انجاس في الساء والاصباح  
المدرس الاول للدرسة الاسلامية في بلدة اكبر اباد صانها الله عن البشر والنفس

نقل في حجاب مولوي سيد علي حسيني صاحب كتاب جو انامه محمد كاشان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الميم الامتداد المصلوة والسلام على رسول الله المخلوق والاخلاق المصاحبه

الاعظم الشان اما بعد انكسب في حقير سر بالقصير كنه كاشان في سيد حميد علي

متوطن دار الخلافه اكبر اباد صانها الله عن الشر والفساد كنه كاشان في سيد حميد علي

لا جواب يعني تذكرة المذاهب بوجه آرد وشد مطبع لبا اوقات اتفاق مطالعة مفيدة و

تقديرون انما چون نيكو كنه كاشان في سيد حميد علي ويا فتم موانع كلام خدا ورسول يا فتم خبري

مستفهم خير الجزا في يوم اجزاء تسميه ام آن بود كه چون اين كتاب بيا اختتام رسد

سكوت چنانچه بطور تقرير كنه كاشان في سيد حميد علي ويا فتم موانع كلام خدا ورسول يا فتم خبري

مغفور جناب مولوي سيد محمد صاحب مرحوم وغيره كه نسبت اين فتره مفيد من كنه كاشان

طالع علمي راقم از زبان مبارك ارشاد ميفرودند مع شهادت محمد رسالتم مولوي سيد عالم

مراد آبادي و مولوي سجاد علي عظيم آبادي بخيرت گذارم ليكن چون از مدت  
شش ماه بهوار ضاات گوناگون و حوادثات بوقلمون گرفتارم و طاقتا ششست برخاسته  
دارم از قريحيل شاد مجبورم اميد كه لفظ اوله كلام المجهور معذور معاف فرمايند  
راقم فقير سيد حميد علي عفا عنه

توضوہ کلک کہ سلاک علم عالم بکمال چھامو لو تھو لطف

سلمہ ابدی مقام کول  
بسم اللہ الرحمن الرحیم

بقول العبد الضعیف لطف اللہ انی طالعت ہذا الکتاب فوجدت مفادہ مطابقاً  
لما علیہ الوالالباب من تصحیح تفسیر آیۃ الدین الذین کانوا البتیین الحق متفقین  
بجزئی اللہ مصنفہ خیر الجزاء فانہ اجاد الکلام فی احکام ما ہو الحق بلا امرا و البطلان  
ما ذہب الیہ اہل الاجواء



و مستخرج و موافق علم اعلاہم و فضلا کرامہ و ارسلطت  
شاہجہان ایا و شرف و ملی  
بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی اید الحق با رسال الانبیاء و اظهر الاسلام بتبلیغ خاتم الانبیاء و خلص فی  
کثرین علی کل فرعون موسی و الصلوۃ و السلام علی من قال الاسلام لعلوہ و لا علی  
و علی الہ و اصحابہ الذین بلعوا نبضۃ الدین غایۃ التقوی الابع فلما رات کتاب  
تذکرۃ المذہب اوجدتہ ذہاب فخرقات من لہ المذہب فنیما لمن  
انار سأل الخنفیۃ السعادی و اقام الحجۃ علی من زاعغ من الاستقامۃ انی لا عوجا  
و مرأی من ازال الشکوک من الفروع الخنفیۃ البیضا و فہیت اللہ کہ سنہ الجزاء

في يوم ايجاز الهم فعل وسلم على سيد الانبياء وارفع درجات محمد المسعود ويزيل  
٢٢ - ويقتد ٩٩ لله



بسم الله الرحمن الرحيم

محمد المن رفح منار هذا الدين بالحج والبراهين وائده بالايمه المجتهدين والعلماء  
العالمين والنسابة والسلام على سيدنا المنتجب من خلاصه معدد الباب عذرات  
وعلى الله واصحابه الذين نصره بلسان السنان ولسان اللسان وعلى التالعين  
الهم باحسان ما لتأقبا الملوان وقفت على ما في تذكرة الحميدة وفهمت ما فيها  
من المعاني الفريدة فوجدتها قاصعة لاهل البغى والفساد جامعة لكثير من الفضل  
المروية يعقود الالى فخر المذمولها عن الاسلام خيرا وشكرا سعيه وجعله من اهل السجود  
الذين تملكون امره ويحسبون له فيه انه على ذلكم قد يروا بالاجابة جدير وسئل الله  
على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم كعبة المنقتر الى ربه الكريم عبده الانيم محمد عبد  
بن مولانا سيد محمد عبد الرحيم الشهيد غفر الله له ولوالديه وسائر المسلمين



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوجب للطائفة اتباع اهل الذكر من الائمة العظام و صلوة السلا  
م و سبيل الانام و الذي امر باتباع السواد الاعظم لتقوية الدين و الانظام و على آل  
و الصحابة الكرام **الحمد لله** فلا يخفى على اولى النعم ان في هذه الايام منبت  
الواردين و نضرت ناره و انهدم قصر الورع و حمت آثاره و شاع الاسخا في البلاد  
دفع الزلج عن الشريعة في قلوب العباد ففقر بعضهم يتجهم بالديار من بضاعة  
مزجاة و بعضهم يتفاخر بما عده من آراء فاسدة كاسدة فيوما يغتني بجواز  
نكاح الخالة و يلو كالمبيح المطلقة بثلت بغير الحلال و مرة يجوز الانظار لمن يطيق  
الصيام و مرة ينهى عن التراجع و القيام و هكذا خرقاتهم اكثر من ان تحصى  
و بلغ بعضهم بالشريعة العراقية القصوى بالجملة القرآن و الحديث ثابعا  
الواهم غير مطبوع في كنديون مالا توى الفهم من الاحاديث الصحيحة و الآثار  
التقوية و يصحون مالا بد لهم منه من الضعيف و الموضوع و فهم حسب ما عتق لهم  
يأولون القرآن و يقيمونه في اقاليم البيان و مع هذا يدعون انهم محمديون  
و انهم هم العالمون بالحديث و انهم يفعلون ما يؤمرون فلما راسى العلماء  
هذا الفساد و ظنوا انهم نقبوا في البلاد اكثروا على الباطل اقاويلهم و ردوا عليهم  
جرائمهم فجاءوا موفورا و جعل سبعهم مشكورا منهم العلامة الفهامة المولوى  
**محمد عبد القادر المدرس** في هوكى فضعف بجهلهم و سجانة كتابهم عجميا  
و جوا باغرياسكيت انضمام و يهدى الانام يروق النواظر و يحلو البصائر و ما انا  
انضم الكلام على الصلوة و السلام حرره **الحق محمد عبد الحق المدرس** في نفع العلوم  
الواقع في دار السلطنة الدار الحلي

# اعتماد تذكرة الخواص

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط		
دعوتنی	دعوتنی	۱۸	۳	لله	لله	۱	۲
اشیا طیر	اشیا طین	۱۸	۳	نیتلفه	نیتلفه	۲	۲
الجسیم	الجسیم	۱۹	۳	نفسی	نفسی السوأة	۳	۲
المزبلة	مذمب يتجدد هم	۱۹	۳	بالجج	بالجج	۴	۲
کتبت	کتبت	۲۰	۳	هضم	هضم	۵	۲
لنا	لى	۲۱	۳	واجتهدوا	واجتهدوا	۶	۲
کلا	کلیهما	۱	۴	الاحکام له والارکان	الاحکام له والارکان	۱۰	۲
رجل	رجل	۶	۴	بالاحادیث	من الاحادیث	۱	۳
بتذکره	بتذکره	۱۲	۴	فاعلموا	اعلموا	۱	۳
لیسهل	لیسهل	۱۳	۴	وربطا ریا بباطا	وربطا	۳	۳
الاستعجا	الاشتغال	۱۴	۴	بباطا ریا بباطا	بباطا	۳	۳
القصور	السكرور	۱۸	۴	وانخذلان	وانخذلان	۴	۳
دا حلل	دحلل	۱۹	۴	بجاء	بجاء	۵	۳
الهدایه	الهدایه	۲۱	۴	اطفار	اطفام	۷	۳
خصالی	نضالی	۶	۵	البهلاء	البهلاء	۸	۳
مرسلات	مرسولات	۷	۵	سموا	سموا	۹	۳
موسى	موسى عم	۲۱	۵	دعلى طایفه	دعلى طایفه	۱۱	۳
خواجه تکت	خواجه تکت جنگ	۵	۶	قالوا انما نحن مصلون	قالوا انما نحن مصلون	۱۱	۳
چیزی چیز	چرمى چرمى	۲۱	۶	انما نحن مصلون	انما نحن مصلون	۱۱	۳
هضم	انخدم	۵	۷	صحايف کتبا	صحايف او کتبا	۱۴	۳
قام	قيام	۱۸	۷	یرسلونها	یرسلون	۱۴	۳
پش	پش	۱۳	۸				

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط		
سبوتا	سبوتون	۲۱	۵	خرد	خورد	۸	۲۰
رحیم	الرحیم	۲۱	۴	مطلب خود	مطلب	۹	۲۰
رحیم	الرحیم	۲۱	۱۴	ان ابا	انا ابا	۹	۱۶
نفسیدند	نفسیدند	۲۲	۱۲	بموسنا	لنا بموسن	۹	۲۱
پتخوت	فون	۲۲	۱۵	ملازمه	ملازم	۱۰	۳
مزیت	مزیب	۲۲	۱۹	فما خطا	فما خطا	۱۰	۱۲
فداید	فداید	۲۳	۷	ده شخص مبتضای	ده شخص	۱۱	۲۰
الیه	الیه	۲۳	۱۱	لبنورسن	لبنوره	۱۲	۲
فوت	فوت	۲۳	۱۶	لاخ	لاج	۱۲	۱۴
شمار الزام	شمار الزام	۲۳	۲۰	روز چهار	روز چهار	۱۳	۵
ما صدق قوله تعالی	ما صدق قوله تعالی	۲۵	۱۱	رویت	ازیت	۱۳	۱۶
مثل الذین یاکفرون	مثل الذین یاکفرون			فی امر	فی الامر	۱۲	۲۱
اسفارا	اسفارا	۲۵	۱۳	میتة	میتة	۱۵	۷
احمال	احمال	۲۵	۱۳	شهر	شیر	۱۵	۱۴
بر تقدیر	بر تقدیر	۲۶	۲	اماره	امامیه	۱۵	۲۰
دینی	دینوی	۲۶	۸	لک	لک	۱۶	۱۹
شربوا	شربا	۲۸	۱۹	مفرق	مضرق	۱۷	۱۰
راحال	راحال	۲۸	۱۹	فین	فمن	۱۷	۳۰
نعمته	نعمته	۳۰	۱۵	لاجمع	لا یجمع	۱۸	۱۷
اطیعوا الله واطیعوا الرسول	اطیعوا الرسول	۳۱	۱۴	مقلدین یما یرید	مقلدین اربده	۱۹	۳
یطیع	یطیع	۳۱	۱۸	لا یعقلون	لا یعقلون	۱۹	۱۴
استند	استند	۳۲	۲	هستند	هستند	۲۰	۹



ص	ع	ص	ع	ص	ع	ص	ع
۳۲	از ادبی الامر	۳۲	یکی از بزرگترین دلیالات	۳۲	انتک	۳۲	التک
۳۲	نیست مگر	۳۲	نیست مگر	۳۲	ترتیب	۳۲	ترتیب
۳۲	ابو حنیفه	۳۲	ابو حنیفه	۳۲	به الاعتقاد	۳۲	به الاعتقاد
۳۲	باشده	۳۲	باشده	۳۲	یکفرون	۳۲	یکفرون
۳۲	ذکر به ان تذکره	۳۲	ذکر به ان تذکره	۳۲	اجاد	۳۲	اجاد
۳۳	دینی	۳۳	دینی	۳۳	نه صد سال پیشتر	۳۳	نه صد سال پیشتر
۳۴	ولی دین	۳۴	ولی دین	۳۴	اد	۳۴	اد
۳۴	قوظم	۳۴	قوظم	۳۴	وجد	۳۴	وجد
۳۴	یلقوا	۳۴	یلقوا	۳۴	حکمه	۳۴	حکمه
۳۴	قف	۳۴	قف	۳۴	بر مذہب	۳۴	بر مذہب
۳۴	لا محالا	۳۴	لا محاله	۳۴	دیتذکر	۳۴	دیتذکر
۳۴	لا حدیث	۳۴	لا حدیث	۳۴	فتبوا	۳۴	فتبوا
۳۸	مسلمی	۳۸	مسلمی	۳۸	ولا یستوی الذین	۳۸	ولا یستوی الذین
۳۸	فاولک	۳۸	فاولک	۳۸	امواد الذین	۳۸	امواد الذین
۳۸	بعض المردود	۳۸	بعض المردود	۳۸	لا یؤمنون	۳۸	لا یؤمنون
۳۹	شوکانی	۳۹	شوکانی	۳۹	برند	۳۹	برند
۳۹	عمل ما	۳۹	عمل بالشرعیت	۳۹	همزه	۳۹	همزه
۴۱	داین خروج	۴۱	ابن فروخ	۴۱	مبشش	۴۱	مبشش
۴۱	با یک	۴۱	یا یک	۴۱	منطق	۴۱	منطق
۴۱	مرلوم	۴۱	مرادم	۴۱	عدی نصرانی	۴۱	عدی نصرانی
۴۱	کرد	۴۱	کرده	۴۱	مقلد نشان را	۴۱	مقلد بن شانرا
۴۱	لا تخرج	۴۱	لا تخرج	۴۱	مقلد نشان را	۴۱	مقلد بن شانرا

مجموع	غسل	مجموع	غسل	مجموع	غسل
۳۵	۱۴	۳۶	۱۴	۳۵	۱۴
۲۰	۱۳	۲۴	۱۳	۲۰	۱۳
۲۰	۱۲	۲۴	۱۲	۲۰	۱۲
۲۰	۱۲	۲۴	۱۲	۲۰	۱۲
۲۱	۲	۲۴	۲	۲۱	۲
۲۱	۹	۲۴	۹	۲۱	۹
۲۱	۸	۲۴	۸	۲۱	۸
۲۱	۱۲	۲۴	۱۲	۲۱	۱۲
۲۱	۲۱	۲۴	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۱۸	۲۴	۱۸	۲۲	۱۸
۲۳	۵	۲۸	۵	۲۳	۵
۲۴	۱۸	۲۸	۱۸	۲۴	۱۸
۲۵	۲	۲۸	۲	۲۵	۲
۲۵	۶	۲۹	۶	۲۵	۶
۲۵	۴	۲۹	۴	۲۵	۴
۲۵	۱۰	۲۹	۱۰	۲۵	۱۰
۲۵	۱۲	۲۹	۱۲	۲۵	۱۲
۲۵	۱۹	۲۹	۱۹	۲۵	۱۹
۲۵	۱۹	۴۰	۱۹	۲۵	۱۹
۲۵	۲۱	۶۲	۲۱	۲۵	۲۱
۲۶	۱	۶۲	۱	۲۶	۱
۲۶	۴	۶۴	۴	۲۶	۴
۲۶	۱۲	۶۴	۱۲	۲۶	۱۲

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	
لا یلیقت	لا یلیقت	۹۱	۱۵	لم تظر	۹۷	۲۱
حوا اما	حوا اما	۹۱	۱۵	روایت	۹۸	۷
القاضی	القاضی	۹۲	۱	احد منهم	۹۸	۲۱
النص	النقص	۹۲	۱۰	ما وصی	۹۹	۲
بهمان	بهمه	۹۲	۱۳	آمنقبول	۱۰۲	۱۳
فلا یعتبر	فلا یعتبر	۹۲	۲۱	صهری	۱۰۲	۲۱
نقاد	انفاذ	۹۲	۲۱	مزیت	۷۵	۱۹
نافهم	فالضم	۹۲	۱	اذا صرنا	۷۷	۱۲
للزکی	للزکی	۹۳	۱	مالک	۸۱	۵
الحديث منه	الحديث	۹۳	۸	گوشش	۸۱	۱۱
فلاخذ	بالاخذ	۹۳	۱۲	ابرار کما ارغتموا	۸۲	۱۲
بقول	یقول	۹۳	۱	شد که آیات	۸۳	۱۰
مقتدی	مقتد	۹۳	۵	زن	۸۳	۱۶
یلتفت	یلتفت	۹۴	۶	اد نمود	۸۵	۶
لا یطیفی	لا یشفی	۹۴	۶	بد اندیش به که	۸۷	۶
ثبت	ثبت	۹۴	۶	خوردند	۸۷	۱۸
سعی	شعی	۹۴	۷	نه نمایند	۸۷	۱۹
النحرية	التحریر	۹۴	۱۰	یرید	۸۸	۲
لالیه	لالیه	۹۴	۱۱	شمر لیته	۸۸	۲
الطاعون	الطاعون	۹۴	۱۲	فیما ذکر	۸۸	۲
فتشردا	فتشردا	۹۴	۱۳	فلیو	۸۸	۲
فتن	فتن	۹۴	۱۳	فتن	۹۰	۲

صحيح	عش	١٠	صحيح	عش	١٠
بقال	بقال	١٠٢	دقول	دقول	٩٣
الحفص	الحفص	١٠٣	راجما	راجما	٩٥
اين سلكه	اين سلكه	١٠٤	مشاد	مشاد	٩٥
ضرر	ضرر	١٠٥	اين عبارت	اين عبارت	٩٦
ورعا	ورعا	١٠٦	توبوا	توبوا	٩٦
غيش	غيش	١٠٧	نقحوا	نقحوا	٩٦
لبينه	لبينه	١٠٨	كما بنوحا	كما بنوحا	٩٦
حبان	حبان	١٠٩	لن الدراية	لن الدراية	٩٦
بالاصل	بالاصل	١١٠	زمان	الزمان	٩٨
ابن	ابن	١١١	عامي	عاصي	٩٨
الكتب	الكتب	١١٢	اربعه باشد شقده	اربعه شقده	٩٨
عبد الغني	عبد الغني	١١٣	الثلاث	الثلاث	٩٨
ظهير	مظهر	١١٤	كتب	كتاب	٩٩
انه ليس من	ليس من	١١٥	منطرد	منطرب	٩٩
عزيمه	غيره	١١٦	بقول	يقول	١٠٠
ياي	پاني	١١٧	كيني	ليني	١٠١
برمن	بهرمن	١١٨	اسير	السير	١٠١
نكلب	نكلب	١١٩	قران و حديث	قران	١٠١
الكان	الكان	١٢٠	بقال	يقال	١٠١
نمن ليس له خط	نمن ليس له خط	١٢١	نذكره	نذكره	١٠٢
قائل جهات	قائل جهات	١٢٢	لا يموتون	لا يموت	١٠٢
اساندا	اساندا	١٢٣	ورنه	ورنه	١٠٢

نمبر	عنوان	صحف	نمبر	عنوان	صحف
۱۱۲	۱۰ بنجر	۱۲۷	۱۲۷	۱۲۷	۱۲۷
۱۱۲	۱۲ ماسرتم	۱۲۸	۱۲۸	۱۲۸	۱۲۸
۱۱۲	۲۱ محفی	۱۲۹	۱۲۹	۱۲۹	۱۲۹
۱۱۳	۲ ایدیکیم	۱۳۰	۱۳۰	۱۳۰	۱۳۰
۱۱۳	۲۰ انی کما من	۱۳۰	۱۳۰	۱۳۰	۱۳۰
۱۱۴	۲ التقلیه	۱۳۳	۱۳۳	۱۳۳	۱۳۳
۱۱۴	۲۰ تا قیامه	۱۳۳	۱۳۳	۱۳۳	۱۳۳
۱۱۵	۸ رضا عین	۱۳۵	۱۳۵	۱۳۵	۱۳۵
۱۱۶	۱۳ علیکه	۱۳۶	۱۳۶	۱۳۶	۱۳۶
۱۱۶	۱۱ امنا و سمننا	۱۳۶	۱۳۶	۱۳۶	۱۳۶
۱۱۸	۱۳ الله	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۱۸	۲۰ تو	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۱	۹ بالمفعول	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۱	۱۲ ایضا	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۲۲	۱ بتفسیر بخود را	۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰
۱۲۳	۶ التجهیات	۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰
۱۲۳	۱۶ اجلت	۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰
۱۲۴	۸ صبا	۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰
۱۲۵	۸ نمود جس	۱۴۱	۱۴۱	۱۴۱	۱۴۱
۱۲۶	۱۰ کافی	۱۴۱	۱۴۱	۱۴۱	۱۴۱
۱۲۶	۱۶ مظهر	۱۴۲	۱۴۲	۱۴۲	۱۴۲
۱۲۷	۱۹ تحفه را	۱۴۲	۱۴۲	۱۴۲	۱۴۲

نمبر	عنوان	صحیح	نمبر	عنوان	صحیح
۱۳۴	اصواتکم	۱۵۲	۱	درخاطبین	اصواتکم
۱۳۴	درراسی	۱۵۲	۱	متین	درراسی
۱۳۴	ذمیبسنیانه	۱۵۲	۱۰	لمحمد	ذمیبسنیانه
۱۳۴	منتفی	۱۵۲	۱۱	یتکبر	منتفی
۱۳۴	پندپذیرند	۱۵۲	۱۲	ستخرجهما	پندپذیرند
۱۳۵	باغبار	۱۵۳	۹	قفلع	باغبار
۱۳۵	قلودا	۱۵۳	۱۵	اینان	قلودا
۱۳۵	السنة الجماعه	۱۵۳	۱۹	العباد	السنة الجماعه
۱۳۵	الحديث	۱۵۴	۹	یقین	الحديث
۱۳۶	قلودا	۱۵۴	۳	قویت	قلودا
۱۳۶	احد القولین	۱۵۴	۲۰	التبعین	احد القولین
۱۳۶	بذا	۱۵۵	۳	لففضل	بذا
۱۳۶	حب	۱۵۵	۱۹	شهرد	حب
۱۳۶	بالفهم	۱۵۶	۱۳	خضرة	بالفهم
۱۳۸	دانند	۱۵۶	۲۰	کاکمه	دانند
۱۳۸	بمحو	۱۵۷	۵	ستحین	بمحو
۱۳۸	حک	۱۵۷	۱۲	بیان	حک
۱۳۹	وعن	۱۵۸	۲	فلیوم واحدہم	وعن
۱۳۹	ینطق	۱۵۸	۱۰	لیقول	ینطق
۱۳۹	ما اخلع	۱۵۹	۴	ما بدی	ما اخلع
۱۵۰	حدیث انما	۱۶۰	۱۲	وتقلید مقلدین	حدیث انما
۱۵۱	وسعها	۱۶۰	۱۹	عبارت	وسعها

صحيح	عطل	صحيح	عطل	صحيح	عطل	
مخطئين	مخطئين	٢١	١٦٩	باسمائي	١	١٦١
نفية	نفية	٢	١٤٠	قال	٢	١٦٢
عاشوره	عاشوره	٣	١٤١	اشال	١٨	١٦٣
نفريق بين احد	نفريق بين احد	٥	١٤١	ساختي	٢١	١٦٤
من الرحمة	من الرحمة	١٣	١٤٣	تحقيق	٣	١٦٥
من الرحمة	من الرحمة	١٣	١٤٣	نفاث	٨	١٦٦
القرار في الضلال	القرار في الضلال	١٣	١٤٣	ان اردت ان	١٩	١٦٧
لان النفوس	لان النفوس	١٥	١٤٣	ان تقطع قلوبهم	٢	١٦٨
من الرحمة والقرار	من الرحمة	١٤	١٤٣	الصغرى	١٢	١٦٩
المحرره	المحرره	١٥	١٤٣	خزوه	١٠	١٧٠
اعلمه	اصلة	١٤	١٤٣	بقطل	١٥	١٧١
بكرم	بكرم	١٤	١٤٣	بقطل	١٥	١٧٢
صراط	صراط	١٤	١٤٣	غشاء	١٤	١٧٣
دلائلهم وغيرهم	دلائلهم وغيرهم	٢	١٤٤	غابت	٩	١٧٤
ذكره	ذكر	١٥	١٤٤	مشرحه	١٢	١٧٥
رطب	رطب	١٤	١٤٤	إلا أربعين	١٣	١٧٦
بضالته	نظالات	٣	١٤٥	لعلها	١٥	١٧٧
اعطاه اسمه الاحتمال لجميع الاحتمالات				لي دكم	١١	١٧٨
الله	الله	٤	١٨٠	هذا القول	١٥	١٧٩
الخلا	الخلا	٢	١٨٠	البته	٢٠	١٨٠
الخلا	الخلا	٣	١٨٠	لعلها	٢١	١٨١
				كل احاديث	١٣	١٨٢

[illegible]



کتاب	عنا	صحیح	کتاب	عنا	صحیح
۱۳۲	نظیر	فیقه	۱۹۰	ما خلع اسرا	ما خلعنا السراود
۱۳۳	نظیر	نظیر	۱۹۱	ما الارض للعالمین	ما الارض للعالمین
۱۳۴	مشتر	مشتر	۱۹۲	سلسل	صلصال
۱۳۵	سقام	سقام	۱۹۳	لاوب	لازب
۱۳۶	صحیح	صحیح	۱۹۴	خورد	خورد
۱۳۷	یحی	یحی	۱۹۵	خرر ایت	خرودیت
۱۳۸	لدام	لدام	۱۹۶	تقواوت	تقادات
۱۳۹	دین النبی محمد خیر	دین النبی محمد خیر	۱۹۷	ما خرج	ما خرج
۱۴۰	مذهب النعمان	مذهب النعمان	۱۹۸	مخلصین	المخلصین
۱۴۱	وکیل سسته	وکیل سسته	۱۹۹	الهم	الهم
۱۴۲	الذایب	الذایب	۲۰۰	دسوس	دسواس
۱۴۳	فی الشرع	فی الشرع	۲۰۱	مستحقه	مستحقا
۱۴۴	میات	میات	۲۰۲	اسرقوا	اسرقوا
۱۴۵	الا حادیث و الامام	الا حادیث و الامام	۲۰۳	أفصح	أفصح
۱۴۶	والنعمه	والنعمه	۲۰۴	نخن اعله	نخن لاهله
۱۴۷	لور دود	لور دود	۲۰۵	ور	ور
۱۴۸	التاعه	التاعه	۲۰۶	رخاک	رخاک
۱۴۹	لوائیه	لوائیه	۲۰۷	لعذب	لعذب
۱۵۰	الحادیث و حل	الحادیث و حل	۲۰۸	لجش علی	لجش برقی
۱۵۱	السلر	السلر	۲۰۹	الن	الن
۱۵۲	علی علی	علی علی	۲۱۰	سختی	سختی
۱۵۳	برغم	برغم	۲۱۱	وخت السختی	وخت السختی

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۱۹۶	قنوج	۱۰	خنوج	۱۰	کشتہ ساجد
۱۹۷	سینہ	۱۱	سینہ	۱۱	آن محمد
۱۹۸	ثناہیم	۱۲	ستاہیم	۱۲	فاتمہ
۱۹۹	دانش	۱۳	دانش	۱۳	عثمان زمر
۲۰۰	قلنا آئین	۱۴	قلنا آئین	۱۴	دولید
۲۰۱	لیس من احکام	۱۵	لیس من احکام	۱۵	سکند
۲۰۲	ضائع	۱۶	ضائع	۱۶	پانزودہ
۲۰۳	اندرون	۱۷	اندرون سنگ	۱۷	سینہ
۲۰۴	یا ذر	۱۸	یا ذر	۱۸	فکٹ سینہ
۲۰۵	لا احب	۱۹	لا احب	۱۹	بلخ و روضہ الی
۲۰۶	الارض	۲۰	الارض	۲۰	اکبادنا
۲۰۷	وانت	۲۱	وانت	۲۱	یوم و لیلہ
۲۰۸	علت	۲۲	علت	۲۲	تالیف
۲۰۹	والنصروا	۲۳	والنصروا	۲۳	مرید
۲۱۰	اوہن	۲۴	اوہن	۲۴	وز خلانہ
۲۱۱	فرش	۲۵	فرش	۲۵	حلوے
۲۱۲	ولسد	۲۶	ولسد	۲۶	یاحب
۲۱۳	ولہ	۲۷	ولہ	۲۷	قبی
۲۱۴	عشیہ	۲۸	عشیہ	۲۸	خدم دہر
۲۱۵	وزیر دا	۲۹	وزیر دا	۲۹	واحد قامہ
۲۱۶	فاختفت	۳۰	فاختفت	۳۰	سعادین
۲۱۷	قنالی	۳۱	قنالی	۳۱	سلیمان قیس

صحيح	غلط	صحيح	غلط	صحيح	غلط
مکتوب را	مکتوب الیہ را	۱۲ ۲۲۷	ان ہر	۵ ۲۱۷	ان کہ
غیر	غیر	۳۰ ۲۲۸	نیر	۳۰ ۲۱۶	نیر
اگر نچند	اگر نچند	۲۱ ۲۲۸	طور	۱ ۲۱۸	ظہور
غم	غم	۱۰ ۲۲۹	الوہ	۳۰ ۲۲۱	افوہ
نیست	نسبت	۳۰ ۲۲۹	پلی	۱۱ ۲۲۲	پلی
علی رضا باغی	علی رضا باغی	۳ ۲۵۱	جالبوس	۲۰ ۲۲۳	جالبوس
دعوی بن العاص	دعوی بن العاص	۷ ۲۵۳	بزمان	۸ ۲۲۵	بزمان
بن الحاص	بن الحاص		دستلاح	۸ ۲۲۶	در صلاح
درش	درس	۱۷ ۲۵۳	تردی	۹ ۲۲۷	تردی
ذی نور	زی نور	۱ ۲۵۳	دبدل الصلاح	۲۰ ۲۲۸	ابد الصلاح
یا		۳ ۲۵۳	پسند	۲ ۲۲۹	سند
اصابتهم	اما بجم	۲ ۲۵۴	حرص	۱۲ ۲۳۰	حرص
مذکورات	مذکور است	۴ ۲۵۴	ما استقلنا	۱۷ ۲۳۱	ما استقلنا
رحم	رم	۶ ۲۵۴	اللحم	۳ ۲۳۲	الحم
الجنفہ	الجنفہ	۱۸ ۲۵۶	اجک	۴ ۲۳۳	عجک
کذا فی الاثر	فی الاثر	۱۲ ۲۵۷	خاصہ	۹ ۲۳۴	فاصرہ
الحجہ	الحجہ	۱۶ ۲۵۷	مخطوط	۳۱ ۲۳۵	مخطوط
سانی	سانی	۱۷ ۲۵۷	اکن	۱۹ ۲۳۶	اباکس
آخر جواہر او فوہ	آخر جواہر او فوہ	۱۶ ۲۵۸	احالات	۱۲ ۲۳۷	اخالات
فأتلوا	فأتلوا	۱۶ ۲۵۸	حکم را اولادش	۱۱ ۲۳۸	ادرا
لاکفرن	لاکفرن	۱۷ ۲۵۸	حالا مردان بکثرت	۱۱ ۲۳۹	حالا بکثرت
گلبنی	گلبن	۹ ۲۵۹	جورنش	۱۳ ۲۴۰	جودش

صحيح	عسل	صحيح	عسل
نزد	نيز	لا تسير	لا تسبون
اليقات	تايقا	خير	خير
تجيب	تحيل	بمنار مجلس	مجلس
ت (شماره)	ت ابو نور	لا تلقوا يديكم	لا تلقوا يديكم
فاعبه	فاعبرو	مادرت	مادرتو
اجر	اجل	ليس	لبد
جائز	جاء انفا رشتن	الفصاحة	الفصاحة
يا قيد	يا قيد	حكيميت	حكيت
احفظ	احفظ عند	بلکه	ما
پسند	پسند	سفاخ	خفاخ
بالا اختيار	بالا خيار	و	را
العلماء	العلماء	نفوس	نفوشن
الارحام	الارحام	نطلبيد	نطلبيد
نطلبيد	نطلبيد	وزيادتي محدي	زيادتي محدي
اشراق	اشراق	از زمان	از زمان
مالک	مالک	فقير	فقر
رفعتهم	رفعتهم	قابل	قابل
ادلاوه	ادلاوه	قون لي صمان	زني صحابه
ابا حوا	ابا حوا	لذنبک	لذنبک
		اکت من الخبث	اکت من الخبث
زرد آرد	زرد	نارمان	نارمان
		يا برکات	يا برکات

صحيح	عسل	صحيح	عسل	صحيح	عسل
بعلها	۱۲۳۴۳	بنام	نام	۱۵	۳۳۴
مبید	۱۴۳۳۳	فاصل	فاصل	۱۸	۳۳۱
اتباعش	۱۴۳۳	چین	چین	۲۰	۳۳۸
نبت	۱۲۳۳۳	ن در شمار موقی الحافظ	ن الحافظ	۲۰	۳۳۴
متغیر	۵۳۳۳	بمعیت	بمعیت	۱۹	۳۳۱
رفته اند	۱۲۳۳۳	باند	بن اند	۱۴	۳۳۱
بقوم	۱۹۳۳۳	ن در مرقی	ن	۱	۳۳۴
مطح	۲۱۳۳۳	می نواز	ن نواز	۳	۳۳۹
لا اماره	۹۳۳۳	رسوش	رلوس	۱۳	۳۳۹
با یکم	۱۸۳۳۳	خرد	خورد	۱۸	۳۳۳
قیسش وید	۶۳۳۳	که علم	که علم	۱۸	۳۳۳
خلاق	۲۰۳۳۳	را مقرر	را مقرر	۹	۳۳۳
ایمان	۳۳۳۳	نظر حق	نظا حق	۱۹	۳۳۳
بقول	۲۳۳۳	فرد	فرد	۶	۳۳۳
لین الدرایه	۴۳۳۳	تخصیص	تخصیص	۱۳	۳۳۳
الحقق	۱۲۳۳۳	یا نمودی	یا نمودی	۱۲	۳۳۳
نما	۹۳۳۳	تضار	تضار	۲۰	۳۳۳
و	۹۳۳۳	در عیسره	و غیر	۱	۳۳۳
الشریه	۱۳۳۳۳	احادیث	حدیث	۱۶	۳۳۳
الثله	۱۳۳۳۳	مسئله	عقلانی	۲	۳۳۳
الاجماع	۸۳۳۳۳	والرود	الرود	۳۳۳	۳۳۳
انحصار	۱۰۳۳۳	مکونه متعلق	مکونه متعلق	۹	۳۳۳
اذا مرنا	۱۲۳۳۳				

نمبر	عنوان	صفحه	نمبر	عنوان	صفحه
۳۹۰	توقف	۱۶	۳۹۰	نیشکر	۱۶
۳۹۱	نخواست	۹	۳۹۱	انسان	۱۶
۳۹۲	ارینه	۱۵	۳۹۲	بر تقلید	۶
۳۹۳	می رسد	۲۱	۳۹۳	منسلخ	۶
۳۹۴	دریت	۱۵	۳۹۴	ملرق الصدر الاول	۱۶
۳۹۵	المه	۱۳	۳۹۵	بالقبول	۳
۳۹۶	الاستقام	۹	۳۹۶	ملنفت	۵
۳۹۷	مسند	۲۱	۳۹۷	منامری و یقول	۵
۳۹۸	العدم	۹	۳۹۸	الیه	۹
۳۹۹	انفماش	۲	۳۹۹	لا یغیر	۱۶
۴۰۰	الاام	۵	۴۰۰	ولینا	۲۱
۴۰۱	عذة	۱۱	۴۰۱	کافه العات	۱۵
۴۰۲	تلفوع	۱۳	۴۰۲	باصرار	۱۳
۴۰۳	رایت	۱۵	۴۰۳	گرمی	۱۶
۴۰۴	الاستوانة	۱۰	۴۰۴	جنلی	۲
۴۰۵	تجته	۱۱	۴۰۵	این کتاب شروع	۱۶
۴۰۶	العائین	۱	۴۰۶	الجرد	۹
۴۰۷	موطاء	۱۰	۴۰۷	احه	۱
۴۰۸	بسنده	۱۱	۴۰۸	واحیه	۳
۴۰۹	مکونا	۵	۴۰۹	اغل	۱۹
۴۱۰	وامی	۱۲	۴۱۰	خطای	۱۲
۴۱۱	ففسل	۱۶	۴۱۱	الیعل	۱۲
			۴۱۲	منسجها	۱۶

نوع	غلط	صحیح	نوع	غلط	صحیح
۱۰۲۲۶	جل	حل	۱۹۲۲۳	یا صاحبے	با صاحبی
۴۲۲۶	یفتخرون ۲ انخر	یفتخرون ۲ انخر	۲۲۲۲	بخوبی ۲ بخوبی	بخوبی
۱۲۲۲۶	التخطاوس	الخطاوس	۱۵۲۲۵	لبوسک	لیوسک
۶۲۲۹	با امام	یا امام	۵۲۲۲	شاهدا	شاهدا
۶۲۲۹	تقیق کردن	تیقن کردن تو	۱۰۲۲۶	لا یقولهم	لا یقولهم
۱۲۳۰	حلم	حکم	۱۱۲۲۶	لبطن	لبطن
۱۰۲۳۰	انخر	انخر	۱۳۲۲۶	استباطانهم	استباطانهم
۲۰۲۳۰	بالشریا	بالشریا	۱۹۲۲۶	مستینر	مستیراً
۱۲۳۱	بالشریا	بالشریا	۱۳۲۵۱	طحاوی	طحاوی
۱۲۳۱	بالشریا	بالشریا	۱۲۲۵۱	برودی	برودی
۸۲۳۱	الامل	الاصل	۱۴۲۵۱	فخریج	فخریج
۶۲۳۲	خلطان	خلکان	۲۲۵۲	مستون	مستون
۱۲۲۳۲	الہ	الہ	۴۲۵۲	الوقف	وقف
۱۶۲۳۲	عین	عین	۹۲۵۲	دسمین	دسمین
۱۶۲۳۵	انیس	انیس	۱۰۲۳۳	ناله	ناله
۲۱۲۳۵	چپ	است	۱۹۲۵۴	باقامہ	باقامہ
۳۲۳۵	سیدکرامت	سیدکرامت علی	۱۰۲۵۹	ما	ما
۱۰۲۳۵	نبرہ اشش	نبرہ اشش را	۱۳۲۵۹	صرفا	صرفا
۱۲۳۵	لا تقضاو	لا تقضوا	۵۲۶۰	لعمیۃ	لعمیۃ
۱۲۳۵	براد معین	برای العین	۱۰۲۶۱	دھم	دھم
۱۳۲۳۵	فتدفع	فتدفع	۱۲۶۱۲	خطاب	خطاب
۱۶۲۳۵	نیت	نیت	۲۲۶۱۲	برنامہ	برنامہ

ص	ع	ص	ع	ص
۱۲۹۳	دستفاضة	استفاض	۱۲۹۳	مکتبه ساکین
۱۲۹۴	کتاب مرد	کتاب مذکره	۱۲۹۴	ما انشاء
۱۲۹۵	در در النمار	در در النمار	۱۲۹۵	الوقت
۱۲۹۸	حتى القرآن	حتى شتم القرآن	۱۲۹۶	یا
۱۲۹۸	قطنة	قطنة	۱۲۹۶	یهود
۱۲۹۹	لقطة	لقطة	۱۲۹۶	نخضة
۱۳۰۰	طحاوے	طحاوی	۱۲۹۶	نبتک
۱۳۰۱	لوام	کدام	۱۲۹۵	تالیفات
۱۳۰۲	یا بواسطه	بالبواسطه	۱۲۹۵	انت
۱۳۰۳	سعر و کدام	سعرین کدام	۱۲۹۴	وامام کاظم
۱۳۰۴	فصوح	فصوح	۱۲۹۸	التفقیقین
۱۳۰۵	العیب	العیب	۱۲۹۹	مسناه
۱۳۰۶	لم یخذه	لم یخذه	۱۲۹۹	مسناه
۱۳۰۷	کو تو ال	کو تو ال	۱۳۰۰	القول فیہ
۱۳۰۸	تہاری	تہاری	۱۳۰۰	تام
۱۳۰۹	تا تابش	تا تابش	۱۳۰۰	مقلدا
۱۳۱۰	حسب دست	حسب دست	۱۳۰۰	تکلیف نمودن
۱۳۱۱	از تو حضرت	حضرت	۱۳۰۰	جاری کرد از
۱۳۱۲	رفتم از	رفتم از	۱۳۰۰	رفتم از
۱۳۱۳	فبا	فبا	۱۳۰۰	تکلیف و عظیم
۱۳۱۴	حبس	حبس	۱۳۰۰	کذا فی الشرح
۱۳۱۵	رحمة و اجل	رحمة و اجل	۱۳۰۰	الحدود و می



صحیح	عطل	صحیح	عطل
دکما فی الزالہ	دکما فی الزالہ	رحلت	احلت
سندہ	سندہ	گردیدہ	گردیدہ
قابل	قابل قابل	دلوانہ	دلوانہ
کہ اگر این	کہ این	نسمع	نسمع
علی الخطا	علی الحقا	ترسیدہ	ترسیدہ
تعوڑ	نعوڑ	فی العلم	فی علم
ہادی عشر	حادی عشر	علمار امتی	علمار
ثانی عشر	ثانی عشر	صحیحہ راویان قرب	صحیحہ اقرب
برخص	برفض	محصور و مقصور	محصور و مقصور
ثالث عشر	ثالث عشر	ارجع الی ربک	ارجع الی ربک
بجا بجایش	بجا فی مثل	فادخلی	فادخلی
مضر	مضر	بہشت	بہشت
رابع عشر	رابع عشر	فلیومردا	فلیومردا
احدا	احدا	ابن النیر	الی النیر
لا تعدل	لا تعدل	مند	مند
الحجابی	الحجابی	نغض	نغض
صلنا	صلنا	انان مثل سیر بالو	انان سیر بالو
واجب نوشت	واجب	ما قلت	ما قلت
نیتہ	نیتہ	زفر	زفر
تجاہوا	تجاہوا	قد قالہ	قد قالہ
والدیہ	والدیہ	الحلان	الحلان
نترسیدید	نترسید	بقول	بقول

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۵۲۵	یغیب	۵۲۵	یغیب	۵۲۵	یغیب
۵۲۵	و قلدوا	۵۲۵	و قلدوا	۵۲۵	و قلدوا
۵۲۶	اللہ	۵۲۶	آیتہ	۵۲۶	بابا مام
۵۲۶	اخاندہ	۵۲۶	اننادہ	۵۲۶	خرام
۵۲۶	و یقول	۵۲۶	یقول	۵۲۶	زانت
۵۲۷	شعر کانی	۵۲۷	شوکانی	۵۲۷	قال قال
۵۲۷	آن	۵۲۷	ان	۵۲۷	واعز من الامثال
۵۲۷	ما ہی ما تاکم	۵۲۷	ما ہی ما تاکم	۵۲۷	الاشباه
۵۲۷	کر لایکون	۵۲۷	کی لایکون	۵۲۷	اغیاء
۵۲۷	و بجان	۵۲۷	و بجان	۵۲۷	ہموارہ
۵۲۷	فانی لا غیرہ	۵۲۷	فانی لا غیرہ	۵۲۷	ضائع
۵۲۷	فما عالم	۵۲۷	فما عالم	۵۲۷	قولہ
۵۲۷	الخلق	۵۲۷	الخلق	۵۲۷	نعمتہ
۵۲۷	الفقدت	۵۲۷	المقصد	۵۲۷	و حلقہ
۵۲۷	قلت	۵۲۷	قلت	۵۲۷	ابی الاسود الاول
۵۲۷	الواقبت	۵۲۷	البوايت	۵۲۷	تفسیر
۵۲۷	با	۵۲۷	با	۵۲۷	دورین
۵۲۷	درپیش امام	۵۲۷	درپیش امام	۵۲۷	ایتلای
۵۲۷	فی الصلوٰۃ	۵۲۷	فی صلوٰۃ	۵۲۷	لا یكلف الله
۵۲۷	فی القراۃ	۵۲۷	القراۃ	۵۲۷	سبب
۵۲۷	فاح	۵۲۷	فانتقل	۵۲۷	علیہا
۵۲۷	قصاد	۵۲۷	فساد	۵۲۷	بتدفعہ

صحیح	عسلک	نفا	صحیح	عسلک	نفا
المعدایه	بدایه	۱۳ ۵۹۱	صحابیه	صحابی	۹ ۵۵۳
شیر	شیر	۱۳ ۵۹۲	لا تعلقون	لا تعلقون	۱۰ ۵۵۳
تلفین	تلفین	۱۵ ۵۹۲	صوت	صوت	۱۳ ۵۵۴
انفا	انفا	۱۸ ۵۹۳	رضاعین	رضاعین	۱۵ ۵۵۴
الحن	الحسن	۱۹ ۵۹۳	اذکر	ذکر	۲۰ ۵۵۴
از لقوڑ	تر لقوڑ	۹ ۵۹۴	للجته	للجته	۱۷ ۵۵۵
لتبصیر	تبصیر	۱۵ ۵۹۴	فی البصره	فی تبصره	۳ ۵۵۶
مسند	مسند	۱ ۵۹۷	مرجوح	مرجوع	۷ ۵۵۹
اطلاع	اطلاق	۱۳ ۵۹۷	نما لم	ننما لم	۹ ۵۷۷
مطروحہ	مستروحہ	۱۹ ۵۹۸	فجسبه	فجسبه	۱۲ ۵۵۸
طعنہا	طعنای	۲۰ ۵۹۹	فبمثله	فبمثله	۲۱ ۵۵۹
و	از	۱۳ ۵۹۹	و ما سواي	و ابراست	۱۳ ۵۶۸
زہق	ذہق	۲ ۵۷۰	مکثانہ	مکثانہ	۶۱ ۵۶۸
کہ ازان	وازان	۶ ۵۷۰	تطسک	تطسک	۱۰ ۵۵۹
بر رفع رفع ید	بر رفع یدین	۷ ۵۷۰	تعدل	تعديل	۱۰ ۵۵۹
دھل ہو	دھل ہو	۱۵ ۵۷۱	صلیہ	صلیہ	۲ ۵۹۰
مرجوح	مرجوع	۱۸ ۵۷۱	الستین	الستین	۸ ۵۹۰
سمعت	سمعت	۱۰ ۵۷۲	الحدایہ	حدایہ	۱۷ ۵۹۰
کہ پدرش حکم لغت	کہ نفی کرد شدہ	۱۷ ۵۷۲	بصحیح	بصحیح	۲۰ ۵۹۰
مرجوح	مرجوع	۹ ۵۷۳	بصحیح	بصحیح	۲ ۵۷۱
کہ بظاہر	بظاہر	۲۱ ۵۷۳	استقبال	الاستقبال	۱۱ ۵۹۱
وارد	وارد	۱ ۵۷۴	حمرین	حمرین	۱۲ ۵۷۴

صحیح	عنا	صحیح	عنا
فردی	فردی	مجبئی	مجبئی
البحر	البحر	مبس	مبس
فی تاریخ الخلفاء	فی الخلفاء	اصحار	اصحار
شوکانی بحیث	شوکانی بحیث	عس	عس
الصواب	الصواب	شمارا بهین	شمارا بهین
المذنب	المذنب	النار	النار
الظواهر	الظواهر	مروہ	مروہ
این	این کیف	تیکلی	تیکلی
الی	الی	جو	جو
رواہ	رواہ	باشد	باشد
وازا احوال	وازا احوال	صاحب امامت	صاحب
خبر	خبر	باطن	باطن
لقول	لقول	محقق	محقق
خبرنداشت	خبرنداشت	عذریہ	عذریہ
معرا سیرا	معره نبرہ	بطور نمودی	بطور نمودی
خیر طیب	خیر مشغول طیب	لن لا الدرایہ	لن لا الدرایہ
آبدہ	آمد	بشهادت	بشهادت
می ترسانہ	می ترسانہ	استخلفہ	استخلفہ
و صحابی	صحابی	لیفت	لیفت
متبصرہ	تبصرہ	لاندری	لاندری
ایئمہ مجتہدین	ایئمہ غیر مجتہدین	منغیرہ	منغیرہ
تداول	تداول	منغیرہ	منغیرہ

صحیح	غلط	صفحہ نمبر	صحیح	غلط	صفحہ نمبر
منا الفساد	من الفساد	۱۲ ۶۱۱	ہذہ کفایت	ہذا کفایت	۱۶ ۵۹۲
دستاک	دستاک	۷ ۶۱۶	لمن لدراۃ	لمن الدراۃ	۱۶ ۵۹۲
کرہ	نکرہ	۸ ۶۱۶	عقلیتہ	عقلیتہ	۱۲ ۵۹۵
مزید	مزید	۳ ۶۲۱	بالسنۃ	السنۃ	۱۳ ۵۹۵
یا شش	سیر شش	۱۲ ۶۲۲	التوجیہ ہذا الجبر	التوجیہ ہذا الجبر	۱۹ ۵۹۵
فطر	منظر	۱۸ ۶۲۳	نشہ	نشہ	۲ ۵۹۸
قول بلید	قول بلید	۱۰ ۶۲۴	لا تفتروا	لا تفترو	۸ ۵۹۸
و تحریر انہم	وا انہم	۳ ۶۲۷	اکمن	اسکن	۱۷ ۵۹۸
قالوا	قالو	۱۱ ۶۲۷	تقلدوا تقلدوا	تقلدوا تقلدو	۱۳ ۵۹۹
بطرن	بطرب	۵ ۶۳۸	مرجح	مرجوع	۴ ۶۰۰
پسندی	مندی	۱۶ ۶۳۱	المفید	المقید	۱۱ ۶۰۰
مشلہ	مسئلہ	۱۶ ۶۳۲	چون حال معتمد	چون معتمد	۵ ۶۰۲
بر مقلدین	بر مقلدین ہرگز	۱ ۶۳۳	من الايقاظ	من ايقاظ	۱۹ ۶۰۲
۳ ص	۳ و صد	۱۰ ۶۳۶	گا ہی	اگا ص	۸ ۶۰۳
ظہور	ظہور	۱۵ ۶۳۷	طرفہ غریب	طرفہ وغریب	۱۸ ۶۰۳
باخبار	باخیار	۹ ۶۴۱	متدبر	متدیر	۱۹ ۶۰۳
نذیرہ	نذیر	۱۰ ۶۴۱	قومی	قوی	۳ ۶۰۶
فاذا	اذا	۱۷ ۶۴۱	قد است	ندامت	۱ ۶۰۷
با اقرباے	یا اقرباے	۷ ۶۴۲	گرا یند	گردا یند	۱۰ ۶۰۸
شائش	مائش	۴ ۶۴۳	خلافت	خلافت	۷ ۶۰۹
و بہ نسبت	نسبت	۲ ۶۴۳	بغت	لغت	۵ ۶۱۱
مگر	مگر	۲۱ ۶۴۳	بطلان دگوا یہود	عذاب یہود	۸ ۶۱۱

صحیح	علا	۱	۲	صحیح	علا	۱	۲
الفصله	القلاله	۱۹	۶۵۷	این امر	این امر	۱	۶۴۶
ناهنم بریدون	ناهنم بریدون	۲۱	۷	اثر	حدیث اثر	۳	۶۴۷
بعض	بعض	۱	۶۵۸	هذا	حذه	۴	۶۴۸
نشوند	نشوند	۳	۷	برسانه العاده علم	دسانه العاده علم	۵	۷
ظاهر ساخته	ظاهر ساخته	۱۸	۶۶۱	البشره	البشره	۲۱	۷
نسوب کرده	نسوب کرده	۱۹	۶۶۲	مکثروا	مکثروا	۷	۶۴۸
بدعتیان	بدعتیان	۱۱	۶۶۳	بجبر	بجبر	۲۱	۷
خیرتش	خیرتش	۱۲	۶۶۴	مشک	مشترک	۱۹	۶۴۹
قولهم	اقوالهم	۱	۶۶۶	کنایه شود	کنایه شود	۷	۶۵۰
و همچنین	و همچنین	۲	۷	در امت	در کرامت	۸	۷
به ثبوت	ثبوت	۲	۷	مالع	تامع	۱	۶۵۱
امورات مشربیه	امورات مشربیه	۲	۷	و نسبت ایشان	به نسبت شما	۴	۶۵۱
مکت	مکت	۱۰	۷	رحمهم را	و غیره را	۱۳	۷
لا بدیه	لا بدیه	۱۱	۷	شاهی	شاهی	۵	۶۵۱
یا فتنه	یا فتنه	۲۰	۷	باخبار	باخبار	۱۲	۷
مردمان	مردمان	۱۶	۶۶۷	لم تنله	لم تنله	۱۹	۶۵۲
بالصین	بالصین	۸	۷	میرود	می پرد	۱۹	۶۵۵
ابن خرم	ابن خرم	۱۰	۶۶۸	پستر	پیشتر	۱	۶۵۶
در تعین	در تعین	۱۳	۷	۷	۷	۷	۷
خسته	خسته	۱۱	۷	ایوم اکت	الکک	۱۳	۶۵۷
کرده	کرده	۱	۶۶۹	و محل	و محل	۱۸	۷
الان	الان	۷	۷	الدین	الدین	۷	۷